UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228224

UNIVERSAL
LIBRARY

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع کراو و اوراق جهان ارایند خلد را نیز بخیرات حسان آراید

زهی نگارندهٔ قادر و برازندهٔ قاهر که در مشیمهٔ امهات صورت بنات را جمال معنی داد
و در نهاد بسیاری از ربات جمال و دیعهٔ کامل از معرفت و کمال نهاد از در و دمان رسالت
بتوال عذرا اورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد را بعبه و خدیجه کرد افاضتش پرده
نشینان را در فنون فضایل و معارف اشباح معاریف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و
ادب بر روی مخدرات عقایل گشود مستورهٔ عصمت از وطلب کرد معصومهٔ تاهی
گشت و جاریهٔ بزم ارائی و دلربائی خواست محبوبهٔ گرامی شد بنرم و نرانهٔ مغنیهٔ
طبعهای خاسته را شعله ساخت و بشعلهٔ عشق غانیهٔ قلبهای جامد را گرم و بزم نمونه
بگداخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم او
گردانید نامدانند کرامزان اوست و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان است

وعطیتش نسبت بزنان و مردان یکسان

نگشته محروم کسی از بن در که جای حرمان نباشد اینجا
ز رحمت او نصیبه دارند چه شیخ کامل چه شوخ حسنا

و اینجمله از گفتار رسولان امین و خداوندان شریعت دین کرنماینده گان راه یقین اند
صلوات الله علیهم و علی اولیائهم اجمعین استخراج شده و حق این است که باید غافل
نبود و غفلت ننمود کرد و اینجهان زیان بوده اند که در زیر مقنعه کار دارها نموده اند

دیباچه

در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی ابتدا و ورد
لشکر شکسته‌اند کشور گرفته‌اند صد کار کرده‌اند صد راه رفته‌اند

و باب سیر و مصنفین تراجم احوال گذشتگان را باستقبال معرفی میکند و اعمال گذشتگان را کالبد ترقی و تکمیل آیندگان داریم هنداز انها بدرستی ذکر بی نکرده‌اند و خبری نیاورده‌اند و چنین اتفاق افتاد که کسی از صحابه حدیث نمود و انچه کتب از ناعبه بود از انروز مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره استقصا کنم و باستمداد در حال اهل فن طرحی برای این بنا ریزم از حسن اتفاق در ینحال و خلال اینخیال کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات ادیب اریب و بارع لبیب محمد ذهنی افندی دام افضاله بدست امد تا دیدم کنم

ولو قبل مبکاها بکیت صبابة بسعدی شفیت النفس قبل التندم
ولکن بکت قبلی فهیج لی البکا بکاها و قالت افضل للمتقدم

بحسب وقت ترجمه انرا اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات کربنظر قاری دلپسند میامد بران افزودم و بنگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم چه انها با من نوعی قرابت است و همدردی را با هم داری نیز بنحوی صحابت و اگر نامی از غیر مسلمات در بن تالیف برده شود بنظر بی است و ذکری که موجب تحبیبی است و در بن نگارش از مرقومات شاهزاده معظم و ارشد منعم نواب اشرف والا عضد الدوله العلیه سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد سبحان فتحعلی شاه قاجار دام اقبالها العالی استفاضه کرده امتنان کامل حاصل نمودم و اینرا بنمودم مگر شمول عواطف و مکارم و لنعمت همایون خود را علیحضرت پرتو شوکت پادشاهی ظل الله شهریار کامگار اکاه خسرو صاحبقران کهف امن و امان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه

واخر الامر طریق تحقیق پویم و از حضرت باری عز اسمه در اتمام این کتاب توفیق جویم و گویم

تو مرد رهی واقف راه باش زحال زنان نیز اگاه باش
زن از فضل محسود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود

العبد الابو الباغی محمد حسن بن علی المراغی الشهیر باعتماد السلطنه

دیباچه

پوشیده نماند که سبب ترتیب این کتاب در نگارش اسامی نسا مشهوره و تراجم احوال
انها حروف تهجی است و هم جا این عایب بدرستی شده مگر دامنگیر بنت وهب
که نظر بشرافت مادری حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم او را بر همه زنان مقدم
و صدر کتاب قرار داده و
ادای حقی نموده
است

حرف الألف

آمنة بنت وهب

مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن
کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد زهره از اشراف قریش و برادر
قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس سلسلهٔ نسب آمنه چون سه بطن بالا
بحضرت فخر کائنات نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می پیوندد مادر آمنه بره دختر
عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی است و مادر بره ام حبیب دختر اسد بن عبد
العزی بن قصی و مادر ام حبیب بره دختر عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد
آمنه در حسب و نسب و ملکهٔ مکرمت و ادب از شریف زنان عرب بود بلکه در علو شان
بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از بن فرو نگذار
صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهانفروز نبوت گردیده است بالجمله جمال صورت
و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله
در آورد و این مزیت را مخصوص و مزید سایر مزایای او گردد و ولادت عبد الله بیست و پنج
سال قبل از عام الفیل و در سال نوزدهم سلطنت نوشیروان عادل بوده چون
عبد الله بسن شباب رسید علاوه بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان
عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بود و هویدا مینمود که حضرت خاتم پیغمبران از
صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان را زینت خواهد داد از
بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و وصل و مواصلت
او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را بآمنه بنت وهب
و از جملهٔ سعادت برای او بیاراست و بنا بر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه
روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف انتظام یافت
و از مواضعه نوری که در جبین عبد الله بود بپیشانی آمنه انتقال نمود و شبهه نماند
حسن و جمال عبد الله در انظار زنان قریش محزون بودند و بتلخی دم زدند تا آنکه
بمنی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند رقیقه با قتیله بنت
نوفل بن اسد معروف بأم قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان
عرصهٔ وجود را بقدوم خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه

... سر جهان و جهانیان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده
و لامع و ضیای رسالت از غرهٔ غرای او هویدا و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبدالله
امید در خانهٔ خود را احیای عرب گردش مینمود مشار الیها آن نور را در ناصیهٔ
عبدالله بدید و مفتون مواهبش گردید و از او زوجه کرد که حامل آن نور گردد و مطهر
نجسه ظهور شود بجناب عبدالله عرض جمال نمود و استدعای وصال ابواب
وا عبد کشاد و مال تکثیری وعده داد اما آنخواهش و مأمول مقرون بقبول نیافت و
عبدالله از ... جواب گفت و دری عفاف بابت بدین بیت

اما الحرام فالحمام دونه ... والحل لا احل فاستبین

فکیف الامر الذی ترجینه ... یحمی الکریم عرضه ودینه

عیاث الدین خواند میرد رحبیب السیر مینویسد آنچه او را فاطمهٔ خثعمیه از جناب
عبدالله نمود و فاطمه دختر مر خثعمیه از بنات کرام جمال جمیل داشت و نسبی کریم داشت
بفنون علوم و از کتب سماویه برا و معلوم شده بود که خاتم انبیا از صلب شریف عبدالله بن
عبدالمطلب بدنیا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت چرا شوهر
نمیکنی بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوه پیکر از بهر مهائی عبدالله در
جواب فرمود بعد از حصول اجازه از پدر باینکار میسر است امادر همان شب با منه بنت وهب
با هل گشت و آن نور را حامله شد و روز دیگر که فاطمهٔ خثعمیه عبدالله را ملاقات
نمود از لمعان و ضیائی در پیشانی او نبود تفتیش و معلوم کرد که آمنه از او آبستن شده و این
موهبت او را مسرور نمود و شدت منتظر و مغموم بعبدالله گفت من آن نور را
حاصل بودم و از سعادت او طلب مینمودم حال گران باد بگری است مرا از تو کار
نیست برخی بنزد اینکابت را بفاطمهٔ شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند
حتی از موزخین نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دو بیت
عزیز ماه روی مشکین موی از ملالت و شک در گذشتند و راه آخرت گذشتند
خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام الفیل و سال چهارم
سلطنت نوشیروان از بطن آمنه متولد شده بسیط زمین با استلام مبارک خود
مزین ساخت چون فرمود شد شکلات کار و ما لا یسامی حل نمود مدوا از انکه نوشته اند

در شب اول مزاوجت امنه دارای آن نور بالا گشت و روح قدسی از آن ناحیهٔ مقدسه
گذشت تاریخ این زواج نیز تشریف بابد بست میاید و چهره دلبنهٔ مطلوب مینماید
مناد قمی در اینجا سست و آن این است که حضرت امنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم
بر حسب الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد و از اینجهت از اماء ربیع المولود میگویند
و علمای امامیه را در وقوع ابنولاده باسعادت بشهر ربیع الاول اشکالی است تحقیق
کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از صلب عبد الله و انعقاد نطفهٔ شریفهٔ حضرت رسالت
پناه مشهور و بلکه متفق علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و از عبارتست از ایام
ثلاثه بعد از روز نحر از ذی حجة الحرام و چون طلوع جمال از افتاب سپهر رسالت را در ماه
ربیع الاول بدید بر هم لازم اید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چند بوده
باشد زیرا که اگر شهر ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه
علی التقریب طول یافته است و اگر ربیع سالی بعد از ان بوده پانزده ماه امتداد
یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست و در رفع این اشکال سخنان
گفته اند زبدهٔ انها این است که مراد ما از مقصود از ایام تشریق که در ابنباب اخبار و اثار بدان
تصریح میکنند ایام تشریق از موسم جبلی است و ذی حجه وضعی که اهل جاهلیت بر سبیل
نسیئی این تصرف را در شهور عربیه میکرده اند و اسلام این این زشت را نسخ نمود
قال الله تعالی اِنَّمَا النَّسِیْٓءُ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا یُحِلُّوْنَهٗ عَامًا وَّیُحَرِّمُوْنَهٗ عَامًا
لِّیُوَاطِـُٔوْا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ فَیُحِلُّوْا مَا حَرَّمَ اللّٰهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوْٓءُ اَعْمَالِهِمْ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ بعبارهٔ
اخری ماه انعقاد نطفهٔ شریفه فی الواقع و نفس الامر مثلا رجب الفرد بوده است که قبایل
عرب از ابحکم نبی ذی حجة الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای اورده اند و
تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نسیئی و کیفیت ان در سوم کرد ابنباب داشته اند
و خطبهٔ که حضرت مقدس نبوی در نسخ ابن این کرده اند در جای بخرد از کتب تفاسیر
و اخبار و در فاز نواریخ و اثار مشروح است خلاصه وفات امنه در سال ششم و ولادت
باسعادت حضرت رسول صلی الله علیه و اله اتفاق افتاد و ابن ایات را در مرثیهٔ
او روحانیان سروده و از خصایل حمیده و جوانمرگی او انها نموده اند

بکی الفتاة البرة الامینه ذات الجمال العفة الرزینه

زوجة عبد الله والقریبة ام نبی الله ذی التکبیة
وصاحب المنبر بالمدینة صارت لدی حفر تهارهینة

صاحب کتاب مواهب لدنیه مینویسد حضرت امنه در حال احتضار دو فرزند
مبارک سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم نظر میبنمود و این ابیات میسرود

بارک فیک الله من غلام یا ابن الذبیح من حومة الحمام
نجا بحول الملک المنعام فودی غداة الضرب بالسهام
بمائة من ابل سوام ان صح ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الأنام تبعث فی الحل وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام دین ابیک البر ابراهام
فالله انهاک عن الأصنام ان لا تواليها مع الأقوام

اما شرح قرعه انداختن بر تبر و سر نهادن بافتن حضرت عبد الله بیکصد شتر ابن است که
حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را کرمد قی مسدود بود
در خواب دید خواست نرا باز نماید قریش بسیار نعت برخاستند او گفت پروردگار
اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مرا در اینکار خیر امداد توانند نمود یکی از انها را
در راه تو قربانی کنم خداوند باو وعده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با
تبرهائی که عرب انها را اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیز ترین انها عبد الله
دوامد، بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبد الله قرعه زدند
باز باسم عبد الله دوامد عملرا ده مرتبه مکرر نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند
بار دهم قرعه بر شتر از افتاد و عبد الله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از انروز
خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید و نظر باینمقدمه و داستان حضرت اسمعیل علیه
السلام است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله ابن الذبیحین خطاب کرده و بنا
بر عقیده او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد محی الدین عربی و جماعتی
که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

امنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت کل حی میت وکل جدید بال وکل کبیر یفنی
انا میته وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا

خیرات حسان

گویند این آخر کلام آمنه بود و پس از این گفته راه سرای دیگر پیمود و از اشعار آمنه اینجا مسطور است که در مرثیهٔ شوهر بزرگوار خود عبدالله بنظم درآورد

عفا جانب البطحاء من آل هاشم ... وجاور لحدا خارجا فی الخمائم
دعته المنایا دعوة فاجابها ... وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم
عشیة راحوا یحملون سریره ... تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تک غالته المنون وریبها ... فقد کان معطاء کثیر التراحم

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابوقبیس و جبل احمر کان دور الخشبان گفته اند و اشراف قریش در این اراضی سکنی داشته و وقوف بقریش البطاح بوده اند و بعضی از اینها قبیله که در خارج بین جبلین ساکن بوده انها را از ارذل الظواهر میدانسته اند و شراب خفاجی در جلالت شان و علو مقام و مرتبت الدین حضرت رسول گفته است

لو الذی طاب منها عیش ... فی جنة الخلد و دار الثواب
وقطرة من فضلات له ... فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف لو حاز لقد غدت ... حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد

زوجهٔ شهریار باذان و عم زادهٔ فیروز دیلمی است که از نجبای اصحاب بوده در اواخر زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسید عنسی با دعای نبوت برخاست این زن دچار منشأ اثری گردید اسم او در تواریخ نماند در بعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد مینگارد در اینجا هم همان اسم اختیار شد و در حرف میم در کلمهٔ مرزبان نیز اشاره بدان خواهیم نمود عاصم در سیرهٔ حمیری آزاد را زوجهٔ نفس باذان نوشته ولی این قول خالی از صحت است

اما فیروز دیلمی و شهر بن باذان اصلا از مشاهیر عجم بودند وقتی که اهالی حبشه بر یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران لشکری مأمور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند و اینها و نفر اول سرداری سپاه عجم را داده و انها در یمن بماندند و بمرتبها انها را انبنا میدانند و مقصود شان ابناء فرس میباشد که در آن مملکت بودند و در زمان حضرت خیلی مورد فیروز و شهر بن باذان این شرف اسلام شرف گردیدند تا بحال اذکر باذان رفت

باذان
باذای باذان
باذان است اما
صحیح تر است اما
چون اکثر باذان
نوشته اند ما هم
متابعت نمودیم

ازدهٔ خاتون

دختر
نوشیروان خان
مادر زن اسرجیس
پدر زن مهتر بود
نزد او چنین اعتباری
بکمال داشت و غالبا
نتاوی که فیما بین
واسرجیس رو میداد
باینجکری او رفع و
اصلاح میشد

شهر از جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله نامه‌ها بسلاطین اطراف نوشته انها را بدین مبین اسلام دعوت
فرمودند از جمله نامه‌ئی هم بخسرو پرویز مسطور داشتند و خسرو پس از احترامی که کرده نامه را
دریده و بباذان نوشت الشخصی را که در حجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست
باذان عریضه بحضرت رسول نوشت و عرض کرد که عاجلا بطرف خسرو عزیمت فرماید
و امر بضبط او باد و نفرستاد مامور بمدینه منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک آنحضرت
مشرف شدند و مکتوب را تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر
پرویز را بر پدرش مسلط نموده و او را نابود ساخت و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را
گرد و تخت بعزت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگوئید دین اسلام را قبول نماید
مامورین بیمن باز گشته انچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از رسیدن انها بیمن فرستاده
شیرویه بپدر بباذان رسید و در ان هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض
پیغمبر حجازی نباشید باذان بقین بمعجزه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله الحاصل نمود از قبول
اسلام مستعد و از جانب آنحضرت بولایت یمن منصوب گردید و انهائیکه از اهالی ایران با او
همراه بودند بسعادت ایمان فایز آمدند باذان تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال
او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا بود اما فیروز دیلمی او نیز در وقتی
که بموجب امر و اشاره کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة و السلام بمدینه
منوره رفت و با اسلام گرویده و قبل از مراجعت کرد و نفر مامور و باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور
حضرت رسالت پناهی مشرف شدند و پرتو خود را تابیده بودند حضرت بدیده اکرام
در انها دیده فرمودند با مرکز دیش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند با مر ربت
خود یعنی خسرو پرویز حضرت فرمودند ربت من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و
سبیل خود را بتراشم

۱۱ اسود عنسی اسمش عیهله و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب
طایفه انبست معروف بر عنس و او مردی مشعبد بود در ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة
الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی که در شعبده داشت با املاقت لسان کارها کرد و چیزها
گفت و دعوی نبوت نمود و باضلال و فریب عوام پرداخت و از انجا که همواره با نقاب بود

او را ذوالخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه ایست که سر را بدان پوشند گویند
سود عنسی را احماری بود معلم هر وقت باو میگفت سجده کن سر بزمین میگذاشت و
چون میگفت سر کین بیند از اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذوالخمار هم گفته اند و از
عجایب انکه زنهای کراه که با اسود معتقد شده بودند، کابین خمار اسود را سر و صورت
و لباس خود بجای عطریات به الیدند بالجمله دیدم امر قبیله مذحج تبا اسود کردند
او قوتی گرفت و باهالی نجران حمله نمود و عمرو بن حزم را که از جانب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بر آن قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعا شد و انجا را
بتصرف در آورد و شهر بن باذان والی صنعا را بقتل رسانده و ماموریت اسلامی
بهم زد و شهر بن باذان و صاف بن جبل که مامور حضرت رسول صلی الله علیه و آله بین را احکام و فرایض
دین مبین اسلام بیاموزد از بین حرکت کرده در بلاد مارب با بوموسی اشعری پیوست
و هر دو با هم بحضرت فرار کردند اسود عنسی بعد از انکه شهر بن باذان را در صنعا بکشت
از آن زن او را قهرا در تصرف آورد و با او دخول نمود اما الفتی فیما بین حاصل نشد چرا که آن
زن از اسلام بود با قاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم نرساند خلاصه چون طغیان
اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدین
آزاد و مباشرت فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد در
از اینجا که شرح حال او مفصلا در کتب سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشدیم
همینقدر گوئیم که بنی مذحج قبل از کافر بوده اند اما انهائی که در اواخر عصر حضرت رسول
و بعد ها براه ارتداد رفتند و بفساد پرداختند بازده فرقه بوده اند، در کشاف در
تفسیر آیه ارتداد که در سوره مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و مخرج ذی و فاضه
بهمه اوی، ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود از آن کشاف نقل کرده اند چون خالی
از اهمیتی نیست در اینجا نگاشته میشود

آن بازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول بودند و انها بنی مدلج
و بنی حنیفه و بنی اسد میباشند و غیر بنی مدلج اسود عنسی بود که تمام حضرموت را
تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته شد و شبی که بقتل رسید رسول اکرم
از اهالی یمامه
از هلاکت او خبر داد و اصحاب خشنود گردیدند و روز بعد از آن

حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره
شایع شد یعنی از طریق عادی این خبر باینجا رسید،

و پیش بنی حنیفه مسیلمهٔ کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت
(من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الأرض نصفها لی و نصفها لك)
حضرت در جواب او مرقوم فرمودند من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان
الأرض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للتقین مسیلمه واعظ آن کس
خلیفهٔ اول بدفع او مأمور گردید بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی نام
بود که حمزه را در غزوهٔ احد شهید کرد (از این رو وحشی گفته است (من بدترین مردم
خوت بهترین مردم را کشتم و بداد این که مسلمان بودم سر تاس را بقتل رسانیدم)
و پیش بنی اسد طلحه بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفهٔ اول خالد بن ولید را
بدفع او مأمور کرد طلحه پس از قتال بشام گریخت و بعد ها نادم و تائب و مومن صالح شد
هفت فرقه از مرتدین در خلافت خلیفهٔ اول راه ارتداد پیش گرفتند و اینها طایفهٔ عبسیه
بن حصین فزاری بودند و طایفهٔ فجاءة بن سلمة القشیر بن از قبیلهٔ غطفان و طایفهٔ فجاءة ابن
عبد یالیل از قبیلهٔ بنی سلیم و طایفهٔ مالك بن نویره از قبیلهٔ بنی یربوع و طایفهٔ سجاح دختر
منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفهٔ اشعث بن قیس کنده و طایفهٔ بنی بکر
بن وائل که حطم بن زید ریاست اینها داشت شر این هفت طایفه در زمان خلافت خلیفه
اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفهٔ ثانی طریق ارتداد پیمودند و آن طایفه
جبلة بن ایهم رئیس قبیلهٔ غسان بودند جبله با آنکه اشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده
بروم رفت پوشیده نباشد که بعضی از ارباب سیر ند مبر طلحه و نه بر قبیلهٔ بنی اسد را در عهد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله تمامور بت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است
و بتحقیق خالد از جانب خلیفهٔ اول بانکار تمامور شد اما شرح حال سجاح دختر منذر در
حروف سین بتفصیل بیاید و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او اخر بن ملك
غسان برده و غسانیها اینطایفه را بنی جفنه میگفته انکر اهل تحقیق گویند این سلسله
پادشاهی نداشته بلکه رایع قیاصرهٔ روم بوده و از جانب ایشان لقب یافته در حوالی شام حکومت
کرده و جبلة اخر شخص ایشان است و قصهٔ جبلة که فیما بین از قبه و طرابلس شام واقع است با او

موسوم و بدو منسوبست و بلادی که در تحت حکومت جبله بود در زمان خلافت
خلیفهٔ ثانی ضمیمهٔ ممالک اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نمود و بمدینهٔ منوره
آمده با خلیفهٔ ثانی عزیمت حج کرد در اثنای طواف شخصی از قبیلهٔ بنی فزاره سهواً
ازار جبله را کشیده جبله غضبناک شده بلی بصورت آنشخص زد و دهان و بینی او را
خون آلود ساخت آنشخص بخلیفهٔ ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت مدعی خود را
راضی کن وگرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم و خصم من از رعاع چگونه
سازد ریك و شه قرار مبدهد خلیفه گفت اسلام شما را در یکدرجه قرار داده جبله
گفت سزامید وار بودم بعد از قبول اسلام برعزم بیفزاید خلیفه گفت همینطور است
و اسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده بمناطله گذرانیده و از خلیفه جدا شده
همان شب با دویست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد و لی
بعد ها پشیمان شده این ابیات را انشا نمود

نصرت بعد الحق عار الطمة ... ولم یك فیها لو صبرت لها ضرر
وادرکنی فیها الحاج حمیة ... فبعت بها العین الصحیحة بالعور
فیا لیت امی لم تلدنی و لیتنی ... صبرت علی القول الذی قاله عمر
ویا لیتنی ارعی المخاض بقفرة ... وکنت سبیرا فی ربیعة او مضر
ویا لیت لی بالشام ادنی معیشة ... اجالس قومی ذاهب السمع والبصر
ادین بما دانوا به من شریعة ... وقد یحبس العود الصغیر علی الدبر

نیز جبله گفته است

اخذت بالجمة رأسا ازعرا ... وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمرا جیدرا ... کما اشتری المسلم اذ تنصرا

در شواهد کشاف در تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی ولا اشتروا بآیات الله ثمنا قلیلا
مسطور است که اشتراء بمعنی استبدال است و مقصود جبله مبیا شد که باین امر شنیع پرداخت

اسیه ۴

خواهر ضیاء الدین مقتدی وزن بوده است محدثه را از حفاظ شمرده میباید

اسیه ۵

دختر

اسیه ۴
منظمه
مفخر جلیل الـ
مادر خاقان خل
بعضی اشاطاب
نسلهم منطایفة
باش و بزرگ بوده
معروف و مشهور
تمام عمر با اجلال حـ
وبت عطیات مـ
وده و اخر بدکان
سال هزار و دویس
در غرة ذی حجه بوم
نمود و در اواسط
موکب خاقانی بمعـ
حرکت کرده موت معـ
رضوان الله علیها
هزار و دویست و د
در حفظ ایزد اوا
او را بخیر اسر
حمل نمودند
بلد
معظمه
مشار الیها محـ
حالا بنبلوست

خیرات حسان

دختر عبدالله بن صالح برادر [illegible] بانو عالم است و مجلسی باشد یعنی علامه مشارالیها
از واعظات مدینت بوده است ولادت او در سال هفتصد و نود و هشت هجری در مکه معظمه واقع شده
است و تعلیم او نقاوانشاده و مادر فاضی مکرم سال محمد بن الضیا بوده است

اسیه

مضرع جرهمیه بوده اند ابن ابرکه بدا بنت [illegible] از نساء مشهوره عمه حضرت رسول است

اسیه خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معنونات دایمی حضرت
خاقانی و حرم مرحوم امیرخان سردار و دختر [illegible] خان قاجار دولو بوده و در جلالت و بزرگی
مثال و نظیر نداشت و از بن بطن طاهر کرمه ثابته الوجود زاب مغفرت شاهزاده عباس میرزا نایب
السلطنه طاب الله مضجعه قدم بر عرصه عالم نهاده فروغ بخش ایام اکثر شهرهای ایران
با انواع خیرات عمده و اعمال و اعمال خیر پرداخته و هر سال طالب و فاضل بوده تا در روز
دوشنبه سوم ربیع الاول سنه [illegible] رضوان الله علیها

تولد حضرت نایب السلطنه عباس میرزا در روز چهارشنبه پانزدهم ذیحجه سنه هزار و
دویست و سی هجری بوده

آغا باجی

از زوجات محترمه خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم
ابراهیم همان جوانشیر شوشی بوده و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت
بانبزن مربی و منظور و میداشتند چرا بنزن با کمال تجمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل
شد و زیاده از دویست نفر خادم و نوکر از قراباغ با خود داشته بود که همه مردمان رشید و
نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قراباغ سمت وزارت انجا را داشت و نهایت
مقتدر بود که حتی اداره بعضی از ولایات با و سپرده بود و بنابر بعضی از روایات امامزاده
قاسم بنا کرده و غالبا در انجا اقامت میفرموده و البته که انبزن با کمال اقتدار و شاهنشاهی و بزرگی
گذاشته معضلات عمده حضرت خاقان نابل نگردیده و تا آخر عمر بر بود که گویند شبه خاقان چون
فقط چند کلمه سئوال و جواب گذشت صبح آغا باجی این شعر ترکی غیر موزون را بطور گله
بحضرت خاقانی نوشت

بادم گیجه گلدی گیجه قالدی گیجه گیندی — عمر بیجه گلدی بیجه قالدی بیجه گیندی

خلاصه مبالغی از خانهٔ قم و توابع بطور سپور غال برا غاباجی و بستگان او مرحمت شد و در قم بماند و از انجا که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام که کارس میرزا و میرزیع خانم رسم پسری و دختری باو داشتند بعینی خواهرزادهٔ اغاباجی را در حبالهٔ مناکحت نیکاوس میرزا در اوردند و میرزیع خانم را بعبا سقلیخان معتمد الدوله جوشقانی نوادهٔ ابراهیم خان نامزد کردند و ایشان شاهزاده داماد و عروس اغاباجی شدند معروف حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خویشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجهٔ این گفته بعد ها بظهور رسید و انوام اغاباجی خدمات عمده ببعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعد ها در میان سلسلهٔ جوانشیر و شاهزادگان ال خاقان وصلتها شد که هنوز از رشته مستحکم و استمامت دارد خلاصه اغاباجی صاحب طبع و کمالات بوده و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطوره در ذیل از انتاج افکار اوست

خرم ان کو بسر کوی تو جائی دارد — کز سر کوی تو خوش تر ز هوائی دارد

بسفر رفت و دلم شد جرس ناقهٔ او — رسم بر اینست که هر ناقه درائی دارد

ولها

سوختم از اثر غم ناصحا تا کی ز منع — میزنی بر اتشم دامن بر و خاموش باش

ولها

تا حشر نویسند اگر می نشود طی — نزدیک حسن تو نه طول امل ما

افاقی

عاشوچلیی در تذکرهٔ خود مینویسد افاقی زنی صاحب طبع بوده و از مصر و بلاد شام ترجمه میشود ولی شرح حال و شعری از ان در میان نیست

امنه

زوجهٔ ابن دمینه است و ابن دمینه از شعرای صدر اسلام و نام او عبد الله بن عبید الله بوده دمینه اسم مادر اوست گویند ابن دمینه را ابتدا از بی بد کار بوده متهم بجماع پس از رنجش از او امنه را بخواست و در حبالهٔ نکاح خود در اورد و اخر الامر جماع ابن دمینه مقبول ساخت اما امنه صاحب طبع و شاعره و از فصحا بوده و زیاده از حد متصارف با ابن

اقا بیگم
اولاد عالی درجات هنرمند و صاحب طبع موزون بوده ابن شعر از اوست
اما ازان دامن که در انشت جانانه است ای ابر بهمن گریه ما بر تو میخندد

اقا بیوت
زنی سبز و با سواد و دارا علم ادب و طبع شعر دیده ابریشم ابیوت
هر کجا از مه یابی نامه بر جانان هر کجا بینی گفتار لطف او را بنویسان

اقا باش
از بنات میرزا الغ بیک کورکان زاده است

اقا بیگم
دختر سلطان حسین میرزای کورکانی و مادر حوری بیگم زوجهٔ محمد قاسم و ابو القاسم از اولاد سلطانیا

اق سلطان خانبیگه
از زوجات میرزا الغ بیک کورکان و دختر سلطان احمد جلایر

ان فوزی بیکم زوجه بدار السلطان ومادر محمد امین شبانی خان جد شاه طهماسب صفوی و پنجاه و پنج فرزند او بوجود آمده

مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی ابیات را خطاب باین ده بیت انشاد نموده است

وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی ... واشمت بی من کان فیک یلوم
وابرزتنی للناس ثم ترکتنی ... لهم غرضا ارمی وانت سلیم
فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا ... بحبی من قول الوشاة کلوم

وبعضی ابیات رائقه دیگر از این زن در کتاب اغانی و نزهة الأسواق نگاشته شده و اشعار عاشقانه ذیل از انجمله است

بخاهلت وصلی حین لاحت عمایتی ... فهلا صرمت الحبل اذ انا ایسر
ولی من فؤادی الحبل الذی قد قطعته ... نصیب ولی رای وعقل موفر
ولکنما اذنبت بالصرم بینة ... ولست علی مثل الذی جئت اقدر

امنه بنت الدهموجی الحلی

دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدهموجی الحلی است پدر او از اعیان علما و خود او امنه محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مشار الیه از او احادیث کرده و علامه کرمشار الیها بدان منسوب است از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلال الدین محلی مفسر المحلی

امنه رملیه

زنی عابد و تقریبا در سال دویست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات میدانند گاهگاه بزیارت بشر بن حارث کرازی معاریف اولیا میباشد میرفته و در یکی از تذکره ها مینویسند احمد بن حنبل وقتی بعیادت بشر بن حارث رفته با امنه در اینجا ملاقات کرده است و تمنای دعای خیر از او نموده است و رملة از امنه مشار الیها بدان منسوب است یکی از بلاد شام میباشد و علاوه بر این چند زن که مسماة بامنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامیده شده از جمله امنه بنت الارقم و امنه بنت الخلف الاسلمیه و امنه بنت رقیش و امنه بنت سعد و امنه بنت ابی الصلت و امنه بنت عفان و امنه بنت قیس میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی و اهدا نموده انکه حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز مسماة بامنه بوده اند

امنه بنت علی

آنسا مذکوره و دوکاملیتا الغر
و بتا الغر از تصنیفات

از نسا محدثه و دختر علی بن عبد العزیز دمشقی است کذا در عداد ۳ ابن حجر معدود و
مذکور است محدثه مشار الیها در مجلس اسمعیل ابن صصری ان و عبد الله بن ابی الثائب
و بعض دیگر از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود نیز بتعلیم علم حدیث
پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و هشت هجری در گذشته است

۱۳ اینی فاطمه خانم

از نسوان دار السعادة اسلامبول و دارای علوم ادبیه و طبع شعر بوده از آل حسنجان یعنی
از نسل خواجه سعد الدین حسنجانی صاحب تاج التواریخ است امیر غازان او را بدرسلک ازدواج
در آورده و پسری از او بوجود آمده امیر غازاده گردیده ایام علمیه گذرانیده ابتدا
بخدمت دولت مشغول و بتدریس اشتغال داشته و بعد ها ترک این شغل کرده بقضاوت
بنکی شهر مامور شده و مادر ش اینی فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در بنجا
وفات کرده خلاصه مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکره ها
نخب اشعار او درج و ثبت شده ابیات و بیت از اوست

خیال عارضکله دیده صحن کلستانمده اچلمش شرحه لر سینمده نخل ارغوانمده
ایده وصلنکله ای فاشر باسینده دن کچمز خیال تیر غمزکله باخاطر نشانمده

۱۴ ای ملک

دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود و همشیرهٔ شیخ جمال الدین بن الشریحی مشهور است
این زن محدثه و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با ابن حجر ملاقات و محادثه نموده
در ربیع الآخر هشتصد و پانزده هجری ارتحال کرده است

۱۵ ابنة عقیل

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در
میان زنان بنی هاشم بفصاحت شهرتی داشته مع ذلک اسم او بدرستی معلوم نیست
روزی که اهل بیت حضرت سید الشهداء علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره
معاودت نمودند ابنهٔ عقیل باستقبال آنها آمده و در وقت ملاقات کربتوجه
و زاری پرداخته ابیات ذیل را که حاکی از کمال فصاحت اوست انشاد کرد

ماذا تقولون ان قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم

معزیتی و باملی بعد مفتقدی منهم اساری وصرعی ضرجوا بدم
ماکان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

نیز از فراز مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبرهٔ دیگر
شعر مشهور و مسطور در ذیل از ابنهٔ عقیل

ان جوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب

امّا صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرانی بحضرت زینب خواهر الحضرت منسوب داشته و بعضی هم از خود ساکنه دانسته اند

ابنهٔ غیلان

دختر غیلان بن سلمه و مسماة به ریاد بن ابیه و از قبیلهٔ بنی ثقیف است این زن صحابیه بوده و بواسطهٔ سمن و میل بزینت شهرت یافته و در آن زمان در میان زنان احدی نبود که از ابنهٔ غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه مزین تر باشد و همه نسوان برادایش و زینت ایشان رشک و حسد میبردند و بجهة فرنجی که ابنهٔ غیلان داشت در حق او میگفتند از اجلست تبتک یعنی هر وقت این زن مینشیند مثل این است که خیمه و چادری بر پا کرده باشد و وقتی که عبد الله برادر ابنهٔ غیلان در زمان حضرت رسول صلعم عزیمت فتح طائف نمود هیبت نام محشم او را بگرفت ابنهٔ غیلان تشویق و تحریض کرده گفت اذا فحم الطائف فعلیک بابنهٔ غیلان یا اذا اقبلت اقبلت باربع و اذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید تو ابنهٔ دختر غیلان را بخواه چه او هر وقت رو بطرف شخص آید چهار شکن از شکم خود بنماید و چون پشت کند به شصت چین از خاصره بین اشکار سازد گویند زنان قبل از انکه هیئت بنکاح مردان آورند او را بمجمر اولی الامر میدانستند یعنی در او شائبهٔ شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او ابنهٔ ناب نمیخواستند پس از آن در حالت او و پیر شدن حاصل کرده و به ثمانی محرمها مطرود شد.

کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطورهٔ در فوق عبارت ذیل را از هیئت خطاب بعبد الله بن ابنهٔ نقل مینماید (ان فتح الله علیکم الطائف فسل رسول الله ان ینفلک بابنهٔ غیلان فانها هیفاء شموع بخلاء از نکلیت بعشت و ان قامت تثنت و ان مشت ارتجت و از مشت ارتجت

نبشت عقل بار بیع و ندبر بیمان بشعر کالاخوان بین دجلها کالغب الکفا) یعنی ابکر
حداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست
کن کز غنایم باد بهر دختر غلان را حصهٔ نو فرارده چه او باربک میانی است سکفت
طبع و خوش چشم چون تکلم کند از وی مطبوع آید و مسموع شود چون برخیزد سرو را
ماند که مبتلا کرده قامت خرامیدن بزیبق و چراغ شبیه است درگاه نشستن مانند
خیمهٔ قبه دار و بنائی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم بنماید و آگر پشت
کند هشت چین از خاصره بین او پدید آید دندانش بکل افخوان شباهت دارد و میان
هر دو دانش کاسی و از کوزاست باید دانست که هیئت بختی ضرب المثل است و در مجمع
الامثال میدانی در میان امثال مسطور است که (اخبث من هیت)

اخت المزنی

مزن بضم میم و فتح زا میباشد و اخت المزنی شهیرهٔ ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب
شافعی بوده و در مختصر طبقات سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میبرد که در علم و فقه
دارای مرتبهٔ بوده اند از جمله اخت المزنی است که در مسئلهٔ زکات معدن در قولی
شافعی شرطی افزوده و تصرفی کرده است بر ابراهیم این زن در مجلس شافعی حاضر
میشده

اوسلان خاتون

خدیجهٔ سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده و در
سال چهارصد و چهل و هشت در سلطنت ابو تمام القائم بامر الله بن القادر بالله بخلافت
ششمین خلیفهٔ عباسی منسلک گردیده و انشاء الله در حرف خا شرح حال او یابید

اروی بنت الحارث

اروی بروزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی وداعه از اصحاب
از صحابیات و از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر او غزیه دختر
قیس بن عدی بن سعد و نژاد حارث بن فهر بن مالک میباشد در تاریخ ابو الفداء و سایر
علم معاویه بحکایتی از این زن بشرح ذیل مسطور است
و روزی اروی بحضور معاویه رسید و مشار الیها در آن وقت پا بسن نهاده بود معاویه

اظهار ملاطفت کرده باو گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است اروی در جواب
گفتای همشیره زاده حالم خوب است اما از انجا که تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود
بد رفتاری نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی
و غصب بحق دیگران نمودی ما گمان نمیکردیم بیشتر از همه کس ببلیات مبتلا شویم
از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال فرمودند تا حال همیشه
حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و ما در میان
شما شدیم مثل بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام مانند هارون شد پس از حضرت موسی عمرو بن العاص ازه قالها اروی منقطع
شده گفتای عجوز کوتاه کن عقل تو تمام شده است اروی گفت یا بن اللتا بعه تو بچه رو
سخن میگوئی و حال انکه مادرت در مکه فاجره بود مشهور است که با جرث قیلها مردان را
متمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنجفر مرد عمی پدری تو شدند چون من
از مادرت حقیقت حال را پرسیدند گفت این پنجفر همه با من مقاربت کرده اند پس تو بهر
بهر کدام شبیه تر است از اوست و از انجا که تو بعاص بیشتر شباهت داشتی بنا بر این الحاق
نمودند معاویه گفت عفی الله عنها سلفای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که با ان برای فقرای بنی الحارث در دشت هموار آبی جاری
ابتیاع نمایم و دو هزار دینار دیگر برای تهیهٔ مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو
هزار دینار هم برای دفع بعضی شدائد و سخت ها معاویه شش هزار دینار باو تقدیم نمود
این است که در تاریخ ابوالفدا نوشته شده اما لبیب افندی در کتاب موسوم بجواهر
ملتقطه اینداستان را مشروح تر بیان کرده گوید وقتی که اروی در مجلس معاویه بود
و بکلمات مسطوره در فوق تکلم مینمود مروان بن حکم نیز در انمجلس حضور داشت و از مقالهٔ
اروی بعمرو بن العاص خطاب کرد مراز منقطع شده گفتای پیرزن هالک باش
فقط کلام خود را مقصور بمقصود دار که نزاید بمجلس کشانیده است اروی رو بمروان
کرده گفت ای ابن الزرقاء تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میگوئی عمها در کبودی چشم و سرخی مو
و کوتاهی قد و اندام نامتناسب بعمها حارث بن کلده مانی و اصلاب با هی بعید خود
حکم کرا دعای فرزندی از میمائی نداری چه من حکم را بیشناسم او مردی مبسوط الشعر

و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت مینمود پس ردا از خود بر سر ثانوا
گوید کرید دوت کیست انگاه او وی رو بمعاویه کرده گفت والله تو اسباب جرات
این اشخاص شدی که با بن مواجهه سخن گوید ای معاویه روزی که عم حمزه شهید شد
هند جگر او را بدندان میخواند

نحن جزیناکم ببدر بدر ... والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما کان عن عتبة لی من صبر ... ولا اخی وعمه وبکر
شفیت نفسی وقضیت نذری ... شفیت وحشی غلیل صدری
فشکر وحشی علی دهری ... حتی ارم اعظمی فی قبری

و عمه من او وی دختر عبد المطلب نیز رو بمعاویه کرد و این ابیات هند بنت اثاثه را قرائت
کرد

خزیت فی بدر وغیر بدر ... یا ابنة وقاع عظیم الکفر
صبحک الله قبل الفجر ... ملهما شمیر ذی الطوال الزهر
حمزة لیثی وعلی صقری ... اذرک شیب وابوک غدری
فخضبا منه نواحی النحر ... بکل قطاع حسام یفری

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خال هر حاجتی که داری بخواه او وی ایستاد گفت حاجتی
ندارم برخاسته از مجلس رفت معاویه بمروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما باد شما سبب
شدید که من این سخنها را بشنوم پس از زمانی فرستاده او وی را بمجلس برگردانیدند و
از او وی درخواست نمود که حاجت خود را اظهار دارد او وی بوجهی کرد در فوق معاویه و
شد شصهزار درهم از معاویه درخواست معاویه بر این مبلغ وا مبذول نداشت و گفت اگر
پسر عمت علی علیه السلام بجای من بود این وجه را بتو عطا نمینمود او وی از استماع
این سخن بشدت گریست و گفت از علی علیه السلام گفتی و ما ندانستیم انگاه
این ابیات ابو الاسود الدئلی را که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشاء
کرده او وی برخواند

الا یا عین ویحک اسعدینا ... الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم دلیه ... بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا ... فلا قرت عیون الشامتینا

افی الشهر الحرام فجعتمونا بخیر الناس طرا اجمعینا
فسلم خیر من رکب المطایا فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها ومن قرأ المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا بأنک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین رأیت البدر راقی الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه ولم یخلق من المتجبرینا
کان الناس اذ فقدوا علیا نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب فان بقیت لم الخلفاء فینا

امل حل حافظ
کبیر غفرله الاسلام بالله
وبین موکه السید حامد
حسین ادام الله تعالی
ظلاله المسدود والدلیل
نزیدهم ارخ وحدیث
منزلت الجلدات کتاب
مزارات بغداد لابن
ابی اردی وابیجات وقا
فی الخلافت بغداد تموذ
روح وجوده

بعد از شنیدن این ابیات معاویه گفت والله علی علیه السلام از انچه تو سرودی واورا بدان ستودی افضل است بالجمله اروی انچه خواست معاویه بداد
پوشیده نباشد که ابیاتی که در وفوق بر هند بنت اثاثه نسبت دادیم پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه را نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی بنت عبد المطلب دانسته اند

اروی بنت عبد المطلب

دختر جناب عبد المطلب جد حضرت رسول صلی الله علیه وآله میباشد مشار الیها عمهٔ حضرت رسالت پناهی وداری طبع شعر وفصاحت بیان بوده واشعار ذیل را در مرثیهٔ پدر خود عبد المطلب انشاء کرده

بکت عینی وحق لها البکاء علی سمح سجیته الدعاء
علی سهل الخلیقة ابطحی کریم الخیم نبته العلاء
علی البیاض شیبة ذی المعالی ابوه الخیر لیس له کفاء
طویل الباع اسمر شیظمی اغر کأن غرته ضیاء
اقب الکشح اروع ذی فضول له المجد المقدم والثناء

ابی الضیم ابلج هبر زی	قدیم المجد لیس له خفاء
رمعقل مالک وربیع فهر	وفاضلها اذا التمس القضاء
وکان هو الفتی کرما وجودا	وأساحین تنسکب الدماء
اذا هاب الکماة الموت حتی	کان قلوب اکثرهم هواء
مضی قدما بذی رأی صحیح	علیم حین تصدره البهاء

در سیرهٔ ابن هشام و مسامرات محبی الدین مسطور است که مراثی مزبوره در وقوف را وی قبل از فوت پدر خود گفته با نسبی که جناب عبد المطلب در مرض موت خود ... را وی را حکیم البیضاء نام مهر و بزه و صفیه رضا نکرد اگر دختران او بیند نزد خود خوانده فرمود مرثیه مائی که بداد فوت من زنها بسیار گفت قبل از مرگ من بگوشید و ترک ازانها برای پدر خود مرثیه گفتند داشعار مزبوره را وی در وقت نظم کرده مراثی خواهران او نیز در محل خود مذکور خواهد شد

ابن اثیر گوید چهار نفر زن صحابه باسم او وی مشهور بوده دو نفر ازانها او وی بنت حارث و او وی بنت عبد المطلب میباشند که شرح حال انها گذاشته شد دو نفر دیگر یکی او وی بنت کریز مادر عثمان بن عفان و دیگر زعفر است و بهمین ملاحظه عثمان در لب را بن او وی گفته اند و ابن او وی دختر حکیم البیضاء دختر عبد المطلب دیگر او وی بنت الأنیس که بحبالهٔ سعید بن زید یکی از عشرهٔ مبشره است و ابن نفر زن نموده و او ابتدا کور شده و ثابت بجاهی افتاده در گذشت علاوه بر بن چهار زن یکنفر زن دیگر مسماة باو وی بوده چون معروف بام موسی میباشد در حرف المیم ذکر او میاید

اسلام اغا
دختر
ابو خضره بهوی
زوجهٔ امیر حسین بوده
و بعد از کشته شدن
امیر حسین امیر بهود
او را بزنی
گرفت

اسماء ذات النطاقین

دختر بزرگ خلیفه ابو بکر و خواهر عایشه است مادر شریفه با فیله دختر عبد العزا بوده اسمارا از بر من عوام کریکی از عشرهٔ مبشره است در سلک ازدواج در آورد و عبد الله بن زبیر کرد در سن هفتاد و سه سالگی در غار کعبه اجلها الله تعالی بظلم حجاج مقتول شد او بطراسمأ ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از یزید بن معاویه بر نه سال در مکهٔ معظمه خلافت کرد و حجاج امر عبد الملک بن مروان اموی از بلادهٔ مقدسه را محاصره

نموده از بالای کوه ابو قبیس منجنیقها بخانهٔ خدا انداخت و شهر را بگرفت و عبد الله بن رحمهٔ
شهادت رسید و قبل از شهادت مشاورتها با مادر خود اسما نمود که زنگران خالی از
فایدتی نیست
بعد از آنکه عبد الله بن زبیر باد وازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه
در مکهٔ معظمه محصور ماندند از طول محاصره و سختی و عدم اذوقه همراهان او بجان
رسیدند و از حجاج امان خواستند از این بلدهٔ مقدسه خارج شدند خود و دو نفر از
فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند و والدهٔ اشتر رفتند و با او نماند مگر پسرش زبیر
نام و مادرش اسما و معدودی از اصدقاء او و در این وقت زبیر نزد ذات النطاقین آمد گفت
ایمادر همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان در سختی ترک
من گفتند اینک قلیلی مانده اند که انها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت
اگر من تسلیم شوم حجاج و یاران او هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو در این باب
چیست اسما گفت ای فرزند تو خود تکلیف خویش را بهتر میدانی اگر در حقیت خود تردیدی
نداری و بر یقینی که خلفا بحق دعوت مینمائی مقاومت کن و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب
تو بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز شده اند تو خود را مقهور و زبون اسیر مپسند و مجبور و مطیع انها مشو
اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بندهٔ بوده که جمعی از بندگان خدا را بهوای نفس
بهلاکت داده اگر کوتی من محقم و این سبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز تمکین و
تسلیم ندارم گویم اینکار از دستم بر نیاید مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب بریدا جل
میرسد پس همان بهتر که عالا با نام نیک برای آخرت توشه ای بر گیری و از دو روزه زندگانی دنیا نیندیشی
عبد الله گفت ای مادر میترسم شامیان مرا اسیر کنند و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین
گفت ای فرزند کوسفند کشته شده اگر پوست از او بر کنند متالم نمیشود از باری تعالی یاری
خواهد و در عزم خود راسخ باش عبد الله سر مادر خود را بوسیده گفت ایمادر من هم همین عقیده
دارم و از اول عمر بحساب خود میدانستم که دنیا دار بقا نیست و دل نبسته ام و در انکار کردار زشت
داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم حدود خدا را حرام کنند و دست از دوستی خداوند
بردارند تو نیز بده و ثابت قدم باش برای من نمونه باش من امروز کشته خواهم شد مبادا از مرگ من
مذلت شوی کار خود را بخدا باز گذار پیش تو تا کنون از ارتکاب منکری نموده و براه فرق

مجور نرفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته و هرگز بکسی
امان داده با او غدر و مکر نکرده و عمدا تعدی نموده و ما هدی جور و ظلم روا نداشته بسمگا
عمال خود رضا نداده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتم برای
رکبه نشر جود نبوده محض لبیک مادر گفته ام کرد و ایخال متاسف نباشد اسما گفت
ابن زبیر ندامت دارم که صبر نکردی بحق تو جاهل باشد اگر مغلوب گردیده پیش از من درگذشته
هلاک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی مسرور میشوم قدم پیش نه تا حال
کار معلوم گردد ابن زبیر گفت ای مادر خدا تو را جزای خیر دهد از دعا فروگذار مکن اسما
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر بکری بباطل قتال نموده تو حقا جهاد
مینمائی آنگاه اسما بدعا پرداخته گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبد الله و باطاعتی که
بمن و پدرش کرده رحمت خود را شامل احوال او دار من او را بتو سپردم و هر چه برای
او مقدر کرده بدان راضی شده ام و در ایخال مرا اجر و صواب صابرین و شاکرین نائل دار
پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته بوسید مادر ش گفت وداع میکنی عبد الله گفت
بلی برای وداع آمده ام چه گمان میکنم کرامر و زبد رود زندگانی نمانیم اسما گفت برو و از روی
بصیرت برو اما بیا تا نبرم ترا بتو وداع کنم ابن زبیر گفت و فرزند را در آغوش کشید و هنگام معانقه
دست ذات النطاقین بزره هی که عبد الله پوشیده بود خورد گفت انها کنار از روی شهادت
دارند جوشن را بر کنار مکذارند ابن زبیر گفت من امروز محض اطمینان قلب تو پوشیده ام
اسما گفت روح مرا مطمئن نخواهد ساخت دامن بر کمر زن عبد الله زره خود را از بدن دور
نمود و استینها را بالا کرد و دامنها را بر کمر زد و رو بمعرکه نهاده در حالتی که این رجز
میخواند

انی اذا اعرف یوما اصبر و انما یعرف یوم الحر
اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

اسما چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابو بکر و زبیر
بودند و حمزه تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نموده و پس از قدری
مقاتله برگشته دو رکعت نماز در مقام ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید
و این در روز سه شنبه نوزدهم از ماه جمادی الاخری از سال هفتاد و سیم هجرت عبد الله

نبود را بسال دوست و هفتاد و سه سالگی بود همینکه عبد الله بقتل رسید شامیان
از مرحله سرزنش فرو گذاشتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله ابن زبیر متولد شد
مومنین تکبیر گفتند و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند اینکار
ناظر است بمطالبی و از اینست که گریه و دیدم گفتند ما مسلمین را مجبور ساختیم و دیگر
طفلی از انها بوجود نخواهد آمد با این ترتیب در دیار کذب انها را ظاهر نموده در نخستین
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از اینرو تکبیر گفتند خلاصه
حجاج سر عبد الله را بشام نزد عبد الملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی در قبرستان
مکه معظمه در محلی که در طرف راست کوه ابو قبیس واقع بود بدار کشید اسما خواست
او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسما خواست از حجاج بخواهد تا بدینوسیله امر را جع بعبد الملک
کرده او بحجاج امر کرد جسد عبد الله را بمادرش تسلیم کند و پس از تسلیم بتغسیل
و تکفین او پرداخته بخاک سپرد و حجون مدفون ساخت بنابر این جسد عبد الله افتاد
بر سر دار بود تا از مکه خبر بشام رسید و جواب آمد و اسما نیز بعد از چندان زنده
نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود درگذشت

عباسی مرحوم در خوانبا مه خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود و بقول
ابخبر ضعیف مناسب در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبد الله بن زبیر را بمقبره
یهود انداختند و مادرش هم بزودی در گذشت ابن اثیر در کامل گوید پس از قتل
عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود او قبول نکرد تا بنا با
نهند بدام مراوغه. او را دادند و الیها باز تمکین ننمود دفعه سیم ذات النطاقین خود
بحضور حجاج حاضر شد حجاج باو گفت در باره پسرت که عبد الله را بان مبتلا کردم مرا چگونه
یافتی اسما گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسرم را خراب کردی و آخرت خود را
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی ثقیف کذابا و مبیرا یعنی در طایفه بنی ثقیف
یک فرد کذاب و یک فرد هلاک کننده است و از هلاک کننده تو نی (این حدیث را مسلم در
صحیح خود ذکر کرده است) در اسد الغابه در ترجمه حال ابن زبیر چنین مسطور است که
او در روز قبل از کشته شدن نزد مادرش رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و
رهائی یافت مادرش در جواب گفت گویا بمرگ شاد شده اما من تا تو را در یکی از دو حال

نبینم راضی بمرد نیستم یا باید تو بسعادت شهادت فائز شوی و انبفضره مراعاة الله
ذخیره باشد یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع این سخن تبسم نمود
و در زی که عبد الله مقتول میشد نزد مادر رفت اسمأ باو گفت ابقرزند مبادا از بیم
هلاک بقبول امری راضی شوی که عاری برای تو دران باشد و الله العظیم ضربت شمشیر
با وجود عزت بهتر از نان با ذلت خوردن است و بلغته اسمأ بذات النطاقین در حرف
ذال گفته خواهد شد

اسمأ بنت عبد الله

از نسوان قبیلهٔ بنی عذره است مثل معروف لاعطر بعد عروس را او گفته و از امثال
مشهورهٔ عرب گردیده است ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال گفته اسمأ از قبیلهٔ بنی عذره
در سلک ازواج عمزادهٔ خود که عروس نام داشت منسلک گردید ولی پس از چند یم
عروس درگذشت و پس از فوت او شخصی از قبیلهٔ دیگر اسمأ را در حبالهٔ نکاح خود
در آورد و این شخص زشت روی بود و از دهنش رائحهٔ کریهه استشمام میشد وقتی که
شوهر دوم اسمأ او را بقبیلهٔ خود میبرد اسمأ باو گفت اذن بده بر سر قبر عمزادهٔ خود
عروس قدری گریه کنم این شخص باو اجازه داد و اسمأ بر سر قبر عروس رفته عبارات
ذیل را اظهار نمود

ابکیک یا عروس الاعراس یا شبلا و اهلها و اسدا عند الباس
مع اشیأ لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنم بر تو ای عروس عروسها ای که در میان کسان خود در حلم و بردباری
بملایمت رو باه بودی و در موقع جنگ و ستیز شیر شباهت داشتی و در تو صفات
حمیده دیگر بود که مردم از ان بخبر بودند شوهر ثانی اسمأ گفت از صفاتی که عروس داشت
و مردم خبر نداشتند چه بود اسمأ گفت

کان عن الهمة غیر نعاس و بعمل السیف صیحات بباس

یعنی در وقت اقدام براه تعامل و تساهل نمیرفت و هنگام فرار از شر با استعمال شمشیر
میپرداخت بعد ازان با اسمأ بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الاغر الازهر الطیب الحیم الکریم المحضر مع اشیأ لا تذکر

یعنی ابو موسی بوجهه رخشانی داشتی وخلق تو پاکیزه بود ومحاسن دیگر نیز داشتی
که بزبان نیاید باز شوهر اسمأ پرسید که از صفاتی که عروس داشت وبزبان نیاوردی
چه بود گفت

کان عیوفا للخنا والمنکر طیب النکهة غیر ابن عمر

ابن عمر اعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت وخوشبوی بود واز دهنش رائحهٔ
کریهه استشمام نمیشد شوهر اسمأ دانست که فقرهٔ اخری که نباید باو ست اخر الامر
چون خواستند حرکت کنند اسمأ عطر دان خود را بر نداشت وبجای گذاشت شوهرش
گفت چرا عطر خود را بر نمیداری اسمأ گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد از عروس
دیگر نباید عطر استعمال کرد وابن گفته در میان عرب مثل شد بعضی بجای مثل مزبور
لا تحبأ العطر بعد عروس گفتند وشرح ازا ازا بنقرار دانستند که شخصی در شب زفاف از زوجهٔ
خود رائحهٔ کریهه استشمام نمود از او پرسید از عطریات چیزی نداری گفت چرا انرا
در خیره وپنهان کرده ام شوهر گفت لا تحبأ العطر بعد عروس یعنی عطر را پس از عروسی پنهان
کردن معنی ندارد ابن گفته مثل شد ودر موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته
باشد ودر موقع صرف واستعمال ان نبوده ویا از ان ابکار نیز در ذخیره نماید

اسمأ بنت عمیس

زن صحابیه ودختر عمیس بن معد وزوجهٔ جناب جعفر طیار بوده وعمیس نیز خود از
صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از این زن ونه نفر زن دیگر مدح
فرموده وانها را اخوات مؤمنات خوانده وابن تعبد بحضرت باسمأ از انها والحقیقة شأنی
عمده برای انها ثابت میباشد واین ده زن نزد خواهر ند از یک مادر ومادر انها هند
عوف است که همان انهاست وشرح حال ان در حرف ها بیاید وبعضی گفته اند اخوات
مؤمنات نه نفر بودند هشت خواهر ویک مادر که همان بنت عوف باشد بالجمله اسمأ بنت
عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود جناب جعفر طیار بحبشه رفت ودر انجا عبد الله و
عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس از ان بمدینهٔ منوره آمدند بعد از شهادت
جعفر طیار با ابی بکر شوهر کرد ومحمد بن ابو بکر داماد شد وپس از ابو بکر در حبالهٔ نکاح علی

علیه الصلوٰة والسلام داخل شد و یحیی بن علی بوجود امد اسمأ بنت عمیس و اشرف دیگر نیز حاصل امد و ان این بود کرخواهر اسمأ و میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم گردید و خواهر دیگر ام الفضل لبابه زوجه جناب عباس بن عبد المطلب بود و خواهر صلبی و بطنی ایشان سلمی بنت عمیس بهمسری حمزه سید الشهداء مشرف شد و بملاحظات مزبوره است کرد در وصف اسمأ بنت عمیس گفته اند و هی اکرم النساء اسمأ بنی اسمأ از جهت دامادهائی کرباهم رسانیده اشرف ناس است (عمیس بضم عین و بروزن زبیر است)

وبعضی بکاف دادند چون هیبت هوف و انسد

اسمأ بنت محمد

محدثه ایست جلیل القدر و پدرش محمد بن صعصعه از اعیان دمشق میباشد و محدثه اسمأ کرار از مهاریف است از بطن او بوجود امده محدثه مزبوره چند از کتب حدیث شیخ مکی بن علان محدث قرائت کرده و بعد از ان انها را بکرات تدریس نموده است و در بین خود منفرد بوده فروض و فضائل و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بادها بزیارت خانه خدا مشرف شده ولادت او در اواخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه رو داده از مشاهیر رواة حدیث احدی از او معمر تر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او یعنی در ربیع الاول سال هفتصد و بیست و سه درگذشته از ابن وردی در تتمه المختصر در مدح اسمأ بنت محمد گوید

کذلک فلتکن اخت ابن صعصعة ... تفوق علی النساء سبی و شیبا
طراز القوم انثی مثل هند ... وما التانیث لاسم الشمس عیبا

و منصود از ابن صعصعه نجم الدین برادر اسمأ میباشد

اسمأ بنت یزید الأنصاریه

دختر یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف و معروف شده و وفی از طرف سایر زنان صحابه مامور و بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد

بابی انت و امی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز و جل بعثک الی الرجال و النساء کافة

فامتایلت وبالملک وانا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم ومقضی شهواتکم
وحاملات اولادکم وانتم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضی وشهود
الجنائز والحج بعد الحج وافضل من ذلک الجهاد فی سبیل الله عزوجل وان الرجل اذا خرج
حاجا او معتمرا او مجاهدا حفظنا لکم اموالکم وغزلنا اثوابکم وربینا لکم اولادکم افنشارککم
فی هذا الاجر والخیر یعنی بدر وما دهم بفدای تو باد ای پیغمبر خدا من از جانب جمعی
نسوان بحضور مبارک تو آمده ام نزد خدای عزوجل مبعوث برکافه زنان ومردان فرموده
ما بتو وخدای تو ایمان آورده ایم وما جنس زنان در پس پرده محبوس ودر خانه های
شوهران خانه نشین هستیم ومحل شهوات میباشیم وفرزندان شما از ما بوجود میایند وشما
جماعت مردان بواسطهٔ حضور در جوامع وگذاردن نماز جمعه وعیادت بیماران و
تشییع جنازه ها وجهاد مکرر بر ما فضل وبرتری دارید وافضل از همه این اعمال که مخصوص
بشما مردان است جهاد فی سبیل الله میباشد وچون شما مردان برای حج وعمره یا بعزم جهاد
حرکت کنید ما اموال شما را حفظ کنیم وبرای لباس شما وبچه هایتان میریسیم وفرزندان شما را
نگاهداری وتربیت مینمائیم در بعضی روایات آیا ما با اجر وعمل خیر شما شریکی داریم یا نه
حضرت رسول صلی الله علیه وآله پس از استماع این عرایض روی مبارک را باصحاب کرده فرمودند
در امثال این بیانات مقاله بهتر از انکه این زن بیان نموده شنیده اید اصحاب عرض کردند گمان
نمیکنیم هیچ زنی با این حسن محاضره ومفاوضه رسیده باشد بعد از آن رسیدانام علیه الصلوة
والسلام باسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خانون تو خود بدان وبزنهائی که از جانب
انها نزد تو آمده بفهمان که اگر شوهران با ازواج خود خوش رفتاری کنند وانها را از خود خشنود
دارند همین عمل انها با تمام اعمال خیر نیکه ذکر کردی معادل میباشد

اسماء بنت یزید

بنابر مسطورات ابن اثیر اسماء بنت یزید زنی صحابیه وخاله زاده معاذ بن جبل که از کبار صحابه
میباشد بوده وشجاعت وقوت قلب مردان داشته در غزوهٔ یرموک با ستون چادر خود نه نفر
از کفار را براه عدم فرستاده است

اسماء بنت شمس الدین

دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث وما در شیخ تقی الدین وبنحسا ابن حجر عسقلانی

متولد گردیده در کتاب انبا الغمر فکر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل و هفت قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بتخصیص و میلی نام شوهر کرده بعد ها در سلک ازواج علاء الدین مغربی منسلک گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و باتقوی و نیک بوده و الله الرحیم که شرح حال او نیاید خوانندگان را نیز میباشد

اسمای العامریه

ادیبه بوده است از آل بنی عامر از اعمال اندلس ساکن بلد قاسبیله بوده در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته نصب او برای صبانت خانه و اموال خود امیر ابو محمد بن عبد المؤمن بن علی نگاشته است کرده و بیت اول ان این است

عرفنا النصر والفتح المبینا ... لسیدنا امیر المؤمنینا
اذا کان الحدیث عن المعالی ... وابت عدیتکم فیها شجونا

در او اخر این قصیده اسماء عامریه بوضع خوب و مناسب بحسب و نسب خود و امیر الموحدین معاوم ساخته و این کتابرا بوجه احسن پرداخته است

اسمای عبرت

از نسوان اسلامبول و دختر احمد افاسر خاصه کیان خاتمه روزجه محمود جلال الدین خطاط مشهور است و در حسن خط بدرجه شوهر خود اشتهار دارد این زن چون از شوهر خود تعلیم خط کرفته و جلال الدین بمیل و رغبتی تمام نکات خط را باو آموخته طوری برای او رقی حاصل شده که خط اسمای با خطوط او اخر عمر جلال الدین بسیار درجه پایه بوده است و بسیار چیزها اسمای نوشته و جلال الدین باسم خود رقم کرده است و از خطوط اسمای اسمای که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ آن هزار و دویست و بیست و دو میباشد

علاوه بر زنانی که باسم اسمای بوده و در این کتاب شرح حال انها درج شد ابن اثیر یازده نفر زن اسمای نام ذکر مینماید و میکوید که همه صحابیه بوده اند و از انهاست اسمای بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بمرقش و اسمای بنت عوف عمزاده او است و ماجرای این عاشق و معشوقه در زبان الاسواق مسطور است و چون مرقش در لغت عرب بمعنی زیبا است و عمرو بن سعد با این وجود خطی که داشته اشعار خود را بحاسن و انواع زینت مزین میساخته معروف بمرقش شده و مهلهل را نیز مرقش

میکنند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرمله برادر زادهٔ عمرو چون با وشباهت داشته ملقب بمرقش اصغر گردیده و بعضی گفته اند

چون عمرو این بیت را نظم کرده

الدار قفر والرسوم کما رقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بمرقش شده و این نیز بعید نیست چه در دیوان شعرای عرب اشخاص هستند که بغیر از نسبت خود ملقب گردیده اند و سیوطی در اخر کتاب مزهر فصل مخصوصی در احوال انها نگاشته است و عجب انکه در عرب بعضی از مردها بوده موسوم باسما مثل اسما ابن الحارث و اسما ابن ربان که از صحابه بوده اند و اسما ابن منادر جد الفزاری که جوانمردی مشهور و از تابعین ثبما امده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده

اعتماد

از جواری معتمد بن عباد سلطان بد بخت اشبیلیه بوده است و بشنیده دختر المعتمد از بطن زوجه اش و در هیچ حال بشنیده بعد ها نباید و اعتماد چون در اداء بیات مهارتی داشته اشتهاری حاصل نموده است

اعرابیه

در مساءرات شیخ محی الدین عربی اعرابیه را از زنان بادیه نجد نوشته و خدیجه بنت عبد الومنا رضی الله گوید یکی از خلفای بنی عباس باعرابیه عاشق شد و او را در حباله نکاح خود در اورد ماهوای دار الخلافه او را مناسب نیامد و زندگانی حضاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شده و بانا زو نعمتی فراوان دلتنگ و مکدر بود و روزی خلیفه از او سئوال کرد چرا باش نیستی و بات بحنه اشنا نمیشود و خود را مشغول نمیداری و روز بروز زرد و ضعیف میشوی اعرابیه گفت مرا بصحرا ما مینه رهای صحرا نشینان و شیری که شبانان مشند و صدای انها را بار بهبل مینماید خلیفه در اخر نقطهٔ شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفندان خود را بحوالی قصر چرانده ند و انقصر را معشوقهٔ نامید و اعرابیه را در ان مکان ساخت اعرابیه چون وضع شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و باد نجد او را بیشتر افسرده و محزون ساخت روزی خلیفه نهانی بقصر معشوقه رفته دید اعرابیه

بگریه و زاری مشغول است و این بیات را میخواند

وما ذنب اعرابیة قذفت بها ... صروف النوی من حیث لا یک ظنت
تمنت حالب الرعاة وخیمة ... بنجد فلا یقضی لها ما تمنت
اذا ذکرت ماء العذیب وطیبه ... ویرد حصاه آخر اللیل انت
لها اثرة عند العشاء وانه ... سمیر اولولا اثناء لجنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرده با اعرابیه گفت هم‌خوی کرده با او دنا بل شدی در نکاح من باش. بنزد قوم و قبیله خود رو و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که بود در مصر معشوق بود بنوطن خود فرستاد و بعد ها مرقت بتکار مبرقت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شد سه بیت آن با نضمه جزئی در دیوان منسوب بنفس عامری مسطور است و ضبط بیت چهارم بجای لها ایشان بران افزوده است و نظیر داستان اعرابیه بعد ها بیاید

اغتباط

جاریه ایست مغنیه از جواری معروفه عباسیان و او واقف السائحیه میگفته ابتدا مملوک یکی از رجال العباس موسوم بصالح بن عبد الوهاب بوده بعد ها در سلک جواری الواثق بالله خلیفه در آمد و خلیفه او را اغتباط نامیده و در حرف قاف شرح حال او بیاید (بمناسبت اسم اول او واقف السائحیه) و لفظ اغتباط در اغانی سهوا احتباط نوشته شده

الف بنت الجمال

دختر جمال الکتاب است که از مشاهیر حنابله بوده سه طی احادیث ثلاثیات المسند را از ابن زنجویه اخذ کرده و او از پدرش جمال الدین محمد الله بن علی المستملی الکتانی

امامه بنت خزرج

از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته است و ابیات ذیل را در مدح اسود بن نوفل سروده است که از حمیریت برشته نظم کشیده

اذا شئت ان تلقی فتی لو وزنته ... بکل معدی وکل یمان
وفی بمائة فضلا وجودا وسودد ... وزنا فذاک الاسود بن فضالان
فتی لا یری فی ساحة الارض مثله ... لیوم ضراب او لیوم طعان

محیی الدین اعرابی در وسائل الوصول و سبب نزول از محمد بن ناجیة الرصافی حکایت کرده گوید من در ایام خلافت الواثق بالله بواسطه رسالات مصر متهم شدم و خلیفه

اکریکی
ابن زن
مسمایه نغانشا
ومناسب بیلاکیکی
ودختر اهرمنمود لوکن
ودر نسخه محمد بیلاکن مهر
موسی بود و امیر نمود و او
ایشان را در زندان حبس کرد و بر
داشت و در آنجا معتصم او
فرستاده و چهار سال و فخا که
آزاد نمود و بحرمتی
مخارات لا ینبغی میکرد و قا
نمود ابن پیر او و مانند
موسوم لطائف نمه

اکریکی
منکوحه
میرالانبیات
کوبکانی بوده و دختر
مسمایه خاتزاده سکمان او
بوجود آمده و در دولتخانه
درگذشته

الوس اغا
دختر ابن ولد زن
ریعد از انکاح
شده و فرستاده
بنیضه نمانه

جاده در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد تا بر من بتواند ستم در وصاف و سایر اماکن
نزدیک بوطن خود عاتم تا چهار سر بصحرا کن اشتم و در براوی میگشتم که جوانمردی کریم الطبع را
بجناب او رسم و در پناه او چند گاهی با امنی بسر برم در اثنای گردش چنین بخیمه رسیدم بطرف
انها شتافتم در جلو چادری مزاینی دیدم بر نیزه نصب کرده و اسرار ما دانی بر از بسته اند
داخل چادر شده سلام کردم خواننی از ورای پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن یا حمیری
فنعم مناخ الضیفان بوادی القدر و مهد لک السفر پس از ان گفته حرفهای سیاحت امیز
بمیان اورد و در ترحیب قدوم من پرداخت و باستراحت و اطمینان امر کرد من گفتم و انی
یطمئن المطلوب و یأمن المرعوب من دون ان یاوی الی جبل یعصمه او یأمن رمقه یمنعه
قلت ابیجو من السلطان طالبه و الخوف غالبه ان خواننده چون کلمات مرا شنید دانست
که مرا تشویش خاطری است و از خلیفه بجهتی خائف هستم بر من رحمت اورد و گفت
لقد نزحم نسائلک عن ذنب کبیر و خطب صغیر یعنی ما از تو نمی پرسیم که گناهی بزرگ و یا خطای کوچک
مرتکب شده و از ان رو دلت راهراسی است پس از ان گفت و ایم الله لقد حللت بفنا
و حل لا یضام بساحته احد و لا یجوع بباحته کبد هذا الاسود بن قارب و الرکب و اعمامه شیبان
صعاوک الحی فی مالهم و سیدهم فی حالهم و سندهم فی فعالهم صدوق الجار وفود الثار
خلاصه این عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن قارب است که امامه بنت خزیمه
او را با ابیات مسطوره در فوق وصف و مدح نموده است

امامه بنت ابی العاص

دختر ابی العاص بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف داماد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مشرف و شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه دختر
ابی العاص و زینب بوجود آمده نواده دختری نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت که
گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد با جمله حضرت صدیقه طاهره
فاطمه سلام الله علیها که خالهٔ امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
وصیت کردند که پس از من امامه را برای اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است
بنابرین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج کرده بعد از شهادت

انحضرت مشار الیها مغیرة بن نوفل شوهر خود بر وایتی اسامه قبل از انکه در حبال نکاح امیر المؤمنین در اید شوهر دیگر داشته است

اسامة المرید به

اسامه را اسامه از نساء صحابیه است زیرا که اسم قبیله او میباشد در نظم اشعار دستی داشته از جمله در وشعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابو عفک یهودی گفته و ابو عفک مردی مسانوی بوده و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خبائث اعمال و دشمنی بحضرت رسول خود داری نمیکرد سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید و اسامه مرثیه

تکذب بدین الله والمرء احمدا لعمر الذی امناک اذ بئس ما تبغی
حباك حنیفا خیر الدهر طعنة اباعفک خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر زن صحابیه دیگر باسم اسامه مسمی بوده اند که یکی از انها اسامه دختر حضرت حمزه است

امة الله

زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و در الهیات سخن میگفته بدین مرتب دارد و معروف بصدق امة الله میباشد چه در اشعار خود صدق تخلص کرده در هر حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر پاشا زاده بوده و در سال هزار و صد پانزده در گذشته بهترین مسطور ذیل از نتایج افکار اوست

همه گیتی کوبکه مهمان ابد ان سن نیست بلکه مرغ جان ما الا بدان سن نیست
دست بد بر اهل چالد او لسونجی دامان فراق افتاب حسنکه جران ابدان سن نیست

امة الله

از نساء معتبره بروسه و از خانواده معروف خراچی زاده و زنی شاعره بوده تولد و وفات اجداد خود را داشته و در تکارش اسناد باحدی اعتماد نمینموده و خود بان بحر برات میپرداخته متوفی رابع سال هزار و دویست و بیست هجری در تواریخ از او ذکری شده

امة الله

کلاویش اکلثوم کر معروف بامة الله است زوجه سلطان محمد خان رابع و والده سلطان احمد خان ثالث و سلطان مصطفی خان ثانی بوده و او را جده و والده میگفته اند و عیش را الدوران

خاتون بانی بنگی جامع غلطه است که پیرش در اسکدار نیز بنگی جامعی ساخته و در انجا در مقبرهٔ مخصوص خود مدفون است و شرح حال نور بانو خاتون در محل خود بیاید و امة الله بنت ابی بکرة الثقفیه و امة الله بنت رزینه از صحابیات بوده اند و امة در عربی بمعنی جاریه است و امة الله در نسوان بمنزلهٔ عبد الله است در رجال

امة الجلیل

از صلحای زنان عرب و دارای مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر او وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند آخر الامر رفع خلاف را قرار دادند که از امة الجلیل انچه می داند سؤال کنند مشارالیها در جواب انها گفت ولی انست که در همه ان بحق مشغول باشد و از ماسوی الله منصرف و مطلقا تعلقی بدنیا و زخارف ان نداشته باشد و الی از خدا بغیر نپردازد امة الجلیل پس از بن تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت بیکی از انها او کرده گفت هر کس بسخنان شما گوید شخصی از اولیا بوده است که وقتی از حق چیز دیگر اشتغال داشته او را نمائید و بدانید که دروغ گفته است

امة الخالق

دختر عبد اللطیف بن صدقة بن عون المنادی العبقی است که از محدثهای معروف ثبت ما بیاید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین ابو الفضل بن الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را بر او قرائت کرده نیز از سیرهٔ ابن هشام کسب فوائد نموده اکثر محدثین باو اجازه داده اند الفیهٔ ابن مالک و منهاج العابدین را از بر داشته و میخوانده است عمری طولانی کرده و از اساتید محدثین بعد از انها نقل و روایت میکرده در سال نهصد و بیست هجری در سیم ماه ذی القعده در گذشته است از بزرگهای امة الخالق انکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشارالیها در کتاب منجم ذکری از او نموده و ابیات ذیل را از او ثبت کرده است

هی المقادیر فدعنی و فندی ... ان کنت اخطات فما اخطا القدر
اذا اراد الله امرا بامرء ... وکان ذا عقل و سمع و بصر
اصم اذنیه و اعمی قلبه ... و سلّه من عقله سل الشعر

حتی اذا انفذ فیه حکمه ردّ الیه عقله المعتبر

امة العزیز شریفیه

زنی بوده است اندلسی که در شعر و ادبیات مهارتی داشته است دو بیت مسطور در ذیل که از ابیات رائقه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب باین نزدیکی داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا اذا بدا فما الذی اوجب جرح الصدود

ایضاً در سایر کتب ادبیه حق در کتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطور را باسم ولاده دختر المستکفی معشوقهٔ ابن زیدون نگاشته اند و بیکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین مزبورین گفته است

اوجبه منی باستبدی جرح بمخدلین فیه الجحود
وانت فیما قلته مدّع فاین ما قلت وابن الشهود

امة العزیز البغدادیه

اصلاً بغدادی و از مشاهیر قرن سادس است که در شام بوده اند ابن زمعرف بر بیت الفتیم و در وعظ و فقاهت صاحب رتبه و مقامی بوده است و از انجا که اسم او خد بحر است در حرف خا ذکر او باید

امة العزیز

محدثه ایست مشهوره معروف بسندة الشام راوی و ابن لشبا از ملقب داشته اند که در ترتیب اسناد حدیث و معرفت رواة آن بر کلیتهٔ معاصرین خود مقدم بلکه متفرد بوده پدرش نیز محدث و ملقب بنجم الدین است

امة العزیز

دختر محمد بن الشیخ یونس بن الشیخ اسمعیل الانصاری از اشیاخ سیوطی است و او را در کتاب النجم ذکر او نموده گوید من ثلاثیات بخاری و جزء ابن موسی را بر او قرائت کرده ام

امة العزیز

دختر

دختر حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی است که در انباء ابن حجر ذکر او شده است مشار الیها بمجلس درس حدیث عیسی بن المطعم محدث مشهور حاضر میشده و از اساتید دیگر نیز اجازه نامه کرده و خود نیز بتدریس این علم پرداخته است وفات او در هفتصد و هشتاد و پنج بوده

امة العزیز

پدرش حافظ علاء الدین العلائی و خود محدثه ثابت معروفه که از مشاهیر علمای حدیث استفاده نموده و نیز بتعلیم ابن علم اشتهار یافته و او را امة الرحیم نیز میگفته اند و امة الرحیم در اینجا مثل عبد الرحیم است در رجال مشار الیها در شوال هفتصد و نود و چهار در گذشته

ام ابان

زنی است خشعمیه با ثمیه پسرش مزاحم بن عمرو شاعری بوده است قاد روایت ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بیان دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته بدین انکه وقتی ابن دمینه مزاحم بن عمرو را نزد وجیه خود دید سنگی بپهلوی او زده او را بکشت ام ابان چون آگاه شده گفت

یا ملی و مالی بل بجل عشیرتی ... قتیل بنی نبهان بغیر سلاح
فهلا قتلم بالسلاح ابن اختکم ... فظهر فیه للشهود جراح
فلا ظفرا فی الصلح سادت جنیة ... وما دام حیا مصعب وجناح
الم تعلموا ان الدواهی بیننا ... تدور وان الظالمین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دمینه قاتل پسرش از اولاد عامر بن ثعلبة ابن نبهان بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته

پوشیده نباشد که قافیه بیت اول از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی بعد مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم قافیه اکفاء گویند اگرچه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقعی باین معایب نگذاشته و نمیگذارند اما هر جا که نظر این قوافی دیده شود شاعر بی وقوف شمرده میشود گویند دعبل شاعر اشتائی صاحب طبع و بعلم داشته و قوافی اشعار او غالبا مغلوط بوده در فتح بیت مسطوره در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

ان ذا لحب شدید لبر یعجبه الفراد ویجانس کان لا یعش من ذل الخاذ به

دعبل گفت برادر این شعر را فتحه ندارد و زبر اگر در مصرع اول روی واو است و در ثانی

واو منشاعر گفت روی مصرع ثانی را نقطه نگذارد درست ماشود دعبل گفت بسیار

خوب امّا بعد الواو آخر مصرع اوّل مرفوع و ثانی مجرور است و این نیز عیب خواهد بود

منشاعر گفت تو عیب مرا حق هشت چه لازم است اعراب کنی تا رفع و جر آن معلوم شود

و این لطیفه در او فیانوس سطور است

ام انوار

مقریزی در خطط مصر نویسد ام انوک از زوجات ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر

بوده و امیر انوک بر ملک ناصر از بطن او بوجود آمده خانقاه ام انوک را در مصر این زن بنا

کرده زنی بدیع الجمال و دارای آثار خیریه بوده و در حرف ظا در کلمهٔ طغای ذکر او بیاید

ام ایمن

مادر اسامة بن زید و دایهٔ حضرت بنی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده است اسامه

او صحابه و مادر شام ایمن از صحابیات بشمار میاید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج ببیان

نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل از جواری حبشیهٔ جناب عبد الله پدر فرخندهٔ

گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجهٔ عبید الحبشی بوده چون او را پسری کرامت

بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته اند بعضی هم او را ام الظبا نیز خوانده اند

حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارثه که او را بجد بخشیده بودند

بعد از عبید حبشی ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از وجود یافت برخی

گویند ام ایمن را جناب عبد الله آزاد کرده و بما اعنی برایمن گذاشته او را آزاد کرده حضرت رسول است

و قتی آمنهٔ بنت وهب بعزم ملاقات ابن خال خود عزیمت مدینهٔ منوره نمود و در معاودت

در محل موسوم ببواء بدار بقا ارتحال فرمود ام ایمن تا مکهٔ مکرمه در اعوش ام ایمن

بودند بنابراین آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امّ من بعد امّی و مشار الیها را کاملا احترام و محبت

میفرموده اند و مخصوصا بدیدن او تشریف میبرده اند

ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء و رئیس حیات بوده و زاید الوصف در آن هنگام کریه و زار

میبوده از جهت بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر بیخبر بوده و میدانستم که

ان بزرگوار بدار بقا عازم است گر نبوت من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانهٔ ما نازل میشد

ام ایوب انصاری

زوجهٔ ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر صحابه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرء القیس خزرجی از جماعت انصار که ایشان را مؤمنین اه نامیدند بزنی گرفته اند ابو ایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال در گذشت و بقبهٔ ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار مسطور است که از دیرگاهی عیسویان انسر زمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینموده اند

در جلالت شان ابو ایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلعم بمدینه مهاجرت فرمودند در خانهٔ ابو ایوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانهٔ حضرت بنا شد ابو ایوب گفته است خانهٔ ما در طبقهٔ زیرین و فوقانی چون حضرت رسول بآن خانه شرف ورود عنایت فرمودند در طبقهٔ تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مآب طبق وحی الهی است بنابراین از ادب دور است که حضرت در طبقهٔ تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم و او تصدیق من کرد و تا صبح از این اندیشه خواب نرفتیم و بسیار متوحش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پرنور حضرت پیغمبر تشرف جسته شرح حال و بیخوابی شب را عرض داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرموده از طبقهٔ زیرین بالا تشریف فرما گردیدند

ام البنین بنت عبد العزیز

دختر عبد العزیز اموی و زوجهٔ ولید بن عبد الملک بوده و بصلاح و سداد معروف و بوصف ذکاوت و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و بث مبرات جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده ازا آزاد میکرد و هر روز خاطر افسردهٔ شاد مینمود بعلاوه فصاحت بیان داشت و طلاقت لسان مشهور است روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر چه میگوید

قضی کل ذی دین فوفی غریمه وعزة ممطول معنی غریمها

معلوم میشود تو چیزی باو وعده کرده و در ادای آن مماطله و مسامحه نموده که آن مطال را تو شکوه میکند گفت بلی بوسه باو وعده کرده ام و از وفای این وعده ابا دارم ام البنین گفت او را از انتظار بیرون آر کاه آن بکردن من پس از آن ام البنین از بر گفته پشیمان شد و بکنایه اینحرف پهلو خلام او را دکر دو بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و اینکلمه را بر زبان نمیاوردم و عجب این است که ابن وردع وصفت در کتاب اغانی و وفیات الوفیات در ترجمه حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر مشهور و بر وضاح الیمن چیزی بام البنین نسبت داده اند و ان این است که در سالی مشاراليها بزیارت بیت الله الحرام رفت و ولید بن عبد الملک بشعرای عصر اعلام و عدغن نمود که در اینسفر از ام البنین و کنیزانی که با او همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از انها نبرند و در اینباب تاکید اکید نمود چون ام البنین عکه مکرمه رسید بنا بش اندام خود پرداخت و بپیکر خود را طمطراق ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او پردازند و قصاید و قطعات در او و فی او بسازند و مخصوصا بوضاح الیمن مفتون کردید و باو وکنیز پیغام داد که در تغزلات خود از او ذکری نمایند و بیتی او را بتکنیز از ولید بنرسید و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند بنام غاضره جاریه ام البنین نظم کرد اما وضاح الیمن هزم را بر کنار نهاده صراحة گفت

صدع البین والتفرق قتلی ... وتولت ام البنین بلبی

ولید از نه شنید و بقتل وضاح الیمن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین بمن رفت دعوت کرد او در وصند و فی در رفت و صندوق را ببرای ولید بردند و پس از چندی این مطلب آشکار شده و وضاح الیمن مقتول کردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته اند این است که سپید چهره و بسی بوده و جمالی بکمال داشته توبند او و ممتنع الکندی از فرط تنور و تی همیشه از اصابه عین اند بشه مینمودند و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقابی بر انداختند

ما اراد و گفته ابو الفرج و ابن خلکان مشاجره نیست اما اکثر را میدانیم که قصر القامه و کبر منظر بوده و اکر گفته مشار الیهما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح الیمن بقلیل نموده و بینا داده باید بکوئیم از اخوانان کمال شده و این لیفتون جمال، والله اعلم علی کل حال ـ

× ام البنین

ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و ما بحضرت پدران

ضد بقعهٔ طاهره سلام الله علیها اول زنی بود که عزا و حبت و همسری اختیار فرمود و او بود و چهار پسر امیر المؤمنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در رکاب مستطاب حضرت ابی عبد الله علیه الاف التحیه بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فائز گردیدند

ام البنین

کنیهٔ ام ولد که از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بوده ابن ام البنین او دی با همان نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم او را والدهٔ معظمهٔ خود حمیده بخشیده بودند و ذکر حمیده در حرف حا بیاید

ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده و بعربی دراکونید کرد سته جات عساکر دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوچک خود که موسوم بعماد البلاغه مبنی است و معنی را ذکر کرده بلکه گوید شعری که در ذیل نگاشته میشود و ام بنین در آن معنی

بیرق دار دارد مصنف مشار الیه است

بام بنین مر جعهم الیها ... وما ولدت وما حملت جنینا

ام جعفر

از زنان انصار و از قبیلهٔ بنی خطمه بوده و بعفت و صلاح و دیانت و عقل اشتهار داشته و اخوص بن محمد الانصاری از شعرای اسلام بنام او در حق او گفته

لقد منعت معروفها ام جعفر ... وانی الی معروفها لفقیر

گویند روزی ام جعفر نزد اخوص آمده گفت همسگویند از من مرا دیده اخوص گفت من از تو چیزی نگرفتم و ترا نمیشناسم مشار الیها اصرار و اخوص انکار کرده قسم خورد که معرفتی بحال تو ندارم ام جعفر گفت اید شمن خدا اگر مرا نمیشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من بام جعفر اینطور و گفتم و ام جعفر عمن اینطور و جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در محضر عامه اخوص را شرمسار و خود را بری الذمه کرد

ام جعفر

کنیهٔ زبیده زوجهٔ هرون الرشید است و از آنجا که باسم زبیده مشهور است شرح حال او در حرف زا خواهد آمد

ام جمیل

بنابر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی لهب بود و باد در عرب مشهور و مثل است کفر او فی من ام جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بمشار الیها متبنی شد ام جمیل او را از شر دشمنان حفظ کرد و گمان میبرد که او برادر خلیفهٔ ثانی است چرا که واقعه در همان زمان بود و قتی دو مدینهٔ منوره نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبر داد گفت همینقدر که با من برادر دینی و از غارتگران است از حمایت و مهربانی کردن با او کرده ممنون میباشم و از اینجا که ام جمیل از بنای سهیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نموده او را مساعدت داد

بنابر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیهٔ هشت نفر زن صحابیه است که یکی از انها فاطمهٔ بنت الخطاب خواهر عمر میباشد و زوجهٔ ابی لهب که در حق او حمالة الحطب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از زنان مشهورهٔ بصره است که در خلافت خلیفهٔ ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم شد و از منصب بخود معزول گردید و بر بن ربیعه مولی النبی ابو بکرة الثقفی صحابی و برادران امی او زیاد بن ابیه و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره از رجم معاف گردید و شرح این واقعه در تواریخ مذکور است

ام جندب

کنیهٔ سه نفر از زنهای صحابیه است که یکی از انها رملة بنت ابو سفیان و خواهر معاویه رضی الله عنه میباشد و اسم ابو ندجندب بوده لهذا زنها را ام جندب گفته اند و ام جندب دختر امرء القیس شاعر مشهور است و قصهٔ محاکمهٔ او در میان امرء القیس و علقمة الفحل و طلاق دادن امرء القیس او را مشهور است و از مباحث فیه خارج میباشد

ام حبیبه بنت ابی سفیان

از زوجات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبید الله بن جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و مجلسی که هر نگاه او لیهٔ مسلمین بود مهاجرت نمودند و در انجا حبیبه دختر عبید الله را بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند و اسم او رمله بود

عبد الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجهٔ خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه
قبول نکرد و عبد الله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و ام حبیبه بواسطهٔ ثبات
در دین اسلام بشرف زوجیت رسول اکرم مفتخر گردید بتفصیل این اجمال انکه بعد از فوت
عبد الله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند بنابر مجانبت وشائی که داشت ممکن نبود
کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال هفتم هجرت که
بملوک اطراف سفرا ماموریت دادند عمرو بن امیهٔ الضمری را
با نامهٔ نزد اصحمة بن ابجر سلطان حبشه فرستادند و ضمناً سفارش فرمودند که سلطان
مشارالیه ام حبیبه را در حبالهٔ نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در آورد چون
نامهٔ حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر اظهار قبول اسلام کرد و امر نزویج
ام حبیبه را انجام داد و بر تجهیز او همه کرد و چهارصد درهم از طرف حضرت بام حبیبه هم
داده شد و ام حبیبه را با سایر مهاجرین باسلام در دوسنه بعد بمدینه فرستادند
ام حبیبه میفرماید که در حبشه بودم و از جائی خبر نداشتم روزی
جاریهٔ نجاشی مسماة بابرهه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله مامور
و وکیل کرده او را امر او جات حضرت سربلند سازد من نهایت مسرور شده دو دست بند
نقره که در دست داشت با حلقه های نقره انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجمله ام حبیبه را
در مدینه صلاحی نبود که بیند قبل از فتح مکه هنگامی که پدرش ابوسفیان برای تجدید
معاهده فریش باینجا آمد بمنزل دخترش رفت خواست بر فراش حضرت بنشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت تو
مشرک هستی و در بستر من نمیتوانی قدم بگذاری

ام حبیبه بنت جحش

خواهر زینب بنت جحش و زوجهٔ صحابی است و این همان حبیبه بنت جحش میباشد که در قضیهٔ
افک عائشه بوده

ام حبیبه زینب

زنی است معمّره که از اشیاخ امام سبوطی بوده و شرح حال او در حرف زاء در عنوان زینب

بنت الشوبکی بیاید

ام حسان

در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام و ثابت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح و مقامات عرفان و ریاضات ایشان معروف بوده با سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته و روی باثبات البیت ام حسان رسیدگی کرده جز کهنه حصیری نیافت باو گفت اگر بیسرع خود چیزی بنویسی از تو رضایش خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان انچه فردا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم نمیخواهم طلب دنیا نمایم تا چه رسد از مخلوق ضعیف و نمیخواهم این بر من بگذرد که جز بیاد خدا باشم بگفتن صحابه هم مکنی بام حسان میباشد

ام حکیم البیضاء

دختر عبد المطلب و عمهٔ حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله میباشد بواسطهٔ نسبت بدن او و ابیضاء و قبهٔ الدیباج میگفتند و در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیهٔ پدرش انشاد کرده

الا یا عین جودی و استهلی ... و ابکی ذا الندی و المکرمات
الا یا عین و یحک اسعدینی ... بدمع من دموعها طلات
و ابکی خیر من رکب المطایا ... اباک الخیر شبار الفرات
طویل الباع شبه ذی المعالی ... کریم المخیم محمود الحیات
وصولا للقرابة هبر زیا ... وشافی التسنین المحلات
ولیثا حین تشجر العوالی ... نزول لدی عیون الناظرات
عقیل بنی کنانة و المرجی ... اذا ما الدهر امحل بالهنات
وملجمها اذا ما هاج هیج ... بداهته و خصم المعضلات
فبکیه و لا تسمی لحزن ... و ابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیه

زن صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از روسای قریش بوده چنانکه بنظرهٔ ام حکیم و مرج الصفر و نزدیکی شام بطرف حجاز واقع است منسوب بشار الهاشمیا
ام حکیم المخزومیه ابتدا در منزل ابو جهل بود در روم فتح مکه

مسلمه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله امان گرفت اما عکرمه از اینجا که عداوتی سخت با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بیمت بمن گرفت زن و اینجا ام حکیم از عقب او رفته در ساحل عمان در وقتی که میخواست بکشتی نشیند باو رسید و گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان آورده ام و او را مراجعت داد و بحضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او گردید و عکرمه در غزوهٔ یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردید و دوران او ان و نمره اجناد بن پیش آمد و خالد سکوحهٔ خود را همراه برداشته و ذفاف را بعرض راه قرار داده وقتی که در مرج الصفر نزول نمودند خالد بحوال عمل ذفاف را بانجام رسانده ام حکیم گفت خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من جدا بیفتم مقتول میشوم بنابرین ام حکیم موافقت رای خالد نموده در دهانه بخاد در نزدیکی جسر خیمه برپا کرده ذفاف بعمل آمد و بدینجهت جسر مذکور معروف بقبطر ام حکیم گردید بالجمله بعد از ذفاف ترتیب طعام کرده پس از صرف طعام لشکر بخالف نموده ارشد و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و دوازده زن ام حکیم الخ و نیز با سه زن خیمه هفت نفر از دشمنان را مقتول ساخت

ام حکیم ابو الاصلم

بنابر مسطورات صاحب اغانی ام حکیم ابو الاصلم زوجهٔ عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را باهم وصل کرده معروف بواصله شده و دختر او زینب ابو الاصله و ابنه ابو الاصله بن ابو الاصله گفته اند چنانکه ذکر آن در محل خود بیاید عقد مزاوجت ام حکیم و اصلم با عبد العزیز در حیات و حضور پدر او عبد الملک بن مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع برحسب دعوت حضور بهم رسانیده و هر شاعر هادر تهنیت و تبریک اینمزاوجت بنظم آورده و هر دو قصیده مزاد درهم صله گرفتند

شرح صاحب اغانی کوید ام حکیم ابو الاصلم بشرب خمر معتاد بوده و تدح کرانهائی داشت که با آن شراب می نوشید و کاس ام حکیم نزد ادبا مشهور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب

یافته و اشعاری دو باب این کاسر گفته اند که در جلد پانزدهم اغانی مسطور و از انجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید مثبت شد

علّلانی بعاتقات الکروم ... واسقیانی بکاس ام حکیم
انها تشرب الدامة صرفا ... فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابه دیگر باین اسم نامیده شده اند

ام الحیاء الانباریه

وی است محدثه که زهره نام داشته و در علم حدیث متبحر بوده از حالات او زیاده بر این معلوم نیست

ام خارجه

ام خلیل معروف بشهر قالله ملکه معروفه و مدحرت شب خمسه حال ادیب

دو نفر زن صحابه باین اسم معروف بوده اند و ام خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نگارش حال او از مناخر فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این ام خارجه چون بزودی و آسانی قبول نکاح هر مردی مینموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیرد میگویند اسرع من نکاح ام خارجه پس شبهه نماند که ام خارجه جاهلیه موضوع مثل است نه غیرها

ام الخیار

این زن زوجه ابو النجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید (انا ابو النجم و شعری شعری) چون در حق زوجه خود گفته است

قد اصبحت ام الخیار تدعی ... علیّ ذنبا کله لم اصنع

و اینشعر در شواهد تلخیص ایراد شده همینقدر لازم بود از ام الخیار ذکر شود

ام الخیر البغدادیه

از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف بجمال النساء بوده و در بغداد روند کاری مینموده از معاریف علمای زمان خود که تبحری کامل داشته اند و با فاضت وقت در این طایفه علم را مستفیض ساخته ابن المنی و ابو المظفر الکاغدی و شجاع الحربی را دیده و بطور اسماع اخذ علم حدیث نموده بعدها باناث اران پرداخت است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و قاضی تقی الدین سلیمان را بن سعده و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از

منتخبین از مشار الیها اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته حج نموده در سال ششصد و چهل هجری در گذشته است

ام الخیر خدیجه

نیز از ست محدثه و معروف بضو الصباح بوده خط خوش مینوشته و در انشاء سبق داشته اجازه نامه های خود را خود تحریر میکرده در سال هفتصد و سی هجری داعی حق را لبیک اجابت گفته است

ام الخیر بنت یوسف

دو نفر زن محدثه از اشیاخ علامه سبوطی باین اسم موسوم بوده اند و علامه مشار الیه در کتاب المعجم فی المعجم از انها ذکری کرده است و ترجمه حال ام الخیر رابعه در حرف را و ام الخیر هاجر در حرف ها و ام الخیر زینب در حرف زا یاد

ام الخیر بنت المحدلیش

نمی است تابعیه از اهل کوفه معروف بذکاوت و سخن سرائی قادر و توانا در ک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را نموده ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری میکرده در کتب محاضرات در جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از این ام الخیر نقل مینمایند و آن این است که معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت با این مضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من بفرست تا از وضع رفتار و سلوک خود در کوفه از او سؤال کنم و اگر از تو خبر گویند بتو اجر دهم و اگر شر بجز او بسنجم چون مکتوب معاویه بوالی رسید بخانه ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه اطاعت معاویه خارج نشده ام و راه خلافی نرفته بهانه نمیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی مطالب بمعاویه اما لاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفتهای ام الخیر معاویه همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا شده و خواسته طوری که تو اظهار کنی از خوب و بد مرا جر و جزا خواهد داد تو چه در حق من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که در باره من نموده بد نخواهم کرد ـ مگر چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با سایر و واحت طی مسافت نموده تا بدار الخلافه رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که

دماوا اصحاب حاضر بود ندام الخبر را احضار کردام الخبر حضور بهم رسانید گفت السلام
علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخبر یاد ما
راه بخوش کذشت و اسوده بودی گفت بلی همه جا خوش کذشت و بسلامت و خوشی
بایستاد حضرت رسیدم معاویه گفت ای ام الخبر من بواسطه حسن نیت خود بر تو دست
یافته ام حالا باید سر فهائی را که در وقعه صفین در وقت قتل عمار بن یاسر میکفتی باز کوئی
ام الخبر گفت چون بیاد از امروز از کفته ها و امکر دیکرده ام از خاطر م رفته است و امروز
هم بملت صد مه و ضعیفی که بدان دوچار بودم اخر فها بر زبان او دم اکون کفتن انها بی مزا
اکر مبل استماع باشد مقالات شیرین دارم که بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده کفت
از شما کدام سر فهائی امروز ام الخبر را بخاطر دارید هر کدام دارد بکوید یکی از حاضرین کفت من
برخی از انکلمات را بخاطر دارم معاویه کفت بکو تا بشنوم کفت من ام الخبر را دیدم سوار شتری
بود و تازیانه بدست داشت و میکفت ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم
باری تعالی برای شما راه را اشکار نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده و در
ظلمت جهل و انکذاشته و عقل را بر شما دیده بان کماشته خدا شما را رحمت کند کجا میروید
ایا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میکریزید یا از اسلام اعراض مینمائید شتابید
خدا تعالی فرموده است ولنبلوکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین بعد از ان سر را
بلند کرده کفت اللهم قد عبل الصبر وضعف الیقین وبیدک یا رب ازمة القلوب فاجمع
اللهم بها الکلمة علی التقوی والف القلوب علی الهدی پس از اینده ام الخبر بکلمات چند
عسکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریض میکرد معاویه بعد از استماع این کلمات
کفت یا ام الخبر از این حرف قصدی نداشتم جز اینکه خواستم ترا بخشن دهی پس اکر من تو را
بقتل رسانم بر من ایرادی نیست ام الخبر کفت مرا اندوهی نیست و کسی را خواهد کشت که
بسبب شقاوت او من بسعادتی فائز کردم معاویه کفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میکوئی
ام الخبر کفت من در حق عثمان چه کویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از ان با او بیعت شده او را
بقتل رسانیدند معاویه کفت یا در حق عثمان زیاده مدح تو کافی خواهد بود ام الخبر کفت
شهد الله که من با این حرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان سابق الخیرات و در
روز جزا رفیع الدرجات است معاویه کفت در حق طلحه چه میکوئی کفت حضرت رسول او را

بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خالزاده حضرت رسول
چه نوانم گفت او را هم همانحضرت بجنت مژده داده اند انگاه ام الخیر گفت ای معاویه ترا بخدای
متعال قسم میدهم که مرا از این سئوالها معاف داری از قرار یکه از حلم تو سخنها میگویند معاویه
گفت ترا معاف کردم و بخشیدم بعد از ان باجوایز و عطایا داده مرخص نمود که معاودت
نماید

ام الخیر بنت صخر

مادر ابو بکر صدیق و از صحابیات است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه و
ابو بکر میراث برده گویند چون ابو بکر متولد شد ام الخیر او را در آغوش گرفته ببیت عتیق که
خانهٔ کعبه باشد برد و دعا کرده گفت بارب اعتقه من الموت و طول زندگانی ابو بکر را
از خدا خواست رکنی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن در آمده باین ارجوزه جواب داد

باسمه الرحمن بالتحقیق ... فزت بحمل الولد العتیق

یعرف فی التوراة بالصدیق

اشتهار کرد در انجا حضور داشتند این ارجوزه را شنیدند و یکی از وجوهی کرد ملقب بودن
ابو بکر بعتیق نوشته اند همین حکایت است

ام الدرداء

زنی برده است صحابیه مسماة به خیره و شوهر او ابو الدرداء از زهاد اصحاب بشمار میاید
ام الدرداء احادیث بسیاری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و ان
احادیث را حفظ و روایت نموده است زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را
نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر میباشد و حضرت رسول فرموده اند عویمر حکیم امت
من است چون شام فتح شد ابو الدرداء قضاوت انجا را بو داده اند بنا بر اصح اقوال در سال سی و دو
هجری در گذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و بعضی گفته اند ابو الدرداء بمدینه طیبه
بازگشته و قبری که در اسکندریه است و مرقد ابو الدرداء میگویند منسوب بابو الدرداء نیکو است
باصل قبر ابو الدرداء نام ندیدم و غیر از این قبر قبور دیگر در اسکندریه هست که منسوب بصحابه
میدانند لکن جزم قبر ابو ایوب انصاری بثبوت نپیوسته ابو الدرداء زوجهٔ دیگر داشته که او نیز
مکنی بام الدرداء بوده ولی این زن را بعد از رحلت حضرت رسول در حبالهٔ نکاح در آورده

درک شرف حضور حضرت رسول نموده است
ام الدرداء اخره را ام الدرداء کبری میگفته اند و دختر ابی حدرد الاسلمیه بوده و ام الدرداء
کبیره همانا که نام ابو الدرداء رسیده معروف بصغری میباشد و هجیمه نام داشته است

ام رعلة الفشیریه

زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان فصیح و امام مستقر او را از
صحابیات دانسته و گفته اند روزی اینزن بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله وسلم آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا
ذوات الخدور و محل ازواج البعول و مربیات الاولاد و ممهدات المهاد و لاحظ لنا فی الجهاد
فعلمنا شیئا نتقرب به الی الله عز و جل اینعبارت ام رعله شبیه ببیان و عرض است که اسماء
الانصاریه بحضور حضرت رسول معروض داشته و پیش در شرح حال اسماء نگاشته ایم
معنی ان اینست که ما زنان پرده نشین میباشیم و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود
هستیم و باموور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت انها مشغولیم و از اجر و ثواب
جهاد بی بهره ایم چیزی بما بیاموزید که وسیله تقرب ما بحضرت پروردگار گردد فرمودند
نباید فرمودند شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید بدو
طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را بشنود ما جور و مثاب خواهید بود
در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعله الفشیریه حسنین
علیهما السلام را دیده بر گرفته در کوچه های مدینه میگشت و اشک میریخت چون بدر
خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها رسید با اسف تمام اینبیت انشاد نمود

یا دار فاطمة المعمور ساحتها ... هجت لی حزنا حزنا بعد حزن دار

ام رومان

زوجه خلیفه اول ابو بکر میباشد و عایشه و عبد الرحمن از بطن ام رومان بوجود امده و در
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برای اینزن شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم
هجرت وفات نموده است

ام سعد

دختر عصام حمیری و از زنهای فاضله است که دارای علوم ادبیه رسیده چون اسمش

سعد بوده در حرف سین ترجمهٔ حال او بیاید و ام سعد کنیهٔ هفت نفر از صحابیات است
که یکی از انها مادر سعد ابن معاذ میباشد و او برای پسر خود نوحه کرده و گفته است

ویل ام سعد سعدا ضرامه وجدا سد به مسدا

وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده اند کل نائحة تکذب الا ام سعد ومنا و فی
در تیسیر گوید ومن خصایص المصطفی ان یخص من شاء بما شاء

ام السلطان

مقریزی در خطط مصر مینویسد سلطان شعبان ابن سلاطین ترک مصر است و این سلسله از
فروع سلاطین ایوبی بوده و از اواسط قرن ششم هجرت تا اواخر قرن هفتم در مصر سلطنت
نموده و مادر سلطان شعبان معروف بام السلطان مدرسه در مصر بنا کرده که از امد رسه
ام السلطان میگویند و از ابنیهٔ عالیهٔ مصر محسوب میشود و این مدرسه در بیرون
باب زویله و نزدیک بقلعهٔ جبل و منارهٔ سنان مصر بنا شده و تاریخ بنای از هفتصد و
هفتاد و یک هجری است ام السلطان برای حنفیها و شافعیها مدرسی جدا گانه در و بنمدرسه
ساخته و سقاخانه و حوضی هم در انجا بنا نموده و از انجا که اسم ام السلطان بر گردیده شرح حال
او در حرف با بیاید

ام سلمه

از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله و دختر ابی امیة ابن المغیرة المخزومیة
میباشد ام سلمه را ابتدا ابو سلمة بن عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی
او وده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا ام سلمه با این کنیه مکنا گردیده و از انجا که دارای فصاحت
بیان و صفاوت عقل بوده بعد از انکه بشرف مناکحت سید انام علیه الصلوة والسلام
مشرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از انحضرت فرا گرفته حفظ و روایت نمود
در فترت خلافت عثمان ام سلمه بعبارت مسطوره در ذیل او را پند داده و نصیحت کرده
یا بنی مالی ارى رجبتك عنك نافر بن وعن جناحك ناقر بن لا تخف طریقا کان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یحتها ولا تشدح بزند کان علیه السلام ایاکم و نوح حیث توخی
صاحبك انه ما انکما الامر بکما ولم یط لما هذا حوا مونی فصیته الیك وان علیك حق
الطاعة

یعنی ای پسرک من سبب چیست که دعاهای ترا از تو مستقر و از زبر بال تو خارج نمی بینم
راهی نزد که حضرت رسول می پیمودند محو مکن و آنتی را که بسر ریخته بودند ز و شیر میخا
و همانطور که با یاران تو ابو بکر و عمر و عثمان رفتار کردند در رفتار کن چه انها امر را محکم داشتند و از
راه نکردند بدانچه مادری من بود که نسبت بتو داشت کردم و حق تو این است که اطاعت کنی
و جوابی که عثمان با بنجا کلمات در ضمن مثل معروف بمو کا بی الزند و صلوا الزند در مجمع
الامثال مسطور است چون ام سلمه عمزاده و ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده در مرثیه
او این اشعار را انشاد نموده

یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیره فد کان غیثا فی السنین و رحمة فینا و میره
ضخم الدسیعة ماجدا یهوی الی طلب الوتیره مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیره

ام سلمه خدیجه

دختر یدوان از نساء معدن بوده و از اشیاخ امام سیوطی بوده است

ام سلیم

دختر ملحان ابن خالد و از قبیله بنی خزرج و مادر انس بن مالک است اینزن از فضلات صحابیات
بشمار امده و از ارباب درایت و دانش بوده شوهر اول او مالک بن النضر که پدر انس باشد در
ایام جاهلیت از اهل مکه در شده بشام رفته در انجا در گذشت و ام سلیم مدتی بی شوهر زیست
بعد از انکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل قبیله او و ابطال انصار ابو طلحه انصاری به
او را خواستگار شد و ابو طلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول اسلام
نکرده و از مشرکین شمرده میشد ایمنوا صلت متعذر و میمود بنابراین ام سلیم در جواب
گفت من مثل تو شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو نیز نمیخواهم اما مانعی که در پیش است
این است که من مسلم و تو مشرکی اما ملتفت نیستی که خدائی را که پرستش میکنی از زمین
سبز و بدو بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که نجاری چوبی بسجده میبری این سخن در ابو طلحه
اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود
هنگامی که رسید انحضرت بمدینه و ره هجرت فرمودند و در منزل ابو ایوب جای گرفتند
هر یک از مسلمین بمقدور وسع و استطاعت هدیه بانحضرت تقدیم کردند و در آنزمان
ام سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیه بانجناب نماید ناچار پسر خود انس را که

دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای خدمتگذاری شما آورده ام قابل الحضرت نیست اما خادم شما و فرزندمن است دعائی در حق او بفرمائید حضرت نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و نعمت فیض و برکت دعا کردند و از اثر ان دعا انس یکصد و سه سال زندگانی کرد و هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو نفر دختر و اموال و ملک انس بی اندازه محاسب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر بصره رفت کرده علم فقه اموزد و در سال نود و یک هجری در انجا بدار بقا رفت

ام سلیم خواهری داشت مکناه ام حرام کراو نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعضی اوقات بخانه ایشان تشریف میبردند و در اوان یکی بهوا در انخانه خواب مینمود و حضرت بخواب میدیدند و حضرت بخواب میدیدند که مشار الیها در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسم و اهمزاده میفرمودند و ام حرام گفتند چه امر رؤیا بعضی از امتان را دیدم مثل پادشاهان که بر روی تخت فرار میکنند بجر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول الله دعا کنید که من هم با انجماعت باشم و در ان غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از انها خواهی بود و اینمژده فتح جزیره قبرس بود که پیغمبر دادند بالجمله چون خلافت معاویه رسید عساکر اسلام بتحریض و ترغیب معاویه برای فتح جزیره قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عباده بن الصامت با ان اردو همراه شد چون با انجزیره داخل شد ام حرام از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت

ام سلیم بنت ملحان نیز در صحابیات بوده است

ام شریک

ایام جاهلیت در مکه بعقد ابی العکر ازدی در آمد بعد از اسلام بحضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و نفس خود را بحضرت بهبه نموده بی خواسته است بدون مهر لیکه فرازده ازواج پیغمبر نامیده گردید و بعد از ان در مدینه منوره اسلام شریک غزیه بوده است

ام حارثه

اسمش حبیبه و بحضرت اسلام بر ابی اوفی الانصاری و خواهر عاصم بن ثابت است که از صحابه بوده

و وجه مطلقهٔ عمر میباشد قبل از قبول اسلام ام عاصم عاصیه بود چون قبول اسلام
نمود حضرت رسول او را جمیله نام نهادند جمیله چون از عمر پسری او دید کراو را موسوم
بعاصم داشتند اینزن مکناه بام عاصم شد

ام عاصم

مادر عمر بن عبد العزیز از خلفای بنی امیه است که بعدل و صلاح مشهور میباشد اکثر
ارباب سیر ابن ام عاصم را دختر ابو ام عاصم سابق الذکر دانند که نوادهٔ عمر میشود و شیخ اکبر
در مشاهرات گوید ام عاصم حفیدهٔ مغربیهٔ عمر است که بعد عمر در ایام خلافت خود شبی در
کوچه های مدینه منوره میگشت ناز درون خانهٔ شنید مادری بدختری میگفت در
شیر آب داخل کن عمر درست گوش داد دید دختر مادر میگوید تقلب کار زشتی است
و عمر ما را از اینقبیل کارها منع کرده حاصل انکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و گفت عمر
از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر در جواب داد ما باید در ظاهر بخلیفه
اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت این دختر خشنود شد او را
در حبالهٔ نکاح پسر خود عاصم در آورد و از او ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز بوجود آمد
ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصه من رجال ام عاصم گوید ام عاصم
همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون ابن ام عاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر او
حفصه را بزنی گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود و کسان عبد العزیز چندان
از او خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصه من رجال ام عاصم یعنی کاش حفصه نیز از
عرق ام عاصم میبود

ام عباس

مادر عباس بن ابی الفتوح الضنهاجی است که بوزارت الظافر بامر الله فاطمی از خلفای مصر
رسیده مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از او رفته از آثار اینزن میباشد
و او را در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده است مقریزی
میگوید ام عباس زنی بود مغربیه مسنّاة به بلاده و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح
شخص معتبری معروف بعادل بن سلار ام عباس را بزنی گرفت و بوزارت الظافر بامر الله نائل
آمد اما بعد از مدتی عباس پسر ستمکار او را از این دنیا محروم و خود وزیر شد پس ام عباس

ام الوزیر کرده

ام عقیل

فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمهٔ حال او بیاید و بدین کرده در کتب نحو در باب کان ذکر او را مبتدا بیند از مثال الهاشمیات شده و از بیت ابن

انت تکون ماجد نبیل اذا تهب امثال هلبلا

و این بیت را ام عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل میخوانده است

ام العلا

دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالم بادبیات مقارن سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره میزیسته و بفطانت و فصاحت شهار داشته در نفح الطیب اشعار مسطور و ذیل را باسم ام العلا نوشته و او را بر ابیات خاندانی را مدح گفته است

کل ما بصدد عکم حسن وبعلیاکم تحلی الزمن

نعطف العین علی منظرکم وبذکراکم تلذ الاذن

من یهنیش دونکم فی عمره فهو فی نیل الامانی یغبن

ابن اثیر گوید ام العلا کنیهٔ دو تن از صحابیه بوده است

ام علی

زنی است عارف که او را دارای مقام کرامت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده زوجهٔ احمد خضرویه که از اقران بوده و از شیخ ابوحفص روایت نموده اند گفته است

تا روزی که ام علی زوجهٔ احمد خضرویه را ندیده بودم جنس زن را شریر میشمردم و گفتار ایشان را مکروه میدانستم چون با این زن ملاقات کردم دانستم باری تعالی نعمت معرفت را بهر کس خواهد عطا میفرماید و ترجمهٔ حال ام علی نقیض الاماز به در حرف نا نگاشته خواهد شد

ام عماره

دختر کعب از اولاد ماز ن بن نجار و زوجهٔ زید بن عاصم و صحابیهٔ مشهوره بوده این زن با وجود توطن در مدینه قبل از هجرت قبول اسلام کرد و بمکه آمد و در عقبه خدمت حضرت رسول مشرف شد با انکه زنان مکلف بجهاد نیستند اینکار را نیز پیش گرفت و در احد کار ها کرد چون اسم ام عماره نسبیه است در حرف نون ذکر او میاید

ام عمرو

کنیهٔ شش نفر از زنان صحابه است و ام عمرو بنت جندب بن عمرو بن حممة الدوسیه یکی از زوجات عثمان بن عفان است صاحب صحابه الاخبار مینویسد چون ام عمرو زوجهٔ عثمان خوش ملاهت داشت برای اینکه معما بگویند خنفساء را در دهن خود میگذاشت و میگفت حاجبتک ما بین فخذی از تو معما بپرسم چیست در دهن من

ام عیسی

کنیهٔ سه نفر از نساء معروف بوده یکی صحابیه و دیگری دختر ریاد خلیفهٔ عباسی که مأمون او را تزویج نموده و سیمی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته اند و این زن در سال سیصد و بیست و هشت هجری در نکذشته است

ام الفتی

مادر ابنخوانی است که در جنک جمل از جانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام قرآن کریم را بمیدان جدال برد و چون اینکار کرد دست راست او را قطع نمودند او قرآن را بدست چپ کرفت دست چپ او را نیز انداختند او قرآن را بسینه بحفظ قرآن کوشید تا جان بداد و مادر او ام الفتی این ابیات را جوزه بخوانند

لاهم ان مسلما دعاهم ... یتلو کتاب الله لا یخشاهم
و امهم فاجرة تراهم ... تأمرهم بالقتل لا انتهاهم
قد خضبت من دمه لحاهم

ام الفتح

دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة بن منظور التجیبی البغدادی محدثهٔ مشهوره بوده از کبار روات السنه بکفته اند عمری طولانی کرده و در کاهی بتعلیم احادیث پرداخته در سال ششصد و هشتاد هجری وفات نموده

ام الفضل

اسمش لبابه است و پیش در ترجمهٔ اسماء بنت عمیس فکری از او شده مشار الیها زوجهٔ جناب عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهرهٔ

نجل اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میباشد واز صحابیات رفیع الدرجات بشمار میاید
جناب عباس واشش پسر از بطن او بوجود آمده است فضل وعبدالله ومعبد وقثم
وعبیدالله وعبدالرحمن وچون اکبر انها فضل بوده لهذا بمعظم مکانه بام الفضل شده وجناب
عباس راهم بمناسبت پدر فضل بودن ابوالفضل گفته اند وعبدالله صاحب تفسیر معروف
بتفسیر ابن عباس است واو را ابوالخلفا واز سید الناس خطاب کرده اند وام الفضل نابابیکه
از صلب شخصی مثل جناب عباس واز شش پسر فرزند منجب گردیده واو منجب شمرده
وبابیات ذیل یاد وحوا وبنظم آورده اند

ما ولدت منجبة من فحل ... کنته من بطن ام الفضل
اکرم بهما من کهلة وکهل ... عم النبی المصطفی ذی الفضل

وخاتم الرسل وخیر الرسل

جناب عباس واز بطن خیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که آرث وکثیر وعون وتمام نام داشته
وبنابراین سه فرزند از عباس بدرجه رسیده گویند تمام که کهتر بن اینها واپسر بوده وقتی که او را
میکرده اند ندا بنام مصرع میخوانده اند

فصاروا عشرة ... بارث فاجعلهم کرارا برده

واجعل لهم ذکرا وانم الثمرة

ام الفضل

دختر جناب عباس عم حضرت رسول صلی الله علیه وآله وکنار صحابیات بشمار میاید نیز مکانه
بابن گشته بوده است

ام الفضل

دختر حمزه سید الشهدا واز صحابیات شمرده میشود

ام الفضل

دختر مامون خلیفه عباسی است وخلیفه او را امر او جهت حضرت امام محمد تقی علیه السلام داد
وبا انحضرت بعد عقد ازدواج منعقده فرستاده واز بطن او امام علی النقی سلام الله علیه بوجود آمده اند
وام الفضل بعد از رحلت حضرت امام محمد تقی وبدیدار شریف او نائل آمده ودر قصر مستعصم
جای گرفت ایضا مرا برای اینجا مستند دیگر بدست نیامد

ام الفضل

۱۴۴۶۸

والده
حضرت موسی علیه السلام
باتفاق در ۱۲۸ ام ولدی بوده
مرتبه وفاضل بسیار بانشیه
ج بدلک الوزیر کمال الدین
والحافظ عبدالعزیز ابن الاخضر
ج المفید والشیخ الجلیل
والظریف فی ملاذ الاری
ونهم

خیرات حسان

۵

ام الفضل بی بی

محدثه ایست مشهوره که جزء بی بی در حدیث از او یست و او را بدین لقب نیز ذکر کنند و ذکر او در حرف با بیاید

ام الفضل خدیجه

محدثه ایست مشهور و شرح حال او در حرف خا مسطور خواهد شد

ام الفضل مریم

از اشراف اسلام سبوطی است و ترجمهٔ حال او در حرف میم نگاشته میشود ان شاء الله تعالی

ام قیس

اسم سه نفر از زنان صحابه است که یکی بنت لبید و دیگری اسدیه بوده و سیم انها منسوب بقوم و قبیله نیست

ام کجه

زوجهٔ اوس بن ثابت انصاری است و اوس از صحابه و ام کجه صحابیه بوده چون اوس در غزوهٔ احد کشته شد و ابن زباء دختر از او ماند بنی اعمام او بر موجب رسم و عادت جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و وجه و دختر های او را تاخت و تاراج دهند چه رسم جاهلیت این بود که زنان و فرزندان از میراث نصیب نداده اند زیرا که شریعه و تاکلون التراث اکلا لما ظرا بها مطلبا بنابراین در این مورد ذکر میشد و الشانی نصیب نازل شده و بنداء نام علیه الصلوة و السلام بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست اندازی ننمایند بعد ازان ایشان بوصیکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول او ذانی داشت و بام کجه ثمن و بدختران ثلثان و باقی بنی اعمام او سپرده شد و این قول بر مذهب اهل تصیب است که زائد از فرایض را بمیت و بان نمی دهند و امامیه باقی را بنزدیکان باصحاب فریضه میرسانند

ام الکرام

دختر معتصم بن صمادح پادشاه مریه است از زنان مشهوره اند لم که در ادبیات بدی طولی داشته و در نظم و نثر مهارت و قدرت او بکمال بوده

ام الکرام

دختر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام ...

ام الکرام السلیمه

کتبه نبی از صحابیات است

ام الکرام

ترجمه از مجمع عسقلانی ورق ۱۰۰ ثبوده

ام کلثوم

دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وبزرگتر بین دختر های آنحضرت زینب وکوچکتر از همه جناب فاطمه سلام الله علیها بوده وبنحا کرم دختر بکر داشته اند وقبه نام وقبه وام کلثوم را دختران وسطی میگفته اند وایشان را بزوجیت عثمان بن عفان داده اند وپس از وفات ام کلثوم همان نسبت بافت لهذا عثمان را ذوالنورین گفته اند خلاصه ام کلثوم بعد از انکه شش سال زوجه عثمان بوده در سال نهم هجرت وفات نموده واز ایشان اولاد نرینه بهم نرسانیده وجماعتی از علمای اسلام غیر فاطمه علیها السلام را دختر رسول الله صلعم دانسته اند

ام کلثوم

دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهره سیده نساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود وآن معظمه را ام کلثوم الکبری میگفتند او لاعمر ام کلثوم را تزویج کرد وبیک دختر وپسر از ایشان بوجود آمد وپسر را زید نامیدند ودختر را رقیه وزید بن عمر را بواسطه وجد او ذوالهلال لقب میگفتند ام کلثوم عمو جی کرد رکاب سیر ونواخ ضبط شده ونگارنده در کتاب نخبة السعادة فی نخبة الشهادة شرح داده خلافت عمر بعضی عطیات ... نشده نفیسه برای زن ودختر قیصر قسطنطنیه هدیه ارسال فرمود واهل قیصر نیز عقدی مرضع برای معظمه اهداء نمودند که بحکم عمر از عقد ودیعت المال مسلمین گذاشته شد وسفیری که حامل این عقد مرضع بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را دید بدو خود را بانجا معرفی نموده ویزید از او پرسید که مگر اینزن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالش بیش از امپراطر بس (ملکه) ما بود باری ام کلثوم را بعد از عمر عمزاده او عون بن جعفر طیار تزویج نموده وبزرگواری این معظمه بدرجه اشتهار است موءلف گوید در باطن منکرند تزویج ام کلثوم را با خلیفه ثانی

ام کلثوم

دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ومعروف بام کلثوم الصغری است معظمه مشارالیها

عبد الله الاصم ابن عقیل تزویج نمود

ام کلثوم

کنیه پنجاه زن از زنان صحابه بود که یکی از انها ام کلثوم دختر ابی بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری مکناه با ابی بکر بوده است

ام کلثوم

دختر عبد الله بن عامر بن کریز زوجه یزید بن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده و شرح ان از اینقرار است که در سال چهل و نهم هجری معاویه پسر ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان بن عوف بمحاصره قسطنطنیه فرستاد و خود است یزید را هم با ان سپاه همراه نمود یزید تعلل کرد و بعد از ان خبر اسلای ان جیش بعضی امراض و فقدان اذوقه و قوت بزیدند و یزید اظهار

بعضی از محنت انها کرده ابیاتی انشاد نمود

وما ابالی بما لاقت جموعهم ... بالفدفد و نرمن حتفها و من موم

اذا انتکاث علی الاثماط مرتفقا ... بدیر حزان عندی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه بشنید گفت برای اینکه یزید از صدمه مسلمین اظهار ربائی نماید و هی کرده حکما و حتما باید بزودی شر یزید از رعیه و صدمه مرتفع شود و بمحاصره قسطنطنیه رود و یزید مجبور بر فتن شد بالجمله ام کلثوم که در این نظم یزید شاهده میشود زن یزید بوده و بعقیده برخی اسم او هند میباشد و همین زن مسماة بهند و مکناه بام کلثوم است که در وقوع خبر شهادت امام حسین با ایشان

ام مالک

کنیه دو نفر زن صحابه است یکی کنیه نعم دختر ذویب الخزاعی که لیلی ام یزید معشوقه پسر باشد نیز ام مالک بوده

ام محمد

مادر شیخ عبد القادر گیلانی است و او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است

ام محمد

مادر شیخ ابو عبد الله بن خفیف و زنی صالحه بوده است و یکی از زنهای محدثه و سه نفر زن صحابه با این کنیه مکناه شده

ام محمد الثقفیه

دختر عبد الله بن عثمان بن ابی العاص الثقفی است که زوجه سلم بن زیاد بن ابیه بوده در
زمان یزید که سلم مزبور ولایت خراسان و سجستان داشت و با اهالی سر فتنه جهاد و غزا
میکرد ام محمد با او همراه بود و بنصر بحار اثر رم و کامل او اوا اعرب ایراد میکند از اب جیحون
گذشته و در همین بورش بود که سلم و از ام محمد پسری بنام محمد در سال سعد پیری بوجود آمد و ناش

ام محمد بنت صالح المسلمین

از زنهای هرون الرشید بوده و صالح المسلمین از پسران منصور است و تحریر هم مکاتبه با
کتب داشته که نام او حمدونه بوده است

ام المساکین

کنیه زینب الملالیه است که زن اندوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود
وجوز مساکین و فقرا را دوست داشته و از ام المساکین گفته اند و ترجمه حال او در حرف زاء
خواهد آمد

ام معبد

حضرت الدخراعی و زوجه ابو معبد الخراعی و اسمش عاتکه الخراعیه صحابیه ایست مشهور و وقتی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع معروف بقدید
بخیمه ام معبد نزول نمودند تمام اوالبها در خیمه خود بیش از غنی داشت که شیر و روغنی
از آن حاصل نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود و او با گله بچراگاه نفرستند بنابراین آن گوسفند
در یکطرف چادر ایستاده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده روز بدست مبارک
شیر زیادی از آن دوشیدند از ام معبد روایت کرده اند که گفت از وقتی که آنحضرت از میان ما
مرتحل بود سال خشک سالی سختی شد و حیوانات علف و کاهی نداشتند که بخورند معذلک
هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن شیر متنعم میشدیم در مواهب لدنیه مسطور است
که چون حضرت رسول از منزل ام معبد نهضت فرموده تشریف بردند ابو معبد بخیمه
خود آمده برخلاف مأمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انی لک
هذا والشاة عازب حیال ولا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیرها از کجا حاصل
شده که گوسفندها در چراگاه دور و بی شیرند و حیوان شیرده در اینجا نیست که

در شیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت حال را حکایت کرد
ابو معبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت ظاهر
ظاهر الوضاءة مبلج الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة ولم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینیه
دعج وفی اشفاره وطف وفی صوته صهل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنفقته
سطع وفی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار واذا تکلم سما وعلاه البهاء وکان منطقه خرزات
منظم یتحدرن حلو المنطق فصل لا نزر ولا هذر اجهر الناس واجملهم من بعید واحلاه وابهاه
من قریب ربعة لا تشنأه من طول ولا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر الثلاثة
واحسنهم قدرا له رفقاء یحفون به اذا قال استمعوا لقوله واذا امر بادروا الی امره محفود
محشود لا عابس ولا مفند یعنی شخصی را دیدم پاکیزه صورت وکشاده رو بود وبیمار
نبود واشتر نداشت نه شکش بزرگ ونه سر وکردنش کوچک زیبا وصاحب جمال چشمش سیاه
انبوه صوتش صوت شهدی وسیاهی چشمش بجمال ابروی او پیوسته ودنباله ان بار باریک
موئی عنبه ادر چشم سیاهی گردنش بلند ودریشش زیبا وقت سکوت باسکینه
ووقار وهنگام تکلم علو قدر وهیبت وخشندگی او اشکار کلمات او چون در منظوم از دهن
او سراز بر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که عجز شود ونه زیاد که باوه نماید
صدایش رسا وخوش اهنگ از دور جلیتر از همه مردم واز نزدیک خوشایندتر از همه
خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید نه قصیر که دیده حقیر اید گویا نهالی بود که میان
دو نهال دیگر روئیده باشد وخرمی او ازان دو زیاده تر وقدر او افزونتر همراهان او دور
او بودند وچون سخن میگفت استماع مینمودند وچون فرمانی میکرد در انجام ان شتابند
جمعیت وخدم داشت ترش رو نبود وتکلم بیهوده نمینمود چون ابو معبد از ام معبد اوصاف
مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کیست که در قریش ظهور نموده اگر
او را امید بدم هر اینه تبعیت او را اختیار میکردم وعاقبت الامر ابو معبد وام معبد بشرف
اسلام مشرف شده او از صحابه واین از صحابیات شد وپوشیده نباشد که عبارت معبد
که گفته نهالی بود فیما بین دو نهال دیگر مقصود ازایند و نهال ابو بکر واز اده کرده او
عامر بن فهیره است که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند
وام معبد اسم سه نفر زن از صحابیات است

ام معمر

بنت الحباب مشهور قیس بن ذریح است و ذکر او در حرف کاف بیاید و مجنون در اشعار خود لیلای عامریه را کام مالک است نیز ام معمر گفته و صورت قرار اشعار او را از همین جا بیابیم

ام موسی

ام موسی کردانیه شریفه قزاز مذکور است نادر حضرت موسی پیغمبر بنی اسرائیل میباشد و چون اغلب مصنفین اسم او را بواو خوانده ضبط کرده اند در حرف باء ذکر خواهد شد

ام موسی

ام موسی قهرمانه جارالله اسباب برای او امر سلطنتی و دین و فتوا مورد زمان المقتدر بالله عباسی بوده عزل و نصب حکام و رد و قبول احکام کلیتا او مینموده بلکه چون زمان او علی بن عیسی وزیر کدورت و نفاق افتاد و وزیر مشار الیه مجبور باستعفا گردید

ام موسی

دختر منصور و خواهر یزید بن منصور و والدهٔ محمد مهدی عباسی است که از وی و حاتم منصور دو اینها میباشد و جعفر را که بزید و زبیده زوجهٔ هرون الرشید از بطن اینان بوجود آمده و اسم او را دو کی بوده

ام الثناء

دختر عبد المؤمن تاجر فاسی است از نسوان عرب غرب که طبعی موزون داشته و اشعار آبدار نظم و انشاد کرده در سامرا در مجلس الدین قصیدهٔ از او مسطور است که اینست و بیت از آن میباشد

جاء البشیر بوعد کان ینتظر ... فاصبح الحق مما کان منتظرا
من یرهب الموت یدرکه و من رجا ... وفا وامره التسدید والنظر

از اینها و بیت اخیر مطلع و ابتدای قصیده است چنین برمیاید که بعد از فتح باجلوسی گفته شده و ظاهرا انکه بعد از غلبه و فتح قصیده را نظم کرده چه در مدح ممدوح او را بشجاعت و دلیری ستوده گوید

لیث اذا اقتحم الابطال حومته یفنی الکتائب لا یبقی ولا یذر

ام هارون

در طبقات شعرای دور ترجمهٔ حال او بزین چنین مسطور است که دارای مقام ولایت و از خائفین و عابدین بوده و از خوردنی نهایت از قناعت مینموده و بسر و سامان اعتنائی نداشته بیست سال موی سر خود را شانه نکرده با اینحال کسوی او از کسوی سایر زنان نیکوتر بنظرها نیامده گویند در صحراها بشیر میخورده و میگفته اگر از گوشت مرغی نزاد و زیاده بیاورند شیر نخورد شیر را و گرداننده بطرف دیگر میرفت

ام هاشم

یکی از زنهای یزید بن معاویه بوده و چون پسری از یزید بهم رسانیده او را خالد نام نهاده ام هاشم را ام خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را نزد خود گرفت تا خلافت او و ام کلثوم را بعد از چندی یک روز مروان بپسر او خالد دشنام داد و گفت یا ابن الرطبة الاست خالد ابنواضعه را نماد در پاسخ اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت اینجا را بگو مکوی بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینهٔ مروان را در دل گرفت و منتظر فرصت شده وقتی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند تا بمرد

ام هاشم الانصاریه

دختر حارثة بن نعمان انصاری و زنی صحابیه بوده است و در کنیهٔ او اختلاف کرده اند بعضی صاحب اسد الغابه ام هشام ضبط نموده و در وافی بالوفیات ام هاشم ثبت شده بهر حال در علم مقامی معلوم داشته و جماعتی از محدثین از او روایت کرده فقها گفتار او را معتبر دانسته اند شمار ایام در سال نود و هشت هجری از دار فنا رحلت نموده است

ام هانی

دختر ابو طالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و او صحابیه است مشهور است که در معراج حضرت رسول ذکر او شده در اسم او اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زمرهٔ فاخته نوشته اند بهر حال زوجهٔ هبیرة بن عمرو المخزومی بوده و پسری از هبیره او را در ده کرا و را هانی نام نهاده اند و بدینجهة او را ام هانی کنیه و هبیره

از مشرکین واشخاص است که روز فتح مکه معظمه فرار نمود و در اعتذار و فرار خود گفت

لعمرك ما ولیت ظهری محمدا واصحابه جبنا ولا خیفة القتل
ولکننی قلبت امری فلم ارد لسبفی غنا ان ضربت ولا نبلی
وقفت فلما خفت ضیفة موقفی وجعت العود کالهزبر الی شبلی

امام هانی همراز و ایمان آورده بشرف اسلام مشرف گردیده چهل و هشت حدیث امهانی از حضرت رسول روایت کرده است

در مبارزه بلچهین معروف است که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند امّا هیچکس بخوبی سبره و حارث بن هشام المخزومی نسروده و ابیات مسطوره ذیل از حارث بن هشام است در فرار از غزوه بدر انشاد نموده

الله یعلم ما ترکت قتالهم حتی علوا فرسی باشقر مزبد
وجعلت ابکی والخیل لم تنبذ فی مأزق والخیل لم تتبدد
وعلمت انی ان اقاتل واحدا اقتل ولا یضر عدوی مشهدی
فصددت عنهم والاحبة فیهم طمعا لهم بعقاب یوم مرصد

ابن اثیر گوید خلفا الاحمر ابیات سبره را بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اصمعی عقیده اش انکه اشعار حارث بهتر است از فرار گفته و انشاد کرده اند ظهار حارث و شیفتگی بهمراه

توهم شد در بیت اول اشعار که مکرر طوفان نکاشته شد اظهار جلادت و پردلی نموده چه تلویحا میگوید که من از اصحاب بدر بودم و مرکب من از فرو گرفته بود و جریان خون از سر و جبین و مقتولین دلیل است که خود و همراهان انها را بکشتن داده و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون بزیاد از او جاری گشت اطبا گفتند این بواسطه جراءت و کمال قوت قلب سعید بود و گرنه میبایست خون او منجمد گردد

ام هانی بنت ابی الفوارس

دختر فاضی شرف الدین ابو الطاهر و از احفاد ابو الفوارس بن سیف الاسلام و زنی محدثه بوده و بثبت بامام سیوطی بسماع استاده داشته از ابو الیسر احمد بن عبد الله بن الضائع و ده نفر دیگر از جمله بثبت اجازه کرده است

ام هانی بنت محمد

دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است شکر دو ذوزنجشت مجد همه
ذیقعده سال هشتصد و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی از
استفاده کرده و از اسانید مشار الیه بشمار میاید

ام هانی سریم

دختر شیخ نور الدین ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن
الهوریني الشافعی و مادر علامه سیف الدین الحنفی و محمد ثمر است مشهوره که نزد از است
امام سیوطی بوده در ماه شعبان هفتصد و هفتاد و هشت متولد شده از انکه مرتبه
ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرد
فخر الدین الهانی که جد مادری مشار الیها بوده تفهیم او نموده از بیست هشت سالگی
بتحصیل پرداخته و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود باستماع حدیث و مسائل کرده شب
شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و یک بدرود زندگانی نموده است امام
سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت ابو الفوارس در کتاب المعجم فی المعجم
که مخصوص اجازات اسانید تالیف کرده ذکری نموده در باب ام هانی مریم نقل از خطیب جمال
الدین یوسف حفید حافظ ابن حجر عسقلانی مینماید و میگوید شعر سیوطی در ذیل را
ابیاتی چند شعر مزبل ساخته است

اذا کنت لا تدری و غیرک لا یدری ... اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر

و اشعار ام هانی که ذیل بیت مزبوره قرار داده اینهاست

فکن حامدا لله شاکر فضله ... علی سائر الاحوال فی الشر و الیسر
و کن ساجدا لله ما دمت قادرا ... لعلک تحظی بالشهادة و الاجر
فیا ایها الانسان لا تک جاهلا ... و اعلم بان الله هو الکاشف الضر
حلیم کریم خالق الخلق کلهم ... و ازقهم من غیر مل و لا ضجر
و صل علی المختار اشرف خلقه ... علیه سلام الله فی اللیل و الفجر

ام هانی

یکی از دختران حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و او را عبد الرحمن بن عوف
تزویج نموده است

خیر الحسنا

٥٤

ام المنا

دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیه اندلسی است ابن رطیع بدیهه گو داشته و در ادبیات
ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت مرسیه مامور گردیده وچون این مأموریت اسبانا
دور شدن او از اهل و وطن بود باحالی منقلب و چشمی گریان بخانه آمد ام المنا ایحال بدید
و این بیت بخواند

یا عین صاح والدمع عنک عاد ٭ تبکین فی فرح وفی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب اینحکایت را روایت نموده وتصنیفی هم
بام المنا نسبت میدهد

ام المنا الصالحه

بنت المامون زنی بوده است محدثه از اشبیلیه امام سیوطی در حرف صاد ذکر او میباید

ام الهیثم

امام سیوطی در اواخر مزهر از اسامی نقله نقل کرده گوید ام الهیثم عجوزی بوده است از بنی منقر
گاز فصحای نسوان شمار میرفته وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت گفت
وجعی یا لذکر شهدت مأدبة فاکلت صحبه من صفیف هلعه فاعترتنی زلخه گفتند اینچه قسم
گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعربی فصیح با شما سخن گفتم پوشیده
نباشد که جعه بضم صاد وجیم شکنبه گوسفند است که عربهای بدوی از اپاک کرده از گوشت
قاورمه شده جوی میمانند وصفیف گوشتهائی است که برای برپان شدن روی آتش
میگذارند وهلعه بکسر ها وفتح لام مشدد بزغاله مأدبه است وزلخه بضم زاء وفتح لام مشدد
وجعی است که پیشه انسان عارض میشود ودر وقت شدت مریضی که بان وجع مبتلا شده
نمیتواند حرکت کند بنابر اینمعنی که از ام الهیثم این است که من دردگاهش میخوردم بعد
بضیافتی حاضر شدم وشکنبه بزغاله مأدبه که پر از گوشت قاورمه بود خوردم ومبتلا
بدرد پشت شدم

ام الهیثم

ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید ام الهیثم زنی صحابیه بوده وشعر را نیکو میسروده وقتی که
مغیره بن نوفل شوهر دوم امامه بنت ابی العاص کرنجه حال آن پیش نگاشته شد دوگفت

خبر ابن حسان

ابن دوید در ام الهیثم بنظم آورد

اشاب ذوابتی واذل رکنی ... اما منهن فارقت الغریبا
تطیف بی لحاجتها الیّ ... ولما استبأست رفعت ریبا

وابن ام هیثم همان ام هیثم بنت العریان النخعیه است وچند شعر مهروف کرد در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده وجماعتی بابوالاسود الدؤلی نسبت میدهند بعضی از بن ام هیثم دانسته اند وان اشعار این است که میگوید

الا باعین ویحک اسعدینا ... الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه ... بعبرتها وقد رأت العینا
الا قل للخوارج حیث کانوا ... فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا ... بخیر الناس طرّا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا ... وذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها ... ومن قرأ المثانی والمئینا
وکل مناقب الخیرات فیه ... وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا ... بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین ... رأیت البدر راو الناظرینا
وکان قتل مثله بخبر ... نری مولی رسول الله فینا
بهدیٰ الحق لا برتاب فیه ... ویعدل فی العداوة والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه ... ولم یخلق من المتجبرینا
کان الناس اذ فقدوا علیا ... نعام خار فی بلد سنینا
فلا انثمت معاویة بن حرب ... فان بقیت راخلفا فینا

امهات المؤمنین

معهود از امهات المؤمنین زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله میباشد وانها یازده نفر بوده اند خدیجه وعائشه وحفصه دختر عمر وام حبیبه وام سلمه وسوده بنت زمعه وزینب بنت جحش وزینب الهلالیه ومیمونه وجویریه وصفیه رضی الله عنهن از این یازده نفر از قریش وچهار نفر عربیه وصفیه دختر حیی بن اخطب از اسرائیلیه وآنکه

حبیر بوده خدیجه و زینب هلالیه در حیات سید انبیا از دار فنا رحلت کردند و
در حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل
المقدسی گفته است

توفی رسول الله عن اربع نسوة الهن تعزی المکرمات وتنسب
فعائشة میمونة وصفیه وحفصة یتلوهن هند وزینب
جویریة مع رملة ثم سودة ثلاث وست ذکرهن مهذب

مقصود از هند ام سلمه و مراد از رملة ام حبیبه است و ترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد
و اما ازواج مطهرات حضرت خیر البشر و امهات المؤمنین نامیدن بنابر نص قرآن
کریم است و چون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشته بعد از حضرت رسول نکاح
انها حرام اما مسئلهٔ حجاب بحال خود باقی بود و از عموم مسلمین روی خود را میپوشیدند
و علامهٔ قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است

امیمه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب ابن هاشم و عمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خواهر اروی
و ام حکیم البیضا است که ترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود در مرثیهٔ
عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته و صورت ان از این قرار است

الا هلک الزاعی العشیرة ذو الفقد وساقی الحجیج والمحامی عن المجد
ومن یألف الضیف الغریب بیوته اذا ما سما الناس تخل بالرغد
کسبت ولیدا خیر ما یکسب الفتی فلم تنفکک تزداد یا شیبة الحمد
ابو الحارث الفیاض خلی مکانه ولا یبعدن فکل حی الی بعد
فانی تباک ما بقیت وموجع وکان لها هلا لما کان من وجد
سقاک ولی الناس فی القبر مطرا وروضا بکیه وانکان فی اللحد
فقد کان زینا للعشیرة کلها وکان خمیدا حشما کان من حمد

وسیزده نفر زن صحابیه مسماة با میمه بوده اند و از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که
شرح حال او در حرف راء باید و آمنه زوجهٔ ابن ازهر که ترجمهٔ حال او سابقا مسطور
گردید بنابر انچه در جلد پانزدهم اغانی و در معاهد التنصیص و تزیین الاسواق نوشته شده

ایهه نام داشته امّا در جلد اوّل اغاتی اسم او را امنه مینویسد

امّیة الغفاریه

صحابیه بوده است از قبیله ابو ذر غفاری و وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عزیمت غزوهٔ خیبر فرمودند امنه را بعضی از نسوان قبیلهٔ خود بحضور پر نور آنحضرت امده عرض کرد اثاثیه ان نخرج معک و ربما هذا فداوی الجرحی و نعین المسلمین بما استطعنا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را امداد نمائیم و باندازهٔ استطاعت خود با عانت مسلمین پردازیم پیغامبر کریم صلی الله علیه و آله وسلم قبول فرموده رخصت دادند اما بعد هجها د بر زنان حرام شد

(نواب علیه عالیه) انیس الدّوله (دامت شوکتها)

عقیلهٔ معظمهٔ مشار الیها از بازماندگان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشأن حرم جلالت مآب حضرت کردون بسطت شاهنشاهی خلد الله ملکه در دولتخانه مبارکه تمام دارد و حصول مرضیات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری میشمارد اصل اصیلش از دار الخلافهٔ طهران و شغل شریفش حجابت ضعفای حرمسرای عفت و کفایت و کارفهمیش ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة اکفی و اعقل معرفی شده و مؤید در سنی و انصاف

و تواز کفته اند حق این سخن عظیم القدر است که سروده اند

و لو کان النّساء کمثل هذی لفضلت النّساء علی الرّجال

و مدحتی بسزا نموده اند مختصر خدمتی که در قوهٔ ضعیفهٔ عمامش بوده بمطرز و مزین و مآثر جلیلهٔ او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهود و معتبر است از انوفقه که مرجوع و مغفورهٔ سترکی مهد علیا طاب ثراه (و الدهٔ اعلیحضرت شاهنشاه ناصر الدین شاه دام ملکه) رخت بهشت برین کشید و در غرفات فردوس برجای کزید بذبرائی نسا محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و در دمان سعادت اقتران خلافت در وامق رسمی و اعیاد و غیره بعهدهٔ قدردانی و مزایت شناسی نواب علیه مفخمه دام اجلالها موکول لمکارم اخلاق و محاسن آدابش در دار و فاد تشریفات و نزدیکان ان مشهور و منقول و تشبیه تمثال بمثال شهریاری کز امثال از ان نزرک دولتخانه ابهت علیه است و نشان شفقت و رأفت خسروانه عثمانی در حق احترام و بلندی رتبه و مقام مجلله مشار الیها را ظاهر و بسیار و

ابو الفتح محمد بن عبد الرحمن بن جهانداد شاه بن شاه عالم بهادر شاه پادشاه مرحوم مغفور در کمال معنی آباد رتبه بوده که جهانی سزاوار آن است مفتوح خلائق و مخلوق او بوده اند چون عفلوضت محبت همه از خود بهجور و بیاخت صداقت و درستی و تعهد و اعتماد و بذل و بخشش از حد و الیاقت داشت اثنین برخلاف شوند خود بعقل و کفایت و هوشیاری و ثابت و مدم غفلت و سفیه بن بشمار میاند

امیلخت هایون نام الدین شاه

وسرح اناد خزینهٔ او از فراوند بال است
(جیف المارتقدیم روضهٔ مقدسهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام) (ضریح
نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) (پرده مروارید تقدیم آستان حضرت
سید الشهدا علیه الاف التحیة والثناء) (تاج المارتقدیم جنبهٔ منورهٔ حضرت
رضا) (تعمیر دو نقره طلا کوب مسجد کوهسرخ) (ده باب دکان وقف حضرت رضا علیه السلام
برای روضه خوانی) (وقف کاشانک) (تعمیر گنبد شاهزاده حسین در امامزاده
سبای پاد در ناصرآباد سمنان از اسان)

طبع و تقسیم مجانی تاریخ انوار
حضرت صدیقهٔ طاهره
سلام الله علیها از مجلد اول
کتاب ناسخ التواریخ

حرف الباء

پادشاخاتون

ششمین حکمران از سلسلهٔ ملوک فراخانیان که در کرمان حکومت کرده‌اند ابن زن سرور سعود الدین
ودختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوشخط بود برادر خود سهو رغمش را که پیش از او
حکمران کرمان داشت در سال ششصد و سی هجری بکشت و مدت او بکرمان و هشت سال دوین

ولایت پرداخت عاقبت
دیده کرد وی میان او و جه
رغمش با لشکری بر سر
خاتون تاخت و بر او ظفر
و بقصاص و هم او را از
بخرزه بساخت بدو بدت
سانیم افکار پادشا
با نور

پادشاخاتون

از فراری که در جلد دوم صحائف الاخبار در ذکر محمد یامصد و نود و هشت در حاشیه نگاشته
شده بگذرد از سلسلهٔ اتابکان خوزستان که در خرم آباد حکمرانی داشتند مسمی
بپادشاخاتون بوده است

بادبریشت عیلان

دختر عیلان بن سلمة الثقفی و زن صاحب بود و پس بعنوان ابنهٔ عیلان شرحهٔ حال او
نگاشته شد

بانه

بانه در اصل اسم درختی است و چند نفر از زنان مشهور مسمی با این اسم بوده‌اند از جمله بانه بنت
بهمن حکم کرد و حمزهٔ عمد الوهاب الثقفی المحدث شرح داده و بانه بنت ابی العباس و بانه بنت
فاده این دو عامه که از ید و شرح بعضی احادیث روایت کرده و مادر معتی بن بهمن و عمرو بن بانه کر
بن عمر اب و واد دارا و حکایت کرده‌اند

خیرات حسان

۷۰

بانوی بهشت

حضرت صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها را در مراثی و نظم و نثر فارسی بانوی بهشت گفته اند چه در احادیث معتبره روایت شده که آنحضرت سیدهٔ نساء جنت است و در حرف فا شرح زندگانی آن بتول عذرا (علیها سلام الله ما ذرشاروق) بیاید

بتول

بتول زنی را گویند که رغبتی بجمیع مردان نداشته باشد و اغلب بتول که گویند مقصود حضرت سیدة النساء فاطمهٔ زهرا میباشد و در حق حسنین علیهما السلام گفته شده است امهما البتول و ابوهما الرسول و حضرت مریم مادر عیسی را نیز بتول گفته اند

بثینه بنت الحباء

از قبیلهٔ عذره و معشوقهٔ جمیل شاعر عاشق مشهور عرب است و قبیلهٔ عذره بعشق و غرام معروف بوده اند و بثینه بنا بر معاشقهٔ که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده که از جمله اینهاست

وان سلوتی عن جمیل لساعة ... من الدهر ما حانت ولا حان حینها

سؤا علینا یا جمیل بن معمر ... اذا مت بأساء الحیاة ولینها

داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه را ابنت بجی نوشته گوید وقتی اینها و بیت را مشار الیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را باو داده بودند و پس از انشاد اینها و شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی میافتد

بثینه بنت معتمد

دختر معتمد بن عباد از اشراف بلیانست و اعتماد که در مکتب نام داشته و پیش ذکری از او شده مادر بثینه بوده و اینها دختر و مادر او و پدر او و معتمد و جد او و عباد المعتضد و جد دیگر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او رشید مأمون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف گفتار ایشان از بیت کتب محاضرات است و بثینه و مادر و اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند و قتی که معتمد دوچار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در اغمات حبس کردند دختر بثینه را با سه پری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه واندوه اسر او متألم و متأثر گردیده که الم محبوسی خود را از خاطر فراموش کرده بودند و نهایت میل داشتند که از دختر عزیز خود خبری بهم رسانند در اثنای مکتوبی

منظوم از بشنه رسید و حاصل مضمون ان این بود که مرا اسیر کرده بشخصی فروخت مادر من خواست مرا بپسر خود دهد که تنزل زوجه او باشم چون ان پسر منش ادمیت و صفات حسنه دارد من باو حریت خود را اظهار داشتم و گفتم اینکار موقوف برضای پدر من و اجرای صیغهٔ نکاح است مبنا بر این معتمد مدعای پدر و دعای خیر مادر و برای اینمر او جهت مسند هی میباشم و صورت ان مکتوب منظوم از اینقرار است

اسمع کلامی واسمع لمقالتی ... فهی السلوک بدت من الأجیاد
لا تنکروا انی سبیت وانتم ... بنت لملک من بنی عباد
ملک عظیم قد تولی عصره ... وکذا الزمان یداول للأفساد
لما اراد الله فرقة شملنا ... واذا قضا طعم الأسی من زاد
قام النفاق علی ابی فی ملکه ... فدنی الفراق ولم یکن بمراد
فخرجت هاربة لخازن امره ... لم یات فی اعجاله ببداد
اذ بابنی بیع العبید فقیمتی ... من صانعی الا من الانکاد
واراد نی لنکاح نجل طاهر ... حسن الخلایق من بنی الأنجاد
ومضی الیه یوم ذاک فی الرضا ... ولانت نظر فی طریق رشاد
سالک یا ابنی تعرفی به ... ان کان ممن یرتجی لود اد
وصم بمبکة الملوک بقصدنا ... تدعو انا بالیمن والاسعاد

سند و اعتماد از مضمون این مکتوب نهایت مشعوف شده شکر سلامت و زیاده بودن مخزوجه و ابجای او دعا و جواب نامه بشنه را بنوشته اظهار رضا در تزویج او نمودند و معتمد برای نصیحت این شعر را ببشنه نوشت

سنبقی کونی بمبزة ... قد قضی الدهر ما سعی

مجواب او موفق بن حمدون اندلسی گفته اند معتمد بن عباد دختری داشت سنبه نام و او را برقیه الفتی یا نشأ فتاة نامیده و جهت این بود که معتمد بامر ابن جهور چنان میکرد چون محتاج بامداد الفتی شد یا او وصلت نمود که از معاونت او بهره مند گردد سنبه پس از مدتی راه ارتداد در فکر انجم خود نمایان برگذاشت از این گفتار مورخین مستفاد الیهم چنین برمیاید که اسم دختر معتمد انست چه سنبه اسم بت است بلکه اعراب همزدن محترم داشته گویند

علاوه بر این اصل خبر هم از حلیهٔ صحت عاطل است و سایر مورخین اندلس که گفته اند دختر معتمد بجبکی بدست عباسیان اسیر شده و مدتی در میان ایشان بسر برده نیز صحیح نیست

بثینه بنت الضحاک

خواهر ثابت بن الضحاک و زنی صحابیه است و ثابت بن الضحاک نیز از صحابه است و بعضی گفته اند ام مشاور الیها ثبینه بتقدیم ثاء مثلثه است بر باء

بحیة المدینة

از بنات مشهورهٔ مدینهٔ منوره است که در قدیم الایام در آنجا شهر شریف زندگانی میکرده و بکمال عفت اشتهار داشته گویند از او پرسیدند چرا چنین که الیام پذیرفته نیست چیست گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام و شرف کدام گفت ذل آنست که شخص باشان و شرافتی بدر خانهٔ سفله رود و باز نیاید و شرف آنست که شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر و همین منت معطی باشد بنابراین هرگز از کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید

بدر الدجی

محیی الدین درسامرات گوید بدر الدجی مادر القائم بامر الله بیست و ششم خلیفهٔ عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی در روشنی شمع در حالت موقعم بود در اثنای نظر بر سایهٔ خود کرد و اندکی حرکت در نظر او ناپسند آمد بعد از شب دیگر اقدام باین عمل ننمود

بدویه

محبوبه و زوجهٔ امر باحکام الله از خلفای فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنا بر میل او بوضع اصلی خود و بدویت بدویه مشهور شده و صباحت و ملاحت و با فضائل و بلاغت اتباز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب شرح حالات و عادات او مسطور آ نوشته اند چون اینزن طبعاً باسکنهٔ متنزهه و جاه ای باوه عشق و صحرا نشینان مایل بود در عمارات بلدیه دلتنگ میشد امر باحکام الله قصری بدیع و خوش منظر برای او در کنار رود نیل بساخت و از اهرام تا بیرد و انفصر و قنها نقرچگاه خلفای فاطمی بود اما بدویه

بدر جهان خانم دختر فاد رخان عرب بطائی و اول زنات که خانمان خلد آشیان معفور فخمعلیشاه ظاه ژاه در سلطنت خو در تخت مزاوجت داود و اولین فرزند خاقانیها خانم از بطن بدر جهان بوجود آمده و رهما بون خا معروف بخانم بجی (خاکت و زوجهٔ مرحوم ابراهیما صهر الله ولیه بود و اینزن شوهر را خاقان مغفو احترامی موفور مینمود حسنعلی امر رای فرمانفا و حسنعلی میرزای شجا السلطنه پسران خاقا خلد آشیان باد و دختر غیر از ایشان بون خانم که یک جان خانم و دیگری سنبل بکم خانم نام داشتند از بطن بدر جهان خانم بوده اند و سید بکم خانم مدام سلط لصید داشته و او و اینزن نوزی که از اکابر و عظام از زمان بوده نزد نادره و شرح حال یکیجا نانم بیاید

با این قصر عالی و مکان باز هت و سایر اسباب تجمل و نعمت بیکی از بنی اعمام خود که ابن مناح نام داشت مفتون گردیده اینجا در نظر او هیچ مینمود و بعلاقه و محبتی که امر باحکام الله باو داشت وقعی نمینهاد و وقتی از قصر هودج ابن ابیات را ابن مناح نوشت

یا ابن مناح البک المشتکی ما لک من بعدک فی ملکا
کنت فی حیی طلیق امرا ناثلا ما شئت منکم مدرکا
فانا الآن بقصر موصد لا اری الا خبیثا ممسکا

ابن مناح در جواب او مسطور داشت

بنت عمی والتی غذیتها بالموی حتی علا واحتبکا
بحت بالشکوی و عبک ضعفها لو غدا ینفع مثا المشتکی
ما لک الامر الیه بشتکی ما لک وهو الذی قد هلکا

بذل

از مغنیه های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبد الله بن موسی الهادی و خواننده خوش آواز و نیک اهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی شهرتها داشته و اکثر اوقات مأمور خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول مینموده علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و امثال انها تحصیل کرده و مانند دنانیر که ترجمه حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در نغمات موسیقی تالیف نموده که حاوی بر دوازده هزار نغمه میباشد ابن بذل را ابذل کبیره نامیده اند و شرح حال او در جلد پانزدهم اغانی مسطور است

بذل

نیز مغنیه بوده است که با ستیم الهاشمیه کرارا و نیز مغنیه است سمت همکاری و همقطاری داشته و او را ابذل صغیره گفته اند و در ضمن حال و شیه کرا اجمالی از حالات او ذکر خواهد شد

برکة الست الجلیله

ام السلطان مادر ملک اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری از او نموده ایم ابن زاصلا جاریه ام ولد بوده چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت

اوشانی عظیم وجلالی بکمال حاصل کرد ودر سال هفتصد وهفتاد هجری عازم زیارت
بیت الله الحرام شد وشرح تجملات این سفر ام السلطان را نگارندگان ان اقطار در اوزان
خود ثبت کرده اند از جمله نوشته اند برای اینکه امتعه سبزی خوردنی در خوان ام السلطان
حاضر باشد صندوقها وکارتنهای وسیع پر از خاک کرده ودانها انواع بقول نکشته همراه
داشته وهر روز بمصرف میرسانیدند وسایر تدارک این سفر نیز بر این قیاس بود ودر
ذهاب وایاب ام السلطان بذل صدقات وعطیات کثیره نمود ودر معاودت چون
بپای تخت ملک اشرف رسید سلطان باخدم وحشم وعساکر تا بوبک که قریه ایست از قرای
مصر ما در خود را استقبال کرد بالجمله این زن منشأ آثار خیریه وصاحب جود واحسان امرا وارباب
بوده ومخصوصا سالهای دراز مردم از سفر مکه او سخن میکردند عفت وخلوص عقیدت
ودینداری او نزد جمیع اشتهار داشته است امیر کبیر الحاج ابو سعیدی او را تزویج کرده و
همین فقره اسباب اعتلای شأن وعزت او گردیده است وفات ام السلطان در بیست
وهشتم ماه ذیقعده سال هفتصد وهفتاد وچهار هجری ومدفن او مدرسه ام السلطان
که خود مشار الیها بنا کرده مهیا شده وعجب این است که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب
الدین احمد بن یحیی الاعرج التلمسانی این دو بیت انشاد نمود

فی ثامن العشرین من ذی قعده کانت صبیحة موت ام الأشرف
فالله یرحمها ویعظم اجره ویکون فی العاشور موت ابو سعفی

وهمینطور شد یعنی امیر الحاج ابو سعفی در روز عاشورا در آب غرق شد ودر گذشت
گویند چون ام السلطان در گذشت پسر سلطان شعبان زیاده از حد مهموم ومتأسف
گردید

برکة

اسم سه نفر از صحابیه بوده که برکة بنت ثعلبه وبرکة الحبشیه وبرکة بنت یسار باشد وبرکة
بنت ثعلبه ام ایمن است که ترجمه حال او نگاشته شد وبرکة حبشیه زنی است که با ام حبیبه
از حبش بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمد وبرکة بنت یسار زوجه قیس بن
عبد الله الاسدی است

برّه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول و خواهر ابوی و ام حکیم البیضا و امیمه میباشد و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده است و برّه این ابیات را در مرثیهٔ پدر خود عبد المطلب انشاد نموده

اعینی جودا بدمع درر ... علی طیب الخیم والمعتصر
علی ماجد الجد وارث المکا ... رم جبل المحیا عظیم الخطر
علی شیبة الحمد ذی المکرمات ... وذی المجد والعز والمفخر
وذی الحلم والفضل فی الثائبات ... کثیر المکارم جم الغجر
ارفضل مجد علی قومه ... مغیر یلوح کضوء القمر
انی المنایا فاعلم نشوه ... بصرف اللیالی ودیب الغیر

برّه

سه نفر زن صحابیه مسمّی باین اسم بوده یکی از انها برّهٔ دختر ام سلمه که در بیت حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده میباشد و او را زینب نامیدند لهذا معروف بزینب بنت سلمه شد و عمر طولانی کرد و این برّه افتخار نساء یهود بود

پرتو پیاله

والدهٔ مرحوم سلطان عبد العزیز خان از است که کرم اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیها صاحب آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاکر هر یوانا بود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامعی شریف و کتابخانه و چشمه سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشنماز و مؤذنین برای جامع تعیین فرمود نیز تبرهٔ عالی در همان برای خود بساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخاری بمسافری خاص سواری بود که زیاده از صد هزار تومان خرج داشت و این کشتی را باسم والدهٔ معظمهٔ خود پرتو پیاله نامیده بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه روز بیست و ستم جمادی الاخری از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان عبد العزیز خان با قایق مخصوص از این کشتی باستقبال شاهنشاه ایران رفته استقبال کرد

برّه

جاریه ایست صحابیه که عایشه او را آزاد نموده و قبل از آزادی او را بغلامی مبعث نام
داده بودند چون باو آزادی نایاب شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را مخیر فرمودند که
در تحت نکاح غلام مزبور بماند یا خارج شود بنابرین در کتب فقه در باب نکاح الرقیق
و در کتب اصول در فصل تعارض الحجج در مسئله تخییر المسافة ذکری از و شده است و
علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاوجت شخصی باشد و بعد از آزاد شود و
نخواهد فسخ ان تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر اینند که اگر زوج او حر باشد
نمیتواند فسخ کند و سابرین گویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد
خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت بوده بدلیل نصابحی که از ایشه که عبد الملک
بن مروان مینموده توضیح انکه عبد الملک قبل از انکه بخلافت و حکمرانی برسد اظهار ورع
و تقوی میکرد پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد معتکف میگشت و
بصحبت صلحا رغبتی داشت چون خلیفه شد همه او را از یاد برفت و حالات او دیگرگون
گردید خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره
مصاحبت داشتم همی گفت ای عبد الملک تو را دارای خصال حمیده می بینم نوبت
خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست گیری اگر بمقام حاصل نمودی از نهار از
سفک دماء بپرهیز و خون مردم مریز چه شنیدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند شخص اگر بدر بهشت برسد و در خلد نظر اندازد دوری که بقدر شبانه روزی
نوبت ناحق ریخته باشد او را طرد مینمایند
عبد الملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بربندگان خدا مسلط کرد هانا
بریره همین فقره را منظور داشته که عبد الملک را از خونریزی منع مینموده

بزم عالم

وجه تسمیه خان ثانی و مادر سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی و از
خیرات نسا بوده و کارهای خیر زیاده و چند مسجد و سقاخانه و مکتب ساخته اما مهمترین
ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت شمالی اینچه اسلامبول واقع است و همه ساله یکصد و پنجاه
نفر مریض در ان مداوا میشوند و از موقوفه که برای این مریضخانه قرار داده دوا و غذا و سایر لوازمات
اسایش برای مرضی ترتیب میدهند با اینچه مریضخانه اسباب لطافت سوای آن میباشد

بریکه
از جواری عایشه
بنی زهره است عبد مطلب
کرم از اقران خود امتیازی بین
داشت و در خانه عایشه محفوظ از لغو
و اشعار قریش بنی مزینه و
بنو مدینه متوفی و همانجا بنا
کرده بود که او در دین و سایر بین
معاشرت و اخبار میکردند
و از نزل وی بهره میبردند
قیس بن مذیح که از عشاق مشهور
عرب است قصیده بداد او
معشوقه خود لبنی همانجا
این بریکه را دیده و فریفته
اکرام و احترام شده است و
تفصیل انرا در جلد ششم
اغانی بشرح آمده

سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهت مناسبت و امتیاز دارد

بصبص

معبد مشهوره و از جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده و مهدی خلیفه او را بقهر از کنیزان
ابتیاع نموده بود بنده منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن او از کمالی یافته
و در وصف او گفته اند

بصبص ان الشمس مزدانه	فازیدت فانت الهلال
سبحانک اللهم ما هذا	فیما مضی کان یکون الجمال
اذا دعت بالعود فی مشهد	وعاونت بمنی یدیها الثقال
غشت غناء یستفز الفتی	حذقا وزان الحذق منها الدلال

بغداد خاتون

دختر امیر چوپان مشهور است که در زمان سلطان ابو سعید بهادر خان پادشاه مغول
منصب امیر الامرائی داشت و چوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند و انها از فروع
سلطین چنگیزیه و از احفاد چنگیز محسوب میشوند بغداد خاتون بصباحت و ملاحت
معروف بود و حبالهٔ نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان ازمان ما بود چون
سلطان ابو سعید او میل و عشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق داد و سلطان
ابو سعید بتزویج خود و ابن رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار گوید ملوک
چنگیزیه عادت داشتند که بر زوجهٔ هر کس میل و رغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق
میداد و پادشاه بزنی میگرفت خلاصه سلطان ابو سعید از فرط میلی که ببغداد خاتون
داشت تمام مهام امور خود را باو تفویض کرده بود بنابر این زن را خیلی کار میکشند
بعد از فوت سلطان ابو سعید امرای چوپانیان که بجای او پادشاه شدند بغداد خاتون را بتهمت سموم
کردن سلطان ابو سعید متهم و معدوم ساختند

بلبل

زنی بوده است شاعره صاحب علم و فضل از نسوان اواخر مائهٔ ششم هجری بود در حرف
[illegible] العلماء ذکر او بیاید

بلقیس

زنی مغنیه و معاصر با جمیله بوده که او هم در دهمین فرمانروایی و شهرتی داشته بعضی از حالات بلبله در جلد هفتم اغانی و در ترجمهٔ حال جمیله و جاهای دیگر نگاشته شده و ابو الحسن صوت و دانستن علم موسیقی ستوده اند

بنان طارق

بنان بسطور وفات موالی مخ صاحب خلاصة الاثر بنات طارق از طایفهٔ فرنج و دختران علاء بن طارق بن حارث برامکه بن یحیی شمس بوده اند و علاوه بر شرف بحسب و نسب در حسن و جمال نیز کم نظیر و مثال داشته اند در هند دختر عجیبه و وصفاتی نسبان که در غزوهٔ احد بود و بخن بنات طارق تشبیه علی التبار فی میکفت و شرح حال او بیاید از بنات طارق معروف بوده و بنی نصیب بنانه فرنگی و اند چنانکه و محمد ان الفتاح میکوید نضیر یا از طارق تربا ست و ابیکه سند بطوا فتخار کفته است بخن بنات طارق بر سبیل استشهاد است نه کتابه از حلویات و مقام

بنان

ابن ظافر در کتاب خود کوید بنان و فضل الشاعره هر دو از جواری خلیفه متوکل علی الله بوده اند و هر یک بکمال داشته اند و نزد متوکل یاد دی انها را کرفته ابن بیت بخواند

نظلت اسیر الهاجر فی سخطه ... وعلة حبی لرضیف بغضب

پس از ان شاد ابن شعر بر بنان و فضل کفتند ابن بیت را بدین نظم او و مذکر با ابن شعر مناسبت نداشته باشد فضل در حال ابن بیت را بدیهه کفت

بهند و اد نو بالموده جاهدا ... و بعد عنی بالوصال و اقرب

بنان نیز بی تأمل بسرود

و عند کل الشی علی کل حاله ... فما سلی بدل و لا عنه مذهب

و ربط و مناسبت ابن ابیات با یکدیکر ظاهر و در جهٔ قدرت طبع ابن دو زن را بر همان باهر است و ترجمهٔ حال فضل الشاعره بیاید

بنت البغدادیه

ستاه ابن زینب و دختر ابی البرکات بغدادی زنی صالحه و صاحب فضایل و کمالات بوده و در اواخر مائهٔ ششم هجری حیات داشته است نذکار پای خاتون دختر ملک ظاهر بیبرس

سلطان مصر غازی باسم او بزن بساخت و معروف بر باط البغداد بنا کرد بدین بنت البغداد بزنان را نصیحت و وعظ میکرد و در شرف و ادب میداد

بنت الجودی

دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است جودی وقتی از جانب قیاصرهٔ روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن و جمال مشهور بود و وقتی عبد الرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را بدید و شیفتهٔ جمال او گردید و آبا و اجداد عاشق مثل او بسیار دیده و شنیده بودند بعد ها که وقتی دمشق را بتصرف خود در آورد عبد الرحمن شد و مدتی از وصال او ممنوع بود آخر الامر آتش هوا و تمنا فرو نشست و بنت الجودی را بزنی گرفت و با او بقیهٔ عمر را بسر برد و بعد از فوت او خود را بخاک سپرد

بنت الجوزانی

مدتی بوده است مشهور و معروف بزن العرب بود در حدود سنهٔ ۱۲۰۰ ترجمهٔ حال او بیاید

بنت خلدون برقه

از سطورات اشخاصی که بنام غریبهٔ عالم را انوشته اند چنین استفاده میکردد که بنت خلدون برقی در سال ششصد و بیست و چهار در اسکندریه ظاهر شده و خلقتا [illegible] و پسندیده ای مشابهستان مربوده با رای خود قلم میگرفت و مینوشت و خوبی از عهدهٔ [illegible] و مرام خود برمیامد یکی از وزرای مصر او را احضار [illegible] و هزار دینار مساعده و وظیفه برای او دار داد کوبند مقبرهٔ مشار الیها هنوز [illegible] توفر دارد

بنت الدواجی

[illegible] و در سر میبنموده بزنان همواره نصیحت و وعظ میکرده [illegible] داشته چون اسم او جوهر میباشد در حرف جیم ذکر او بیاید

بنت الفتیم

[illegible] شده و اینکه اسم او خدیجه است در حرف خا ترجمهٔ [illegible]

بوران

دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجهٔ مأمون خلیفهٔ عباسی است پدرش بجوانمردی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات عروسی او و پیشکشهائی که در این موقع حسن بن سهل بمأمون داد و بخششهائی که خلیفه نمود طولانی و مشهور است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری بر روی آن کشیده که با گلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر مرصع بافته بود چون مأمون آن حصیر را دید گفت فانّ الله اباننا سکوبا این حصیر را داده و گفته است

کانّ صغری وکبری من فواقعها حصباء درّ علی ارض من الذهب

و حریری صاحب مقامات که در مقامهٔ تبریزیه میگوید و بلفظ بعد شهاو بوران بفرشها اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران را عادت زنان عارض شد چون مأمون قصد صحبت نمود بوران گفت انی امرأة فلا تستجلوه مأمون ملتفت شده این شعر انشاد کرد

فارس ماض بحربته عارف بالطعن فی الظلم وام ان بدمی فریسته فانقه من دمم بدم

از جملهٔ اشعار و طرب انگیز که در بن سوریا سرود و نظم کرده بود ندا بنت محمد بن حازم باهلی است که با تو در بر میگوید

بارك الله للحسن ولبوران فی الختن بابن هرون قد ظفرت ولکن بنت من

بوران در سال یکصد و بود و دو هجری تولد شده در سنهٔ دویست و هفتاد و یک در شوال عقد مزاوجت او با مأمون خلیفه در دویست و دو و زفاف در مارمضان دویست و ده و چون مأمون در دویست و هیجده وفات کرد بعد از زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده، بورانی که خدائی است معروف و اعراب از البوارنیه میگویند منسوب ببوران میباشد و اسم بوران اصلا اخذ هجر بوده است

بهروزه خانم

زوجهٔ شاه اسمعیل اول پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمائة از ایران فرار نمود و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند

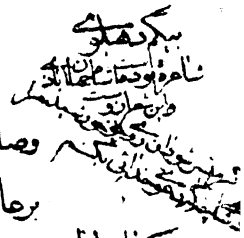

وصاحب صحائف الاخبار تاجلی خانم را محبوبهٔ شاه اسمعیل دانسته نه منکوحه و در هر حال
برحایت موذت دولتین اسلامیتین بسر گذشت ملال انگیز این زن را باد اوری نمینائیم

بهیة البکریه

دختر عبد الله واز قبیلهٔ بکر بن وائل و زنی صحابیه بوده است این زن با پدر و اهل قبیلهٔ خود
بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم آمده بشرف اسلام مشرف گردید
و بیعت نمود و در رسم بیعت مصافحه با حضرت رسول بود در مرد ان نامحرم زنان فقط قول بیعت
میدادند خلاصه سیزده نام در حق بهیه مرقوم و اولاد او دعای خیر فرموده برکتی در انها
پدید آمد چنانکه عدهٔ اولاد او نشصت رسید و از این شصت نفر چهل نفر ذکور بود
و بیست نفر انها در جهاد شهید شدند و این اثر این فقره را تصریح کرده است

بهیه

زنی صحابیه و مشهور بر صمّا بوده زیاده بر این از حال او چیزی بدست نیامد

بیبی

از ظاهر این لفظ چنین بر میاید که بی بی بمعنی خانم باشد ولی محمد ذهنی افندی مصنف
کتاب مشاهیر النساء بیبی بروزن ضیزی کرده و اینرا شریفهٔ تلک اذا قسمة ضیزی میشمارد
ضبط کرده در هر حال مشار الیها دختر عبد الصمد بن علی بن محمد الهرثمیه و معروف
بام الفضل بیبی و زنی محدثه و مشهوره بوده است جزوهٔ بیبی از اجزاء احادیث از آثار این
شهرتی بکمال دارد ابو العلا صاعد بن ابی الفضل الشعبی محدث و بعضی دیگر از او
روایت حدیث کرده اند

بیبک

بنابر مسطورات نفحات الانس بیبک زنی عارفه و از اهل مرو و ساکن خراسان بوده و ضمیر
روشنی داشته است

حرف الثاء

تاجلی خانم

چنانکه پیش اشاره نمودیم محبوبهٔ شاه اسمعیل صفوی بوده و در جنگ چالدران در حالتی که

فرار میکرده مسیح پاشازاده او را اسیر نموده مشار الیها کوشواره های مهین خود را که مشهور ومعروف به لعل پیرلی بوده داده وخلاص شده است

تحفه

عربیه خوان فریده است واو را دارای مقام ولایت دانسته اند ودر نفحات الانس ذکر او شده وبنابر مسطورات همان کتاب تحفه از اجاریه ساز نده ونوازنده عود ومملوکه شخصی بوده عشق حقیقت او را بخود نمایند واز خوردن واشامیدن باز میدارد شب ودو زبان و زاری وناله وبیقراری مشغول میکرد اهل خانه بستوه آمده او را بمریضخانه مجانین میبرند ببری سقطی او را از مریضخانه بیرون میاورد وپولی بمالک او میدهد او را آزاد میسازد تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله اشعار ذیل را در مریضخانه گفته است

معشر الناس ما جننت ولکن ... انا سکران وقلبی صاح
اعذلونی هدی ولم ات ذنبا ... غیر جهدی فی حبه وافتضاحی
انا مفتونة بحب حبیب ... لست ابغی عن بابه من براح
فصلاحی الذی زعمتم فسادی ... وفسادی الذی زعمتم صلاحی
ما علی من احب مولی الموالی ... واوضاه لنفسه من جناح

تحیه

سید مرتضی علیه الرحمه در تاج العروس مینویسد تحیه اسم مصدر تفعیل محدثه است که هریک در علم حدیث مقامی معلوم داشته اند ورواة احادیث مینموده یکی معروف به تحیه الرسیبیه که استاد مسلم بن ابراهیم محدث بوده دیگری تحیه بنت سلیمان

تذکار پای خاتون

تذکار پای خاتون چنانکه پیش در عنوان بیت البغداد باشاره نموده یکی از خانهای عظیمی بوده تذکار پای خاتون رباط البغداد بتاریخ سال ششصد وهشتاد وچهار باسم بیت البغداد بنا ساخته واین بنا جمعی دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند واز اماکن خانقاه مزبور مخصوص زنان بوده همیشه زنان اهل علم وصلاح در آنجا اعتکاف مینموده وتلوان را تصحیح ومرمت وعظیم کرده وعلم وادب میاموخته

مقبره‌ی که بدام زبیده خاتون دختر جعفر بن منصور عباسی بغداد به زنی بود در علم فقه با مهارت و
تفقه و شایلی از لوازم معاشرت باعث میشود از نصایح سودمند مردم و امتفع
و مند گردیدند و خود بعبادت و لعی تمام داشت و بسا زنان معبری و دشتی که
از او استفاده و استفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و
صفات مزبوره اهل صلاح بحالست او مایل بودند و در هر حال رعایت شان و احترام
او مینمودند و فی الحقیقه مهابتی از او همگان را مشهود میشد و او بدین حال پسندیده
زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری در گذشت و بعد از او انهائی که
بجای او بمسند بزرگی و تقدم بر نسوان مسند نشین رباط بغداد به باشند ببغداد به
مشهور شدند

گویند چون رباط بغداد به خانقاه منظمی برای عبادت و جای زاد به و توبت بود و زنها که
از شوهر خود طلاق میگرفتند و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین
نسوانی که شوهرهای انها از ایشان سودی و بهتری میبنمودند تا زمانی که باز بر سر میل و
مسالمت بودند در خانقاه اقامت داشتند و زنی که خدمتگار خانقاه میکرد هر گز
حرکتی خلاف ادب معهوده نمیکرد و باین اصول در انجمل تا مدتی منضبط بود از
سال هشتصد و شش بواسطه [illegible] که در مصر روی داد شیرازه انتظام خانقاه
از هم گسست

زن خان خدیجه سلطان

از وجنات سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهور و بر
اوجی صاحب بنکی جامع اسلامبول بوده و مومی الیها بنی مسجد را و وقف و برقرار کرده بنای
بنکی جامع را ابتدا نمایند بگر سلطان معروف بگر سلطان مادر سلطان ابراهیم خان نهاد و چون
او در گذشت خدیجه سلطان باتمام آن پرداخت و علاوه بر این بنا آثار و خیر تیز از قبیل مکتب
و سقاخانه و احداث تربات و غیره دارد و مقبره عالی برای خود ساخته است خیرات و مبرات
ایزن دوالسنه وافواه مذکور و اثنای را بعهده دانسته اند چون وقتی که سلطان محمد خان
رابع بر سریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز سنه پنج سلطان سلیم و سلطان ابراهیم خان
زنده بود خدیجه سلطان را والده گوچک گفتند و والده گوچک سلیم هنوز چهار

هجری وفات نمود

نقیة الأرمنازیه

دختر ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن فاضل است کرمکانه بام جلی بوده و پیش ترجمهٔ حال او و اولاد او دادیم بنابراین گوئیم ام علی نقیه دو علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت و شهرتی بکمال داشته و قبل دو اسکندریه ملازمت ابو طاهر السلفی را اختیار کرد و ابو طاهر از مشاهیر حفاظ اخبار و آثار بود و در تعلیقات خود از نقیه ذکری نموده گویند روزی ابو طاهر بر کاغذی نوشته بود (در بحبوحهٔ کرسکن بود یا بهمنجی کرفته زخم شد دختر کوچك مقنعهٔ خود را پاره کرده بپای مزبت) نقیه ان نوشته را دیده ابیات و بیت و ابیات انشاد نمود

لو وجدت السبیل جدت بخدی عوضاً عن خمارتلك الولیده
کیف لی ان اقبل الیوم رجلاً سلکت دهرها الطریق الحمیده

قاضی شمس الدین بن خلکان گوید نقیه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده که گفته است

کیف نال العثار من لم یزل منه مقیماً فی کل خطب جسیم
او یری الأذی الی قدم لم تخط الا الی مقام کریم

نقیه قصاید و قطعات بسیار دارد که هم فصیح و ابدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری گوید نقیه قصیدهٔ خمریه باسم ملك مظفر تقی الدین عمر برادر سلطان صلاح الدین ابو بی انشاد نمود و در او بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح رطاح و طلوع و ارتیاح مبالغه کرد تقی الدین کفت نقیه در عهد صبی این اطوار و احوال فراکرفته نقیه این حرف نشنید قصیدهٔ در رزم بنظم آورد که فایق امور حربیه و راحاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود را قائم دلیل نمود و مدلل ساخت که در کلیهٔ فنون شعر ما و در سخن سرائی مبسوط الید و قادر است

نقیه در ماه محرم سال پانصد و پنج هجری در دمشق دار الملك شام مولد شده و در اوائل شوال پانصد و هفتاد و نه در کذشته فوت پدرش ابو الفرج در اواخر صفر پانصد و نه و حلت جدش علی بن عبد السلام در سنهٔ نهم و پنجاه از سنهٔ چهار صد و

هشتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه و وفات او نیز هم در شصت و سه بوده و ابو الحسن بصری علوم دینی را نزد پدر و عم خود فرا گرفت و در علوم عربی مهارتی داشت و اینها را مدتها کشت تا بر ضبط آن همت گماشت پس ابو الحسن علی کرشومی شافعی فاضل معروف در دوشنبه دوم شوال سنه اربعمائة و نوزده متولد شد و در اول ربیع الاول پانصد و شصت و شش در اسکندریه بدار فنا شتافت و در بیرون باب المقطم مدفون گردید

تقیه بنت احمد

محدثه ایست معروف که از ابن بیان سماع کرده و روایت حدیث پرداخته

تقیه بنت ابو بکر

نیز محدثه ایست مشهور که از حسین بن عبد الملک الخلال اخذ حدیث و روایت کرده است

تقیه بنت فهد

خواهر امام مهانی بنت فهد است که پیش ذکرش رفت و هم از تقیه نیز استاد امام سیوطی بوده است و در جمادی الاولی سنه ششصد و سه متولد شده امام مشار الیه در کتاب النبیم فی المعجم ذکری از او نموده است

تماضر

تماضر بن الشریف الشلبیه است که زنی عابده و شاعره بوده و اشعاری بنام او دیوان معروف بنامش باقی است در حرف تاء از حال او بیابید انشاء الله تعالی

تماضر بنت منظور بن ریان

زوجه عبد الله بن زبیر است نوزده سال مذکور فرزند شاعر معروف که نامش است مدتها از وجه خود خارج و مستخلص شود تماضر از ابن زبیر شفیع خواست که ابن زبیر باستخلاص او اقبال و اقدام نماید در اینحال فرزندش بحضور عبد الله آمده ابن زبیر برخواست

لبیر الشیخ الذی یا بیت یزرا مثل الشبل الذی یا بل بصر یا تا

و از وقت شفیع بر او قبول شد ابن حفاظ [illegible]

محمد بن عبد الله ابن ابی مروان که ابن [illegible] بوده و بعد وفات ابن خلیفه با فتوی بدست گرفتن [illegible] ابو الفضل [illegible]

گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم که پسر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است اما وقتی که انعام و احسان باو بفرمائید در او حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل میشود و چون آثار حسن از او بظهور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری بدیدار میکرد و چه بسا مودت مودت میاورد و ممکن است که اندک اندک دو یار زیاد بهم رسند و بجهة مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد

در عرب مثلی نیز مثل شفیع عریان ضرب المثل است و منشأ آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیلهٔ بنی ختعم عریان نزد طایفهٔ آمد خبر داد که قبیلهٔ او را غارت کرده اند و از او قوت و رسم شد که هر کس میخواست قبیلهٔ خود را خبر دهد که جماعتی بنهب آنها میایند عریان شده میامد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد

تماضر

دختر اصبغ بن عمرو الکلبی است و اصبغ و زبیر قبیلهٔ خود بوده وقتی که عبد الرحمن بن عوف از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله مامور شده بدومة الجندل رفت اصبغ قبول دین اسلام کرده و دختر خود تماضر را بزنی بعبد الرحمن بن عوف داد

نتوسه

کنیزک مغنیه بوده از علیه باعباسه دختر مهدی عباسی و ترجمهٔ حال دختر مهدی بیاید و در حق نتوسه گفته اند

لم یطب اللذات الا لمن ... طابت له لذة نتوسه
غنت بصوت اطلقت عبرة ... کانت بحسن الدهر محبوبه
وکیف صبر النفس عن عادة ... تظلها ان قلت طاوسه
وجنة الفردوس مغروسه ... وجنة الفردوس مغروسه

و موقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم بربدایع البدائه مسطور است

حرف الثاء

ثبنه

تتمه بیت و هب
در حجه
رقاعة القرظی الفتی
بود و مشار الیه او داد
طلاق فطلقه نتوه و حجه
الزبیر القرظی و او ابن کرفیه
تتمه عبد الرحمن را عین یاد
معارف کرد و از حضرت رسو
علیه و آله خواست که با هدیة
برای تجدید مراسم محبت او را
فرمودند لا حتی تذوق
عسیلته
و الزبیر بعلم زنا است

نوبان آغا
پدر ماه
نامی بجنید عراق
دختر سلطان طهماسب
شده و در بعصر و زمان
ابن سلطان عطوفتر با ابن سه
ملقب بحر الدر مبارک چون
با تمه مشهور است ذکر نمیشود
وصایع غالبه و خلالت معا
در حرف فا معی در دنیا فی الاخر
نومان آغا
دختر
امیر وحی آبه و نعا
نهتو کوکان نامب بمعد
بود در سال هشتصد شصت و
امیر نهتو او را در بلاد کلیه
در جانب عربستان و بلاد
و این تاریخ نهتو طهماسب

ثبیته بنت یعار

زوجهٔ ابوحذیفه است و ابوحذیفه از اکابر قریش و پسر عتبهٔ بن ربیعه و برادر هند بنت عتبه است که هر چند حال او بیاید ابوحذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عداد صحابه معدود گردیده با رضی الله عنه مهاجرت کرده و از انجا بمدینهٔ منوره مراجعت نموده در تمام غزوات ملازمت خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه نموده در یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار او را مطلب بدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم او را از رفتن بمیدان منع نمودند و هند خواهر ابوحذیفه در انغزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و الحاد خود اصرار مینمود.

و بنابر حمیت جاهلیت اشعار ذیل را در حق برادر خود انشا کرده گفت

فما کرمت امک من صغر ... حتی شیبت شیبا بعد مجنون

الاحول الاثقل المشوم طائره ... ابوحذیفه شر الناس فی الدین

اما ثبیته زوجهٔ ابوحذیفه صحابیه ایست مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و دین بوده است و ثبیته بنت الزبیر و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاک و ثبیته بنت النعمان نیز چهار زن صحابیه بوده اند و ثبیته بنت حظلة الاسلمیه یکی از نساء تابعیه میباشد

ثوبیه

جاریهٔ ابولهب عم حضرت رسول اکرم بوده و ولادت سید انام را بابولهب او داده و ابولهب او را آزاد کرده و او از زنان کنیز دایه گی ان بزرگوار نایل شد ثوبیه بود بعد حامیه را این شرافت نصیب شد ثوبیه حمزهٔ سید الشهدا را نیز شیر داده است مأثور است که چون ابولهب بحضرت رسول ایمان نیاورده در کنشتا و برادر شحضرت عباس بخواب دید از او پرسید که در چه حال گفت در نار جحیم و عذاب الیم هیچ قدر در شب ولادت رسول اکرم بجهت اینکه ثوبیه را بمژدهٔ تولد او بحضرت آزاد کردم از عذاب اسوده ام خلاصه در اسلام ثوبیه اختلاف کرده اند ما محض سعادت دایه گی حضرت رسالت پناهی در اینجا ذکری از او نمودیم

۳ به وفی که حضرت نبوی را به میداد اینجا بخواره ست مسروح نام و چون رسله بن عبد الله محرم عبد الله بن محسن را شیر داده این دو برادر رضاعی مقدس نبوی گردیدند و بعضی اینست که ثبیته مالیانه ابایک و من از نسل ان امنه شیر خورده اند بهر حال

حرف الجیم

جان فدا فان بن

لفظ فادین بنظر میاید که تصحیف خاتون باشد مدتی حال این زن در حرم سرای سلطانی امرای خان ثالث سلطان عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در معظمات امور و خانات سبب موده و واسطه و اسباب پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطانی امرا خان نیز بهمان نهج و قدرت مانده از قرار مذکور منشأ آثار خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقا سازخانه بهتر بر منهیات و اسکله است ظاهراً انها بانتها شنیع میشمرده و برادر او ابراهیم پاشا چون نظر بر انصاف و عدل کرده ظلم و اعتساف را بدرجهٔ کمال رسانید جان فدا فادین مهرخواهری را بر کنار نهاده در حبس وفات او ساعی گشت

جانان بیگم
امرای عثمانی
مسدوسان و پدوش
ملقب بخان خانان بوده
خود از علما و صلحا بوده با فی
داشته و تعمیری بر مزار ان
کریم نگاشته پسر پادشاه
ارسلان طلبی هند صبیه
حسن بهوری و فضایل بعضی
او داشته بخواستگاری
او فرستاد و دندانهای
خود را کنده و بگیسوان خود را
بریده بهدیه فرستاده نزد
پادشاه فرستاد پادشاه
ایچرک را طلبیده عفت او
دانسته تحسین کرد
شاراالیها در سال مزاریه
هفتاد و دو گذشته این بیت
از اوست
عاشق خاک عشق و نهاد از حیا
پیدا ان در چشم تر شود

جرباذقیه بنت قسامه

مادر زن حضرت امام حسن علیه السلام و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمال بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احراز میکردند چه با وجود او انها را نمایش و بهائی نمیماند بنابراین او را جرباذ میگفتند و جرباذ ان کیسه است که بنا خوبشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند گویا ان مرض مسری است من مانند و بنت قسامه را معنی دوری جستن زنان از جرباذ گفته اند و اسم ان را هم نظر بکواکب جرباذ میگویند ظاهراً عقیل بن علفهٔ المری نیز دختر ماه پیکری باین اسم داشته است

جمده

دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و اهالی مدینهٔ منوره بوده جمده نام داشته اند و جمده زوجهٔ حضرت امام حسن علیه السلام که انحضرت را باغوای معاویه با پسر یزید مسموم ساخت که بوصال یکی از ان دو پسر رسد و نرسید از مه موضوع ما و ما نحن فیه خارج است

جلیان خوند
مادر
امیر یوسف از چراکسه
مصر را سنه ۸۶۵ بتصرف اکوید
شاراالیها در سال هشتصد و
سی چهار با اعتشاء نمام بمکه معظمه
برفته و وقوع رفته و هشتصد و
سی و سه وفات کرده گویند امیر یوسف
با بر اسم نوه خواسته
است

جرباذیه

مخلص فی شاعره میباشد از زنان ایران و ترجمهٔ حالی از او بدست نیست تا معرفتی باحوال او حاصل اید همینقدر از فصاحت و بلاغت شاراالیها بعضی نویسنده ها تعجب کرده اند

الجلیلة السلطانیه

دختر بیات دادل ابی بکر بن ابی بکر بن ابی بکر بن محمد ثبوده است مولسه نام کرد بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود بر این نسب یافته است

جمال النساء

ام الخیر البغداد نیاست کر پیش ذکری از ان نمودیم مشار الیها مقارن سال شش صد هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت جنس نسوان دانسته اند او را جمال النساء گفته محدث بن نصاکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الخیر و قاضی نقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبد الله الدائم و ابن سعیده و ابن شحنه از مشار الیها اجازه گرفته اند

جمانه

دختر حضرت ابی طالب نواده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است پوشیده نباشد که حضرت ابو طالب چهار پسر داشته اند و دو دختر جمانه پسر طالب و هبیل و جعفر پسر المؤمنین علی علیه السلام بوده و بر شیخ ابن جمانه پسر بر پسر از بنی سبیه ده سال بزرگتر و نسبت بر بچه و امامه و خدام مادر جمانه نام داشته و جمانه دو اخته طاهره و اوده است ابن اثیر گوید نام دختر حضرت ابی طالب ام هانی بن سلیمان بن الحارث بن عبد المطلب بوده تحت ازواج در آورده و عبد الله بن سلیمان از او بوجود آمده و ابو سفیان از عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از همه اسباب انحضرت افصح و دارای جلالت قدر بوده و بعد از رحلت رسول اکرم مراتب دوستی ان بزرگوار سر زده است

جمیله

دختر ناصر الدوله ابو منصور بن حمدان بوده و بجود و سخا او را ستوده اند از جمله نوشته اند این زن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما رفت و خیرات بسیار از و بظهور رسیده از جمله راشر بعاده و دختار سکه زده از او بنا و بنقل کرده و سیصد غلام در بست کنیز از او بزر و با نصد دراس و اسلحه بر پیادگان حاج بخشیده مختصر در ان سفر چه چندان بعطا و اعطا پرداخت که تمام سفر خرج بیدرو مواسات و خیرات او را فراموش کردند و عام جمیله شرف

بیلم اصفهانی
زنی
خوب صورت
شاعر و شیرین بیان
معاصر ابو اسحق
صابی و صاحب
ذات بیت
خود ما بین شعر
او زیست
بازغ شمس فی کبد السماء
خلیفه و صاحبی کبدی الحمی

شد و هر سال که خیر و برکت زیاد حاضران مردم میکردند این سال را عام جمله میگفتند
و دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از انجمله است جمله بنت ثابت که با ام
عاصم معروف و پیش ذکری از وی شده است و جمیله بنت عبد الله زوجه ابن ابی ثابت
ابن قیس بن شماس است که از اول صبغه طلاق خطیب در باب او جاری شده چنانکه در کشاف
در سوره مبارکه بقره مسطور است

جحظة

مخبوبه ابو نواس شاعر در باره صاحب حسن و جمال مفضل [illegible] بنوادة
عبد الوهاب شفیع محمد ذکر در دیوان خود ابیاتی در باب او و اشعار ابو نواس را
در جواب میفرستاد ابو نواس باو مینویسد [illegible] ابو نواس نیز بامید وصال او
بدیدن او میرود و این ابیات

[illegible]

الم تر انی قد بکیت من الهوی ... دما لو ان ما یسیل ما مسیر
فلما لم اجد سبیلا الیها ... خرقت ثیابی و اتیت المقبرا
حجبت و قلت فرحت عنها ... فهیهات هیهات ما اقصر

و ابو نواس در این ضمن اشعار دیگر نیز در باره [illegible] بنجد نموده اند حسب
الاسباب انقطاع مراوده بینهما مسطور و مذکور است

الا یا اسمها اعد الذی ... ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لک ... لبیک ان الحمد لک
والملک لا شریک لک ... والامر لا ما ان حلک
والسابحات فی الفلک ... علی بحاری المسلک
ما خاب عبد اتاک ... انت له حیث سلک
لولاک یا رب ملک ... کل نبی و ملک
وکل من اهل لک ... سبح ارلی فلک
یا محطما ما اغفلک ... عجل و بادر اجلک
واختم بخیر عملک ... لبیک ان الملک لک

والحمد والنعمة لك والعز لا شریك لك

چنین معلوم میشود که ابو نواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل و مفتون گردیده و با عنان
که زنجه حال از بیابد مشاهره داشته است نه معاشقه کذائی الاغانی

جوهره

دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان
بنت الدوامی ذکری از وکرده ایم اینزن در بغداد میزیسته و از خانواده معتبر و دارای
علم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت مینموده نزد شیخ ابو النجیب و ابو الوقت تحصیل
و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابو النجیب او را بزنی گرفت و سیدة بنت عبد الکریم
که شرح حالش بیاید از و بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یك شب
در حالتی که مصمم وضو ساختن و ادای نماز عشا بود وداع نحال نمود

وجوهره جاریه ایست نفیسه است که زنجه حالش بیاید وجوهر اسم جاریه ایست از مهدی
عباسی که بر او متکم و تسلطی داشته است

جویریه

چنانکه در عنوان ام المؤمنین اشاره نموده ایم جویریه از زوجات طاهرات حضرت
فخر کائنات و دختر حارث بن ابی ضرار و رئیس عشیره بنو المصطلق و از قبیله خزاعه میباشد
در غزوه بنی المصطلق اینزن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابن قیس صاحبی شد
و با مالك خود قرار داد مبلغی معین کارسازی کند و از قید رقیت خلاص شود و
محض اینکه بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد
یا رسول الله انا جویریه بنت الحارث سید قومه و قد اصابنی من البلاء ما لم یخف علیك
ثم کاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی و رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم تمام مبلغ معهود را
داد ند و مشار الیها را شرف ازدواج خود نمود ند اصحاب گفتند این بدیدند از قوم
و قبیله جویریه هر کرا در تحت تملك داشتند محض احترام مقرابی که با پیغمبر حاصل نموده
بودند آزاد کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود بدین جویریه
خیر باشد و مسلم از ابی نضر نقل کرده است که اینزن هفت حدیث شریف از سید
انام علیه الصلوة و السلام روایت کرده است

جوی پر تبه

دو نفر صاحب منصب همراه با این اسم برده مرکب از ان سه نفر مهتر ابوجهل و فرمانده عذاب
زاسپ ماست که پس از فتح مکه با شرف اسلام مشرف گردید
(نواب سفیر کبیری مرحوم مهد علیا مادر)

بیان مآثر ناصری

(طیب الله مضجعها)

مهین بانوی کریم الاصل معظم و مبجل الشان مفخم صدف گوهر
انوبت شهریاری سپهر فر و زندهٔ مهر کرامت و کامگاری شرف جهان و زیب زمان
و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه تاجدار و ولینعمت همایون ما
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که ممالک را بحسن تدبیر بی
مشاور و مشیر و معین و ظهیر بصیانت میمود و با صالت رای و متانت فکر و وفور
عقل همراز بر شوکت دولت و قوت سلطنت میافزود

بیان و کلکش اندر فلم و تحریر دبیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامهٔ او بر بیاض صفحهٔ عدلت بخط ریحان منشور و حکم و فرمان بود

و الحق در صفحات خطان مفخمهٔ معظم طالب ثواب آخرت محض بذل عطیه و عطاء
وظیفه و اعانت ملهوفین و نائبین خائفین رحمایت ضعفا و رعایت رعایا انگاشته
شده خطاهائی است که دارندگان شطری و سطری ازان را از عقد مروارید گرانبهاتر دارند
و وسیلهٔ افتخار دودمان خود میشمارند و در هیچ کتاب و بیان و تقریر و بیان و ندای صواب
و هوش ثاقب بود که پس از ارتحال شهریار مبرور و ماضی محمد شاه غازی طاب الله برهانه
تفویض کلیه را از میان بزرگان و ارکان دولت ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات
ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال و عمال را تحت نظم و انتظام درآورد
تا موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از دار السلطنهٔ تبریز بدار الخلافهٔ
طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مانوس مقرون نمود
و تفصیل این اجمال که محتوی بر سه هزار اشکال است تاریخی مبسوط میباشد

کرموز خهین ابند دولت ابد آیت نگاشته اند و برای طالب بن خیر و حافظ بن سیر کذشته
و اکر ما بخواهیم بتکرار و شرح آن کرائیم باید کتابی جداکانه تالیف نمائیم و آن از تناسب
و وضع ابند فرخارج کردد و مثنوی هفتاد من کاغذ شود پس همینقدر کوئیم
این ملکه معظمهٔ ایران کروانش در غرفات جنان مسکن و شادان باد دختر زادهٔ خاقان
خلد آشیان فتحعلی شاه و فرزند امیر کبیر محمد اسمعیل بن سلیمانخان اعتضاد الدوله
مؤانلوی قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر بطنی حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزا

شجاع السلطنه است در سال یکهزار و دویست و سی و چهار هجری با
محمد شه از شاه در پیش دوست کرشاهی سپاهی بکرداراست

مدت مزاوجت حاصل نمود و در مهام ملکی با مراء علی برنفوذ او امر دولت افزود و در
هر مورد و موقع کمال کفایت و فور درایت خود را ظاهر فرمود و در سال هزار و
دویست و چهل و هفت در شهر ماه صفر المظفر بوجود مسعود همایون اعلیحضرت
خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهانرا آراسته
داشت و در تمام عصر شهریار مبرور و در بلاد فتنه از عهد معدلت مهد خسرو
منصور از معظمه ملکی را مهربانی مادر و ملکه خانمی را بکفالت پدر بود از صنایع عالیه
در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت و فنون آکاهی کل دوزی میکرد کار باب هنر
و سلیقه را بحیرت میاورد افسوس که در سال هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه
شش ماه ربیع الثانی در اوقتیکه کوکب سعود حضرت باقی در اقلیم اوج و با خاطر بیضا مظاهر
همایونی ابکشت در فوت مشغول مبتلا خلت ملکهٔ معظمه رحمة الله روحها لوای عزیمت
بهشت برافراخت دایر و وحش در خلد برین بسیده نشین شد و اکر نفقه اعلیحضرت
شاهنشاه اجماه که دوام عمر همایونش ابد باد است مایهٔ تسلیت نبود کروهی انبوه بخاک
سیاه نشستند

اما وزیر مرحومهٔ سترکبری و مهد علیا نورالله مضجعها مرحوم شاهزادهٔ معظم
علیقلی میرزا ابن خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که علم و فضل
فهم و عقل و فطنت و بصیرت و بزرکمنشی و خبرت لوافاق و اکر فته و صیت آن باصقاع و
اقطاع [illegible] ناصر معظم مرحوم رضوان الله علیها انکه عقلی عامل و دقیق

سلیم وطبعی موزون واستعدادی جامع وحذقی مفرط داشت وبرداشتمندان و
کارداکاهان مملکت موقعی کامل میگذاشت طبعاً شعر را حسب الامر پادشاه میسرود
ودر عوالف نکاته امور و بدایع مآثر خیر تراش زبانهاران انگریشان ایبوه و هوشمند مرتاد ازا
بنداد نمایند نثر فارسی نوشته نظر بلاغت مشحون ساخته و نظم آکرچه بمبای فلانند بزبور نشاط
وانبساط است

از مردمان انکه صوفی نشمرد — اندر همه سال سر بلنبد
بدانش آکر زانکه آکنده — باشد بمثل چو غار بی رود

مضمر بالله لکه مستظهر بحبل الله ابن خاقان وخشقدم سلطنت وخلافت بنصب وعزل
پیروزاو بهره منوره بفضله امام هفتم میباشد ان شاء الله تعالی بحق محمد وآله الامجاد

جهان خاتون

شاعره بوده است شعرا زقبیل الداد معاصر یا حسب بذاکانی شعرا و ظرفا البادد
مجلس او حاضر میشده و کمال احترام بایا بوسیده اند از شعر و شعرا و زوست

مصور بست کر صورت زاب بنشاند — زخنده ذره خالسا قتاب منبساند

جهان

اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی بوده و نظم شعر هم میشه است
اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیست یکبیت کر او نسبت داده اند و معروف خاندان خمال است

جهانی

شاعره دمشقیه و زوجه یکی از امرا بوده این بیت از وست

کل باغ و خزان غنچه دهن هر دو یکی است — قد رعنای و بخ سرو چمن هر دو یکی است

حرف الحاء

حاجی قادین

دختر شکر پاشا از وزرای مرحوم سلطان محمود خان و مستماه بحاجی هنری شاه خانم
صاحب مدینه الحوامع کوی دردنجی قبر فوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و مدرسه سنا

حاکمی

محله مادر دامنا محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته راد دکرده میگوید
ازدویست سال قبل اباواجداد ما در محله حاجی قادین ساکن بوده اند وهم اکنون ما
در همان محله مقیم هستیم ومیدانیم که حاجی قادین مشار الیها در انجا حمام چیزی
داشته وجامع شریف از مرحوم خضر بک جواب العلم است که بکوتی ماضی اول
اسلامبول بوده ومحله را نیز باسم او منسوب داشته بود. ند حاجی قادین در عقب جامع
خضر بک دو حمام بنا نموده وجامع شریف ومحله هم او منسوب شد قبر حاجی قادین
نزدیکی قبر خواجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع ومقبره خضر بک قریب بر زبرک دمیرل
بوستان قره گرمبا شد

حبّی

زنی مدینه است که مکرر شوهر کرده وبشر معروف شده در حق او گفته اند اشبق
من حبّی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مروان بن حکم والی
مدینه منوره بود پسر حبّی که بی چهل سال داشت بمروان عرض وشکایت کرد که مادرم
بجوانی ابن ام کلاب شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار واز او استفسار نمود انزدد در
کمال بیشرمی بعضی سخنان بپسر خود گفت که بر فرط شبق او دلالت داشت لهذا باین
صفت ضرب المثل شده گفتند اشبق من حبّی وهدبة الحشرم العذری گوید

فما وجدت وجدی بها ام واحد ولا وجد حبّی بابن ام کلاب
ولا نة طویل الساعد بن عنطنطا کما انبعثت من قوة وشباب

هدبه در بیت ثانی از این دو بیت بعضی الفاظ حبّی را کرد وحضور مروان گفته وشوهر
خود ابن ام کلاب را وصف کرده ایراد واستعمال نموده وعبارت حبّی این است یا برذعة
الحمار اما رأیت ذلک الشاب المقدود والنطنط والله لیضرعن امک بین الیاب والطاق
فلیشغبن غلیلها ولتخرجن نفسها ودونه ولود دت انی نسیت واتی ضبیت ولقد وجدنا خلاء
زنهای مدینه حبّی را خواهر مبنا مبدند یعنی او را بمنزله ام البشر میدانستند چه بانها
اقسام مواضعه را باسم قبع وغربله ونخیر وزینزمی موخت واین حبّی غیر از حبّی دختر اسود است که
از طایفه بنی نجیر بن عنود بوده

حبّی قادین

شاعره ایست اسلامبولی کرد و ادبیات دستی داشته و ندیم سلطان سلیم خان ثالث بوده
چون اسم او عایشه است ترجمهٔ حال او در حرف عین بیاید و حتی بر وزن خجسته مبارکه باشد

حبابه

مغنیهٔ بوده است مشهوره و او و سلامه کنیز عقیله ایست معروف بر فتنی یزید مشتبا
چه یزید بن عبد الملک اموی با این هر دو عشق داشته و طوری مهر ایشان و کنیزک او در
مفهوم نموده بوده که گویا انها مالک او بوده اند و حق بعضی مغنیه ها که در
موسیقی مهارت کامل داشتند نگفته اند احسن من یزید خلافا لمن جعل حبابه عاریه
بوده است مدتی از شخصی معروف باین دعا نذر یا امر فتنا او و دا حبابه میکفته اند و ملک شا
و نهایت سعی داشته در بیدا کردن او نموده چنانکه از مهمترین موسیقی دانان انعصر کرا بن سریج و
ابن محرز و مالک دینار و جمیله و عزة المیلاء بوده اند حبابه بر همه کنیزان پرا از انکه بدو جمعه
تکالیف سیده بزیدان خشر شده و مقاله بحبابه کرده بود

و اما انچه مسطور است که یزید نزد و خلافت برادر و زن سلیمان بن عبد الملک بکابین
بیست هزار دینار و مهر ثابت عبد الله بن عمرو بن عثمان را بزنی گرفته بوده و پنج
مهر بنام دیگر بعضی بن عبد الله بن یحیی بن عبد الله بن حجر را و حبابه از نکاح مرده را و و بعد از ان
عالیه را بهزار دینار و خریده سلیمان چون این اسراف شنیده پرا و بدید و غیاب او گفت
من ما یملک یزید را از ایم سپرده ام نگزاند و دیگری و مداخله نخواهم داد یزید
بخنده و ایشه نموده و بر سیده و عالیه را بصد هزار دینار خریده و ذکر دا ما فیشتر و خیال او بوده تا نوبت
خلافت باو رسیده و حبابه را و سه مد انست کرده یزید در هر حال حالیه را نخواهد نخواست
بخراسان الی مشارالیها را خریده بیزید تقدیم نموده و یزید نهایت بمنون شده و او را مسمی
بحبابه ساخته و انداماند که سیال از حبابه بر و بازد یاد نهاد و شبانه روز با او بشرب خمر
مشغول گشته و چون غیرتش و صحبت با او بکار و نمیپرداخت را بر خلافت مهمل مانده بود
گویند بعضی از وقات یزید بنات حبابه بر دستهای خود را هم میزد و میگفت پروا نمیکنم پروا
میکنم روزی بهنگام ادای این عبارت حبابه گفت خلافت را بکرو امکداری یزید گفت بتو
را میگذارم

بالله و بخشی بیاوز نیاید کار خود در شرح مقامهٔ و هر نیز فصل کرده گوید روزی یزید

عبدالملک گفت میگویند دنیا برای مردم هیچوقت بی کدورتی نیست من امروز کاری
خواهم کرد که اسباب تلخی نباشد آنگاه در باغی با صفا بزم عیشی ترتیب داد و خواص
ندمای خود را بخواند و بعشرت نشست و باواز حباب اهتزازی حاصل کرده میگفت پروانه
میکنم پرواز میکنم گرم عیش و شادی بود کدورتی از ما دور گلوی حباب را گرفت و او را خفه کردند
بروز نیامد و در ساعت از مشتبه جان بداد روح پرنده گوئی پرواز کرد و خرمی او مبدل
بغمی شد پدرش و تقدیر الهی نگذاشت روزی بی کدورت بمسرت ببرد بعد از
هفت روز کرباهی جانکاه و جگرسوز زندگانی مینمود راه انجهان پیمود و نخستین کرده
مقامه زهد پیش گرفت ذکر المرواني یمانی بر مزخطهٔ علی راسه مصبوبة حین غضت
بحبة الزمان حبابة المحبوبة اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین برید
صاحب صحائف الاخبار گوید پزید سه روز نعش حباب را دفن نکرد و در آن
سه روز نه سخن کفت نه بطعام و شراب رغبت نمود
ابن اثیر در کامل و ابن عبادی در قاموس حباب را بتخفیف باء ضبط کرده و در او قیانوس پشدید
باء منقول است

حبابه

محدث ابیست با فضل و علم کرا بو سلمة التبوذکی شاگرد او بوده است و حبابة الوالبیه و ام
حبابه از تابعیات هستند و از حبابة الوالبیه علمای اثنی عشریه مجرائی در دعوات امامیه اظهار بشرح مبسوط نقل میکنند

حبه

دختر عبدالمطلب بن وداعة التهمی و زنی تابعیه بوده است

حبره

بنت ابو ضبیغم البلویه شاعره تابعیه بوده است

حبیبه

دختر عبدالعزی العوراء بوده و طبعی قادر داشته در دیوان حماسه در باب مدائح
پنج شعر از او ثبت کرده اند و از اشعار او این است

الی الفتی بن تلکاء نافنی فکسا منا سمها النجیع الاسود
انی وربت الراقصات الی منی بجنوب مکة هدیهن مقلد

اولی علی هلک الطعام البه ابدا ولکنی ابین وانشد
وصی بها جدی وعلمنی ابی نفض الوعاء وکل زاد ینفد
فاحفظ حبیبتک لا ابالک واحترس لا تخرقنه فاره او جد جد

حبیبه بنت عبد الرحمن

دختر زین الدین عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن النصور المقدسی محدثه بوده است مشهور بر اتم عبد الرحمن حبیبه رود در اسناد حدیث و بغداد روایت ان بدی طولی و حافظه عجیب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و خطیب مرداوی استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل غزاکرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیرهما از محدثین بغداد و اجازت داده و عمر ما اینزن را ثبت و صالح ستوده اند و فات حبیبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت از مشار الیها ابیاتی ذکر کرده و در کتاب عنوان الصر کرده احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از او نموده است

حبیبه خانم

شاعره ایست در ابیات ماهر پدرش علی پاشا اهل هرسک میباشد محمد ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء کوید من اینزن هنرور را در سال هزار و دویست و شصت و نه ملاقات نمودم و مشار الیها اکنون در اسلامبول در تحت نکاح محمد افندی کاتب است و غزل مسطور در ذیل از و مبادی شد

چکرده تیغ غمزه ات زخمی وار کز ابد پیکانک — بترای فاشی پای ارتق بتر در پرتمه مژکانک
نگاه مست جانانه کرشمه بان کردک غمزه ای — بنه نوبره لر ایچدی در و نیتغ هجرانک
او غافل بیخبر نادان عدو یم همدم اولمشسین — وصالکدن بنی دور ایلدک واه او لسون جانک
امید محبت قلوب عیشه در سندن ایکافر — سویدیکین دیمشلر وکاذبدن بو وعده ایمانک

حبیبه بیدل امید دن خلاص اولمده مشکلدر
امید ایتمز اسیر دهر اولان غیر ایچره درمانک

جواب

دختر هلالی از اهالی اسفراین بوده و بعضی او را دختر خواجه حاجی دانسته اند در هر حال طبع خوبی داشته این شعر از اوست

مران بخوار ای باغبان ز گلشن خویش که بیخ و بن ز گل بخاک یکسان است

جواب

از نسوان کلپایگان و شاعره صبیح المنظر بوده این بیت از اوست

حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من ورنه مجنون تو و سودا ز پریرویان است

جواب

دختر نصیب است و در نظم اشعار مانند پدرش دستی داشته و این هر دو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده و در ایام نشو و نما نموده بعد ها او را بمهدی عباسی فروخته و مهدی چون اشعار او را شنیده او را آزاد و تجدد و مکنتی برای او حاصل کرده و کنیه ابو محجن مخصوص بطبقه عالی است این معنی اسباب مفاخرت نصیب گشته و حجنا دختر ش را شنیده ساخت و قتی مهدی خلیفه در محلی موسوم بعبدآباد مشغول تفرج بود حجنا و پدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواندند

ربع عیش ولذة ونعیم وبها مشرق المیادین
لبطالة فیها بسط من بهار ونائم الحوذان
ثم من ناضر من العشب الأخضر یزهی شقائق النعمان
مدها الله بالتحاسین حتی قصرت دون طوله العبیان
حفنت حافتاه حیث تبدا بخبام فی العین کالظلمان
ذئبوا وسطها بطارمة مثل الثریا بحفتها الغدران
ثم حفوا الخبام بیض کامثال المها فی صرائم الکثبان
بتجاوبن فی غناء بثنی اسعدانی یا نخلتی حلوان
فبه من السلام من سلم الله وابقی خلیفة الرحمن
ولدیه الغزلان بل هن ابهی عنده من شوارد الغزلان

بالله منظرا و یوم سرور شهدت لذتی بکل حسان

خلیفه را ببار خوش آمد و تحسین کرد و بهر یک از پدر و دختر ده هزار درهم عطا نمود پس از زمانی جناب بحضور عباسه بنت المهدی رفت و اشعار فیل را در شکایت از قحط و غلا و الحاح باو بر خواند

ابنة الباعباسة الخیر الی حی وقد عمت انعم المهاوی وکلت

وما ترکت منا السنون بقیة سوی رمة من الجهد رمت

فقال لنا من بضع الزای نقسم وقد ولت الاموال عنا فقلت

علیک ابنة المهدی عودی بهابا فان محل الخیر فی حیث حلت

عباسه یکدست لباس و بعضی عطریات باسه هزار درهم باو داد جناب ادای تشکر این ابیات بنظم آورد

من ضرب تسع وتسعین محکمة مثل الصوابح فی الظلماء ثاقبة

اما الحسود فقد اسمی تغیظه عمدا وکاد یرجع الزبون یختنق

وفد الصداقة مسرورا لنا فرح بادی البشاشة ضاح وجهه مشرق

حذام

بنات الیاء المشدد بر خوانم رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه وآله است و چون شهور بر شما مبهم شده در تعریف شین ذکر او بیاید

حذام

عربیه ایست از عشیره عنزه دارای رای صائب و گفتار متین و در حزم و گفته شده

اذا قالت حذام فصدقوها فان القول ما قالت حذام

و این شعر بیدو جناب اشتهار و سیده و ضرب المثل گردیده است

ابو الفضل مبرد ذکر کرده این شعر را بجیم شوهر حذام در وقتی که ما بین حذام و صفیه کرزن نزاع بر جیم بوده نزاعی راجع مبشده میخوانده و مقصود او این بوده که زجر حذام کرده صحیح است بعضی بجای فصدقوها فانصتوها نوشته اند یعنی فانصتوا لها مثل واذا کالوا کیلوا لی و اذا کالوا لهم مبنی بر کسر است

حرّه

زینب ام المؤید است کہ از نسوان مائہ پنجم و ششم ہجری و دارای فضل و علم بودہ و او در ینب الشعر نیز نیز گفتہ اند

حسانۃ التمیمیہ

دختر شاعر مشہور ابو الحسین الاندلسی است کہ در ادبیات ید طولی داشتہ و قتی بدرس در گذشت و از جہۃ معاش در ماندہ و بی کفیل ماند چہ ہنوز کہی او را بزنی نگرفتہ بود لہذا ابیات مسطورہ در ذیل را بنظم آوردہ بعرض حکم خلیفۃ اندلس رسانید و طلب عنایت و مرحمتی نمود

انی لیاب یا الماجی موجعۃ ابو الحسین سقتہ واکف الدیم
قد کنت ارتع فی نعماک آنفۃ فالیوم اوی الی نعماک یا حکم
انت الامام الذی افنادا الانام لہ وملکہ مفاید النہی الامم
لا تثنی اخشی اذا ما کنت ای کہفا اوی الیہ ولا یعروا لی العدم
لازلت بالعزۃ القعساء مرتدیا حتی تذل الیک العرب والعجم

حکم مبلغی باو عطا کرد و بوالی البیرہ کہ شاوالیہا از اہالی آن ناحیہ بود حکم نمود کہ جہاز عروسی او را ترتیب دہند

حسانۃ المزنیہ

صحابیہ ایست از اصدقای جناب خدیجہ کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ او فرمودہ اند نو حسانۃ و الا اسم او جثامہ بودہ

حسن

بن اسم تصغیر عصد و است و نام جاریہ بودہ ام ولد از احمد بن حنبل و ان جاریہ از مشاہیر محدثات بودہ و ابیات حدیث وفقہ کردہ است

حسن المغنیہ

مغنیہ ایست مشہورہ از اہالی بصرہ و در شعری کرد و ذیل مسطور و مشہود باو اشارہ شدہ

موصوف بر و نزد بیت حسن مقیما للتراب وللسماع

حسنه

یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت همخوابگی هم با او داشته و اکثر موانع بین مشارالیها
سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه های دیگر
مهدی را مسموم نماید تا خلیفه خاص او باشد شربتی کلابی با زهر الود و بد خزینه
داد که نزد ان زن برد و با و بخوراند خلیفه بین راه بان دختر زر خورده ان مایع را گرفته
قدری از ان اشامید و سم در مزاج او اثر کرده در گذشت حسنه در بنوافعه فریاد میکرد
و میگفت وا امیر المؤمنینا ه من میخواستم ترا خاص خود کنم از قضا سبب هلاک تو شدم

حسینه

دختر معروف بن سوید میباشد و از پدر خود بعضی احادیث روایت کرده

حسینه

اسم زن جلیله عبد الملک بن مروان است یعنی زنی که او را در کودکی بازی میداد

حفصه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه ثانی است و در ذیل عنوان
امهات المؤمنین باینمطلب اشاره شده حفصه را ابتداء در سلک ازواج خنیس بن حذافه
السهمی الصحابی بود چون او درگذشت حفصه بیوه ماند عمر خواست او را بزنی با بی بکر
دهد با بو بکر جوابی داد بینباب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان امد و با و تکلیف کرد
عثمان نیز بجهة انکه زوجه اش رقیه کرد دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود تاره وفات نموده
گفت من حالا میلی بتاهل ندارم عمر نهایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله امد و جواب عثمان را بعرض رسانید حالیان رسانید و از او شکایت کرد
حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه
زنی را تزویج خواهد کرد پس از ان رسول مرسل او را بزنی گرفتند و دختر خود رقیه خواهر کلثوم را
بعثمان دادند در انوقت ابو بکر بتهنیت عمر امده گفت ایعمر از من مکدر مباش من قصد نداشتم
که بتو اکرام فصد کرفتن دختر تو دارند و قتی که من تکلیف کردی از اینجهة سکوت کردم که
نخواستم ستر رسول الله را افشا کنم اگر انحضرت بر کوا را انتخاب نداشتند هرایینه من حفصه را
میکرفتم اکثر اوباب سیر تزویج حفصه را بعد حضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و

وفات او در سنهٔ چهل و یک یا چهل و پنج گویند حفصه شصت حدیث از حضرت رسول روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه

اینزن از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بهمانند و مثال بوده در ابیات مأله و طبعش در روانی اشعار مادر و بنابراین او را شاعرهٔ الاندلس گفته اند و از ابیات معلوم میشود که از جمیع زنهای اندلس کرطبع و فضلی داشته اند اینزن برتر است و از اشعار حفصه سه بیت مسلوده ذیل آ کرده حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی بدیهةً بنظم آورده

یا سیدی الناس یا من	یؤمل الناس وفده
امنن علی بطرس	یکون للدهر عده
نخطه بمناك فیه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدور فرامین بخود خط جلی الحمد لله وحده مینوشتند و حفصه در ابیات مزبوره بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود بعنوان مزبور و وظیفهٔ در حق او برقرار کردد که مادام العمر اسوده باشد

دو بیت ذیل را اینزن حفصه ببکی از زنهای صاحب حسن باکرم غرناطه نوشته است و باو سر مشق خط داده

یا ذا الحسن بل یا ذا الکرم	عفو جفونک عما خطه قلمی
نصفه بلحظ الود منعطفا	لا تخفلی بردی الخط و الکلم

اینده بیت را اینزن بعضی بحفصه نسبت داده اند

اغار علیك من عینی رقیبی	ومنك ومن زمانك والمکان
واوانی خیالك فی عیونی	الی یوم القیامة ما کفانی

نیز اینها اشعار او قطعه ایست که از اشعار یان خود نوشته

ازورك ثم تزورنی فلیم	الی ما انشهی ابدا یمل
فشهری مورد عذب زلال	وفرع ذوائبی ظل ظلیل
وقد امنت ان نظار نفسی	اذا وافی الیك بی المقیل
نجل بالجواب ما جبل	ابارك عز بشرته باجمل

حفصہ بنت حمدون

نیز شاعرہ ایست اندلسی کہ دواوین دستی داشتہ حمدون پدر وی از اہالی وادی الحجارہ بودہ و او و ازنا مشہور ہ قرن چہارم و بعلم شعر معروف بود و بیت ذیل را در شکایت از ملازمان خویش گفتہ

یا رب ابتی من عبیدی علی ... جر الغضا ما بهم من نجیب
اما جهول ابله متعب ... او فطن مزکد لا یجیب

ایند و بیت نیز از مشاراليها مسطور است

لی حبیب لا ینثنی لعتاب ... واذا ما ترکته زاد تیها
قال لی هل رایت لی من شبیه ... قلت ابیضا وهل یحمل شبها

حفصہ بنت سیرین

خواہر محمد بن سیرین معتبر معروف و زنی صالحہ است و او را از اولیاء دانستہ اند و در نفحات الانس حالات او مسطور است

حفصہ سلطان

از حلائل سلطان سلیم خان اول سلطان عثمانی و والدہ سلطان سلیمان قانونی است و حفصہ بنت خاطب زنی صحابیہ بودہ است

حکیمۂ دمشقیہ

عارف بودہ است از بزرگان زنان شام و رابعۂ شامیہ کہ ترجمۂ حال او بیاید سمت شاگردی باین زن داشتہ در نفحات الانس از قول رابعۂ شامیہ نقل کردہ کہ بدیدن او و زنی نزد حکیمہ رفت حکیمہ بنیایش قرآن مشغول بود چون رابعہ را بدید گفت شنیدم شوہر تو احمد بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعہ گفت بلی چنین است حکیمہ گفت چگونہ عاقل قبول میکند کہ دل خود را از خدا بدو نفر زن مشغول سازد بعد از ان شرحی محققانہ از قلب سلیم کہ در قرآن کریم ذکر شدہ نمود

حلیمہ بنت ابی ذویب

دایۂ حضرت فخر کائنات علیہ اکمل الصلوٰۃ و از صحابیات است و او و اہل حلیمۂ سعدیہ بنی سعد بن بکر است انہ را از آن سبب بنی سعد گویند کہ در قبیلۂ بنی سعد بن بکر است انہ را از آن سبب بنی سعد گویند کہ در ایام حضرت رسالت

پناهی پرداخت ساداتها و اشاملی کرد بر بلکه قوم و قبیله از بغض و برکت نابل شدند
چنانکه گفت راست

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة ... مقاما علا فی ذروة العز والمجد
وزادت مواشیها واخصب بعلها ... وعم هذا التعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه وآله را از یازده از حد درست میداشت و در حفظ
و حراست آن بزرگوار زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت
میدادند این سه مصرع میخواند

یا رب اذا عطیته فابقه ... واعله الی العلا وارقه
وادحض اباطیل العدا بمحقه

حمده بنت واثق

حمده الهبنه نیز کنیه از زنان اواخر قرن چهارم هجری و بغداد تبار است بوعظ
مشهور بود در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوص منعقد مینمود
صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابو بکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم
حدیث متحصیل نموده و این سمعانی از او اخذ فقه و حدیث کرده است

حمدونه

شاعره بوده است اندلسی کرده فضل و ادب صاحب رتبه و مقامی گردیده است پدرش کثیر
زیاد نام داشته از اهالی شمر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد بعضی حمدونه را حمده
گفته اند در هر حال اینزن در فصاحت یگانه عصر خود بوده و قدرت طبع او از ابیات ذیل که
وقتی بنظم آورده معلوم میشود

ولما ابی الواشون الا فراقنا ... وما لهم عندی وعندک من ثار
وشنوا علی اسمعنا کل غارة ... وقل حمای عند ذاک وانصاری
غزوتهم من مقبل تلک وادهم ... وسمر القنا بالسیف والنبل والنار

ابن ابیات نیز از حمدونه است و از دوجه لطف طبع او را نمایند

وفاتنا الفخر الرمضاء وارد ... سقاه مضاعف الغیث العمیم
حللنا اوه منه فحنا علینا ... حنو المرضعات علی الفطیم

وارشفنا علی ظمأ زلالا الذ من المدامة للندیم
بصدالشمس انی واجهتنا فحجبها واذن للنسیم
بروح حصاه حالیة العذاری فتلمس جانب العقد النظیم

اگرچه این اشعار باسم ابوالنصر المنازی شهرت یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده اند که منازی در بلاد شرقیه عرب هنوز قدم در عهد وجود ننگذاشته بود

از عجایب انکه وقتی منازی شاعر معروف نزد معتری آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معتری این اشعار بخاطر داشته همینکه منازی مصرع اول را میخواند معتری مصرع ثانی را قرائت مینموده تا رسیدند بمصرع دوم از شعر دوم معتری چنانکه مسطور شد خواند حرف الرضعات علی الفطیم منازی گفت من علی الفطیم نگفته علی البهیم گفت ام معتری گفت لا الا باسماق سخر علی الفطیم مناسب است منازی خجل شد و باید دانست که این ابیات را احمد و نه بچه در جواب حزب گفته که مثل منازی شخص صاحب طبع بیان نتواند آن نموده است

حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و ادب بوده چون در وادی اش زنهائی را که صاحب علم و درایت و متفرد و دارای بیت بوده اند عربیات میگفتند حمدونه و خواهرش زینب را اشهر عربیات گفته اند مالرفی نفح الطیب

حمدونه زوجه زریاب

مغنی ابست که هشام بن عبدالملک او را از عراق بجانب اندلس فرستاد و او از فرنگ گذشته و بدربار حمدونه ابوالحسن زریاب مغنی مشهوری بوده است

و هرون الرشید نیز دختری مسماة بحمدونه داشته نیز همین خلیفه را جاریه ام ولد بوده بهمین اسم و حمدونه بنت علیه بن موسی از اقارب متوکل عباسی است

حمنة المعذبة

یعنی حمنه که در راه خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابیات است و در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف شد و چون جاریه بود و تحت تملک یکی از کفار بود ان کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب میکرد ابوبکر از حالت او خبردار شده او را خریداری کرد

وحمنة بنت جحش وحمنة بنت ابی سفیان دو نفر صحابیة دیگر میباشند وازاین ده حمنة بنت جحش از عصبه ایست که قضیة افک را جعل کردند وانها حسان بن ثابت وعبد الله بن ابی ومسطح بر باشانه وحمنة بنت جحش میباشند وحمنة بنت سفیان بن امیة ابن عبد شمس مادر سعد بن وقاص است

حمیدة البربریه

مادر حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام است ودر ترجمه حال ام البنین وعده نمودیم که ذکری از حمیدة بربریة نماییم لهذا در اینجا گوییم ام البنین کرار وی باسمانه داشت جاریة حمیده بود در عالم معنی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله باو فرمودند این جاریه را بپسر خود موسی الکاظم بخش مشار الیها ام البنین را بانحضرت بخشید

حمیده بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر الصحابی است ودارای جربزه وطبعی موزون بوده وشوهرهای خود را هجو نموده ابتدا احارث بن خالد المخزومی بامها جر بن عبد الله بن خالد او را بزنی گرفت ومشار الیها باین ابیات شوهر خود را هجو کرد

کهول دمشق وشبانها ... احب الی من الجالبه
صنائعهم کصنان الثور ... اعیا علی المسک والغالبه
وفعل یدب دبیب الجراد ... اعیا علی الفال والفالبه

وهمین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد ازان روح بن زنباع الجذامی گردید عبد الملک امری بود او را بخواست حمیده روح را نیز باینده وشعر هجو نمود

بکی الخذ من روح وانکر جلده ... وعجت عجیجا من جذام المطارف
وقال العبابل نحن نکاشف ابهم ... واکسبه کردته وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری ترا نصیب کند که شراب خورد وداغوش تو قی نماید تا قاضی اینده عما مسجاب شد وفیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را دوسال نزد خود نگاه داشت ودر وقتی که شراب میخورد ومست میشد داغوش زن قی میکرد حمیده گفته این اثر قی روح است وفیض را هم بار شعر هجو گفت

سمیته فیضا وما شی نفیض به ... الا کسلحفاة بین الباب والدار

وگویند دو شعر ذیل را نیز حمیده در حق شوهر خود نیض بنظم آورده است

وهل انا الا مهرة عربیة ... سلیلة افراس تحللها بغل
فان نتجت مهرا کریما فبالحری ... وان کان افراقا فمن قبل الفحل

انا اینچه شایع است بعضی از سالکان براه سماع مباشد و در وقتی گفته که تجاج هندو بر حمیده دست یافته بود و بعد از ان بمدت مدید در حبالهٔ نکاح او بوده و دیوانهای متعدد از اشعار ذکری خواهد شد و ابیاتی را که حمیده در هجو شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهارم اغانی نقل از دیوان حماسه ابن صدر باب الملح نموده و بطور وسط در ذیل نگاشته است

فقدت الشیخ واشیاعه ... وذلک من بغض اقوالیه
تری زوجه الشیخ مغمومة ... وتمشی لصحبته قالیه
فلا بارک الله فی عرده ... ولا فی غضون استه الیه
لعمری دمشق وفتیانها ... احب الی من الجانیه
نکحت المدینی اذ جائنی ... فبالک من نکحة غالیه
لزفر کسنان التیوس اعیا علی المسک والغالیه

حمیده بانو بیگم

زوجهٔ امیر نصیر و بصباحت وعفت وخصال پسندیده معروف ومشهور بوده وان پادشاه بانوی کمال تعلق خاطر داشته است

حمیده بانو بیگم

زوجهٔ نصیر الدین محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هندوستان بوده و محمد همایون من کوحه دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم واین هر دو زن در حسن وجمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم منزوی و بارگاهی مرتفع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بنا نموده و پانزده لک روپیه که معادل سیصد و بیست و پنج هزار تومان باشد بمصرف این بنا رسانیده و از بقیه اکنون دو شهر دهلی عمارت همایون مشهور میباشد چند گاهی هم کس از خانوادهٔ سلاطین دهلی وفات میکرده و در انجا دفن میشده چنانکه عالمگیر شاه و فرخ شیر و داراشکوه در انجا مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم هم در بقعهٔ مرتفع بخاک رفته اند

حمراء

لقبی است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعایشه داده بودند وگاه گاه میفرمودند کلمیتی یا حمیراء وحمیرا مصغر حمراء است وحمراء در اینجا بمعنی بیضاء است

حنیفه بنت الفقمی

دختر عبدالرحمن بن احمد بن عمر بن عرفات الفقمی واز اشیاخ امام سیوطی وزنی محدثه بوده است وکمال بن خیر وبعضی علمای دیگر ممشار الیها اجازه داده اند

حوراء

اسم دو نفر صحابیه است که یکی عطار فروش بوده و دیگری در عبادت مرافبتی تمام داشته

حیات خانم

زوجهٔ شاه اسمعیل صفوی بوده وطبعی موزون داشته واین پادشاه را مذکوره دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر بسیار گفته گویند روزی جهان خانم این شعر را بشاه اسمعیل عرض کرد

تو پادشاه جهانی جهان زدست مده که پادشاه جهان را جهان بکار آید

حیات خانم حاضر بود بشنید واین بیت را بعرض رسانید

ترا غم جهان بکن ناز حیات برخوری هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد

بعضی گفته اند جهان اینمصرع خواند

تو پادشاه جهانی تو را جهان باید

حیات میخواند

اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر اینمکالمه شعری را بحیات النساء بیگم وهم النساء بیگم ملقب بنور جهان که هر دو زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند وذکر انها در ذیل شاهد میشود

حیات النساء بیگم

زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت وصاحب طبع موزون وخوش محاوره بوده چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجهٔ دیگر داشته مسماة

بمهرالنسا بیگم ملقب بنورجهان متصف بصفات مذکوره ومکالمه مسطوره دونون را
بعضی بابندونون نسبت داده اند ونیز بعضی از مولفین گویند جهانگیر بادشاه پنج زن
داشته ومکالمه نون را باشر جی نسبت بانها داده چون طائفی درتحت ان بود بنکارس
ان نیز راجیم همیشه گویند جهانگیر شاه از اول جوانی ودر زمان سلطنت پدر خود
میل مفرط بنورجهان بیگم پیدا کرده وجهت تعشق ابتدا این شد که روزی مسارالیها
درجای باصفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسیده ودو کبوتر دست آموز
چون اینها خبر دارید بدست او را کرفته درکلستانی بنیازی مشغول شدند بعد
بشاهزاده کبوتران را بنورجهان داده خود بکل چیدن پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر
از دست او رها شده پرواز کرده رفت شاهزاده آمد ویکی از کبوترها را مفقود دید
پرسید ان کبوتر چه شد نورجهان گفت پرواز کرده رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز
کرد نورجهان کبوتر دیگر را هم رها نموده وگفت اینطور پرواز نمود اینحرکت خوش آیند
درشاهزاده اثر کرده او را مفتون نورجهان ساخت معذلک اینزن بمهتی ابتدا بعقد خان
نامی شوهر کرده بعد درتحت مزاوجت جهانگیر شاه درامده است گویند وقتیکه
نورجهان بجهانگیر شاه گفت دهن شما خوشبو نیست جهانگیر از زوجه دیگر خود که
مسماة بجوده باقی بود استفسار نموده او درجواب گفت من بوی دهن هر دیگر را نشنیده ام
تا بدانم دهن شما خوشبوست یا نیست نورجهان از اینجواب جوده باقی زیاده منفعل
گردید

حرف الخاء

خاتون

خانهای بزرک را کلیة خاتون میکویند اما ازال ایوب یعنی از خاندان وسلسله سلطان
صلاح الدین ایوب پادشاه مصر دو نفر زن بوده اند که انها را خاتون میخانده اند یکی
مادر سلطان ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب دیکری دختر ملک اشرف
موسی پسر ملک عادل سیف الدین وابن هر دو ملک املاک زیاد وتمول بوده اند ومدرسه
عالیه بدرد مشق شام از اثار خیر خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والده

چلپی
زوجه
نورعلی شاه شهیر
وستمایه زن بی حیائی بوده
خواهد رد. مادصفات هرقارا
ازشوهر خود کسب کرده وچه
طبعی هوسرون باشد نقرشا
هزارشعر چنان ادرده که غالب
مشمل برکلمات عرباست بعضی
ازنورعلی شاه را بخطا ناسخ
شوهر کرفته اند

اوست
منع مدام ازنالهٔ من چه میکنی
کرنالهٔ کنی منع نکردمات
چارهٔ درد من بیچاره را
داند وهمدانه اسافل
وهما

ایاطاهرند من عزیزان شیراز
بجوداز انزدام این خ
نفس نکین وبالد وبارکن
بکلکشت وکلزاروپ

خاتون الدوله سلطان ملک خاتون در سال پانصد و نود و سه هجری درگذشته و خاتون دختر ملک شاه در ششصد و سی و چهار وفات کرده اما مسجد خاتون نیکو کرده افتاد قبلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیه پریزاد خاتون زوجه احمد پاشای صدر اعظم است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده

خدیجة الکبری

جناب ام المؤمنین خدیجه اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که مخدره خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمه مشار الیها فاطمه بنت زائدة الاصم از اولاد عامر بن لؤی میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را مرتبا از شما مبرسیدند بعد ها طاهره میگفتند حضرت رسول بارها مخدره کبری لقب دادند و از اشعار او بر بزرگواری و تقدم او بر سایر زوجات طاهرات مبینه است و خلافی نیست در اینکه بعد از حضرت خدیجه سیزده سال در مکه معظمه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مشرف بودند و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و اسلم علیها و امهات المؤمنین در مدینه منوره بوجود مسعود آن حضرت مشرف بودند و بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه را در مکه مدفون نمودند و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و اسلم علیها در مدینه منوره مدفون گردیدند و از امهات المؤمنین سوای حضرت خدیجه هیچ یک در مکه معظمه مدفون نشدند و قبر خدیجه الکبری پیش از نزول اسلام واقع بوده و بعد از نزول اسلام در خانه او مسجد ساخته شده و چند ماه بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مسجد خدیجه را خراب کرده اند و در آن خانه منزل نموده اند و بعد از چند سال خانه را خراب کرده اند و در آن محل مسجد ساخته اند و در زمان سلطنت سلطان سلیم خان مسجد را خراب کرده اند و مسجد بزرگ و عالی بنا نموده اند و قبر خدیجه را در آن مسجد واقع شده است و در آن مسجد قبر خدیجه را نشان داده اند و در آن مسجد قبر خدیجه را زیارت میکنند و در آن مسجد نماز میگذارند و در آن مسجد دعا میکنند و در آن مسجد قرآن میخوانند و در آن مسجد ذکر خدا میکنند و در آن مسجد صدقه میدهند و در آن مسجد حاجت میخواهند و در آن مسجد نذر میکنند و در آن مسجد قربانی میکنند و در آن مسجد روزه میگیرند و در آن مسجد اعتکاف میکنند و در آن مسجد شب زنده داری میکنند و در آن مسجد ختم قرآن میکنند و در آن مسجد مولود میخوانند و در آن مسجد عقد نکاح میکنند و در آن مسجد جنازه میگذارند و در آن مسجد مرده را غسل میدهند و در آن مسجد کفن میکنند و در آن مسجد دفن میکنند و در آن مسجد فاتحه میخوانند و در آن مسجد ختم میکنند و در آن مسجد سوره یاسین میخوانند و در آن مسجد سوره فاتحه میخوانند و در آن مسجد سوره اخلاص میخوانند و در آن مسجد سوره فلق میخوانند و در آن مسجد سوره ناس میخوانند و در آن مسجد آیة الکرسی میخوانند و در آن مسجد آیة نور میخوانند و در آن مسجد آیة رحمت میخوانند و در آن مسجد آیة عذاب میخوانند و در آن مسجد آیة توبه میخوانند و در آن مسجد آیة مغفرت میخوانند و در آن مسجد آیة شفا میخوانند و در آن مسجد آیة رزق میخوانند و در آن مسجد آیة ولایت میخوانند و در آن مسجد آیة امامت میخوانند و در آن مسجد آیة نبوت میخوانند و در آن مسجد آیة رسالت میخوانند و در آن مسجد آیة خلافت میخوانند و در آن مسجد آیة وصایت میخوانند و در آن مسجد آیة وحی میخوانند و در آن مسجد آیة الهام میخوانند و در آن مسجد آیة تکلم میخوانند و در آن مسجد آیة سماع میخوانند و در آن مسجد آیة بصر میخوانند و در آن مسجد آیة شنوایی میخوانند و در آن مسجد آیة گویایی میخوانند و در آن مسجد آیة راه رفتن میخوانند و در آن مسجد آیة دست میخوانند و در آن مسجد آیة پا میخوانند و در آن مسجد آیة سر میخوانند و در آن مسجد آیة تن میخوانند و در آن مسجد آیة جان میخوانند و در آن مسجد آیة روح میخوانند و در آن مسجد آیة دل میخوانند و در آن مسجد آیة عقل میخوانند و در آن مسجد آیة فهم میخوانند و در آن مسجد آیة علم میخوانند و در آن مسجد آیة حکمت میخوانند و در آن مسجد آیة معرفت میخوانند و در آن مسجد آیة محبت میخوانند و در آن مسجد آیة عشق میخوانند و در آن مسجد آیة وجد میخوانند و در آن مسجد آیة حال میخوانند و در آن مسجد آیة مقام میخوانند و در آن مسجد آیة فنا میخوانند و در آن مسجد آیة بقا میخوانند و در آن مسجد آیة وصال میخوانند و در آن مسجد آیة لقا میخوانند و در آن مسجد آیة دیدار میخوانند و در آن مسجد آیة رؤیت میخوانند و در آن مسجد آیة مشاهده میخوانند و در آن مسجد آیة مکاشفه میخوانند و در آن مسجد آیة مراقبه میخوانند و در آن مسجد آیة ذکر میخوانند و در آن مسجد آیة فکر میخوانند و در آن مسجد آیة شکر میخوانند و در آن مسجد آیة صبر میخوانند و در آن مسجد آیة توکل میخوانند و در آن مسجد آیة رضا میخوانند و در آن مسجد آیة تسلیم میخوانند و در آن مسجد آیة توحید میخوانند و در آن مسجد آیة اخلاص میخوانند و در آن مسجد آیة صدق میخوانند و در آن مسجد آیة امانت میخوانند و در آن مسجد آیة عدالت میخوانند و در آن مسجد آیة احسان میخوانند و در آن مسجد آیة تواضع میخوانند و در آن مسجد آیة حلم میخوانند و در آن مسجد آیة سخا میخوانند و در آن مسجد آیة شجاعت میخوانند و در آن مسجد آیة غیرت میخوانند و در آن مسجد آیة حمیت میخوانند و در آن مسجد آیة مروت میخوانند و در آن مسجد آیة فتوت میخوانند و در آن مسجد آیة جوانمردی میخوانند و در آن مسجد آیة ایثار میخوانند و در آن مسجد آیة قناعت میخوانند و در آن مسجد آیة زهد میخوانند و در آن مسجد آیة ورع میخوانند و در آن مسجد آیة تقوی میخوانند و در آن مسجد آیة پرهیزگاری میخوانند و در آن مسجد آیة عبادت میخوانند و در آن مسجد آیة طاعت میخوانند و در آن مسجد آیة بندگی میخوانند و در آن مسجد آیة خدمت میخوانند و در آن مسجد آیة نیاز میخوانند و در آن مسجد آیة راز میخوانند و در آن مسجد آیة سوز میخوانند و در آن مسجد آیة گداز میخوانند و در آن مسجد آیة اشک میخوانند و در آن مسجد آیة آه میخوانند و در آن مسجد آیة ناله میخوانند و در آن مسجد آیة فریاد میخوانند و در آن مسجد آیة زاری میخوانند و در آن مسجد آیة خواری میخوانند و در آن مسجد آیة بیچارگی میخوانند و در آن مسجد آیة درماندگی میخوانند و در آن مسجد آیة عاجزی میخوانند و در آن مسجد آیة مسکنت میخوانند و در آن مسجد آیة فقر میخوانند و در آن مسجد آیة تهیدستی میخوانند و در آن مسجد آیة بینوایی میخوانند و در آن مسجد آیة گدایی میخوانند و در آن مسجد آیة سائلی میخوانند و در آن مسجد آیة محرومی میخوانند و در آن مسجد آیة نومیدی میخوانند و در آن مسجد آیة یأس میخوانند و در آن مسجد آیة حرمان میخوانند و در آن مسجد آیة خذلان میخوانند و در آن مسجد آیة رسوایی میخوانند و در آن مسجد آیة ذلت میخوانند و در آن مسجد آیة خواری میخوانند و در آن مسجد آیة بدبختی میخوانند و در آن مسجد آیة سیاه روزی میخوانند و در آن مسجد آیة تیره بختی میخوانند و در آن مسجد آیة بدنصیبی میخوانند و در آن مسجد آیة شقاوت میخوانند و در آن مسجد آیة گمراهی میخوانند و در آن مسجد آیة ضلالت میخوانند و در آن مسجد آیة کفر میخوانند و در آن مسجد آیة شرک میخوانند و در آن مسجد آیة نفاق میخوانند و در آن مسجد آیة ریا میخوانند و در آن مسجد آیة سمعه میخوانند و در آن مسجد آیة عجب میخوانند و در آن مسجد آیة کبر میخوانند و در آن مسجد آیة حسد میخوانند و در آن مسجد آیة بخل میخوانند و در آن مسجد آیة حرص میخوانند و در آن مسجد آیة طمع میخوانند و در آن مسجد آیة شهوت میخوانند و در آن مسجد آیة غضب میخوانند و در آن مسجد آیة کینه میخوانند و در آن مسجد آیة دشمنی میخوانند و در آن مسجد آیة عداوت میخوانند و در آن مسجد آیة جنگ میخوانند و در آن مسجد آیة قتال میخوانند و در آن مسجد آیة خونریزی میخوانند و در آن مسجد آیة ظلم میخوانند و در آن مسجد آیة ستم میخوانند و در آن مسجد آیة جور میخوانند و در آن مسجد آیة بیداد میخوانند و در آن مسجد آیة تعدی میخوانند و در آن مسجد آیة تجاوز میخوانند و در آن مسجد آیة دزدی میخوانند و در آن مسجد آیة راهزنی میخوانند و در آن مسجد آیة غارت میخوانند و در آن مسجد آیة تاراج میخوانند و در آن مسجد آیة چپاول میخوانند و در آن مسجد آیة یغما میخوانند و در آن مسجد آیة تالان میخوانند و در آن مسجد آیة نهب میخوانند و در آن مسجد آیة سلب میخوانند و در آن مسجد آیة اخذ میخوانند و در آن مسجد آیة گرفتن میخوانند و در آن مسجد آیة ربودن میخوانند و در آن مسجد آیة دزدیدن میخوانند و در آن مسجد آیة پنهان کردن میخوانند و در آن مسجد آیة مخفی کردن میخوانند و در آن مسجد آیة پوشیدن میخوانند و در آن مسجد آیة ستر میخوانند و در آن مسجد آیة عیب پوشی میخوانند و در آن مسجد آیة غفران میخوانند و در آن مسجد آیة بخشش میخوانند و در آن مسجد آیة عفو میخوانند و در آن مسجد آیة رحمت میخوانند و در آن مسجد آیة مغفرت میخوانند و در آن مسجد آیة رضوان میخوانند و در آن مسجد آیة جنت میخوانند و در آن مسجد آیة بهشت میخوانند و در آن مسجد آیة فردوس میخوانند و در آن مسجد آیة نعیم میخوانند و در آن مسجد آیة حور میخوانند و در آن مسجد آیة غلمان میخوانند و در آن مسجد آیة ولدان میخوانند و در آن مسجد آیة قصور میخوانند و در آن مسجد آیة انهار میخوانند و در آن مسجد آیة اشجار میخوانند و در آن مسجد آیة ثمار میخوانند و در آن مسجد آیة طیور میخوانند و در آن مسجد آیة سلسبیل میخوانند و در آن مسجد آیة کوثر میخوانند و در آن مسجد آیة تسنیم میخوانند و در آن مسجد آیة زنجبیل میخوانند و در آن مسجد آیة کافور میخوانند و در آن مسجد آیة مشک میخوانند و در آن مسجد آیة عنبر میخوانند و در آن مسجد آیة زعفران میخوانند و در آن مسجد آیة گلاب میخوانند و در آن مسجد آیة بید مشک میخوانند و در آن مسجد آیة نسترن میخوانند و در آن مسجد آیة یاسمن میخوانند و در آن مسجد آیة نرگس میخوانند و در آن مسجد آیة سوسن میخوانند و در آن مسجد آیة ارغوان میخوانند و در آن مسجد آیة شقایق میخوانند و در آن مسجد آیة لاله میخوانند و در آن مسجد آیة گل سرخ میخوانند و در آن مسجد آیة گل سفید میخوانند و در آن مسجد آیة گل زرد میخوانند و در آن مسجد آیة گل کبود میخوانند و در آن مسجد آیة گل بنفشه میخوانند و در آن مسجد آیة گل نیلوفر میخوانند و در آن مسجد آیة گل ارغوان میخوانند و در آن مسجد آیة گل شقایق میخوانند و در آن مسجد آیة گل لاله میخوانند و در آن مسجد آیة گل سرخ میخوانند و در آن مسجد آیة گل سفید میخوانند و در آن مسجد آیة گل زرد میخوانند و در آن مسجد آیة گل کبود میخوانند و در آن مسجد آیة گل بنفشه میخوانند و در آن مسجد آیة گل نیلوفر میخوانند

خاتون الدوله سلطان ملک خاتون در سال پانصد و نود و سه هجری درگذشته و خاتون دختر ملک شاه در ششصد و سی و چهار وفات کرده اما مسجد خاتون نیکو کرده افتاد قبلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیه پریزاد خاتون زوجه احمد پاشای صدر اعظم است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده

خدیجة الکبری

جناب ام المؤمنین خدیجه اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که مخدره خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمه مشار الیها فاطمه بنت زائدة الاصم از اولاد عامر بن لؤی میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را مرتبا از شما مبرسیدند بعد ها طاهره میگفتند حضرت رسول بارها مخدره کبری لقب دادند و از اشعار او بر بزرگواری و تقدم او بر سایر زوجات طاهرات مبینه است و خلافی نیست در اینکه بعد از حضرت خدیجه سیزده سال در مکه معظمه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مشرف بودند و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و اسلم علیها و امهات المؤمنین در مدینه منوره بوجود مسعود آن حضرت مشرف بودند و بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه را در مکه مدفون نمودند و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و اسلم علیها در مدینه منوره مدفون گردیدند و از امهات المؤمنین سوای حضرت خدیجه هیچ یک در مکه معظمه مدفون نشدند و قبر خدیجه الکبری پیش از نزول اسلام واقع بوده و بعد از نزول اسلام در خانه او مسجد ساخته شده و چند ماه بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مسجد خدیجه را خراب کرده اند و در آن خانه منزل نموده اند و بعد از چند سال خانه را خراب کرده اند و در آن محل مسجد ساخته اند و در زمان سلطنت سلطان سلیم خان مسجد را خراب کرده اند و مسجد بزرگ و عالی بنا نموده اند و قبر خدیجه را در آن مسجد واقع شده است و در آن مسجد قبر خدیجه را نشان داده اند و در آن مسجد قبر خدیجه را زیارت میکنند و در آن مسجد نماز میگذارند و در آن مسجد دعا میکنند و در آن مسجد قرآن میخوانند و در آن مسجد ذکر خدا میکنند و در آن مسجد صدقه میدهند و در آن مسجد حاجت میخواهند و در آن مسجد نذر میکنند و در آن مسجد قربانی میکنند و در آن مسجد روزه میگیرند و در آن مسجد اعتکاف میکنند و در آن مسجد شب زنده داری میکنند و در آن مسجد ختم قرآن میکنند و در آن مسجد مولود میخوانند و در آن مسجد عقد نکاح میکنند و در آن مسجد جنازه میگذارند و در آن مسجد مرده را غسل میدهند و در آن مسجد کفن میکنند و در آن مسجد دفن میکنند و در آن مسجد فاتحه میخوانند و در آن مسجد ختم میکنند و در آن مسجد سوره یاسین میخوانند و در آن مسجد سوره فاتحه میخوانند و در آن مسجد سوره اخلاص میخوانند و در آن مسجد سوره فلق میخوانند و در آن مسجد سوره ناس میخوانند و در آن مسجد آیة الکرسی میخوانند و در آن مسجد آیة نور میخوانند و در آن مسجد آیة رحمت میخوانند و در آن مسجد آیة عذاب میخوانند و در آن مسجد آیة توبه میخوانند و در آن مسجد آیة مغفرت میخوانند و در آن مسجد آیة شفا میخوانند و در آن مسجد آیة رزق میخوانند و در آن مسجد آیة ولایت میخوانند و در آن مسجد آیة امامت میخوانند و در آن مسجد آیة نبوت میخوانند و در آن مسجد آیة رسالت میخوانند و در آن مسجد آیة خلافت میخوانند و در آن مسجد آیة وصایت میخوانند و در آن مسجد آیة وحی میخوانند و در آن مسجد آیة الهام میخوانند و در آن مسجد آیة تکلم میخوانند و در آن مسجد آیة سماع میخوانند و در آن مسجد آیة بصر میخوانند و در آن مسجد آیة شنوایی میخوانند و در آن مسجد آیة گویایی میخوانند و در آن مسجد آیة راه رفتن میخوانند و در آن مسجد آیة دست میخوانند و در آن مسجد آیة پا میخوانند و در آن مسجد آیة سر میخوانند و در آن مسجد آیة تن میخوانند و در آن مسجد آیة جان میخوانند و در آن مسجد آیة روح میخوانند و در آن مسجد آیة دل میخوانند و در آن مسجد آیة عقل میخوانند و در آن مسجد آیة فهم میخوانند و در آن مسجد آیة علم میخوانند و در آن مسجد آیة حکمت میخوانند و در آن مسجد آیة معرفت میخوانند و در آن مسجد آیة محبت میخوانند و در آن مسجد آیة عشق میخوانند و در آن مسجد آیة وجد میخوانند و در آن مسجد آیة حال میخوانند و در آن مسجد آیة مقام میخوانند و در آن مسجد آیة فنا میخوانند و در آن مسجد آیة بقا میخوانند و در آن مسجد آیة وصال میخوانند و در آن مسجد آیة لقا میخوانند و در آن مسجد آیة دیدار میخوانند و در آن مسجد آیة رؤیت میخوانند و در آن مسجد آیة مشاهده میخوانند و در آن مسجد آیة مکاشفه میخوانند و در آن مسجد آیة مراقبه میخوانند و در آن مسجد آیة ذکر میخوانند و در آن مسجد آیة فکر میخوانند و در آن مسجد آیة شکر میخوانند و در آن مسجد آیة صبر میخوانند و در آن مسجد آیة توکل میخوانند و در آن مسجد آیة رضا میخوانند و در آن مسجد آیة تسلیم میخوانند و در آن مسجد آیة توحید میخوانند و در آن مسجد آیة اخلاص میخوانند و در آن مسجد آیة صدق میخوانند و در آن مسجد آیة امانت میخوانند و در آن مسجد آیة عدالت میخوانند و در آن مسجد آیة احسان میخوانند و در آن مسجد آیة تواضع میخوانند و در آن مسجد آیة حلم میخوانند و در آن مسجد آیة سخا میخوانند و در آن مسجد آیة شجاعت میخوانند و در آن مسجد آیة غیرت میخوانند و در آن مسجد آیة حمیت میخوانند و در آن مسجد آیة مروت میخوانند و در آن مسجد آیة فتوت میخوانند و در آن مسجد آیة جوانمردی میخوانند و در آن مسجد آیة ایثار میخوانند و در آن مسجد آیة قناعت میخوانند و در آن مسجد آیة زهد میخوانند و در آن مسجد آیة ورع میخوانند و در آن مسجد آیة تقوی میخوانند و در آن مسجد آیة پرهیزگاری میخوانند و در آن مسجد آیة عبادت میخوانند و در آن مسجد آیة طاعت میخوانند و در آن مسجد آیة بندگی میخوانند و در آن مسجد آیة خدمت میخوانند و در آن مسجد آیة نیاز میخوانند و در آن مسجد آیة راز میخوانند و در آن مسجد آیة سوز میخوانند و در آن مسجد آیة گداز میخوانند و در آن مسجد آیة اشک میخوانند و در آن مسجد آیة آه میخوانند و در آن مسجد آیة ناله میخوانند و در آن مسجد آیة فریاد میخوانند و در آن مسجد آیة زاری میخوانند و در آن مسجد آیة خواری میخوانند و در آن مسجد آیة بیچارگی میخوانند و در آن مسجد آیة درماندگی میخوانند و در آن مسجد آیة عاجزی میخوانند و در آن مسجد آیة مسکنت میخوانند و در آن مسجد آیة فقر میخوانند و در آن مسجد آیة تهیدستی میخوانند و در آن مسجد آیة بینوایی میخوانند و در آن مسجد آیة گدایی میخوانند و در آن مسجد آیة سائلی میخوانند و در آن مسجد آیة محرومی میخوانند و در آن مسجد آیة نومیدی میخوانند و در آن مسجد آیة یأس میخوانند و در آن مسجد آیة حرمان میخوانند و در آن مسجد آیة خذلان میخوانند و در آن مسجد آیة رسوایی میخوانند و در آن مسجد آیة ذلت میخوانند و در آن مسجد آیة خواری میخوانند و در آن مسجد آیة بدبختی میخوانند و در آن مسجد آیة سیاه روزی میخوانند و در آن مسجد آیة تیره بختی میخوانند و در آن مسجد آیة بدنصیبی میخوانند و در آن مسجد آیة شقاوت میخوانند و در آن مسجد آیة گمراهی میخوانند و در آن مسجد آیة ضلالت میخوانند و در آن مسجد آیة کفر میخوانند و در آن مسجد آیة شرک میخوانند و در آن مسجد آیة نفاق میخوانند و در آن مسجد آیة ریا میخوانند و در آن مسجد آیة سمعه میخوانند و در آن مسجد آیة عجب میخوانند و در آن مسجد آیة کبر میخوانند و در آن مسجد آیة حسد میخوانند و در آن مسجد آیة بخل میخوانند و در آن مسجد آیة حرص میخوانند و در آن مسجد آیة طمع میخوانند و در آن مسجد آیة شهوت میخوانند و در آن مسجد آیة غضب میخوانند و در آن مسجد آیة کینه میخوانند و در آن مسجد آیة دشمنی میخوانند و در آن مسجد آیة عداوت میخوانند و در آن مسجد آیة جنگ میخوانند و در آن مسجد آیة قتال میخوانند و در آن مسجد آیة خونریزی میخوانند و در آن مسجد آیة ظلم میخوانند و در آن مسجد آیة ستم میخوانند و در آن مسجد آیة جور میخوانند و در آن مسجد آیة بیداد میخوانند و در آن مسجد آیة تعدی میخوانند و در آن مسجد آیة تجاوز میخوانند و در آن مسجد آیة دزدی میخوانند و در آن مسجد آیة راهزنی میخوانند و در آن مسجد آیة غارت میخوانند و در آن مسجد آیة تاراج میخوانند و در آن مسجد آیة چپاول میخوانند و در آن مسجد آیة یغما میخوانند و در آن مسجد آیة تالان میخوانند و در آن مسجد آیة نهب میخوانند و در آن مسجد آیة سلب میخوانند و در آن مسجد آیة اخذ میخوانند و در آن مسجد آیة گرفتن میخوانند و در آن مسجد آیة ربودن میخوانند و در آن مسجد آیة دزدیدن میخوانند و در آن مسجد آیة پنهان کردن میخوانند و در آن مسجد آیة مخفی کردن میخوانند و در آن مسجد آیة پوشیدن میخوانند و در آن مسجد آیة ستر میخوانند و در آن مسجد آیة عیب پوشی میخوانند و در آن مسجد آیة غفران میخوانند و در آن مسجد آیة بخشش میخوانند و در آن مسجد آیة عفو میخوانند و در آن مسجد آیة رحمت میخوانند و در آن مسجد آیة مغفرت میخوانند و در آن مسجد آیة رضوان میخوانند و در آن مسجد آیة جنت میخوانند و در آن مسجد آیة بهشت میخوانند و در آن مسجد آیة فردوس میخوانند و در آن مسجد آیة نعیم میخوانند و در آن مسجد آیة حور میخوانند و در آن مسجد آیة غلمان میخوانند و در آن مسجد آیة ولدان میخوانند و در آن مسجد آیة قصور میخوانند و در آن مسجد آیة انهار میخوانند و در آن مسجد آیة اشجار میخوانند و در آن مسجد آیة ثمار میخوانند و در آن مسجد آیة طیور میخوانند و در آن مسجد آیة سلسبیل میخوانند و در آن مسجد آیة کوثر میخوانند و در آن مسجد آیة تسنیم میخوانند و در آن مسجد آیة زنجبیل میخوانند و در آن مسجد آیة کافور میخوانند و در آن مسجد آیة مشک میخوانند و در آن مسجد آیة عنبر میخوانند و در آن مسجد آیة زعفران میخوانند و در آن مسجد آیة گلاب میخوانند و در آن مسجد آیة بید مشک میخوانند و در آن مسجد آیة نسترن میخوانند و در آن مسجد آیة یاسمن میخوانند و در آن مسجد آیة نرگس میخوانند و در آن مسجد آیة سوسن میخوانند و در آن مسجد آیة ارغوان میخوانند و در آن مسجد آیة شقایق میخوانند و در آن مسجد آیة لاله میخوانند و در آن مسجد آیة گل سرخ میخوانند و در آن مسجد آیة گل سفید میخوانند و در آن مسجد آیة گل زرد میخوانند و در آن مسجد آیة گل کبود میخوانند و در آن مسجد آیة گل بنفشه میخوانند و در آن مسجد آیة گل نیلوفر میخوانند

اتفاق افتاده خدیجة الکبری زنی عاقل و باتمکین و مالدار بوده و حضرت رسول [illegible]
او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها و در مسامرات محی الدین مسطور است که خدیجه بارها بحضرت
از سند عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلالت خدیجه بدرجه اشتهار دارد
و همراهی او با حضرت نخستین کاینات و میل آنحضرت باو بقدری معروف است که زیاده بر این
حاجت بشرح و بیان نیست

خدیجة الستت

دختر مستعصم بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او را است خدیجه میگویند مستعصم
بالله آخرین خلیفه است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم
هلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زنده گانی
کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در گذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت
و ارکان مملکت حاضر شدند و جسد او را باد بدیار زیاد برداشته و بخاک سپردند و باد
از سر گذشت حزن انگیز پدرش کرده نوحه سرایها نمودند

خدیجة السلجوقیة

دختر داود بن میکائیل بن سلجوق برادر زادهٔ رکن الدوله طغرل بیک از سلسلهٔ سلاجقهٔ
ایران زنی که پیش ذکر شد این زن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهار صد و
چهل و هشت هجری خدیجهٔ سلجوقیه را بنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله العباسی
دادند و القائم صد هزار دینار مهریه داد در وجهاز مشار الیها او انی مرصع و طلا بسیار
و اسباب نجمل بیشمار بوده و ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب
وافی بالوفیات شرح اینمزاوجت را نگاشته

خدیجة الشاهجانیة

بغداد دیه بوده است که در وعظ مهارتی داشته از ابن سمعون کسب و اخذ علم نموده مشار الیها
املا میکرده و مشار الیها مینوشته است وفات این زن در سال چهار صد و شصت
هجری اتفاق افتاده

خدیجة بنت بدران

معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن خلف بن عبد العزیز بن بدران

الحسین است و او ذیل محدث رواة اشباخ امام سهیلی میباشد در سال هفتصد و نود و شش متولد شده و در دمشق سالکی وی را بمجلس حدیثی و منصفی کرده و محدثین مشهور حاضر نموده اند چه در ایام علم حدیث زیاده از حد معتنا بر بود و اطفال کوچک خود را خاندان اصل علم در مجالس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند و بعد دها این فقره اسباب مفاخرت اطفال بود و از تلامذهٔ اشخاص شمرده میشد و میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شدم و فیض و سعادتی از ایشان شامل و عاید او میکردید خلاصه امام سهیلی از ایشان اجازه گرفته و در کتاب المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است

خدیجهٔ بنت محمد

دختر جعفر بن نصیر التمیمی شاعره بوده است اندلسی که هم در ادبیات دستی داشته و هم در موسیقی الحان و اشعار او را مدلاویزی و طرب انگیزی وصف نموده اند اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیامد که در این صفحه ثبت شود

خدیجهٔ بنت الحسن
بن علی بن عبد العزیز

دختر حسن بن علی بن عبد العزیز است و عمزادهٔ قاضی محب الدین ابن اکرمی و خالهٔ پدر المعز القرشی ایشان عالمه بوده است باورع و صلاح و حافظ قرآن و در بخوبید کمال و هواره بعلم فقه اشتغال داشته از احمد بن المواز بخی اخذ و کسب علم نموده و مشار الیه باو اجازه داده و بروایت حدیث شوق و در فقه مشغول بوده تا در سال ششصد و چهل و یک وفات نمود

خدیجهٔ بنت زین الدین

دختر زین الدین عبد الخیر ابن ابی بکر بن محمد بن ابراهیم بن احمد المقدسی و خواهر حبیبهٔ محدثه ذکر ترجمهٔ حال او گذشت و زوجهٔ شرف الدین بن الشیخ شمس الدین الحنبلی و محدثهٔ بامقدس و تقوی بوده علم الدین البرزالی که استاد صلاح الدین صفدی است گوید خدیجهٔ بنت زین الدین از حبیب سمرا در برای ما روایت حدیث نموده و از ابن ابی الهم البلدانی و محمد بن عبد الهادی و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم استماع حدیث کرده

سبط سلفی و سایر اعیان محدثین از زمان بخدیجه بعد بن الدبیثی اجازه داده اند ولادت مشار الیها در سال ششصد و چهل و هفت هجری و وفات او در هفتصد و دو اتفاق افتاده است

خدیجهٔ بنت العبیری

محدثه بوده است معروف بفخر النساء از زنهای مشهور قرن سادس هجری و از مشاهیر علمای عصر خود اخذ علم و استماع حدیث نموده و بسیاری هم از او فقه آموخته و روایت حدیث کرده اند زیاده از نود سال در این سرای سپنج اقامت داشته و در پیری باز بتعلیم علم حدیث پرداخته در پانصد و هفتاد در گذشته است

خدیجهٔ بنت الاقسیم

معروف بامة العزیز البغدادیه بوده و پیش ذکری از او نموده ایم پدر مشار الیها حمام قیمی (باطوری) چون دختر خود را دارای استعداد علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و بخواندن باد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی حاصل کرده بکسب علوم متنوعه پرداخت چندگاهی مجلسی منعقد ساخته برای زنان وعظ مینمود بعد بترک موعظه گفته در خانهٔ خود عزلت اختیار کرد تولد مشار الیها در سال ششصد و هشت هجری و وفاتش در ششصد و نود و نه در سن نود و یکسالگی اتفاق افتاده خدیجه در بغداد بمجلس دوس ابن شیرازی و کریمهٔ محدثه و سایر مشاهیر النساء حاضر شده و در مصر نیز از علی بن المختار العامری و ابن الحمیری کسب علم کرده و در دمشق و بتوک بتعلیم حدیث پرداخته و در بیانات متفرقه زبان خود بوده و مقامات حریری را بالحسن وجوه تدریس مینموده و بسیاری از معاریف العصر کتاب مزبور را نزد او درس خوانده اند اگرچه علم بخواندن را از اساتید انفاق اخذ کرده ولی در آن تبحری حاصل ننموده است

خدیجهٔ بنت المأمون

خدیجهٔ مأمون خلیفهٔ عباسی و از فصحای شعرا بوده است وقتی حاربهٔ مغنیه مستمعان را بشارت بیات ذیل را که از نتایج افکار مشار الیها است در مجلس هوسکاء عباسی خواند

بالله مولای لمن زار الرشا المثل الزند الهصیم الحشا

اظرف ما کان اذا ما صحا ... واملح الناس اذا ما انتشی
وقد بنی برج حمام له ... ارسل فیه طائرا مرسلا
یا لیتنی کنت حماما له ... او باشفا یفعل بی ما یشا
لولبس الفوهی من رقة ... اوجه الفوهی او خدشا

خلیفه را نهایت خوش آمد و زیاده از حد تحسین کرد و از شاعر پرسید این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و انشا و انشاد شعر از و مناسب نمی نمود شاعر خواست که نام زنی نبرد خلیفه او را قسم داد شاعر ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات باسم خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر آخری از اشعار مسطوره خدیجه و اشاعره رک

معروف بفطنت اقتباس کرده میگوید

ازرده ابلرای پری ناز اعشنک سنک ... موی سفیدی اولسه ده پیرا هنک سنک

خدیجة بنت الملقن

دختر شیخ سراج الدین و نواده علی الانصاری است که از علمای شافعی بوده و علی الانصاری معروف بابن ملقن است و خدیجه منسوب بجد خود شده مشار الیها نیز از اشیاخ امام سیوطی و از محدثهای مشهوره میباشد تولد او در سال هفتصد و هشت و در دمشق ابو الیمن الکوی حاضر میشده قاله السیوطی فی المنجم

خدیجة بنت النویری

دختر عبد الرحمن بن علی بن احمد بن عبد العزیز بن القاسم بن الشهید الناطق عبد الرحمن الهاشمی العقیلی النویری المکی و خانوبی محدثه و از اشیاخ امام سیوطی بوده است و او را سعیده هم میگفتند در سال هفتصد و نود و مفت در مکه معظمه متولد شده و در هشتصد و هشت وفات کرده و در سلم حدیث اشخاص عدیده باو اجازه داده اند

خدیجة معروفه بام الفضل خدیجه

دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسین بن عبد الله النویری از محدثهای اواسط قرن تاسع است که در مصر زندگانی مینموده پدرش در سال ششصد و چهل و هشت هجری در جنات دمیاط بدنیا آمده شد جدش قاسم بمرجوزی معروف بوده و پدر قاسم و اکر حسین باشد ابن الحاربنه میگفتند و پدر حسین یعنی عبد الله برابن

الفرشته اشتهار داشت و این خانواده کلیته دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی
اعلی الله مقامه در تاج العروس در مادهٔ (ن و ر) انها را تعداد و شرح حالی از هر باب
بیان نموده است.

خدیجهٔ بنت عبد الوهاب

خدیجهٔ بنت عبد الوهاب بن هبة الله الصوفی زنی بوده است دارای بیانات و حقایق و
معارف صاحب مقام و شیخ محی الدین در بسیاری از خود و رایها از او دارد

خرقاء

اسمش معلوم نباشد و گاه از او تخفیف کرده می گفته اند مشار الیها محبوبهٔ ذو الرمهٔ شاعر
بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را نظم نموده

تمام الحج ان تقف المطایا علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمه غیلان می باشد و بعضی این اسم را اضافه بر اسم محبوبهٔ ذو الرمه کرده و او را
غیلان می گفته اند در شرح شریشی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان روزی
میه را با بعضی کنیزکان که همسن او بوده اند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست
با او بتقریبی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت از انها نگریده نزد میه آمد و گفت این
مشک را بپذیر کن میه ملتفت مطلب شده گفت من خرقاء نمی باشم یعنی کاری از دستم
برنیاید غیلان چنان فرض کرد که میه مطلقا تو جه و میلی باو ندارد مأیوس شده
قصد رفتن کرد و پیمان پوسیده هم بدست او بود میه برای اینکه محبت او یأس حاصل
ننماید غیلان را او از کرده گفت یا ذا الرمه از کنت خرقاء فجاریتی صناع یعنی ای صاحب
پیمان پوسیده اگر من بیکاره هستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه
کشتی هست و از این رو غیلان معروف بذو الرمه و میه خرقاء نامیده شد خلاصه ذو الرمه
در شعر مسطور در وقوف میکوید حقیقتا کمال حج وصول بمحبوب است و عرفا در مضمون
این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از مانحن فیه می باشد و بعضی این شعر را بنحو دیگر
کرده اند

تمام الحج ان تقف المطایا علی لیلی و بیانها السلام

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام

خرقاء الصحابیه

زنی زنکاری بوده است در عصر سعادت یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله از زن دایماً در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء لقب و ریطه بنت سعد است که
بحمق و بلاهت معروف بوده و ریسمان رشتی و بعد از آن پاره پاره کردی بنابراین مثل حق
حمقا بطو و ضرب المثل گفتند احمق من ناکثة غزلها و بجای ناکثه ناقضه هم دیده شده است
و هر وقت کاری بدست عبث اهل از افتد میگویند خرقاء وجدت صوفا نیز مثل است که
(خرقاء ذات نقنق) و (خرقاء عبقر) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران نمیبیند
و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تعدم الخرقاء علة یعنی عذر
تراشیدن کار مشکلی نیست

خشف الواضحه

مغنیه ایست مشهوره از خواننده های عهد متوکل عباسی و در حضور او بخلیفه با مغنیه
مسماة بعریب مناظره در باب علیه بنت المهدی نموده

خل

نیز مغنیه بوده است از خوانندگان عهد خلفای بنی عباس و با فریدة المغنیه که مملوک
عمرو بن بانه و از ندمای عباسیه بوده سمت همقطاری داشته و ذکا و معرفت و صباحت
منظر خل معروف است

خلیدة المکیه

مغنیه ایست که در کتاب اغانی ذکری از او شده و این زن و دو زن مغنیه دیگر که ریحانه
عقیله نام داشته اند و مملوک ابن شماسیه بوده همه شماسیات معروف میباشند

خنساء

شاعره ایست نهایت معروف و مشهور که هم درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر
سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده است اسم خنساء تماضر بوده و شعراء اشخاصی که
در علم نقد شعر تبحر کامل دارند او را بر تمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانند از ابن الاعرابی
که جریر معروف باشد پرسیدند اشعر شعرا کیست گفت انا لله هذه الفاعلة یعنی اگر اینجا
نبود من اشعر نبودم گویند وقتی بشار بن برد گفته از شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زنی

شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی ظاهر است گفتند یا خنساء هم اینطور است
مثل او چیزی را خصیصه ندارد

بعضی در قصد پوجر برادر گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخنساء از ادب دور است چه
مشار الیها بشرف حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قبول دین اسلام مشرف شده و در
زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه اظهار همتی نموده و کسی که دارای
این مزایا باشد خلاف ادب نسبت باو روا نباشد اما شک نیست که از عبارت مزبوره جریر
قصد تهجی مدح نداشته است

بنابر مسطورات ابن اثیر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شبی در اشعار خنساء مائل
بودند و او بتخصص هاد در حضور ایشان بزرگواه حاضر شده شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند
میگفتند هیچ یا خنساء از اکثر اشعار خنساء در مرثیه برادران اوست
ابن اثیر گوید خنساء بد طبع غرائی نداشت و ندرة شعر میگفت همین که برادران او کشته شدند
از فرط وفور تأثری که او را حاصل آمد دلهره و اندوه کشید و مرثیه های طولانی برای او منظم
او در پوشیده نماند که خنساء دو برادر داشته یکی صخر نام او به نام که جوانی زیبا و بلند قامت و
برادر دیگر او بود برادر دیگر او موسوم بمعاویه که از یک پدر بودند بجلم و جوانمردی معروف
معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح گردیده بعد از آنکه هر دو بسکنات
ناخوش و بستری بودند و اهل و عیال او بسوگ آمده بودند وفات کرد و خود صخر در مرثیه گوید

اری ام صخر لا تمل عیادنا ... وملت سلیمی مضجعی و مکانی

خلاصه مرگ ایشان و برادر اسباب تأسف و هم و غم شدید خنساء گردید گویند عمر در چهره
خنساء بعضی زخمها دید پرسید اینها چیست خنساء گفت از گریه بسیار که بر برادران خود کرده
این زخمها در صورت من پدید آورده است عمر گفت برادران تو در آتش اند خنساء گفت بر
حزن و اندوه من افزود تا حال بجهنم اند تا اینها میگریستم مزید برای اینکه در آتش
میباشند گریه میکنم

از عایشه روایت کرده اند که گفته است خنساء در بر پیراهنی کوتاه از پشم پوشیده بود
و این پیراهن را قصد داشت میگفتند که تمام خنساء صدا را میپوشی و حال آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده اند خنساء گفت نمیدانستم که نهی شده اما علی ای تقدیر

کابنجا سه را اختیار کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا بدوم بشخصی مصروف بزنی داده و او
موالی خود را الف کرده همی دست ماند در اخال بمن گفت ای خنساء نزد کروم و طلب کشایش
نماید گفت باید نزد برادرم صخر روم چون نزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم او اموال خود را
دو قسمت نمود و گفت سه یک از ایشان و قسمت را بخواهید بردارید زینهار برادرم باو گفت
مال خود را بالمناصفه قسمت میکنی بر تو بد است گفت نهاد و قبول نکی از دو قسمت مختار و

مخبر بمعنای صخر گفت

واللہ لا امنحهما اشراوها ... وهو حصان قد کفتنی حاربها
واراموت مرقت غاربها ... ویعلمن من شعر ما صدارها

حوسم ظن بزاد خود را تصدیق نموده باشم و برای انکه گفته او راست باشد نان ندهم ایشان
صدق را از بدن خود دور نخواهم کرد

شعلوم را نی خنساء در حق صخر و معاویه در جلد سیم اغانی مسطور است محی الدین در
صفحه ۱۱۳ کوید و قول خنساء گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان فطر السنة الغبراء و
ضعاف الکتیبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان جبل الجدد یا ذا نزل و
ما تصبغ اطاول منزعی از خنساء پرسیدند مصیبت کدام پدر از اینها بزرگتر بود گفت
ذکر کنم اما صخر فقام الجد و اما معاویه فخمرة الجد انکاه اینها و بیت را انشاد نمود

اسدان مخبرة الخالب بخدره ... بیشان فی الزمن الغضوب الاعسر
نزلا فی الناری وفیها امحشد ... فی المجد مفرعا سود متخیر

و کتابه بر سر مسطور است کذا عرب و قتی با دای عمره میاشتند کرا سوق عکاظ
میکشاند و این بازار در موسم مخصوص انشاء میشد شعراء شجعان عرب در ان بازار
حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغه ذبیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند
کلمه قول شعراء در انجا جمع میشدند و یکی از مواسم شاعر حضرت رسول صلی الله علیه
وآله حسان بن ثابت انصاری داخل خیمه نابغه شده دید اعشی با حسنا مشغول مشاعره
میباشد حسنا مرثیه برادر خود را کرد و حق صخر گفته شروع بخواندن نمود و مصرع اول

از قصیده اینست

فدی بنسلها عام بالعین عوار

چون ابتدا شعر برخواند

وان صخرا لتآتم الهداة به ... کانه علم فی راسه نار
وان صخرا لموالاتا وسیدنا ... وان صخرا اذا نشو لنحار

نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر ابتدا انشاد شعر نکرده بود و من او را اشعر ناس نخوانده بودم تو را ای خنسا اشعر از همه میگفتم اما ما لا نبکی کراست والله اشعر من کل ذات ثدیین یعنی تو از جمیع زنان اشعر ای خنسا گفت ای والله و من کل ذی خصیین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان بن ثابت گفت من هم از اعشی اشعرم هم از خنسا و برای اثبات مدعای خود ابتدا ذیل را بر خواند

لنا الجفنات الغر یلمعن بالضحی ... واسیافنا یقطرن من نجدة دما
متی ما ترونا من معد عصابة ... وغسان نمنع حوضنا ان نهدما
ابی فضلنا المعروف ان ننطق الخنا ... وقائلنا بالعرف ان لان کلما
ولدنا بنی العنقاء وابنی محرق ... فاکرم بنا خالا واکرم بنا عما

نابغه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفعل شد اما تصرفات نابغه فقط بر اغراق و مضامین اشعار حسان میافزود و میتوان گفت مشرب حسان در شعر مدنی بلند بوده چنانکه در ابیات و بیت خود اشعار کرده گوید

وانما الشعر لب المرء یعرضه ... علی المجالس ان کیسا وان حمقا
وان اشعر بیت انت قائله ... بیت یقال اذا انشدته صدقا

و از اشعاری که خنسا در مرثیهٔ برادر خود صخر گفته این بیت بدیع است

یذکرنی طلوع الشمس صخرا ... واذکره لکل غروب شمس

و از نتایج افکار خنسا ابیات ذیل است که در باب مدایح در دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروف وجهه ... یورث هذا ذلة من ذلیل
یحسبه الغضبان من عزة ... ذلک منه خلق ما یحول
ویله مسعر حرب اذا ... الفی فیها وعلیه الثلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را ابتدا خنسا گفته و منشا این مثل آنست که مشار الیها وقتی از سوق عکاظ برمیگشت و سعد بجلی که در آن حین دو هند بنت

عتبة بن ربیعه را کرفته بودند و او برای انها شعر میخواند خنسا کفت از چه قبیل اشعار میخوانی کفت مراثی کذشتکان خود را میخوانم خنسا کفت ان مراثی در حق چه کسان است

هند خواند

ابکی عمود الأبطحین کلیهما ... وما انتهاه من کل باغ یریدها
ابو عتبة الفیاض وبحک فاعلمی ... وشیبة والحامی الذمار ولیدها
اولئک اهل العز من آل غالب ... وللمجد یوم حین عد حدیدها

خنسا بعنوان ستایش و مدح کفت مرعی ولا کالسعدان و غرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین در بن اشعار نیست و مرعی بمعنی چراکاه و سعدان کیاهی است که از برای شتر بهتر ازان یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور این است که هذا مرعی جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراکاه خوبی است اما نه بخوبی چراکاهی که دارای کیاه سعدان است پس ازان خنسا همان قافیه و بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم اورد و انشاد کرد

ابکی اباعمرو وبعبد غزیرة ... قلیل اذا نفقی تعیون وفودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا ... بساحة الأبطال قبا بنودها

و مثل دیکر نیز شبیه بمرعی ولا کالسعدان هست و ان ماء ولا کصداء میباشد و کویند ان نیز زنی بوده و شرح ان در حرف قاف بیاید

اما سر کذشت خنسا در جنک قادسیه این است که شاه ایها با چهار پسر خود در ان وقعه حاضر بود و روزی محض تحریص انها بر قتال با ایشان خطاب نموده کفت یا بنی انکم اسلمتم طائعین و هاجرتم مختارین و والله الذی لا الٰه غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امراة واحدة ما خنت اباکم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین من الثواب الجزیل فی حرب الکافرین واعلموا ان الدار الباقیة خیر من الدار الفانیة یقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا الی قتال عدوکم مستبصرین وبالله علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظی علی سیاقها وجالت نارا علی اوراقها فتیمموا وطیسها وجالدوا رئیسها عند احتدام

خبیها فتظفروا بالغنم والکرامة فی دار الخلد والمقامة یعنی ای پسران من شما طوعا
ورغبة مسلمان شدید و باختیار مهاجرت کردید قسم بانخدا کر جزا و خدائی نیست شما
فرزندان یک مرد میباشید چنانکه فرزندان یک زن هستید من بپدر شما خیانت نکردم
وخال شما را رسوا ننمودم رعیتی بر حسب شما وارد نیاوردم ونسب شما را تغییر ندادم وشما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده
میدانید که سرای باقی بهتر از دار فانی است وخدای عزوجل در کتاب کریم خود مؤمنین را
بصبر وثبات و پرهیزکاری امر میفرماید و وسیلهٔ کاری را نتیجهٔ این صفات واعمال قرار میدهد
چون فردا سلامت صبح نمودید با یقظه و بصیرت بجنگ دشمن بپردازید و از خدا یاری جسته
برخصما غلبه کنید چون نایرهٔ قتال را مشتعل بینید خود را بان آتش زنید و با سردار آن
در اویزید بغنیمت و کرامت فایز میشوید و بهشت مصاحب مقام رجای خواهید شد
ابن اثیر گوید پس از خنساء نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم
در پهنهٔ حرب نهادند و داد دلیری دادند و هر چهار بیکدفعه شهید شدند چون
خنساء خبر شهادت انها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم وارجو من ربی ان یجمعنی
بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدا را که مرا بقتل انها شرافت روزی فرمود وامیدوارم کرد و
آخرت مرا با انها در محل رحمت خود جمع نماید
گویند بعد از کشته شدن پسران خنساء عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود انرا
استمرار میگرفت و از اشعار خنساء که ادبا پسندیده و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرفنی الدهر فرعا وغمرا واوجعنی الدهر نهشا ونخرا
وافنی رجالی فبادوا جمیعا واصبح قلبی لهم مستفزا
کان لم یکونوا حمی یتقی من الناس اذ ذاک من عز برا
وکانوا سراة بنی مالک وزین العشیرة مجدا وعزا
وهم فی القدیم ضخام الأدیم والکاثرون من الباس حرزا
لبثم الرماح وبیض الصفاح فبالبیض ضربا وبالسمر وخزا
وخیل نکردس بالدارعین وتحت العجاجة یجزرن جزرا
جزرنا نواصی فرسانها وکانوا یظنون ان لا یجزرا

ومن ظن ممن یلاقی الحروب بان لا یصاب فقد ظن عجزا
ونعف ونعرف حق الغریم ونحذا الحدید ذخرا وکنزا
ونلبس فی الحرب نسج الحدید وفی السلم نلبس خزا وقزا

خوله

دختر ثعلبه از صحابیات است وبعضی اسم او را بصورت تغیر نوشته وخویله گفته اند و قصهٔ این زن مظهر تشریع حکمی وشان نزول آیتی گردیده خلاصهٔ اندا ستان این است که مشار الیها زوجهٔ اوس بن صامت صحابی بوده واوس نوبتی بروی خشم گرفت وصیغهٔ ظهار بر زبان راند وگفت انت علی کظهر امی وابتداع این صیغه در آن وقت موجب بینونت مغلظه وسبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغهٔ طلاق در آن زمان چون خوله این عبارت از شوهر خویش شنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت واز حکم شرعی و تکلیف شخصی خود سئوال نمود واز انجاکه بیکس وفقیر وما در چند کودک صغیر بود ناله ها میکرد وتالی شدید داشت چرا که اگر طفلکان را میگذاشت ومیرفت از کی پرستاری بهلا لنمیرسیدند واگر با خویش نمیبرد از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم برحسب حکم مزبور که صیغهٔ ظهار را در آن اوان مقرر بود فرمود تو بر اوس بن صامت حرام مطلقا پس حقتعالی بر ضعیفه تفضل وترحم اورده آیتی فرو فرستاد وحکم ظهار بظهور رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله الآیه مراد از آیتی خوله است ومقصود از زوجها اوس از اینهنگام ظهار از طلاق جدا شد باینکه تحریم وبینونت وحرمتی را که طلاق موجب گردد منجز ومطلق باشد واز ظهار مقید ومعلق باینمعنی که مظاهر چون خواهد زوجهٔ خود را حلال نماید میباید کفارهٔ شرعیه بپردازد پس حرمت مس زن بر شوهش مادامی است که کفاره بجای نیاورده است برخلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع ان حکم حرمت بطور تنجیز وتأبید واطلاق تعلق میگیرد ودر ظهار همینکه زوج یکی از کفارات ثلث مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته وعدغز بر داشته میشود وکفارهٔ ظهار عبارتست از آزاد کردن بندهٔ واگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه خدا بتعالی در واقعهٔ ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون

سورة المجادلة

بر والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا

اورده اند که بعد از نزول این مبارکه رؤسای ایشان او سر شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت رسول صلعم خویش را بزوجیت وی عادت دادند و باین مسئله در باب الظهار و کتب فقهیه شرح داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر به پیرزنی برخورد مدتی متمادی ایستاده با او بها گفتگو کرد و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهان بعمر گفت بجهت پیرزنی چنین را معطل میسازی عمر گفت ای مبدا این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است که شکایت ببارگاه پروردگار برد و حق جل و علا از سر نفیه قد سمع الله و الخ وحی او نازل فرمود والله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم و جز برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و نمیرفتم برای نماز هم که میرفتم اگر او با من طالب گفتگو بود معاودت مینمودم

خوله

خواهر سیف الدوله بمدوح منتبی از خاندان آل حمدان و مفخره باجلالت و شان بوده و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافارقین گذشته و حوالی دیار بکر واقع و مها الاخر ایست وفات نموده و منتبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از انجمله مرثیه ایست که مطلعش این است

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب کنایة بها عن اشرف النسب

و حسن این مطلع نزد ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر ان مرثیه این است

اجل قدرا ان تشبه مؤنثة و ان یسام فقد سمت اللعربا

و در بیتی شان تو اجل از این است که تصریح باسم تو شود و بیت دیگر این است

کان نعاتم تملأ مواکبها دیار بکر و ارض الخلع و الشهبا

در بیتی صله بر وزن خوله کنایه از همبر و اسم است و این بیت نظر باینمطلب دارد که وقتی که خوله در ناحیه دیار بکر بوده همردم احسانها مینموده و خانها امبداده میگویند خوله در تنگ و مها لامثل اینست که هرگز موکب با احتشام او ناحیه دیار بکر را پر نکرده و همردم ببذل خلائع و اموال ننموده و ابیات مسطوره ذیل از همین مرثیه از نخب اشعار بیت گردد مدح زنان گفته شده

فان

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت کریمة غرائز العقل والحسب
وان تکن تغلب الغلبا عنصرها فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمس غائبة ولیت غائبة الشمس لم تغب

خولة بنت جعفر الحنفیة

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم محمد اکبر معروف
بابن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات نیز خوله نام داشته اند

خیرة

اسم دو نفر زن از صحابیات بوده یکی زوجهٔ ابو الدرداء کرام الدرداء بنت حدرد الصحابیه
میباشد و پیش ترجمهٔ حال او نگاشته شد دیگری زوجهٔ کعب بن مالک الانصاری بوده

خیرة تابعیه

مادر حسن بصری و جاریهٔ حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام وضع حسن مروقت
خیره بخدمتی مشغول بود و حسن در مهد گریه و بیقراری مینمود حضرت ام سلمه پستان
در دهان او گذاشته وی را ساکت و آرام میکردند و معتقدند حسن را اعتقاد اینکه علم و
ورع حسن از برکات ان شیر و پستان میباشد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن
دو زن محدثه بوده اند

خیزران

جاریهٔ مشهوره ایست متعلق بخلیفه عباسی مهدی و مادر هادی و هرون الرشید بوده است
و بعضی گویند او جاریهٔ هرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت پسران خود مشار الیها
اقتداری داشته و چون در شعر و ادب امر مهارتی بوده با خلیفه همدمی و منادمت
مینموده و مطایبات کثیره فیما بین انها اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون امده
عرض کرده در اینجا نظر نموده رخسارهٔ خود را مانند برگ لاله دید گفت الا بدیدگر الوان باشد تا بمصرع را

بر دیوار نوشت

انا الثقاحة الحمراء علیها الطل مرشوش

خلیفه ان مصرع را بدید و در زیر ان نوشت

وفرج عرضها شیر علیها العهر منقوش

در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در اینشعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی راستوده اند
اصبح الفضل والخلیفة هرون وضبعی لبان خیزران

ودر بشعر

کفی لک فضلا ان افضل حرة غذتک بثدی والخلیفة واحد

مداهنه پیدا شد واشعار میکند که فضل از خیزران شیر داده است
ابن اثیر وسایر مورخین گفته اند چون خیزران در زمان خلافت هادی بهمت مهدعلیا
در تمامی امور دولت مداخله میکرد ومرجع کل شده بود پسر شهادی از اینوضع دلتنگ
شده خواست دست مداخله او را کوتاه کند بلکه بقولی میخواست او را مسموم نماید خیزران
ملتفت شده بکنیزان خود حکم کرد هادی را مقتول ساختند
گویند بشار بن برد دو بیت مسطور در ذیل را در هجو مهدی خلیفه وموسی الهادی
ولیعهد او گفته است

خلیفة یزنی بعمته یلعب بالدبوق والصولجان
ابدلنا الله به غیره ودس موسی فی خر الخیزران

خیزران

بروایت صاحب صحایف الاخبار جاریه ایست که حضرت امام محمد تقی علیه السلام
بوجود آمده وبقولی اسم مادر آنحضرت ریحانه بوده است

حرف الدال

دختر

گویند زنی متخلص بابن تخلص بوده وشعر مسطور در ذیل را نسبت باو میدهند

مکر رسوای عشق از مردم عالم نمی دارد که عاشق کشتن ورسوا شدن هم عالمی دارد

در وجود زنی متخلص بدختر حرفی نیست اما بعضی اینشعر را بدیگری نسبت داده اند

دختر شهوار خانم

دختر سلطان عبد الحمید خان اول وزوجه احمد نظیف افندی چاوش باشی ومعروف
بخانم اخرت بوده است چون مشار الیها از بطن جاریه بوجود آمده سلطان زادگی او را رسما
اعلان نکردند

دعد

مکناۀ بام رومان وزوجۀ ابوبکر بوده وبعضی اسم او را زینب نوشته اند ودر حرف الف ذکر او گذشت

دعد

دعد جدۀ عمر بن نوفل العبکلی بوده وعمر شاعری مخضرم بوده واز فصحای اصحاب وجوانمردان عرب است واین بیت از وست

اسیم بدعد ما حییت وان امت ... اوکل بدعد من یهیم بها بعدی

واز بنات شعر در جمع مذکر وجمع مؤنث لوم میشود پوشیده نباشد که دعد وهند بمثابۀ علم جنس است برای نسوان مثل زید وعمرو برای مردان ودعد منصرف وغیر منصرف هر دو استعمال میشود وعلت غیر منصرف بودن تانیث وعلمیت است وچون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده

دفاف

کنیز کی مغنیه وصاحب جمال بوده ودر ادبیات مهارتی داشته ابتدا بابحی بن ربیع همخواب شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمد واحمد را باضافت اسم مشار الیها ابن دفاف گفته اند بعد از وفات یحیی صباحت وملاحت وبد طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواستگار دفاف نمود واو چند شوهر بدفعات اختیار کرد وهمه بزودی در گذشتند ودفاف بشئامت مشهور شد واشعار ذیل را در حق او گفتند

قالت لنا ان رابت دار دفاف ... حسنها قد اضر بالعشاق
حذروا الرابع الشقی دفافا ... لا یکون تجمه فی محاق
ان عمر یضیعها فان دفافا ... شوم حرها قد سافی الآفاق
لم تضاجع بعلا فهب سلیما ... باجر نجا وجرحه غیر راب

اخر الامر دفاف در سلک املاک ما زحید در نزد هرون الرشید منسلک گردید وحکایات وملاحاتهای غریب او نیز معروفست چون از دایرۀ ادب خارج میباشد از نگارش ان صرف نظر نمودیم همینقدر گوئیم در مسخرگی وشوخی دفاف بی بدل بوده است

دفره

از ثقات ناابیات طبقهٔ اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشاراالیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب ستهٔ میباشد یک حدیث از دفعه در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و این حدیث را مشاراالیها از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفعه اول و ثانی زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را درک کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را در قرهٔ بعناف نوشته است

دلرس بانو بیگم

معروف بنواب بائی زوجهٔ اورنگ زیب عالمگیر پادشاه ابن شهاب شاه بوده و در صباحت منظر و طلاقت لسان و سایر اوصاف کمالیه نظیر و همتا نداشته و در ایکانهٔ عصر دانسته اند و اورنگ کمال عشق را باو داشته و از بطن او پنج دختر بهم رسانیده از جمله زیب النسا بیگم است که بطبع موزون معروف میباشد و سمتی تخلص مینموده و شرح حال آن در حرف زا بیاید

دلشاد خاتون

دختر دمشق خواجه ابن امیر چوپان و از زوجات سلطان ابوسعید خان مغول است گویند بغداد خاتون که عمهٔ دلشاد خاتون و نیز زوجهٔ سلطان ابوسعید بود برادرزادهٔ خود دلشاد را برده سلطان را مسموم ساخت و در ایام دلشاد خاتون از سلطان سعید خان حامله بوده و در هر حال خواجه سلمان ساوجی دلشاد خاتون را مدح کرده است

دلشاد خاتون

دختر تمرتاش ابن امیر چوپان زوجهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین ساوجی بوده چنانکه قصیدهٔ غرا در مجلوس او نظم نموده که مادهٔ تاریخ آن این است

مبشر از سعادت بر این بلند رواق — همی کشند ندا در ممالک آفاق
که تا هفتصد و پنجاه و هفت ماه و — با تفاق خلایق بیاد ی خلاق
خدایگان سلاطین ممهد شیخ اویس — پناه پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو وقت و زمین باستحقاق — فراز تخت سلاطین ممالک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد در گذشته بعش او را بنجف اشرف حمل نموده در ایجاد فن کریمند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بعزادهٔ خود

اشرف بن غمر تاش بفسون دیو دلشاد او را مسموم کرد

صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن بحکومت دیوانیه بدست دلشاد خاتون بود و او غربا را نوازش مینمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند

دلشاد خاتون

دختر امیر علی جلایر و زوجهٔ امیر حسن جلایر بوده و شوهر شمسی در بلخ حکومت نموده

طبع موزونی داشته اند و مطلع از افکار اوست

اشکی که سرزگوشهٔ چشمم بروکند بر روی من نشیند و دعوی خونم کند

حل شد از غم همه مشکل که مرا در دل تو جز غم عشق که حل کردنش ان مشکل بود

دلشاد آغا

دختر امیر فخر الدین و از زوجات امیر تیمور بوده است

دلشاد

شاعره بوده است در ایران که از بلغا شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه مسمی باین اسم بوده و طبعی موزون داشته این شعر را باو نسبت داده اند

طاعات منکران محبت قبول نیست صد بار اگر بچشمهٔ زمزم وضو کنند

دمینه

دختر جذیفة السلولیه است و او در ابن الدمینه شاعر و پیش در تحت عنوان ابن الدمینه شرح حال او گذشت اما اسم ابن الدمینه عبد الله و اسم پدرش عبید الله بوده و باضافت اسم مادر خود معروف و ابن الدمینه گفته شده است

دنانیر

جاریهٔ مغنیه بوده است که یحیی بن خالد برمکی او را آزاد کرده و بصباحت منظر و مهارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلکش معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و نثر هم ید طولی داشته و من موسیقی را از بذل که در حرف با ترجمهٔ حال او نگاشته شد و از اسانید بذل که فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و سایر مشاهیر موسیقی دانهای اعصر باشند اخذ کرد ابو الفرج در اغانی همین اسحق موصلی گفته است پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی

خواستم در نغمهٔ ابراهیمی بر دنانیر وارد او در ام او را مکرر بخواندن آن نغمه وادار نمودم و بدقت استماع کردم عجبی در دنانیر نیافتم که اظهار نمایم بموجب مسطورات ارباب سیر هرون الرشید مبلغ مرطبی بدنانیر واداشته و هر وقت بخانهٔ یحیی برمکی میرفته او را احضار و بخواندن و نواختن امر میکرده و انعامهای وافر باو میداده و عقیل از اد کرده صالح بن هرون را حسن و جمال دنانیر اشتهار و مفتون ساخته و در باب وعده و مطال او گفته است

بادنانیر فدتک عقلی ... وتحیرت بین وعد ومطل
شفعی شافعی الیک والا ... فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی

این ظاهر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته و دنانیر با او بوده چون صفای گلها و نزهت گلستان را مشاهده نموده این بیت انشاد کرد

الورد احسن منظرا ... فتمتعوا باللحظ منه

و از دنانیر خواست که این بیت را بشعر دلکش نوا مساز دنانیر گفت

فاذا انتفضت اتاه ... ورد الخدود بنوبه عنه

انشاد این شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده شد که همه اسباب تعجب و شگفتی است مخصوص مادامستان وفای او نسبت بیحیی غریب بود در مواضع عدیده نگاشته شده است

دنانیر جاریهٔ ابن کناسه

محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و از صلحای شعرا میباشد و او جاریهٔ شاعره و مغنیهٔ ماهری مسمی بدنانیر که ارباب فضل و ادب مخصوصا رفته با مشارالیها مفاوضه و مشاعره مینموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان میباشد گوید روزی بخانهٔ ابن کناسه رفتم وی غایب بود با جاریهٔ او دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای صحبت دنانیر بمن گفت یا ابا الحسین تو را محزون و مغموم می بینم گفتم برادری داشتم از فراش در گذشت اینک از فقد او باز میگردم دنانیر فقد ری متذکر گردیده این دو بیت برخواند

یبکیت علی اخ لک من فراش ... فابکانا بکاک یا علی
فمات وما خبرناه ولکن ... طهارة صحبة الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم فقد ری از دکاکین

وهم وفراست دنانیر را بو معلوم نمایم انگاه بمشار الیها نوشت انک امة ضعیفة لکنها فاذا ابتلاک
کتابی هذا فتجلی بجوابی والسلام دنانیر در جواب نوشت سائنی فجیبنک اتانی عند ابی الحسین
وان من اعیا الی الجواب عما لا جواب له والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازدهم
اغانی نگاشته شده واو را بمهارت در ادب وخصال حمیده ستوده اند وبدو فوت او این بیت
ابیند وبیت را بنظم اورده است

الحمد لله لا شریک له — یا لیت ما کان منک لم یکن
ان لم یبت القول فمن قبلک فما — افحمنی غیر شدة الحزن

وپوشیده نباشد که ابن کاسه داماد ابراهیم بن ادهم ناهد وعارف معروف میباشد و
ابراهیم خال ابن کاسه بوده وابن کاسه در حق ابراهیم مرثیها دارد

دنیا ۱

ابن خلکان گوید دنیا جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدبل الجن گویند
مشار الیها پسری از دبل الجن بهم رسانید وان پسر در گذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیه او
انشاد کرد

یا بی بنفسک یا عراء المقفر — وسترت وجهک بالتراب الاعفر
یا بی بنفسک بعد صون للبلی — ورجعت عنک صبرت ام لم اصبر
لو کنت افدی ان اری اثر البلی — لترکت وجهک صاحبا لم یقبر

دبل الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سر وکاری دارد هر دو را بکشت وبعد پشیمان گشت
وبرای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در اغانی گوید دختری که بدست دبل الجن
مقتول شد سمناة بوده وابتدا نصرانیه بوده مشار الیها او را مسلمان وتزویج نمود

دنیا ۲

جاریه ابو عبیده بصری از شعرای دولت عباسیین بوده وشاعر مشار الیه بفاطمة بنت عمرو بن
حفص هزارمردی تعشقی بهم رسانیده چون فاطمه از نجباء وعیسی بن سلیمان شوهرش اشجاع
ونبالت معروف بوده هروقت ابو عبیده میخواست شعری در حق معشوقه خود فاطمه بنظم اورد
از ذکر اسم او احتراز کرده بنام جاریه خود دنیا انشاد مینمود واز انجمله ابیات ذیل

ما القلب الا ارق من کل قلب — ولحبی اشد من کل حب

ولدتها علی جنونی بدنیا اشهی قربها و انکره قربی
نزلت بی بلیة من هوا ها والبلا با نکون من کل ضرب

دولت بانو بیگم

زوجهٔ محمد عظیم شاه ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده و علاوه بر حسن وجمال فضل و فضائلی بکمال داشته و بالجمله اسباب حظوظ او نزد آن پادشاه گردیده است

دولت خاتون

صاحب صحائف الاخبار گوید دولت خاتون از سلسلهٔ اتابکان خوزستان بوده و این سلسله از سال پانصد و هفتاد هجری تا سنهٔ هشتصد و ده دختر اتابک حکومت نموده اند عزالدین محمد شوهر دولت خاتون در سال هفتصد و پانزده درگذشت و مشار الیها بعد از او بحکمرانی پرداخت اما بملاحظهٔ استیلای تاتار و عدم قوهٔ مقاومت و استطاعت دفع انها حکومت را برادر خود عزالدین واگذاشت و خود فراغت اختیار نمود

دهنا

زوجهٔ عجاج راجز مشهور و دختر مسحل میباشد و مسحل از اولاد مالک بن سعد بن زید مناة است دهنا طبعی موزون داشته اما عجاج را چندان میل و مهری باو نبوده بنابراین دهناء و پدرش بوالی مملکت بنامه کرد عجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت بردند و مشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهر من از من دوری میجوید و من الی الآن بحالت بکارت باقی هستم عجاج بجهة این بی شرمی که از دهنا بظهور رسید او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهائی دور از ادب در محضر والی و کالت نمودند و اخر الامر والی بیکسال بعجاج مهلت داد که در ظرف این مدت بوجه ما زوجهٔ خود را راضی سازد و عجاج این دو بیت را بنظم آورد

اظنت الذ دهنا وظن مسحل ان الامیر بالقضا بعجل
عن کل اکول والحصان بکبل عن السفاد وهو طرف مبکل

دهنا چون این دو بیت بشنید بپاسخ مسطور در ذیل را انشاء کرد

والله لولا خشیة الامیر وخشیة الشرطی والمشیر
لجعلت من شیخ بنی العشیر کجولان صعبة عسیر

عجاج که این دو شعر را استماع نمود باستمالت و نوازش دهنا پرداخت در اثنای مشار الیها

ابن دوید را نظم کرد

تالله لا اتحدعنی بالضم الیک والتقبیل بعد الشم
الا بهزها زیلی بهی ینزع عنی فحمی من کمی

حرف الذال

ذات الاذنین

لقب عایشه دختر طلحه بوده گویند این لقب را ضرهٔ او حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام بعایشه داده ولی نظم بحکم ولا تنابزوا بالالقاب اینحرف بنظر مستبعد میاید وذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش واین کنایه از بزرگی گوش است (دوزن کرد رختخواب مزاوجت یک مرد باشند هر یک ضرهٔ ان دیگر میباشد

ذات الحفوف

زنی بوده است از نسوان زمان حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله گویند این زن فرزندی اورده وبعد از وضع حمل خون نفاس ندیده لهذا ذات الحفوف گفته اند اما وجه تسمیه بدرستی معلوم نیست

ذات الخال

از جواری هرون الرشید ومغنیه ایست مشهوره که در حسن وجمال بکمال بوده وابیات ذیل واهرون در وصف مشار الیها وده جاریهٔ دیگر سروده

ملک الثلاث الانسات عنانی وحالن من قلبی بکل مکان
مالی تطاوعنی البریة کلها واطیعهن وهن فی عصیانی
ماذاک الا ان سلطان الهوی وبه غلبن اعز من سلطانی

بعقیدهٔ بعضی این ابیات از احنف شاعر است واو از قول هرون بنظم اورده است ودر هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لباب الاخبار بیاره مطبوع داشته معروف بذات الخال شده ودو جاریهٔ دیگر که در ابیات فوق بانها اشاره شده یکی سحر نام داشته ویکی ضیا وهرون در ذیل تصریح باسم این سه کنیزک نموده است

ان سحرا وضیا ئا وخنث هن سحر وضیا وخنث

اخذت سحر ولا ذنب لها ثلثی قلبی وثربا ها الثلث

وذات الخال اسم موضعی است در عربستان وعمر بن سعد بکرب کمیکوید وهم قتلوا ابن ذات الخال قبسا اشاره بان محل است

ذات الخمار

لقب هند بنت صعصعه است واو عمر فرزدق شاعر مشهور بوده وخمار بمعنی مجر وذات الخمار بمعنی صاحب مجر است ووجه اینکه مشار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هند بنزد برادر وشوهر وحال خود نشسته بود ناگاه مجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت برخود بالیدم که چهار نفر مرد مثل شما ایمن محرم است وبیتوانم نزد انها مجر از سر دور کنم وانچنان را بصورت موضع درآوردم بعد گفت بدرم صعصعه بن ناجیه وبرادرم غالب بن صعصعه وخالم اقرع بن حابس وشوهرم زبرقان بن بدر بدیهاند آگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی مجر ظاهر شود من باو پنجاه نفر شتر میبخشم از انروز هند را ذات الخمار گفتند

محمد امین المجتبی بعد از انکه حکایت مذکوره را بوضع مزبور روایت میکند میگوید از نظایر این داستان که اعراب از ان نیز مبباشد حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که سه زده مرد محرم داشته وهمه انها خلیفه بوده اند ودر نزد هر سه زده نفر بی نقاب ومجر میتوانست ظاهر شود اما ان محارم پدرش عبد الملک بن مروان وجدش مروان بن حکم وبرادرش ولید وسلیمان ویزید وهشام وبرادرزاده هایش ولید بن یزید ویزید بن ولید وابراهیم بن ولید وخال او معاویه بن یزید ویدر مادرش یزید بن معاویه وجد مادرش معاویه بن ابی سفیان وشوهرش عمر بن عبد العزیز بودند لکن فاطمه صحبت همه این سه زده نفر را درک نکرده است زیرا مادر فاطمه مانکه دختر یزید بن معاویه بوده است

ذات النطاقین

اسمای دختر ابی بکر است که در حین حاملگی در حرف الف نکاشته شد اما وجه ملقب شدن او باین لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول صلی الله علیه وآله اسمای نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره انحضرت قرار داده وقسمت دیگر را بند مشک آب نمود وبقولی قسمتی را بند سفره وقسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوات ومومنین

ای اسمأ بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان عزاسمه در بهشت دو نطاق بتو عنایت خواهد فرمود از انوقت اسمأ را ذات النطاقین گفتند و نطاق بروزن کتاب نوعی از جامه است که زنان عرب در زیر البسهٔ خود میپوشند گویند اگر پیران ابی بکر بلباقت و کفایت دختران او بودند خلافت باشکال بعمر میرسید و هم گویند که رفعهٔ جمل را عایشه سبب بود و این پیر خود عبد الله بن زبیر را در وقتی که در کعبهٔ معظم را جلها الله تعالی محصور کردند چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات تحریض مینمود

ذلفاء

از جواری مشهورهٔ عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف مهارتی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بوده و در حق او گفته اند

وانما الذلفاء بانوثة قد اخرجت من کیس دهقان

ذلفاء در مدینهٔ منوره متولد شده و مردم آنشهر کلیه مفتون جمال و کمال او بودند و از اشعاری که در حق او بنظم آورده اند و در اغانی مسطور است ابیات ذیل مینماشد که بعضی نسبت بیاحوص بن محمد الانصاری داده اند و برخی از بحتری العبادی دانسته

انما الذلفاء هبنی فلیدعنی من ملوم
احسن الناس جمیعا حین تمشی و تقوم
حبذا الذلفاء عندی منطق منها رخیم
اصل الحبل لمرضی وهی للحبل صروم
حبها فی القلب داء مستکن لا یریم

در مستطرف مسطور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک اموی ذلفا را بوجهی که تقریبا معادل بیست و پنج هزار تومان حالیه باشد از صاحب او خرید بعد ها که خلافت بسلیمان بن عبد الملک رسید ذلفا نیز در تحت مذکیت او در آمد اما محبتی کامل بمالک اول خود داشت و دستگاه خلافت و تجلات از اسباب تسلی او نشد و تعشق خود را بمالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده اشکار آگفت عباد الله من لی بدواء الا یشتکی و علاج ما لا یبتغی طال الحجاب وابطأ الجواب والقلب طائر والعقل غائب والنفس واله والفؤاد مختلس والله محتبس

رحم الله علی قوم عاشوا جلدا ومانوا کمدا ولو کان الی الصبر حیلة او الی ترک الغرام سبیل لکان امرا جملا کوید شبی سنان نام مغنی در حوالی سرای خلافت ابیات ذیل را باب راست دوستان خود میخواند

محجوبة سمعت صوتی فارقها ... من آخر اللیل لما انبه السحر
فی لیلة البدر ما یدری مضاجعها ... اوجهها عنده ابهی ام القمر
لم یحجب الصوت احراس ولا غلق ... فدعها الطرق الصوت منحدر
لو مکنت لمشت نحوی علی قدم ... تکاد من اینها فی المشی تنفطر

ذلفا صدای سنان را شنیده برای استماع ابیاتی که مشار الیه میخواند از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مسطور را بشنید و مناسب حال خود دید منقلب شده بنای گریستن و زاری گذاشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده علت گریه او را پرسید ذلفا این شعر را بر سبیل ارتجال انشاء کرد و بلطف احتیال وانمود که این اشفنکی واشک ریزی از درد غربت است که جراحتا

الادب صوت رائع من مشوه ... قبیح المحیا واضع الاب والجد
یروعک منه صوته ولعله ... الی امه یفری معا والی عبد

صاحب ترجمان الاسواق این حکایت را برخلاف صاحب اغانی بنسبت بعوان نام جاریه عبد الملک داده است

ابو الفرج اصفهانی در اغانی در ترجمه حال جمیله مغنیه بمناسبتی مینویسد بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفا را از بنی کرفت و وقتی بر او متغیر شده بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از انوقت لفظ ثلاثه را شوم دانسته اگر چیزی را شوم میکرد میگفت واحد اثنین اربعه و لفظ ثلثه را بر زبان نیاورد و هم او در این باب گفته است

ذلفا جاریه ابن طرخان

از مشهورات جواری شواع عصر عباسیان میباشد و ابو نواس شاعر در بیت او را اراده کرده و گفته است

عجبا من حماقة الذلفاء ... تشتهی فی بائس الخلفاء

میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که در زمره سطبر خلفا را اراده و تمنا میدارد و شان انشاد این شعر چنین گفته اند که وقتی بو نواس از جهة جامعه سخن سنجی و شاعری بدیدن ذلفا رفت

واند نبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور نیز که از نقلاء ان بود بر حسب اتفاق وارد
انجا نه گردید بدان طرخان از بابت تغلبی و کاهلی مروان حرمتی در حق او نظهور نرسانیدند و ابو نواس
با لای دست مروان نشانیدند و این معنی بر طبع ابن حفصه گران آمد و خواست در ضمن
شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تجهیل مکروهات و ناملایمات بر ایشان
رسم تازه نیست

بذل مال و جاه ترک نام و ننگ در طریق عشق اول منزل است

و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفا را در حق خود استنباط نماید بیابند و ملاحظه
این بیت برخواند

غیضن من عبراتهن وقلن لی ما ذا لقیت من الهوی ولقینا

ذلفا از قصد و مافی الضمیر مروان آگاه شده ارتجالا بیتی انشاد نمود که مشعر بود بر غم انف و خلاف
میل وی و موهم انکه تو را شایستگی صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و پادشاه وقت
خواهد بود لاغیر و تو از سرودن این شعر شوق مکنون و عشق نهفتهٔ مرا نسبت بحضرت خلافت
ازجای برانگیختی و این بیت این است

قد هجت بالبیت الذی انشدتنی حبا بقلبی بالامام دفینا

ابو نواس از مکالمه گردد ضمن اشعار بدان اشعار شد بلند پروازی ذلفا را تفرس کرد و دانست
که او منکر وی نیز هست بار دوی ذلفا استهزا کرده گفت

عجبا من حماقة الذلفاء تتشهی فیا شل الخلفاء

و از مفاوضات مشارالیها با شعرای این عصر حکایتی است که دلیل ثوبت بدیهه گوئی و قدرت
طبع او میتواند بود و آنرا ابن ظافر در کتاب خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف
شاعر که از ملازمان کرام خلفای بنی عباس و بمنزل ذلفا رود نمود و شعر ذیل را بر او انشاد کرده پرسید
که ایا بیتی مناسب این مضمون میدانی که

بی له اصحابه ارتجله فبکی واشفق من عیافة زاجره

ذلفا بدیهه بیتی مشتمل بر فکری بگردد که مناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند و گفت

خاف اللئام فی الوداد لانها لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف از بن بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نموده و بر ذلفا آفرین نهاد گفت

وبخسپنها کرد واز وی درخواست کرا بن یک بیت را باو واگذارکند ونزد احدی اظهار ننماید که
از افکار ابکار اوست خلفا ملتمس او را قبول داشت وبعد از ان ابن احنف ابیات وبیت را تمام
انشاد میکرد وبخود نسبت میداد

حرف الراء

رابعة العدویة

ام الخیر رابعه دختر اسمعیل العدویه از نساک مشهوره مائه اول هجری واز اهالی بصره بوده است
در تنسک وایقان وحقایق وعرفان وکشف وشهود مشار الیها مقامی بلند داشته امام ابو القاسم
القشیری در رساله میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت الهی دلی که تو را دوست
دارد آیا او را در آتش میسوزانی تو نیی در جواب او ها نفی ندا در داد وگفت ظن بد مبر که بر وردگار
رحیم اینکار نمیکند خلاصه اینزن در صفای ضمیر وکمالات نفسانی بر اکثر رجال تفوق داشت
از انرو او را تاج الرجال میگفتند وبدرجهٔ در زهد وقدس وتقوی شهرت یافت که ضرب
المثل گردید وهر زنی را که میخواهند مقامات معنوی بستایند میگویند رابعهٔ زمان خود
مباشد از مشاهیر عصر رابعه یکی حسن بصری بود وبعد از انکه شوهر رابعه درگذشت
حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسائل در حقایق ومعارف از و پرسید وبعد
از اختبار از قبول مطلب حسن امتناع نمود وابن ابیات را بنظم آورد

راحتی یا اخوتی فی خلوتی	وحبیبی دائما فی حضرتی
لم اجد لی عن هواه عوضا	وهواه فی البرایا محنتی
حبثما کنت اشاهد حسنه	فهو محرابی الیه قبلتی
انت وجدا وما تم رضا	واعنانی فی الوری واشفونی
یا طبیب القلب یا کل المنی	حد بوصل منک تشفی مهجتی
یا سروری وحیاتی دائما	نشتانی منک وابقنا نشوتی
قد هجرت الخلق جمعا ارتجی	منک وصلا فهو اقصی منیتی

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر وجلالت قدر او را معترف بوده وبزیارت مشار الیها میرفت
ومشکلاتی که در حقایق داشت از و میپرسید ووی حل مینمود روزی سفیان برابعه گفت

جز ایمان و اعتقاد خود را بحضرت حق جل و علا برای من بیان نمود رابعه گفت من خدا را
نه بجهت بهشت و خوف جهنم نمی پرستم بلکه از کمال عشق با نحضرت و برای ادای شرایط عبودیت
عبادت مینمایم بعد ازان این مناجات را انشاء نمود

احبك حبين حب الهوى ... وحبا لانك اهل لذاك
فاما الذى هو حب الهوى ... فشغلى بذكرك عمن سواك
واما الذى انت اهل له ... فكشفك لى الحجب حتى اراك
فلا الحمد فى ذا ولا ذاك لى ... ولكن لك الحمد فى ذا وذاك

مختصر ارباب سلوك رابعه را دارای کرامات میدانند و حکایات ازاو مینمایند وفات او در
سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق
افتاده و مزار او زیارتگاه اهل سلوك و عرفا میباشد

رابعة الشامیه

بنابر مسطورات صاحب نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان مقامی بلند رسیده و کرامات
از او دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده و زمانی
اینده و بیت و اقرانت مینمود

حبيب ليس يعدله حبيب ... وما لسواه فى قلبى نصيب
حبيب غاب عن بصرى وشخصى ... ولكن عن فؤادى ما يغيب

و بعضی او وفات بیت این ذیل را میخوانند

انى جعلتك فى الفؤاد محدثى ... وابحت جسمى من اراد جلوسى
فالجسم منى للجليس مؤانس ... وحبيب قلبى فى الفؤاد انيسى

ابو الطیب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف در بیت اخری را برابعهٔ عدویه
نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعهٔ شامیه مایل بود که
بمزاوجت احمد بن ابی الحواری که از اکابر اعصر میباشد مایل گردد و او را از این میل خود اعلام
نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال ما مانع از اختیار اهل و عیال است رابعه اظهار
داشت که والله من بیشتر از تو بخود مشغولم و مقصودم از اینمزاوجت پیروی هوا نیست بلکه
چون از شوهر پرهیز مال زیاد بمن رسیده میخواهم تو را بامصالح فقرا انفاق کنی و من بواسطهٔ

تو اولیا و دو[illegible]نان خدا را اشناشوم چون ابن ابی الحواری این بشنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را زوج نمود و رابعه سر زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیب بساخت و میگفت نزد زنهای خود برو از مسطورات روضة الواعظین چنین مستفاد میشود که زنی دیگر نیز مسماة بابه اسم بوده که از عابدات نساء ثمار میباشد و او را رابعهٔ قیسیه میگفته اند

رابعهٔ جلالیه

از عارفات معروفهٔ عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش خاجیه ام سلمه خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و زراء گیلان زوجهٔ حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر اعیان از سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبود راهنکی بگیلان رفته مشغول وعظ و هدایه بوده از اسماء کلمات عالیه و مواعظ شافیهٔ وی ذوقی در خاطر مستعد ناصالحه بهمرسیده بکسب شریف وعمر عزیز را هی بتصفیهٔ قلب و تهذیب اخلاق گذرانده و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی علی الله مقامه دریافت و از ان بزرگوار بتصفیهٔ ذکر دوام نافیه شده و ریاضات مشروعه و ریاضات صحیحه بسر برده و چون بمقام معلوم در حضرت شاه مرحوم محمد شاه انار الله برهانه مکشوف افتاده مشار الیها را بلقب رابعهٔ ثانیه خوانده و برفرمان دار الامان کرمان مامور فرموده و انتقال جمال معرفت را از خط نیز و بطی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد و صحن و حجرات که بر سر مقبرهٔ جمعی از مشایخ فخام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و الحکیم العظیم الحاج مولی رضا المذکور و صاحب مفتاح النبوه و الدر النظیم ساخته و فرمان از دربار تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انحاء راه شاه مرحوم طاب ثراه داده اند و اینزمان انمکان بمزار میرزا حسینخان شهرت گرفته و از اوقاف و صدقات جاریات اثر امانی است در گیلان بتفصیل ذیل

ششدانگ قریهٔ خواجان من بلوک سوقان از اعمال رشت مع متعلقات بتملک الفقیر شرعا و عرفا و سه دانگ از یکباب بیچهٔ مشهوره باسم شریعه حاج میرزا اسمعیل واقعه در دوسته بازار شهر رشت محاذی قیساریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین و الحجرات و غیرها و ششدانگ قریهٔ صیقلان و

ششدانك قریهٔ نارنج کل که هر دو از قرای بلوك وزدانست مع متعلقاتهما من الاراضی الرطبة و الیابسة والنابتة والکروم والاشجار وغیر ذلك واقفهٔ موقفه تولیت این صدقات را بامر حاجی مولی رضای همدانی مذکور واگذاشته وبعده با اعلم وافضل واعرف اولاد دلاورش و مع الانقراض با اناث نسل طهورش ومع الانقراض ذکور واناثا با اعلم واعرف واتقی بلدهٔ رشت بالجمله مشار الیها بعد از انجام مزار مزبور از کرمان بقم آمده بیست سال مجاور بوده تا در ۱۲۹۰ سال هزار دویست وهشتاد هما بجاور رحمت حق شتافت وبمدفون کشت رحمة الله علیها وعلی آبائها الاطیاب

رابعهٔ اصفهانیه

از زنان نیك سلاطین سامانی بوده وطبعی موزون داشته اینده وبیت از وست

دعوم این است بر تو کاین زدت عاشق نکاد ... بر بت سنگین دل نامهربان خویشتن

تا بدانی در دعشق وداغ مهر وغم خوبی ... چون بهجران در بمیرم پس بدانی قدر من

رباب

دختر امرء القیس بن عدی الکلبی واز زوجات حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثنا وداری فضل وجلالت میباشد وحضرت سکینة بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است وحضرت امام حسین کمال محبت را برباب داشته واحترام زیاد باو مینموده چنانکه فرموده اند

لعمرك انی لاحب دارا ... تکون بها سکینة والرباب

احبهما وابذل جل مالی ... ولیس لعاتب عندی عتاب

(نسبتهم وان غابوا مقیما ... حبانی ان بعینی التراب)

از حضرت سکینة مروی است که حضرت امام حسن اعتراضی بپدر بزرگوار خود امام حسین در باب افراط محبت رباب فرمودند حضرت امام حسین علیه السلام در شعر مسطور را در ذیل مرقوم بنظم آوردند

ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود در عرب وی در زمان خلافت عمر بحضور او بخلیفه آمده طوعا قبول اسلام وایمان کرد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مابین او واصلت باو گردیده او نیز با ایشان منسب شده سه دختر داشت مسماة بهبات وسلمی ورباب هبات را بعقد حضرت امیر المؤمنین وسلمی را بحضرت امام حسن ورباب را بحضرت امام حسین تزویج نمود واز این سه دختر رباب برگزیده وبیشتر بود وبنا بر دیانت ودرایت وفهم وبصیرتی که داشت مقدم ومنزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رضا واطوار او تخضرت را از خود راضی

وخرسند مباشت پس از انکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شدند
بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از انکه بشرف پیوندم وقرابت سید المرسلین را
کردیدم دیگر سر پیوندی ندارم وشوهر دیگر اختیار نخواهم کرد واین ابیات را که منتهی ایمطلب
ومرثیه حضرت سید الشهداست انشاد نمود

ان الذی کان نورا یستضاء به ... بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک الله صالحة ... عنا وجنبت خسران الموازین
فدکنت لی جبلا صعبا الوذ به ... وکنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن ... یعنی وباوی الیه کل مسکین
والله لا ابغی صهرا بصهرکم ... حتی اغیب بین الرمل والطین

رباب زوجهٔ اقیشر

اقیشر شاعر مشهور اسدی ورباب عم زادهٔ او بود واقیشر بمزاوجت رباب رغبت نمود کسان
رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر باقرای خود حاجت برد ومتوسل شد وهیچیک
از انها کرهی از کار او نکشودند اقیشر نزد ابن رأس الغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را
اظهار کرد مشارالیه تمام چهار هزار درهم را باو مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را بنظم
آورد

کفانی المجوسی مهر الرباب ... فدی للمجوسی خال وعم
شهدت بانک طب المشاش ... وان اباک الجواد الخضم
وانک سید اهل الجحیم ... اذا ما نزلت فبئس النزل
نجاور فاروق فی قعرها ... وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن رأس الغل این اشعار شنیده گفتای اقیشر از قوم وقبیله خود استعانت کردی هیچکس
بتو اعانت ننمود من که بیکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه نسبتها دهی
اقیشر گفت حرف بدی نزده ام اگر ترا با پادشاهان برابر کنم وپهلوی دست
ابوجهل بنشانم واقیشر از المکتنی بالحکم ابوجهل بخواست رجعت کنیت او ابوالحکم میباشد وکنیه
ابوجهل بر ترک اطلاق نکردن مقصد کاید است

رباب

دختری بوده است جمیله وعاقله از بنی ذهل که خداش بن حابس التمیمی باو مفتون گردیده و

طالب تزویج او شده و بخواستگاری آمده چون خداش مال دار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او استماع نمودند و او برفت و عشق و هوا خداش را انگذاشت که برک این ثمنا گوید و براه دیگر پوید لهذا بر منزل رباب معاودت کرده همینکه با منزل نزدیک شد این ابیات سرود

الا لیت شعری یا رباب متی اری لنا منک یوما او شفاء فاشفی
فقد طالما عنیتنی و وددتنی وانت صفیتی دون من کنت اصطفی
لحی الله من یبغی الموالی لمال نفسه اذا کان ذا فضل به لیس یکتفی
فینکح ذا مال دمیما ملوما و یترک حرا مثله لیس یصطفی

و رباب در خیمه این ابیات را استماع کرده بخداش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح نزد پدرم بیا و مراد و بارو حواستگاری کن بعد از ان عاد در خود گفت هل انکح الا من اهوی و التحف الا من ارضی یعنی ایا من این را بگیرم از انکه کسی که دوست داشته و باو راضی هستم تزویج خواهد نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر چنین است مرا بخداش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است تو ایکه نه باو دهیم و رباب گفت اذا جمع المال ستة الفعال فقد جمال المال از یکطرف رباب والدین خود را الزام کرد و از انطرف خداش بامداد بگفته رباب بخواستگاری آمد و مقصود او حاصل گردید لهذا خداش از اینمعاودت خود خرسند شده گفت العود احمد و المراة ترشد و الورد یحمد و از انروز العود احمد ضرب المثل و مشهور شد در مجمع الامثال مسطور است که ابن زبعد از مفارقت با خداش با یکنفر از اهل قبیلهٔ خود که سلم نام داشت راهی بهم رسانیده و شوهر او آگاه شده او را بکشت

و چهار نفر از صحابیات مسمی بر رباب بوده و ان چهار رباب بنت البراء و رباب بنت الحارث و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند

ربیحه

دو مغنیه مشهوره مسمی با این اسم بوده اند یکی جاریهٔ ابن دامن و دیگری جاریهٔ ابن ثمامس و هر دو طبعی موزون داشته اند و ربیحه جاریهٔ ابن ثمامس و دو جاریهٔ دیگر اینقدر اختصار کرد خلیدة المکیه و عقیله نام داشته ثمامسیات گویند و هر یک را دو گفته منسوب بابن ثمامس میباشند و ربیحه جاریهٔ ابن دامن نیز تا سنه وسامائه از قرائن که شرح حال هر دو بیاید از یک مالک بوده اند و در حق این دو بهم سروده اند

هل من شفا لقلب حزین محزون　　صبا وصبت الی وهم ابن رامین
الی ربیحة ان الله فضلها　　بحسنها وسماع ذی الفا بنین

وابیات و بیت از قصیدهٔ طویله میباشد و ترجمهٔ حال مشتبات مزبوره همه در کتاب اغانی مسطور است

ربیحه

بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بر بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از انکه سعده بنت عبد الله را هم بهمین مبلغ مهر بزنی گرفته بود و ذکری از این ربیحه در حرف حاء در ترجمهٔ حال حبابه نموده ایم

ربیعهٔ بنت النضر

دختر نضر بر وزن مضم و مادر حارثة بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر میباشد مشارالیها را پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد یا نبی الله اگر پسرم در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد چکنم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد

رجب بنت القلیبی

دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیبی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از ثنا محدثه ثیما و میباید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت الشیخ تقی الدین السبکی اخذ حدیث کرده و در سنهٔ هشتصد و نصف و نزد وفات کرده است

رزینه

جاریه ایست که صفیه بنت حیی بن اخطب زوجات حضرت رسول او را از اد کرده و از صحابیات شمرده میشود و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نموده و دختر او امنه از او روایات حدیث بوده و مخصوصا ستت بودن روزهٔ روز عاشورا و از مادر خود روایت کرده است و مذمت صوم رجب را

رشحهٔ کاشانی

اسمش بیگم و دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود امده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته اینچنین سروده و صاحب طبع بوده و بعضی از بستان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه را مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار

شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر اوست

از بیست کلبهره بارب بسته از سنبل نقاب | با بافنون کرد پنهان در دل شب آفتاب
دل رفت و زخون دیده ما را | پیداست برخ ازان علامت
میطپد از شوق دل در سینه ام گوئی کبوتر | نیز دلداری بدل زابرو کمانی میرسد
بعد صد سجده نوچون رشحه دیدمش گفتم | کی ندیده شکار مکر کند شهباز
اشک زبیم هجر تو هست دوز تا سحرگ | اهم زدست خوی تو هر شام تا سحرگ

(سلطان) رضیه

دختر شمس الدین ایلتمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان سلطنت داشته سلطان شمس الدین از فروع غور بود و حکمران کابل و غزنین بوده که بعضی از نواحی هند را نیز متصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون در ذات و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود ایلتمش در امور سلطنت دخالت مینمود و ایلتمش با وجود چند نفر فرزند ذکور اینان دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره نیست بعضی گفته اند بعد از فوت ایلتمش حکمرانی بپسرش رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون سخیف العقل بود سادرش کار حکومت مینمود بعد از هفت ماه امرا و اعیان کشور اتفاق نموده رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و خواهر شرا سلطان رضیه بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیما بین مشار الیها و یاغیان جنگ در گرفت و رضیه غالب میشد عاقبت او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را بتخت سلطنت دهلی نشاندند و این در دوشنبه بیست و هشتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه در سال ششصد و سی و هفت یاس و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دهلی راند و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید

رضیه

از جواری ازاد کرده عبد الرحمن ثالث از ملوک اندلس مشار الیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن ممالک شرقیه اندلس را سیاحت نموده و شان و شهرت خود را علناً

حاصل نموده است

و رضیه خاتون از صاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه محیی الدین قاضی عسکر روم ایلی بوده و ابن محیی الدین از علمای انعصر ثمارا بوده و بمناسبت شوهر به رضیه خاتون او را عشا مسه رضیه دامادی میکردند

رقیقه بنت ابی صیفی

دختر ابی صیفی ابن هاشم بن عبد مناف و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند و علت ازا ذکر خواهیم نمود بعضی مشارالیها را از صحابیات دانسته اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده گوید رقیقه با جناب عبد المطلب همسن بوده و هر دو در زمان سیاوت حضرت رسالت پناهی را دریافته و عصر نبوت را ادراک نموده و ماذکر رقیقه را بمناسبت صاحبة الرؤیا بودن او سیمانیم اما او ملقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه مخط عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله بودند رقیقه در عالم رؤیا دید شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای معشر قریش بشما مژده میدهم باخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسیده و او ان ظهور او نزدیک گردیده مقرر است که بهمین مقدم او از بلای مخط و غلا آسوده شوید و میباید از میان شما شخصی را حسب و نسب کریم و سفید اندام باشد با مژگان انبوه و چهره طولانی اولاد و در بیت خود را هم را بردارد و از هر بطنی یکنفر او را بیعت کند و همگی ایدان خود را باب شسته نظهر نمایند و معطر سازند پس از استلام رکن بر کوه ابو قبیس صعود کرده التضرع بدعا طلب باران نمایند و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائله مخطی رفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرده همگفتند عبد المطلب دارای این شمایل است و بنا بر این بیعت نمودند و او نوه خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط مذکوره بکوه ابو قبیس رفتند و عبد المطلب ببرکت وجود خیر الوری استسقا نموده ابتدا دعا بر خواند اللهم ساد الخلة و کاشف الکربة انت معلم غیر معلم و مسئول غیر مبخل و هذه عبادک بما انزلت حرمک یشکون الیک سنیهم التی اذهبت الخف و الظلف اللهم فامطر علینا مغدقا مرتعا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشیبة الحمد اسقی الله بلدتنا ... وقد فقدنا الحیا واجلوذ المطر

فجاد بالماء جونی له سبل ... فعاش من بهما الانعام والشجر

میامن الله بالمیمون طائره ‌ ‌ ‌ وجه رزین بشرت یومنا به مضر
مبارک الاسم یستسقی الغمام به ‌ ‌ ‌ ما فی الانام له عدل ولا خطر

شبیه الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشند

رقیة الثقفیه

یکی از صحابیات میباشد و رقیه بنت نوفل خواهر ورقه ابن نوفل است که در صدر کتاب در ترجمه حال امنه ذکری از او کردیم و باید دانست که ورقه ابن نوفل عیسوی و کاهن معتمر مشهوری بوده است

رقیه

دختر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از بزرگوار است و یکی از ان دو دختر است که عثمان را بجهت تزویج انها داد و النور بن کفته اند هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مکه معظمه را قاصد مدینه شدند رقیه را بعثمان تزویج نمودند و وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعد ها از انجا بمدینه منوره امدند و وفات رقیه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزی که خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب ناخوشی رقیه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوه بدر نهی فرمودند و در حق او و عثمان گفته اند

اعجب بزوجین بر ان انسان ‌ ‌ ‌ رقیه و بعلها عثمان

ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بانها عطا فرمود و او را عبد الله نامیدند و از پسر پنج شش سال بیش نماند بعد از ان خروس چشم او را دریده صورتش اماس کرد و در جمادی الاولی سال چهارم هجرت از ان زخم اماس در گذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه ام کلثوم خواهر رقیه نامبرده را گرفت و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در حدیث است که ابو طلب و ابو لهب عتبه و عتیبه را پسران خود عقد کردند و وقتی که سوره تبت نازل شد و ابو لهب و زوجه اش شریر شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک او دو نمودند

وذکا بجانه نگارنده رساله ابیات مخصوص در اینمسئله

سیده رقیه

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیده نساء فاطمه سلام الله علیها بوجود امده صاحب مشاوقات الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کرامتی که نسبت بسیده

مشار الیها داده اند این است که هنگام مسافرت از مدینه بکنفر از آل برمکیه بطرف آن معظمه آمده
خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده و روحش از بدن جدا شد شیخ ابیضه محل کلام
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب
کبری مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر باسم اینها و خواهر علیهما صلوات الله الملک الاکبر
میباشد که زیارتگاه است

رقیه

دختر محمد بن علی بن وهب القشیریة از محدثه های مصر است و مدتی در ابیجا تعلیم علم حدیث
کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او در چهاردهم شعبان سال
هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد التغلبی و رقیه بنت
التجانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و ده نفر زن صحابیه هم مسماة باین
اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الاسلمیه
و پوشیده نیست که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبید الله است و
عبید الله از مشاهیر شعرای بنی امیه بوده و او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای
متعدده باین اسم داشته با انکه چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند با چند نفر
از معشوقه های او باین نام نامیده شده و از قبیل وجاء اخری است شعر شاعر که میگوید

ادعی باسمها نبزا فی قبائلها کان اسمها اضحت بعض اسمائی

بزعم بعضی حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء دختری مسماة برقیه داشته اند
ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است

رمله بنت ابی سفیان

مکنات بام حبیبه و از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه وآله است و در حرف الف
ذکر او نگاشته شد

رمله بنت زبیر

دختر زبیر است و زبیر از عشره مبشره میباشد ابتدا مشار الیها را شخصی موسوم بعثمان بن
عبد الله بن نبی گرفت و از او عبد الله بن عثمان بوجود آمد و ابن عبد الله بن عثمان و سکینه
حضرت سکینه بنت الحسین را تزویج کرده بنابراین رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت

سکینہ است بعد ازان در حبالۂ نکاح خالد بن یزید در آمد و خالد مفتون او گردید و از ابیات

در حق او بنظم آورد

البس یزید الشر فی کل لیلۃ ۔۔۔ وفی کل یوم من اجیتنا فریا
احن الی بیت الزبیر و قد علت ۔۔۔ بنا العبر خرقا من تھامۃ اوتفیا
اذا نزلت ارضا تحب اھلھا ۔۔۔ البناء انکانت منازلھا حریا
وان نزلت ماوا وانکان قبلھا ۔۔۔ ملحا وجدنا مائہ بارد اعذبا
بحول خلا حبل النساء و لا اری ۔۔۔ لرملۃ خلخالا یحول ولا قلبا
اقلوا علی اللوم فیھا فانني ۔۔۔ تحیرتھا منھم و بیرتہ قلبا
احب بنی العوام طرا لحبھا ۔۔۔ و من حبھا احببت انوالھا کلبا

و بعضو بیت مسطور در ذیل و ابیات مزبورہ در فون دانستہ اند،

فان تسلمی نسلم و ان تنتصری ۔۔۔ نحط رجال بین اعیھم صلبا

اما از فرزندان او خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت نتصرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله و من یحلف به لعنۃ الله یعنی خدا لعنت کند انکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند انکه این را من نسبت داده است کذا فی الاغانی

رملہ بنت شیبہ

دختر شیبہ بن ربیعہ و عم زادۂ ھند بنت عتبہ زوجۂ ابی سفیان است رملہ از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود اسلام قبول نمود ھند دختر عم او وی را بایذاء و ایلام

محو کرد

لحی الرحمن صائبۃ بوخ ۔۔۔ و منکزا و باطراف الجحون
ندبن لعشرۃ قتلوا اباھا ۔۔۔ اقل ابیک حائک بالیمین

رملہ بنت الحارث

صحابیہ ایست انصاریہ کہ دختر حارث نجار و زوجۂ سعد ابن زعوراء بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خانۂ داشته کہ از اماکن فرخانه قرار داده و ایلچیان و اشخاصی کہ برای دعوت حضور حضرت بدانجا آمده و طرف توجه میشده اند در انخانه نزول برای انها

معین میکردند

رملة بنت الوقیعه

ام جندب غفاریه مادر ابی ذر غفاری واز صحابیات است و پیش ذکر او شده و رملة الکبری و رملة الصغری از بنات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میباشند و معاویه هم دختری رمله نام داشته که در تواریخ ذکری از او نشده

رمیصاء

مکنّاه بام سلیم بوده و او صحابیه ایست مشهوره و انس بن مالک از بطن او بوجود آمده و حدیثی باین مضمون که انی دخلت الجنة فاذا انا بالرمیصاء در حق او روایت مینمایند ذکر رمیصاء باعتبار کنیه او در حرف الف شده و چون او را غمیصاء هم گفته اند در حرف غین نیز مختصری از او مذکور میشود

رمیکیه

جاریه ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد ذکری از او شده مشارالیها از نساء اندلس است که بفضل و ادب اشتهاری یافته اند و نام فرزندان ذکور و اناث معتمد از بطن او بوجود آمده اند اگرچه مشارالیها مانند افراد خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن و ملاحت و طلاقت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجهٔ کمال دارا بوده و معتمد که از ادبای ملوک الطوایف سلیمان مغاربه محسوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او نهایت محظوظ میگردید و بنابر محبت وافر معتمد با او احترامی کامل حاصل نموده گویند روزی رمیکیه بر بامی از بناهای بنوارا در پیشگاه سرای سلطنت دید پا برهنه در کل و لای راه میرود و بنده او را وشی میفروشند و وشی پوشیده بود معتمد در کل راه رود و وشی ایشان تشبیه نماید در همان حال در ایوان انعارت گل بر تیب داد مرکب با انواع طیبات و بجور و گلاب و مشارالیها با دختران و جواری معتمد از کل راه مشکها بر دوش گرفته گویند وقتی که معتمد در حمام مذلت گشت و با رمیکیه در قلعهٔ اغمات مقید و محبوس گردید با الهه بذل و مخارج و نفقات معتمد نسبت عشاق الیها کرده بود روزی رمیکیه بپهلوی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز روی خیری ندیدم معتمد در جواب گفت ولا یوم الطین و بد بجواب حال امروز را بخاطر رمیکیه آورده او را بخجل ساخت و صدق کلام مخبر نظام نبوی را بظهور رسانید که انوان را بصفت ناسپاسی ستوده

و بنان انوان مادیه تکلف شیر فروشی کردند و باین آرزو نایل گردیدند

معتمد بعد از انکه از تخت امارت آزاده اج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود

وحزان خود را بپیاده و پریشان حال دید این ابیات سرود

فما انت الا عبد في اغمات ماسورا ... بما مضى كنت بالاعياد مسرورا
بغرز للناس ما يملكن قطميرا ... ترجب انك في الاظعار جائعة
ابصارهن حسيرات مكاسيرا ... يرزن نحوك للتسليم خاشعة
كانهم نطف مسكا وكافورا ... يطفن في الطين والاقدام حافية

ما نا
بيت اخيرات حسان
يوم الطين بكاشان
رفت

روب متی

صاحب صحائف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و شصت و هشت در هند و ستان واقع شده و او ایراد نموده مینویسد روب متی مغنیه بود هندی بکمال حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شهرۀ عظیم بهم رسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد هر چند اشارات الیها با امر بملک خود رابطه و علاقه داشت و معاشقه در میان بود زهر نوشید و بمرد که بچنگ جلال الدین محمد اکبر نیفتد

ربا

دختر غطریف سلمی و معشوقۀ عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری بود و چون عاشق او عتبه در گذشت بر روی نعش او افتاده و بسوز و گداز هر چه تمام تر این ابیات مسطور در ذیل را گفته و اخر الامر صیحه کشیده و جان داده است میگوید

اعلل نفسي انها بك لاحقة ... تصبرت لما انني صبرت وانما
اما ملك من دون البرية سابقة ... ولو انصفت روحي لكانت الى الذي
خليلا ولا نفس نفس موافقة ... فما احد بعدي وبعدك منصف

ربا

خواهر وهم پیشۀ سلامة الفرجار مغنیه است که در حسن و هنر مشهور و قابل النظیر بوده و ابن قتیبه از وفیات الشاعرات او سلامه را یاد نموده و بیت سروده و انها هن دو شعر او

نعتی نموده اند

فما كان اما منهما فشبيهة ... لقد فقدت ربا وسلامة الفتا
مضى

مضى

مقصود از نفس عبد الرحمن بن ابی العمار الجشمی است که بکثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة النفس منسوب باوست و ترجمهٔ حال سلامه در حرف سین بیاید انشاء الله تعالی

ریحانه

دختر سمعون بن زید بن قنشامه از طایفهٔ بنی قریظه است ابن اثیر گوید ابن ریحانه از جواری سعاد تماند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده حضرت بمشاطه الهها تکلیف فرمودند که او را تزویج نماید و در سلک زوجات مطهرات منسلک باشد و ریحانه که نزد آنحضرت را بر هر چیز ترجیح داد

ریحانه والده

عارفه ایست نظیر رابعهٔ عدویه که بزهد و صلاح مشهور است و او را از اولیا شمرده اند در نفحات الانس شرح حال او مسطور است

ریطه

بعضی از ارباب سیر گفته اند مهدی عباسی زوجهٔ مسماة بریطه داشته که نفوذ امر با او بوده است برخی از صحابیات نیز باین نام بوده اند و ریطه بنت عبد الله بن عبد المدان الحارثی مادر ابو العباس سفاح اول خلیفهٔ عباسی میباشد

تمام شد جلد اول کتاب خیرات حسان
بعون الملک المنان در یکشنبهٔ
دوازدهم ماه مبارک رمضان
المبارک سنهٔ
هزار و سیصد و چهار هجری
۱۳۰۳

ذیل

حرف الالف

امنه

اسم یکی از بنات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بوده است

اغا بیگم

شاعره بوده است در زمان خود بنابر جلالت حسب و نسب و توانائی بشعر او موزونان بذل توجه و احسان مینموده این شعر از وست

آه از آن طاقی که دارد شیشهٔ جان تاب از او وای از آن لعلی که هر دم میخورم خون ناب از او

اغا بیگم

دختر مهر قرای خراسانی مهر یکجا خان محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته این شعر از مشار الیها مسموع شد

دشمنان آن عالم هر کرا دیدم غمی دارد دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

اغا دوست

زن سبز وار بوده و در آن بنات و بطور دستی داشته بنابر طبع موزون شعر هم میگفته این بیت از وست

هر کجا آن سه تا بان زلف پریشان بگذرد هر که بیند کفر زلف و زایمان بگذرد

امامه

حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری مسماة بان اسم داشته اند

ام الحسن و ام الحسین

کنیه دو تن از بنات حضرت سید سجاد سلام الله علیه میباشد گویند حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز دو دختر مکناة بان دو کنیه داشته

ام سلمه

دختری حضرت امام محمد باقر علیه السلام مکناة بان کنیه داشته اند گویند حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء نیز دختری مکناة بان کنیه بوده و ام سلمه کنیه یکی از بنات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بوده است

ام عبد الله

دختر حضرت امام حسن و زوجهٔ حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام میباشد و معظمه مشار الیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام اول کسی است که از دو سبب نسل حضرت امام حسن و امام حسین هم می پیوندد و سبب اینکه مادر امام عبد الله هما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر قبیله بنی تیم که ابو بکر از آن قبیله است به بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر امام عبد الله را ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و ام عبد الله کنیهٔ یکی از بنات حضرت سید الشهداء علیه السلام بوده

چنانکه عبد الله محض از جانب پدری الحسن اول کسی است که او را ذوالجناحین شرف کرد پدر وی حسن مثنی و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام علیهم اجمعین

ام فروه

بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات حضرت امام محمد باقر علیه السلام میباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عبد الله از بطن او بوجود آمده اند و انهائی که گفته اند ام فروه جدهٔ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و ام عبد الله مادر آنحضرت دختر ام فروه است قول ضعیف اختیار کرده اند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دختر بی مکاتبه بام فروه بوده است

کتب بسیاری از انساب آل بیت حق این ام عبد الله را مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرانیده و نوشته اند که ایشان در دوران محنت و عقوبت و بانوی کبری از زندان دیوار ی شکسته میگذشت و اتفاقا اندیوار بدیدار حسین مشرف باتحاد کردید مشار الیها ملتفت شده و در رها الی اشاره نمود و فرمود لاوجه جدک دیوار بقدرت خدا با استاد تا او بگذشت انگاه فرود تخت

ام الفضل

دختر مامون خلیفهٔ عباسی است که خلیفه باکمال میل او را بزنی بامام محمد تقی جواد داد سلام الله علیه و پیش اشاره باین مطلب نموده ایم اما اینجا وجب را مقدمه ایست که ذکر آن را اهمیت داد و در سبب ذکر از عنوان ام الفضل و تذکار آن مقدمه پرداختیم

واذا اینجا و ملاحظه ترجمه سابقه معلوم میشود مغز کلام حضرت صادق آل محمد صلعم که فرموده است و آتی بها ابو بکر مرتین

صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویستم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الاکبر گوید ابن سال را سنة العرس گویند چه در ین سال مامون دختر خود ام الفضل را با امام محمد تقی جواد ابن امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورد و مقدمهٔ مسطوره را از کشف الغمه نقل کرده میبوید چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را بپسر امام رضا علیه السلام دهد عباسیان از این معنی باخبر شده اباوامتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس رود و بخواهان این سلسله اتفاق نموده نزد مامون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند این خلیفه اگر اینکار کند خلافت از دست ما بیرون

خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میان ما و ایشان نوادهٔ دشمنی قدیم است و خلفا راشدین که قبل از تو بودند ایشان را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در دفع و استیصال ایشان میکوشیدند و ما بهزار دعا و مناجات شر ایشان را از خود دفع کردیم اینزمان با خلیفه را داعیهٔ پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت بیست مناسب آنست که خلیفه ام الفضل را بیکی از اهل بیت خود مخصوص کند و تزویج نماید چون انجماعت ارای خود را اظهار داشتند مأمون در جواب گفت اما آنچه میان شما و آل ابوطالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیدهٔ انصاف در آن بینید دانید که حق بجانب ایشان میباشد و اما آنکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال ایشان سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از افعال قبیحه و از تکاب این اعمال شنیعه خصوصاً از قطع رحم و ظلم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی الرضا پشیمان نبودم بلکه خدا را ناست که من میخواستم انحضرت متقدم امر خلافت شود و من با او بیعت کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم دیگر شتافت و اینکه حالا من محمد جواد را جهت تزویج دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطهٔ آنست که او با این صغر سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون انجماعت از مأمون این سخنان شنیدند گفتند ای خلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این داعیه هست بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مأمون گفت وای بر شما من با حوال آن کودک از شما داناترم و از اصل باین است که علم ایشان از حق سبحانه تعالی است و انها در کسب علم از برای ناقصهٔ خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال بر شما ظاهر گردد او را امتحان نمائید که شاید خدا ترا پاینده دارد و ای خلیفه حالا بر تو از انصاف آمد بهر آنکه مأشخصی را از علما فراهم کرده بمجلس تو آرد تا از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب درست داد ما را متابعت تو واجب میشود و الا باید تو ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان عمل نمائی مأمون گفت فرا چنین است و همین پسر انجماعت باتفاق از نزد مأمون بیرون آمده پیش بعضی از اکثم که از فضلای مناظرین آنزمان بود و مأمون او را دارای رتبت و مرتبهٔ عظیم میدانست و منصب قاضی القضاتی تمام ممالک مأمون بوی تعلق داشت آمدند و او را از این داستان گفتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در مجلس مأمون مسائلی چند پرسد و او را بسازد و خلافت عقیدهٔ مأمون را در حق او ظاهر نماید و مأمون از داعیهٔ ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار

مال بسیار بیحیی دادند روزی دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان
و موالی خواهان ایشان منتظر بودند که یحیی هم الان آن امام نه ساله را چنان ملزم سازد که بماند بحق
گویند مأمون یکی را بطلب امام محمد تقی جواد علیه السلام فرستاد و او را برای انحضرت در دست
راست خود جای داده ساخت و چون جناب نبوی القاب امام محمد جواد علیه و علی آبائه السلام
در آنمجلس تشریف فرمود او را بالای مسند بنشاند یکی حرفها میزدند و چیزها میگفتند از
جمله حرفها این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از عهده اینمجلس حرف بزند
زود تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم گفت بنابر این است الفضل بعد از شما یحیی بن اکثم
روی بمأمون کرده گفت اجازه و رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مأمون گفت از
خود بجناب باید اذن خواست یحیی روی با امام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن
میدهی مسئله از مسائل شرعیه از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هر چه خواهی بپرس یحیی گفت
فدایت شوم چه میفرمائی در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمود
ای یحیی این سؤال تو مجمل است اگر تفصیل آن را گوش کنی بعد از آن هر چه بگوئی که مراد تو باشد جواب
از گفته میشود و از تفصیل این است

اینکه از صید داد در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل و عمدا آن قتل را مرتکب
شده یا سهوا و خطأ و آن محرم از آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل در نوبه اول بوده یا نوبتهای
دیگر اینکار کرده و آن صید از جنس طیور بوده یا از غیر آن و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن محرم
بر قتل آن مصر بوده یا پشیمان و این قتل در شب واقع شده یا در روز و احرام او بعمره بوده یا بحج
چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت گشت و هیچ جواب نتوانست گفت
و عمای اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر و هویدا دیدند مأمون از روی شادی و خرسندی گفت
الحمد لله علی هذه النعمة راوی گوید در همین مجلس مأمون از افضل را بعقد امام علیه السلام
در آورد و بعضی از موثقین را عقیده این است که مأمون در بعضی از جلوه حضرت علی بن موسی الرضا
علیه الاف التحیة و الثناء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه
اهل مجلس مزبور در وقوف ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بهت و عجز یحیی مأمون
از امام محمد تقی علیه السلام احکام مسئله مذکوره در وقوف را پرسید و خواهش کرد که حضرت
از آنها بیان فرمایند و حضرت شرح و اینکه تا بید و شاید تقریر کردند و در کتب معتبره بعضی

ازمضبوط است بعد از شرح اینمسئله حضرت امام محمد تقی جواد دو پسری بزرگش او وده فرمود
ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یابن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنم والا
مستفید میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و
نظرش بروی حرام بود و بعد از یکساعت دیدن وی بر او حلال شد چون ظهر در سید
باز انحورت بروی حرام شد، وچون وقت عصر شد مجدد ابر او حلال گشت وهنگام مغرب باز
بروی حرام شد یحیی گفت والله کرمن جواب اینمسئله نمیدانم شما خود یابن رسول الله بیان فرما
حضرت فرمودند انحورت علی الصباح کنیز مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردم ان حرام است بعد
از ساعتی از مرد وی را خرید نظر او بر ان کنیز حلال شد بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی
حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی
حرام شد

ام کلثوم

کنیه یکی از بنات حضرت سید سجاد علیه السلام میباشد نیز ام کلثوم کنیه یکی از دختران
حضرت امام موسی کاظم سلام الله علیه میباشد وهمین نیز کوارد دختر دیگر منکاه بام کلثوم
صغری داشته اند

اولجای ترکان آغا

از زوجات امیر تیمور و دختر امیر قزغن بوده است و سلطان بخت بیگم صبیه امیر تیمور و زوجه امیر
سلیمان شاه از بطن او بوجود آمده

حرف بدور الباء

بروزن قصور از جواریه مغنیه ودر عصر بنی عباسیین در بغداد بوده و بجاریه بنت الملک
شهرت نموده و او ازی خوش داشته شریف ابو جعفر مسعود بن حسن البیاضی شیفته او شده
کرد بده و در حق او گفته است

شکی القلب ظالمة فی الحشی الی فاسکنت فیه بدورا

بکارة الهلالیه

تابعیه ایست بفصاحت معروف و ابن دبیت از نتایج افکار اوست

باز بدورنك فاحتفر من دارنا سبعا حسانا فی التراب دفینا

قد کنت اد خره لیوم کریهة فالیوم ابرزه الزمان مصونا

ولها ایضا

اتری ابن هند للخلافة مالکا هیهات ذاک وان اراد بعید
منک نفسک فی الخلافة ضلة اغراک عمرو للشقاء وسعید

ولها ایضا

قد کنت اطمع ان اموت ولا اری فوق المنابر من امیة خاطبا
فالله اخرمدتی فتطاولت حتی رأیت من الزمان عجائبا
فی کل یوم للزمان خطیبهم بین الجمیع لآل احمد عائبا

صاحب عقد الفرید مینویسد بکاره هلالیه با انکه در بن ابیات از معاویه بد گفته بود و قبی احتیاج او را بران داشت که بمجلس معاویه رود و از وچیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در انمجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند این همان است که این اشعار را گفته است و هر یک از انها یک شعر از اشعار مسطور در فوق را خواندند و بکاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معاویه متعرض نشده گفت انچه در هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس از این چیزی نتوانم خواست و مراجعت نمود

بلقیس

دختر محمد بدر الدین بن سراج الدین البلقینی است و جد او سراج الدین استاد ابن حجر عسقلانی بوده و با انکه خانواده مشار الیها همه اهل علم و فضل اند وجود این زن اسباب افتخار و اشتهار انها گردیده و علم دانش و زهد و صلاح او نهایت مشهور است در سنه ۸۲۴ بعد از هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در این وقت زیاده از شصت سال داشته سال اخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان بطی مقامات مینموده و او را از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر

بنت ابی علی الشبوبی

زوجهٔ ابی عبد الله الخضر مجاست و در علم فقه مهارتی داشته در طبقات صغرای سبکی ذکر او شده است

بی بی ست

همان بیت خداوندی است که در حرف باء ذکر نمودیم مستفهم زاده در تذکرهٔ خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرد و موافق خطوط از زمان چند خط دلخوش و لطیف نوشت و مردم باو اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانکه ابن تغری در نجوم زاهره خود باینمطلب تصریح کرده است

باب ب

خواهر شیخ عبد الله دیوانه بوده و بیت ذیل حزین ذکری از او نموده در هرات اقامت داشته

با قضا طبع موزون گاهی بیتی بنظم میاورد اشعارش

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم کرا نظارهٔ آنسرو خوشخرام کنم

حرف الثاء ثقیه

دختر خطیب محدث ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام الارمناذی است که در حرف نا ترجمهٔ حال او بنگاشته شد تمامی ان ترجمه را کوید مشار الیها در ملازمت محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی بسر میبرده ابو الحجاج صاحب کتاب الف باء پسر مشار الیها که معروف بابو الحسن علی بن حمدون است همدرس بوده و در نزد ابو طاهر السلفی تحصیل مینموده و در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابو الحجاج از ثقیه اجازه گرفته و ابو الحجاج بمناسبتی میکوید ثقیه بمن اذن داده است که مجموعهٔ اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده قرائت و روایت نمایم و برخی از اشعار او از یک قصیدهٔ طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینماید

اعوامنا قد اشرقت ایامها وعلا علی ظهر التمام خیامها
والارض متبسم بنورا قاحه لما بکی فرحا علیه غمامها
والزهر بین الغض الذی احدقت به نوفیفهم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمره الخجل من فرط الحیا لثامها
وشقائق النعمان فی وبساته خالات مسک خالها رقامها

وبعد از اکمال تشبیب شروع بمدح حافظ السلفی کرده کوید

یا صاح قم لسعادة قد اقبلت وتنبهت بعد الکری نوامها
ولجمع نواظرنا لجلی فکرنا لما تجرد للاثر بفرحسامها
مدح الامام علی آیة تامة فخر الائمة شیخها وهمامها

الحافظ الحبر الذی شهدت له ارض العراق بفضله وشآمها
واحرقصیده را طوری خوب گفته که شخص لطافت و رشاقت اوایل از افراموش نمیسازد

تندو

دختر حسین بن اویس از بنجای ترکمان و زنی بدیع الجمال بوده و با عمه خود احمد بن اویس
بمصر آمد ملک ظاهر بربوق از ملوک چراکسهٔ مصر او را تزویج کرد و بعد ها طلاق داد عمهٔ
او شاه ولد ابن شاهزاده بن اویس او را بزنی بگرفت چون ببغداد باز گشتند عمهٔ او احمد
درگذشت و شاه ولد شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست اما او شوهر خود را نابود نمود
و خود بسلطنت پرداخت بعد از ان محمد شاه پسر قرا یوسف با و حمله کرده بکمال بغداد را
در بند محاصره داشت شد و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و ستر را منصرف شد
اهالی او را با محمود ابن شاه ولد پسر شوهر او بمسند حکمرانی متمکن گردیدند و محمود را نیز
هلاک ساخته در سال هشتصد و نوزده هجری خود مستقلا حکمران شد در بصره
با اعراب حرب کرده و جزیرهٔ واسط بتصرف مشار الیها در آمد و بنام او خطبه خواندند و سکه
زدند اخر الامر در سال هشتصد و بیست و دو درگذشت در انبا ابن حجر ذکر شده
شده است

ثریا

معشوقهٔ عمر بن ابی ربیعهٔ المخزومی از متقدمین شعرای اسلام و دختر عبد الله بن الحرث بن
امیهٔ الاصغر است و از جمله اشعار رائقهٔ که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته در وقتی بوده
که سهیل بن عبد العزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده و از قصیده ایست طولانی که بهذا
از اینست

ایها الطارق الذی قد عنانی بعد ما نام سامر الرکبان
زار من نازح بغیر دلیل بتخطی الی حتی اتانی

و در این قصید گوید

ایها المنکح الثریا سهیلا عمرک الله کیف یلتقیان
هی شامیهٔ اذا ما استقلت وسهیل اذا استقل یمان

و لطف این اشعار پوشیده نیست نبهنگام افزان ثریا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه

گفته است

من رسولی الی الثریا فانی ضاقنی الهم واعترتنی الهموم
یعلم الله انتی مستهام بهواکم وانتی مرحوم

نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ نوشته و از امزین و مطیب ساخته برای ثریا فرستاده است

کتبت الیک من بلدی کتاب موله کمد
کئیب واکف العینین بالحسرات منفرد
یؤرقه لهیب الشوق بین التحر والکبد
فیمسک قلبه یبد ویمسح عینه یبد

چون ثریا این ابیات را دید و برخواند بشدت گریست و بر سبیل تمثل این شعر بر زبان او رود

بنفسی من لا یستقل بنفسه ومن هو ان لم یحفظ الله ضایع

بعد از آن این ابیات را نظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد

انانی کتاب لم یر الناس مثله امد بکافور ومسک وعنبر
وفرط اشواق وهبته ورباطه یعقد من الیاقوت صاف وجوهر
وقد رده منی الیک تحیة لقد طال هتیامی بکم وتذکری
وعنوانه من مستهام فؤاده الی الهائم صب من الحزن مسعر

عبد الرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است گوید ثریا نواده قتیلة بنت النضر مشهور و قتیلة زوجهٔ حارث بن امیة جد ثریا است یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتیلة را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی گوید صحیح این است که دختر اوست و در هر حال ثریا جدهٔ حال او بباید

جلبان خوند

از چرائکهٔ مصر و ماه را میر یوسف است ابن حجر گوید مشار الیها در سال هشتصد و سی و چهار هجری با عظمت و حشمتی هر چه تمامتر بمکه معظمه اجلها الله رفت و در هشتصد و سی و نه درگذشت گوید امیر تیمور هم زنی باین اسم داشته است

حاجیه

از زوجات نعمان خلد الله شبان فضلی شاه اطاب ثراه است و از طرف پدر دختر شیخ علی خان زنده مرد

وشاهزاده شیخعلی میرزا ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشارالیها بوجود
آمده خطیب زهد و فقیهی بکمال داشته وخط و ربطی نفیس و کفایت شعر و ادب نمیگفته است

این فرد از وست

طواف کعبه مرا رفتن بحج مبرور شد خدا ز پار تو هر طاعتی قبول کند

حذام

پیش شرحی از حذام و شعری که در حق او گفته اند و مثل شده ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال
گوید حذام این بیت بگفت

الا یا قومنا ارحلوا و سیروا فلو برک الفطا لبلا نساما

و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که شمر بقصد شبیخون حرکت کرده چه میگوید
ایقوم و وانشوید و بر اگر مرغان قطا در پرواز ند و انها را اگر بحال خود میگذاشتند شب
در جای خود بخوابید ند اینکه بحرکت اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع
سکون و خواب انها شده پس برویم کرد و چاره مفهور را بجماعت نشویم قوم و قبیله حذام اعتنائی
بقول او نکرد ند و شمر آمده انها را غارت نمود بعد از ان در بیم بن طارق که از اهل همان
قبیله بود گفت

اذا قالت حذام فصدقوها فان القول ما قالت حذام

در نزهة الجوان هم همینطور گفته است

حلیمه بنت محمد صادق

از نساء مشهور اسلامبول است و در تذکرة الخطاطین ذکر او شده پدرش مشارالیها بشواهد
خطیبزاده بمجیی پاشای وزیر بوده و بعد از ان ترک دنیا پرداخته حلیمه از سید محمد
جلی تعلیم خط کرفته و بسعی وجد بنفسه را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و
نه هجری مجاز شده و بر کمال او در خط شهادت داده اند از جمله نصد بقی است که محمد را سم
افندی از خطاطین ازمان در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکرهٔ خود درج کرده
و صورتش از قرار ذیل است

تحفت محلة وعطیة من کریم بین وصدقت بکلمات ربها وکانت من القانتین رهینا
رهانها وجزاء اوانها ذات اثنی عشرة سنة تلک القطعة المليحة بتحية السعد به

علیه ابنة من ابنته الله نباتا حسنا فنقلها وبها وزینة بهاسنا وعلنا فلا عمر و
النسوة اللاتی قطعن اقلامهن وکنین والنساء نصیب مما اکتسبن عطاها الستار
بحلایب القانیات العابدات السائحات ما ثبت بالعتق والابکار فی الکتاب الاکرم
اذ یلعنون اقلامهم ایتهم یکفل مریم فرده وجزره العبد الاثم کاتب الثرای الناصر محمد واسم
عما العفو عنه بحبیبه ابی القاسم فی السنة التاسعة والستین بعد المائة والالف من
هجرة من علیه وعلی آله الصلوة والسلام

حمد طو

مادر ملک اشرف مملوک اترالک مصر است زنی باعقل و تدبیر و صاحب سخا و عطا بای کشیده بود
هنگامی که پسرش حکمرانی داشت چون صغیر بود مشار الیها امور مملکت را اداره مینمود
این حجر ذکر این زن را در انباء الغمر در وفیات سال هفتصد و هشتاد و چهار هجری
نموده است

حنیفة

نام دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق ابن محمد النیشابوری و دختر جمال الدین
عبد الله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که
باین اسم دختر داشته و همه مکنی بابو حنیفه بوده اند و ابو حنیفه معروف بامام اعظم که این کنیه
داشته از بهتان است که دختری مسمی بحنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفق الخوارزمی و کثیر
از مناقب ابو حنیفه غیر از حماد ذکور اناثا فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل
عراق بمعنی دوات است و ابو حنیفه خط و قلم و زمان خود را بهتر از اسلوب مینوشت و بر
ضبط و نوشتن دروس مسائلی که می شنید همیشه بر دست خود دوات نگاه میداشت و از اینجهت
گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستفیم زاده اینطلب را در تذکره خود از محی الدین الکافیجی
نقل کرده و از نوادر شمرده است

باب خانزاده الخاء

دختر میرزا دلگار نیز بری بوده طالعی بدیع و طبعی موزون داشته است این شعر از اوست

شبی در منزل ما میهمان خواهی شد ای جانا اگر این خاطر ما را نتوان خواهی شد یانه

خدیجه

یکی از بنات حضرت امام زین العابدین و یکی از دختران حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام خدیجه نام داشته اند

خدیجه خانم

زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان پناه آقا محمد شاه طاب ثراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در وقایع احوال این زن راد عالم تاریخ وقیحی عظیم است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسله جلیله قاجاریه همین زن راد دانست توضیح آنکه سالها کریمخان مبتلا بنا خوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری این مرض شدت نمود خدیجه خانم برای شاه شهید سعید مکرر مادر دربار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی وکیل در حالت شداد است و احتمال هلاک میرود ملتفت موعد کار باش مرحوم معظم طیب الله مضجعه بعزم شکار مهار لوا از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر کریمخان برگشت دروازه را بسته دید دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند مجد خدیجه خانم او را از احوال او اعلام نمود و شاه جنت جایگاه از همانجا روانه بارو نفر تا طهران تاخت و کار سلطنت را بآنچه کرد در تواریخ ضبط است بتاخت

خدیجه

دختر احمد بن الطیب بوده و مشار الیه فاضلی متبحر و معروف بابن الحنبلیه میباشد بنت ابن الحنبلیه زنی محدثه و مادر زین الدین عمر البالسی از اساتید ابن حجر است و ابن حجر در انبا خود ذکر او نموده و مشار الیها در ماه رجب هفتصد و هفتاد و نه هجری درگذشته است

خدیجه بنت محمد بن احمد

فاضله فاضله ایست از اهل خراسان و پدر و شرفشه ابو و جا الجرجانی قاضی مشهور نیشابور بوده مشار الیها خط را خوش مینوشته و در علم علم مقامی داشته و از پدر خود و سایر علما روایت کرده وفات او در سال سیصد و هفتاد و دو اتفاق افتاده عبد الغافر در کتاب خود که موسوم باثمار الجنبه است گوید خدیجه بنت محمد بن احمد فاضله بوده است در فقه بامهارت و نزد پدر خود تحصیل فقه نموده رحمة الله علیها

خدیجه بنت الملک

دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین ترک مصر است مشار الیها زوجه قاسم البشتکی بوده

وابن حجر در انبا خود ذکری از و نموده گوید ابن زبعد از همهٔ فرزندان اناث ملک اشرف
وفات کرده بعقل و درایت و کفایت کار و اداره امور شهری داشته در سال هشتصد
بیست و شش هجری درگذشته است

یکی از لطایف مسطوره در اوعیانوس ابن است که وقتی شهاب قوصی ادیب در پیشگاه ملک
اشرف پدر سعد بچهٔ مشار الیها حاضر بود سعد الدین نام طبیب داخل شد ملک اشرف
بشهاب گفت در حق ابن سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد سعد السعود
واگر بر سر سفره بنشیند سعد بلع واگر در خیمهٔ او کسی مهمان باشد سعد اخبیه واگر
بمسافرت یکی از سلمانان رود سعد ذابح و لطف این کلام بر ارباب ذوق معلوم است
(بلع بضم باو فتح لام بمعنی بلعوم است)

خرنق بنت قحافه

شاعرهٔ عربیه بوده و این دو شعر از و ست

اعاذلتی علی رزء ابنی ... فقد اشرقتنی بالعذل ریقی
فلا وابیک آسی بعد بشر ... علی حی هبوت ولا صدیق

خزانم

در فتوح واقدی مسطور است که خزانم دختر خالد بن جعفر بن قرط در فتوحات عراق با سعد
بن ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیهٔ اشخاصی که در اوائل محاربه بدرجهٔ شهادت رسیدند

سرود

فیا عین جودی بالدموع الشوارج ... فقد شرعت فینا سیوف الاعاجم
وخزنا علی سعد وعمرو ومالک ... وسعد سبید الجیش مثل الغمائم
هم فتیة غر الوجوه اعزة ... لیوث لدی الهیجا شعث الجماجم

خنساء

پوشیده نباشد که در وقت بارین اسم نامیده شده اند یکی خنساء بنت جذام و دیگری
خنساء بنت عمرو بن الشرید و هر دو صحابیه بوده اند

خولهٔ بنت الازور

خواهر ضرار بن الازور نیز صحابیه و شاعره بوده است دارای فصاحت و شجاعت و ذوق

واقدی مثل او مذکور است مشار الیها در فتوحات مصر و شام حاضر بوده و کار نمایان کرده و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شده بوده گفته است

الا مخبر ابعد الفراق یخبرنا ... من فذا الذی یا قوم اشغلکم عنا
فلو کنت ادری انه آخر اللقا ... لکنا وقفنا الوداع و ودعنا
الا یا غراب البین هل انت مخبری ... فهل یقدوم الغائبین تبشرنا
لقد کانت الایام تزهو لقربهم ... وکانهم تزهو وکانوا کما کانا
الا قاتل الله النوی ما امرها ... واقبح ما فی بعد النوی منا
ذکرت لیالی الجمع کاسوتها ... ففرقنا دهر الزمان وشتتنا
لئن رجعوا یوما الی دار عزهم ... لثمنا خفافا للطایا و قبلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقید ... ترکناه فی دار العدو ویممنا
فما هذه الایام الا معارة ... وما نحن الا مثل لفظ بلا معنی
اری القلب لا یختار فی الناس غیرهم ... اذا ما ذکرهم ذاکر قلبی الضنی
سلام علی الاحباب فی کل بقعة ... وان ابعدوا عنا وان منعوا منا

نیز این مرثیه را در وقتی که برادرش اسیر شده بوده گفته است

ابعد اخی بلذ الغمض عینی ... فکیف بنام مفروح الجفون
سابکی ما حییت علی شقیقی ... اعز علی من عینی الیمین
فلو انی لحقت به قتیلا ... لهان علی اذ غیر المهین
وکنت الی السلوا دی طریقا ... واعلوه بالحبل المتین
واتا معشر من مات منا ... فلیس بموت موت المستکین
وانی ان یقال مضی ضرار ... وکم فی الحرب یقصم للغبون
وقالوا کم بکاؤک فلت مهلا ... اما ابکی وقد قطعوا وتینی

مزروعه بن عمرو ذکر از دنیا با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خواهر را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق برادر خود نظم کرد

اباولدی قد زاد قلبی تلهبا	وقد احرقت منی الخد والمدامع
وقد اضرمت نارا المصیبة شعلة	وقد حمیت منا الحشا والاضالع
واسال عنك الرکب کی یخبروننی	بحالك کیما تستکن المدامع
فلم یك فیهم مخبر عنك صادقا	ولا منهم من قال انك راجع
فیا ولدی مذ غبت کدرت عیشتی	فقلبی مع دمع وطرفی دامع
وفکری مغموم وعقلی مولة	ودمعی مسفوح وداری بلاقع
فان تك حیا صمت لله حجة	وان تکن الاخری فیا العبد صانع

وعفیرة بنت غفار وسلمة بنت ذراع ولبنی بنت سوار وسلمی بنت النعمان وام ابان وهند بنت عمرو بن زید الانصار بترزنهای صاحب شان وشجاعت بوده ودر وقعه های برموك و اجنادین وشام نها نموده وباسنوز خمسه دیگر از جنك ماندگان روم کرده وسلمی بنت سعد کرزاهدهٔ عابده ودختر زید میباشد ویدر ش یکی از عشرهٔ مبشره میباشد چون اشعث خوله ومزروعه شدند بعبادت بلیغه انها را نصیحت کرد وتسلی داد

دارمیة الحجونیة

صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود از بنی کنانه که سمنی داشت با چردهٔ سیاه وچون در کوهی که حجون گویند در انجا واقع است منزلیت او را حجونیه میگفتند معاویه در ایامی که حج از او میه میباشد گفتند هنوز زنده است او را احضار کرد وباو گفت ما اجابك یا ابنة حام یعنی بچه چیز امدی ودر پرسوال کنایه بسیاهی چرد کی دارمیه بود مشار الیها در جواب گفت کوبا مقصود تو از این سوال عیب جوئی ومطایبه باشد بدانکه من زنی از بنی کنانه هستم ونسبتی با فرزندان حام ندارم معاویه بگفت راست میگوئی یا دارمیه ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه بگفت بچه جهة علی علیه السلام را دوست داری ومرا دشمن با او محبت بود ویا من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مؤاخذ نخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه گفت علی را دوست دارم برای انکه عادل بود ویا مردم بطور مواسات معامله مینمود ویا تو دشمنم بجهة اینکه چیزی را خواستی واذ عا کردی که لیاقت واستحقاق انرا نداشتی ویا شخصی در ان باب جنك وجدال نمودی که از تو احق واولی بود ومن کسی را دوست میدارم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم او را دوست میداشت واو خود دوستدار

فقراء و مساکین بود و صاحبان دیانت را احترام بسیار نمود و بزاد شعر میدارم از انکه خویشتن را تابع و پیرو هوای نفس خود گردیدی و بعدل و انصاف حکم نمودی بلکه ظالم و ستمگر شدی معاویه گفت خصومت تو با من برای این است که لشکر و پیشوایان تو بزرگ و دانها تو فرمانبر است و با من گفت در بین اوصاف همه ما در تو ضرب المثل شده است نه من معاویه گفت دست و پا مکن مقصود من ذم و عیب تو نیست چه اگر لشکر زن بزرگ باشد طفل او تمام الخلقه و کامل میشود و اگر پیشوایان او بزرگ باشد کودکی را اگر شیر میدهد سیر میکند و اگر دانها بزرگ و فربه باشد جائی را اگر می نشیند پر میپاید و مکانی او را نمی بود معاویه با بنکلمات حدت دار میه را گرم کرده او را رام ساخت بعد ازان با و گفت آیا تو علی را دیده دار میه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دار میه گفت والله علی را دیدم که ابهملک و سلطنت کرنو را مفتون نموده ابدا او را بخود راغب نساخته بود و این جاه و جلال کرنو را مشغول و زبون داده مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت آیا گفتار علی را استماع نموده دار میه گفت بلی کلمات انحضرت شفای قلوب بود و صیقل اذهان و چنانکه روغن زیتون با الخاصیه زنگ را زایل میکند کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام هم زنگ بی بصیرتی را از دلها میزداید معاویه بر طبق معنی این شعر

شهدت لحسن صفاتها ضرائها والفضل ما شهدت به الاعداء

گفت ای دار میه راست گفتی حضرت مرتضی و کلام او چنین بود بعد ازان معاویه بدار گفت ای حاجی بمن داری دار میه گفت در اینحال مکر ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته باشی از ابر میاورم دار میه گفت یکصد شتر ماده میخواهم که پشم انها بقدر مزی مایل باشد و شتربانان انها هم باشتران باشند معاویه گفت اگر انچه خواستی بود هم نزد تو مثل علی خواهم شد دار میه گفت سبحان الله مکر تو از علی پست تر و کمتری معاویه بر ابند و بیت بر خواند.

اذا لم اعد بالحلم فی علیکم فمن ذا الذی بعدی یؤمل للحلم
خذ بها هنیئا و اذکری فعل ما جزاک علی حرب العداوة بالسلم

بعد ازان بدار میه گفت منم بخدا کرا گر علی زنده و بجای من بود یک شتر هم بتو نمیداد دار میه گفت والله علی از مال مسلمین پشم یک شتر هم بکسی نمیداد انتهی ۳

۳ و انصاف انچه راست که در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه اندلسی مرقوم است شرح احوال و ترجمه مفصله این مصنف و کتاب او را نخواهد بعنایات الانوار از تصانیف علامه الوقت و حافظ العصر عنایات الحق و الملة و الدین مروج آثار ائمة المصطفین مبرهن احمد حسین متع الله ظلال افاداته علی المسلمین

دلاشوب صالحه سلطانیه

مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلائل سلطان ابراهیم خان ثالث است و در شبانه
مدفون شده پسر او سلطان سلیمان در روز دوم محرم سال هزار و نود و نه هجری بمسند سلطنت
عثمانی جلوس کرد و تاریخ مبلوس او را چنین نظم کرده اند

یوم ثانی محرم اجلاء صه جدده بمن ابله سلطان سلیمان زمانه ابتدی جلوس

سلطان سلیمان چهل و دو ماه دوازده روز کم سلطنت کرد و چون درگذشت پنجاه و یک سال
از عمر او گذشته بود خط او خوش مینوشت مستقیم زاده در تذکرة الخطاطین ترجمهٔ حال
مختصری از او نوشته بعد ازان گوید سکهٔ مس که منفو نام دارد از نتایج تنگی زمان برادر او
که از یک وقیه مس شصت عدد پول منفو قطع و سکه کردند

دنبا

ابن حجر در انبا خود در حوادث سال هفتصد و هفتاد و نه هجری گوید دنبا بنات الاقباء
المغنیة الدمشقیة خوانندهٔ بود شامیه کرد و موسیقی با علی درجهٔ مهارت و کمال رسید و
در نزد ملوک و امرا بدرجهٔ اعتبار حاصل نمود که بخواهش او و التماس ارباب طرب را بجاره
بخشیدند

رابعه

مشاراليها غیر از رابعهٔ عدویه و شامیه و جهلانیه است که پیش ذکر شد ابن حجر در کتاب انبا
در ضمن حوادث سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از او نموده و معلوم میشود در خود
ابن حجر مسفلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث
محدث مشهور شیخ زین الدین ابو البقا حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشاراليها
اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین بن الاشقر او را بزنی گرفته اما قبل از وجهٔ
شهاب الدین بن مکتوم بوده است

بطور استطراد اظهار میدارد که در شعر ذیل را اکثر براسعد و تیه نسبت داده اند

تعصی الاله و انت تزعم حبه هذا لعمرك فی الصنیع بدیع
لو کان حبك صادقا لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع

و علی القاری در شرح شفا نیز همینطور گفته است اما در بعض کتب باسم محمود و ذی

نوشته شده

رابعة البرمکیه

از جواری منسوب بفضل بن یحیی بن خالد البرمکی است در معاهد التنصیص در شرح حال شاعر بصری ربیع النوابی کمسلم بن ولید نامی ذکری از وشده است

رامه

رامه بنت الحصین التمیمیه است که شاعره بصریه بوده و از شعرای حماسه میباشد و ابیاتی از اوست

بالبت شعری لبت اصبحت غصصا هل اهبطن قریة لیست بها دور
لقد عجلت من هجر دیارکنه ارعابها الذیب یزعو والثعالیر

وکلمهٔ لبت در لبت اسم است و عمل اعراب ندارد چنانکه در بیت شعر منتبی

وتنعبنی بمن سوی ابن محمد اباد لرحلی عندی یضع ولرحل

کلمهٔ عند همین حالت را دارد در بیت دوم رامه مبتدا است چنانکه عند در بیت منتبی فاعل کرفظ انوا اراده شده است

رقیه

دختر عفیف بن عبد السلام بن محمد بن مروع المصری است و در انبا ابن حجر ذکر او شده و از حنتی و ابن المصری و ابن سید الناس و البندنیجی و العزی و بعض دیگر از مشایخ مصر و شام در علم حدیث اجازه کرفته در سال هشتصد و پانزدهٔ هجری در سن هشتاد و نه سالکی در کذشته است و ترجمهٔ حال فاطمهٔ بنت یحیی العفیف کرخواهر مشار الیها باشد با در حرف فا بیاید

رویده خانم

از زنهای عثمانیه با علم و فضل همین زمان است و در مکتب رشدیه نزد اناثیهٔ یوسف پاشا سمت معلمی داشته طبعش موزون بوده و اشعاری که در تاریخ جلوس سلطانی مراد خان پنجم کفته بواسطهٔ روزنامجات منتشر کردیده نیز از نسوانی که در مکاتب رشدیه اناثیه سمت معلمی داشته فاطمهٔ الزهرا خانم است که در مکتب سلطان احمد بتعلم و تعلیم پرداخته و در سال هزار و دویست و هفتاد و شش در اسلامبول متولد شده

ربا العقیلیه

شاعرۂ بودہ است بصرتہ از شعرای حماسہ وابیات ذیل از وست

فما وجد مغلول یتیما موثق　　بسافیہ من ضرب الفنود کبول
قلیل الموالی مسلم بجیرۃ　　لہ بعد نومات العبون عویل
یقول لہ البواب انت معذب　　غداۃ غد او مسلم فقتیل
باکثر منی لوعۃ یوم بانلے　　فزاد حبیب ما الیہ سبیل
عشیۃ امشی القصد ثم برقہ نی　　عن القصد وعدات الھوی فامیل

وبعضی این اشعار را بضاجعۃ الھلالیۃ نسبت داده اند

م م م م
م م
م

هو

بسمه تبارک و تعالی

جلد

اول کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتمآب

اعتماد السلطنه محمد حسن خان ورد

انطباعات وغیره دام

اقباله العالی

سنه ۱۳۰۴

هجری تنگونبل

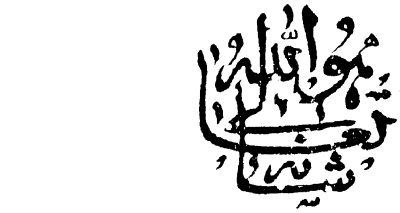

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد الحمد للہ والصلوٰۃ نگارندۂ این اوراق کو بدچون در سال گذشتہ
جلد اول کتاب خیرات حسان را تالیف و طبع نمودہ نسخہ از آن برای جناب
عالم ادیب فاضل اریب سید محمد ذہنے افندی دامت ایام افاضاتہ
مؤلف کتاب مشاہیر النساء کہ در حقیقت اساس خیرات حسان است
فرستادہ و اہدا کردہ و از جناب مشار الیہ درخواست نمود کہ ترجمہ
حال خود و امر قوم و ایصال دارند تا در کتاب نامہ دانشوران ناصری
در ضمن تراجم احوال علمای عظام و کبار فضلا درج شود آنجناب از
مطالعہ آن کتاب زاید الوصف اظہار انبساط کردہ مراسلۂ بزبان ترکی
عثمانی مشتمل بر تشکر و امتنان و مجملی از ترجمہ حال و مصنفات خود بنگارندہ
نگاشتہ کہ عین آن را بعینہا با ترجمہ فارسی در اینمقام ثبت مینماید و
بہتر ین تصدیق و تزئین اینمجلد میشمارد و سر این ناصر را ما فسر
آن محمد و تقریض متوجہ میدارد

صفحہ ۳

صورت مکتوب جناب سید محمد ذهنی افندی سلمه الله تعالی
حضور عالی منعمانه لریه

دولتلو افندم حضرتلرینه

نسم غیر مترقبه الهیه دن اولدقدا صل دستاعزاز و استبشارم اولان التفات نامه عالی منعمانه لریه (مشاهیر النساء) نام اثر کمترانه مك ذیل نشرین بیان فارسیه به تفضیلیه نفضلانك جبر و اکمالیله مزیت علیا سنه کرعبد کمتر لریجه ایفای حق شکرایچون مستحیل بر نعمت عظما در منبشر و (خیرات حسان) نام اثر بهترافضلانه لریدن بر جلد دلپسندك احسان بیورولمش اولدیغی تبشیرینه مشعر و ترجمه حالکزا کرانرم ایله آثار سائره احقرانه مك سرعت ارسالنی آمر اولمغله حقاکه عبد بیمقدار لریجه موجب مسار بیشمار اولمش و هذا من عنایت بیوریلان (خیرات حسان) ایسه قرة عین ابتهاجم اولدیغی موضوع موضع افتخار قلمشدر.

(مشاهیر النساء) مثلی بر اثر ناچیزك ذات اکمل نجریانه لریکی بر نقاد معانی جانبغا لیسندن نظر تقدیر و امعانه النقده صاحب اولان بو عبد عاجزه ترتیبانه جك شئ شرمسار لقدن عبارت اولق لازم کلورایکن آندن زیاده فرح و انبساط مترتب اولمشدر که بر مؤثرك اثریله موقع عالی اعتباره وارد مقدن بیولك اوموثرایچون نه شرف متصور در ؟ معهذا کر اوبله بر کمترین اثر ذات فخیمانه لریکی (لو کان العلم معلقا بالثریا لتناله رجال من فارس) مدح جلیلنه مصداق بولنان بقعه اهلندن بر اثنای وطنده لحاظه رغبتلرینه مظهر اولمش و صاحبنه استحقافندن افزون تلطفانه سزاوار قیلمشدر.

تو لکزك نامه دانشورانده مقید اولغه لایق نام و نامدم یوقدر کندم عاجز و اثارم ناچیز در فضیلت و علو منقبت الحق ذات المجی

واقعیلرنده درکه چاکرلرینه کبی مورمقدار برنا توانی خطاب عالیلرینه
لایقنه سزاکوردك حق نامستحق کثرانه مدن بونجه لطیفات اجرا ببورد
مشکزدر .

مجرد امرو ولنلرینه امتثال اولمق اوزره عرض ایدیم کرستن چاکرانم
حبیبنك ترجمهٔ حالنده اشارت اولنمش اولدیغی وجهله فرق اوچ سنه دور
مسقط راسم اولان استانبولده ابتدائی اوچ دفتر خانهٔ خاقانیده وبرادر الفی
باب عالیده مجلس والای مضبطه اوطه سنده ودها صکره مطبعهٔ عامره ده خدمت
کتابت ایله مستخدم اولوب الان مکتب ملکیهٔ شاهانه ده علم اصول فقه
ومکتب سلطانیده عربیدن نحو وادبیات درسنه وبر مکلم مشغولم .
وتب رسمیه ده متمایز واوچنجی مجیدیه نشانینه حائزم .

عقاید دن (المنقذ من الضلال) وتداهل صلیب حقنده (التحفة الادیب)
وادبیاتدن (اطواق الذهب) و (فضیحة الاخوان) ترجمه لری اثار
مطبوعهٔ عاجزانه مدن ایسه ده بونلرك مطبوعی قالماش اولدیغندن
اثار اخیرهٔ کثرانه مدن مطبوع بولنانلرینه معروض حضور سامیلری
قلمشدر . انلردن ایکیسی علم صرفه دائر اولان (المنتخب فی تکلیم لغة
العرب) ایله آنك مختصری بولنان (المقتضب من المنتخب) نام اثرلرندر .
وبری علم نحوه دائر (المقتضب فی نحو لسان العرب) اسمنده کی اثر احقر
ایله دیگر بری تراجم احوال علما وادبا یه دائر هنوز جزء اولی منتشر
اولان (کتاب التراجم) در . وبری دخی تلخیص المفتاحه وشرحی مطول
ومختصره وحاشیهٔ سیدده موجود ابیات وشواهدك شرحی
بولنان (القول الجمید) در . وصولنك امر واشعار ایله
منت دار بیورملری توجهات سنیهٔ دوارانه لریندن بقا
سبیله برابر مستدعادر . هرحالده امر وفرمان حضرت ولی الامرکدر

۷ جمادی الثانیة سنة ۱۳۰۵

و ۷ شباط سنة ۱۳۰۳

ترجمہ

بحضور عالی ولی النعمتی

جناب جلالتمآبا

التفات نامۂ منعامۂ عالی کہ از نعم غیر مترقبہ بود بعز وصول آن مستبشر گردید از اینکہ کتاب مشاہیر النساء را کہ از آثار عاجزانہ این بندہ است بزبان جلادت تبیان فارسی نقل و کسر و نقص آنرا جبر و تکمیل فرموده اند مژدۂ مزیتے دریافت نمود و بنعمت بزرگے نایل آمد کہ ادای شکر آن برای کمتر این بندہ امرے محال است وچون انتخاب از کتاب خیرات حسان کہ از آثار منتخبۂ افضلائے جناب عالی میباشد مرجع و ایصال داشته و مقرر فرموده بودند کہ ترجمۂ حال چاکرانۂ خود را با آنچہ تالیف کردہ معجلاً ارسال دارم این بندۂ بمقتضای نهایت مسرت را حامل نموده کتاب مستطاب خیرات حسان را فروغ دیدۂ شادمانے قرار داده در موقع افتخار نهاد کتاب مشاہیر النساء کہ محقر تالیفی از این بندہ میباشد چون طرف توجہ فاضلائے شخصے مثل حضرت عالی کہ نقاد معانی است شده و بنظر اعتنا و امعان در آن دیده اند نهایت مسرور گردیده ام چہ شرفے از برای صاحبان آثار بزرگ از این نیست کہ مسطورات آنها طرف اعتماد و اعتبار صاحبان مقام عالیه و دانشمندان گردد اگرچہ من بنده میبایست از این اثر ناچیز خود در آن محضر شرمنده باشم ولے حضرت عالی کہ در حق اهل وطن ایشان لو کان العلم معلقا بالثریا لنالہ رجال من فارس نصے صریح است کتاب مشاہیر النساء را از بزرگواری بقبول و تجدید خود اختصاص داده و نکارندۂ آن را از زیاده از حد استحقاق مورد عنایت و ملاطفت فرموده اند

این بنده را نام و نامۂ نیست کہ در خور درج کردن در کتاب نامۂ دانشوران باشد خود عاجزم و آثارم ناچیز فضیلت و مخامد بزرگ خاصتر شخصۂ افضلائے

آنحضرت است کہ مثل این بندہ بیمقدار بے دانشا یستہ خطاب کریمانہ
عالے خود دیدہ اینہمہ ملاطفت و ادر حق کمترین سبزوار داشتہ اند لکن
محض متثال امر حضرت تعالے عرض میکنم سن این بندہ چنانکہ در ترجمہ
حال حبیبہ اشارہ شدہ بجہل و سہ رسیدہ مسقط الراس اسلامبول
و در اوایل حال در دفتر خانہ خانہ بے و مدتے در باب عالے در اطاق
مضبطۂ مجلس والا و چندے پس از آن در مطبعۂ عامرہ برای نگارش
مستخدم بودم اکنون در مکتب ملکیۂ شاہانہ بتدریس علم اصول
فقہ و در مکتب سلطانے بتدریس نحو و ادبیات عربے اشتغال دارم
و از امتیازات رسمیہ نشان درجۂ سیم مجیدے دارا ہستم از آثار
عاجزانہ این بندہ کہ بطبع رسیدہ لکن از نسخہ ہای آنہا نماندہ ترجمہ ہا
کتاب المنقذ من الضلال است دائر بعقائد و تحفۃ الأریب کہ در
ردّ اہل صلیب میباشد و اطواق الذہب و نصیحۃ الاخوان در
ادبیات

امّا مؤلفات این بندہ کہ نیز طبع شدہ بحضور عالے ایفاد میشود
دو جلد آن المنتخب فے تعلیم لغۃ العرب و مختصر آن کہ المقتضب
من المنتخب باشد در علم صرف است کتاب دیگر المقتضب فے نحو
لسان العرب در علم نحو میباشد دیگر کتاب التراجم است در
شرح احوال ادبا و علما و فقط جزء اوّل آن منتشر گردیدہ
دیگر القول الجید است در شرح ابیات و شواہد تلخیص المفتاح
و دو شرح آن مطوّل و مختصر و حاشیۂ میر سید شریف
مستدعی است وصول آنہا را مرقوم و ببقای توجہات سامیہ
ممنونم فرمایند۔ و در ہر حال امر و فرمان حضرت
ولے امر را است۔

۷ جمادی الثانیہ سنہ ۳۰۵
۷ شباط سنہ ۳۰۳

حرف الزاء

زائره

شاعره بوده است صفحاتیه و طبع دقیقی داشته صاحب کتاب هوشوم بر آفتاب طالعتار او را بیتا از نظامی پنداشته در کتاب نشتر عشق و نتایج الافکار و شمع انجمن مکفا استعداد و مهارت او نگاشته شده سه شعر مسطور در ذیل از اوست

خورد و خون دل از چشم تر آموخته‌ام — خون دل خورده‌ام و این هنر آموخته‌ام
کار من نیست جز خون جگر خود دیدن — طرفه کاریست که بیخون جگر آموخته‌ام
شیوه غاشقی و رسم نظربازی را — همه از مردم صاحب نظر آموخته‌ام

زبراء

جاریه بوده و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را آزاد فرموده و او از آنحضرت بعضی احادیث روایت نموده است

زبراء

جاریه بوده است که بنی عدی او را آزاد کرده و از حفصه حدیث روایت نموده است

زبیده ام جعفر

دختر جعفر زن ابی جعفر المنصور است و پدرش بجعفر اکبر اشتهار دارد و زبیده خود زوجه هرون الرشید خلیفه عباسیه بوده و چندان خیرات و مبرات و بذل عطیات نموده که بوصف و بیان در نیاید جد او ابو جعفر منصور دوانیقی خلیفه عباسیه و بانی شهر بغداد است شوهر و ابن عم او هرون پنجمین خلیفه عباسیه و مجدد رسوم دارالسلطنه و علوم میباشد جش عروسی زبیده و عروسی پسران زوجه مامون که شرح حال او پیش نگاشته امد از جشنهائی است که در اسلام بندرت نظیر آن گرفته شده در موقع این عیش و شادمانی انواع و اقسام زر و زیور از سیم و طلا و جواهر و نفایس ملوکانه از دریا و خشکی و نادرهای مثل اذفر و طبل دماسی بود در عبر بغداد رفت و هدایا و تحف بیشمار نیز از هر طرف امد که نبشته در شب عروسی بر بام قصر مرصع بجواهر برای زبیده ترتیب داده بودند که هوشمندان حواس و نقاد اذهان از مشاهده آن اظهار عجز مینمودند عجب انکه این خوشی بخوشیها وقتی مبدل بسیاهی گشت و چون روزگار طومار مخالفت هرون در نبشت نوبت تنزل و انحطاط در رسید و محمد امین پسر زبیده در جنگ با عساکر عبدالله مامون برادر پدر خود

مقهور و مقتول گردید و رؤوس کار زبیده سیاه شد و عالش تباه و هنا نا که اسباب این بیماری
روزی را خود روزی فراهم آورد و از روی لجاج خویش را با این بلا مبتلا کرد
ادیب بارع شهاب الدین عبید الله شیرازی در کتاب صفات الحضرة گوید هارون الرشید
روزی با ملکهٔ مملکت و عقیلهٔ مهلکت خود یعنی زبیده بملاعبت شطرنج در مقام لهو
و تطییب خاطر میکرد مراهنه را شرط آنکه غالب بر مغلوب حکم تازد و روان باشد
و هر جه اقتراح رود اسعاف لازم آن دور دست اول هارون غلبه کرد زبیده از فوت
تاج و هر اهن و کوپه که رقوائم انسان خاوه باشد خلع کرده در مقابلهٔ نظر هارون الرشید
بایستد زبیده چند انکه استعفا کرد نپذیرفت ناچار امتثال امر حسب شرط
بنمود تا حال زبیده غالب آمد گفت ملتمس آنست که بافاره حبشیه که کمتر بن جواری
بود جمع شوی هارون از سماجت خلقت و دمامت صورت او انفت داشت شفاعت کرد
تا در معرض این التماس از جواهر نفیس و یاقوت ابدار چند انکه در حوصلهٔ آرزو گنجد
بردارد زبیده گفتا که تمامت خزائن مبذول افتد و در ملک اشتراک دهد قبول
نخواهد بود بر مقتضی شرط که رفته قیام واجب و دفع و اهمال غیر قابل هر چند هارون
در شفاعت بیشتر زد زبیده افصاح الحاح و ادراج لجاج کرد بوغر القلوب و بفتح الحروف
صفت او رد و زیادت کرد هارون بافارهٔ مجتمع شد بتقدیر الهی از فارهٔ اصلاب
او قطراتی که بفضل هضم رابع مستعد آن بود که بتقیهٔ نوع و امداد شخص بکرد
در مقعر رحم شهوق یافت و قوت ماسکه بمحافظت آن قیام نمود و آناء ثم جعلنا
النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما
بوسائط تاثیرات اجرام علوی آنرا بمرتبهٔ انشاء خلقی دیگر رسانید فتبارک الله احسن
الخالقین هنگام میقات وضع حمل و زمان نفاس فارهٔ مأمون میمون انفاس از مضیق
عدم در فضاء وجود آمد چون از حضیض رضاع بیفاع تمیز رسید دلائل نجابت و
شمائل نهامت از حرکات و سکنات او ظاهر بود (و الجواد یعین فراره)

اقتنا اوجبال الشمس تدرکنی لما بصرت بخیط الابیض الیقق

روزی بتحریض و تحریص الحضرت خلافت او را دند و بر دعوی باطل اصرار نمود او را در
عذابات عذاب کشیده بسیاط سطوت تعریک کردند چون تعذیب ضربی تقدیم نیافت

بصیاح وعویل وندبه طویل در آمدمامون در رشته برادران موضع خامل وموقف نازل ایستاده بود صبرکن صبرکما صبر اولوا العزم من الرسل هرون از سرعت ذکا وفطنت دهاوحنکت او متعجب شد وشفقت ابوت در حرکت آمد گفت سوگند برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذ قال اولادنا اکبادنا بعد از ان بوما فیوما محبت وغریزه در حق او مزید پذیرفت تا مامون در کل علوم براقران فایق شد وبآداب ومراسم ملوکانه از فروسیت وصیدان داری بر برادران غالب چون هرون دعوت حق را اجابت کرد زبیده خواست که محمد امین پسرش در مسند خلافت قائم مقام باشد اما مزید وارید ولایکون الاما اراده یاران برادران بکرات تحاربت رفت ودر تاریخ دولتین کیفیت ان احوال مشروح است چون محمد امین بقتل امد وعفاء خلافت او را ملائکه باشات من وافق تامینه تامینهم امین تکفنند زبیده نفنهاء سر چون بادخزان از جکر جوشیده برکشید وگفت ذا اقصد فی بهذا الیوم الا یوم قیامی یا الحجاج مع ابیک انتهی

خلاصه زبیده بعد از کشته شدن امین طرف تعدی وتحقیر طاهر ذوالیمینین قائل امین کشت وعریضه بمامون نوشت که صورت ان از قرار ذیل است

کل ذنب یا امیر المؤمنین وان عظم صغیر فی جنب عفوک وکل زلل وان جل حقیر عند صفحک وذلک الذی عودک الله فاطال مدتک وتمم نعمتک وادام بک الخیر ودفع بک الشر هذه رقعة الوالدة التی ترجوک فی الحیوة لنوائب الدهر وفی الممات لجمیل الذکر فان رایت ان ترحم ضعفی واستکانتی وقلة حیلتی وان تقابل رحمی وتحتسب فیها جعل الله طالبا وفیرا غبا فافعل وتذکر من لو کان حیا لکان شفیعا الیک

واشعار ذیل را کاز نتایج فکر خود زبیده است نیز در اخر عریضه نگاشت

لخیر امام قام من خیر عنصر ... وافضل من ساق فوق اعواد منبر
ووارث علم الاولین وفخرهم ... الی الملک المامون من ام جعفر
کتبت وعینی تستهل دموعها ... الیک ابن عمی من جفونی ومحجری
اصبت بادنی الناس منک قرابة ... ومن زال عن عینی فضل تصبری
انی ظاهر لاطهر الله ظاهرا ... فما ظاهر فی فعله بمطهر
تابرزنی مکشوفة الوجه حاسرا ... واهنبا موالی واحرق ادوری

یعز علی هارون ما قد لقیته ... وما نال لی من ناقص الخلق اعور
تذکر امیر المؤمنین قرابتی ... فذلک من ذی قربة متذکر
فان کان ما ابدی لامر من قدر ... صبرت لامر من قدر متصبر
وان کان ما قول کان ضغنا تعدیا ... علی امیر المؤمنین فغیر

ابن عرهب بواسطهٔ جاریهٔ خاصهٔ نام بمأمون رسید و او را خواند زشت بکریست و گفت من با یدهمان عبارت را که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت شنیدن خبر قتل عثمان فرمود بگویم و الله العظیم که من چنین حکمی نکرده و از بیکاره خشنود نیستم بعد از آن مأمون ظاهر را نفرین کرد و تسلیت نامه بزبیده نوشت و اموال مغصوبه او را مسترد ساخت و از این عرهب معلوم میشود که زبیده علاوه بر کمالات نفسانیه در ادبیات و انشاد اشعار مرتبهٔ عالی داشته است

از بزرگواریهای زبیده اینکه روزی عربی او را مخاطب نموده این دو شعر بگفت

ازبیدة ابنة جعفر ... طوبی لسائلک المثاب
تعطین من رجلیک ما ... تعطی الاکف من الرغاب

کنایه کرد خدمت زبیده بود نه خواستند عربی را اذیت کنند او خود مانع شد و گفت قصد این بیچاره مدح بوده از عهدهٔ ادای آن برنیامده مشبه است که گفته اند شتان ما بین یمین یعرق خواسته است تظلم این مغصوبه را بنظم آرد قصور خیال او را از دقیقه دیگر غافل نموده بعد از آن امر کرد جایزه باو بدهند او را بر لغزشی که در شعر اتفاق افتاده واقف سازند تا منتشر نسازد

باید دانست که مأمون پسر عم زبیده بوده چه ابن خلیفه پسر هارون و او است و هارون پسر محمد المهدی ابن ابی جعفر المنصور میباشد و زبیده چنانکه پیش ذکر شد دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور بود و ظاهر ذو الیمینین کرد زبیده از او شکایت کرده ابو الطیب طاهر بن الحسین یکی از امراء معروف عباسیه بوده و در حقیقت فتح و غلبهٔ او بر عساکر امین مأمون را بخلافت نایل نموده و در ازای این خدمت حکمرانی خراسان یافته و الی ظاهر از زاد و صلبا و صیبا شد کویند در یکی از مخاربات با دست چپ ضربتی بشخصی زده و او را دو نیمه کرده لهذا معروف بذو الیمینین شده و در حق او گفته اند کلتا یدیک

یمین حسن تصویر وچون یک چشم داشته شاعر بے کفته است

یا ذا الیمین بن وعین واحده　　نقصان عین وبیمن زائده

ادیب فاضل کامل محمد ذهنے افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء بمناسبت شکوه جشن عروسی زبیده شرحی از جشن مزاوجتی که سلطان مراد خان برای پسر ابلدرم بایزید خان کرفته نوشته کوید یکی از ولایم بزرکے که در اسلام داده شده ولیمهٔ عروسی ابلدرم بایزید خان است که در سال هفتصد وهشتاد وسه اتفاق افتاده وسلطان خاتون دختر فرمان اوغلی علی بیک را در سلک ازدواج در آورده وجشن این مناکحه را تالے بلکه مقدم بر جشن عروسی بوران وزبیده باید دانست در این سور کلیهٔ ملوک اسلام وامرای اطراف دعوت شدند وایلچی هر یک باهدایای ملوکانه بدربار سلطان آمد واز امرای مشهور عثمانی غازی اورنوس بیک در بینوقع صد نفر غلام وصد نفر کنیز تقدیم کرد در دست نفر غلام کرمقدم بر سایر بودند طبقهای نقره بود پر از طلا ودر دست ده غلام دیکر کرد در عقب غلام اولے بودند طبقهای طلا بود پر از نقره وهشتاد غلام دیکر هم شمعدانهای نقره ومشربهها ولکنها وابریقها وسایر اوانی نقره در دست داشتند وبنا بر مسطورات تاریخ منجم باشی ایلچیهای سلاطین از دیدن پیشکشی غازی اورنوس بیک خاطر خود شرمنده شدند وسلطان هدایای اورنوس بیک را بتوسط ایلچی سلطان مصر برای سلطان مصر فرستاد وهدایای سلطان مصر را برای اورنوس بیک عطا فرمود وتفاوتے هم سایر ملوک را بامرا وعلما وصلحا بذل کرد

زبیده خانم

از بنات خانان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه واز بطن ماه افرین خانم شیراز بوجود آمده از عقایل عارفات وکرایم شاعرات بشمار میاید بوی ابا شرف افخم والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا دام اقباله شرح حال خدر مشار الیها را از قرار ذیل نکاشته اند

زبیده خانم زبیده عصر خویش ودر سلک نساء عارفه منسلک واز مریدهای مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی است کمتر وقتی از اوراد واذکار فراغت دارد

خیرات حسنا

۱۲

در حسن خلق بدرجه کرد در مدت شصت سال توقف همدان با وجود هم قسم ریاست
و نفاذ حکم احدی از وزرا نجنبیده علاوه بر زیارت حرمین شریفین بیست کرت بعتبات
عالیات عراق عرب و ده مرتبه بمشهد مقدس مشرف گشته و هر کرت راسفار بتجملات
ظاهره با خود نداشته کثیرا بذل و بخشش مینماید اما در خفا و بطوری که هیچکس
نداند فقرا و مساکین و سادات و طلاب اربابا استحقاق از عرب و عجم از جود و کرم او
در سفر و حضر بهره مند گردیده سائل را هرگز محروم نکرده است از منافع اما لاک در
مقر ری خود هر سال مقداری و مبالغی برای تخارج شخصی خود موضوع میکند و باقی را
مخصوص انعام و اطعام ارامل و ایتام و درماندگان و بینوایان مینماید حتی الامکان
از شب نده داری و ریاضت بدنی و ترک لذات فروگذار نکرده پیوسته در کار تزکیه
نفس میکوشد بعضی کرامات از وحکایاتی که شنیده اند یا خود من مشاهده کرده ام اینست
که وقتی در سفر مشهد مقدس با این شاهزاده خانم مقدس همسفر بودم و هوا نهایت
گرم بود در منزل میامی دو نفر از زوار که مریض بودند محتاج بیخ شدند قدری
یخ پیش آبدار من بود شاهزاده خانم فرستاده برای مریضها یخ خواست قدری از آن
فرستادم ثانیا آدم ایشان آمد و یخ خواست من پیغام دادم که هوا گرم است و برای
خودمان لازم میباشد جواب آدمد یخ برای همراهان ناخوش لازم تر است مضایقه
نکنید فردا یخ فراوان برای شما خواهد رسید آنچه یخ حاضر بود دادم اما هیچ
گمان نمیکردم که با این رود هی بتوان یخ تحصیل نمود صبح همان شب نواب نیر الدوله پرویز
میرزا حاکم سبزوار با استقبال آمده و یخ زیادی همراه آورده بود آنوقت از صفای
ضمیر شاهزاده خانم نهایت متعجب شدم و دانستم که خیرات حسنا نیز بکرامت و احسان
صاحب مقامات میشوند باز وقتی در مشهد مقدس بدیدن آن مقدس سرفرم تنباکو
ایشان را بدیدیم یک کیسه تنباکوی خوب برای من فرستاد سه روز بعد سه کیسه
تنباکو مرحوم اصف الدوله برای من فرستاد خلاصه علیخان نصرة الملک پسر رستمخان
قراگوزلو بشرف همسری زیبده خانم نائل شد و حسین خان حسام الملک که از امرای بزرگ
دولت علیه ایران و صاحب منصب امیر تومانی و سرکردگان کرمانشاهان است از ایشان بوجود
آمدند الا تفریبا هشتاد سال از عمر آن عقیله گذشته و اسباب عزت و احترامی که برای

او فراهم بوده کمتر کسی را نظیر ان روی نموده آنچنان یصل او اینت کرد زنا خوشبها
بطبیب رجوع نمیکند آنچه را از مرشد خود شنیده معمول میدارد یا باستخاره کار
میکذارد از اینجا حیرتیه او کار و انسرا ایست مدور بوضع مخصوص برای اقامت زوار
در قریه تاج اباد که متعلق است باحفاد مرحوم حاجی ملا رضا و هم در ان روح الله
روحه این کار و انسرا را بشرا کت مرشد خود مرحوم حاجی میرزا علینقی و بکمک ایشان
بنا کرده و قریب ده هزار تومان خرج ان شده نیز یلی در نزدیکی ان کرد و عظیمی
از آنجا در انست ساخته و نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا
کد او ان ساختن این پل در همدان حکومت داشتند در مخارج این پل شرکت کرده اند
بقعه و صحن امامزاده یحیی واقع در همدان را حسام الملک بخواهش ایشان عمارت
کرده و مبلغی مصروف داشته چون مرحوم حاجی میرزا علینقی طیب الله مضجعه مرشد
زیبده خانم در همدان در بقعه بابا طاهر معروف مدفون شده هر سال زیبده خانم
مبلغی بمصرف روشنائی ان بقعه و خرج قاری و متولی و غیره میرساند و دو دانگ
از قریه لالجین ملکی خود را وقف کرده که حاصل ان را در کربلای معلی صرف تعزیه
داری و روشنائی کنند تخلص زیبده خانم جهان است و اشعار مسطور در ذیل

نمونه اینان زلالی و ذکاری منظومه آن طبع روان

گفتند خوشدل کو شد دل چون عاشقی دیوانه شو
گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو بیگانه شو

در عشق او گر صادقی باید بسوزی چون شمع
در شعله عشقش دلا پروانه شو پروانه شو

اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

ولها

در شب هجران کدازم همچو شمع
روز وصلت سر فرازم همچو شمع

در ره استاده ام از بهر شوق
تا بیائی جان بسازم همچو شمع

از غمت با آتش هجران همی
گر بسوزم گر بسازم همچو شمع

ولها

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام — هر زمان در پیش بکام خشک من جامی دگر
گرچه نوازلیک لنگان تا نهم در کوی دوست — لطف او گر شامل آید می نهم گامی دگر

ولها

دردده بمن ایساقی از آن می دوسه پیمانه — کز سوز درون کوهم شعری دوسه مستانه
خواهم که در این مستی خود نیز روم از یاد — غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ جانان گشتست جهان حیران — مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

نگارنده گوید زبیده خانم در این اواخر (در حدود تاریخ تالیف این کتاب) در گذشت
و نام نیک و آثار خیر از او بماند روانش شاد و با اولیا و نیکان محشور باد

زبیدهٔ اسلامبولی

بنا بر مسطورات تاریخ مرادی این زن دختر اسعد افندی بن اسمعیل افندی شیخ الاسلام
و از نساء مشهورهٔ اسلامبول است در علوم فقه و لغت و ادبیات مهارتی داشته
شعر فارسی و ترکی را نیکو می سروده و صاحب مضامین بکر بوده سلاطین و وزرای
اواخر مائه دوازدهم هجری را مدح نموده است بیشتر وقت خود را بمطالعهٔ کتب میگذرانده
و اشعار خود را مدون کرده چون پدرش اسعد افندی و برادرش شیخ الاسلام
شریف افندی نیز شعر میگفته اند دیوان او را با دیوان خود ملحق کرده یعنی در یک
مجلد قرار داده اند بعد از آن کتاب این وضع را ترک کرده در استکتاب اشعار این
پدر و پسر دختر اول کفتهٔ اسعد افندی و بعد ابیات شریف افندی و در اخر
دیوان زبیده را مینویسند مشار الیها را در پیش افندی نقیب الاشراف
گر از صدور آن عصر بوده بزنی گرفته است و پسرش که فطنت تخلص داشته
نیز از مشاهیر شعرا شمرده میشود این زن در ماه ذیقعدهٔ سال هزار و صد و نود
و چهار هجری وفات نموده و در قبرستان ایوب مدفون شده است

این بود شرحی که صاحب تاریخ مرادی در حق زبیدهٔ اسلامبولی نوشته اما
بعقیدهٔ ادیب فاضل محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء فطنت زن زبیده
نه پسر زبیده و کوید در ترجمهٔ هم که در استنساخ دواوین مسطوره ذکر شد خلاف

مشهور است

زبیده اغای جلایر

از زوجات سلطان حسین میرزای بایقرا بوده و فرزندان زیبا از او بوجود امده است

زرقاء بنت عدی

زنی بوده است از اهالی کوفه در جنگ صفین حضور داشته و لشکریان حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام را بجنگ با معاویه تحریض مینموده در باب سی و ششم کتاب مستطرف که از عفو و کرشت سخن مینماید حکایتی از حلم معاویه ذکر کرده ضمنا گوید زرقاء بنت عدی در جنگ صفین اصحاب امیرالمومنین علیه السلام را بقتال ترغیب میکرد و میگفت ایها الناس ان المصباح لا یضیئ فی الشمس و ان الکواکب لا تضیئ مع القمر و ان البغل لا یسبق الفرس و لا یقطع الحدید الا الحدید الا من استرشدناه ارشدناه و من سألنا اخبرناه ان الحق کان یطلب ضالته فاصابها فصبرا یا معشر المهاجرین و الانصار فکانکم فکانکم بکم و قد لئام شمل الشتات و ظهرت کلمة العدل و غلب الحق باطله فانه لا یستوی الحق و المبطل افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون فالنزال النزال و الصبر الصبر الا و ان خضاب النساء الحناء و خضاب الرجال الدماء و الصبر خیر الامور عاقبة ائتوا الحرب غیر ناکصین فهذا یوم له ما بعده

یعنی ای مردم چراغ در نور افتاب و شبنی ندهد و ستارگان را در نابش ماه فروغی نباشد و استر را سب پیشی نگیرد و اهن جز با اهن بریده نشود بدانید و اگاه باشید که هر کس طلب ارشاد از ما نمود او را براه رشاد رساندیم هر کس چیزی از ما پرسید جواب مسئلتش بر اندیم هماناخ کشته خود را می جست پیدا کرد ای مهاجرین و ای انصار صبر کنید و پای دارید گویا می بینم که خلاف و نفاق از میان شما برداشته شده و اتفاق حاصل است کلمه عدل ظاهر گردیده و حق بر باطل غلبه کرده و کسیکه از پی حق است با انکه جویای باطل است یکسان نیست ایا کسیکه مومن بوده مثل کسی است که بفسق گذرانیده البته برابر نخواهد بود پس نهاد امادگان را باشید و بکوشید و ثبات بورزید

خیرات حسان

۱۹

و بدانید که خضاب زنان باحناست و خضاب مردان بادماء و صبر عاقبة
بهتر بن کارها بجنگ شتابید بی انکه روی بگردانید که امروز اقرار اقی
از دنبال است و این همه را جز اقی دگر پی
کو بند ابن رامین نیز مغنیهٔ محبوبه داشته زرقاء نام و در تزیین الاسواق
تالیف حکیم داود افطاکی داستان عجیبی از و ذکر شده است و زرقاء جدهٔ
مروان بن حکم بوده و قبل از آنکه زوجه ابو العاص بن امیه شود قواد بی
میموده و زانیات را بخانهٔ خود راه میداده همینکه زانیهٔ تازه بخانه او
می آمده برای اعلام بطالبین علی بالای خانه نصب میکرده بنابراین او را
زرقاء صاحب رایات هم میگفته اند و بمحض تخفیف حکم و مروان آنها را
بنو زرقاء مینامیدند

زمرد خاتون

مادر الناصر لدین الله خلیفهٔ عباسی بوده و ظن غالب انکه در مشهد مقدس
در روضهٔ رضویه بعضی ابنیه بحکم او ساخته شده و آثار آن هنوز باقی
باشد و تشیع الناصر لدین الله ابن خیال را تائید مینماید و تاریخ بین
توافق میکند

زمرد

دختر ابرق محدثهٔ منجر و زوجهٔ مولانا اثیر الدین و مادر نضار است که شرح
حال او بیاید اثیر الدین از مشاهیر مائهٔ هفتم هجری بوده است زوجهٔ او
زمرد نزد علما و محدثین معتبر و نامی استماع حدیث کرده و بمقامی رسیده
که طلبهٔ ابن فن شهر بفزوی نقلی اخبار و تحمل روایات مینموده اند

ابو محدث ابرقوهی و دمیاطی و ابن صواف و ابن السقطی و عجوبهٔ عبد القادر
الضبعی و زینب الاسعردیه که شرح حال آن بیاید روایت حدیث کرده بعد
از چهل سال زندگانی با شوهر خود در شانزدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و
در گذشته در مصر مدفون شده و دختر او نضار هم در همان مقبره کنار او
دفن شده بخاک رفته است

زینبرہ

بکسر اوّ و تشدید نون از نسوان عصر سعادت از مادران بعثت خواجہ کائنات صلعم وجاریۂ رومیۂ الاصل بودہ اند در تحت تملک یکے از پسران عبد الدار از کفار بنی مخزوم میزیست بعد از آن بحضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ ایمان اوردہ بشرف اسلام مشرف گشت چون مالک او از اسلام او آگاہ شد او را در زندان او نمود و از آنجا کہ او قبول نمیکرد پیوستہ او را معذب میداشت خلیفۂ اوّل ابو بکر از حال او باخبر گردیدہ و بر او رحم زیادہ و او را آزاد کرد ابن اثیر گوید بعد از انکہ زینبرہ قبول دین اسلام نمود چشمان او کور شد مشرکین گفتند چون زینبرہ لات و عزّے بیزار جستہ باین درد گرفتار گردیدہ است او در جواب گفت لات و عزّے از حال پرستندگان خود بیخبرند قضائے اسمانے مرا باین درد گرفتار نمودہ و خالق من میتواند دوبارہ چشمہا مرا بینائے دہد و صباح روز دیگر نابینا از خواب برخاست کفرۂ قریش گفتند اینہم از سحرہا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ است انتہی

مولانا جلال الدین محمد دوانی سقی اللہ ثراہ در مشوی اشارتے بحالات زینبرہ کردہ است

زہرہ

محدثۂ مشہورہ ام الحیاء الانبار میباشد کہ در حرف ہمزہ ترجمۂ حال او نگاشتہ شد

زہرہ بیگ اغا

مادر میرزا سلطانعلے کورکانے والے سمرقند بودہ این زن بمحمد خان شیبانے عاشق شدہ و بدینجہت اسبابے فراہم آوردہ کہ پسرش سلطانعلے کہ ضعف عقل داشت شہر سمرقند را بجدال و نزاع بمحمد خان شیبانے تسلیم کرد امّا شیبانے خان وصل این زن را طالب نشدہ بہانۂ بدست او رد و میرزا سلطانعلے را بکشت و جمعے از اعاظم سمرقند از قبیل خواجہ قطب الدین یحیی وغیرہ را نیز ہلاک نمود و سمرقند را بدون مواصلت با زہرہ بیگ اغا

مالک شد

زیبائی

شاعرہ بودہ است معاصر با مولانا جامی و او را ابھارت و استکاشتودہ اند
این بیت از وست

قامت شیوہ رفتار چو بنیاد کند سرو را بندۂ خود سادہ و آزاد کند

زیب النسا بیگم

بنت عالمگیر پادشاہ ہند و سیاست مادرش دختر شاہ نواز خان صفوی
بودہ تولدش در سال ہزار و چہل و ہشت ہجری اتفاق افتادہ از علوم عربی
و فارسی بہرہ بکمال یافتہ و کلام اللہ مجید را حفظ کردہ خطوط نستعلیق و
شکستہ و نسخ را خوب مینوشتہ ہموارہ بتربیت حال اہل فضل و کمال ہمت
میگماشتہ جمعی کثیر از علما و شعرا و ارباب قلم از مکتبی و خوشنویس و کاتب
در ظل توجہ و عنایتش آسودہ بمرتبہ اند و از آنجا کہ در قدردانی و
تربیت اہل علم و فضل مبالغہ داشتہ رسایل و کتب بسیار بنام او تالیف کردہ اند
مشارالیہا در سال ہزار و صد و سیزدہ ہجری برحمت ایزدی پیوستہ
ادخلی جنتی را بزیادت یکعدد تاریخ وفات او گفتہ اند گویند از فرط
مناعت قبول ہمسری احدی ننمودہ تمام عمر بی شوہر و تنہا بسر برد و بنوانی
بسر داخت این چند شعر از آن دیوان و از نتایج افکار اوست

خیز و کمر شعر و بزن نرگس نیم مست را
از نمہ جام جرعہ دہ سائلی می پرست را
بہر شہادت حسن یک نگہ از تو بس بود
گر ز غضب چہ میکنی غمزۂ تیز دست را
تاب مدہ بطرۂ ات بر دل سوگوار من
بدعت تازہ منہ قاعدۂ شکست را

ولہا ایضاً

علاج تشنہ کام کے شود ز اشک عشق بود برا بر یک قطرۂ رود نیل مرا

کجاست جذبۂ عشقے کہ از دیار خود
کند بروں بیک ایما ہزار میل مرا

زینب فہ

ابن زن را فاطمہ نیز می گفتہ اند و از قرار یکہ در نفحات الانس مسطور است
شیار الیہا دای دیہ و مقام ولایت و معاصر جنید بغدادی رحمہ اللہ علیہ
بود، و در خدمت جنید و ابو حمزہ بشخصہا ملازمت نمودہ است

زین الدار

دختر المؤدب علی بن یحیی و مسماۃ بہ وجیہہ بودہ بنا بر فضل و کمال و مہارت او
در علم فقہ او را ابن الدار یعنی زینت خانہ لقب دادہ اند این شرح است
کہ صلاح الدین صفدی در کتاب خود کہ موسوم بہ عنوان النصر و حاوی تراجم
اعیان آن عصر میباشد در حرف ذال نگاشتہ و کوید ترجمہ حال زین الدار
در حرف واو بیاید اما چون در حرف مزبور ان شرح داده نشد بہمین
قدر قناعت رفت

زینب العرب

دختر تاج الدین عبد الرحمن بن عمر بن حسن بن عبد اللہ السلمی الدمشقی و
محدثہ ایست مشہورہ کہ او را ابنت الجوزانی میگفتہ اند از کتب حدیث کتاب
موسوم بہ الاربعین السباعیات از مولفات عبد المنعم الفراوی را نزد
تاج الدین القرطبی خواندہ بعد از آن ہمان کتاب را چند بار تدریس نمودہ است
و از مشایخ علم حدیث از عز الدین عبد العزیز بن عثمان الاردبیلی اخذ حدیث
کردہ و از حافظ سخاوی و ابو طالب بن صابر و ابراہیم الخشوعی و اصحاب
ابن عساکر و غیرہ اجازت گرفتہ است محفوظات او زیاد بودہ در سال
ششصد و بیست و ہشت ہجری متولد شدہ و کمال الدین العماد الاسترہ
کہ از اعیان آن زمان بودہ او را بزنی گرفتہ در سنہ ششصد و پنجاہ و ہشت
ہجری شوہرش در گذشتہ و او بعد از آن قبول شوی ننمودہ، بمکہ معظمہ
زادہا اللہ تعالی شرفا مشرف شدہ مدتی در آنجا مجاور بودہ و شیخہ رباط

الحمد کہ بعون کرم پدید در اوایل سال هفتصد و چهار بدرود زندگانی کفن است

حضرت زینب

دوم ایشان دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پوشیده نباشد که چون سن مبارک حضرت خیر الأنام علیه صلوات الله الملک العلام بر بیست و پنج رسید به اشارهٔ عم خود ابوطالب مالی از خدیجهٔ بنت خویلد بطور مضاربه گرفته عازم شام شدند و خدیجه سلام الله علیها غلامی میسره نام ملازم سید انام نمود و بروایتی یکی از غلامان خود را که موسوم به خزیمه بن حکیم بود بمرافقت آنحضرت امر فرمود و حضرت نبوی امتعهٔ را که از خدیجهٔ کبری گرفته بودند در بصری شام بها و سود تمام بفروختند و بمکهٔ معظمه مراجعت فرمودند و وقت ورود حضرت بمکه خدیجه با جماعتی در غرفه نشسته بود دید جمعی از شام می آیند و مرغ بالگسترده و پرده بر سر یکی سایه افکنده اند و معلوم شد مرغان منع حرارت آفتاب از وجود مبارک سید کائنات مینمایند و در وقت میسره بخدمت خدیجه آمده کرامتی که در راه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیده بود بگفت و از حاصل امتعه و اموال معلوم شد که نفعی کثیر از آن سفر حاصل شده بنابر این تقدم محبت خاتم الانبیاء در دل خدیجه جاگرفت و بر ازدواج آنحضرت شایق گردید و زنی از خویشان خود را بر آن داشت که اینمطلب را بوجهی بحضرت رسالت پناهی القا کند و پس از آنکه ما فی الضمیر خدیجهٔ کبری با آنحضرت اظهار شد و از اینطرف نیز علامت میل ظاهر گردید خدیجه عم و پسر عم خود عمرو و ورقة بن نوفل را جهت انعقاد مجلس نکاح بخواست و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله با اعمام خویش حمزه و ابوطالب بخانهٔ خدیجه تشریف بردند و ابوطالب و ورقة بن نوفل هر یک خطبهٔ بلیغه خواندند و خدیجهٔ کبری را در حبالهٔ خیر الوری در آوردند و مهر خدیجه را اکثر بیست ماده شتر جوان نوشته اند و روایات دیگر نیز هست بهر صورت میان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خدیجهٔ کبری الفت و محبت مفرط

واقع شد و چهار پسر که قاسم و طیب و طاهر و عبد الله نامیده شدند و
چهار دختر که رقیه و زینب و ام کلثوم و حضرت فاطمه سلام الله علیها ثابت
حضرت پیغمبر را از آن بطن مطهر حاصل آمد و آنحضرت را دیگر فرزند
نبوده و نیامده است جز ابراهیم که از ماریهٔ قبطیه وجود یافته و بعضی اولاد
ذکور آنحضرت را سه نفر گفته قاسم و عبد الله و ابراهیم و طیب و طاهر را
لقب عبد الله داشته اند در هر حال زینب دختر دوم رسول اکرم است و
مادر او خدیجهٔ کبری میباشد و بقولی دختر اول است در سال سی ام از عام
الفیل که پنجسال بعد از مراجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ناجیهٔ
کبری باشد متولد شد و چون بحد بلوغ رسید او را با پسر خاله اش ابو العاص
بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد مناف در سلک ازدواج
کشیدند و ابو العاص در جنگ بدر اسیر شد زینب قلادهٔ را که خدیجه
سلام الله علیها باو داده بود جهت فدای شوهر خود از مکه بمدینه فرستاد
چون چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن افتاد رقت فرموده معاودت داد
و ابو العاص نیز رهائی یافت اما باو فرمودند چون بمکه روی باید زینب را
بمدینه فرستی چه اسلام و کفر اسباب تفریق شما شده است ابو العاص قبول
کرده و بوعده وفا نمود و بعد از چندی حب اسلام در دل ابو العاص نمودار
گردیده بمدینه آمد و مسلمان شد بر و ایتی حضرت رسالت همان نکاح
اول باز زینب را بوی دادند و برخی بر این اند که تجدید عقد فرمودند
در هر صورت زینب را از ابو العاص پسری آمد علی نام و دختری مسماة
بر امامه علی هنوز بالغ نشده بود که راه عالم دیگر پیمود و امامه را حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام پس از ارتحال سیدهٔ نساء بموجب وصیت صدیقهٔ
کبری در حبالهٔ نکاح در آوردند و زینب در سال هشتم هجرت از پنجهزار
درهم ای جاودان رفت و سودهٔ بنت زمعه و ام سلمه و ام ایمن و ام عطیهٔ
انصاریه او را غسل دادند و حضرت خیر البشر لنگوتهٔ خود را شعار او
ساخته بدست مبارک وی را بخاک سپردند

خیرات حسان

حضرت زینب

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام است و از بطن مطہر سیدہ نساء حضرت فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا بوجود آمدہ و بزینب کبریٰ مشہور شدہ جلالت قدر و عظمت رتبہ و رفعت شان و مقام و کمال عقل و دانش و علو منزلت و قوت جنان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و محاسن حضرت زینب الکبریٰ سلام اللہ علیہا را دوست و دشمن معترف میباشند و بطون صحف و دفاتر متواتر اخبار داده اند سال ولادت آنحضرت را محدثین و ارباب سیر تعیین نکرده جز اینکه گفته اند قبل از رحلت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قدم بعرصہ عالم نهاده لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم میشود که حضرت زینب کبریٰ فرزندیست که بعد از جناب سید الشہداء علیہ السلام متولد گشته و اول دختر امیر المؤمنین علیہ السلام است پدر بزرگوارش او را بعم زاده او عبد اللہ بن جعفر طیار تزویج فرمودند و چهار پسر که علی و عون الاکبر و محمد و عباس نام داشتند و یک دختر که ام کلثوم بود از آن بطن طاهر بوجود آمد در سفر عراق و واقعه کربلا زینب کبریٰ با برادر خود حضرت سید الشہداء علیہ الاف التحیۃ والثناء همراه بود و همیشه آنحضرت این خواهر را زیاده از حد احترام میفرمود و در حقیقت بعد از شهادت سید جوانان بهشت از کربلا تا شام و از شام تا مدینه طیبه پرستاری اهل بیت سید الشہداء علیہ السلام از زینب کبریٰ میشود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زن سختی و مصیبت ندیده و رنج و محنت نکشیده علاوه بر برادران و برادرزادگان دو پسر نابالغ در روز یوم الطف شربت شهادت نوشیدند یکی عون کربدست عبد اللہ طائی کشته شد دیگری محمد که عامر بن نهشل او را مقتول ساخت در هر حال و هر جا از آیت کرامت و کوه حلم یعنی حضرت زینب صبر و رضا بقضاء خدا و تسلیم امر او ناشی بود زنان نیاورد و عبارات و خطب زینب کبریٰ را محدثین و مؤلفین زینت اوراق خود ساخته و آنها که در دفاتر خطابه و حقایق براعت و بیان نظر و معرفتی دارند

زاید الوصف شنوده و تمجید نموده اند و از جمله عبارات رائقهٔ آن مخدرهٔ علیا
خطبهٔ مختصری است که در وصول بکوفه بعد از واقعهٔ جانسوز کربلا بیان فرموده
و این در وقتی بود که اهل کوفه اظهار ندامت از کار و زشت خود میکردند تأسف
میخوردند بشر بن خزیم اسدی گوید من بدیشان نزدیک بزینب خواهر امیر المؤمنین علیه السلام
نظر کردم بخدا قسم که هیچ زن باشرم و حیائی ندیدم که بدین فصاحت سخن
سراید و تکلم نماید گویا از زبان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رد همان داشت
بمردم اشاره کرد و گفت کوش دهید و ببینید چه میگویم همه خاموش شدند
و سراپا گوش آنگاه فرمود

الحمد لله و الصلوٰة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار اما بعد یا اهل الکوفة
و یا اهل الختل و الغدر اتبکون فلا رقأت الدمعة و لا هدأت الرنة انما
مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا
بینکم الا و هل فیکم الا الصلف و النطف و ملق الاماء و غمز الاعداء
کمرعی علی دمنة او کفضة (کفضتها) علی ملحودة الا ساء ما قدمت لکم انفسکم
ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون اتبکون و تنتحبون ای و الله
فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا فلقد ذهبتم بعارها و شنارها و لن ترحضوها
بغسل بعدها ابدا و انی ترحضون قتل سلیل خاتم الانبیاء و سید شباب
اهل الجنة و ملاذ خیرتکم و مفزع نازلتکم و منار حجتکم و مدرة سنتکم الا
ساء ما تزرون بعدا لکم و سحقا فلقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت
الصفقة و بؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلة و المسکنة ویلکم یا اهل
الکوفة ای کبد لرسول الله فریتم و ای کریمة له ابرزتم و ای دم له سفکتم
و ای حرمة له انتهکتم لقد جئتم بها صلعاء عنقاء (عنفاء) سوداء فقماء
(و فی بعض الروایات خرقاء شوهاء) کطلاع الارض و ملاء السماء افعجبتم ان قطرت
السماء دما و لعذاب الآخرة اخزی و انتم لا تنصرون فلا یستخفنکم المهل
فانه لا یحفزه البدار و لا یخاف فوت الثار و ان ربکم لبالمرصاد
یعنی ستایش خدای را و درود بر پیغمبر محمود و اهل بیت طاهرین او که

رکزید کانند و بعدای مردم کوفه ای اهل غدر و مکر بر ما گریه میکنید آب
چشم شما نایستد و ناله شما ساکن نگردد شما بدان زن مانید که رشته
خود را انبک بی تا بید و باز میکشود و تار تار میکرد شما بدیان نیز رشته
ایمان خود گسستید و بکفر اصلی خود باز گشتید آیا در سوگندهای خود
مکر و خیانت در نظر دارید در شما بیست مکر جوی باطل الا ایش بعیب و تملق
جوادی و غماز بی اعدا و نمانند مکر بیکاهی که در سر بلده روییده باشد نا نفرزه
یا کچی که از ایش قبر بی کرده باشند بد توشه برای آخرت خود فرستادید
خشم خدا برای شما مهیاست و در عذاب مخلد خواهید بود آیا بر ما گریه و زاری
میکنید ای والله بسیار بگریید و کم بخندید عیب و عار ابدی را برای خود
گذاردید و این ننگ را هرگز از خود نتوانید دور کرد و بهیچ اب آنرا نتوانید
شست و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشه
خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت را که ملاذ بر گزیدگان شما و روشن
کننده مجمه شما بود در هر حادثه پناه میبردید و سنت شما را جاری
میساخت دین و شریعت خود را از یاد نبردند بدگاهی مرتکب شدید
از رحمت خدا دور مانید سعی شما بیفایده ماند و بخسران دنیا و آخرت
دوچار شدید و مستوجب عذاب الهی گردیدید ذلت و مسکنت را برای خود
خریدید وای بر شما ای مردم کوفه چرا جگر گوشه از حضرت رسالت پاره پاره
کردید و چرا پرده کیای از مخدرات او را از پرده بیرون آوردید و چه خونها
از فرزندان پیغمبر او ریختید و چه هتک حرمتها نسبت باو نمودید کاری
نهایت قبیح و شنیع کردید که رسوایی و زشتی آن زمین و آسمان را فرا گرفت
آیا تعجب کردید که آسمان خون بارید البته عذاب آخرت شما را رسوا تر نماید
و کیفر بیاداش شما نیاید رفق و مهلت باری تعالی شما را سبکبار نکند چه خداوند
عالم در عقاب عاصیان مبادرت نمینماید و از کشتن وقت انتقام نمیترسد
و پروردگار شما مترقب گناهکاران است
و خطبه دیگر حضرت زینب کبری آنست که در شام در مجلس یزید ایراد فرمود

وصورت آن بر چند روایت مختلف شده است وما بر روایت ابن طاوس
علیه الرحمه اعتماد کرده خطابه آنحضرت را بطولها ایراد مینمائیم وایناست
آن روایت
الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی رسوله وآله اجمعین صدق الله تعالی حیث قال
ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوءی ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزؤن
اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض وافاق السماء فاصبحنا
کما تساق الاسارٰی ان بنا علی الله هوانا وبک علیه کرامة وان ذلک لعظم خطرک
عنده فشمخت بانفک ونظرت فی عطفک جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا
لک مستوسقة والامور متسقة وحین صفا لک ملکنا وسلطاننا مهلا مهلا
انسیت قول الله تعالی ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما
نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک
حرائرک واماءک وسوقک بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن و
ابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد ویستشرفهن اهل المناهل
والمناقل ویتصفح وجوههن القریب والبعید والدنی والشریف ولیس معهن
من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی وکیف یرتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الازکیاء
ونبت لحمه بدماء الشهداء وکیف یستبطئ فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا
بالشنف والشنان والاحن والاضغان ثم تقول غیر متأثم ولا مستعظم واهلوا
واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل منتحیا علی ثنایا ابی عبد الله علیه السلام
سید شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتک وکیف لا تقول ذلک وقد نکأت القرحة
واستأصلت الشافة بأراقتک دماء ذریة محمد صلی الله علیه وآله ونجوم الارض
من آل عبد المطلب وتهتف بأشیاخک زعمت انک تناديهم فلترد وشیکا موردهم
ولتودن انک شللت وبکمت ولم یکن قلت ما قلت وفعلت ما فعلت اللهم خذ
بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبک بمن سفک دماءنا وقتل حماتنا فوالله ما
فریت الا جلدک ولا جززت الا لحمک ولترد علی رسول الله صلعم بما تحملت من سفک
دماء ذریته وانتهکت من حرمته فی عترته ولحمته حیث یجمع الله شملهم ویلم شعثهم

یاخذ بحجتهم ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون حسبک بالله حاکما وبمحمد خصیما وبجبریل ظهیرا وستعلم من سوی لک ومکنک من رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلا وایکم شر مکانا واضعف جندا ولئن جرت علی الدوالهی مخاطبتک التی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک واستکبر توبیخک لکن العیون عبری والصدور حری الا فالعجب کل العجب لفشل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء فهذه الایدی تنطف من دمائنا والافواه تتخلب من لحومنا وتلک الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل وتعفوها امهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنما لتجدنا وشیکا مغرما حین لا تجد الا ما قدمت ومارب بظلام للعبید فالی الله المشتکی وعلیه المعول فکد کیدک واسع سعیک وناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا ولا تمیت وحینا ولا تدرک امدنا ولا ترحض عنک عارها وهل رایک الا فند وایامک الا عدد وجمعک الا بدد یوم ینادی المناد الا لعنة الله علی الظالمین فالحمد لله الذی ختم لاولنا بالسعادة ولاخرنا بالشهادة والرحمة ونسئل الله ان یکمل لهم الثواب ویوجب لهم المزید ویحسن علینا الخلافة انه رحیم ودود وحسبنا الله ونعم الوکیل ۔

حاصل ترجمه آنکه بعد از حمد وصلوة حق تعالی بصدق خبر داد کافر موعاقبت حال بدکاران بدبود از اینکه آیات الهی را تکذیب کردند واستهزاء نمودند ای یزید هانا راه اطراف مهین را برما بگرفتی وطرق اکناف سما را مسدود کرده تا انکه پرده گیان اهل البیت را مثل اسیران دار الحرب راندند آیا از این حال گمان میبری که ما نزد خدا خوار یم وتو عزیز وابن ماجری که از تو برما گذشت از نزدیکی منزلت ومزید شان تو نزد خدای سبحانه بود و از این پندار همچ بینی بالا گیرد وبچشم تکبر در اطراف خویش بینی ودل شاد باشی که دنیا را برای خود وسیع کرده وکارها را منظم نموده وملک وسلطنت ما تورا صافی شده اهسته باش ومبادا چند بیاد ام ایافراموش کردی که خدا در قرآن خبر داده وفرموده است زنهار گمان مبر اینکه ما کفار را املای سبب

خبری است که با ایشان میرسانیم بلکه آنچه عترت از زمان دراز میکشند ایم تا بر گناه
بیفزایند و برای ایشان عذابی است خوار کننده ای پسر رها شدگان
یوم الفتح ایا از عدل و داد است که زنان و کنیزان خود را در پس پرده
میدارید و دختران پیغمبر خدا را مثل اسیران میبرید با چهره کریه پرده حرمت
ایشان را دریده و رویهای ایشان باز کرده و دشمنان آنها را از شهری
بشهری بکنجی میبرانند و در هر مورد و منزل مردم در آنها مینگرند و
نزدیک و دور رو در رو بشریف در رخسار آنها بتامل نظر میکنند و از
مرد ان و حمیت کشان ایشان احدی همراه نیست و چگونه امید مراعات و
مراقبت از کسی تو ان داشت که دهانش جگر پاکان در دهان خنده و کوشتش
از خون شهیدان روئیده و چگونه درد بشمنی ما اهل البیت طلب درنک
تو ان کرد از کسیکه بدیده بغض و حقد در ما می بیند و بدون اینکه در
کفتار خود فرصتی کاهی کند و از بزرک شمارد پیوسته میکوید کاش بزرکان
قبیله من که در کذشته اند بودند و باخرمی و شادی این کینه کشی را دیدند
پزید را تحسین مینمودند

با انشاد شعر ابن ادرعی میکند و بر ثنا یای ابی عبد الله سید جوانان اهل
بهشت میپردازد و با چوبدستی خود دندانهای مبارک او را کاوش مینماید
ای یزید چرا شادی نکنی و اینسخنان نکوئی و حال انکه بکشتن آل محمد صلی الله
علیه و آله و ستارکان زمین از بنی عبد المطلب از بزرکان خود پوست باز کرده
و کینه دیرینه را از بیخ بر آورده بزرکان در کذشته خود را بمیعاد عوت
و او از نمائی پیغمبر که خود عنقریب با آنها ملحق شوی و آرزو کنی که کاش
در دنیا نمیبودی و هرکز با تو نمیکفتم آخر کفتم و نمیکردم آخر کردم
بار الها حق ما بستان و از ستمکار ما تو خود انتقام بکش و بر آنکه خونهای ما
بریخت و ما میان ما را بکشت غضب خود را نازل کن بخدا ای یزید هرچه کردی
بخود کردی ندریدی مکر پوست خود را و نبریدی مکر کوشت خود را بر
رسول الله وارد خواهی شد در صورتیکه خون ذریه او را ریخته و پرده

ناموس او را در عترت و پاره های تن او در بیدۀ در آنجا که پریشانی ایشان را
حضرت داد کرجمع فرماید و پراکندگی آنها را بسامان مبدل سازد حقشان را
از ستمکاران باز ستاند و زنهار که گمان نبری کشتگان راه خدا مرده اند
بلکه زنده و نزد پروردگار خود مهیا شند و بهر گونه نعمت منعم اند و تو را
کاری است ایزد تعالی بدان و بر پیغمبر ما شمنی و جبرئیل بر پشتبانی و
عنقریب معاویه بن ابی سفیان که تو را ولایت عهد داد و ابن بساط برای تو
مهد داشت و تو را مسلط بر رقاب مسلمانان کرد حال خود خواهید دید
و بزرای خود خواهد رسید بزودی خواهید دید که جای کدام یک از
شما بدتر و اعوان کدام ضعیف تر است و اگرچه حوادث و شدائد روزگار
مرا بمکالمه و مخاطبۀ تو بداشت باز تو را بسیار حقیر میشمارم و سرزنشها
و شماتتهای تو را بزرگ میدارم و دریغ گردیده ها که بان است و پشتها
سوزان و بسی تعجب است که لشکر خان بدست کسان شیطان کشته شوند
اینک خون ما از دستهای شمتان و بزان میباشد و دهانهای ایشان
از گوشت ما در سیلان و بر آن جسدهای پاک گرگان در آیند و کفتاران
بگذرند اگر از ما امروز بغنیمتی رسیدند فردا بغرامتی دچار آنگاه که چیزی
نیابی جز آنکه خود از پیش فرستادی و حق تعالی نسبت ببندگان خود
بستم منسوب نکرده و شکایت باو شود و باز گشت الی الجاید رگاه اوست
ای پزید از کید فرو گذار مکن و دست از کوشش مدار و بکن آنچه توانی
بخدا قسم ذکر ما را از صفحۀ جهان محو نتوانی کرد و شرف وحی و مزیت
نبوت را نتوانی میرانید و ننگ این ماجرای و عار این داستان را از خود
نتوانی شست رای تو نیست مگر سست و زندگانی تو بنا شد جز ایامی معدود
و اندوختۀ تو نخواهد بود جز پریشانی در آن روز که منادی ندا کند
که لعنت خدای بر ستمکاران باد حمد خدا را که اول ما را بسعادت و پایان
سرانجام داد و آخر ما را بشهادت و رحمت اختتام بخشید و از پروردگار
مسئلت مینمائیم که ثواب شهیدان ما را کامل کند و اجر ایشان را زیاد سازد

ودر تفقد و تعهد احوال ما باز ماندگان بر سر احسان بوده باشد و او جل جلاله
بخشنده و مهربان است و در جمیع جهات ما را وکیل بیکو وکافی است انتهی
مؤلف گوید از همین دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقت لسان و درجه
قوت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را میتوان دانست ومن
رأی من السیف اثره فقد رأی اکثره

وذکر کنیت حضرت زینب مرحوم خاتم المورخین میرزا محمد تقی لسان الملک
صاحب ناسخ التواریخ را بحکم الجواد قد یکبو ز لئی افتاده چه میفرماید
کنیت حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب سلام الله علیه ام الحسن است
وجمال انکه ام الحسن خود دختری دیگر از بنات مکرمات الحضرت بوده
چنانکه جمعی کثیر از مورخین و نسابین و محدثین تصریح کرده اند و از انجمله
عبد الحمید بن ابی الحدید که در مقام بغداد اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام
مینویسد رمله وام الحسن دو دختر دیگر آنحضرت بودند از ام سعید
بنت عروة بن مسعود ثقفی و دیگر کمال الدین محمد بن طلحه و زبر میگوید
دختران حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام زینب الکبری وام کلثوم
الکبری وام الحسن ورملة الکبری بودند

امّا تربت منوّر حضرت زینب باصح روایات در یکی از قرای شام واینک
آن مضجع مشهور و زیارتگاه است وبعضی از متتبعین اهل خبر در بنیاب
میگوید سال هجدهم در مدینة الرسول اتفاق افتاد عبد الله بن جعفر با عیال
بسمت شام روانه شدند بعد از انقضاء زمان مخمصه مراجعت نماید در
ایام توقف در ضیعه وقریه که اکنون مزار زینب سلام الله علیها انجاست مزاج
مزبور از استقامت منحرف گردید وبا مرض در گذشت وهمانجا بخاک
رفت

ولی صاحب مشارق الأنوار که کتابی است مشتمل بر غث وسمین مقبره منوره آن
بزرگوار ومقبره حضرت سکینه وفاطمه بنتی الحسین علیهم السلام وجمعی دیگر از
اهل البیت صلوات الله علیهم که همانا مراقد ایشان در جاهای دیگر است

همزاد در مصر میداند و در اینباب ضرورۃً بنا و بلات عرفانی تمسک میجوید چنانکه در اخبار سیدہ زینب شقیقۃ الامام الحسین میگوید قال القطب الشعرانی فی منن وطبقاتہ وکتابہ الانوار القدسیۃ اخبرنی سیدی علی الخواص ان السیدۃ زینب المدفونۃ بقناطر السباع ابنۃ الامام علی وانہا فی ھذا المکان بلاشک

ودر مزار وجہت حضرت زینب بعبداللہ بن جعفر بعد از انکہ بمزاوجت ام کلثوم خواہر وے با عمر بن الخطاب تصریح مینماید میگوید ثم بعد موت عمر تزوجہا عون بن جعفر وبعد موت عون تزوجہا محمد اخوہ وبعد موت محمد تزوجہا اخوہ عبداللہ بن جعفر وبعد موتہا تزوج اختہا زینب وایں سخن برخلاف مشہور ما بین الامامیہ است

محدث ماہر فاضل معاصر شیخ مؤمن الشبلنجی در کتاب نور الابصار فی مناقب آل البیت المختار فصلے مخصوص ترجمۂ حضرت زینب علیہا الصلوٰۃ والسلام منعقد ساختہ در ان فصل میگوید

زینب سلام اللہ علیہا را پسر عمش عبداللہ بن جعفر الطیار ذی الجناحین بن ابی طالب بزنے کرفت واز ان دو بزرگوار فرزندان بابن اسامی بوجود آمدند (علی عون الاکبر عباس محمد ام کلثوم) نژاد اوازہمین اولاد او تا کنون بکثرۃ موجودند ودر اصل حضرت زینب وعبداللہ جعفر را فقہاء عنوان کردہ در دہ مسئلہ مطرح انظار ومسرح افکار قرار دادہ اند بدین سیاق

مسئلۃ

ایا سلالۂ زینب رضوان اللہ علیہم در آل نبی صلے اللہ علیہ وآلہ داخل وتحیت صلے اللہ علیہ وآلہ ایشان را شامل است یا نہ

جواب

بلے بدلیل اجماع بر اینکہ مراد از آل رسول صلے اللہ علیہ وآلہ مؤمنون از بنی مطلب وہاشم است

خیرات حسان

مسئلة ۳۱

ایا ایشان از ذریت و اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله معدود ند یا نه

جواب

بلے چه اولاد بنات انسان در جمع ذرارے و اولادِ وی بشمارے ایدا کرکسے برائے اولادِ خود وصیتے کرده باشد البته اولاد دختران وی نیز منتمد خواهند بود و نصیب خواهند گرفت

مسئلة

ایا جایز است که ایشان خود را برسول خدا صلی الله علیه و آله منسب سازند مثل سادات حسنے و حسینے که هر شریف از نژادِ آن دو مثلاً در خطاب یا ابن رسول الله جایز است

جواب

این خاصهٔ حسنین علیهما السلام و سلالهٔ آن دو بزرگوار است بدلائل منصوص

مسئلة

ایا ایشان را از اشراف باید دانست و شریف باید خواند یا نه

جواب

بلے ولے بر اصطلاح قدیم و در این قرون لقب شریف مخصوص حسنے و حسینے است لاغیر

مسئلة

ایا صدقه بر ایشان حرام است

جواب

بلے چه صدقهٔ واجبه (زکوٰة) بر عموم آل محرم است و گفتیم که عموم آل جعفر و عقیل را نیز اشتمال دارد

مسئلة

ایا خمس با ایشان میرسد

جواب

بلے

بلے چہ داخل ذوی القربے میباشند واز سہم این صنف البتہ باینشان دادن صحیح است

مسئلہ

آیا اینشان از وقف برکۃ الحبش حق دارند

جواب

بلے چہ واقف بر اولاد حسن وحسین تخصیص ننمودہ است

مسئلہ

آیا جایز است اینشان خود را بشعار سادات کہ عبارت است از علامت خضرا معلم سازند

جواب

این شعار سبز را در شرع اصلے نیست نہ در کتاب وارد است کہ اینشان را باید این نشان را داشتہ باشند ونہ در سنت ہمانا در نوبت سادات را از غیر سادات بجامہ امتیاز نہادند یکے علامت خضراء بود ودویم عمامہ خضراء امّا علامت خضراء وشعار اخضر عبارت از پارچہ سبز بود کہ سادات بر طرف دستار فرا میدادند ومردم بآن نشان اینشان را می شناختند ودر اصل جامہ عمامہ سفید بود واین شعار نخست در مصر باء ملک اشرف شعبان بن حسین از طبقۂ اتراک ایجاد گردید واین در سال ہفتصد و ہفتاد وسہ بود وامّا عمامہ خضراء ودستار سبز را سید محمد شریف متولی پاشای مصر در سنۂ اربع بعد الالف ایجاد کرد واشراف را مقرر داشت کہ در پیش وی حرکت کنند برہانیکہ ہر یک را دستار سبز بر سر بودہ باشد واینکہ از الوان سبز را در شعار اختیار کردند برای آن است کہ سیاہ شعار بنی عباس بود وزرد شعار یہود وکبود شعار نصاریٰ وسرخ مخالف فتنہ ودر باب این شعار نبی شعار گفتہ اند از آنجملہ است قول ابن عبد اللہ اند لیسے اعمے صاحب شرح الفیۂ مشہور بنام (الاعمی والبصیر) کہ میگوید

جعلوا الابناء الرسول علامة
ان العلامة شان من لم یشهر
نور النبوة فی وسیم وجوههم
یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

وشیخ شمس الدین محمد بن ابراهیم دمشقی گفته است

اطراف تیجان انت من سندس .
خضر باعلام علی الاشراف
والاشرف السلطان خصهم بها
شرفا لیعرفهم من الاطراف

پس چون در بنباب از سنت وکتاب اصلی ندادیم که تخصیص یا تعمیم را بر آن اصل بنا کنادیم تلبس بنی جعفر را نیز از مجوزات میشماریم

مسئلہ

"یا بنی عبد الله بن جعفر از بطن حضرت زینب سلام الله علیها در وصیت الاشراف داخل میباشند ومسئلہ دیگر اینکه "یا ایشان در وقف علی الاشراف داخل هستند

جواب دو مسئلہ

اگر در کلام موصی یا واقف نصی بر شمول ودخول ایشان وعدم آن هست بر طبق آن عمل میکنیم وچنانچه کلام مطلق است وقرینه صریح بر احد الامرین نیست تابع اصطلاح وقف وعرف عام زمان وقف ووصیت خواهیم بود مثلاً در این زمان چون بزبان مصر وعرف مردم قطر مصر شریف بحسینی وحسینی اختصاص یافته واین عرف واصطلاح از عهد دولت فاطمیین بر این مملکت ظاهر گردیده وکثر غیر بنی الحسنین را هم سابقاً موافق عرف صدر اسلام شریف میخوانند پس زینبیون در این دو عنوان داخل خواهند بود واز وقف مطلق این اعصار ووصیت مطلقه این قرون در دیار مصر چیزی که در این اصطلاح موافق مصر است حقی نخواهند یافت آنتهی کلام الشبلنجی ترجمہ

واشباهه

واشعار بے کہ در ذیل مسطور میشود و بنام دختر عقیل بن ابی طالب اشتہار دارد
صاحب طبقات شعرا بے از لسان مبارک حضرت زینب بنت علی روایت کردہ
و از انحضرت دانستہ

ماذا تقولون ان قال النبی لکم
ماذا فعلتم و انتم اخر الامم
بعترتی و باہلی بعد فرقتکم
منہم اساری و منہم ضرجوا بدم
ما کان ہذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

صاحب نور الابصار میگوید ذکر الجاحظ فی کتاب البیان و التبیین عن
ابی اسحق عن خزیمۃ الاسدی قال دخلنا الکوفۃ سنۃ احدی و ستین فصادفت
منصرف علی بن الحسین علیہ السلام بالاذریۃ من کربلاء الی ابن زیاد بالکوفۃ و رایت نساء
الکوفۃ یومئذ قیاما یندبن متہتکات الجیوب و سمعت علی بن الحسین و ہو یقول بصوت
ضئیل قد نحل من شدۃ المرض یا اہل الکوفۃ اتکم تبکون علینا فمن قتلنا غیرکم و
رایت زینب بنت علی فلم ار و اللہ خفرۃ انطق منہا کانما تنزع عن لسان
امیر المؤمنین فاومات علی الناس ان اسکتوا فسکنت الانفاس و ہدات الاجراس
فقالت الحمد للہ تعالی الخ نگارندہ گوید آنکہ خطبۂ کوفیۂ مذکورہ در السابق
روایت کردہ است و مقصود ما از اثبات اینکلام در اینمقام آن است کہ
استناد خطبۂ مشہورہ آن مخدرۂ کہربے را بکتابے مثل بیان و تبیین جاحظ
کہ از مشہورات مصنفات متکلم جلیل الشانے مثل شیخ ابو عثمان جاحظ
دادہ باشیم

بالجملہ جلالت شان و عظمت منزلت و علو مقام و رفعت قدر حضرت زینب
بنت امیر المؤمنین سلام اللہ علیہا و علی ابیہا و امہا مسلم مسلمین است و از براہین
قاطعہ و حجج ساطعہ اینسخن نص صریح امام علیہ السلام میباشد کہ در حق آن
بزرگوار فرمودہ کہ کانت عالمۃ غیر معلمۃ

خیرات حسان

۳۵

واز شیخ عبد الرحمن جهوری مغربی منقول است که گفت در سال یکهزار و یکصد و هفتاد کربی شدید برای من بصر پدید کرد پدید منوجّه مقام حضرت سیده زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها شدم و این قصیده را توسلاً انشاد کردم حق تعالی مرا ببرکت آن بزرگوار از آن بلیّهٔ سخت مستخلص ساخت

القصیدة

آل طه لکم علینا الولاء ... لاسواکم بنا لکم الآء ... مدحکم فی الکتاب جاء مبینا

انبات عنه ملة سمحاء ... حبکم واجب علی کل شخص ... حدثتنا بضمنه الانباء

انّنی لست استطیع امتداحا ... لعلاکم وانتم البلغاء ... کیف صنعی بفهم بعلیا من قد

عجزت عن بلوغه الفصحاء ... مدحکم ایّما بروبلیغ ... وقفت عنده الشعراء

شرّفت مصرنا بکم آل طه ... فهنیئا لنا وحق الهناء ... منکم بضعة الامام علی

سیفه بن لمن به الاهتداء ... خیره الله انضل الرسل طرّا ... من له فی یوم المعاد اللواء

زینب فضلها علینا عمیم ... وحماها من السقام شفا ... کعبة القاصدین کنزهنا

وهی فینا الیتیمة العصماء ... وهی بدر بلا خسوف وشمس ... دون کسف والبضعة الزهراء

وهی ذخری وملجای وانسی ... ورجائی ونعم ذاک الرجاء ... قد انحت الخطوب عند حماها

فعسی نجل بها الضرّاء ... لیس الا لک وصلتی لنبیّ ... خمدت عند بضعه الاعداء

من کرامانها الشموس اضاءت
ابن منها السهاء وابن السما

من اتاها وصدّ ضاق ذرعا ... من عسیر قد ضاق عنه الفضاء ... جلت الخطب سرعا وجلته

فالجی عنه عسره والعناء ... لایضاهی آل النبی وصیف ... لابوبی کما لهم ادباء

شرفت منهم النفوس وسادوا ... حیثما اشرفوا انهم شرفا ... وعلیهم جلالة وفخار

ووقار وهیبة وضیاء ... نوّروا الکون بعدکان ظلاما ... اذ اضاءت ذراهم الغراء

کل مدح مقصّر بعلاهم ... کل فرد من هدیهم لألاء

لهم الفضل من الشفاعی ... من سواهم یکون فیه استواء

ان هل یستوی الذین دلیل ... ولتطهیرهم بذاک افتفا ... ان لی یا کرام حق جوار

فاحفظوه فانتم امناء ... عن ابیکم روی الثقاة حدیثا ... حدثتنا بضمنه الانباء

جلاء ازخانان بیرون کردن و از خانها بیرون رفتن

جلا الهم عنه دور کرد غم را

انّ بالجار لم یزل یوصی جبرا ... بل معناه لیس فیه خفاء
لست اخشی الضیاع والحبّ عندی ... طبّ قلبی ومقلتی وجلاء
بیتکم مهبط الجبریل وحیا ... فیه تغدو الملائک الکرما
من الی حیکم وکان اسیرا ... لدوا عیدا عنه الشقاء
یا کرام الوری اغیثوا نزیلا ... اجحفته الخطوب والادواء
قسما ان وصفکم فی الثریا ... ایدتکم نجومها والسماء
فتوسّل بهم لکلّ صعیب ... حیث جاء ابتغوا فهم شفعا
وصلوه علی النبیّ وآل ... وکذاک الصحابة الاتقیا
ما حمام بروضة قد تغنّی ... او علی الدوح تسجع الورقا
او عبید الرحمن انشا مکملا ... آل طه لکم علینا الولاء

زینب بنت ابی سلمه

ربیبه حضرت رسول صلی الله علیه وآله واز صحابیاتی است که فقه نیز میدانسته چون اسم اصلی او برّه بوده در حرف باء ذکر آن گذشته است

زینب بنت احمد

او را ام محمد زینب نیز گفته اند چه مادر شیخ محمد بن احمد الفحام مهندس بوده این زن از نساء محدثه بشمار میآید و بزهد و قدس مشهور است در عصر خود باقراء حدیث منفرد و از جعفر هدانی وغیره اخذ علم حدیث نموده وبعدها در مصر و شام و بغداد منزوی و مقدس شهرت فراوان پیدا کرده همیشه با پسر خود شیخ محمد همراه بوده و شرحا او مرقوم است با وی همراهی مینموده در سال ششصد و چهل و پنج هجری متولد شده و در هفتصد و بیست و دو ارتحال کرده است

زینب بنت احمد کمال الدین

احمد کمال الدین پسر عبد الرحیم بن عبد الواحد بن احمد مقدسی بوده بنا بر این زینب بنت احمد از اتقیا و قدس و محدثه بوده و بر زینب بنت کمال اشتهار داشته از محمد بن الهادی المحدث و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم

وخطیب مرو او عبد الحمید بن عبد الهادی وعبد الرحمن بن ابی القاسم البلخی
اخذ و استماع حدیث کرده و از ابراهیم بن الخیر و سایر محدثین بغداد اجازه
کرفته است صلاح الدین صفدی در عنوان النصر ترجمهٔ حال مشار الیها را
بنکاشته کوید احادیث را علی وجه الاسناد درس میکفت و تقریر میکرد
وملکهٔ او بود بعد از آن میکوید در سال هفتصد و بیست نه هجری در
شام بنمهم اجازه داد مولانا ابراهیم بن محمد بن ابراهیم ابی القاسم الفلکی
المالکی صاحب اعراب القرآن که از اجلهٔ علما و نحات است نیز در شام از زینب
اخذ حدیث کرده است عمر زینب متجاوز از نود سال و از معمرین محدثین بود
ودر روز نهم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و چهل هجری وفات نموده
است

زینب بنت اسمعیل

معلمهٔ امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که شرح حال او پیش ذکر شده
زینب نیز محدثه ایست مشهوره معروف بمسندة الشام و از محدث مشهور
عبد الدائم و سایرین اخذ حدیث نموده بیستش زیاده از نود سال و از معمرین
محدثین شمرده میشود در محرم هفتصد و پنجاه و یکسال در او اخر ذی الحجه
هفتصد و چهل و نه هجری در کذشته است

زینب بنت جحش

زوجات طاهرات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله میباشد
نسب او را از اینقرار نوشته اند زینب بنت جحش ابن رئاب بن یعمر بن
صبره بن مرة بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمة الاسدیه مشار الیها
زاده حضرت نبوی یعنی دختر امیمه بنت عبد المطلب است که ترجمهٔ حال
و پیش نکاشته شد زنی هنرور و با سخاوت و کرامت بوده دایما کار میکرد
از حاصل زحمت و رنج خود بفقرا انفاق مینموده و در حدیث نبویه
میفرماید اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا یکنایت کار و تصدق داد زینب
شاره شده است این حدیث را حضرت رسول اکرم بزوجات طاهرات خود

خطاب فرموده وخبر داده اند که پس از ارتحال من از دنیا از شما انکسی زودتر بمن ملحق میشود که دست طویل تر است وهما نطور که فرموده بودند شد در مسیار ات محب الدین مسطور است که مشار الیها فقط ده حدیث روایت کرده است

زینب بنت الحارث

دختر حارث از یهود یان خیبر وزوجه سلام بن مشکم بوده وهمان زنی است که بقصد مسموم کردن پیغمبر صلی الله علیه وآله گوسفندی را بریان نموده و بزهر آلوده ساخت وبطور هدیه برای آنحضرت فرستاد آن بزرگوار با بعضی از صحابه بر سر سفره نشسته لقمه که از آن تناول فرمودند بامر ایشان دست بکشیدند که این گوسفند بمن اعلام کرد که آلوده بزهر است همه دست کشیدند وزینب بنت الحارث را احضار کرده سبب این خیانت را جویا شدند گفت برای انکه میدانستم تو اگر بر حق وپیغمبر بحقیقت امر بر تو مکشوف خواهد شد واسیبی بتو نخواهد رسید واگر العیاذ بالله دروغ میگوئی از دست تو خلاص خواهیم شد اینک بنوت تو بدرجه ثبوت رسید حقیقت تو را فهمیدم وبتو ایمان آوردم واین جسارت اسباب هدایت من شد چون زینب بنت الحارث قبول دین اسلام نمود حضرت رسول اکرم او را عفو فرمودند امّا از آنجا که بشر پسر براء بن معرور از صحابه از آن گوشت زهر دار لقمه بلع کرده وفوراً در گذشته بود ورثه او باد عاء بر خاستند وقصاص را حکم قتل زینب صادر گردید ومقتول شد امّا حضرت رسول صلّی الله علیه وآله در دفع مضرت سم را بحجامت بین کتفین فرمودند وبعضی عقیده اند که اثر آن زهر در وجود مبارک آن بزرگوار باقی مانده گاهگاه از پا نمی نمود بلکه گویند همان سبب ارتحال حضرت شده وبا کسم شهید از دنیا رفتند واین حدیث بنوعی که مازالت اکلة خیبر تعاودنی فالان اوان قطعت ابهری در اینباب روایت شده آن اثر در کامل کونین حضرت رسول صلّی الله علیه وآله آن لقمه را جاذبه امّا فرو نبردند

معاده
شدید دال رجع محل
بکه شده را راست
رد اخر سا الحرکت
کند

خیرات حسان

۳۹۰

زینب بنت حارث

زوجهٔ شریح قاضی مشهور است که از کبار تابعین بوده از نساء عفیفه
بنی تمیم میباشد و شوهر او شریح ابیات ذیل را در حق او گفته است

اذا زینب زارتها اهلها ... حدثت واکرمت زوارها
وان هی زارتهم زینهم ... وان لم اجد بد وی دارها
فسلی لمن سالت زینب ... وحربی لمن اشعلت نارها
وما زلت ارعی لها عهدها ... ولم اتبع ساعة عارها

با انکه بدخوئی زنان بنی تمیم در میان اعراب مشهور و ضرب المثل است
شریح در این اشعار اظهار رضا و خشنودی از زینب تمیمیه نموده و در
چند شعر دیگر او را بحسن خلق و جمال ستوده و آن اشعار اینست

رایت رجالا یضربون نساءهم ... فشلت یمینی یوم اضرب زینبا
الا ضربها من غیر ذنب اتت به ... فما العدل فینا ضرب من لیس مذنبا
فزینب شمس والنساء کواکب ... اذا طلعت لم یبق منهن کوکبا
فداة ترین الحلی ان حلیت ... کان بفیها المسک خالط محلبا

در میان طرق مسطور است که در شب داماد شریح زینب زوجهٔ او بوی گفت
سنت است که داماد در شب داماد دو رکعت نماز محض رضای خدا بخواند
و از درگاه پروردگار خیر زوجهٔ خود را مسئلت نماید و از شر او استعاذه
کند پس از آن شریح و زینب هر دو نماز گذاردند بعد از نماز زینب خطبه
بلیغه انشاد کرد که حاصل معنی آن این است

من دختری بیگانه نام خویش و حالت تو را نمیدانم آنچه را که از آن خشنود و ممنون
میشوی بمن بنمای تا بجای آرم و از هر چه تو را بد آید باز نمانم تا از آن اجتناب کنم
با انکه ممکن بود در میان قوم تو برای تو زنی پیدا شود و در میان طایفهٔ من
برای من شوهری اما حکم تقدیر را بنحو اصلح صورت داده و با انکه ما
از طبیعت هم بیخبر بودیم تو مرا مالک شدی چونکه چنین شده یا لطف
کرم کن و مرا به نیکوئی نگاهداری یا احسان فرموده رها کن و امر خداوندی را

بجای او ابن بود مکنونات ضمیر من و از حق جل وعلا امر زش خود و تو را
مسئلت مینمایم
الحق ابن زن اظهار در ایت اهلیت نموده و سخنان او مستبین و در خور
محتسبین است

زینب بنت السعدی

دختر محیی الدین ابو نافع محمد بن عبد الله السعدی الأزهری است ابن زن از
نساء محدثه و از اشیاخ امام سیوطی است و مشار الیه ذکر او را در کتاب
المنجم نموده و گفته است زینب بنت السعدی در سال هشتصد و هفده هجری
متولد شده و از محدثین از شرف بن الکویک و رقیه بنت القاری اجازه
گرفته است

زینب بنت سلیمان

زینب بنت سلیمان بن ابراهیم بن رحمة الاسعردیه اصلاً شامی است و بعدها
در مصر سکنی گرفته محدثه بوده است مشهوره که در اسناد حدیث یعنی در
انتقال رشته اسناد احادیث بحضرت صاحب شریعت مهارت تامی داشته
در اعیان صفدی المسندة الدمشقیة نامیده شده صحیح بخاری را از صاحب
محضر زبیدی و شمس الدین احمد بن عبد الواحد البخاری و ابن الصباغ استماع
کرده در نزد محدثه مشهوره بکرهه درس خوانده و از بسیاری از علما اجازه
گرفته است صفدی کوید باستناد ماذهبی نیز در محضر زینب بنت سلیمان
استماع حدیث نموده و مشار الیها در اوقات نود سال داشته و در هفتصد
و پنج هجری وفات کرده است

زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس

از خاندان خلفای بنی عباس و عم زاده منصور عباسی و زن محترمی بوده
وقتی پسرش مامون نام وفات کرده خلیفه بشخصه در نماز آن پسر حاضر نشده
برادر خود صالح را بنیابه فرستاد و عذر خواست زینب متغیر شده بنواده
خود گفت برخیز و بر پدرت نماز بگذار صاحب تاریخ کامل میکوید والها

ینسب الی زینبیون من العباسیین

زینب بنت الشعری

معروف بزینب ام المؤیدیست واورا زینب الشعریه وحرة نیز گفته اند بعلم و فضل مشهور واز علمای بزرگ اجازه گرفته ومجتهد آنها نابل گردیده واز انجمله است ابو محمد اسمعیل بن ابو القاسم بن ابو بکر النیشابوری والشاری وابو القاسم زاهر ونبیره او ابو بکر وحید ابن ظاهر وابو المظفر عبد المنعم بن کریم بن هوازن القشیری وابو الفتوح عبد الوهاب بن شاه الشاذیاخی واز حفاظ که اکابر علمای حدیث واعاظم محدثین میباشند عبد الغافر ابن اسمعیل بن عبد الغافر الفارسی که هما ناصاحب کتاب مشهور بسیاق تاریخ نیشابور است وجار الله علامه ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری وجمع دیگر نیز زینب بنت الشعری اجازه داده اند توفی شارالیها در سال ناپصد وبیست وچهار هجری در نیشابور ودر سنه ششصد ویانزده یعنی در نود ویک سالگی در همانجا برحمت ایزدی پیوست

زینب بنت الشوهی

معروف بزینب ام الخیر دختر ابراهیم بن عبد الله الشوهی از اشیاخ امام سیوطی ومحدثه مشهوره است ابو الحسن ابن ابو المجد بدرس مشارالیها حاضر میشد وجزء اعظم صحیح بخاری را نزد او خوانده وبپشوای امام نووی وهیثمی وعراقی ختم کرده است بعضی مواضع سنن ابی داود را نیز نزد عراقی وهیثمی خوانده شب شنبه ششم ماه صفر سال هشتصد وهفتاد وفه در گذشته است،

زینب بنت الشوبکی

مکناه بام حبیبه دختر احمد بن محمد بن موسی الشوبکی نیز از اشیاخ امام سیوطی است شب دوشنبه دوازدهم ماه جمادی الاخری سال هفتصد ونود وهفت در مکه معظمه زادها الله شرفا متولد شده ودر پنج سالگی بدرس البرهان ابن الصدیق حاضر گردیده سنن ابن ماجه وکتاب مسیبی را کمی در حق اسلاف نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نگاشته شده با بعضی از کتب حدیث قرائت

واستماع کرده است ابن جمله را امام سیوطی در کتاب النجم فی المعجم که در تحقیق اشیاخ خود تالیف نموده ذکر مینماید

زینب بنت الطثریه

از فصیلهٔ قشیر قبیلهٔ ازد دختر طثریه و خواهر ابو المکشوح یزید الفشیری از شعرای عصر اموی و بمتانت و خوبی شعر مشهور است و حسن نظم او را همین کافی است که ابیات مسطوره در ذیل را که در مدح شهر براد خود بزید کفته مثل ابو تمام شاعر بی نقاد در باب الحماسه دیوان خود نکاشته است

اری الاثل من بطن العقیق بجاوری ... مقیما وقد غالت یزید غوائله
فتی قد فدا السیف الامضائل ... ولا هل اتیانه وثاد له
اذا انزل الاضیاف کان عذورا ... علی الحی حتی تستقل مراحله
مضی وهو شاه در پس مفاضته ... وابیض هندیا طویلا حمائله
وقد کان یروی الشرب فی بکفه ... ویبلغ اقصی حجزه الحی نائله
کریم اذا الاقیته متبسما ... وامّا تولّی اشعث الرأس حافله
اذا القوم امّوا بیته فهو عامد ... لاحسن ما ظنّوا به افهو فاعله
تری جاز ریه برعدان وناده ... علیها عدا میل الهشیم وضامله
یجزّان ثنیا خیرها اعظم جازه ... بصیرا بها لم تعد عنها مشاغله

در کامل ابن اثیر بجای من بطن العقیق من نحو العقیق نوشته و جز شعر اول و پنجم از بن ابیات چیزی ننکاشته و این دو شعر را نیز به ثور بن الطثریه براد زینب بنت الطثریه نسبت داده است

آن خلکان دو بیت مسطور در ذیل را نیز بزینب نسبت میدهد

اشیم اذا ما جئت للعرف طالبا
حبانک بما تحتوی علیه انا مله
ولو لم یکن فی کفه غیر نفسه
لجاد بها فلیتق الله سائله

لکن بعضی از زیاد الاعجم دانسته و شعر دویم آن در دیوان ابو تمام

پیوسته شده است

زینب بنت عبد الرحمن

ابن محمد بن احمد بن قدامه محدثه بوده است مشهوره از اعیان زمان صفد علم حدیث را از محدث معروف ابن عبد الدائم و از پدر خود اخذ کرده و تعلیم گرفته و خود بعدها بدرجه معلمی رسیده صلاح الدین صفدی و محدث عبد الله بن محب از و اجازه گرفته اند در سال هفتصد و سی هجری درگذشته است و قدامه که یکی از جده های او و مکناه بام عبد الله است صاحب علم و ورع و دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر و از نساء مشهوره بوده است

زینب بنت العماد

دختر عماد محمد بن محمد بن علی الباسع محدثه ایست که در انباء ابن حجر ذکر او شده از پدر و خاله خود ست الخطباء که ذکر او بیاید اخذ علم و استماع حدیث کرده در سن هشتاد سالگی در ماه صفر هفتصد و هشتاد و پنج هجری وفات نموده است

زینب بنت عمر

ابن کندی بن سعید بن علی در علم و ادب نزد عمو خود مفرد بوده از قراریکه در اعیان صفد مسطور است مشار الیها زوجه ناصر الدین قرایی است که در اواخر مائه ششم هجری قلعه بعلبک را محاربت و بکاهنا زیبی نموده زینب بنت عمر را جامع مزایای علم و عمل دانسته اند در مدت عمر برفاه حال و فراغ بال گذرانده و صدقه ها داده غریب خانه ساخته و موقوفه بر آن مقرر داشته در علم فقه و حدیث مهارتش مشهور است از مؤید طوبی و ابو الروح الهروی و زینب الشعریه که نرجمه حال او گذشت و از ابن الصفار و ابو البقاء العکبری شارح دیوان متنبی و عبد العظیم بن عبد اللطیف شرابی و احمد بن ظفر بن هبیره و جمعی دیگر از مشاهیر استاد ان اجازه گرفته و در بعلبک و شام بتعلیم علم حدیث پرداخته از محدثین ابو الحسین الیونینی و اولاد و اقارب

از ابن ابی الفتح و پسران او و معزی و ابن التابلسی و الرزالی و ابو بکر الرحبی و ابن المهندس از و استماع حدیث کرده اند صفدی گوید استاد ماذهبی بخاری شریف را از اول تا ابتدائے کتاب نکاح نزد زینب بنت عمر خوانده و چند کتاب از کتب احادیث نیز بر او قرأت نموده در سال ششصد و نود و نه شاراليها در قلائد بعلیک در گذشته است

زینب بنت العوام

از صحابیات مشهوره و خواهر زبیر بن عوام است که از جمله صحابیه حضرت خیر المرسلین و از عشره مبشره بوده مشار الیها شعر را خوب میسروده چون در وقعه جمل پسرش عبد الله بن حکیم و برادرش زبیر کشته شدند ابیات ذیل را که در اسد الغابه مسطور است در مرثیه ایشان گفته

اعینی جودا بالدموع فاسرعا
علی رجل طلق الیدین جحجاح

زبیر و عبد الله ندعو لحادث ... وذی خلة مثنا وحمل بتیم
قتلتم حواری النبی وصهره ... وصاحبه فاستبشروا بالجحیم
وقد هد نی قتل ابن عفان قبله ... وحادث علیه عبرتی بسجوم
وایقنت ان الدین اصبح مدبرا ... فماذا تصلی بعده وتصوم

وکیف بنا ام کیف بالدین بعدما
اصیب ابن اروی وابن ام حکیم

زینب بنت القاضی

دختر قاضی زین الدین البسطامی و مادر قاضی صدر الدین المناوی و محدثه محترمه بوده در ماه محرم سال هفتصد و نود و شش در گذشته و در تشییع جنازه او خلقی کثیر جمع آمده و رعایت جانب علم و کمال او را نموده اند

زینب بنت محمد

نسبش بحافظ بن عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن العصیده محدثه بوده است شامیه در انباء ابن حجر در حرف متوفیات سال هفتصد و نود و نه ذکر او

شده است ابن حجر گوید ثقات شام گفته اند زینب بنت محمد زیاده
از یکصد و ده سال عمر کرده و بعضی از رفقای ما از و اجازه گرفته اند
بمن هم چند دفعه اجازه داده است

زینب بنت الملک

دختر سلطان برقوق است از ملوک ترک مصر و در انباء ابن حجر در ذیل
متوفیات سال هشتصد و بیست و شش هجری ذکر او شده بحسن و جمال
مشهور آفاق بوده بعد از فوت پدرش سلطان برقوق ملک مؤید او را
تزویج کرده بنابر این دختر سلطان و زن سلطان و خواهر و سلطان
بوده بر برادر ان خود ریاست و تسلط داشته و بعد از ایشان
در گذشته است

زینب بنت یحیی

ابن الشیخ عز الدین عبد العزیز ابن عبد السلام است که بصلاح و نجابت
اشتهار دارد و در اسناد حدیث دارای ملکه و مهارت میباشد
این محدثه مشهوره در درسهای عثمان بن علی کرباتی ابن خطیب القرافه معروف
بوده و در درسهای عمر بن ابی نصر بن حوه و ابراهیم بن خلیل که از مشاهیر
محدثین آن عصر بوده اند حاضر شده و بعد از ان خود تدریس میکرده است
در عنوان النصر صلاح الدین الصفدی که حاوی تراجم اعیان عصر او است
مینویسد مؤلف این کتاب در سال هفتصد و بیست و نه هجری از زینب
بنت یحیی اجازه گرفته و نیز گوید محدثه مشار الیها در سنه هفتصد و
سی و پنج وفات نمود

زینب بنت یوسف

خواهر والاگهر ابن حجاج بن یوسف و زوجه مغیره بن شعبه و محبوبه دلربا
بوده شاعر غیرتی که با و تعشق و مهری داشته اشعار زیادی برای او ساخته است
گویند روزی شوهر او مغیره وقت صباح دید زینب ندانهای خود را پاک
میکند گفت اگر این پاک کردن دندان بواسطه خوردن غذای صبح است

بی صبر ہے و اگر بچھ غذای شام است مستعفی در ہر حال تو بکار من نمی آئی تو را طلاق دادم زینب گفت چندر ادم بدنا ہموار ہی ہستی من خورده ها سوا کرا کہ درمیان دندانہا یم مانده است بیرون میشاورم و بدہنجمت دندانہا ی خود را پاک میکنم (انتہی)

در ابن خلکان این حکایت را بما در حجاج نسبت داده و در حرف فاء بیاید انشاء اللہ

زینب خاتون

از ادبیہ ہای ممالک عثمانی و از نسوان زمان سلطان محمد خان و شاعرہ شیرین سخن بوده و بنام سلطان مشار الیہ دیوانی ترتیب داده است در مسقط الرأس او اختلاف کرده اند لطیفی قسطمونی زینب را گفته است از دیار قسطمونی و دختر یکی از ہنرمندان بوده عاشق جلبی در تذکرہ خود او را از اہل اماسیہ و دختر یکی از قضاۃ نوشته در ہر حال در سخن سرائی و طبع شعر و کمالات از بعضے مردان گوی سبقت ربوده و با مہری کہ او نیز شاعرہ بوده و شرح حال او بیاید مطایبات داشته این غزل از نتایج افکار اوست

کشف ایت نقابکی بر یکره کوکمنوز ایت — بو عالم عناصری فردوس انور ایت
دیرت لبوکی جوشه کلور حوض کوثری — عنبر صاچوکی جوزبوجی معطر ایت
خطک برات بازدی صبا بدیدکی کہ نیز — وار ملکت خطا یله چینی مسخر ایت
آب حیات اولیجق قمتمای کوکل — بیک پیل کرکسه خضر ایله سر سکندر ایت
زینب تو میله زینت دنیا یه دن یکی — مرد انه وار سادہ او لوب ترک زیور ایت

این بیت دلپذیر بر بزم در بزم ثانی خرابات (در جلد دوم کتاب خرابات) بشارا لیہا نسبت داده شده است

سنك حسنك بزم عشقم سنك جورك بزم صبرم
افتدم دشمنم آه نارتو کمنز بے نہایت درد

زینب زوجہ یوسف

زوجهٔ امیر المسلمین یوسف بن تاشفین اللمتونی است که با وجود زیبائی
و دلاوائی نهایت عفیفه و دارای درایت و دانش بوده است و از دوانیها
او اینکه روزی سه نفر شاعر بحضور بشوهر او یوسف بن تاشفین نوشتند
یکی قدری مانا خواست که سرمایهٔ تجارت کند دیگری دختر خواست نمود که
او را در یوان مستخدم سازد دسته سی زینب زوجهٔ یوسف از او خواسته
بود یوسف بن تاشفین حاجت آن دو را بر آورد و این یک را بنا بر عفو و
اغماضی که در جبلت او بود احضار نمود و از و بپرسید که چه تو را بر آن داشت
که چنین خواهشی از من نمائی انگاه او را نزد زینب فرستاد زینب سه روز
او را در خیمهٔ نگاهداشته هر سه روز یک جو و طعام برای او فرستاد روز
چهارم او را خواسته گفت در این روزها چه خوردی گفت یک جو و غذا خوردم
مشار الیها گفت زنهای هم همه یکجو رهسپند و یک مزه دارند بعد از آن
لباس و عطیهٔ باو بذل کرده روانه نمود

زینب المریه

از ادیبه های اندلس است و اشعار بسیار خوب بنظم آورده از جمله این ابیات
او را صاحب نفح الطیب ذکر نموده است

یا ایها الراکب الغادی مطیته ... عرج انبئنا عن بعض الذی اجد
ما عالج الناس من وجد تضمنهم ... الا وجدی بهم فوق الذی وجدا
حبی رضاه والی فی مسرته ... ووده اخر الایام اجتهد

زینب الواصله

مادر ام الحکیم واصله است که زینب بنت عبد الرحمن بن الحارث ابن هشام القریشیه
باشد زینب ام الحکیم دختر هردو اجمل نساء قریش بوده و از حیثیت حسب
و نسب جامعه شرف و کمال ملقب بواصله شده و در حرف همزه در ضمن لفظ
ام الحکیم ذکر زینب الواصله شده است

زینب الهلالیه

مکناه بام المساکین بوده و در حرف الف ذکر او شده از زوجات مطهرات

حضرت خیر الموجودات میباشد وچون ملاطفتی فوق العاده نسبت بمساکین داشته اورا ام المساکین گفته اند وهلالیه نسب او را اشعار مینماید دو ماه یا سه ماه در سرای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بوده بعد ازان بسرای آخرت انتقال نموده است

وزینب اسم بیست و پنج نفر صحابیه بوده واسم یکنفر طبیبه بنی اود کر در بعضی اشعار ذکر او شده ومخصوصا در جلد واز دهم اغانی در ترجمه حال محمد بن کناسه مذکور است وزینب بنت ابی البرکات هما زینب البغدادیه ایست که پیش ذکر شد وام الهدی زینب محدثه ایست مصریه که از تقی الدین بن فهد اجازه گرفته

ودر مثل زینب ستره مقصود وزینب بنت عبد الله بن عکرمه ابن عبد الرحمن المخزومی است کوینده مجوزی بوده وبعضی جواری مغنیه داشته ابن زهینه المدنی او را در اشعار خود یاد کرده است

وزینب اسم معشوقه نصیب نام شاعر زنکی است که ام بکر زینب بنت صفوان بن غاوی الکنانیه نام باشد ودر اغانی وتزیین الاسواق ذکر او شده وزینب اسم محبوبه ضرار السعدی است وضرار این بیت در وصف او گفت

واتی وتهیامی بزینب کالذی
تطلب من احواض صدّاء مشربا

وماء ولا کصداء از امثال مشهوره عرب است وزینب خانم مصری دختر مرحوم محمد علی پاشای مصری از زنهای مالدار با احسان بوده واز فقرا هر ناحیه دریغ نموده است

واز کتاب حدیقة الجوامع چنین استنباط میشود که زوجه مرحوم ادریس بدلیسی هم زینب نام داشته ومسجد زینب خاتون در محله حضرت ایوب در کوشک ادریس در اسلامبول از ابنیه اوست وخود نیز در آنجا مدفون است

زینب خاتون

دختر

دختر ابن حجر است و در انباء ابن حجر در رحلۂ وفیات سال هشتصد و سی و سه هجری ذکر او شده مصنف مشار الیه کوید زن خاتون اول ابن فرزند من است و در شهر رجب سال هشتصد و دو متولد شده خواندن و نوشتن یاد کرفت و نزد شیخ زین الدین عراقی و شیخ نور الدین اسماع حدیث کرد و از محدثین شام و مصر بمشار الیها اجازت داده اند در حالتیکه حامله بود بنا خوشی طاعون در کذشت

زینه

دختر احمد بن عبد الخالق ابن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن یونس الموصلی است کدر انباء ابن حجر در رحلۂ وفیات سال هفتصد و هفتاد و نه هجری ذکر او شده مشار الیها محدثه ابنت موصلی و از محدثات مشهور عصر بی المطعم و ابن النشر و سایرین اخذ حدیث نموده و در ماه شعبان سال مذکور در کذشت

زیور

شاعره بوده است شیرین کفتار اصلش از طایفه شاملو و توطنش در قلمرو علی شکر در سیاو غزل و هجا طبع خوشی داشته شعر بسیاری کفته امثال از بی تمیزی اهل وطن او از میان رفته است این دو سه شعر از وست

دور باد از تن سرو کار ابش دار ی نشد
کور به چشمی که لذت بین دیدار ی نشد
حیف از عمر کرانمایه که با صد پیچ و تاب
رشتۂ تزویر کشت و تار زنار ی نشد
درد یار و دوستی بهتر دوای زیور ببین
پیر شد زیب النسا اورا خریدار ی نشد

حرف السین

سارة بنت الربیع

(سارة بتشدید راء بمعنی زن سرور آورنده است) سارة بنت الربیع

عربیة الاصل ودختر محمد بن محمود بن محمد بن ابی الحسن بن محمود الربعی است
کہ نواده شیخ الاسلام سراج الدین ابن الملقن باشد مشار الیها محدثه
بوده کربلا در جد خود ابن الملقن حاضر میشده از حدیث جزء قدوری را
قرائت کرده در شصت وشصت ونه وفات نموده از اشیاخ امام
سیوطی میباشد

سارة بنت عبد الرحمن

ابن اسعد ابن عبد الملک ابن عثمان بن عبد الله بن سعد بن مفلح بن هبة الله بن
نمیر المقدسی است کہ مادر شیخ المسند شمس الدین ابو الفرج باشد
مشار الیها محدثه مشهوره قدسی است واز ابراهیم بن خلیل استماع حدیث
کرده وهم از وروایت نموده واستاد صلاح الدین صفدی وعلم الدین
البرزالی نزد مشار الیها درس خوانده درسال هفتصد وشانزده هجری
درگذشته است

سارة بنت شیخ تقی الدین السبکی

نیز محدثه بوده است مشهوره کہ از بعضی معاریف اخذ علم واستفاده
نموده است

سبیعه

بضم سین وفتح باء بروزن جمیعه اسم سه نفر از صحابیات است یکی سبیعة
الاسلمیه دیگری سبیعة الضبعیه سیمی سبیعة القرشیه نیز سبیعه اسم
زنی بوده است عراقیه از اهل بصره از اولاد عبد الرحمن ابن ابی بکره که
حسن وطاهر بکمال داشته وعمر بن ربیعه ابیات ذیل را در حق او گفته است

من البکرات عراقیه	تسمی سبیعة اطرتیها
من ال ابی بکرة الاکرمین	خصصت بوکفا صفیتها
ومن حبها زرن اهل العراق	واسخطت اهلی وارضیتها
امون اذا شحطت دارها	واحیا اذا انا لاقیتها
فاقسم لو ان ما بی بها	وکنت الطبیب لداویتها

کوبند عمر بن ربیعہ این اشعار را بمغنیۂ مشہورۂ جمیلہ اموختہ بود بنا بر این
نہایت مشہور شد اما ابو بکرہ کہ این ربیعہ منسوب باوست برادر امی زیاد بن
ابیہ میباشد و در حق ایشان گفتہ اند کہ ان زیادا و نافعا و ابا بکرۃ
عندی من اعجب العجب الخ و ابو بکرہ از فضلای اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ
محسوب و بحارث بن کلدۂ ثقفی حکیم عرب منسوب بودہ است و در روز فتح
طائف بر نافۂ جوانے کہ بعربی بکرہ میگویند سوار شدہ آمد و تسلیم شد
و ایمان آورد بدینجہت با بو بکرہ مکنی گردید و بقولے در حین محاصرہ دست
در بکرہ دولابے کہ بر فراز بارۂ طائف بود زدہ خود را از آنجا بیا و پخت
و در انداخت فلذا حضرت رسول صلے اللہ علیہ و آلہ او را ابو بکرہ کنیہ داد
بہر حال حضرت رسول صلے اللہ علیہ و آلہ او را از اد فرمودند و از موالی النبی
معدود گردید و ابو بکرہ از آنہائے بود کہ در باب مغیرہ بن شعبہ بر زنا شہادت
داد و در عہد خلافت عمر بحد قذف تادیب شد الغرض اولاد و احفاد او
در بصرہ صاحب مال و جاہ و از طبقۂ اشراف و اہل علم و صلاح بودہ اند

ست الادب

(ست بمعنے خانم میباشد) این لفظ بکسر سین و تشدید تاء ظاہرا مخففِ
سیدہ باشد و در عربی بجای خانم استعمال میشود و بعضی ست را بمعنے
شش و اشہ بمعنے مالکِ شش غلام و کنیز و این کاید است از تمول زیاد جامعے
ست را کنایہ از جہاتِ ستہ و اشہ و ست کہ میگویند مقصود شان یعنے
مالک جہاتِ ستہ و بہاء الدین زہیر گوید

بروحی من اسمہا بشتے ... فنظرتے النجاۃ بعین مقت
بروحن بانتی قد قلت لحنا ... وکیف وانتی لزمیر وقتی
ولکن عادۃ ملکت جبانا ... فلا لحن اذا ما قلت ستی

در ہر حال ست الادب دختر مظفر بن الہرے و از مشاہیر محدثات است

ست الامناء

معروف بام عز الدین محدثۂ مشہورہ دختر شیخ صدر الدین اسعد بن عثمان بن

اسعد بن المنجا سبباشد صلاح الدین صفدی در تراجم احوال اعیان عصر خود در کتاب بعنوان النصر از استاد خود علم الدین البرزالی نقل کرده گوید ست الاهل از جد خود روایت حدیث نموده و گوید باسناد من علم الدین هم نزد او استماع حدیث کرده وفات مشار الیها در اواخر ربیع الاول سال هفتصد هجری در ده بعید مصر اتفاق افتاده است

ست الاهل

دختر علوان بن سعید بن کامل واز اهالی بعلبک وزنی صالحه وحنفی مذهب بوده ودر اسناد حدیث مهارت داشته محدثه مشار الیها از شیخ بهاء الدین عبد الرحمن المقدسی که محدثی متبحر بوده خیلی روایت کرده واز حیثیت مسموعات حدیثی در عصر خود متفرد بوده شیخ علم الدین باسناد صلاح الدین صفدی در شام در علم فقه وحدیث مبالغی درس نزد او خوانده و بدرستی از حالات او اطلاع داشته هم او در حق مشار الیها گوید ست الاهل اهل صلاح وصاحب عفت وعصمت وزنی دیندار وقناعت بود اعتنائی بخلق وخلق خود نداشت در نوزدهم محرم سال هفتصد وسه هجری وفات کرد پدرش نیز از کبار صلحا بود

ست الاهل نیز لقب تقیه بنت فهد بوده که از اشیاخ امام سیوطی است وترجمه حال او گذشت

ست حلق

ده ملک ناصر محمد بن قلاوون است که از اعیان پادشاهان مصر بوده وجامع الست حلق که در خطط مقریزی مذکور است از آثار او میباشد وازقرار کفته مقریزی اول خطبه که در جامع مذکور خوانده شده در روز جمعه بیستم جمادی الاخری سال هفتصد وسی وهفت هجری بوده است

ست الشام

محدثه ایست مشهوره از اعیان عصر صلاح الدین صفدی واز نسوان اواخر مائه ششم هجری وچون صفدی نام داشته ترجمه حال او در حرف صاد بیاید

انشاء الله تعالی

ست الشام

از نساء مشهوره سلسلهٔ سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب خواهر سلطان ملک ناصر صلاح الدین یوسف است نعش برادر خود ملک معظم توران شاه را ابن وزن از اسکندریه بشام نقل کرده و در مقبره خود مدفون ساخت وفاتش در سال ششصد و شانزده هجری اتفاق افتاده است

ست العرب

دختر سیف الدین علی بن الشیخ رضی الدین عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار المقدسی است از ارباب فضل و صلاح و از آنجا که از اعیان عصر صنف بوده مشار الیه در عنوان النصر دخول او میکوید ست العرب بدرس جزء ابن عرفه که کتابی است از اجزاء شریفه حدیث بمحضر محدث علی بن عبد الدائم حاضر شده و از و اخذ حدیث کرده و بعد خود تدریس نموده استاد ما علم الدین نزد او استماع حدیث میکرد مشار الیها بمن هم اجازه داده و تاریخ اجازت من سال هفتصد و بیست و نه هجری میباشد و وفات او در سال هفتصد و سی و چهار اتفاق افتاده است

ست العلماء

از نسوان اواخر مائهٔ ششم هجری و صاحب طلاقت لسان و لطف بیان و وعظ شامیه بوده و چون وعظ او نهایت مسلسل و خوب مینموده بر بلبل مشهور شده و او را شیخهٔ خانقاه دیر المهرانی واقع در شام نموده بودند و در سیزدهم ماه رجب سال هفتصد و دوازده داعی حق را لبیک اجابت گفت در تشییع جنازهٔ او طایفهٔ نسوان ازدحام عظیمی کرده بودند

ست الفقهاء

دختر ابراهیم بن علی بن فضل است از اعیان عصر صنف بوده و از محدثات جلیلة الشان بشمار آمده است اگرچه کمتر از افواه استماع حدیث کرده لکن از جعفر الهمدانی و احمد بن المسلم الحرانی و عبد الرحمن بن سلیمان

وعبد اللطیف بن الفیبطی اجازات عالیه دریافت نموده (اجازات عالیه
اجازات قلیل الوسایط را میگویند که بملاقات معمر بن محدث بن حاصل
میکردد) مشار الیها خود نیز معمره وصاحب اسناد بوده واحادیث را
عن ظهر القلب بصاحب شریعت میرسانیده زیاده از نود سال عمر کرده
ودر فقه وحدیث روایتها نموده نزد او سنن ابن ماجه وسایر کتب احادیث
را درس خوانده اند درسن نود ودو سالکی در سال هفتصد وبیست
شش هجری ارتحال نموده است

ست قریش

ام البهاء فاطمه بنت فهد از اشیاخ امام سیوطی است ودختر حافظ تقی الدین
محمد بن محمد بن فهد وخواهر امهاتی بنت فهد وتقیه بنت فهد مذکور
در فوق مشار الیها از مشاهیر محدثات میباشد وفهد هم ماه ذیقعده
سال هشتصد وچهارده متولد شده درسال اول درد رسها محدث مراغی
وجمال بن ظهیره بختم سنن دارقطنی ودر سال چهارم بمجلس درس ام الحسن
بنت ابی الخیر کرغالی پدر مشار الیها بود بتدریس معجم بن جمیع ودر سال پنجم
بدرس شریف احمد بن علی الفاریه ونور الدین بن سلام بتدریس ربع اول
سنن کبیر بیهقی حاضر کردیده از مشایخ محدث بن جمال الکنانی وجلال البلقینی
وکمال بن خیر وبدر الدمامینی وغیرهم بمشار الیها اجازت داده اند
(پوشیده نباشد که در ایام قدیم چون اعتنائی زیاده بعلم حدیث بود
اطفال کوچك را بمجالس بتدریس محدث بن معتبر حاضر میساختند وچون آن
اطفال اهل علم میشدند آن محدث بن را استاد خود شمرده وشاکردی آنها را
اسباب مفاخر خود قرار میدادند ومیکفتند من از تلامذه فلان وفلان
میباشم وبمجلس درس فلان محدث حاضر شده ام ومباهات میکردند)

ست القضاه

کرام محمد بنت اودامی کفته اند محدثه ایست مشهوره ودختر قاضی محیی الدین بن
القاضی تاج الدین احمد الشیرازی میباشد در نزد شیوخ واساتید خود که

از انجمله است کریمه بنت عبد الوهاب کتب شریفه احادیث اخوانده و هشت جزو از کتاب الزهاد والعباد ابن ازهر بلخی از جمله کتابهای مزبوره است چون ست القضاء از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بوده مشار الیه در حق او میگوید ست القضاء اولا بشیخ مجد الدین الروذراوری و بعد ببدر بن الخرپی و پس از آن بیکنفر دیگر شوهر کرده سنش نزدیک بنود رسیده در هیجدهم ماه ذیقعده سال هفتصد و دوازده هجری وفات کرده است

ست کیلة

زوجه امیر سیف الدین البرلی و دختر عبد الله التتارتیه است در باطن کیلها از خانقاههای مصر را او در سال ششصد و نود و چهار هجری بنا نمود

ست مسکة

چاریه ملک ناصر محمد بن قلاوون بوده و جامع الست مسکه کرد خط مقبره مسطور است از ابنیه خیریه اوست مقبره که بدا اول روزی که در جامع نماز جمعه خوانده شد روز جمعه دهم جمادی الاخری سنه هفتصد و چهل و یک هجری بود

ست الملک

خواهر حاکم بامر الله فاطمی از ملوک مصر وزنی باندیره کاست بوده و در فقدان برادر شروع در باب اصلاح امور حکمرانی مصر تدابیر نموده کرد رکتب تواریخ شرح آن مضبوط است

ست الوزراء

ام عبد الله دختر قاضی شمس الدین عمر بن العلامه شیخ الحنابله وجیه الدین اسعد بن ابی البرکات الشوخی الدمشقیه الحنبلیه میباشد مشار الیها حنبلی مذهب و محدثه ایشان شاهی فواده وجیه الدین حنبلی و صحیح بخاری را با مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیدی سماعا اخذ نموده است نزد پدر خود نیز دو جزء (کتاب) حدیث خوانده از قرار گفته صلاح الدین صفدی

مسندهٔ عصر خود بوده یعنی در امر هم اسناد حدیث هم او را مسلم میدانستند
وقتی او را بمصر دعوت کرده در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کریم الدین
الکبیر از و اخذ حدیث کردند ولادت او در سال ششصد و بیست و چهار
هجری و وفاتش در هفتصد و هفده واقع شده و از آنجا که سنش از نود
تجاوز کرده او را از مثل ستة الفقهاء مسنده و معمره گفته اند بخاری شریف را
بکرات درس گفته دو دفعه حج رفته چهار شوهر کرده که چهارم انها نجم الدین
عبد الرحمن البیرازی است استاد صفی ذهبی مسند امام شافعی را از و
او خوانده و محدث بن المحب و قاضی فخر الدین المصری و شیخ صلاح الدین
العادلی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبدانی و بعضی مردمان معتبر دیگر
از و اخذ علم نموده اند ستة الوزراء سر دختر هم داشته است،

ستة الوزراء

ام محمد دختر شیخ عدل رئیس تاج الدین ابی الفضل یحیی بن مجد الدین ابو المعالی
محمد بن شمس الدین ابو العباس احمد بن الشیخ المسند ابی یعلی حمزة بن علی بن هبة الله بن
الجنوبی التغلبی است کرد در علم حدیث از اساتید بشمار می اید از شیخ علم الدین
السخاوی و حافظ ضیاء الدین المقدسی و عز الدین بن عساکر التنوخی و عفیف
السلامی و تاج الدین الفرطبی و سالم بن عبد الرزاق و برادر او جمال یحیی و العز
احمد بن ادریس و الصفی عمر بن البرزعی و الرشید بن مسلم و جمع دیگر اجازه دارد
مدتی تدریس حدیث کرده است بعلاوه از اعمال خیریه حج کذارده و غلام ازاد
ساخته و دائما ملازم خیرات بوده در اخر عمر سودا بر او غلبه نموده تقریبا
یکسال ذهن او را مشوش داشته روز پنجشنبه چهارم ماه شوال سال
هفتصد و پانزده در کذشته است تولد او در سنهٔ ششصد و سی و نه
بوده است

ستیته خاتون

زوجهٔ امیر تنکیز مشهور از سلاطین قلاوونیهٔ مصر بوده امیر تنکیز در زمان
ملک ناصر در شام نیابت سلطنت داشته و خود سرانه بعضی حرکات بیجا میکرد
و از انجا

واز آنجا کر ستیہ خاتون زنے از اهل خیر و صلاح بوده اورا از بسیار کارها
ناشایسته منع مینموده مشار الیها در شب دوشنبه سیم رجب سال هفتصد و سے
بدار بقا رفت و در مقبره مخصوصے مدفون گردید و پس از چند بن سال شوهر
او بسزاے عمل خود رسید

وستیہ لقب چند نفر از محدثات است از جمله لقب فاطمه المحدثه بنت الیبرتست
که از اشیاخ امام سیوطی میباشد و ترجمه حال او خواهد آمد انشاء الله
تعالے

وستے بنت ابے عثمان الصابونے وستیک بنت معمر و محدثه بوده اند و لفظ
ستیک در فارسے مصغر ستے است که بمعنے خانم کوچک است چرکاف در آخر کلمات
فارسے ادات تصغیر است وستیہ که قبل عنوان گردید عربے ستیک است چه
تصغیر رد کلمه باصل میکند و تانیث را هم ظاهر میکند

ستے خاتون

از نساء مشاهیر عثمانیه و دختر شیخ الاسلام زینلی علے افندے از اعیان عصر
سلطان بایزید خان است از مسطورات عبد القنه الجوامع چنین برمیاید که در زمان
سلطان فیوسے مسجد و مدرسه دارد و محله باسم او نامیده میشود اما خود مشار
الیها در ساحت مکانے که پدرش بنا کرده بود در جوار قبر پدر مدفون است

سجاح

چون بقول صاحب اوفا نوس سجاح در آخر کار بشرف اسلام مشرف گشته و بکفته
دیگران نیکوکارے اختیار کرده ترجمه حال او نگاشته میشود والا از موضوع
ما خارج و مسکوت عنها بود

سجاح بفتح سین و کسر حاء بروزن قطام دختر المنذر متنبیه ایست مشهور
و اصحاب تفاسیر گفته اند سجاح دختر حارث بن سوید بن عقفان التمیمیه میباشد
و کنیه اش ام صادر و زوجه ابو کحیله کاهن یمامه بوده بعدها دعوی نبوت نموده
در زمان حضرت رسول صلے الله علیه و آله مسیلمه نامی کذاب که نیز از اهل
یمامه بوده و قبول مذهب اسلام نموده بعد از چندے مرتد شده بدعوی نبوت برخاست

و بلطایف الحیل پرداخت و در میان قوم خود معروف و ملقب بر رحمن الیمامه گردید و مدتی مستقلاً بر سر ادعای خود بود و وقتی عریضه خدمت حضرت فخر کائنات نوشته ادعای مشارکت در نبوت نمود نادر خلافت ابوبکر بسزای خود رسید

سجاح از عشیرت بنی یربوع از قبیله بنی تمیم چون مشهور شد اسباب هراس مسیلمه گردید یعنی سجاح با جمعیتی بطرف مسیلمه حرکت کرد و از جانب ابوبکر نیز دسته مأمور شدند بر مسیلمه گشتند حرکت این دو لشکر مسیلمه را مضطرب نمود مسیلمه بطرف سجاح راند و چون باو نزدیک شد خیمه برپا کرد و در درون آن انواع مخدرات بسوخت چه میدانست که بوی خوش مهیج شهوت زنان است پس از آن سجاح را در آن خیمه خواست که مسئله نبوت خود را در آنجا طرح کند و کرامات و مکاشفات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن خیمه حاضر شدند مسیلمه گفت از آیاتی که بر من نازل شده این است (الم تر الی ربک کیف فعل بالحبلی اخرج منها نسمة تسعی بین صفاق وحشی) و انی صنفین (ان الله خلق للنساء افراجا و جعل الرجال لهن ازواجا فنولج فیهن غرامیلنا ایلاجا ثم نخرجها اذا شئنا اخراجا فینتجن لنا نتاجا) این کلمات سجاح را بهیجان آورد قرار دادند باهم متحد شوند مسیلمه سجاح را تزویج نمود و نماز صبح یا نماز صبح و شام امت را مهر سجاح قرار داده این تکلیف را از گردن امتها برداشت و قرار دادند منفقاً عرب را مطیع کنند کوبندهنوز فتوحی هستند که بهمین جهت نماز صبح را نمیخوانند

بعضی گفته اند چون مسیلمه و سجاح در یک خیمه نشستند مسیلمه بر سم عرب سر اول خود را بکند الیٰ در از داشت در اثنای محاوره سجاح بدید و شهوتش بجنبید گفت انت نبی و هذه معجزتک بدینسخن میل خود را باو اعلام نمود و باو تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه نزد مسیلمه و سجاح گرم شد مسیلمه رو را بسجاح کرده گفت

الا قومی الی النیک فقد هیئ لک المضجع
فان شئت ففی البیت وان شئت ففی الخدع
وان شئت سلفناک وان شئت علی اربع
وان شئت بثلثیه وان شئت براجع

سجاح در جواب گفت بل به براجع فهو للشمل اجمع بعضی از شعرای اسلام گفته اند

قوله آمنت ای صادقتها بادرج وبرهی اقب بالقصر مع التشدید من الامانة

آمنت سجاح وراقها مسیلمة
کذابة من بنی الدنیا وکذاب

واز آنجا که سجاح ادعای نبوت را بانا فضاحت زنا جمع کرده در حق او گفته اند

واذنی من سجاح بنی تمیم وخاطبها مسیلمة الزنیم

واعلم من سجاح مثل است وعلم بمعنی شهوت میباشد وقیس بن عاصم المنقری گفته است

اضحت نبیتنا انثی تناکحها
واصبحت انبیاء الناس ذکرانا
فلعنة الله والاقوام کلهم
علی سجاح ومن بالافک اغرانا
اعنی مسیلمة الکذاب لا سقیت
اصداء ماء فزن حیثما کانا

پس از قتل وهلاک مسیلمه سجاح توبه کرده وتا زمان معویه زنده بوده است ابن خلدون گوید سجاح در حال تنبی در دین نصرانیت بوده ومذهب خود را از نصاری بنی تغلب اخذ نموده است وکلمات سخیفه که آنها را ایاف الهبه میخوانند بسیار از وذکر کرده اند

سخیفه

مغنیه بوده است مشهوره در اوایل عصر بنی عباس در اغانی ذکر او شده واین ابیات را در وصف او گفته اند

سبحقة انت واحدة الفيان فما لك مشبه فيهن ثان
فضلت على الفيان بفضل حدق فخرت على المدكقصب الرهان
سجدن لك الفيان مكفرات كما سجد المجوس لمرزبان
ولاسيما اذا غنيت صوتا وحركت المثالث والمثاني

سروجهان خانم

از بنات مکرمات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه بوده اورا بمرحوم آقا خان محلاتی تزویج کردند و مرحوم علیشاه و سلطان محمد شاه پسر و نوه سروجهان خانم بوده اند

سرپای خانم

شاعره ایست یاربکر که در سال هزار و دویست و سی هجری در شهر دیاربکر متولد شده هنگام رشد در تحصیل علم و ادب کوشیده و در نظم اشعار ترکی صاحب ید طولی گردیده از بلغای این عصر بشمار می آید بعضی اشعار او در تذکره موسوم بخزانات درج شده و برخی تخمیسات و تشطیرات و غزلیات دیگر نیز دارد که خالی از امتیاز نیست یک غزل عاشقانه و یک مرثیه بلیغه او در نعت این اوراق میگردد و هی هذا

مرغ دل پروازه کلدی لانه لر اغلار بکا چیقدی نه نادم بو کرخانه لر اغلار بکا
یانه پروا ایسه م شبتار یک دلناشادمی روشن اولسه پرتو ماه پروله لر اغلار بکا
اشنالر سنك طعن اندازاولور لر هر طرف
واقف اولسه حالمه بیکانه لر اغلار بکا
کتمی کوچ اظهار ایله کوچ بر دده اولدم مبتلا
دار و سن بیلمز طبیبکا شانه لر اغلار بکا
طوشر اولور سه مکتب عرفانده اهم هر فن
حسرت ایله طفل فرزندانه لر اغلار بکا
سانمه بزمك الن اوپسم ایاغلکون کوزل
دلبرم دلشنك اولور پیمانه لر اغلار بکا

کاشه مزاب ساقیدن ایچوب مستاولمشم
حالمه اکاه اولان مستانه لر اغلار بکا
سرمه بر ویرانده بر کنجه ایردک مثلی یوق
حسبحالم سویلسم دیوانه لر اغلار بکا

فراغت کلمشم فانی جهاندن خصم جانا ندن
نه بیلسون مهر نا باقی رسمن اولکیم اصلی نادندن
فلک دلخواهم اوزره دونمدیکه کشند دوراندن
نها انی ذیندن جدا حالم پریشان در
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی فاندن
اچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
بهار ک روز نوروزن طویوب شاد اولدهیکلر
دیروب کیسولرن تیر بکه کلسه باغه سنبللر
بو اشاهر طرفدن نغمه ساز اولسه شیرین دللر
دل پردردمی کوش ایتمه بلبل دیکی ایکلر
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی فاندن
اچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
بو باغک سروقد برلادن ارمدن ایرلدم
درخت عمرمک شیرین سخن یارمدن ایرلدم
ملامتنایلن الله ایچون یارمدن ایرلدم
حقیقت دلهسنک منصوری یارمدن ایرلدم
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی فاندن
اچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
فراق دود حسرت در چیقان فندیل جانمدن
سیاده فات بقات ابر بهار اولش دهانمدن
کوزیمدن

کو دیدہ جز همی یعقوب فرا ایدردی یا نمدن
دمادم پر دموز ابله صدا هب استخوانمدن
بنم کو کلم قزل کل غنچه سیه وش طوب طولی فاندد
آچلق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
قضا پیکانه ناکاه جکر پاره م سیر اولدی
نشانه اوغرادی تقدیر دیانی برین بولدی
آچوب پر مرغ روحی باغ فردوسه روان اولدی
ترحم ایتمدی بونا ترانی یا قدی یاندردی
بنم کو کلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی فاندد
آچلق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
نهانی شمع عشقه یانمغه پروانه م شمدی
اچیلدی دلدار ابله مملو طیشی بیکانه م شمدی
براق بو آه وزاری حسرت خمخانه م شمدی
فلک جامیله سم نوش ایتسم مستانه م شمدی
بنم کو کلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی فاندد
آچلق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
صلازد اهل عشقه جمع اولوب عرفانی کورسونلر
سرای خلوتده حکم ابلیسان سلطانی کورسونلر
ملامتخوفه سندن کزلنان عریانی کورسونلر
هله وقتم بوقی ایمدی سرمی سوزانی کورسونلر
بنم کو کلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی فاندد
آچلق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه

چون این غزل و مرثیه بخط خود سرهم خانم دیده نشده بعضی کلمات بمعنی و تعبیرات دارد که غیر متداول شعرهای است و معلوم است که قلم ناسخ آنرا مغشوش کرده است

اول بند چهارم مرثیهٔ این غزل نابی مرحوم را بخاطر آورده است

سرم او سنده قاف قاند دوداهم افلاکه دومشد
غبار غم کولده توده توده خاکه دومشد

چون سرّ بهٔ خانم خلوص عقیدت و محبتنی بامّهٔ مدفونین در عراق عرب دارد چند سال قبل عزیمت بغداد کرده کلیهٔ عتبات عالیات آن نواحی را زیارت نموده بعد از آن بدیار بکر بازگشت و از آنجا باسلامبول آمده در ظلّ کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

سعاد

بضمّ سین اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب میباشد و از آنجمله است سعاد زوجهٔ کعب بن زهیر صاحب قصیدهٔ (بانت سعاد وقلبی الیوم مبتول) در مدح حضرت رسول صلی الله علیه وآله که تغزل را باسم زوجهٔ خود کفته و این در عرب غرابتی ندارد و سعاد بنت رافع و سعاد بنت سلمه دو نفر زن صحابیه بوده اند

سعدی

بر وزن دنیا نیز اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب است و از آنجمله شاعرهٔ محبوبهٔ از قبیلهٔ بنی اسد از قرار یکه در تزیین الاسواق مسطور است عم زادهٔ ابن سعدی بسعدی عاشق شد و خواست او را بزنی بکیرد امّا پدرش میخواست دختر بی باشان تر از آن برای او بکیرد هر چند پسر اصرار کرد پدر انکار نمود و کار بزد و خورد کشید و بدین سبب سعدی را با دیکری ازدواج نمود و عشق پسر عم بر دختر عم بعد از این واقعه افزوده شد روزی در محلّ عاشق و معشوق بهم برخورد ند عاشق این اشعار را بمعشوق خواند

لعمرک یا سعدی لطال تأبّی ومعصیتی شیخی فیک کلاهما
وترکی تلحّیبن لم ابغ منهما سوالک علما بربع هوای علمهما

سعدی این ابیات را داد و جواب انشاد کرد

حبیبی لا تعجل لتهمم جحتنی کفانی ما بی من بلاء و من جهد

ومن عبر ات تعتریني وفترة ... تکاد لها نفسي تسیل من الوجد
غلبت علی نفسي جهادا ولم اطق ... خلافا علی اهلي بهزل ولا جد
ولن یمنعوني ان اموت بزعمهم ... غداة خوف هذا العار في جد وحد
فلا تنسوا ان تاتیوا هنالک فانمس ... مکاني فتشکوما تحملت من جهد

فرزاي آن روز سعدکه در کذشت وعاشق او نیز بعد از او نماند وسعدی چنانکه در اصابه مذکور است اسم چهار نفر از صحابیات است وبکی از آنها سعدبنت کریز بن ربیعة بن عبد شمس العبشمیه خالهٔ عثمان بن عفان است که او را با بن ارجوزه بقبول اسلام تشویق وترغیب مینمود

عثمان یا عثمان یا عثمان ... لک الجمال ولک الشان
هذا نبي معه البرهان ... ارسله بحقه الدیان
فاتبعه لا تغیا بک الاوثان

بعد از انکه عثمان بشرف اسلام مشرف شد وبافتخار صهریت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه والروسلم نایل آمد سعدی او را با بن منظوم مرقوم کاد کفت

هدی الله عثمان الصفی بقوله ... فارشده والله یهدی الی الحق
فتابع بالرای السدید محمدا ... وکان ابن اروی لا یصد عن الحق
وانکحه المبعوث احدی بناته ... فکان کبدر ماتج الشمس في الافق
فداءاک یا بن الهاشمیین مهجتي ... فانت امین الله ارسلت في الخلق

سعده

چنانکه پیش در لغت بیجه کذشت سعده جاریهٔ ابن ذی ابین واز مغنیات مذکوره در اغانی است علاوه برخواندن در کتابت هم دستی داشته صالح بن علی از عمال عباسیه که عم ابو جعفر منصور باشد ودر ایام خلافت ابن خلیفه والی مصر بوده سعده را بهزار درهم ابتیاع نمود

سعده

بنت عبد الله عمرو بن عثمان از نژاد کان امویه است واز بنی مروان یزید بن عبد الملک او را داد وخلافت برادر خود سلیمان بزعبد الملک بن بیست هزار

بنا بر مهر تزویج کرد و این بشرح در حرف حاء در لغت حبابه گذشت

سعدة بنت قامة

بنا بر مسطورات ابن اثیر از زنانی است که در عصر حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله بوده و زنهار او پیشنماز بی نموده بنا بر روایت ام سلمه هنگام اقامت مقدم بر صفوف مأمومین نمی ایستاده بلکه خود هم در صف بوده است

سعدونة

چنانکه در حرف الف در لغت ام سعده گذشت ادیبه ایبات اندلسی قرطبی و دختر عصام حمیری که در فضل و علم دارای مرتبت و امتیازی بوده چون قوهٔ حافظهٔ بکمال داشته از پدر و جد خود در ادبیات و سایر علوم روایات نموده است در نفح الطیب مسطور است که از یکی از ادبا سؤالی در باب نعال شریفهٔ حضرت رسول کردند او چون بزیارت آن مشرف نشده بود در جواب گفت

سألتم التمثال لم أجد ... للثم نعل المصطفی من سبیل

سعدونه ابیات ذیل را ضمیمهٔ این شعر نمود

لعلنی أحظی بتقبیله ... فی جنة الفردوس أسنی محفل
فی ظل طوبی ساکنا آمنا ... أسقی بأکواب من السلسبیل
وامسح القلب بر علة ... لیکن ما جاش به من غلیل
فطالما استشفی بأطلال ... یهواه أهل الحب فی کل جیل

بعضی نیز این قطعهٔ مشهوره را که بر ابو الفضل ابن العمید وزیر منسوب است بسعدونه نسبت میدهند

أخ الرجال من الأبا ... عد والأقارب لا تقارب
ان الأقارب کالعقا ... رب واشد من العقارب

سفرة بنت یعقوب

دختر عالم مشهور یعقوب بن اسمعیل بن عمر است که معروف بقاضی الیمن بوده مشار الیها از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بشمار می آید

وبعفت وصلاح اشتهار داشته است از اجزاء شریفهٔ حدیث جزء ابو القاسم الکوفی را نزد جد خود اسمعیل و برادر خود اسحق خوانده و بعد از آن تدریس کرده در سال هفتصد و بیست و نه در شام اجازه داده و عبد الله بن المحب از و اجازه گرفته سنتش از نود تجاوز کرده در سنهٔ هفتصد و چهل و پنج هجری درگذشته است

سکن

جاریهٔ محمود الوراق است که از جواری دولت بنی عباس بوده و برده فروشی میفروده در زهد ابیات شعر میگفته و قصاحتی داشته وقتی خواست سکن را بفروشد سکن عریضه بمتوکل خلیفهٔ عباسی نوشت و استدعا کرد که او را از محمود بخرد اما چون متوکل پیش مشتری شده بود و سکن ابا نموده این دفعه متوکل عریضهٔ او را پاره کرد سکن نهایت متألم و قصیدهٔ تفزیبیا مشتمل بر بیست بیت مبنی بر شکوی و تاسف گفت و این ابیات از آن قصیده است

ما للرسول انانی منك بالیاس
احدثت بعد ود ادجفوة الفاسی
فهبك الزمنی ذنبا بظلمك لی
ماذا دعاك الی تخریق قرطاسی
یا منبع الظلم ظلما کیف شئت فکن
عندی رضاك علی العینین والراس
انی احبك حبا لا لفاحشة
واحب لیبر به الله من باس

چون در بعضی کتب مذکور بود باسم نسوی هم نوشته شده در حرف نون نیز اشاره خواهد شد ان شاء الله

حضرت سکینه بنت الحسین علیه الصلوٰة والسلام

حضرت سکینہ سلام اللہ علیہا از نسوان بزرگ اسلام و پرد کیان خانہ نبوت
و پرورد کان حجر عصمت است اشتہار و فضایل و مناقب ان افتخار آل ابی
طالب ما بین المشارق و المغارب است کہ فتنہ ابن فتیبہ میگوید و لہا البیرہ
الجمیلہ و الکرم الوافر و العقل التام و شمس الدین یوسف سبط جمال الدین
عبد الرحمن و اعظ مشہور گوید و کانت من الجمال و الادب و الظرف و السخا
بمنزلہ عظیمہ و قاضی احمد بن خلکان اربلی میفرماید کانت سیدۃ نساء
عصرہا و من اجمل النساء و اظرفہن و احسنہن اخلاقا و محمد بن یعقوب
فیروز ابادی ضبط ابن اسم را بر خلاف آنچہ ما بین العوام اشتہار دارد
بضم سین و فتح کاف نمودہ است میگوید سکینہ بروزن جہینہ نام دختر حسین
بن علی علیہ السلام است و طرۂ سکینیہ بان بزرگوار انتساب دارد
ابو الفرج اصفہانی در کتاب اغانی گوید سکینہ لقب آن حضرت است و نامش
امیمہ بودہ و بقولی امینہ و بقول دیگر امیہ ابن خلکان میگوید وی را مادرش
رباب دختر امرء القیس بن عدی بلقب سکینہ ملقب ساخت و از محمد بن سائب کلبی
نسابہ مشہور نقل است کہ کفتہ عبد اللہ بن حسن بن حسن کہ همشیرہ زادہ
حضرت سکینہ مباشد مکرر از دو از مون از من پرسید کہ نام سکینہ بنت
الحسین چیست کفتم امیمہ کفت صحیح است ولی راجح در نظر نکارندہ انکہ نام
آن مخدرہ کبری امنہ بودہ و این قول ابو الفرج اصفہانی است و روایۃ
عن الطوسی عن الزبیر عن مصعب و دلیل رجحان حکایتی است کہ هم در اغانی
از ابو الحسن مدائنی آوردہ میگوید ابو اسحق مالکی کفت حضرت سکینہ را
کہ نام شہر بفتش امنہ بود مکرر کی از اهل البیت از در کنایہ کفت کہ یا سکینہ
از تو بسی شوخی و شکفتکی بظہور میرسد و از خواهرت هیچ مزاح و سبکروی
مسموع نیفتادہ فرمود هما نا این از ناشیر اسم است شما او را بنام جدۂ مؤمنہ
ما فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ مسماۃ ساختہ اید و مرا بنام جدۂ
دیگر کہ اسلام را در یافتہ است خوانندہ اید و مراد از الحضرت امنہ بنت وهب
مادر پیغمبر صلعم بود و از این خبر کہ امارۂ صدق و صحت بر ان لائح است

محقق:

محقق میگردد کہ اسم مبارک آن بزرگوار امنہ بودہ است مادر حضرت سکینہ
رباب دختر امرء القیس بود و این امرء القیس غیر شاعر مشہور از ملوک عرب
صاحب قصیدہ قفا نبک از سبع معلقات میباشد چنانکہ عوام اہل منبر
بر این عقیدہ اند وی کندی از شعراء جاہلیتین بودہ و این کلبی از مخضرمین
محسوب است و اسلام امرء القیس پدر رباب بدست عمر بن الخطاب در زمان
خلافت او اتفاق افتاد و از جانب عمر بر کرو ہی از قضاعہ شام کہ اسلام
آوردہ بودند امارت یافت و چون شخصی شریف و بشجاعت مشہور بود
و داستان حملہ و اغارت او بر قبیلہ بکر بن وائل در عہد جاہلیت ہمگی
میدانند و یوم فلج کہ از ایام عرب و جنگہای نامی ایشان میباشد عبارت
است از ہمان دو بار اغارت امرء القیس از مشارب بنی کلب بر قبیلہ مزبور لاجرم
مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ در پیوستگی و خویشاوندی
وی یاد دودمان رسالت رغبت فرمود در ہمان ہنگام کہ امرء القیس اسلام پذیرفت
و لوای امارت قضاعہ شام کرفتہ بود و معرفت حضرت امیر المؤمنین یا حسین
علیہم السلام از دنبال او در رسید و بدست مبارک جامہ اش بکرفت و فرمود
ای عم منم علی بن ابی طالب پدر عم و داماد رسول خدا و این دو پسر فرزندان من
میباشند از دختر پیغمبر و مادر داماد تو مبل و رغبت فرمودہ ایم و
امرء القیس را از سعادت طالع و حسن اتفاق سرد دختر بخانہ بود پس روی
بآن بزرگوار ان کرد و گفت قد انکحتک یا علی الحیاۃ بنت امرء القیس و
انکحتک یا حسن سلمی بنت امرء القیس و انکحتک یا حسین الرباب بنت
امرء القیس عز الدین ابن اثیر جزری در کامل میکوید امیر المؤمنین علیہ السلام را
از محیات دختر امرء القیس دختری در وجود آمد و ہم بکودکی در کذشت
بالجملہ حضرت سکینہ از بن رباب دختر این امرء القیس است و سید الشہداء
ارواحنا لہ الفداء سکینہ و مادرش را بسیار دوست میداشت بحدی
کہ ان بزرگوار در اثر شدت محبت اینان اعتراض نمودند و حضرت در جواب
اعتراض و عتاب ابن سه شعر مشہور را بنظم آورده است

لعمرك انني لاحب دارا　　تكون بها سكينة والرباب
احبهما وابذل جل مالي　　وليس لعاتب عندي عتاب
فلست لهم وان عابوا مطيعا　　حبوني او يغيب بني التراب

از مالك بن اعين روايت است كه گفت از سكينة بنت الحسين عليهما السلام شنيدم كه ميفرمود عمّ بزرگوارم امام حسن صلوات الله عليه بود كه بر پدرم در باب رباب اعتراض و عتاب فرمود و پدرم آن شعرها را در جواب گفت شمس الدين قزغلي اشعار مزبور را با اندك اختلافي نقل نموده است ميگويد رباب دختر امرء القيس زعيم حسين بن علي ع كه مادر سكينة بنت الحسين است در ميان اين پسران بود و حسين عليه السلام رباب را بشدت دوست ميداشت و در حق وي شعرها دارد از آنجمله اين سه بيت است

لعمرك اني لاحب دارا　　تحل بها سكينة والرباب
احبهما وابذل فوق جهدي　　وليس لعاذل عندي عتاب
ولست لهم وان عتبوا مطيعا　　حبوني او يغيب بني التراب

لام لهم بر اين روايت تقويه است و بر روايت سابق صله و على الروايتين هر دو ضمير مجرور در فوق راجع بجمع عاتبين يا عاذلين مستنبط از ذكره و افرد ذيقا نفي و حبوني مفعول فيه و او بمعنى الى ان خواهد بود و عوام اهل منبر در معنى بيت اول ميگويند بحضرت ابي عبد الله ميفرمايد بهر خانه و كاشانه كه سكينه نام و رباب نام باشد من آنجا را دوست ميدارم و اين صحيح نيست چرا اراده معنى عام در علم الاشخاص و تكلف استخدام در ضمير احبهما لازم ميايد مدون هيچكونه ضرورت　　و هم در حق سكينه و رباب است بيت مشهور در بكر آنحضرت كه فرموده

كان الليل موصول بليل　　اذا از اورت سكينة والرباب

چون رباب براى صلهٔ ارحام و احباب ميرفته است و دختر ش سكينه را نيز همراه ميبرده و مفارقت و انتظار ايشان موجب ضجرت خاطر مبارك

حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه میکرده است ابن بابک را فرموده
و اساتید فن شعر و علم ادب در معنی طول لیل این مضمون بلاغت
مشحون را بسیار پسندیده اند
هما ناحضرت سکینه سلام الله علیها از غریزهٔ بلاغت و ملکهٔ فصاحت نصیبهٔ
عظیم داشته است در سخن سنجی و شعر شناسی که صناعت نقد شعر میکویند
از اساتید زمانه و خداوندان شهرت طنانه بوده بچند بن روایت بنظر
رسیده است که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعراء آنعصر نتایج طبع خود را
بخاطر شریف آنحضرت عرضه میداشتند و بر انتقاد و داوری آن بزرگوار
متفاعده میکشتند زبیر بن بکار از عمش مصعب روایت کرده است که گفته
کانت سکینة عفیفة سلمة برزة من النساء تجالس الاجلة من قریش و تجتمع
الیها الشعراء و کانت ظریفة مزاحة در تذکره الخواص است که و کانت
تاوی الی منزلها الادباء و الشعراء و الفضلاء فتجبرهم علی مقدارهم
و ابن هشام بن محمد منقول است که گفته اجتمع علی بابها جماعة من الشعراء
لتمایز بینهم و کانوا یرضون بحکمها لما یعرفون من ادبها و بصارتها بالشعر
الغرض نوبتی چنان افتاد که جمعی از صنادید سخنوران صدر اسلام
و مشاهیر امراء کلام که از آنجمله بود فرزدق و جریر و کثیر و نصیب و جمیل
بود در سرای قدس انتمای حضرت سکینه مجتمع کردیدند و همی خواستند
که ان بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر و اجالهٔ خاطر فرماید و
اشعر ایشان را تشخیص دهد و آنکه بر همه مقدم است بتصدیق وی معلوم
کردد پس چند روز در ضیافت آن بزرگوار بسر بردند که تشرف مرآی
مطهر و مسمع مقدس را بار نیافته بود ند تا یك روز بر بارگاه بنشست
و پرده از پیش روی وی فرو هشته شد و از کنیزان خاصه یکی که بر نزهت
و توجه ان مخدره عضدی را و بر اشعار و حافظهٔ اخبار بود و کمالی فایق و
جمالی رایق داشت بیرون آمده شعراء را احضار کرد و موقف کریم آنحضرت
جایی بود که آنجماعت را بدید و سخن ایشان می شنید پس آن جاریه از جانب

مولاه بزرگوار خود اغاز سخن نمود گفت ایا از شما فرزدق کدام است
ابو فراس بپاسخ برخاست و گفت ها انا ذا گفت ایا تو بے گوینده این شعر که

هما دلتانی من ثمانین قامة کما انحط باز اقم الریش کاسر
فلما استوت رجلای بالارض قالتا احی ترجم ام قتیل نخاذره

(یعنی آن دو زن پس از انکه من بکام خویش رسیدم و توشه وصال برگرفتم
از آن بلندے که بمسافت هشتاد قامت بود مرا فرود آوردند چنانکه باز
شکارے از فراز بنشیب آید و چون هر دو پایم بزمین قرار گرفت ازدر
باز پرسش ندا دادند که ایا فرزدق زنده است تا امید دیدار بگردیم تا کشته
تا بر چند بوده باشیم) راوے گوید فرزدق در جواب جاریه گفت بلے این
شعرها از من است گفت چرا سر پوشیده را فاش ساختے و راز نهان را اشکار
کردے و بردرگاه خویشتن با محبوب پرده نپوشیدے این هزار دینار بستان
و بخانه خویش باز گرد (هزار دینار ان زمان از هزار تومان حالا خیلی
بیشتر بوده است) پس ان جاریه بحضور سیده بزرگوار باز گشت و حالے
مراجعت نمود و گفت ایا از شما جریر کدام است جریر جواب داد که ها انا ذا
گفت ایا تو بے صاحب این بیت که

طرقتک صائدة القلوب ولیس ذا حین الزیارة فارجعی بسلام

(یعنے شبانه ای جریر تو را دلبر ببر امد و او را شیدا فرمی و گفتی که این ساعت
زمان دیدار نیست بسلامت باز گرد) جریر گفت نعم با هذا این بیت از من است
گفت اگر چه عاشق عفیفی اما مردی بس ضعیفی چرا از راه نیاز فرا نیامدی
و دست دوستے که قدم رنجه کرده بود نگرفتی و در کمال پارسائے سخنان
اشنائے نرانده و از دفتر اشتیاق شرحے بر روے نخواندے هم این هزار دینار
بستان و راه وطن بگیر و پس بگریز باره بمجمر اطهر مولات مسلمین و
مسلمات درامد و در وقت برامدن گفت کثیر صاحب عزه از شما کدام است
کثیر عرض نمود که ها انا ذا گفت ایا تو بے خداوند این شعر که

یقربعینی ما یقر بعینها واحسن شیء ما براعین قرت

(یعنی)

(یعنی هر آنچه چشم عزه را خوش میآید و خاطرش را خرسند میدارد من نیز همان را دوست میدارم و آنچه چشم را خوش نماید و دل را خوش کند بهترین چیزها است) گفتم بلی این شعر از من است گفت هیچ امری خاطر عزه را نوازنده تر و دلش را شادساز نده تر از نزدیکی با وی نیست ایا نیز چنین است و مثل آنچه این یکه زار در بستان و قدم در بخزار و در یکزار به برف و باز آمده گفت نصیب گفت پاسخ داد که ها اذا گفت تو بگو بنده این شعرها که

من عاشقین تراسلا وتواعدا حتی اذا نجم الثریا حلقا
نا تا با نعم لیلة والذها حتی اذا وضح الصباح تفرقا

(یعنی از دو عاشقی که یکدیگر را دیدار فرمودند و میعاد نهادند تا وقتیکه ستاره پروین در وسط آسمان بالا نمایان گشود بخوشترین و لذیذترین شبی زمان گذرانیدند و چون صبح بدمید از هم جدا شدند) نصیب گفت آری گفت فتجاهل الله چرا گفتی تفرقا از هم جدا شدند ایا نه مستلزم بهم چسبیدن است برای پیکر شریف عشق خرقه تهمت بجای کسوت عفاف از چه اوردی و ابروی خوبی را چرا بردی کاشکی گفتی تعانقا تا دام شایبه شهوت را می نبستی و رشته نفسانیت را می گسستی انگاه حسب المعهود بموقف جلالت ان اختر برج رسالت مشرف شد و باز مراجعت جست و گفت جمیل کدام است جمیل جواب داد که اینک منم گفت خاتون من تو را سلام میرساند و اظهار تلطف مینماید و میفرماید هم اشتیاق دیدار تو داشتم از وقتیکه این شعرها تو شنیده ام که

فیا لیت شعری هل ابیتن لیلة بوادی القری انی اذا السعید
لکل حدیث بینهن بشاشة وکل قتیل بینهن شهید

(یعنی نمیدانم ایا دیگر شبی در منزل وادی القری بیتوته نصیب خواهد شد البته از اتفاق چنین وقتی نیکبخت خواهم بود هر سخن را در آن انجمن شادمانی است و هر کشته را در آنجا مقام شهیدان پاک است)

سیدہ من میفرماید جزاک اللہ خیرا کہ دوستاری خود را از هر خیال ناسزا و اندیشہ خالص و دریارسائی متمحض ساختی و صحبت ما پردگیان را بصفتی جزنازه روئی و شادمانی نشنودی و برای کشتگان کوی ما سعادت شهادت کہ نتیجۂ عشق عفیف است قائل گردیدی تو را بر جملہ اقران تقدم و رجحان است قد حکمنا لك علی الجمیع این چهار هزار دینار بپذیر و مکرر ما را هدیۂ خانگی خویش پیش بگیر

تفصیل این محاکمہ و انتقادات چنانکہ اشارت شد بر انحاء مختلف روایت کردہ شده در بعضے بجای شعراء مذکور حفظہ ورا و برهما ایشان مسطور افتاد و ما از آنها صورت مرغوبہ را التقاط و انتخاب نمودیم

از جملہ حکایات حضرت سکینہ با شعراء طبقۂ تابعین انکہ وقتی آن بزرگوار عروۃ بن ادینہ را بدید عروہ از اعیان علماء عصر و از صلحاء سالکین بود و اشعار نغز میسرود پس با وی فرمود تو بے صاحب این شعر

اذا وجدت اوار الحب فی کبدی ... اقبلت نحو سقاء الماء ابرد
هبنی بردت ببرد الماء ظاهره ... فمن لنار علی الاحشاء تتقد

(یعنے چون سوزش عشق را در جگر خویش احساس میکنم بسوی مشک آب میشتابم و با آب تسکین آن حرارت میجویم گرفتم کہ با خنکی آب ظاهر بدن را تبرید کردم ایا کیست تا شعلۂ درونے را کہ همے زبانہ می کشد کفالت تسکین و اطفا نماید)

عروہ عرضہ داشت کہ بلے این شعر از من است پس حضرت سکینہ دیگر باره فرمود تو بے صاحب این شعر

قالت و اثبتها سرا بے فبحت بہ
قد کنت عندی تحب الستر فاستتر
الست تبصر من حولی فقلت لها
غطی هواك و ما القی علی بصری

(حاصل مراد انکہ چون راز و نیاز در حضرت دوست اغاز کردم و در دل نهانی فاش ساختم گفت تو خود همیشه مرا بنهفتن عشق و پوشیدن سر میفرمودی ایا رقیبان را از بیگانه و خویش در پیش و پس نمیبینی گفتم شوق و شیفتگی تو و حالۂ

کہ از شور عشق بر من میرود چشم بکر فت و پردہ غفلت و ذہولش بپوشید عروہ عرضہ داشت
کہ بلے این شعرہا ہم از من است حضرت بجمع جواری خویش کہ در حوالی منعالیش
صف زدہ بودند اشارت کردہ فرمود اینہا ہم از اند اکر این شعرہا از دل
بیعشق و خاطر نا کرفتار بر امدہ باشد، کفایت از انکہ عروہ را با ہم مقام علم و ہد
و صلاح و تقوی در این تغزلہا خاطر کرفتار دلکشے و دل ربودہ لولے و شیخے
بودہ است نہ انکہ محض اظہار فضل و اقتضاء طبع این شعرہا سرودہ چنانکہ
رب المغفر این شیخ مصلح الدین طیب اللہ ثراہ و عطر ثراہ فرمودہ کہ

ہم بود شوریدہ سر بے خلاف کانہمہ شیرین زبانے میکند

ہم از اشعار عروۃ بن ادینہ کہ بسمع حضرت سکینہ رسیدہ بود این چنین بیان است
کہ در ثناء برادرش بکر بن ادینہ کفتہ است

سرے ہمتی وہم المرء بسرے وغاب النجم الا قید شبر
اراقب فی المجرۃ کل نجم تعرض او علی المجراۃ یجری
طہیم ما ازال لہ فریسا کان القلب بطن حر حجر
علی بکر اخی ولی حمیدا وای العیش بصلح بعد بکر

اما صل انکہ اندوہ من شبانہ در حرکت امد و اندوہ مرد شب روی میکند
بر حالیکہ بر دو قریب بغروب بود ہمراہ خبرے را کہ پیش بے امدہ با برمدار خویش
میرفت من ہمے دیدہ بانے میکردم و این شب بیدار بے و ستارہ شمار بے
از جہت عمی بود کہ ہمے با آن قریبم چنانکہ کوبے دل را سوزد جمرۃ النثر در
درون است و این غصہ و غم بر بکر بر ادرم میبا شد کہ سعیدا از بہت و
حمیدا در کذشت و کدام عیش بعد از بکر نیکو است)

آوردہ اند کہ چون حضرت سکینہ این شعرہا بشنود فرمود این بکر کدام است
کہ برادر ش عروہ ہر عیش را بعد از وی ناکوارد انستہ است خاصتا از ان
بکر را بنشان تغزہ ہمیکردند پس فرمود این بکر بلکہ ہمان مرد لیلی است
کہ برما ہے کذشت عروہ را شنیدند کہ اری بکر ہمان است فرمود طاب بعده
کل شیء حتی الخبز والزیت یعنی پس از مرک او ہر عیشے کوارا و ہر چیز پاکیزہ

ونیکو است حتی نانے کہ اد امش روغن زیتون باشد
محمد بن سلام کفتہ است حضرت سکینہ نبیے مزاح وسبکروح بود وقتی از
زیتونے بر حمید مبارکش کردند امد چون مادر شرد باب ملتفت حال وے
شد بانک زد کہ ھان ای سیئہ من نورا چہ افتاد در جواب کفت
لسعتنی دبرۃ مثل الابرۃ او جعتنی قطرۃ یعنی مرا زنبورے بماند ازۂ سوزنکے
بگزید وکمکی بدد اورد از یحیے بن سلیمان بن حسین منقول است کہ کفت
حضرت سکینہ بنت الحسین در ماتمی حضور داشت یکے از دختران عثمان بن
عفان ہم در انجا بود دختر عثمان ارد را فخار کفت انا بنت الشہید حضرت
سکینہ خاموش بود تا وقت اذان رسید ہمین کہ مؤذن بانک اشہد ان
محمدا رسول اللہ بر کشید سکینہ فرمود ھذا ابی او ابوک عثمانیہ از مفاخرت
اظہار ندامت کرد وکفت لا افخر علیکم ابدا
وہم از کلمات بلاغت ایات آن مخدرۂ عظمے است کہ فرمودہ ادخلت علی
مصعب وانا احسن من الدنیا والموفقۃ فی اللیلۃ الفراء یعنی مرا بشرط زنے
بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالیکہ من از انشے کرد وشب سرد افروختہ
باشند نیکو تر بودم وہم ایضمون فصاحت مشحون از آن سلالۂ خاندان
عصمت وجلالت است کہ در صفت حسن دختر خویش کہ او را مروارید پوش
ساختہ وبہ پیرایۂ بسیار آراستہ بود فرمود ما البسنہا ایاہ الا لتفضحہ
یعنی مروارید بروے نپوشانیدم مکر برای انکہ مروارید را مفتضح کند ورسوا
سازد کنایہ از انکہ دانہ ھا مروارید بر دوش وبر اہند دختر مانندۂ اخر است
کہ از قران افتاب در تاب در فنا احتراق پذیر فنا بشد علی التقریب این مضمون
مسطور است این بشعر مشہور

بز بورھا بیارا ہند روزے خوبروبان را
تو سیمین تر چنان خوبے کہ زیورھا بیارائے

این دختر را حضرت سکینہ سلام اللہ علیہا بفولے از مصعب بن زبیر داشت
وآن مخدرۂ عظمے نام مادر خود رباب را بروے کذاشتہ بودہ است

وحیرت

وچون مصعب بقتل رسید برادرش عروة بن زبیر ترکهٔ مصعب را حیازت
کرد و دباب را با انکه هنوز صغیره بود برای پسر خود عثمان بن عروة بن زبیر
عقد بست پس مشار الیها بکودکی در گذشت و عثمان ده هزار دینار از مال
او بمیراث گرفت بر اعتقاد هشام بن محمد نام ان دختر رباب بوده مزرباب
میگوید وکانت قد ولدت من مصعب بنتا سمتها الرباب وکانت فائقة الجمال
لم یکن فی عصرها اجمل منها فکانت تلبسها اللؤلؤ الی اخره
وصاحب تذکرة الخواص اسم دختر مصعب را از سکینه علیها السلام فاطمه
مینویسد و بقول دیگر حضرت سکینه آن دختر را گویند که جواهر و لؤلؤ میپوشید
از شوی دیگر که عبد الله بن عثمان خزاعی بوده است داشته قول اول از
زبیر بن بکار است و قول ثانی از شعیب بن صخر وکیف کان حضرت سکینه
سلام الله علیها را چند مزاوجت اتفاق افتاده و در عدد ازواج و ترتیب
ایشان در میان رواة اخبار و نقلهٔ آثار اختلاف بسیار است از انجمله
بعضی حضرت حسین را شوم فرزند حضرت امام حسن علیه السلام را از ازواج
وی دانسته اند و دیگر برادر صلبی حسین را شوم عبد الله بن الحسن سلام الله
علیهما را و دیگر برادر دیگر ایشان عمر بن الحسن را نام برده اند وهما نامعلومان
مناخم بمقطوع نزد نگارنده آنست که انحضرت را در دو شوهر یکی از پسر سه
عمزاده گرفته اند زبیر بن بکار صاحب کتاب انساب عبد الله بن الحسن را
معین کرده است وگفته تزوجت سکینة بنت الحسین علیه السلام عدة ازواج
منهم عبد الله بن الحسن بن علی وهو ابن عمها وابو عذرتها وبعد عبد الله بن
حسن مصعب بن زبیر را نام برده انگاه عبد الله بن عثمان خزاعی را که بقول
ان دختر سابق الذکر را حضرت سکینه از وی داشته وبعد از عبد الله خواهی
زید بن عمر بن عثمان بن عفان برادر شوهر دوم خواهر شوهر حضرت فاطمه بنت
الحسین سلام الله علیها را هم بقول ابن بکار مزبور در شوی دیگر آن حضرت که
علقهٔ مابین وی و ایشان فقط بعقد انعقاد یافته و هرگز قبل البناء علیها
طلاق گفته اند بعد از ازواج اربعهٔ مشار الیهم بوده اند و از صالح بن حسان

روایت است کہ کفتہ اند سکینہ کانت عند عمر بن حکیم بن حزام ثم تزوجها بعد ذلک
زید بن عمرو بن عثمان بن عفان ثم تزوجها مصعب بن الزبیر فلما قتل مصعب
خطبها ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف فبعثت الیه ابلغ من حملک ان تبعث الی
سکینة بنت الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تخطبها فامسک
عن ذلک الی آخر الخبر و در باشیے از محمد بن سلام نقل نمودہ است کہ کفتہ اند ابا
عذرها عمر الحسن بن علی علیهما السلام ثم خلفه العثمانی ثم مصعب بن الزبیر ثم الأصبغ
عبد العزیز بن مروان و ابن اصبغ در بعض وقت خدیو مصر بود و حضرت سکینہ
از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود اصبغ برای وی مدینة الأصبغ را
بنیاد نهاد و بیست هزار دینار کابین قرار داد چون عمش عبد الملک بن مروان
کہ خلیفۂ عصر بود ماجری نشنود بر او زیاده از ازدواج حضرت سکینہ بخل
ورزید و او را در میان ایالت مملکت مصر و ان مزاوجت مخیر ساخت اصبغ
نا مطلاق حضرت سکینہ را در وقت نکاشته کسل داشت
و مصعب بن زبیر آن مستورۂ کبریٰ را بتحکم کرفت شیخ شمس الدین سبط بن الجوزی
تجاوز الله عن سیئاته در روایت غیر ابن قتیبہ چنین بے او ورد کرده اول من تزوجها
مصعب بن الزبیر فقهرا و هو الذی ابنکرها ثم قتل عنها و قد ولدت له فاطمة
آورده اند کہ مصعب در بصره از جانب برادرش عبد الله بن زبیر کہ او را مردم
امیر المؤمنین و خلیفۂ عهد میدانستند ایالت داشت کہ حضرت سکینہ را
خواستار بے کرد و یک ملیون درهم بصداق وے داد و بروایت سبط مشار الیه
کابین ان بزرکوار ششصد هزار بود و او را برادر بزرکوار حضرت امام
علی بن الحسین صلوات الله علیه بامصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن
عثمان کفته است کہ هم حضرت علی بن الحسین عم خود ان معظمۂ جلیله را بنوبے
مصعب بن زبیر حمل داد و مصعب بنیاد اش ابن مکرمت کرد بے کہ از حضرت علی بن
الحسین عم نسبت بوی بظهور رسید چهل هزار دینار در تقدیم حضور پر نور امام
علیه السلام کرد
زبیر بن بکار صاحب انساب قریش مینویسد کہ عبد الله بن الحسن زوجها کان

یکنی ابا جعفر و امہ بنت السلیل بن عبد اللہ الجعلی اخی جریر بن عبد اللہ ثم
خلفہ علیہا مصعب بن زبیر زوجہا ایاہا اخوہا علی بن الحسین ومہرہا مصعب
الف الف درہم قال مصعب وہو شیخ الزبیر بن بکار وحدثنی مصعب بن عثمان
ان علی بن الحسین اخاہا حملہا الیہ فاعطاہ اربعین الف دینار

ومصعب بن زبیر ہا بین حضرت سکینہ بنت الحسین وبین عائشہ بنت طلحۃ بن
عبید اللہ جمع کردہ بود و این دو را کہ عقیلتی قریش بے گفتند باہم در حبالۂ
نکاح داشت وحضرت سکینہ بمفتہ مثنی رسیدہ ما بین دو ضرہ متغار وایت
عایشہ واذا قالا ذا بین میخواند کنایت از انکہ کوش عایشہ ہر یک از پدرے بہ
اندازۂ دو کوش است ودر برخی از اخبار و آثار تصریح شدہ است کہ در
میان حضرت سکینہ با زید بن عمرو بن عثمان نیز بطلاق تفریق شد مثل
اصبغ بن عبد العزیز بن مروان ابن تطلیق بحکم عبد الملک بن مروان خلیفہ امو بود
چنانکہ سابقا گفتیم و آن تفریق بہ اشارت پسر شسلیمان بن عبد الملک کہ
ہم از خلفای بنی امیہ است وقولے ہم دیدہ شدہ کہ اول ازواج سکینہ بنت الحسین
سلام اللہ علیہما اصبغ بن عبد العزیز بود وہم جائے از مورخین و رواۃ صد
اول تصریح کردہ اند کہ حضرت سکینہ را پسرے بود کہ او را قریبے گفتند چنانکہ
در وفیات ابن خلکان است و باقر بن چنانکہ در اغانی ابو الفرج است و باقر بن
چنانکہ در تذکرۂ سبط ابن جوزی ہے است ہر دو شیخ شمس الدین یکے در وفیات
الاعیان و دیگرے در تذکرۂ الخواص تصریح کردہ واتفاق نمودہ اند کہ این پسر را
حضرت سکینہ از عبد اللہ بن عثمان بن عبد اللہ بن حکیم بن حزام کہ از اعیان
قریش است داشتہ و عبد اللہ مذکور زوج بعد از مصعب است صاحب تذکرہ
میگوید اصل اسم این پسر عثمان بود کہ نام پدر پدرش بودہ باشد و بلقب قریر
مشہور گردیدہ واما ابن الکلبی نشنیدہ چنانکہ ابو الفرج نقل مینماید گفتہ است کہ
عثمان نام پسر حضرت سکینہ از زید بن عمرو بن عثمان بود کہ شوی دیگرے است
آنحضرت را وعثمان مذکور بلقب قریر خواندہ میشد باز ہے بعد از ازواج
آنحضرت وترتیب ایشان چنانکہ نقل نمودیم اختلافے است شدید و در اج

در نظر نگارنده آن است که آنحضرت در یوم الطف در سن زنان بوده و شوهر داشته است چرا که ربابه مادر او را چنانکه ابو الفرج و ابن اثیر و غیرهما گفته اند حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه از امرء القیس برای فرزند بزرگوار خود خطبه و تزویج فرموده است و این خواستاری به وی بوسیله کی را نوشته اند که در خلافت عمر بن الخطاب بوقوع رسید بالفرض اگر گوئیم که این امر در سال آخر خلافت عمر هم بوده و بعد از چند سال بخانه امام علیه السلام آمده باشد بعید مستبعد است که در مدت متمادی از وی نرادی نشده باشد الا نزد یک اواخر عمر شریف امام صلوات الله علیه پس ظاهر حال موافق قاعدهٔ تشابه ازمنه و مطابق طبیعت معهودهٔ عالم آن است که حضرت سکینه سلام الله علیها مقارن وقعهٔ کربلاء از جملهٔ زنان بزرگ اهل البیت بوده چنانکه از خطاب مبارک آقا علیه السلام که فرموده است یا خیرة النسوان نیز اینمعنی روشن و هویدا میشود

و آنخطاب در این اشعار است

سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی ... منک البکاء اذا الحمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ... ما دام منی الروح فی الجثمان
فاذا قتلت فانت اولی بالذی ... تأتینه یا خیرة النسوان

و این اشعار را بعضی از امام علیه السلام نمیدانند میگویند زنان حال است از جانب آنحضرت و شیخ جلیل فخر الدین طریحی در ره تمثل مشهور بفخر یه قصیده نقل نموده است اشعار مزبور در میان آن قصیده بنظر رسیده اگرچه احتمال تضمین میرود بهرحال راجع در نظر نگارنده آن است که آنحضرت مقارن وقعهٔ طف در سن نسوان بوده و شوی وی نیز در آن تاریخ ابن عمش عبد الله بن الحسن بوده چنانکه در غالب آثار تصریح گردیده است و شوی خواهرش حضرت فاطمة بنت الحسین در همان وقت برادر حضرت عبد الله حسن مثنی بوده چنانکه در جمیع کتب شیعه و اهل سنت مذکور و مسطور است که حسن بن حسن خود برسم معهود آن زنان را بحضور عم بزرگوار حضرت ابو عبد الله ادام الله احسانه فداه مشرف شد و یکی از عم زادگان را خواستگاری کرد حضرت ابو عبد الله فرمود ای برادر زاده سن از نوهشت

در انتظار ابن اظهار بودم از دو دختر عمت فاطمه و سکینه خود یکرا اختیار میکن
حسن مثنی رضی الله عنه فاطمه را برگزید و امام علیه السلام فاطمه را بعقد وی در آورد
و از اینجاست که میگفتند ان امرءة مزوجة بها سکینة لمنقطعة القرینة و در وقایع
عبد الله بن موسی چنین است که چون امام علیه السلام فرمود هر کدام که خواهی اختیار
میکن حسن بن حسن از شرم در نا یافت و جواب نتواند پس امام علیه الصلوة و
السلام خود فرمود قد اخترت لک فاطمة بنتی اکثرهما شبها بامی فاطمة علیها السلام
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

و در مشارق الانوار تالیف شیخ حسن عدوی حمزاوی از فصول المهمة ابن الصباغ
صورت مجلس این خطبه را بوجهی لطیف که اما ان صحت و قبول و مناسبات
شان عترت رسول ص مطوی و مشمول ان است روایت کرده و گفته است که حسن
مثنی از عمش خطبه نمود و عرض داشت که تو خود ایتم بزرگوار یکی از ایشان را
برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را برگزینم که او بمادرم زهرا ع
شبیه تر افتاده نا سکینه اما در دین همه شب در قیام است و هر روز در صیام
و اما در حسن مانند حور عین است و از سنخ نسوان خلد برین و اما دختر
سکینه او را همه احوال در مشاهد حضرت ذو الجلال مستغرق است و زیرا که
حال استغراق مع الله بر اوقات وی مستولی بحوش بر صحو غالب بوده باشد
مرد دانشاید عبارت منقوله در مشارق عینا چنین است و اما سکینة فغالب
علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل انتهاه شیخ عدوی حمزاوی میگوید و غیر
واحد از علماء گفته اند که حضرت سکینه بجانب لشکر عمش عبد الله بن حسن ع رفت
و عبد الله در یوم الطف بشهادت رسید و سکینه را بعد از وی اخیرا چند
شوی دیگر اتفاق افتاد

الحاصل حضرت ابو عبد الله ارواح العالمین فداه خود هر دو دختر بزرگوار را
بحسن و عبد الله برادر زادگان تزویج فرموده است و حضرت حسن مثنی نیز
اتفاق جمیع افاضل ارباب مقاتل و غیرهم در روز عاشورا چند زخم برداشت
و در جرگه شهیدان بیفتاد و چون سرها را بحکم عمر سعد از ابدان جدا میکردند

در وی احساس حیات نمودند خالش اسماء حاضر بپناه اعداء الله بود از عمر بن سعد
تمنای بخشش او کرد عمر حسن را بدو باز گذارند و او حسن را معالجه نمود و سالها
آن بزدگوار با فاطمه بنت الحسن زندگانی کرد تا بمدینة الرسول در گذشت و حضرت
فاطمه علیها سلام الله را بعد از فوت حسن مثنی با عبد الله بن عمرو بن عثمان ازدواج
اتفاق افتاد و محمد دیباج عثمانی که منصور ابو الدوانیق سر شتر ابرید و بحراست
فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمد دیباج با عبد الله محض برادر از یک پدر
میباشند اما شوی حضرت سکینه را این اتفاق کمتر ای شوهر حضرت فاطمه
افتاد نیفتاد لاجرم در کربلا بسعادت شهادت فایز گردید و چون یک دو
سه سال بیش نگذشت که دست بنی امیه از مدینه کوتاه گشت و از فوت یزید
علیه اللعنة الشدید کار عبد الله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام حجاز و یمن و مغرب
و عراق و فارس با امامت و خلافت وی بر اصطلاح ان عهد اذعان آوردند
و بر همه جا غیر از شام تسلط تام بهم رسانید و برادرش مصعب را بر بصره و تمام
خطه که از سمت ایران تابع انجا بود برگماشت مصعب در چنین زمان از سیاق
حضرت سکینه را بخواست و ما بین ترغیب و ترهیب ان بانوی کبری را
در حبالهٔ نکاح کشید و بعد از آن که کار زبیر بان شکست یافت و عبد
الملک مروان ظاهر شد و مصعب را بقتل آورد حضرت سکینه چنانکه
در شرح عبد الحمید بن ابی الحدید بر کتاب مستطاب نهج البلاغه مسطور است
در عراق بود عبد الملک او را بتصریح شمس الدین سبط بن الجوزی صاحب
تذکرة الخواص و تاریخ اخبار الزمان خطبه نمود حضرت سکینه خواستگار
او را رد کرد فرمود ابعد ما قتل ابن الزبیر لا والله لا کان هذا ابدا انگاه
در همین تواریخ که دیگر باره بنی امیه بر امراست غالب آمدند و مصعب از جانب
عبد الملک برادر زاده اش اصبغ بن عبد العزیز تفویض کردید حضرت
سکینه را در حبالهٔ ازدواج کشید و قبل الملاقات تفریق افتاد بتقریبی
که اشارت رفت تا اینجا آثار با اخبار و روایات با امارات و حدس
غالب با فرض صائب موافقت مینماید و دیگر ما بقی احوال بسکینات قال الحصری

قرین اعضال و اشکال است و قرائن فه بر عدد سایر ازواج میتوان اقامه نمود
و نه بر ترتیب ایشان
از شرح نهج البلاغه تصنیف ابن ابی الحدید معتزلی معلوم میگردد که حضرت سکینه
در جنگ مصعب بن زبیر با عبد الملک بن مروان شخصاً حضور داشته یعنی
مصعب بعد از انکه برای جنگ از مدینه بکوفه آمده بود اولاً شعرهای چند بسکینه
نوشت و اظهار شدت اشتیاق نمود و ثانیاً کرفرستاده آن مشورة عظمی را از
بصره بکوفه حمل داد عبارت عبد الحمید بن ابی الحدید بعینها این است
کتب مصعب الی سکینة بنت الحسین وکانت زوجته لما شخص الی حرب عبد الملک
وهو بالکوفة یستدعیها من قرافها

وکان عزیزا ان ابیت وبیننا حجاب فقد اصبحت منی علی عشر
وایکاهما والله للعین قاعد اذا ازددت مثلیها فصرت علی شهر
وانکی لقلبی منهما الیوم انه اخاف بان لا نلتقی آخر الدهر

حاصل مضمون اینکه اگر شیبی بسر میبردم دوحا اینکه پرده درمیان من و تو حائل
بود بر من سهل میبود اینک بمسافت ده روز از من بدوری و چون من
بسمت دشمن حرکت کنم و دو چندان این مسافت حائل کردد ده دوزده روز دیکر
خواهد بود بر این دوری ما بیفزاید یکماه راه جدائی حاصل شود البته
چشم را آن مسافت از بس مسافت بیشتر بکریاند و سرشک دیده را بسیارتر
بکرداند و افزون دوحالت میکند بیشتر این اندیشه دل را مجروح میسازد که
بیم دارم کرد یکرد یدار اصلا میسر نشود و جدائی ما تا باخر دنیا بکشد
انکاه میکوید

ثم ارسل الیها واشخصها فشهدت معه حرب عبد الملک

هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نهج البلاغه کر فدخل (ای مصعب) علیها
(ای سکینة) یوم قتل وقد نزع ثیابه ثم لبس غلالة وتوشح بثوب واحد وهو
محتضن سیفه فعلمت انه غیر راجع فضاحت واحزناه علیک یا مصعب فالتفت
الیها وقال ان کل هذا لفی قلبک قلت وما اخفی اکثر قال لو کنت اعلم هذا

لکان لی

لکان لی ولک شان

مصعب در همان یوم قتل خود بر سکینه وارد گردید بصورتی که سلاح جوش جا برکنده از لباس فقط بجامه کردوزی پوشیده و عمامه بکمر بسته و شمشیر خود را بر بغل زده بود حضرت سکینه از مشاهده هیئت دانست که مصعب بر آن اهنک بجنگ میرود گریان شد پس حال صیحه برکشید که اندوها بر تو ای مصعب مصعب چون نعره سکینه شنید گفت ای ابن همه مهر من در دل تو نهفته بود فرمود آنچه همی بود زنیافته بیشتر است گفت اکرحب تو را با خویشتن با بیمقام میدانستم آیینه از من و تو استانی بر و زکار میماند

بالجمله چون مصعب بدست لشکر شام کشته شد حضرت سکینه این شعرها بسرود

فان تقتلوه تقتلوا الماجد الذی ۔۔۔ یری الموت الا بالسیوف حرامًا
وقبلک ما خاض الحسین منیته ۔۔۔ الی القوم حتی اورد وه حماما

نامصعب دیر است و خطاب بر سبیل التفات از غیاب با مصعب کما فی قوله عز من قائل ایاک نعبد مقصود انکه فضیلت عظمای اباء ضیم و منقبت کبرای اختیار قتل بر مذلت را پدرم حسین علیه السلام پیش از تو دریافت و این سنت کریمه و سیره شریفه را آن بزرگوار تاسیس فرمود هانا مصعب زبیر خود را بدین مقام ارشاد کرده است

وان الاولی بالطف من آل هاشم ۔۔۔ تواسوا فسنوا للکرام التاسیا

و اینکه خطبه و تزویج و باب در زمان عمر بن الخطاب بوده است، ابو بکر خطیب صاحب تاریخ بغداد که از امهات تواریخ مشهوره اسلام معدود میگردد بدین تصریح نموده

در کتاب نور الابصار شبلنجی در فصلی که برای ذکر مناقب سیده بنت الحسین منعقد ساخته بدین عبارت مذکور است که امها الرباب بنت امرء القیس بن عدی بن اوس الکلبی کان نصرانیا فجاء الی عمر بن الخطاب فدعی له برجل وعقد

له علی من اسلم بالشام من قضاعة فتوفی قبل ان یصلی صلوته وما امسی حتی
خطب الیه الحسین بن علی بن ابی طالب فزوجه ایاها فاولدها عبد الله وسکینة
رضی الله عنهم نقله الخطیب البغدادی

ان کلام خطیب بغدادی معلوم میکردد که عبد الله بن الحسین حضرت سکینه را
برادر اعیانی بوده است و ابن نکنده در بعضی از تواریخ دیکر نیز مصرح بهذا
صاحب ارشاد میفرماید و سکینة بنت الحسین ع و امها الرباب بنت امرء القیس
بن عدی الکلبیة وهی ایضا ام عبد الله بن الحسین ع و از اینکه حضرت سید الشهدا
او را بجان فدا بکنیت ابو عبد الله کنیت میشود چنان مستفاد میکردد
که همانا عبد الله مذکور اکبر اولاد ذکور بوده است که کنیت مبارک آنحضرت
از اسم او اشتهار کرفته و اینکه صاحب کتاب ارشاد بصغر سن حضرت عبد الله
در کربلا تصریح کرده و او را شهید بهم شهود داشته استوار نیست چه مفید
انساب خزیمة بن شناباین و غیرهم در بغداد اولاد حضرت ابو عبد الله تصریح مینمایند
کما انحضرت را شش ذکور در وجود امد عبد الله و علی الاکبر و این هر دو
روز عاشوراء برجا لیکه مشغول جهاد بودند بشهادت رسیدند و انکه هدف
تیر شد غیر ایشان است چنانکه صاحب بغیة الطالب لمعرفة اولاد علی بن ابی طالب
میکوید اما علی الاکبر و عبد الله فاستشهدا مع ابیهما بالطف و علی الاوسط
اصابه سهم یوم قتل ابیه بالطف و علی الاصغر زین العابدین و محمد و جعفر وماتا
حیوة ابیهما پس نام آن فرزندی که در میان جنك اماج حدثان شد علی بوده است
نه عبد الله و عبد الله برادر صلبی و بطنی حضرت سکینه حامل اسلحه بوده
و مثل حضرت علی بن الحسین الشهید در کتاب مبارک امام علیه السلام فریضه
جهاد میکذارده است که شعادت شهادت ظاهر کردیده و از اینجا نیز اعتضاد
کبر سن حضرت سکینه را در یوم الطف بهم میرسد پس در اینکه حضرت سکینه
مقارن واقعه کربلا بسن نسوان بوده بلکه شوی داشته برای متتبع مضطلع
جای شبهه نیست بلکه در اینکه بخصوص عبد الله بن الحسن شوی آنحضرت بوده
هم نباید تامل داشت ولی ایا جشن عرسی و رسم زفاف در میان حضرت سکینه

وحضرت عبد الله بن الحسن واقع گردید یا ابن اتفاق نیفتاده عبد الله
بشهادت رسید الظاهر المصرح به نزد بعض العلماء شق ثانی است
صاحب نور الأبصار میگوید وفی درر الأصداف کانت سکینة رضی الله
عنها من الجمال والأدب والفصاحة بمنزلة عظیمة وکان منزلها مألف الأدباء
والشعراء وتزوجت عبد الله بن الحسن السبط بن علی فقتل عنها بالطف
قبل ان یدخل بها ثم تزوجها مصعب بن الزبیر وامهرها الف الف درهم و
حملها الیه علی بن الحسین ع فاعطاه اربعین الف دینار وولدت له الرباب وکانت
تلبسها اللؤلؤ وتقول لها البستها ایاه الا لتفضحه ونکارنده واهیچ شك نیست
در اینکه داستان عروسی قاسم بن الحسن وفاطمه بنت الحسین ع که از مشهورات
بلا اصل است وعلامه مجلسی علیه الرحمه باهمه تتبع واحاطه تخریج وتصحیح آن
نفرموده ومحققین از علماء متأخرین منع شدید از مذاکره آن میکنند
اشتهار هم است بمسئله مزاوجت حضرت سکینه وعبد الله بن الحسن
وعدم اتفاق عرس وشهادت زوج قبل الزفاف حسبما یقضی به الحدس من
ذوی الاستقامة والانصاف

واز اخبار حضرت سکینه که از آثار علویه هست آنکه سفیان ثوری در مناقب
حضرت سید سجاد علیه السلام گفته است علی بن الحسین ع برای حج پا عمره از
مدینه بمکه مکرمه برامد خواهرش حضرت سکینه بنت الحسین از او دوفره سفر
سفره ساخت که یکهزار درهم صرف آن کرده بود وآن را نزد برادرش علی فرستاد
ولی ان بزرگوار همینکه بر ظهر حره رسید بفرمود تا آن سفره را بدادند تکلف تام
از هم بپراکندند وبر فقرا ومساکین بخش نمودند

ودیگر از اخبار بزرگی وشکوه وی آن است که سفیان بن عیینه گفته سکینه بنت
الحسین را در موسم دیدم که از منا سال حج برمی جمار مشغول بود همینکه شش
جمره بیفکند هفتمین از دستش بر زمین افتاد وآن خاتون بزرگوار از برد آن
سنگ دیگر بار چون عار همی داشت انگشتری خویش بجای جمره سابعه
بیفکند

محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر مخدره اطهر
آنحضرت وارد شدند محض اظهار عقیدت و ادای سلام و تحیت را آنحضرت
ما ایشان فرمود خدا تعالی میداند که من شما مردم کوفه را دشمن همی دارم
که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب و پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین
و شوهرم مصعب بن زبیر همه را شما کشتید ای کوفیان در خورد سالی نزد من
آمد بدیکه در سال خورد که خود را بخرد مدارید و مرا بحال خود گذارید
نگارنده گوید این کلام حضرت سکینه را منافاتی با تحقیق ما نیست چه مقصود
از خورد سالی نزدیکی میباشد بلکه مراد قلت سن مبارک و زمان شرخ
شباب آن بزرگوار است نسبت بسنی که این مخاطبه و اظهار نبرده در آن سن
اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بذکر و سکوت از عبد الله بن الحسن بملاحظه
آن است که واقعه قتل مصعب مثل شهادت جدو پدر قضیه جداگانه و وقعه
علیحده میباشد و اینکه از وقعه کربلا علی بن الحسین علیه السلام را بذکر تخصیص داده
برای عظمت مصاب انجناب است و هم شخص بلیغ مثل آن بزرگوار در چنین
مقام که جد و اب و زوج را مذکور میدارد از ذکر اخ با امکان ذکر ان
ساکت نخواهد ماند که تکمیل ملایمت و استیفاء حق فصاحت در انشت
چنانکه در کربلا یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا
میباشد علاوه آنکه مقام توجع و تفجع را آن وجهت شایسته تر که در آن عینیت و انحاصل
اشعب طماع مشهور از ملازمین عتبه مقدسه حضرت سکینه بوده و او را
با آن بزرگوار اخباری است مزاح امیز و حکایاتی ضحک انگیز ابو الفرج
اصفهانی در کتاب اغانی خبری نقل میکند که دلیل عدم ثبوت و فقد نظر
نقاد او ست میگوید عبد الله بن مروان سکینه بنت الحسین را خطبه کرد
مادر سکینه گفت لا و الله نباید از خواستاری او را بپذیرید که وی برادر
زاده مرا کشته است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوئیم اولا عبد
الملک بن مروان بود که مصعب را کشت نه عبد الله بن مروان ثانیا اگر عبد الله را
بجهة ناسخ و یا خطا او را عمل کنیم و صحیح عبد الملک بدانیم ایا مادر سکینه

کرموافق خبر مشهور یک سال پیش پس از شهادت ابو عبد الله علیه السلام نماند
بعد از قتل مصعب در کجا بود تا چنین منهی نموده باشد با آنکه قتل مصعب بدست
عبد الملک بود و خلافت عبد الملک بعد از مروان است و مروان بعد از یزید
و رباب مادر سکینه بزمان یزید در گذشته و ثالثا رباب را عم مصعب
بن زبیر داشته خود اضحوکه بزرگی است پس معلوم میشود که اغانی ابو الفرج
اصفهانی کتابی است خالی از انتقاد و تحقیق مشتمل بر اضغاث اخبار و غث
و سمین از اثار و اخبار خود سعد بنی است از برای بسیاری از اقاصیص رکیک
و حکایات هجین که در خصوص ترجمهٔ حضرت سکینه سلام الله علیها و یاد در
سایر عنوانات ان کتاب مشهود می افتد صاحب مشارق الانوار ادیب واسطی
از کتاب الکواکب السیاره تالیف علامه محمد بن الزیات نقل مینماید که کفالت
اول من دخل مصر من اولاد علی کرم الله وجهه سکینه بنت الحسین بن علی بن
ابی طالب ثم رجعت الی المدینه
و اما وفات حضرت سکینه علیها السلام در روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الاول
از سال یک صد و هفده هجری در مدینة الرسول اتفاق افتاد و در
اینوقت خالد بن عبد الملک والی مدینه بود پس بر حسب رسم آن زمان
نزد وی کس فرستادند تا برای نماز بر جنازهٔ آنحضرت حضور بهم رسانند
و اخبار خالد بقارن اول روز بود و ان روز پنجشنبه از حوادث و مکروهات گرها
شدیدی عظیم داشت خالد جواب فرستاد که کار بی نکنید و منتظر من باشید
تا خود حاضر گردم و نماز گذارم پس جنازهٔ شریفهٔ آن بزرگوار را در موضعی
که مصلای جنایز بود بگذاردند و همچنی منتظر نشستند تا وقت نماز ظهر
رسید دیگرباره نزد والی کس فرستادند و باز جواب داد که لا تحدثوا فیها
شیئا حتی اجیئ پس وقت نماز عصر و بعد از ان مغرب داخل شد و مردم
همچنی کس میفرستادند و خالد همان جواب میداد و مسلمین در درد و رنج جنازه
نشسته و از غلبهٔ خواب در تاب بودند پس ناچار از برخاستند و گروه گروه
بر جنازهٔ آنحضرت نماز همچنی گذاردند و باز گردیدند حضرت امام علی بن

الحسین صلوات الله وسلامه علیه بفرمود تا بوی خوش آوردند و بر جنازه
استعمال نمودند و قومی از حضار چنان پنداشتند که مقصود خالد از این
دفع الوقت آنست که باشد بر جسد طیب آنحضرت دایه گر هیزیدید اید
پس مجمرها حاضر آوردند و بر حول نعش مطهر نهادند و عود همی سوختند
و بامد خنات طیبه تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبد الله عثمانی
گوید خواهر زاده آنحضرت بود عطر فروشی را که نزد وی سراغ عود داشت احضار
فرمود و عود او را بچهار صد دینار بخرید و در دور سر شریف خالهٔ خویش
تا صبح هیچ بعود ندخین فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خالد کس فرستاد
که شما خود بر جنازه نماز گذارید و بخاک سپارید پس مثنی بن نطاح پیشوائی
کرده عقد صلات جنازه بست شد و از اینجاست که گفته اند لم یصل علی
احد بعد رسول الله بغیر امام الا سکینه بنت الحسین ع و مقصود آن نمازهای
شبانهٔ گروهی گروه بود و گرنه در صلات اخیره ابن نطاح امامت کرده است
و بعضی گفته اند عبد الله بن حسن المحض برادر امی محمد دیباج بود که بر سریر
طیبهٔ خویش عود را بچهار صد دینار بخرید و بسوخت و این قول ابو
الفرج اصفهانی بود و لی سبط ابو الفرج بن الجوزی همین قول را با اختلافی
یسیر نقل نموده و قول دیگر نیز روایت میکند که وفات آنحضرت در همین
تاریخ سر بود در مکه اتفاق افتاد و فوت خواهر حضرت فاطمه نیز در سال
سر بود و وی داد ابن عبارت اوست که واختلفوا فی وفاتها قال ابن سعد
توفیت بالمدینه سنة سبع عشر و مائة و کان علی المدینة خالد بن عبد الله بن
الحرث بن الحکم فقال انتظروا بی حتی اصلی علیها و خرج فی حاجة فخافوا علیها
ان تتغیر فاشتروا لها کافورا بثلاثین دینارا ثم امر شبیب بن النطاح فصلی
علیها و اما غیر ابن سعد فانه یقول انها توفیت بمکة فی هذه السنة و فی هذه
السنة ایضا توفیت اختها لابیها فاطمة بنت الحسین علیها السلام و حدس قوی
آنکه حضرت سکینه علیها السلام را تقریبا هشتاد سال زندگانی اتفاق
افتاده است و انغراب آنکه جماعتی از مشایخ عرفا و مشاهیر علما تربیت

حضرت سکینه بنت الحسین سلام الله علیهما را در مصر میدانند صاحب مشارق الأنوار میگوید فی طبقات الشعرانی الکبری ان السیدة سکینة بنت الحسین مدفونة بقرب السیدة نفیسة وکذا فی طبقات المناوی وکذا فی سیرة الشامی والحلبی ودر کلیة مزارات ومقابر اشخاصی که مورخون و اخبار یون تربت ایشان را در بلای دیگر نوشته اند ومشهور بر خلاف ما ثورا قاعدة عرفانیه تقریر میکنند ولی مطلبی را که بعرفان وقانون آنها تصحیح نمیتوان کرد آن است که هم شیخ حمزاوی در مشارق میگوید قال الشعرانی لما دخلت السیدة نفیسة مصر کانت ابنة عمها السیدة سکینة المدفونة قریبا من دار الخلافة مقیمة بمصر قبلها وطلبت الشهرة العظیمة فخلعت الشهرة والتردد علیها واختفت رضی الله عنها بانکه خود ولادت حضرت ستی نفیسه علی المشهور بیست ویکسال بعد از وفات حضرت سکینه رخنموده است شمس الدین ذهبی که امام ائمه خبر وسیر وتراجم رجال وعنوان اسلام میباشد وتصانیف وی در این فنون برهمه حجت وهر مسئله را مستند است میگوید ولدت (ای نفیسة بنت الأمیر الحسن بن زید بن الحسن بن علی ع زوجة سیدنا اسحق بن الأمام جعفر الصادق سلام الله علیهم) بمکة سنة خمس واربعین ومائة ونشأت بالمدینة فی العبادة والزهد قال العلامة الصبان ولما ورد الشافعی مصر کانت تحمل الیه وشیخ شربینی در دُرر الأصداف تصریح مینماید که وفات حضرت سکینه یوم الخمیس لخمس خلون من ربیع الأول سنة ست وعشرین ومائة اتفاق افتاد برخلاف تاریخ ابن خلکان که سنه سبع عشرة ومائة مینویسد ودر متکه ومدینه مابین صاحب فیات الأعیان ومصنف دُرر الأصداف اختلاف است

سکینه

اسم دو نفر از صحابیات بوده است

سلامة الزرقاء

یعنی سلامه کبود چشم جاریه ومغنیه مشهوره ایست که در عصر خلفای

بنی عباس بوده از مشاهیر رجال آن عصر محمد بن الاشعث که ادیبی ماهر و دلیری قاهر و از امرای عسکر یزید خلیفه شهرده میشد تعشقی بسلامة الزرقاء داشته و اشعار ذیل را در بیان حالت خود نسبت باو گفته است

اسی لسلامة الزرقاء فی کبدی ... صدع مقیم طوال الدهر والأبد
لا تستطیع صناع القوم تشعبه ... وکیف یشعب صدع الحب فی الکبد
الا بوصل التی من حبها انصدعت ... تلک الصدوع من الأسقام والکمد

سلامة الزرقاء چون اصلاً مملوکهٔ ابن دایه بوده با ربیحه و سعده که آنها نیز جاریه های مغنیه بودند و ترجمهٔ حالشان گذشت در یک سلک انسلاک داشته بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی که از جانب منصور خلیفه والی بصره بود او را بهشتاد هزار درهم خرید و جای آن داشت چه مشار الیها نهایت خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکهٔ فصاحت و عقل و ادب و حسن و هنر بود و گوی خوبی از اقران خود میبرد

سلامة القس

کنیز کی صاحب جمال و از مغنیه های عصر عباسیین بوده و شعر را اندکی خوب میسروده در مدینهٔ منوره متولد شده و در آنجا نشو و نما کرده و یک علم و معرفت پرداخته و فن موسیقی را نزد معبد موسیقی دان مشهور و ابن عائشه و مالک ابن ابی السمح و جمیلهٔ مغنیه که شرح حال آن پیش نگاشته شد تکمیل نموده جمال دانا کمال آنها را کرده و با این دو وصف اشتهار یافت یزید بن عبد الملک از خلفای بنی امیه او را خرید و در نزد او حظوظی بهم رسانید و بر حبابه که منظور نظر یزید بود و ترجمهٔ حال او گذشت تفوق و تقدم یافت حبابه بمرگ فجاءه در گذشت و زمانی نرفت که یزید هم از این جهان برفت و سلامة القس مرثیهٔ ذیل را در حق او بگفت

قد لعمری بتّ لیلی ... کاخی الداء الوجیع
وبحثّی الهمّ منّی ... بات ادنی من ضلوعی

لا نلمنا ان خشعنا | او همتنا بخشوع
اذ فقدنا سیدا کا | ن لنا غیر مضیع
وهو کالیث اذا ما | عد اصحاب الدروع
یقبض الابطال ضربا | بی مضی ورجوع

در اغانی مسطور است که این ابیات را احوص شاعر مشهور از زبان سلامه گفته امّا اضافه لفظ سلامه بالقس از آن است که او را بعبد الرحمن بن ابی عمار المکی نسبت داده اند و عبد الرحمن مردان زمان از علما و عبّاد مشهور و مکه معظّمه بود و نغمات روح افزای سلامه او را شیفته و مفتون نمود و اشعار رقیقه در عشق و هوای این مغنیه بر زبان آنها که عبد الرحمن در اظهار تزلزل و رهبانیت بکشیشهای نصاری شبیه بود او را قس کرد بمعنی کشیش است چه گفتند بعد از معاشقه با سلامه چون سلامه را با او نسبت دادند سلامة القس گفتند

قسیس معرب کشیش است

یکی از امثال مشهوره عرب این است که الحن من قینة حتی یرند یعنی خوش او از تر از دو مغنیه یرند و مقصود از دو مغنیه سلامه و حبابه است و بعضی بجای الحن احسن گفته اند (سلامه و حبابه هر دو بتشدید بدل از الفعل است)

سلامه

اسم پنجنفر از صحابیات بوده و از آنجمله یکی سلامة دایة ابراهیم فرزند حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و انس بن مالک از او روایت حدیث کرده در اسد الغابه مسطور است که روزی سلامة دایة ابراهیم بتعلیم بعضی از صحابیات مکرمات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد یا رسول الله شما بمردان هر کونه بشارت داده اید امّا زنان را بمژده امیدوار نفرموده اید حضرت فرمودند اصوبجانک دسکنک لهذا یعنی ایا زنهائی که مصاحب تو هستند این فقره را بتو تعلیم کرده اند عرض کرد اجاهن امرنهن یعنی بلی آنها بمن امر کردند حضرت فرمودند ایا یکی از شما نسوان را خبر واقع نمیشود یا اینکه چون آبستن شود و شوهر او از وی خشنود

اشد او را اجر کسانی حاصل آید که محضاً لله صائم النهار و قائم اللیل باشند
چون زمان وضع حمل در رسد در جانبی او را عنایت شود که اهل اسمان
و زمین از آن باخبر نباشند
و سلامه بنت عامر معتقدهٔ عایشه است و سلامه بنت بشیر البربریه مادر
ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسی است

سلطان

تخلص دختر مرحوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده
محمود میرزا تذکرهٔ در احوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تالیف
کرده و بنقل مجلس موسوم نموده در آن تذکره گوید سلطان کهتر دخت این
بی نام و نشان است از اوایل عمر تا هیجده سالگی در دبستان تربیت من
نشو و نما نمود قلیلی از معرفت تفهیم و او زان شعری پیش من دیده و رسوم
خط شکسته و منشئات را از من آموخته درخواست تخلصی از حقیر کرده
سلطان متخلص شد دفتری باندازهٔ هزار بیت دارد این چند شعر
منتخب آن است

بروای صبا بآن کوی و بکو نکارا را که نیامدی و هجر تو بساخت کارما را

ولها ایضاً

با خیال تو کو نمی تو نخواهم بهشت حور کی چون تو و چون کوی تو کی بهشت

ولها ایضاً

از سر کوی تو دلا بین که چسان میروم خنده زنان آمدم گریه کنان میروم

ولها ایضاً

من از آن آزادگی از آن نمیکشم آن بهر کز کس نبیند در اسیری

سلطان بخت

دختر امیر تیمور کورگانی است و در انباء ابن حجر ذکر او شده از قرار یکه
در تاریخ تیموری نگاشته شده این زن را خویی و خصلتی در آن بوده
و در اوایل شوهر قبول نمینموده در اواخر با خواجه بن بعد الف و عاشرت
داشته

داشته و از بهزاد ملاحیتی حاصل کرده در تحت ازدواج سلیمان شاد درآمد
در اخلاق سلاله اسم این زن را جهان بخت نوشته و در صحایف الاخبار
مینویسد امیر تیمور را دو خواهر بوده یکی قتلغ ترکان آغا نام داشته
دیگری شیرین بیگی آغا

سلمی بنت خمیس

خواهر اسماء بنت عمیس از صحابیات و حلیلهٔ حضرت حمزهٔ سید الشهداء
و بجالت قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی عالی داشته و چنانکه در اغانی
مسطور است اشعار ذبل را در مرثیهٔ بعضی مقتولین که در جنگ خالد بن ولید
از بنی کنانه از جماعت جذیمة بن عامر بیکناه کشته شده بودند بنظم آورده است

وکم غادر یوم الغمیضاء من فتی ... اصیب فلم یجرح وقد کان جارحا
ومن سید کهل علیه مهابة ... اصیب ولما یعله الشیب واضحا
احاطت بخطاب الایامی وطلقت ... غداة ثنی من کان منهن ناکحا
ولو لا مقال القوم للقوم اسلموا ... للاقت سلیم یوم ذلک ناطحا

بروایت صاحب اغانی و بگفتهٔ ابن اثیر بعد از انکه عساکر بنی سلیم ارتکاب
خطیئات نموده و جمعی را ببکاه کشتند حضرت رسول صلی الله علیه و اله
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مامور فرموده و وی نیز فامتدکان
مقتولین را بادای دیت راضی و خرسندساخت

سلمی البغدادیة الشاعرة

سلمی بنت القراطیسی است از اهالی بغداد در حسن و جمال بعدیل بوده
و شعر را نهایت خوب میسروده ابیات ذبل را در لطف شمایل و زیبائی
خود گفته است

عیون مها الصهریم فداء عینی ... واجیاد الظباء فداء جیدی
ازین بالعقود وان تحری ... لازین للعقود من العقود
ولا اشکو من الاوصاب ثقلا ... ولشکو قامتی ثقل النهود
ولو جاورت فی بلد ثمودا ... لما نزل العذاب علی ثمود

صاحب نفح الطیب مینویسد چون این ابیات سلمی به مقتفی خلیفهٔ عباسی رسید گفت بے الحقیقه سلمی را چنین حسن و جمالے است یا صنعت اغراق در این اشعار بکار برده گفتند او فوق آنست که اظهار داشته و صاحب او با علے درجهٔ کمال است خلیفه مال زیادی برای او فرستاد و پیام داد که بر استعانت این اموال صناع حسن و جمال خود را محفوظ و محروس دارد تا ضایع نشود

سلمی الیمانیه

جاریهٔ ابو عبادهٔ البحتری است و ابو عباده از مشاهیر مجیدین شعرای اسلام میباشد و سلمی الیمانیه جاریهٔ او از اماء شواعر و کنیز کی یمنی بوده در کتاب بدایع البدائه ابن ظافر مسطور است که بحتری وقتی خواست این جاریه را خرید اری نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت و مقسم آن را از سلمی بخواست

من لمحب احب فی صغره ... فصار احدوثة علی کبره
من نظرة شقه فأرّقه ... وکان مبدا هواه من نظره

سلمی ارتجالا ابیات ذیل را بنظم آورد

لولا التمنی لمات من کمد ... مرّ اللیالی بزید فی فکره
ما ان له مسعد فیسعده ... با للیل فی طوله وفی قصره
الجسم یبلی فلا حراک به ... والروح فیما اری علی اثره

وسلمی غیر از سلمی بنت عمیس الخثعمیه که ترجمهٔ حال او گذشت اسم پانزده نفر از صحابیات بوده که یکے از انها سلمی خادمهٔ حضرت رسول صلے الله علیه و آله و قابلهٔ اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها و جناب ابراهیم ولد حضرت رسالت پناهی صلعم میباشد و مشار الیها را صفیه دختر عبد المطلب از اد کرده و زوجهٔ ابو رافع الصحابی بوده است و سلمی یکے از زوجات حضرت امام حسن علیه السلام و یکے دختر شیخ محمد الجزری است که در علم فقه و حدیث مهارت داشته و از پس پرده بطلاب درس میداده و از فراد

مسموع زاهده سلمی خانم دختر مرحوم علی پاشا از دیوان محشر عه
ابن زمان بحسن خط و ادب معروف است و از خیرات حسان شمرده
میشود

تبصره

از اطلاعات ادیبه متعلقه بلفظ سلمی انکه این کلمه اگر بضم سین
و بروزن جعلی باشد از اسماء رجال است و اگر بفتح سین باشد از
اسماء نساء میباشد و در بعضی اشعار بتاء تصغیر بر ان افزوده سلمی
کفته اند

ابو نواس کوید

ایها المدعی سلمی هواها　　لست منها ولا قلامة ظفر
انما انت فی هواها کوار　　الصقت فی الهجاء ظلما بعمرو

و این دو بیت در حق کنایی است که مثل بعضی از ابنای زمان ما بدون
علم بدعوی بر میخیزند نظیر آنکه باسم لیلی کفته اند که

وکل یدعی حبا بلیلی　　ولیلی لا تقر لهم بذاکا

و از اشعاریکه باسم سلمی کفته شده و حل آن بر ادبا لازم است
این است

فارسلت الی سلمی بان النفس شغوفه
فما جادت لنا سلمی بنجر ولا فوفه

یعنی برای سلمی پیام دادم که عشق تو قلب مرا کرفته است او از لا و نعم
جوابی نداد و باید دانست که اعراب چون انکشت ابهام دست چپ را
با سبابه حلقه کنند چنانکه سر دو نوک ناخنها بهم پیوندد و بپشت ناخن
انکشت ابهام دست راست زنند اشاره بوعده است و طرف مقابل امیدوار
میشود و اینعمل را از نجر کویند و فوف بفتح فاء بمعنی رد کردن باشار است
و عمل آن اینکه سر ناخن انکشت ابهام را بسر ناخن انکشت سبابه داخل نموده
بزوره ما میکنند پس زنجر و فوف اسمهائی هستند بمعانی نعم و لا یا قبول

ورد و میگویند سائل شرافاف عنی یخبرو لا ازنجر یعنی مرا از فلان چیزها
نواسکم نه بقبول خواهش اشاره کرد نه برد آن
واین دو بیتی باسم سلمی از جامی است

لما شمرت للسیر سلمی بکت عیناک من خوف الثنائی
نعانعنا لتودیع فقالت چه بودی گر نبودی آشنائی

وعجب از سیاق این نظم استنباط میشود

سلیمه

زنی است عارفه و در نفحات لاکن ذکر او شده مولای او خواجه محمد قاسم
نام بوده و در هفت سالگی داخل ملکیت مشار الیه شده یعنی او
مادر مشار الیه را بدار بی کرده بعد ها بعضی خوارق عادات از و مشاهد
نموده خواسته است او را از ادکند خود بقبول از ادی نکرده هفت سال
بخدمت مولای خود اشتغال داشته در چهارده سالگی در گذشته
بهر حال عرفا او را از اولیای مقام ولایت میدانند

سمیه

سمیه بنت خباط از صحابیات و مادر عمار یاسر است که از صحابه میباشد
در صدر اسلام بقبول ایمان مشرف گردیده بدین جهت مشرکین او را اذیت
و شکنجه کردند و اخر الامر بضربه حربه ابو جهل شهید شد بنا بر روایت
ابن اثیر این زن اول کسی است که در اسلام بسعادت شهادت فایز شد
و شهادت او قبل از هجرت حضرت ختمی مآب بمدینه منوره است

سوده بنت زمعه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و اله و دختر زمعه بن قیس بن
عبد شمس بن عبد ود بن نضر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی القرشیه
العامریه است که پیش از امهات المؤمنین بشمار آمد حضرت رسالت
پناهی بعد از وفات حضرت خدیجه و بروایت اصح قبل از نکاح عائشه
در مکه معظمه او را تزویج فرمود ند و طالبی که چند از جوان بود و باند

او اخر خلافت خلیفهٔ ثانی بنا بر روایت شیخ محیی الدین در مسلم ازواج
از سودهٔ بنت زمعه فقط بهمین حدیث روایت شده است

سودهٔ بنت عمارة الاسد الهمدانیه

ز صحابی تابعیات و از محبین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است
که در جنگ صفین حضور داشته و بر اد خود را بجنگ معاویه تشویق
میکرده و این ابیات را میخوانده است

شمر کفعل ابیک یا ابن عمارة ... یوم الطعان وملتقی الاقران
وانصر علیا والحسین ورهطه ... واقصد لهند وابنها بهوان
ان الامام اخو النبی محمد ... علم الهدی ومنارة الایمان
قد للجیوش وسر امام لوائه ... قدما بابیض صارم ویمان

در حکایات راجعه بجلم معاویه گویند در اواخر حال ابن زن برای حاجتی
نزد معاویه آمد معاویه همین اشعار را خوانده گفت یا ابنه الاسد
تو بودی که در روز صفین با این شعرها بر اد خود را بجنگ با من ترغیب
تحریض مینمودی حالا نزد من آمده سوده گفت بلی یا امیر المؤمنین مثل من
کسی از حق اعراض نکند و دروغ را وسیلهٔ کار خود قرار ندهد معاویه
گفت چرا چنان میکردی گفت بجهت پیروی و دوستی علی علیه السلام پس از این
گفتگو معاویه شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المؤمنین علی سلام
الله علیه و شرحی مبسوط در مدح و ثنای آنحضرت بگفت (والفضل
ما شهدت به الاعداء) سوده گفت یا امیر المؤمنین مرخص فرما که چیزی عرض
کنم گفت بگوی گفت تو امروز بر مردم حکمرانی و آنچه بر آنها رود از تو بد
تو مسئولی و اگر در حقوق خلایق افراط و تفریطی رود از تو سئوال کنند
پس بدان که کسان تو که بوجود تو مستظهرند بچشم حقارت در ما مینگرند
و زنان خود را در حق ما در ازدارند ما را تحقیر کنند و بین
ما را بر هم اندازند و ما را پامال کنند از وقتیکه ابن ارطاة بطرف
ما آمد در حق ما را بکشت و اموال ما را بگرفت و اکرمنا در عالم اطاعت

وانقیاد نبودیم هر آینه بعد یاتِ او را رفع میکردیم و اقتدار باینکار
داشتیم
چون کلام سوده باینجا رسید معاویه متغیر شده گفت مرا بقوم و قبیله
خود تهدید میکنی سوده بگریست و این دو بیت بخواند

صلی الاله علی روح تضمنه ... قبر فاصبح فیه العدل مدفونا
قد حالف الحق لا یبغی به بدلا ... فصار بالحق والایمان مقرونا

معاویه پرسید آن شخص کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السلام است معاویه
گفت از کجا میدانی گریه تا ابن حد عدالت داشت گفت از آن میدانم
که روزی نزد او آمدم و از ظلم یکنفر را الی شکایت کردم او فوراً آن والی را
معزول نمود معاویه بحکم کرد فرمانی بنویسند که اموال سوده را باو
رد کنند و در حق او بعدالت رفتار کنند سوده گفت یا امیر المؤمنین
این مرحمت در حق من تنها است یا عشیره و قوم مرا نیز شامل است معاویه
گفت تو بکار خود پرداز از قوم و عشیره چه کار داری سوده گفت این عنایت
اگر بمن اختصاص داشته باشد اسباب شنام و دلیل دنائت من خواهد بود
اگر عدل خلیفه عمومی نباشد منهم مثل یکی از عشیره خود همین حال را میکنم
معاویه گفت حضرت علی علیه السلام شما را عادت داده است که نسبت به
سلاطین جرات و جسارت و رفتار و سخن کنید و این گفته آنحضرت که
فرموده است

ولو کنت بوابا علی باب جنة
لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

شما را مغرور کرده است پس حکم کرد فرمانی بر طبق میل و مقصود سوده
نوشتند

(مقصود از ابن ارطاه بسر بن ارطاه است که از جانب معاویه با لشکری
مامور بیمن شد که آن ولایت را از تصرف عامل حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام که عبید الله بن عباس باشد خارج و منتزع سازد)

خیرات حسان

۹۹

سوسن

بزعم بعضے اسم مخدرهٔ عظمے مادر حضرت صاحب الزمان و امام الانس و الجان
عجل الله تعالے فرجه سوسن بوده امّا چون بقول اقوی و اصح نرجس است
که عرب زکی باشد در حرف نون ذکر آن معظمه بیاید انشاء الله تعالے
و در اینجا بر ماست که تنبیهی بر اشارت نمائیم
پس از هر کونه اظهار مخالصت با مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ضمن ترجمهٔ
حال سوسن عباراتے مشاهده نمودیم که بتفریرات و تحریرات او از ان
استیلائے جهل و غرض و زمان جهالت افزان مفرضین کرد رشتهٔ عصمای
مسلمین جدّ داشتند و معاندات ملل اسلامیه را برای پیشرفت کار خود
فوز عظیم میپنداشتند بیشتر شبیه بود تا بنکارش و گفتار انان که امروز
صفحهٔ عالم اسلامیت را دم از اتحاد و موافقت و ترک بعضے هذیانات که
اسباب مخالفت و منافرت است میدانند از بنحال نهایت افسوس حاصل
شد و اکر صرف نظر از صلاح وقت و حال برادران و همدینان مینمودیم
و در بند جامعهٔ اسلامیه و اتحاد ملل مقدسه نبودیم حجت بود و برهان
احادیث شریفه و ایات محکمات قرآن روایات و اسناد که علمای فریقین را
بدان استناد است و مبین ضلالت و رشاد لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ
بَیِّنَةٍ وَ یَحْیٰی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ خلاصهٔ آن منظور و مقصود مهم دهان را بسته
و باهزار زبان خاموش نشست دیده را ندیده انکاشت و سر حقهٔ مشاجره
بگذاشت

سیّده بنت عبد الرحیم

دختر عبد الرحیم بن الشیخ ابی النجیب است که از بطن جوهره بنت هبة الله
که ترجمهٔ حالش گذشت متولد شده مشار الیها محدثهٔ بنت محدثه میباشد

سیّدة الحلبیّة

از اعیان زمان صلاح الدین صفدی است و مصنف مشار الیه در کتاب
عنوان النصر که مساوی نزاجم احوال مشاهیر آن عصر است ذکری از و نموده

خیرات حسان

۱۰۰

ابن زن در علم فقه و حدیث مهارت داشته و چون نام اصلی او شهده میباشد در حرف شین شرح حال او بیاید انشاء الله

سیّده

دختر قائم بامر الله ابن القادر بالله است که بیست و شش خلیفه از خلفای بنی عباس بوده و طغرل بیک سلجوقی او را نزویج نموده لکن قبل از زفاف طغرل بیک در گذشت توضیح آنکه چون طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق اول پادشاه سلجوقی بر خراسان و عراق و آذربایجان استیلا یافت در سال چهار صد و چهل و هشت هجری ببغداد رفت و با خلیفه قائم بامر الله بیعت کرد و خلیفه او را سلطان رکن الدین یمین امیر المؤمنین لقب داد و دست ملک رحیم دیلمی را طغرل بیک از تصرف در بغداد کوتاه نمود و خود در آیت استقلال برافراشت براد رماند و پیش ابراهیم بنای طغیان گذاشت طغرل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند و کار ابراهیم را بساخت در این اوان یعنی در زمان غیبت طغرل بیک از بغداد بساسیری از امراء دیلم در بن بلد تسلطی بهم رسانیده قائم خلیفه را محبوس کرده خطبه بنام مستنصر علوی خلیفهٔ مصر خوانده خلیفه در محبس نامهٔ بطغرل بیک نوشت و از او خواهش نمود که ببغداد آید و وی را از آن بلیه برهاند طغرل بیک متوجه بغداد شد و بساسیری چون اینخبر بشنید بکر بخت و مهارش عجلی که بساسیری خلیفه را بار سپرده بود قائم بامر الله را باستقبال طغرل بیک برد چون طغرل بیک موکب خلیفه را بدید پیاده شد و شرط زمین بوسی بجای آورد و پیاده در رکاب قائم روان شد قائم گفت ارکب یا رکن الدین و ظاهر این است که این لقب در این زمان ضمیمهٔ القاب طغرل بیک کرده بودند در هر حال خلیفه و طغرل بیک ببغداد آمدند و این در اواخر بقعدهٔ سال چهار صد و پنجاه و یک هجری بود و چون قائم با دیگر بقوت طغرل بیک برمسند خلافت نشست و امنان کامل از و بهم رسانید در سال چهار صد و پنجاه و چهار سیّدهٔ دختر خود را بنی بطغرل بیک داد بعضی گفته اند طغرل بیک سیّدهٔ دختر خلیفه را خواستگار شد

وخلیفه از قبول مزاوجت با داشت عمید الملک کندری وزیر با کفایت طغرل بیک قائم داراضی نمود وچندی پس از عقد ونکاح طغرل بیک با سیّده بطرف ری روانه شد که در آنجا با مرزناف پرداز دلکن قبل از وقوع در هشتم ماه رمضان سنه چهار صد پنجاه وپنج طغرل بیک بعلت وبا فوت کرد شت

سیّده

مادر مجد الدوله دیلمی از آل بویه بود وچندگاه زمام حکمرانی وسلطنت را بدست داشت نبیره ان انکه چون فخر الدوله دیلمی فوت کرد پسرش مجد الدوله را که صغیر بود در ری بجای او بر تخت سلطنت نشاندند ومادرش سیّده کرزنی عاقله بود امور ملکی را کفالت ودر سیاست پیمود وبذل وبخشش وعدل وانصاف سیّده مادر مجد الدوله مشهور است چون مجد الدوله بسن بلوغ رسید در مهام واعمال با مادر مخالفت پرداخت سیّده از و بر نجید وبقلعهٔ طبرک رفت ونیم شبی از آنجا حرکت کرده بکردستان شتافت بدین حسن به حکمران کردستان شرایط استقبال وتکریم را بجای آورد وبا عساکر آنسامان در ملازمت سیّده متوجه ری گردید مجد الدوله بمقاتلهٔ مادر اقدام نمود مغلوب ودستگیر شد وسیّده با استقلال بحکمرانی پرداخت وهمت بر آبادی بلاد ورفاهیت عباد گماشت خود در پس پرده می نشست وبا وزیر بواسطه سخن میگفت وبا سفرای سلاطین مجاوره میفرمود وکلمات سنجیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی سفیری نزد سیّده فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه وخطبه بنام من کن واگر نمیکنی آماده جنگ باش سیّده در جواب گفت تا شوهر زنده بود خیال نمیکردم اگر سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد حالا تشویش ندارم ومیدانم که سلطان محمود مرد عاقلی است ومیداند کار جنگ را ابتدا بی نیست فتح وشکست هر دو ممکن است اگر بر من غالب آید بر شوهر زنی غلبه کرده واین هنر نیست واگر مغلوب من شود از ضعیفهٔ شکست خورده واین برای سلطان ننگ بزرگی است لهذا بمقاتلهٔ با من اقدام ننماید ومن بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکنم

گویند

گویند چون سلطان جواب سیده از ایلچی بشنید تأمل و تدبر کرده گفت سخن سنجیده و درست است تا بداند بن خصومت در گذشت خلاصه پس از انکه سیده روزی چند بر استقلال حکومت کرد گاه پسر را بخشید و گاه دیگر افراپالک را بر سر مجد الدوله نهاد امّا باز عنان اختیار بدست سیده بود و او شمس الدوله برادر مجد الدوله را حکومت همدان داد و ابو جعفر کاکویه را بحکمرانی اصفهان فرستاد و تا سیده زنده بود بر و فق نظم ملک مجد الدوله می افزود چون او در گذشت نوبت هرج و مرج گشت لهذا در اوایل سال چهار صد و بیست هجری سلطان محمود غزنوی لشکر بعراق کشید و این مملکت را متصرف گردید و مجد الدوله و پسرش را سوی را با خواص او بگرفت و مقیدا بغزنین فرستاد

سیده

از جواری مقتدر بالله عباسی بوده و شغب نام داشته چون مقتدر بالله از بطن او بوجود آمده بخلافت رسید پس از جلوس پسرش نمسند خلافت او را سیده لقب دادند امّا بعد از چندی مقتدر بخلوع و مقتول شد و مادرش سیده از قاهر بالله صدمات زیاد دید

سیرین

خواهر ماریهٔ قبطیه است و ماریهٔ قبطیه و خواهرش سیرین را مقوقس صاحب اسکندریه برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و آنحضرت سیرین را بحسان بن ثابت بخشیدند و عبد الله بن حسان از بطن او بوجود آمد و خود ماریهٔ قبطیه در سلک زوجات مطهرات حضرت رسالت پناهی منسلک گردید و ترجمهٔ حال ماریه بیاید انشاء الله تعالی

حرف الشین

شادن

شادن در اصل بمعنی آهو بره است که شاخش در آمده و از مادر خود مستغنی

شده باشد و اعراب بعضی از جوارے را باین اسم نامیده اند و از آنجمله است شادن جاریهٔ اسحق بن ابجیح که بحسن خلق و لطف منظر مشتهر بوده و در فن موسیقے و نظم شعر مهارت داشته چنانکه اشعار ذیل از نتایج فکر و طبع خود او شد در مجلسی خوانده و اهل مجلس را مدهوش نموده است

ظبی تکامل فی نهایة حسنه — فرهی بهجته و ثناه بصدّه
والشمس تطلع من فرند جبینه — والبدر یغرب فی شقائق خدّه
ملک الجمال باسره فکانما — حسن البریّة کلها من عنده
یا رب هب لی وصله و بقائه — ابدا فلست بعائش من بعده

یکی از اهل مجلس بعد از آنکه بخود آمد گفت ایا در حسن و جمال و صباحت ملاحت غیر از تو کسے هست که این اشعار را بتوان باو راجع کرد و خواند شادن در جواب گفت

فان بحثنا لتنی عیون کثیرة — واضعف عن کمانة حین اکتم

شاریه

یکے از مغنیه گان مذکور در اغانی و از خوانده گان سلسلهٔ عباسیه بوده در بصره متولد شده اگرچه پدرش از اولاد سامة بن لؤی معروف به بنی ناجیه و از احرار بود امّا چون مادرش کنیز میبود و پدرش هم فرزندے او را انکار مینمود در رقّ رقیت افتاد و بقولے او را دزدیده فروختند و خاتونے از بنی هاشم او را مالک شد و تربیت کرد و معلم برای او قرار داد و اخر الامر مملوک ابراهیم بن المهدی گردید و در فن موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و مشهور شد و تفصیل بقیت و ازادی او در جلد چهارم کتاب اغانی مسطور است

شاعر الاندلس

لقب حفصة الرکونیه اشهر ادبیه گان اندلس است که شرح حال او پیش نگاشته شد چون در نظم شعر بیت طولے داشته و کمال اشتهار را حاصل نموده او را باین لقب ملقب ساخته اند

شاه سلطان

اسم چند نفر مخدره از زنهای با عصمت عثمانی است از آنجمله است دختر
سلطان سلیم خان اول که زوجهٔ لطفی پاشای صدر اعظم بوده و بمرگ افندی
ارادت داشته در محلهٔ دار دپاشای اسلامبول مسجد جامع و خانقاهی
بنا کرده است و بعدها آن خانقاه را مدرسه نموده در صحایف الاخبار
مسطور است که چون لطفی پاشا سر بجسور مشهور بی بود و چنانکه باید پاشا
سلطان وفادار نمی نمود از منصب وزارت عظمی معزول شد و مابین زن و
شوهر نفرت بوقوع پیوست
یکی دیگر شاه سلطان دختر سلطان سلیمان است که تکیهٔ شاه سلطان واقع
در محلهٔ ایوب (اسلامبول) را او بنا کرده
در تاریخ جودت پاشا و در جلد هفتم صحایف الاخبار میگوید شاه سلطان
نیز اسم دختر سلطان مصطفی خان ثالث بوده و مشارالیها بعبادت و خیرات
و اعانت فقرا و دستگیری ضعفا اشتهار دارد و بلدهٔ بعضی ابنیه

خیریه است

شجر الدر

ملکهٔ مصر و از مشهورات مسلمات است از دیجا کنیزی بمقام جزیره میرسد
این زن نژادش ترکی بوده ملک معز ابو الفداء اسمعیل ابوبی میگوید بعضی
گفته اند شجر الدر ارمنیه بود نه ترکیه بهرحال تواریخ قطر مصری وغیره بواخبار
و ترجمهٔ وی اشتمال دارد کنیتش ام خلیل است چه از سلطان ملک صالح
نجم الدین ابو الفتوح ایوب فرزندی خلیل نام داشت و این خلیل بکودکی درگذشت
و ملک صالح شوی شجر الدر بن اد و ملک عادل سیف الدین ابو بکر است و
این سلسله را اکراد و ایوبیه مینامند و ایشان زمانی لا یق در مصر و شام
و یمن بل غیرها پادشاهی کرده اند و خدمتهای برزك بدیانت اسلامیه نموده اند
سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب اکراد فی الحقیقة اول این سلاله است
میتوان گفت نامش در تواریخ فرنك بیش از تواریخ اسلام است و مجاهدات
و حروب او را از شدت شهرت ضرورت اشارت نیست و فی الواقع ابن طائفه

بعداز

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوب شوری شجر الدر حکم انفراد نمود و اصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقهٔ هکاریه از اکراد ایران زمین و بلدهٔ دوین منشا ایوب پدر سلطان صلاح الدین و شیرکوه عم وی از اعمال اذربایجان میباشد شیخ تقی الدین مقرر میکرد چون در سال ششصد و چهل و هفت هجری لشکر فرنگ در رکاب پولتر واد بر سر شهر دمیاط آمده آنجا را بتغلب تصاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب ایوبی کر سلطان وقت بود مریضاً در دمشق توقف داشت و مدافعت در زمان بسمت دمیاط در حرکت آمد و قتیکه بمحل موسوم بر اشموم طناح رسید مرض از شدت کرد و در گذشت شجر الدر که در صحبت و رکاب او بود تدبیر سر انه نمود و در اخفاء موت سلطان اهتمام تمام ورزید و کس فرستاد تورانشاه بن ملک صالح نجم الدین را از حصن کیفا طلب کرد و بجدیه طرق انتشار فوت سلطان را مسدود نموده بود که تا حضور تورانشاه تمام تکالیف اردو بر قرار سابق بعمل میآمد و طبقات و کارکنان اردو لیه همه روزه بدرگاه میآمدند و سماط سلطانی کشیده میشد و تمام احکام و اوامر و قبض و بسط و حل و عقد را شجر الدر خود مباشرت میکرد و امور سلطنتی را بشخصه ادا نموده بود لاجرم بر زبان هیچکس از فوت سلطان سخنی نمیگذشت و از دور و نزدیک احدی از آن حادثه استخبار بهم نرسانید و اگر شجر الدر این تدبیر بکار نبسته بود جمیع اردو و مسلمین پامال لشکر فرنگ میگردید خلاصه چون تورانشاه مکتوب شجر الدر را قرائت نموده و از مآجری مطلع گردید در نیمهٔ ماه رمضان از حصن کیفا حرکت کرد و قتیکه بدمشق رسید در قلعهٔ دمشق بتخت سلطنت مصر و شام جلوس نمود و آن دوشنبه بیست و هفتم رمضان سال ششصد و چهل و هفت هجری بود آنگاه از قلعه دمشق خانیچ شد در صالحیه منزل کرد و از آنجا بجانب ملک مصر نهضت نمود و در بیست و یکم ذیقعده بمنصوره رسید و شجر الدر جمیع وظایف خدمگاری و تکالیف فرمانگذاری را از آنوقت بتورانشاه که ملک معظم ملقب یافته بود واگذار و تفویض نمود

ولی ملک معظم سیرهٔ ناستوده پیش گرفت و در تدبیر وقت و صلاح مملکت خطا کرد و بحریه را که در آن وقت عمدهٔ لشکر و جمرهٔ عسکر بودند تهدید نمود و هکذا نسبت بشجر الدر و غیره رفتار بر خلاف مأمول پیش گرفت و او را تخویف همی کرد و اموال و ذخایر را ظاهر همی خواست از و مطالبه میکرد تا شجر الدر بستوه آمده کس نزد حرمیه فرستاد و خبر عصیان او را بر باد داد و خود بر سریر سلطنت مصر و شام جلوس نمود خلاصهٔ این واقعه آنکه سلطان ملک الصالح نجم الدین ایوب کرد و همی از دنیا لیالی خود را رعایت فوق العاده کرده در دولت ایوبی داخل ساخت ایشان را بر سایر طبقات نوکر تقدم بخشیده نام ایشان بحریه گذارده بود و شما را آنجماعت را از هفتصد و پنجاه الی یکهزار تمام فوشتانده و تمام ایشان ترکی نژاد بودند و همین جماعتند که بعد از سلالهٔ کردیه (سلسلهٔ ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت ممالیک عبارتست از و ایشان همین بحریه و جهت این ترک پروری آن بود که چون ملک صالح نجم الدین ایوب مذکور بتحریک و تحریض اعیان مصر بر برادرش ملک عادل خروج کرد و خواست سلطنت را از دست او بگیرد و کاری از پیش نبرد لاجرم جمیع سپاهی و اعوان و انصارش پراکنده شدند مگر هشتاد نفر از غلامان زرخرید ترکی نژاد با جماعتی از خواص اصحاب که عدد ایشان بر بیست نفر میرسید این یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجر الدر در کرک محبوس گردیده همچنان مقیم کرک بودند و از حدود و حوالی آنجای خود مفارقت روا نداشتند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از حبس خلاص یافت پس از همان تاریخ این وفاداری و نمک شناسی را منظور همی داشت و در سلطنت خود آن جنس را تربیت همی فرمود و عدد ایشان بحریه را بسیار کرد و آنها را خاصه و بطانهٔ خویش قرار داد و چون عزم کرک در بارد و ولیتی را از قلعهٔ جبل بقلعهٔ روضه نقل نمود این کروه را با خویشتن در داخلهٔ قلعه منزل داد و اسم ایشان را البحریه نهاد

ملک معظم توران شاه بن ملک صالح ایوب چون بار دوی سلطنتی که در منصوره

تشکل بود رسید تحسن نسبت باین جماعت که همه بمرتبهٔ امارت رسیده
نهایت استیلا و بسط ید را در کار ها داد و لیتی بهم رسانیده بود ند اسباب اغاز
نمود و هم شجر الدر را بانواع وعید تخویف و تهدید کرد لهذا شجر الدر
اکابر امراء ایشان مکتوبی فرستاد و ضمناً چنین برنگاشت که شما دیدید من
بعد از فوت شوی خود چگونه ضبط امور کردم و در تمهید سلطنت این جوان
و توطیهٔ امر وی تا چه مقام اقدام و اهتمام ورزیدم اینک برخلاف آنچه شما دیده بود
همه روزه مرا بهلاک و هلاک بیم میدهید و در هراس و وحشت می افکند جماعت مخالیک
که بهمدگر و لی و مالک رقاب خواجه در گذشتهٔ خویش در تقرب و تقدم و
حظوت و مکانت با خاتون مذکور همچشم بودند ایشان را سخت انکار
نمودند و با یکدیگر همعهد کردیده در بیست و نهم محرم سال ششصد و چهل و شش
هجری ملک معظم توران شاه بن ایوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او سنین
سلطنت سلسلهٔ اکراد بنی ایوب در دیار مصر با نقراض کلی رسید بعد از انکه
هشت پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یک سال و هفده روز حکم همی راندند
و زمان پادشاهی ملک معظم پسر ملک صالح نجم الدین ایوب چهار ماه و یک روز
بود و مجرد حسب المواضعه چون توران شاه را کشتند شجر الدر را بپادشاهی
برداشتند و در تمام ملک مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او در
مثالها و احکام و فرامین دولتی چون توقیع میکرد بعنوان والدهٔ خلیل امضا
مینمود و نقش سکهٔ او با این عبارت بود (المستعصمیة الصالحیة ملکة المسلمین
والدة المنصور خلیل خلیفة امیر المؤمنین) و جماعت بحریه در همین سوق عسکر
که بر سر فرنکیان بود دلیریها کرده و کشتارها نموده بودند و عاقبتهم ایشان
مدینهٔ دمیاط را اشراد نمودند و از پرتو زاد مقدم سپاه فرنک چهار صد
هزار دینار نقد ها گرفتند و در نهم صفر اردوی مسلمین از منصوره حرکت
کرد و عزیمت قاهره نمود و در روز سیزدهم صفر طبقات سپاهی و بزرگان دولت
حسب العاده برای مملکه شجر الدر قسم یاد نمودند و مشار الیها بعد از ملاحظهٔ
ادای تکلیف از لشکر و جمال مصر جمله را بتشریفات گرانبها و خلایع نفیس نواخت

واموال بسیار و نقود بیشمار در آن روز بخشش نمود و لیکن چون خبر سلطنت او
بشامات رسید امرا لے سخت منکر شدند و در اینباب شام با مصر براه مواقفت
نرفتند و شامیان ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن عز بن صاحب حلب را طلب
کردند و هم مستعصم عباسی خلیفه از بغداد بآن ملک منشور فرستاد که
این چه رای سخیف است و عقل ضعیف کز بے را بر یک مملکت بزرگ از مسلمانان
پادشاهے داده اید و در اینوقت جماعت بحریه امیر عز الدین ایبک ترکمانی صالحی
که از معتبران ایشان بود بپادشاهی انتخاب کرده و برای پیشکاری ملکه
برگزیده بودند چون خبر مخالفت مردم شام و مدنت خلیفه از عراق بمصر رسید
عساکر سپاه مصر نیز از مقام دولنخواهے ملکه عصمة الدین ام خلیل شجر الدر
اغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشار الیها امیر عز الدین ای بیک سابق
الذکر را بشرط ذناشوئے اختیار کرده و پادشاهے خود را بوی تفویض نمود
و تمام مدتنا مستقلا الا و در سلطنت دیار مصر هشتاد روز بود و عز الدین
ای بیک را در شهر ربیع الآخر سال ششصد و چهل و هشت هجرے الملک المعز
لقب داده باشعار و موکب و دستگاه و طمطراق سلطنتی سوار ساختند
و این اول ظهور دولت اتراک مماالیک است در مصر و این ای بیک قریب هفت
سال سلطنت کرد و در آن مدت جمعی از مماالیک را خوار نمود و جمعیت ایشانرا
پراکنده ساخت و قلاون و بیبرس که هر دو از مشاهیر شجعان مماالیک بودند
و هر دو بعدها بسلطنت رسیدند از خوف ای بیک بشام گریختند و هم
گرو بهی بپندار از ستمکاریهے و خونخواریهے وی بقتل آمدند تا انکه شجر الدر
بقتل او اقدام کرد و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ربیع الأول سال
شیشصد و پنجاه و پنج در حمام حمام نوشید و جهت اقدام شجر الدر بقتل
ستوی خویش آن بود که بوی گفتند ای بیک دختر بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل را
خطبه کرده است و عزم مزاوجت او دارد و غیرت شجر الدر از این معنے در هیجان
آمد و یک روز که ای بیک از حمامان باز گشته بحمام رفت سنجر جوجر را
که غلام محسن طواشے (خواجه سرا) بود با جمعی از خدام بحمام فرستاد تا کار

او را تمام کردند و در همان شب انکشت و انکشتری او را نزد امیر عزالدین علی کبیر فرستادند و بفرمودند تا بسلطنت مصر بنشست و از اشاعزالدین جز آن نکرد و چون این داستان انتشار یافت غلامان معزالدین آی بیک مقتول قصد قتل شجرالدر کردند و مماليك صالحیه که در خدمت ملک صالح نجم الدین ایوب در زمرهٔ سابقون شجرالدر بودند بحراست و حمایت او برخاستند پس او را در عقد سلطنت نورالدین علی بن آی بیک قرار گرفت و او را الملک المنصور لقب داده در حلب که پانزده سال از عمرش گذشته بود بجای پدر نشاندند و شجرالدر را از دار السلطنه بسوی برج احمر نقل نمودند و خداوندی را که با شجرالدر بر قتل معزالدین آی بیک همداستان شده بودند برداشتند و سنجر جوجر که سر دسته قتله بود فرار کرد و بعد از چندی بدست افتاد و مثل سابقین بدار زده شد و خانه صاحب بهاءالدین علی بن جنا را نهب کردند و شجرالدر بود بپاسبانان دولتی سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دینار از وی بگرفتند و بعد از چندی مماليك معزالدین آی بیک با هم متفق شده علم الدین سنجر حلبی را که پیشکار و اتابک ملک منصور علی بن آی بیک گردیده بود بگرفتند و بجای او اکتای مستعرب صالحی را اتابک وی قرار دادند و در شانزدهم ربیع الآخر همین سال ششصد و پنجاه و پنج شجرالدر بقتل آمد و جسدش بخارج برج احمر افکنده شد پس نعش او را بمزاری که خود در زمان حیوتش ساخته بود حمل دادند و بخاک سپردند

شراحه

بروزن سراقه زنی بوده است از قبیلهٔ همدان که در حضور حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اقرار بزنا نموده و رجم شده است و شراحه محدثه بوده است مکناه بام سهله

شرف خاتون

بنابر مسطورات تذکرهٔ فطین دختر نبیل بیک از نژاد شیخ الاسلام عاشر افتد است که صاحب کتابخانه و از شعرای علما بوده مشار الیها شاعره

ادیبه و فاضله مناجاتی است که در تذکره فطین مسطور شده و صورت آن از قرار ذیل است

یا الٰهی کلم مستحق احسان ابله — کرم و لطفکه حقده فراوان ابله
نعت و مرثیه مناجا و سنا پیشکش — سبب مغفرتیابت نبود پوان ابله
اکلا هم نبک و بد خیر و شری با الجمله — ببلد پرو بعلم لدن پیر عرفان ابله
جمله ارباب کمالند نظر بندد بلرم — نقد و ارا نسه نقصی پنهان ابله
وزن و معنی در اکراو اشعار شوقی — شعر نیه منتخب حضرت حسان ابله

الحق این زن را مرثیه های ممتاز است که زبور دیوان او محسوب میشود تولدش در سال هزار و دویست و بیست و چهار اتفاق افتاده است

(بوشناق) شریفه خانم

منسوب بایالت لوبین است صاحب مآثر و بسالت مردان بوده و بمردی و دلیری شهرت نموده چنانکه در اوراق و صحایف ذکر او کرده و گفته اند این زن در جنگ منتنگرو که طاغیان بر ناحیه لوبین استیلا بهم رسانیده بودند مانند ابطال رجال داخل میدان قتال شده چند تن را بدست خود بکشت و در ازای این هنر دولت عثمانی مبلغی انعام با یک قطعه نشان مجیدی باو اعطا کرد و این در بیست و دویم ماه شوال سال هزار و دویست و نود و سه بود

ششد

دختر محمد بن الشیخ علی الترکمانی است که در علم حدیث مهارت داشته نزد عبد الله بن علی الصهاجی استماع و تحصیل علم حدیث کرده در انباء ابن حجر ذکر او شده در سال هفتصد و هشتاد و هفت هجری وفات نموده است

شعافین

بنا بر مسطورات کتاب تزیین الاسواق این زن از زوجات متوکل خلیفه عباسی بوده و کمال ذایا جمال انباز نموده شعرهای شیرین میسرودند بدرش

از کنیزهای ساکن دیگی از دیرها بر شام و خود کشیش زاده و وقتی منظور نظر متوکل شده که این خلیفه در آن ناحیه بسیاحت باغات و دیرها اشتغال داشته کوشند متوکل روزی با یکی از ندمای خود بدیر که شاعین در آن بسر میبرد رفت و او را دید و مفتون صباحت و ملاحت او گردید از پدرش پرسید این دختر را نام چیست گفت شعاعین خلیفه گفت ای شعاعین قدری آب برای من بیاور شعاعین گفت سیدی آبی که در اینجاست از دریا چه است و لایق شما نیست اگر بجبان خود میتوانستم شما را سیراب کنم بلا مضایقه آن را فدا میکردم پس از آن بسرعت رفته جامی نقره آب کرده آورد خلیفه اشاره بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید آنگاه خلیفه بشعاعین گفت اگر من تو را بخواستگاری کنم را ضی خواهی شد او گفت اگر این مهر حقیقت داشته باشد و مآل آن چون حال از آن هراسی ندارد البته قول شاعر را شنیده اید که میگوید

کنت لی فی اوائل الامر حبا ... ثم لما ملکت صرت عدوا
این ذاک السرور عند التلاقی ... صار منی تجنبا و نبوا

متوکل طوری بطرب آمد که نزدیک بود از شوق جامه بر تن چاک کند بعد از آن بشعاعین گفت امروز بکار دیگر میرداز و با من باش که دلم در بند مهر تست شعاعین او را بغرفه در برد و برای او طعام و خوردنی و شراب آورد چون متوکل با کل و شرب پرداخت و سرش گرم شد شاعرانه عودی برداشت و بنای تغنی را گذاشت و ابیات ذیل را برخواند

یا خاطبا منتی المودة مرحبا ... و وجهک اول لاعدمنک خاطبا
انا عبدک طوالک فاشرب واسقنی ... واعدل بکاسک عن جلیسک اذ ابی
فدوالذی رفع السماء ملکتنی ... و ترکت قلبی فی هواک معذبا

از این اشعار میل و رغبت او بمتوکل معلوم شد و بترغیب خلیفه بدیر اسلام در آمد و خلیفه او را تزویج نمود و محجوبه و گزیده ترین زوجات متوکل گردید

خیرات حسان

۱۱۲

شعثاء

در اشعار حسان ذکر این زن شده اصلا از قبیلهٔ بنی اسلم و بقولی از طایفهٔ بنی ماسکه بود عرب بوده حسان با او مایل و مفتون گردیده او را بزنی خواسته و ام فراس دختر حسان از بطن این زن بوجود آمده است

شعوانه

از قراریکه در نفحات الانس مولانا جامی مسطور است و چنانکه در طبقات امام شعرانی نگاشته شده این زن کدر اواخر مائهٔ دوم هجری زندگانی میبوده دارای مقام ولایت بوده زنان را موعظه و نصیحت میکرده و بالحان خوش سخنان مؤثر میگفته از فرط دوستی بخدا میگریسته و میگفته است میل من آن است که آنقدر بگریم که از دیدگانم نماند پس از آن بدرجهٔ خون از چشمانم جاری شود که در بدنم عضوی نماند که خون در آن جاری نباشد زهاد و اهل محل مجلس او حاضر میشده اند از اکابر اولیاء الله فضیل بن عیاض بزیارت و ملاقات شعوانه میرفته و از وی فیوضات قدسیهٔ آن مخدره را مینموده در ملازمت مشار الیها کرامتی بوده است وقتی از وی میپرسند تو از خدمت و مصاحبت شعوانه چه دیدی و بچه فیض رسیدی در جواب میگوید از وقتیکه من با بن سعادت نایل گشته ام حب دنیا از دل من خارج شده بجهت دوزخ هم غم نخورم بزرگان اهل دنیا بنظر من عظمتی ندارند و هوسهای دنیا را حقیر و بیقدر نمی بینم بالجمله شعوانه در سال یکصد و هشتاد و هفت هجری در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما راه سرای قرب پیش گرفت

شعب

نام در مقتدر بالله عباسی است و پیش در عنوان ام موسی و در تحت لغت سیده ذکری از وی شده از جواری ام ولد معتضد خلیفه بوده پس از جلوس پسرش معتضد بمسند خلافت بر سیده ملقب شده در اواخر عمر علت استسقا او را اغاض کرده و پس از وقوع خلع و قتل مقتدر مرض او

شدت کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود در چنین حالی
ظاهر بالله خلیفه اورا احضار نمود و از راه غرض و طمع باز او ایذای او
پرداخت و سر از بر و بر او بخت و فاتش در سال سیصد و بیست و یک هجری
واقع شده و در صافر در مقبره که مخصوص خود او بوده مدفون شده

شفا خاتون

ام عبد الرحمن بن عوف و بنت عوف بن عبد بن الحارث بن زهره رضی الله عنها
هنگام ولادت باسعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم
این زن نزد حضرت آمنه بنت وهب بوده و علایم قولد خانم پیغمبر ان را
که عبارت از خواورد و خانیه و حالات عجیبه نورانیه باشد در مشاهده
مشارکت نموده بدین جهت اسم او در کتب سیر مذکور است

شفا

اسم دو نفر صحابیه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی حثمه میباشد
و او شفا بنت عبد الله ابن عبد شمس القرشیه العدویه و صاحبه رقیه نامه
است که در زمان جاهلیت برای دفع ناخوشی سرخجه با مخلک منتر میخوانده
و شفای بنت عبد الله در نهایت احترام و اکرام سید انام حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله نهایت مبالغت مینموده و آنحضرت در خانه
مشار الیها قیلوله میفرموده بنابرین شفا فراشی مخصوص وجوده بارک آن
بزرگوار در خانه خود ترتیب داده و آن فراش در خانواده شفا بود تا مرور
آنرا بکرفت در تاریخ کامل در آنجا که ذکر سیره عمر مینماید مسطور است
که شفا بنت عبد الله چند تن را در راهی دید اهسته و نرم قدم برمیدارند و
طوری سخن میکویند که مسموع نمیشود و حرکات آنها بحرکات زنا کاران
شبیه است پرسید اینها چه کسانند گفتند ذاهد انند گفت کان والله
عمر اذا تکلم اسمع و اذا مشی اسرع و اذا ضرب اوجع و هو والله ناسک حقا
یعنی بخدا قسم عمر هر وقت سخن میگفت مردم را وشنیده میشد و گاه راه رفتن

بسرعت قدم میزد و هنگام زدن بدر دمیاورد پس او زاهد حقیقی بود

(ست) شقراء

دختر سلطان مصر ملک ناصر حسن بن محمد قلاوون است که زوجهٔ امیر دوس بوده دار الست الشقراء یعنی خانهٔ ست شقراء یک وقفی از ابنیهٔ عالیهٔ مصر شمرده میشده و مقبرهٔ در خط خود ذکر آن کرده است مشار الیها روز سه شنبهٔ بیست و هشتم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و نود و یک هجری در گذشته است

شقراء

دختر مسلم بن حلیس الطائی و از زوجات عبد الملک خلیفهٔ اموی بوده بقول ابن اثیر جزری مادر پدر این شقراء دختر عبد الله بن جعفر الطیار میباشد

شقیقه

اسم مؤنثیست از عرب و او دختر عباد بن زید بن عمرو بن شیبان است این بیتی که در دیوان حماسه دیده میشود و میگوید

لو کنت من مازن لم تشبع ابلی
بنو اللقیطة من ذهل بن شیبانا

میبایست بجای بنو اللقیطة بنو الشقیقة نوشته شود چه مشار الیها منظور است نه بنو اللقیطة و در اینجا خالی از مناسبت نیست که بگوئیم بنو اللقیطة در عرب منسوب بدختریست که حذیفة بن زید در سالی که مجاعت و قحطی مردم را هلاک مینمود پیدا کرد و چون لقیطه از التقاط است و التقاط بمعنی پیدا کردن در دریافت نمودن باشد باین اسم معروف شد حذیفه تفتیش و جستجو کرد و پدر لقیطه را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مرثد ان نام داشت و چون از نکاح او رضا نداد قوت بدختر خود عاجز شده بود او را رها نموده حذیفه لقیطه را خواستگاری کرد و عصم او را بزنی بحذیفه داد و اولاد او معروف بر بنی اللقیطه شدند و این در اوقیانوس مسطور است

شقیقه

صحابیه بوده است از بنی مازن و بقول ابن اثیر خواهر شموس بنت مالک الصحابیه مبیاشد و این هر دو خواهر بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بیعت کردند

شکرپاره

از زنهائی است که مصاحبت و منادمت سلطان ابراهیم عثمانی را داشته و برای سلطان داستان نقل میکرده بعد از جلوس خود تجاوز نموده و در امور ملکی مداخله کرده و بتوسط اتباع و کسان خود از مردم رشوه ها گرفت تا کم کم مطلب آشکار شد و ابتدا امهد علیا کوسم والده او را تعزیر و تنبیه نمود و بعدها مراتب در محضر سلطان معلوم و مکشوف گردید و حکم نفی و اخراج بلد او صادر گشت و روز سیم ماه جمادی الاولی سال یکهزار و پنجاه و هشت بود که شکرپاره را غفلةً گرفتند و در قایقی گذاشته بجزیره ساقز بردند و از آنجا بر ابریم نفی کردند کوپنداحمد آغا نام مامور اخراج و ایصال او بمحل مزبور بوده و چون بیخبر و ناگهان او را گرفته و حرکت داد شکرپاره خرج راه نداشت باحمد آغا اظهار کرد او شصد اشرفی باو داد شکرپاره چون نظرش کمتر بنفود مسطوره افتاد از خوشحالی دامن احمد آغا را بوسید و هر دو بگریه در آمدند بالجمله بعد از نفی و تبعید شکرپاره حکم شد اموال او را بطور مصادره ضبط کنند در خانه والده (اسم کاروانسرائیست در اسلامبول) در اطاقی شانزده صندوق از اموال او پیدا کردند که همه مملو از جواهر و سیم و زر بود از خانه شکرپاره هم دویست و پنجاه کیسه پول نقد و اجناس بسیار بیرون آوردند و چون جمله مال او را بحضور سلطان ابراهیم بردند نهایت متعجب شده گفت هی کافر پیش من قسم میخورد پول شام شب ندارم ببین چه مکنتی از و بدست آمده همه اینها مال مرا است

شلبیه

ادیبه بوده است اندلسی منسوب بر شلب بروزن حلب و آن ایالتی بوده در

در ساحل دریا و مسافت آن محل تا شهر قرطبه که در آن وقت پای تخت اندلس بود هفت میل است اسم ادیب مشار الیها معلوم نیست همینقدر معین است که اهل شلب بوده و از ابیات مسطوره در ذیل که از ثنایج افکار شلبیه است درجهٔ فضل و طبع او بدست می آید

قد آن ان تبکی العیون الأبیه ... ولقد اری ان الجحاذه ناکبه
یا قاصد المصر الذی یرجی به ... ان قدر الرحمن دفع کراهیه
نادا الأمیر اذا وقفت ببابه ... یا راعیا ان الرعیة فانیه
ارسلتها هملا ولا مرعی لها ... وترکتها نهب السباع العادیه
شلب کلا شلب وکانت جنة ... فاعادها الطاغون نارا حامیه
خافوا وما خافو عقوبة ربهم ... والله لا تخفی علیه خافیه

شموس

اسم چهار نفر صحابیه و یکی از زنان انصار است که ابو محجن الصحابی با او تعشق داشته و چون هیچ راهی نداشت که بدیدار او نائل گردد در جنب خانهٔ شموس در غاری که میساختند تن بعملگی در داده که گاهگاه از روزنهای آنغار روی معشوقهٔ خود را ببیند و چون این دولت او را دست میداد این شعر میخواند

ولقد نظرت الی شموس ودونها ... حرج من الرحمن غیر قلیل

آخر الامر این شعر بسمع شوهر شموس رسید و بعمر شکایت برد عمر ابو محجن را نفی کرد و یوشیده نیست که ابو محجن چه در زمان جاهلیت و چه در ظهور اسلام بشجاعت و کرم و سخاوت معروف بوده و اصرار بشرب خمر داشته و اوست که میگوید

اذا مت فادفنی الی جنب کرمة
تروی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفنی بالفلاة فانی
اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها

عمر او را چند بار حد شرب خمر زدند و سودی نداشت و رشادتی که از او
در جنگ قادسیه بظهور رسید مشهور است و سعد بن وقاص پس از آن جلادت
و مردانگی که او را نواخت و توبه بداد یا او حقیقتاً توبه کرد یا نکرد خدا داناست
در سرکان تویسرکان که از متنزهات اماکن شمرده میشود بظاهر قریه مزاریه
است گویند قبر ابو محجن است لکن جایی است که با آن صفا باشد در بهار
و تابستان خضرت اشجار و اراضی و جریان میاه و انهار و وضع جبال
تمثالی بنظرها میرساند که نگاشتنی و رسم کردنی است درد و فصل مزبور
قریب چهل نفر درویش بر سر آن مزار جای دارند و باصطلاح خود شان حال
می کنند و غالباً چون آنها را دست رسی بلعل و مانی نیست با سبز خانکی
ساخته و سجاده در زیر درخت انداخته بجمال البر میپرند و از پیر و توان
گفت کرد استی آن مزار قبر ابو محجن است چرا بر وضع ظاهر از میل باطن
او خبر میدهند و اهل سرکان و تویسرکان در ویشها را آسوده دارند
چه بخیر را غبا اند و اعانت فقرا را طالب

شموس بنت قیس

مادر ام المؤمنین سودة بنت زمعه بوده است کما فی الصحایف

شمس الملوک

دختر ناصر الدین محمد بن ابو اهیم بن ابی بکر بن یعقوب ابن الملک العادل
بوده و در انباء ابن حجر در ترجمه وفیات سال هشتصد و سه ذکر
او شده مشار الیها محدثه ایست شامیه و از زینب بنت الکمال روایت
کرده ابن حجر از و اجازه داشته وفات او در ماه شعبان سال
مذکور اتفاق افتاده است

شهباز

دختر شهباز خان دنبلی از بزرگان ایران و اسمش صاحبه سلطان بوده
بزیور هنرها آراسته و طبع خوشی داشته دیباچی مسطور در ذیل دادد
مدح مرحوم حسنعلیمیرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه

کفته است

شهزاده حسن دلیر و لشکر شکن است
شهزاده خوب روی شیرین سخن است
در باغ شهنشهی خزامان بسر وی است
در کلشن خسروی گل یاسمن است

شهدة الکاتبة

شهدة بنت ابی نصر احمد بن الفرج بن عمر الابری است کہ در علم و درایت و حسن خط و کتابت مشهور و در علم حدیث ماهر و عالیة الاسناد و بجهة علو اسناد او خلقی کثیر از و اخذ حدیث نموده اند جد اعلای او عمر بوزنکری معروف است ابن خلکان کوید شهدة از ابو الخطاب نصر بن احمد البطروانی و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحة النعالی و طلحة بن محمد الزینبی و ابو الحسن علی بن الحسین بن ایوب و ابو الحسین احمد بن عبد الواحد بن یوسف و فخر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشاشی و امثال انها از مشاهیر فضلای مائة ششم اخذ علم کرده و اجازه کرفته و از و نیز بسیاری استفاده نموده و نزد او درس خوانده و اجازه کرفته اند هم در آن عصر صیت اشتهار او بر اکناف و اقطار رسیده بود پس از آنکه سنش از نود سال تجاوز کرد روز یکشنبه سیزدهم محرم سال پانصد و هفتاد و چهار هجری در بغداد داعی حق را لبیک اجابت کفت امثا پدرش ابو نصر در روز جمعه بیست و سیم ماه جمادی الاولی سال پانصد و شش در کذشته است

از اعیان ادبای عصر شهدة الکاتبه یکی علی بن محمد بن یحیی ابو الحسن الدبیثی است کہ بجهة انتساب او به المقتفی لامر الله از خلفای عباسی ثقة الدوله لقب یافته و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکیه و مدرسه داشته و از آنجا کہ ابتدا املا نموده خدمت ابو نصر پدر شهدة را داشته لهذا املا را الیه شهدة را بر پدر او داده ولادت ثقة الدوله در سال چهار صد و هشتاد و پنج

هجری وفات او در روز سه شنبه شانزدهم ماه شعبان سال پانصد و چهل و نه اتفاق افتاده چون در گذشت در همان خانه که داشت او را دفن کردند بعد ها که زوجه اش وفات نمود تغنة الدوله را نیز از آن خانه نقل کرده هر دو را در یک محل دفن نمودند

شهداء

بنت عمر بن احمد بن هبة الله احمد بن محمد بن جرادة العقیلی الحلبی است که بسیدة حلبیه مشهور بوده و پیش از بن در حرف سین اشاره بدان رفته در حلب در سال ششصد و بیست هجری در حوزهٔ درس فاضل کاشغری حاضر شده و از او اخذ علم نموده و از ثابت بن شرف و سابر بن احازت گرفته صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر گوید استاد من علم الدین نزد سیدهٔ حلبیه شهده درس خوانده و میگفت مشار الیها برای ما از محدث مشهور شیخ حافظ ضیاء الدین عمر بن بدر بن سعید الموصلی روایت حدیث نموده و غیر از او کسی از حافظ مشار الیه نقل حدیث برای ما نکرد وفات سیدهٔ حلبیه در سال هفتصد و نه در حلب اتفاق افتاده گویند این زن بعد از وفات برادر خود قاضی مجد الدین از دنیا اعراض نموده دیگر لباس فاخر نپوشید

شهده

در جلد ششم اغانی ابو الفرج اصفهانی گوید شهده مادر غاتکه منشیه که ترجمهٔ حال او در حرف عین بیاید و او جاریه و خواننده مشهور ولید بن یزید اموی بوده است

شهربانو

دختر یزدجرد پادشاه عجم از بزرگان زنان عالم است حق تعالی او را بمرتبهٔ عظیم اختصاص بخشیده که امامزاده از نسل او قرار داده و نه امام معصوم که هر یک در عهد خویش قطب عالم امکان بوده اند و اینک واپسین ایشان حضرت مهدی موعود و خلیفة الله فی الارضین و حجته علی الخلق اجمعین است

از نژاد آن بانوی کبریٰ بظهور آورده و در حق فرزند بزرگوار آن محدثه عالیمقدار علی بن الحسین زین العابدین و سید الساجدین علیہ السلام گفته اند

وان غلاما بنی کسریٰ وهاشم
لافضل من نبطت علیه التمائم

ارباب خبر و علماء تاریخ را اختلاف است در اینکه حضرت شهربانو و سایر بنات کسریٰ که بدست سلامیان افتاده بآن اسیری صورت گرفتند از هزار ان از ادگی برتر و افضل است گرفتار آمدند بعضے گفته اند در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند و جمعی عهد هما یون حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام را معین کرده اند گویند وقتیکه زنان و دختران اهالی مدینه مشغول تماشای دختر های پادشاه عجم را در مدینه میکنند همه بتماشا بر بامهای معابر رفتند و در راه تهلیل اذن شوهران نیاورده از نسوان مدینه صدا فها بخشیدند و پردگیان از شوق سیر سیرت و جمال و کمال ایشان از وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات یزدجرد کسریٰ در عهد خلیفه ثانی بمدینه رسیدند بر این اند که عمر بن الخطاب گفت این دختر ها را تقویم میباید کرد تا هر کس را غب آنها است بها تسلیم کند تا تقسیم شود حضرت شهربانو از آن حکم متأثر گردید و بر بنای اعلای خویش خسرو پرویز بن بان پهلوی بد گفت که اکراو بناءه رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ توهین نمیکرد کار باینجا نمیکشید خلیفه چون پهلوی عمید الدست گمان کرد باو دشنام داد و از در طیش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی صلوات اللہ علیہ فرمود وی از حکم تو آزرده شد و بجد خود پرویز نفرین کرد و حکم الهی در حق اینگونه بزرگان که از خاندان بزرگ نباشند غیر این است که صادر شد مگر پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نفرمود که گرامی هر قومی اگر امی دارید ایشان شاهزادگان فارس میباشند حق مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور میباید داشت خلیفه

گفت پس تکلیف چیست یا ابا الحسن فرمود خود اینها را مختار میباید ساخت تا هر کسرا بر کنیزیند از سهم او در غنیمت محسوب گردند و در بعضی از اخبار در پیغمقام ما بین حضرت شهربانو و امیر المؤمنین سلام الله علیه محاوره گذشته است و لوحی که در بناء مشهور واقع در کوهسار ما بین جنوب و مشرق ری باسم شهربانو بنظر رسیده بصورت آن مجلس فی الجمله مشتمل است و در خبر معتبر دیده ام که در آن مجلس میان آن اسیران و خلیفهٔ مسلمین سلمان فارسی مترجمی میکرد و مطالب را از طرفین معلوم میداشت و مفهوم میساخت و هم در کتابی خوانده ام که امیر المؤمنین علیه السلام از دختر یزدجرد پرسید پدرت چون وقت را تا مساعد دید و اقبال را در زوال یافت چه میکفت گفت میگفت چون بخت برگردد هلاك در تدبیر باشد اذا ادبرت الدنیا کان الحتف فی التدبیر باری حضرت شهربانو چنانکه در اخبار دیگر رسیده است بحال نفاس در گذشت رضوان الله علیها و اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبد الرحمن بن الجوزی گفته است زید یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادر حضرت سجاد را بزنی گرفت خطی است شنیع و غلطی فاحش و محمد ذهبی افتد مؤلف مجموعهٔ مشاهیر النساء در ترجمهٔ حضرت شهربانو میگوید وی دختر آخر اکاسرهٔ ایران یزدجرد است که در فتوحات زمان خلافت عمر باد و خواهر خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلام او را بگرفت و استیلاد نمود و از او علی بن الحسین زین العابدین بوجود آمد در ربیع الأبرار و سیرهٔ جلبی و صحایف الأخبار و مشارق الانوار مذکور است که یزدجرد سه دختر داشت یکی بعبد الله بن عمر رسید یکی بمحمد بن ابی بکر و دیگری بحضرت حسین بن علی علیهما السلام صحبت و هم بسر شد از آن دختر که در خانهٔ عبد الله بن عمر پسر فاروق بود سالم بن عبد الله و لادت یافت و از آنکه در خانهٔ محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد در وجود آمد و از آنکه بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیهما السلام بود حضرت سید الساجدین

زین العابدین علیہ السلام ظاہر گردید و چون این سہ بزرگوار کہ از سادات تابعین و فقہاء آن طبقہ میباشند در علم و ورع بر اقران فائق گشتند اہالی مدینہ کہ از استیلاد سراری و استفراش جواری احتراز داشتند سپس در آن کار رغبت نمودند

و در بعض از کتب اسم مادر حضرت زین العابدین علیہ السلام غزالہ ثبت است یا سلافہ یا ام سلمہ نوشتہ شدہ و مناقاہی بخواہد داشت زیرا کہ شہربانو اسم اصلی آن مخدرہ و غزالہ و سلافہ و غیرہا اسم عربی اسلامی اوست و مخصوصا معمول بلکہ مستحب بوده است کہ بردگان را تغییر اسم میدہند و باہی مجدد میکنند و حضرت شہربانو بالبداہہ در صورت نسبت باسلامبنا سمت بردگی داشت اگرچہ در معنی بر آزادہ پردگی مقدم بود

وشہربانو را شاہ جہان و شاہ زنان نیز خواندہ اند

شیماء

دختر حلیمہ سعدیہ شیماء خواہر رضاعی حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ بوده و محبت مفرطی بہ آنحضرت داشتہ و از آن رو گفتہ است

یا ربتا ابق اخی محمدا حتی اراہ یافعا و امردا
ثم اراہ سیدا مسودا واکبت اعادیہ معا والحسدا
واعطہ عزا ایدوم ابدا

مشارالیہا ہم زمان شباب و کہولت و ہم از بعثت و نبوت و ہم ایام غلبہ و فتح و فیروزی حضرت نبی اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زادیدہ و ادجوزہ مسطورہ در ذیل راد در وقت کودکی آنحضرت بجہت مشغول ساختن آن بزرگوار سرودہ

ہذا اخی لم تلدہ امی ولیس من نسل ابی وعمی
فدیتہ من مخول معمی فانمہ اللہم فیما ینمی

شیماء بمعنی خال دار است و لقب مشارالیہا بودہ اسمش حذافہ ناجد امراست

حرف الصاد

صاحبہ

خیرات حسان

صاحبة الجمل

اشارہ بعایشہ است وکلام منجر بنظام حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ آنکہ خطاب بزوجات مطہرات کردہ فرمودند لیت شعری اینکن صاحبة الجمل الادیب تخرج فتنبحها کلاب الحوئب ودر وقعۂ جمل کہ نزد اہل خبر معروف است رجال بنی ضبہ این رجز میخواندند

نحن بنو ضبة اصحاب الجمل ۔۔۔ نناذل الموت اذا الموت نزل

والموت احلی عندنا من العسل

چون عایشہ در وقعۂ جمل بر شتر نر بے کہ عسکر نام داشت سوار بود وبخصوص همین وقعہ آن شتر را بر او اهدا کردہ بودند ان وقعہ را وقعة الجمل وعایشہ را صاحبة الجمل گفتہ اند

صاحبة الرؤیا

آنچہ از اقوال ارباب سیر مستفاد میشود صاحبة الرؤیا یکی لقب قیلۂ بنت ابی صیفی است کہ در باب استسقای جناب عبد المطلب خوابے دیدہ واز آنجہت او را صاحبة الرؤیا گفتند دیگرے عاتکہ بنت عبد المطلب است کہ او نیز خوابے دیدہ باب وقعۂ پدر خود دیدہ واز آنرو باین لقب ملقب گردید

صاحبة النعامة

گویند زنے فقیر وبیکس در احیاء عرب بودہ کہ اهل قبیلہ او را کفالت مینمودہ اند روزے در صحرا شتر مرغے دید صمغی غلیظ کہ آنرا صعر و رخ گویند خوردہ وکلوی او را گرفتہ از حرکت باز ماندہ وخوابیدہ زن بیچارہ گمان کرد شتر است او را گرفتہ با محمل خود بدرخت بست وبقبیلہ آمدہ شادے کنان بر آواز بلند گفت بعدها در هنگام نقل وکوچ نیز اعانت شما نخواهم بود خود شتر بے بچنگ آوردہ واحمال خود را با آن حمل خواهم کرد وزیادت شما نخواهم رفت پس از آن باز بطرف شتر مرغ متوجہ شد اتفاقا شتر مرغ آن لقمۂ کلوگیر را بلع کردہ وداخت نشدہ خود را بنحوے از بندها ساخته رفته بود ضعیفہ چون اینحال بدید بحالت تعجب وتأسف

بماند هم شتر مرغ از چنگ او رفته هم از اعانت اهل قبیله محروم گردیده بعد
از آن هر کس بخبر مے کہ قابل اعتماد نبود اعتماد مینمود باو میگفتند انت
کصاحبة الثمامة یعنی تو مثل آن زنے کہ بشتر مرغ اعتماد کرد و این گفته مثل شد
و نظر بقاید نے شرح مزبور نگاشته آمد والا از موضوع ما خارج بود

صاحبه

دختر ای یکے از شاهزادگان عرزندان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه
ظاب ثراه خاتونے بوده است صاحبه طبع کہ صاحبه تخلص داشته او را بحیا
و عفت و صفات حسنه ستوده اند اما ترجمه حال او را بدرستی ننگاشته اند
همینقدر گفته اند کمال دانش رغبتے داشته و خط را نیکو مینوشته لطف
طبعش از اشعارش معلوم میشود این سه شعر از وست

غم نیست کہ از حسرت بسیار تو مردم
لطفے نشود کم ز تو مقصود من این بود
زلف در روی تو هر کس کہ ببیند گوید
آتشے هست کہ با دود در آمیخته اند

جان و ایمان برای معشوق است جان و ایمان برای عاشق نیست

صالحه بنت الملقن

از احفاد ابن الملقن الشافعی و دختر شیخ نور الدین علی و خواهر خدیجه
بنت الملقن است کہ در حرف خاء ترجمه حال او نگاشته شد
صالحه بنت الملقن را صالحه ام الهنا نیز گفته اند و او از اشیاخ امام سیوطی
بوده و مشار الیه در کتاب النجم ذکر او نموده و گفته است این زن از جد خود اخذ
حدیث کرده در پنجاه و هفتصد و نود و پنج هجری متولد شده و در ماه رمضان
سنه هشتصد و هفتاد و شش در گذشته است

صبیحه

زوجه ملک حکم مستنصر است کہ از ملوک اندلس بوده دارای عقل و درایت
و در انجام مهام سلطنت صاحب خبرت و کفایت بوده و در زمان شوهر خود

در امور ملکی مداخلہ مینمودہ و اکثر ارکانِ دولت و کارکذاران طوعًا
اوامر و نواہی او را اطاعت کردہ از فرمان او سر نمی پیچیدند چون شوہرش
ملک حکم مستضرد و کذشت و پسرش ہشام ثانی کہ ملقب بہ المؤید باللہ کردید
بر سریر سلطنت نشست چون پانزدہ سالہ بود و بدرستی از عہدۂ امر خطیر
و کار بزرکِ مملکت داری بر نمی آمد آرای امناء و رجالِ دولت بر آن
اتفاق نمود کہ صبیحہ از جانب پدر خود نیابت سلطنت دائشہ باشد و امور
حکمرانی را ادارہ کند و او با بن شغل شاغل پرداخت و کارہا را بوجہی
لایق ساخت در تاریخ اندلس منتہای تمجید را از بن زن نمودہ اند

صدفۂ عصمۃ اللہ قادبن

دختر محمد افندی پسر عبد الرحمن افندی قاضی زادہ است کہ در سال یکہزار و
ہشتاد و نہ وفات کردہ در جوار زاویۂ امیر بخارا کہ در ارنہ قیوی (در اسلامبول)
واقع است بخاک رفتہ ابن زن از ادبیہ ہای اسلامبول بشمار می آید در الہیات
نظری داشتہ و صاحب دیوان اشعار و بعضی آثار پس از انکہ پدرش در دمشق
بقضاوت اسلامبول مأمور شد در محل معروف بہ ایوب معزز و لا وفات
کرد دخترش صدفی قادبن قطعۂ ذیل را در تاریخ فوت او انشاد نمود

قاضی زادہ افندی امید بحلک عزم جنان
اغلدی انک ایچون ماتم ایدوب انس ایلہ جان
دیدی تاریخ وفاتنی قزی صدفی انک
قاضی زادہ پہ اعلای ارم اولہ مکان

بیت پنجسال بعد یعنی در سال ہزار و صد و پانزدہ خود صدفۂ عصمۃ اللہ
قادبن ہم در کذشت و تاریخ فوتش را (صدفی فاضل) کفتند و در
حروف الف دو عنوان امۃ اللہ ذکری از و شدہ و قطعۂ نیز از افکار
ابکار او درج نمودہ است

صدوف العذریہ

از قرار یکہ در مجمع الامثال مسطور است صدوف العذریہ دختر شخصی بود

حلیمہ نام از قبیلۂ بنی عذرہ و اوست کہ گفتہ است (لا ناقۃ لی فی ھذا ولا جمل)
و این گفتہ مثل شدہ و شرح آن از اینقرار است کہ صدوف العذریہ در تحت
ازدواج زید بن الاخنس العذری بودہ و زید از زن دیگر دختری داشتہ است
فارعہ نام ساکن در خانۂ دیگر وقتیکہ زید سفر کردہ در غیبت او دخترش
فارعہ نامزدی از اھل قبیلہ کہ موسوم بہ شبیب بود سر رسید و صحبتے بمیان آمد
و ھر شب بر یکے از شترھای زید خود سوار میشد و نزد شبیب میرفت
زید در معاودت از سفر خود در عرض راہ بکاھنے برخورد و کاھن بر ایما بر او
فہمانید کہ امرے خلاف عصمت در خانوادۂ تو واقع شدہ زید چون بخانہ
رسید بغضب در صدوف پدید و بدگمانے خود را در حق او بوجھی اظہار
داشت صدوف کہ از کار فارعہ باخبر بود دانست کہ امر بر زید مشتبہ شد
برای دفع اشتباہ و برائت ذمت خود گفت لا ناقۃ لی فی ھذا ولا جمل و
معلوم نمود کہ مرتکب خلاف فارعہ بودہ است نہ او از آنوقت این کلام
مثل گردید و در مقام برائت ذمہ استعمال کردند و یکی از شعرائے
عرب گفتہ است

وما ھجرتک حتی قلت معلنۃ ۔۔۔ لا ناقۃ لی فی ھذا ولا جمل

اگرچہ بسیارے از شعرائے عرب این مثل را تضمین کردہ امّا بتصدیق توصلا
الدین صفدی احدے بخوبی شہاب ابو الثناء محمود از عہدۂ نظم و تضمین آن
برنیامدہ وی میگوید

استغفر اللہ ابن العبث منفصلا ۔۔۔ من برّہ وھو طول الدھر منفصل
من حاتم عد عنہ و اطرح فبہ ۔۔۔ فی الجود لا لبواہ یضرب المثل
ابن الذی برّہ الآلاف یتبعھا ۔۔۔ کوائم الخیل ممن برّہ الأبل
لو مثل الجود سرحا فاح حاتمھم ۔۔۔ لا ناقۃ لی فی ھذا ولا جمل

و مؤید الدین ابو اسمعیل الاصفھانی المعروف بطغرائی در قصیدۂ خود
کہ بلامیۃ العجم اشتھار دارد گفتہ است

فیھا الاقامۃ بالزوراء لا سکنی ۔۔۔ بھا ولا ناقتی فیھا ولا جملی

وصلاتہم

وصالح الدین شارح این قصیده رشیقه در شرح این بیت صدوف را
عدو بهم میخواند و این معنی است باقول صاحب مجمع الامثال والصدوف
میخواند و این نیز باگفته صاحب قاموس که بی الف و لام ضبط کرده مطابقت
دارد
وصدوف نیز یکی از مشاهیر ایشان بوده و از همسران باعاظم استکاف
داشته و ابا مینموده اخذ در حبالهٔ نکاح عمرو بن حمران الجلد درآمده

صفوت

از ادیبه گان اسلامبول شماره آیده از قرار مسطورات تذکرهٔ فطین دختر
محب افندی یکی در درجهٔ شصت و سوم برفعت بیک بوده ابیات ذیل در
تذکرهٔ مزبوره از و بنظر رسیده در اینجا نگاشته شد

دوشمه دیردم دخی بو دردده کوکل آه سکا
بنه دوشدك یکی بو دردده کیم ایواه سکا
باغلایوب زلفی ایله بو کیجه محکم طوبدم
اسکی دیوانه دیدکای کوکل اول شاه سکا
بحر بزداه مجازه کیده جکسین یاهو
بیلدیره طوغریسی بولی حضرت الله سکا
دون کورویوب خیال دکر کونمیه ایندك انصاف
غالبا اینمش اثر آه سحرگاه سکا
صفوتا دردلك کیمسه یه اظهار ایتمه
کون اولور یاردم ایدر دردل اکاه سکا

صفوت در سال هزار و پنجاه و سه هجری وفات کرده در مقبرهٔ پدرش
در ایوب مدفون شد

صفیه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف از نخستین نوادهٔ نبوت و عمهٔ مخدرهٔ
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است او و دختر شهید بیچه و عایشه

و اسماء ذات النطاقین و اعجاز الجنة یعنی پیرزنان بهشت کفته اند صفیه
خلاف خواهرهای خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و برّه دست از وضع
جاهلیت کشیدو پیرو دین مبین کردیدو بود تا سال بیستم هجرت در آنسال
در خلافت عمر در کذشت ابن زن ادیبه و عاقله و اهل فصاحت و بسالت
بوده و در حرف الدال در عنوان اروی ذکری از وی رفت حضرت عبد
المطلب را شش دختر بوده همه اهل شعر و فصاحت و در آخر عمر بدیدار باشارت
وی هریك قطعه مرثیه برای او بنظم آورده اند و قطعه صفیه عبارت است
از ابیات مسطوره در ذیل

ارقت لصرف نائحة بلیل ... علی رجل بقارعة الصعید
فقاضت عند ذلکم دموعی ... علی خدی کمنحدر الفرید
علی رجل کریم غیر وغل ... له الفضل المبین علی العبید
علی الفیاض شیبة ذی المعالی ... ابیك الخیر وارث کل جود
صدوق فی المواطن غیر نکس ... ولا شخت المقام ولا سنید
طویل الباع اروع شیظمی ... مطاع فی عشیرته حمید
ورفیع البیت ابلج ذی فضول ... وغیث الناس فی الزمن الجرود
کریم الجد لیس بذی وصوم ... یروق علی المسوّد والمسود
عظیم الحلم من نفر کرام ... خضارمة ملاوثة اسود
فلو خلد امرؤ لقدیم مجد ... ولکن لا سبیل الی الخلود
لکان مخلدا اخری اللیالی ... لفضل المجد والحسب التلید

و از بدایع اشعار صفیه ابیات ذیل است از منتخبات باب المدایح دیوان
حماسه

الا من مبلغ عنی قریشا ... ففیم الامر فینا والأمار
نشا السلف المقدم قد علمتم ... ولم نوقد لنا بالغدر نار
وکل مناقب الأخیار فینا ... وبعض الأمر منقصة وعار

بعقیده بعضی از شراح صفیه این ابیات را در ترجیح و تقدم بنی هاشم

بو بنی امیہ با بو سفیان در مقام تعریض کفتہ است وچون عرب در جاہلیت عادت داشتند با قومے کہ عہد مے بستند اکر آن قوم نقض عہد مینمودند آتش سوزانیدہ دور آتش با لعن ونفرین میکردند میکویدو ان توفد انا بالغدر نار

باید دانست کہ عرب آتشہا داشتہ اند وہر یک را اسمے بودہ از آنجملہ است نار التحالف ونار الأهبة ونار القرى ونار الأسد ونار الصيد ونار البيض ونار الاستمطار ونار التحالف را نار المهول نیز کفتہ اند نار التحالف در زمان بستن عہد وخوردن سوکند در حفرہ روشن میشد وکاہ قدری کل بر آتش میپاشیدند وآن صدا میکرد واسباب تخویف میشد لہذا آنرا مهول ہم خواندہ اند ونار الأهبة اعلان حاضر شدن یاران بجنک بود ونار القرى آتش ضیافت کہ در مہمانی اشراف محض اعلام بخلق مے افروختند ونار الأسد آتشے بود کہ در کذشتن از جنکلہای شیر دار عابرین روشن میکردند کہ از شر آن در امان باشند چہ شیر از آتش میترسد واز بیشہ او را ہب کفتہ اند ونار الصيد برای شکار بودہ کہ چشم غزالان خیرہ شود ونار البيض بجہت پیدا کردن تخم شتر مرغ ونار الاستمطار در ہنکام استسقا روشن میشد با ینوضع کہ درختکالے بدم وکوشہای کاوہا یا بنہای آنہا شاخہا درخت سلع وعشر بستہ سر شاخہا را افروختہ بر تپہا وفرو کوہ بدامن صعبے میبردند واز اشتعال ایلمعان برق تفأل میزدند ومترقب نزول باران میشدند ودو بیت مسطور در ذیل از ین عادت وتقدح وذم آن حکایت میکند

لا در در رجا الخاب سعيهم ... يستمطرون لدى الأرطاة بالعشر
اجاعلا انت بيقورا مسلعة ... ذريعة لك بين الله والمطر

وشعر مسطور در ذیل نیز از ہمین مقولہ ومنہی از ین است کہ کاہا وخشبے در سالے کہ خشک سالے بودہ با وجود سلع وعشر سختے کشیدہ اند وآن شعر این است

سلع

سلع ماومثله عشرها غائلها وغالت لبیقورا

غائل آنست کہ اسباب عیلہ کردد وعیلہ بیچیزی ودرویشی است وابو عبید عیسی بن عمر کہ از ائمہ علم ادب است گفتہ نہ من خود معنی این بیت فہمیدم و نہ کسی را دیدم کہ فہمیدہ باشد وابن ہشام در مغنی اللبیب در باب ما زایدہ بیان نمودہ است ومناظرات در این باب ہست کہ خارج از قصد ما ست

صفیہ مرثیہ ہا متعدد برای حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ دارد واز آن جملہ است منتخب مرثیہ کہ احد حلان مکی در تالیف خود کہ متعلق است بسیرہ وغزوات رسول اکرم صلے اللہ علیہ وآلہ وطبع کردہ، درج نمودہ وآن این است

الا یا رسول اللہ کنت رجائنا وکنت بنا برا ولم تک جافیا
وکنت رحیما ھادیا ومعلما لیبک علیک الیوم من کان باکیا
فدی لرسول اللہ امی وخالتی وعمی وخالی ثم نفسی وما لیا
فلو ان رب الناس ابقی نبینا سعدنا ولکن امرہ کان ماضیا
علیک من اللہ السلام تحیۃ وادخلت جنات من العدن راضیا

وراضیا در آخر شعر آخر ہے اشارہ است بر آیہ شریفہ ولسوف یعطیک ربک فترضی کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ در نزول این آیہ مبارکہ فرمودند راضی نمیشوم یک نفر از امتی من بعذاب جہنم معذب شود

از قرار یکہ در اسد الغابہ واصابہ نگاشتہ شدہ صفیہ ابنت عبد المطلب خواہر حمزہ بن عبد المطلب بود وابو سفیان بود بعد از فوت او برادر حضرت خدیجۃ الکبری عوام بن خویلد او را تزویج نمود وزبیر بن عوام وسایب بن عوام از بطن او بوجود آمدند وسایب در عہد صبی چون بکار ہا طفولیت میپرداخت وصفیہ را واحت نمیکذاشت لہذا میفرمود

لیبنی الشائب من خلف الجدر لکن ابو الطاہر زبارام

ومقصود

ومقصود از ابو الطاهر زبیر است کہ دیدہ ایمنا سبت اکبر اولاد خود
مکنی بابو عبد اللہ گردید زبار مبالغہ زبر است کہ بمعنے شدت وقوت باشد
وزبیر مصغر زبر است بعد از وفات عوام چون امر تربیت وتادیب زبیر
مستقیما بصفیہ راجع شد کاہی او را پند دہ کہ مؤدب شود نوفل بن خویلد عم
زبیر کہ بعد از عوام ولایت زبیر را نبر داشت بصفیہ عتاب کردہ گفت تو
خود را کسے انبطاور نمیزند تو با ابن طفل بغضے دارے او در جوزۂ ذبل را
در جواب بنظم آورد

من قال انی ابغضہ فقد کذب واتما اصہر لکی یلبب
ویہزم الجیش ویأتی بالسلب ولا یکن ذا لہ حبا بحب
یاکل ما فی البیت من قمح جب

ودر صورتے کہ کذب یلب مفتوح الوسط است مضموم بودن خاء بحب جائز
واز قبل کتب عرب است در شعر متنبے کہ میگوید

انا فی الکتاب ابن الکتب فمعا لأمر امیر العرب

امّا بسالت وجرأت صفیہ چون فصاحت وبلاغت او مسلم بودہ ابن اثیر گوید
اوّل زنے کہ از زنان مسلمین غزا او جہاد کرد صفیہ بود در وقعۂ خندق کہ ازا
وقعۃ الأحزاب نیز گویند بعضے از نسوان وصبیان در دروں حصار ہے از
حسان بن ثابت جای گرفتہ کہ محفوظ مانند یکنفر یہودے دشمن در اطراف حصا
راہ میرفت صفیہ بحسان گفت بیرون آے وابن یہودے را بکش کہ مبادا قوم
خود را بما راہنمائے کند وصد مرتبہ او را آورد وچون مردان ما ہمہ در
مقابل دشمن ہستند احدے از آنہا خبر نخواہد شد وکسے بیرامداد واستخلاص
ما نخواہد آمد حسان کہ مردے کم جرأت بود گفتای دختر عبد المطلب
تو میدانے کہ من مرد اینکارہا نیستم صفیہ چوبے بر داشتہ بیرون رفتہ یہودے را
کشت وچون زن بود خود از بیرون کردن رخت مقتول اباداشت بحسان
گفت انکار داشتہ صورت دہ حسان باز اظہار خوف نمودہ باینعمل نیز
اقدام نکرد

خیرات حسان

۱۳۲

صفیّه بنت حیّ بن اخطب

چنانکه در حرف الف در عنوان امهات المؤمنین گذشت از زوجات مطهرات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشمار الیها دختر بزرگ و رئیس
خیبر حیّ ابن اخطب النضیری الاسرائیلی و منکوحهٔ کنانة بن ابی الحقیق از بزرگان
خیبر بود بعد از فتح خیبر اسیر عساکر اسلام شد و در تقسیم غنایم حصّهٔ
دحیة بن خلف از صحابه گردید اما از آنجا که بزرگ زادهٔ قوم خود بود
و قدر و مرتبتی داشت دحیة بن خلف او را بحضرت رسالت پناهی و الگذار
کرد آنحضرت او را آزاد فرموده در حرک حلائل مطهرهٔ خود منسلک فرمودند
نقل است که صفیه قبل از فتح خیبر خواب بد میدهد تا بآن در کار او افتاد
این خواب خود را اظهار داشت چون تعبیر آن معلوم بود پدر با شوهرش
باو گفت تو میخواهی از زوجات پادشاه عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم باشی و یک سیلی بصورت او زد آثار قرار مسطور آن سلام
محیی الدین ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده
در خبر است که بعد از فتح خیبر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام صفیه را
بهمراهی بلال خدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال او را از راهی آورد
که کشتگان یهود در آنراه بود چون اجساد مقتولین را مشاهده نمود حال
او بگردید و نهایت منقلب شد چون بحضور پر نور رحمة للعالمین مشرف
آمد حضرت انقلاب او مشاهده فرموده سبب پرسیدند چون علت را
بعرض رسانیدند حضرت ببلال فرمودند چقدر جگر تو درشت است
این بیچاره را چرا از آن راه آوردی که نظرش بر کشتگان قوم خود افتد
و حکیم قاآنی این واقعه را در ضمن قصیده بنظم آورده گوید

صفیّه دختر حیّ بن اخطب آنکه بحسن
نبود در همه عالم چو بکی اخت
(حضرت امیر المؤمنین)
سیه آن نگار شکر خنده را بداد بلال
که عنبر بن قدرش بود آنچنان عنبر

روانه ساخت بسوی رسول تا سازد
مفرح دل او را از عنبر و شکر
بلال برد پری را ز درگاه و پرسید
بشد بساق پری دیده تا بش از منظر
رسول شد چو ز پیر حمی بلال آگه
هلال وار بگاهیدش از ملال قمر
سرود از چه ز آورد گاهش اورد
دلت ز آهن و پولاد دور وی بود مگر

صفیه بنت شرف الدین

محدثه بوده است دختر امام شرف الدین احمد بن احمد المقدسی و زوجه شیخ بهاء الدین ابن العز عمر مشار الیها از مشهورات عصر صلاح الدین صفدی میباشد و از ابن عبد الدائم محدث روایت حدیث کرده و مسلم شریف را تدریس نموده خیلی عمر کرده روز چهار شنبه از ایام معدوده یعنی از عشر اول ماه ذی حجه سال هفتصد و چهل هجری در گذشته است

صفیه بنت مجد الدین

پدرش امام مجد الدین احمد بن عبد الله بن المسلم بن حماد بن میسرة الأزدی از مشایخ محدثین و خود محدثه بوده است معروف بست الشام از ابن عساکر محدث و اصحاب یحیی الثقفی و سابر بن اخذ علم فقه و حدیث کرده و علم الدین البرزالی استناد صلاح الدین صفدی از مشار الیها استفاده نموده صلاح الدین گوید صفیه بنت مجد الدین زنی بود از اهل صلاح و برکات در اواخر عمر قصد زیارت مکه معظمه زادها الله شرفا نموده حرکت کرد در مدینه منوره داعی حق را لبیک اجابت گفت نماز او را در حرم شریف نبوی گذارده در قبرستان بقیع بخاکش سپردند تولدش در سال ششصد و چهل و هفت و وفاتش در ماه ذی قعده سنه هفتصد و چهار هجری

اتفاق افتاده

صفیّه بنت یاقوت

دختر افتخار المدرّسین یاقوت بن عبد الله الحبشی است که از اساتید امام سیوطی بوده امام مشار الیه در کتاب المنجم گوید صفیّه بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد و چهار هجریه متولد شده و از نور الدین بن سلامه که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده و سایر کتب علم نموده و از اشیاخی که محدثه مشهوره اسیه بنت جار الله اجازه کرفته بود صفیه هم اجازه کرفته است

صفیّه الباهلیّه

یکی از شاعره های خماسه است و از جمله نظم بدیع او ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر خود کفته و در باب مراثی دیوان خماسه درج است

کنّا کغصنین نبی جرثومه سمقا
حینا باحسن ما یحمولة الشجر
حتّی اذا قیل قد طالت فروعهما
وطاب فیأهما واستنظر الثمر
اخنی علی واحدی ریب الزمان وما
یبقی الزمان علی شئ ولا یذر
کنّا کانجم لیل وسطها قمر
یجلوا الدجی فهوی من بینها القمر
فاذهب حمیدا علی ما کان من مضض
فقد ذهبت وانت السمع والبصر

صفیّه زاهده

از نساء زاهده ایران و معاصر با سلطان ابو سعید خان بوده بزهد وصلاح مشهود و ببرکات و میامن انفاس معروف و جمع کثیری از زن و مرد بمشار الیها اعتقاد و ارادت داشته و قوانین خاتون خواهر رضاعی سلطان بیزار معتقد بن و مریدین صفیّه زاهده بوده و از فرط اخلاص

بزیارت او میرفتند و در یکے از زیارتہا سراج الدین قمری شاعر ماہر را با خود بمحضر صفیہ بردہ و در ہنگام صرف غذا او واقعہ واقع شدہ کہ چون ذکر آن دور از ادب است از نگارش آن صرف نظر شد

صفیہ

دختر جمال خلوتی کہ از اکابر خانوادہ بودہ در عصر سلطان مایزید خان ثانی سلطان عثمانی جمالخلوتی از بزرگواران زمان خود بشمار آمدہ و چون در آن اوان در اسلامبول متوالیا زلزلہ میشد و طاعون مردم را اہلاک مینمود جمالخلوتی از جانب شخص سلطان و فاطبۂ علما و صلحا مامور شد کہ بمدینۂ منورہ رود و بر روضۂ مقدسۂ نبویہ متوسل شود و دفع آن بلیات را ملتمس کردہ همان روز کہ مشار الیہ عازم شد و باسکدار قدم نہاد همہ بلاها رفع شد و دیگر کسے اسبابی ندید و این دلیل بزرگواری و ترفع مقام جمال خلوتی است اما خود از آن سیرت نیک و فروتنے کہ داشت گفت من چقدر مستوجب عقوبت و سخط بودہ ام و معلوم میشود صدماتے کہ مردم اسلامبول میکشیدہ اند بواسطۂ بودن من در میان آنہا بودہ چہ تا پای از میان آنہا بیرون نہادم بکلی آسودہ شدند رحمت بر آن نہاد پاک باد خلاصہ او ترک عزیمت نکرد و قصد حج و زیارت خانۂ خدا نمود و در حوالی جانب شاہ سرای قرب پیش کرفت و تزویج صفیہ جنبل افندی بر حسب وصیت او شد و سنبل افندی از اخص خلفای جمالخلوتی بودہ است

صفیہ خاتون

اسم مادر سلطان محمد خان سیم و از زوجات سلطان مراد ثالث سلطان عثمانی بودہ تا اوان جلوس سلطان مراد ثالث همخوابۂ او منحصر بصفیہ خاتون بودہ بعد از جلوس همشیرہ سلطان مستماۃ باسماخان سلطان چند کنیزک ماہ رو برای سلطان فرستاد و او در جمع نوادر بے زاید الوصف انہماک نمود پسند انکہ جاریۂ حسنائے نبود کہ کسے بخرد واهدا کند

بعضی از ارباب سیر نوشته اند سلطان مراد خان نتوانست با کنیزکانی که
سماخان سلطان باو هدیه داده بود نزدیکی کند چون مادر او نوربانو
خاتون این بشنید از آنجا که با صفیه خاتون نهایت بی لطف بود جوابی
وسایر زنان شورا کرد مصاحبت او بودند با خذ وضرب تهدید نمود
آنها اقرار کردند که مردی سلطان را بشکرانند وعقد را آورده کشودند
بعد از ان اشکال کار سلطان رفع شد راه صحت این گفتند اما نمیدانیم
ومیکوئیم العهدة علی الراوی

وصفیه بنت بحیر وصفیه بنت بشامه وصفیه بنت ثابت وصفیه بنت
الخطاب وصفیه بنت شیبه وصفیه بنت ابی عبید وصفیه بنت محمد
چندتن صحابیات هستند وچهار نفر صحابیه دیگر نیز باین اسم هستند
کرد اسد الغابه فقط اسمی از آنها برده شده است

صهباء بنت ربیعة التغلبیه

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده واز اولاد آنحضرت عمر
ورقیه از بطن صهباء بوجود آمده اند

صهبا از سبایای وقعه عین التمر میباشد که خالد آن وقعه را در زمان
خلافت ابوبکر انجام داده است چنانکه ابن اثیر وابو الفدا گفته اند
وشرح آن وقعه در تواریخ مسطور میباشد

حرف الضاد

ضاحیة الهلالیه

از شواعر عرب بوده وابیاتی از او بنام ریا العقیلیه پیش نگاشتیم بعضی
بضاعیه نسبت داده اند

ضباعة بنت عامر بن قرط

نواده قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است
از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه وآله شرف ایمان

مشرف گشته و از صحابیات بشمار آمده مشار الیها اجمل نساء عرب و از حیثیت جثه اعظم آنها بوده و هر جا که می نشست مبلغی جای را میگرفت مع ذلک موئی و افر داشت که بدن خود را بدان میپوشانید قبل از اسلام ضبا غامر به در تحت هوذة بن علی الحنفی بود چون هوذه در گذشت عبد الله بن جدعان از اسخیا و اشخاص مناسب شان او را تزویج کرد اما چون او میل و رغبتی با بن مرد نداشت رها بی خود را درخواست نمود عبد الله بن جدعان گفت تو را از قید این مزاوجت رها مینمایم بشرط آنکه بهشام بن المغیرة المخزومی شوهر بکنی و اگر کفو بموجب عهد و سوگند کار تو را واجب شود یکی آنکه صد شتر قربانی نمائی دیگر آنکه بکوئی در مسافت ما بین اخشبان که دو کوه از کوههای مکه معظمه است طنابی نابیده امتداد دهند تا بدین وسیله آنگه عریان و بدون ساتر بطواف خانه کعبه احلها الله تعالی پردازی بعد از آنکه با بن شرایط عبد الله بن جدعان او را رها کرد هشام بن مغیره او را بگرفت و اولا از طرف خود یکصد شتر قربانی نمود ثانیا از زنان بنی مغیره را بر آن داشت که طنابی نابیده در میان دو کوه اخشبان امتداد دهند ثالثا بیت الله را احکم کرد بمشار الیها و اکنون ارند نادر خلوت عریانا طواف کند

مطلب ابن ابی ودا عة السهمی گوید ضباعة عامریه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله همسال بود و من در وقتیکه او خانه کعبه را عریان طواف میکرد کوچک بودم و مرا در شمار اطفال میگرفتند بنا بر این از مطاف خارج نشسته طواف ضباعه را مشاهده مینمودم امر لباس خود را بپرون می آورد و میگفت

الیوم یبدو بعضه او کله ... وما بدا منه فلا احله

و با موهای خود عورتین را میپوشانید و در هنگام طواف جوانب و اطراف دیده نمیشد بالجمله چندی در تحت ازدواج هشام بن مغیره بماند تا او در گذشت و ضباعه را شرف اسلام مصیبت آمد و بمدینه منوره هجرت کرد حضرت رسول

صلی اللہ علیہ و آلہ بزویج او میل فرمودند و مطلب ابی لہب و سلمہ بن ہشام اظہار نمودند اما چون حضرت را از کبر سن او خبر دادند رای مبارک منصرف شد

سلمہ بن ہشام پسر ضباعہ از مؤمنین مبشر بہشت بود و در مکہ معظمہ بحالت ناخوشی ماندہ تا بعد از وقعہ خندق ہجرت بمدینہ را موفق شد و مادر او ابن ادجوزہ را با او خواند

لاہم رب الکعبۃ المحرمۃ اظہر علی کل عدو سلمہ
لربد ان فی الامور المہمۃ کف بہا یعطی وکف صنعمہ

ضباعہ

از قرار مسطورات اسد الغابہ سہ نفر از صحابیات کہ دارای جلالت قدر بودہ اند ضباعہ نام داشتہ یکی ضباعہ عابرہ کہ شرح حال او گذشت دیگر ضباعہ بنت الحارث الانصاریہ خواہر ام العطیۃ الانصاریہ سیم ضباعہ بنت زبیر بن عبد المطلب و در قاموس باسم ضباعۃ الکبری ضباعہ بنت عامر افزودہ شدہ ہمچنین ضباعہ بنت عمران و در مسامرات محیی الدین مذکور است کہ از ضباعہ بنت الزبیر پانزدہ حدیث شریف روایت شدہ

و ضباعہ کہ در مطلع ابیات فطامی است و میگوید

قفی قبل التفرق یا ضباعا فلا یک موقف منک الوداعا

دختر زفر بن الحارث الکلابی است و زفر از عمال عبد اللہ بن زبیر بودہ و شاعر فطامی چون بدست زفر بدہ ضباعہ گرفتار و اسیر شدہ و بتوسط ضباعہ خلاصی یافتہ و بر اعطای صد نفر شتر او را مدح گفتہ و در مطلع خطاب بمشار الیہا کردہ و شعر مزبور از اکثر ابیات و آن خالی از ہجو نیست

ضعف

مغیرہ ابیت شہورہ از مغیرہ ہا عبدا سیر کرد در سلک جواری ابن خلیفہ منسلک بودہ و او را واقعہ غریبہ ادبیہ کہ شرح آن از ابن قرار است

چون کوکب اقبال امین خلیفه روی بوبال نهاد و نوبت او بسر رسید و
ظاهر و الیمین او را در بغداد محصور ساخت روزی ضعف بحضور
خواندند تا بخواند و او را قدرے مشغول کند مشار الیها چون شروع بنغمتے
کرد این شعر را خواند

کلیب لعمری کان اکثر ناصرا
و اکثر جرما منک ضرج بالدم

از آنجا که ذکر الایش بخون در شعر بود امین را بد آمد و متغیر شد و
ضعف اکفت شعر دیگر بخوان او خواند

ابکی فراقکم عینی فارقها ان التفرق للاحباب بکاء
ما زال یعدو علیهم ریب دهرهم حتی تفانوا و ریب الدهر عداء

چون این اشعار نیز بمفارقت اشعار میکرد امین مکدر شده بضعف گفت
ایا غیر از بن بیتهای شوم شعرے نمیدانے بار سیم این اشعار را تغنی کن

اما و رب السکون و الحرک
ان المنایا کثیرة الشرک
ما اختلف اللیل و النهار و ما
دارت نجوم السماء فی الفلک
الا لنقل السلطان عن ملک
قد زال سلطانه الی ملک

امین کوبا استنباط کرد که این ابیات بیان حال و مآل اوست زاید الوصف
افسرده شد و ضعف را انحضور خود را مدود دهان وقت قدح بلور ے
که از زود در مجلس بود و مصنع نام داشت بخورد پایے شکست و بر ملالت
امین افزود و دانست بخت برگشته و کار کذشته وقت زوال است

وهنگام کوچ و ارتحال

ضوء الصباح

یعنی روشنائے صبح و ام الخیر خدیجه محدثه که پیش ذکر او شده بدین لقب خوانند

و او در سال هفتصد و بیست و چهار هجری وفات کرده است

ضیفه خاتون

دختر ملک عادل ابوبکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بود
در سال پانصد و هشتاد و دو یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد
در سنهٔ ششصد و چهل در سن پنجاه و نه سالگی نیز در حلب در گذشته است
مشار الیها را بعقل و تدبیر ستوده و وصف نموده اند بعد از انکه سلطان
صلاح الدین عم ضیفه خاتون مملکت حلب را از پدر او ملک عادل
انتزاع نمود و بپسر خود ملک ظاهر داد ضیفه خاتون در حبالهٔ نکاح
ملک ظاهر پسر عم خود در آمد و از و محمد نام پسری بوجود آمد و چون
نوبت حکمرانی بر او رسید ملقب بملک العزیز شد در سال ششصد و سی و
چهار هجری ملک العزیز در گذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر گردید
لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهدهٔ امور ملکی بر نمی آمد
لهذا زمام مهام حکمرانی در کف جدهٔ او ضیفه خاتون قرار گرفت و شش سال
تمام در حلب حکم راند ملک مؤید ابوالفدا گوید پس از وفات ضیفه خاتون
ملک ناصر نوادهٔ او در پنجده سالگی رشد خود را بدرجهٔ ثبوت رسانید
و مستقلاً در حلب مشغول حکومت شد وضیفه نیز از جواری ابوبکر
و ساده معتبر مشهور ابن سیبر بن است

حرف الطاء

طاوس خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بوده واز
کمال حظوت که در آنحضرت داشته دستگاه و خدم و حشم و تجمل و جلال
او بدرجه رسیده که فوق آن متصور نیست واز آن پادشاه با حشمت و جاه
تاج الدوله لقب یافت مرحوم شاهزاده محمود میرزا ابن خاقان مبرور
اسکنه الله فی دار السرور در تذکرهٔ نقل مجلس کرد و حقیقت ترجمهٔ احوال

اما آ شواعر است بمناسبت طبع لطیف تاج الدوله واشعار نغز بے کہ بر وفق
شرحی از شوکت وحشمت وقدر ومقام مشار الیها نگاشتہ کہ خلاصۂ آن
از قرار ذیل است

تاج الدوله آن زن است کہ او از مرتبہ پرتاش کوش زهره ومشتری را کرنموده
وطنطنۂ جاهش هور را در پرده خجلت نشانده ستارۂ طالعش ماه آسمان را
نور بخشا وکوکبۂ بختش بمهر سپهر ضیا داده اصلش از شکرستان عصمت و
کلستان عفت دار السلطنۂ اصفهان واز آدمی زادگان آن سامان است
بسابقۂ من حسب الامر قبلۂ عالم دو سال پیش عمارتے در دار الخلافۂ طهران
محض وجود او ساخته شد وبے لاف وگزاف کروڑے خرج آن بنای عالے و
صحن وایوان رفیع شد از عهد حوا کہ بنی نوع انسان را مادر است تا امروز
صالحہ ومقدسۂ با این خوش احوالے ونیکو ذاتے چشمے ندیده وگوشے نشنیده
اگر نخر نسوانش خوانم بجاست واگر شاه زنانش گویم رواچون شانش زیاده
از آن است کہ بتحریر آید در مجلس اول کہ مخصوص شرح حال شاهزادگان است
ترجمۂ او ونگاشتم واورا با بنات ملوک هم مجلس نمودم هم بفرمایش ایشان
اسالیکا بے ترتیب داده ام موسوم بپرورده خیال وان نسخه بسیار خوبے است
وتاج الدوله بادقتے من در نظم ونثر ونگارش خط صاحب فن کردیده است
(انتهی)

نواب اشرف امجد والاعضد الدوله سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان
فتحعلی شاه نور الله مضجعه کہ از کبار شاهزادگان معظم ابن دولت جاوید بنیاد
میباشند وجزئیات وقایع واوضاع سلطنت حضرت خاقانے را احدے بدرجۂ
ایشان نمیداند در شرحے از عظمت ووسعت دستگاه تاج الدوله وکمال تقرب
او در حضرت خاقانے ومنتهای میلے کہ آنحضرت با این زن داشته اند مرقوم فرموده
گویند

معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب اصفهانے متخلص بنشاط حق تعلیم وسمت پدری
نسبت بطاوس خانم داشت وخط وربط امشار الیها بتوجه واهتمام آن وزیر

بی نظیر بدرجهٔ کمال رسیده بود پس از انکه این زن در میان خدام حرم خاقانی
دارای اختصاص و امتیاز بزرگ شد حضرت خاقان او را تاج الدوله لقب
دادند و عنبر چهرهٔ مرصع بر تیم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبر چهر بود
که امیر اطرابروس برای اغاباجی دختر ابراهیمخان شوشی که اتهام ازدواج
بسیار معتبر حضرت خاقان بود و شرح حال او در حرف الف نگاشته شد هدیه
فرستاده تخمهٔ آن زمرد بسیار درشت و دورش یک قطار الماس بسیار ممتاز
و دور بخیر طلای ظریف داشت حضرت خاقان این پارچه گران بها را بهشتهزار
تومان خریدند و در موقع مزبور بذل کردند و مقرر فرمودند پانزده هزار تومان
بمیرزا عبدالوهاب معتمد الدوله که نویسندهٔ فرمان و حامل خلعت تاج الدوله
بود خلعت بهائی عنبر چهره داده شود و تشکر از تاج الدوله این دو بیتی را
بنظم اورد

بتاج الدوله چون دادم لقب شاه گذشت از آن سرم از اسمان ماه
همیشه بخت با او هست و بنود کبی با ذات عنبر از سیاهی

تاج الدوله خارج از حرمخانه اسباب تجمل و دستگاهی جداگانه و مخصوص
از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت
میرزا احسن پسر مرحوم میرزا اسدالله برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم
نوری در بیرون وزیر تاج الدوله بود و در حرم و اندرون اصفهر دختر
خانلرخان زند زوجهٔ شاهزاده ملک ارج میرزا تقلد و تکفل این شغل مینمود
دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبرهٔ خاقان محسوب میگشت و در زمان
شاه شهید سعید آقا محمد شاه مطلقه شده و چراغعلیخان نوائی او را بزنی
کرفته و قریب صد سال عمر کرده در دستگاه تاج الدوله در تبریز قایم مقامی
یافت میرزا ماه شرف عمهٔ مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی که ملقب
بر منشی بود رسایل و مراسلات را تحریر و انشا مینمود زنی حسنی بنام
نام که اسباب تجارتخانه و مال التجارهٔ زیادی داشت کرک یراق آن دستگاه
شمرده میشد و او لباسی متوسط و مرتبت از زنانه و مردانه میپوشید و میخواست

خود را خواجهٔ مادرزاد بخرج دهد

آقای میرزا تقی خان ایادی از رجال معتبر کاردان و فضلای عصر حضرت خاقان میفرماید

پیر و بکر و بیوفا و بدرک است این جهان کوئی که خوانندش بلک است

از مراحم مخصوصهٔ حضرت خاقان خلد مکان در بارهٔ تاج الدوله انکه از روز اول نوروز سلطانی آنحضرت تا روز سیزدهٔ عید با تمام اهل حرم محترم و کل خانوادهٔ شاهزادگان کرد طهران اقامت داشتند و شاهزادها که شوهر کرده و در دار الخلافه بودند مهمان تاج الدوله میشدند و این سیزده شبانه روز بعیش و سماع میگذشت و لوازم و اسباب شادمانی و عشرت طوری فراهم که مزید بر آن متصور نبود و تاج الدوله بهمه عیدی و اشیاء طرفه نفیسه میداد و مهربانی مینمود اطاقها و مهمانداریها متعدد برای هر یک بقدر خود موجود و مهیا بود

میرزا علیمحمد خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله که شمس الدوله دختر خاقان را بزنی داشت و داماد تاج الدوله بود میگوید روزی وارد حرم و اطاق مرصع خانهٔ تاج الدوله شدم دیدم پشتی مرصع مخده و مسند مرصع متکاها مرصع تنکها مرصع آینه ها مرصع مجمرها مرصع و پرده ها مزین دوز مبهوت شدم و متحیر ماندم

تخت مرصع مشهور بتخت طاوس را پیش از عروسی تاج الدوله تخت خورشید میکفتند شاهزادهٔ شجاع السلطنهٔ مرحوم ابن خاقان در حکومت طهران چون تدارک عروسی تاج الدوله را میدید در شب قبل آن تخت را برای خوابگاه خاقان بکفنهٔ او زدند از آن شب بمناسبت اسم تاج الدوله که طاوس خانم بود آن تخت مشهور بتخت طاوس شد

تاج الدوله منقطعه بود چون قرب و اعتبار او در حضرت خاقان بدرجهٔ کمال رسید شاهزادهٔ شجاع السلطنه باجازت پدر تاجدار خواست انقطاع را بدوام تبدیل کند چون بتاج الدوله اظهار کرد او تمکین ننمود و گفت اینهمه

التفات عنایات خسروانی از ساعت سعید آن عقد بوده برهم زدن آن روا
نباشد خاقان خلد آشیان را این سخن خوش آمد و درجات و مراتب تاج
الدوله از هر جهت مضاعف گردید و امر خاقانی صادر شد که عبد الله خان
معمار با شبه یک دست عمارت تمام از اندرونی و بیرونی و حمام مشتمل بر
تالارها آینه متعدد در موقع عمارت چشمه کرجا یگاه مخصوص پادشاهی
است برای تاج الدوله بسازند و هیچیک از اهل حرمخانه در آن عمارت
نبودند مکرر خضرا آقا محمد رضا موسیقی دان ملقب به شاه ویردی خان
که در موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود باین رتبه قابل شده بود
و بیگم رستم آبادی ملقب به یار شاه و چند نفر خرد جواهر پوش که کار شان
ساز و آواز بود و در سفر و حضر در خدمت تاج الدوله بودند
مختصر برای اینکه وسعت دستگاه تاج الدوله بدرستی معلوم شود اظهار
میدارد که ماهی هزار تومان باسم سبزی مطبخ مشار الیها از دفتر برات
صادر میشد و بقیه اوضاع را بهمین فقره قیاس باید کرد
تاج الدوله از برکت تربیت محمد الدوله میرزا عبد الوهاب نشاط در نوشتن
مقامی حاصل کرده بود و عریضه که بحضور حضرت خاقان مینوشت مضامین
بدیع و قافیه لطیف انشاء از جمله وقتی در ییلاق امام زاده قاسم تاج الدوله
و پسرش سلطان احمد میرزای مشهور به سیور ساچی هر دو مبتلا بخوشی و با
مبتلا شدند خاقان مغفور تشریف فرمای نوا بودند سلطان احمد میرزا
درگذشت و تاج الدوله بصحت قابل گشت حضرت خاقان تسلیت نامه به
تاج الدوله نگاشته در آن مرقوم فرمودند

از کسی چون بشکند چیزی بلائی بگذرد
خوب شد بر تو به زد آسیبش از مینا گذشت

تاج الدوله در جواب نوشت

اگر بشکست اندر بزم میشان ساغر مینا
سر ما بی سلامت دولت پیر مغان برجا

امّا نتایج افکار و اشعار آبدار تاج الدّوله بسیار است بچند بیتی از آن اقتصار میرود میگوید

باد از سر کوی تو کدشتن نتواند
پیغام من دلشده را پس که رساند
تا کی بصبوری بفریبم دل خود را
دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

ولها ایضاً

مرغی که بدام تو اسیر است دیگر نکند هوای گلزار

ولها ایضاً

اندر سر کوی تو بسی منتظرانند شاید ندهد لطف تو از خاطر ما را

امّا نواب تاج الدّوله که تاج الدّوله ثانی میباشند از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت قویشوکت اقدس همایون شاهنشاه (ناصر الدّین شاه) دام ملکه مجلله ایست عقیله و عاقله و معظمه ایست نبیله و کامله بدر نامدارش مرحوم شاهزاده غفران مآب سیف الله میرزا ابن خاقان خلد اشیان فتحعلی شاه طاب ثراه از پادشاهزادگان بزرگ بشمار میآمد و خود در این خدر عظمت و ستر ابهت و حشمت دارای هر گونه اختصاص و مزیت میباشد بخوانائی و دانائی معروف و بسیار اوصاف حمیده مشهور و موصوف است دو بدو از دواج و اقتران اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران دارا ازین بطن طاهر فرزندی ارجمند بوجود آمد و بمعین الدّین میرزا موسوم گردید و چون آثار رشد و شهامت و فرزانگی و کرامت و شرایط شهریاری و خصایص فرمانفرمائی و مملکت داری از ناصیه او لائح و ظاهر بود بزودی ولایت عهد یافت و چیزی نگذشت رسما اینخبر را انتشار دادند و بلوازم اینکار از هر جهت پرداختند امّا افسوس که آن غنچه نوشکفته را باد سنرانِ اجل بزودی افسرد و ازین گلستان نقل کرده و تخت بباغ رضوان برد و عجب آنکه این سانحه غم افزا مقارن وصول خبر فتح هرات و از سوانح سنه هزار و دویست و هفتاد

وسیه هجری وسال دهم شهریاری شاهنشاه جم جاه خلد الله ملکه وسلطانه
بود و بزبان حال روزگار میسرود (غم و شادی است که با یکدیگر آمیخته اند)
آما شادی فتح هرات بظاهر و بیرون بود و ان غم در باطن و اندرون
و خرد خورده بین از قول مولوی معنوی علیه الرحمه چنین وا مینمود که

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را

والحق سالخورده بود جانکاه و آتش خرمن جانهای آگاه و اگر زیاده بر بن طول ایام
غمی را تجدید نموده ایم و بر الم افزوده رضا بقضا الهی داده از بن مرحله دود

گذریم و راه تسلیم سپریم

هم اکنون نواب تاج الدوله دامت شوکتها بتوجهات خاصه شاهانه و مزایای
مخصوصه خود در حرم جلال خسروانی دارای مقامی معلوم است و خاص و
عام خدام آن همایون مقام دقایق اعزاز و احترام آن معظمه را کاملا مرعی
و منظور میدارند دام الله عمرها و جلالها

طبقه

کوبند از بنات یاد انش و در ادبیات عرب دختری بوده مسماة بطبقه
و مرد بی موسوم بر شن که عقلی کامل داشته او را در حبالهٔ نکاح آورد
بنابر این کفنه اند وافق شن طبقه یعنی این زن و شوهر در خوی یکدیگرند
و این کفنه از مثلهای مشهور شده هر دو چیز را که باهم کمال تناسب و موافقت و مودت

آید میگویند وافق شن طبقه

در مجمع الامثال مسطور است که چون شن مرد بی عاقل بود در هر جا جستجو
مینمود تا دختری دانا بدست آرد و او را بزنی گیرد تا روزگار خود را
بخوشبختی گذراند از جمله روزی بعزم دهکدهٔ براسب خود سوار شده بیرون
آمد و بشخصی برخورد و پس از ادای تحیت و سلام دانست که آن مرد هم
عازم همان قریه است و با او همراه خواهد بود قدری که راه پیمودند
باو گفت تو مرا میبری تا من تو را ببرم آن مرد تعجب کرده گفت این چه سؤال
در حالتی که هر دو سوار یم و مرکب ما را میبرد شن سکوت کرد و دیگر راه

ط نموده نزد یک بقریه رسیدند در آنجا خرمنی دیدند بازشن برفیق راه کفت
برا عتقاد تو صاحبان این خرمن محصول خود را خورده اند یا نه رفیق متعجب شده
کفت عجب سادهٔ مردی هستی خرمنی که هنوز کوبیده نشده و دانه ان را از کاه
جدا نکرده و جمله در پیش نظر ما موجود است آن را چکونه خورده اند شن باز
ساکت شده چون بدهکده رسیدند جنازهٔ روبروی آنها نمودار شد شن
از رفیق پرسید اینکه در تابوت است آیا مرده است یا زنده رفیق کفت چون تو
جاهلی ندیده ام بینی که بکورستانش برند و پرسی مخضر آنمرد شن را یکباره
ابله و احمق بجای آورده امّا از آنجا که در هما نقریه سکنی و مانی نداشت روا
ندید که شن را بکذارد بجای دیکر منزل کیرد او را بخانهٔ خود فرود آورد و او
دختری داشت طبقه نام از پدر پرسید مهمان کیست کفت سردی است نهایت احمق
چون رفیق راه بود نپسندید دم که او در موطن ما بجای دیکر فرود آید دختر کفت
حمق او از چه مقوله است آنمرد سؤالهای شن را تقریر نمود دختر بر لکفت
پدر اینمرد احمق نیست بلکه دانا است و سؤالهای او معنی دارد اینکه کفت تو
مرا پیری یا من تو را مقصود او این بود که تو سخن میکوئی یا من بکویم تا مشغول
شویم و بدوین کسالت را هرا طی کنیم و اینکه حاصل در و شده و خرمن کرد را
کفت ایا ساحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که ایا آن اسلم فروخته
و قیمتش را خورده اند یا نه و اینکه جنازه را میرسیدند زنده است یا مرده می کفت
ایا این متوفی فرزندی خلف دارد که نام او را زنده کذارد یا نه آنمرد چون این
سخنان شنید نزد شن آمد و پس از چند جمله با و کفت میخواهی سؤالات
عرض راه تو را شرح دهم کفت بده چون شنیده ها را اظهار داشت شن
کفت اینها را تو خود ندانستی بکو بنده آن برای تو کیست کفت دختری
دارم طبقه نام او این تعبیرات را برای من نمود شن کفت من در جستجوی
چنین دختری بودم و اینک او را از خواستکاری میکنم آنمرد راضی شد عقد
ازدواج منعقد شد و شن طبقه را بقبیلهٔ خود برد و اهل قبیله نیز هوش
و ذکای طبقه را سنجیده کفتند و افق شن طبقه و در بیمعنی مناسبی میباشد

وافقه فاعتنقه (انتهی)

و بعینه کفنه اندیشن بمعنی قرابه کوچک است و طبقه سرپوش هر چیز را کویند و در تحفه هر چیز موافق میکویند و افق شن طبقه یعنی قرابه موافق سرپوش در آمد و افق للشئ من شن لطبقه نیز استعمال شده است

طثریه

مادر یزید بن سلمة بن سمرة بن سلمة الخیر ابو المکشوح الفقیمی شاعر مشهور خلفا عصری امویه است و او باسم مادر خود شهرت یافته و ابن یزید بن الطثریه کویند مشار الیه در سنه اربعین و مئة هجری در رکاب ولید بن یزید بن عبد الملک در جنک یمامه کشته کشت و خواهرش زینب بنت الطثریه که ترجمه حالش کذشت ابیاتی در مرثیه او بنظم آورده که آنها نیز پیش مسطور شد اما ابن اثیر در کامل و ابن کفنه است

طرفة القینة

مغنیه بوده است در عصر بنی عباس صاحب طبع شعر و ظرافت از هوا خواهان عبد الله بن نصر از نجبای عباسیه و اطوار و کفتار او نیز عبد الله را مفتون کرده بود ابیات ذیل را از قرار مسطور ات کامل ابن اثیر و حدیقة الأتراح در مجلس تغنی در حق مشار الیه کفته و امام مبرد نیز در آنمجلس حاضر بوده است

لیس یجری علی لسانی شئ ... شهد الله لی سوی ذکراکا
ذاک ان الفؤاد قد صار منی ... منزل الود بیننا ماواکا
و تمثلت حیث کنت لعینی ... فهی ان غبت او حضرت تراکا
لیس تخلو جوانحی منک وقتا ... هی کل مشغولة بهواکا

ایضاً

اذا هام قلبی لم اجد من برده ... الی سوی ذکراک والموت فی الذکر
و اطمعه فی الوصل منی تعللا ... و ان کنت منه آیسا آخر الدهر
فکم عبرة فی جنح لیل سفحتها ... و کفی علی خدی الی وضح الفجر
افکر ما یجری الیک و ما الذی ... ازال لک عما قد عهدت و لا اذری

ایضاً

فلو ان شرق الارض بینی وبینکم وقوی وراء الشمس حین تغیب
لوافیتکم اطوی التباسب بینکم وقال الهوی لی انه لقریب

طغای الخونده ام الکبری

زوجهٔ ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر بوده است ودر اصطلاح خود آنرا طغای میکفتند ویپش درعنوان ام انوك ذکر اوشد ابتدا در عداد جواری ابن قلاوون معدود وبعد در سلك ازدواج او در آمد وحظوتی بهم رسانید چه جمالی بکمال داشت وابن قلاوون باوجود او بدیکر رغبت نمینمود وقتی طغای الخونده عزیمت حج کرد جوانمرد مشهور قاضی کریم الدین کبیر با او همراه شد وطوری اسباب اسایش او فراهم آورد که مرید بر آن متصور نیست از جمله کوزه که انواع سبزیها در آنها کاشته شده بود بر شتران بار کرد وهادهٔ کاوها همراه برداشت که هر صبح وشام شیر وپنیر تازه اماده باشد مفرزهی کوید هر روز بر سم ایام حضرت ریاست الوان اغذیهٔ لذیذه حتی سبزی وپنیر تازه در خوان ابن زن حاضر بوده انتهی

قاضی کریم الدین مزبور در سایر امر اکه در موکب طغای الخونده بودند نزدیك بمنزل پیاده شده در رکاب او میرفتند وباو احترام سلاطین مینمودند وزمین میبوسیدند در سال هفتصد وسی ونه مشار الیها بار دیکر زیارت خانهٔ خدا رفت وامیر بشتاك را باخود برد امیر مشق شام تنکز هر وقت بملك ناصر پیشکشی میداد نقاد یم زیاد بر بخونده طغای اهدا مینمود بعد از وفات ملك ناصر نیز بهمان شان بود تا در سال هفتصد وچهل ونه هجری بمرض وبا در کذشت ودر خانقاه ام انوك در صحرای خارج باب البرقیه مصر که خود ساخته بود مدفون شد وهزار نفر جاریه وهشتاد نفر خواجه واموال کثیره از وی بماند او را بعفت وطهارت وکثرت صدقات ستوده اند کنیزکان زیاد را جهاز مرتب ساخته وبرای هر یك معاش قرار داده وبرای پسر خود علاوه بر اینها خیرات نموده بود

خیرات حسان

۱۵۰

طوطی قادرین

صاحب طبع شعر و فصاحت و ساکن سرای سلطان سلیمان سلطان عثمانی بوده سلطان مرحوم او را بزنی بنا بر افتد شاعر داده یکی از احبای او افتد باو تهنیت کفتند که با طوطی همدم شدید بنا بر این در بیتاب فیما بین زن و شوهر مضمونهای خوش از بابت همدمی طوطی و غراب رد و بدل شده است

طیبه

دختر سیم خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلیمیرزا فرمانفرمای فارس و مرحوم حسنعلیمیرزا والی خراسان بوده مرحوم محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس در هیجز تالیف خود کوید بمشارالیها بقدر مخرج مکاتبات تحصیل خط کرده و طبعی نیکو داشته حضرت خاقان او را بسریر سلطنت امیر محمد قاسمخان خلف الصدق سلیمان خان صاحب القاب شامخه مامور فرمودند اینک مدت بیست سال است که در آنجا نه مقیم است در مواعظ و نصایح و مراثی سخن راند وقتی هم بمن دو غزل بعرض خسرو رسانیده منش اموزکار بوده ام این دو شعر از اوست

اکر بدرد دل من نمیرسی زتغافل — برم زدست تو بردرکاه امیر شکایت

طبیب آمد و عاجز شد از علاج دلم
علاج درد دلم را مکر حبیب کند

و عارض شرم مهر و مه باشم — کنیز کمتر ین شاه باشم

طیب

کوید مشارالیها وقتی در نصره غازی داشته و خیامی هم بوده باسم منجاب که با آن خیام رقابت مینموده طیبه و چهی نقد بیکی از شعرا داده و او این بیت را کفته است

خیام طیبه لاخیام منجاب — خیام طیبه سخن واسع الباب

همین بشعر حمام منجاب را شکست و مشتریان آن بحمام طیبه آمدند

حرف الظاء

ظبیة

جلیلهٔ ابو قتادهٔ انصاری از صحابیهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله ودختر براء بن معرور و صحابیهٔ جلیلة القدر بوده وحضرت رسالتپناهی این حدیث شریف را که لیس علی کن جمعة ولا جهاد ومفاد آن اینست که نماز جمعه وجهاد بر زنان واجب نیست بمشار الیها خطاب فرموده اند

ظبیة بنت وهب

نیز از صحابیات است بعضی او را مادر ابو موسی اشعری دانسته اند ویرخی والده ابو موسی را طیفه بنت وهب نوشته اند

ظبیة

اسم جاریهٔ مغنیه ایست که او را ظبیة الوادی هم گفته اند مشار الیها علم موسیقی را از معبد مغنی مشهور اخذ وتعلیم کرفته اصلا حجازیه بود بعدها در عراق میزیسته است وظبیة الباهلیة بنت وزیر از ادیبه هائی است که در کتاب اغانی نام آن برده شده

حرف العین

عائشة بنت ابی بکر

محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ترجمهٔ حال عائشه استقصا نموده وما حصل کلام او را مادر اینجا ایراد مینمائیم وی میکوید عائشه ام المؤمنین جلیلهٔ جلیلهٔ حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه وعلی آله الطاهرین است دختر ابی بکر عبد الله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی القرشیة التیمیة پدرش در جاهلیت از رؤسا واصحاب مشاوره بوده ودر میان قریش محترم

و در مشکلہا ز امور از قبیل قتل و دیت مؤتمن شدہ آنچہ او تعیین میکرد
مقبول بود و اعتلای قدر و مقام او در شام روشن در نزد حضرت رسول صلی اللہ
علیہ و آلہ مأثور و مشہور است عائشہ پس از خدیجہ اشہر زوجات طاہرات
حضرت نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم است و او شش سالہ بود و ہنوز
حضرت نبوی بمدینہ منورہ مہاجرت نفرمودہ بودند کہ بشرف ازدواج آن
حضرت مشرف شد یعنی صیغہ عقد جاری گشت در سن نہ سالگی زفاف
صورت پذیر گردید و آنوقت خاتم الانبیاء در مدینہ طیبہ تشریف داشتند
عائشہ مدت نہ سال در خدمت سید المرسلین بسر برده و در ظرف اینمدت
از احادیث نبویہ و عادات و حالات محمودہ آنحضرت آنقدر ضبط و روایت
کرد کہ از جملہ از برای بسیاری از احکام شرعیہ و مسائل دینیہ سند گردید
و او را بفقاہت و علم و کثرت حدیث ستوده گفتند ربع احکام شرعیہ
ما از و منقول است و این دو حدیث کہ خذوا ثلثی دینکم من عائشہ و خذوا
شطر دینکم من الحمیراء کہ در حق او روایت شدہ علی التقدیر صحتہا این
مدعا را مع زیادہ تائید مینماید بنا بر حدیث اول اکثر مسائلی کہ محتاج
الیہ ماست و بنا بر حدیث ثانی نصف آن از مشار الیہا ما خود و منقول
است بعلاوہ ایام و اشعار عرب نیز آشنایی داشتہ و از آنجا کہ انواع
علوم اسلامیہ و جاہلیت را حائز بودہ او را عالمہ دانستہ اند
ابو موسی الاشعری فضل مشار الیہا را اعتراف کرده گوید در میان ما
اصحاب رسول حدیثی از احادیث نبوی اشکالی بہم نرسانیدہ و نزد عائشہ نرفتیم
او حل کرد و معلومات در آن باب بدست آوردیم
اما در باب فصاحت او معاویہ سوگند یاد کرده و گفتہ است من ہیچ خطیبی
ندیدم کہ از عائشہ بلیغ تر و فصیح تر و فطن تر باشد و از کبار تابعین
عروہ بن الزبیر گفتہ است چہ در احکام قرآن و فقہ و فرایض و طب و چہ
در علم اشعار و انساب عرب از عائشہ من کسی را اعلم ندیدم
احنف بن قیس تابعی نیز گفتہ است من خطبای ہا ابو بکر و عمر و عثمان و بعضی

خلفای دیگر را از مقالہ ہائے بر موعظت و نصیحت شنیدہ ام از دہن
ہیچیک سخنے بجز الت و فصاحت سخنان عائشہ استماع نکردہ ام اما کثیر
الحدیث بودن او نزد فاضلے شارح کتاب مواہب لدنیہ تصریح کردہ است
کہ دو ہزار و دو یست و دو حدیث شریف از مشار الیہا روایت شدہ در
یکصد و شصت و چہار آنہا شیخین یعنے بخاری و مسلم اتفاق کردہ اند
و فقط در پنجاہ و چہار حدیث بخاری و در شصت و ہشت حدیث مسلم براہ
انفراد رفتہ اند و فور اطلاعات عائشہ باینام و اتفاقات عرب نیز ہر دفعہ را
باشعار و اراجیز کہ در حق آن کفتہ شدہ بود خبر میداد و بتفصیل آن را
میدانست باینہمہ فضائل و مناقب و رغبت او بدنیا کم و صدقہ او زیاد بود
چنانکہ کویند روزے صائم بود صد ہزار درہم بدست او رسید ہمہ را
تصدق داد و یک دینار افطار بہ برای خود نگاہ نداشت و اینقصہ بروایت
ام ذرہ خادمہ مشار الیہا بر ثقات ثابت شدہ است از آثار صحیحہ در حق
مشار الیہا خشنودی حضرت رسول صلے اللہ علیہ و آلہ از و و مجید است کہ
در یک حدیث شریف فرمودہ و میفرماید از صنف رجال بسیاری بکمال رسیدند
اما از زنان چہار نفر کامل کردیدہ آسیہ بنت مزاحم و مریم بنت عمران
و خدیجہ بنت خویلد و فاطمہ بنت محمد و فضل و مجان عائشہ بر سایر زنان
مثل تفوق ثرید است بر سایر اغذیہ کہ مشار الیہا را جدا کانہ وصف کردہ اند

اذا ما الخبز ثاردہ بلحم فذاک اما نہ اللہ الثرید

ثرید چون مرکب از نان و کوشت و لقمہ چرب و روغن دار است و غذائیت
او نیز مسلم است بلذت خورندہ و بسہولت ہضم میشود و بدینجہت نزد عرب
غذای مطبوع است و با ہیچ غذا تبدیل نکنند چہ میکویند کہ ما نوش اند و از
ثرید بجبوحۃ الجنۃ یعنی وسط بہشت تعبیر میکنند لہذا این فرمودہ حضرت
شامل مدح بزرکے است
در لفظ عائشہ تعبیر عایشہ صحیح و فصیح است عوام محدثین این لفظ را با یا
و عائشہ تلفظ کردہ اند چنانکہ زرقانے در شرح مواہب لدنیہ تصریح نمودہ

وکنیت

وکنیت شاراتیها ام عبد الله بوده نسبت بخواهر زاده خود عبد الله بن زبیر و این نسبت را حضرت رسول صلی الله علیه وآله داده اند و علامه قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته است (انتهی)

مورخ مشهور فاضل محمد معروف بمصلح الدین اللاری الانصاری در تاریخ خود موسوم بمرآت الاذکار و مرقاة الاخبار گوید اغنیای اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون حب آنحضرت و ابنائه معلوم داشتند در روز نوبت وی هدایا میفرستادند یکی از امهات مومنین با آنحضرت عرض کرد بفرمایید مردم با نیمعنی تقید نورزند و هر جا که آنحضرت باشد هدیه خود ارسال دارند فرمود در باب عایشه مرا ایذا ممکن که وحی در فراش زنی بمن نمی آید پس از آن حضرت فاطمه زهرا را ازار داشتند تا همان معنی را بعرض رسانید فرمود دختر من مرا دوست میدارد حضرت فاطمه عرض کرد بلی فرمود پس عایشه را دوست دار

نیز همین مورخ میگوید از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند دوست ترین مردم نزد تو کیست فرمود عایشه پرسیدند از مردان فرمود پدر او بود و در نسخه که سوال و جواب نظر بغیرت طاهره نباشد لیس این حدیث منافی نیست با آنکه از عایشه پرسیدند دوست ترین شخص کیست نزد رسول الله صلی الله علیه وآله گفت فاطمه پرسیدند از رجال گفت شوهر او

اما حدیث افک بسیار نوشته شده و در اینجا محتاج بتکرار نیستیم و آن نسبتی را که صاحب مشاهیر الثناء در اینمحل داده و میگوید از اینجهت است که مبادا شیعه را در فتاوی خود اکفار میکنیم روح ما از آن بیخبر است و اگر کسی چنین تصوری در حق کنیز خانه زاد حضرت پیغمبر صلوات الله الملک الاکبر نماید او را سیاسی کار میکنیم و او را از دایره دین و دیندار خارج میدانیم شاید وقتی او عناد قریب تر در مشاجرات جاهلانه خود با هم بعضی سخنان نا صواب گفته باشند ما گفته هر دو طرف را باب الرش

شیشه وسوخته ودانسته ایم که هیچیک در دین نداشته اند راهی بهوا
نفس پیموده وبا کمال بیغیرت در عزم مسابقه نموده وبا وجود این پنهان ننمائیم
که شیعه را از عائشه کدورتی است اما آن متعلق بزمان حیات حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله نباشد در آن زمان مشار الیها محبوبه
الحضرت بود وکلمتی با حیراء با وخطاب میفرمود آن کدورت بوقایع
واقعه بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است آیا عایشه
با وجود انکه زیاده از هزار مرتبه فضایل حضرت امیر المومنین علی علیه السلام را
از دهن مبارک پیغمبر ص شنیده وخدمات آن بزرگوار در دین مبین اسلام
اغلب در مرآی وسمع مشار الیها بود در زمان خلافت الحضرت مردم را
بمخالفت تحریض نکرد واسباب چنان جمعی را فراهم نیاورد اگر کسی با علی
علیه السلام خصمی کند باید او را از بحق شمرد یا آن بزرگوار را ومع ذلک اینکار
وبسیاری از کارها دیگر را بخدا باز گذاشته امیدواریم کناهکاران
توبه کرده باشند وتوبه انها قبول شده باشد ودر هر حال گوئیم صرفه
مسلمین امر فرمود در رفع خلاف وترک اختلاف واستحکام مبانی موتلف و
ایتلاف است رجوع فرمائید بمقاله که در تحت عنوان سوسن نگاشته
شده

واز اشعار عائشه که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه وآله انشاد کرده
دو بیتی بطور دوبیل است میگوید

فلو سمعوا فی مصر اومناف خده
لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد
لواحی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن بالقطع القلوب علی الأیدی

عائشه بمناسبت وقت تمثل باشعار شعرا سبیا ومیپموده از جمله بعد از
رحلت سید انام علیه الصلوة والسلام میکفته والله العظیم پیغمبر چنان
بود که حسان کفته واین دوبیتی میسرود

تنی بیدی الداجی البهیم جبینه
یلج مثل مصباح الدجی المتوقد
فمن کان او من قد یکون کاحمد
نظام لحق او نکال لملحد

و در وفات برادر صلبی و بطنی خود عبد الرحمن بن ابی بکر این دو بیت میخواند

وکنا کندمانی جذیمة حقبة
من الدهر حتی قیل لن یتصدعا
فلما تفرقنا کانی ومالکا
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا

و این دو شعر از مقسم بن نوبره است که در مرثیهٔ برادر خود مالک بن نوبره گفته و مالک در جنگ مرتدین کرد در اوائل خلافت ابو بکر در گذشت

کشته کشت

عائشه در اواخر خلافت معاویه در شب سه شنبه هفدهم رمضان سال پنجاه و هشت هجری در گذشت و حسب الوصیه در قبرستان بقیع مدفون شد و ابو هریره که از جانب مروان بن الحکم والی مدینه آنوقت قایم مقام بود بر او نماز کرد و مروان خود بقصد حج بمکهٔ معظمه رفته بود و مباشر امر دفن عایشه خواهرزاده گان او عبد الله و عروه پسران زبیر بودند و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عبد الله بن محمد بن ابی بکر و عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر آن دو را همراهی نمودند

عائشهٔ النبویة

دختر حضرت امام جعفر الصادق و خواهر حضرت امام موسی الکاظم علیهما السلام است چون از خاندان نبوت بوده باین اسم مشهور شده و کدام شرافت بالاتر از اینکه پدر امام جعفر الصادق و جد امام محمد الباقر و جد اعلا علی بن الحسین زین العابدین باشد و سلسلهٔ نسب بحضرت سید الشهداء

علیها الاف التحیة والثناء وحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منتهی گردد
وازانها نباشد که حب ایشان را حضرت رسول صلعم مقدم بر حیل فرایض
قرار داده ابوذر غفاری روایت کرده که بدحضرت رسول صلعم فرمودند
لو صلیتم حتی تکونوا کالحنائر لا ینفعکم ذلک حتی تحبوا آل رسول الله علیه
الصلوة والسلام

هم القوم من اصفاهم الود مخلصا
تمسک به اخراه بالسبب الاقوی
هم القوم فاقوا العالمین مناقبا
محاسنهم تحکی وایاتهم تروی
موالاتهم فرض وحبهم هدی
وطاعتهم ود ووده تقوی

عائشة التیمیة از عابدات مجاهدات بوده ودر مناجات خود فقرات
ذیل را بدرگاه عزت عرض مینموده
وعزتک وجلالک لئن ادخلتنی النار لاخذن توحیدی بیدی واطوف به
علی اهل النار واقول وحدته فعذبنی
عائشة نیمیه در سال یکصد وچهل وپنج ربدار بقا ارتحال جست
ودر باب الفرادیس مصر مدفون گشت علیها وعلی ابائها الاف التحیة

عائشة الباعونیة

دختر احمد بن نصر الباعونی است واز بیاری فضلای کرد است اورا
فاضلة الزمان میگفتند درجه علم وکمال او از قصیده که در مدح
حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفته والفتح المبین فی نعت الامین
نام دارد معلوم میشود ومطلع آن قصیده اینست

فی حسن مطالع افکار بدیع سلم
اصبحت فی زمرة العشاق کالعلم

ودر این قصیده میمیه تشبیب بعضی از صاحبان قصیده بدیعیه مشار الیها

اسامی انواع محسنات بدیعی را تلمیحاً ذکر کرده است و طلاقت لفظ
و انسجام کلمات را التزام نموده بعد ازان اورا بطور اختصار شرح میباید
و آن بطرز خزانة الادب ابن حجة الحموی بلکه بشهادت عبد الغنی النابلسی
بر آن ترجیح دارد خطبهٔ شرح قصیده را بدین عبارت ابتدا میکند
الحمد لله محلی جباد الافهام بعقود مدح الشفیع و بعد میگوید فهذه
قصیده صادره عن ذات فناع شاهره بسلامة الطباع سافره عن
وجوه البدیع سامیه بمدح الحبیب الشفیع یکی از اشعار قصیده

نصیحه اوایتست

علوا کما لاجلوا حیث اسبوا اما زادوا دلالا فاصبر فشا سقمه

و این بیت از محسنات بدیعیه جناس ناقص را شامل است و در بیت مطرود
در ذیل را در ترجمهٔ قاموس از فی بما سبت ایراد کرده و الحق با بیت دیوان
شعر را ابراشم میگوید

کانما الخال تحت الفرط فی عنق بدا لنا من محیا جل من خلقا
نجم بدا فی عمود الصبح مستترا تحت الثریا قبیل الشمس فاخرقا

سئلهٔ وطی نائمه را مشار الیها بر وفق مذاهب اربعه بصورت استفتا
و بیان فتوی نظم کرده و این بنده دلیل تبحر او ست گوید

سؤال

ما قولك یا ستنا العالمه فی رجل دب علی نائمه
تفتحت تحسبه بعلها وهی بما لذ لها نائمه
فاستیقظت فابصرت غیره عضت علی اصبعها نادمه
فهل لنا من فتوة عندك ما بودة فی ذا ام اثمه

جواب

قالت لکم ستکم العالمه انا لاهل العلم کالخادمه
انقل ما قالوا وما اخبروا عن التی قد نکحت نائمه
الشافعی قال لها اجرها ما لم تکن فی نکحها عالمه

والمالکی قال انا فتوتی ... مأجورة فی ذاک لا آثمه
والحنفی قال انی رزقها ... فی ظلمة اللیل وهی حالمه
والحنبلی قال انا فتوتی ... فی هذه النکحة کالآثمه
لو لم یکن لله لها طعمه ... لانتهضت من نحتها قائمه

عائشهٔ سمرقندیه

مشاعره بوده است از اهل سمرقند و طبع لطیفی داشته ابن دوبیتی از وست

از وست تذکرهٔ آتشکده مسطور است
اشکی که ز چشم من برون غلطید است
در گوش گشیده گه مروارید است
از گوش برون آرگه بدنامی تست
کانرا برخم تمام عالم دید است

نامن چو شب وصل تو بکشاید راز ... ناکاهم از شام کند صبح آغاز
با اینهمه گر عوض کنندم ندهم ... کوتاه شبی از ان مصیبت عمر دراز

مضمون دوبیتی اول شبیه است بمضمون دوبیتی جارالله زمخشری که در ترجمهٔ استاد خود ابو مضر منصور گفته و ان دوبیتی این است

وقائلة ما هذه الدرر التی ... تساقط من عینیک سمطین سمطین
فقلت لها الدر الذی کان قد حشا ... ابو مضر ازنی تساقط من عینی

عائشهٔ الفرطبیه

دختر احمد نامی بوده است از اهالی قرطبه پای تخت قدیم اندلس شعر را نیکو میگفته و در رسائل و مکاتبات ید طولی داشته در کتب مطالعه اشتها دارد فضلا و ادبا مقدم ادبیهای اندلس را انشاء اند عم او عبدالله طبیب علاوه بر حذاقت در فنون طبیه در قریض شعر و انشا نیز ماهر بوده و عائشه را در شعر بر تر از وسیذ انند در هر حال اشعار الیها قصاید بلیغه در مدح ملوک نظم کرده و عرایض خود را مستقیما باتها اظهار مینموده گویند وقتی بحضور مظفر بن منصور ابی عامر رفته یکی از پسرهای کوچک

پادشاه را نرسد او را پدید بدیهه کفر است

ارا ک الله فیه ما تری بد ولا برحت معالیه تزید
فقد دلت مخائله علی ما تؤمله وطالعه السعید
تشوقت الجیاد له وهزّ الحسام هوی واشرقت النبود
وکیف یخیب شبل قد نمته الی العلیا خضارغمة اسود
فسوف تراه بدرا فی سماً من العلیا کواکبه الجنود
فانتم آل عامر خیر آل وانکا الاعداء منکم والحدود
ولیدکم لدی رأی کشیخ وشیخکم لدی حرب ولید

در نفح الطیب مسطور است که عائشه الفرطبیه خط را خوش مینوشته و بکتابت قرآن مجید اشتغال داشته در رسائل چهار صد هجری بکار انجا نمود و قتی یکی از ثقلای شعرا او را خواستگاری کرد او در جواب نوشت

انا لبوه لکنی لا ارتضی نفسی مناغاطول الدهر من احد
ولو انی اختار ذلک لم اجد کلبا وکم اعلفت بهمی عن اسد

عائشه امّ ابو عبد الله

مادر عبد الله الصغیر آخر ملوک اسلامیه اندلس است وقتیکه پسرش غرناطه را بفرنگیها تسلیم کرد و با اهل و کسان خود راه افریقا پیش گرفت محلی رسید که اهالی اسپانیا آنرا جای آه کشیدن عرب میگویند در انجا روی باز پس کرده یکبار دیگر غرناطه را دید و آهی کشید و گفت الله اکبر واشک حسرت از چشمهای او جاری شد در همونوقت مادرش عائشه عبارانی مبنی بر توبیخ باو خطاب نموده که دلیل کمال عقل و حکمت و حمیت و غیرت مشار الیها سبقا وصورت آن از قرار ذیل است

ای فرومایه شایسته نبود که عرب را چون تو فرزندی باشد شرم آید که تورا زاده خود خوانم کاش بجای تو سنگ زائیده بودم ای بیچیا مثل زنان گریه کن بر آن وطن عزیز که مانند مردان نتوانستی آن را نگاهدارید

ایا بشنوا شنیدی از دلیران جان باز کردند بر لوای محمدی صف جای داشتند
استعانت نمایند اجداد تو بارها دشمنان را مقهور و آزاد ساختند تو
اگر غلبه بر آنها نتوانستی از عهده حفظ وطن خود هم برنیامدی زیب و زینت
دنیا تو را فریفت سر او عمارات را بر همام ملکه ترجیح دادی و شب و روز
در بساتین باجواری بعیش پرداختی شهرت خود را پامال شهوت ساختی
اکر نیاکان تو از تو پرسند شمشیر جهانگیر احمدی را که در کف تو ودیعه نهاده
بودند چه کردی و قصر الحمراء و البیضاء را بکه گذاشتی و شیران جنگی که
دشمنان همیشه از بیم ایشان لرزان بودند از جانب تو ما مور چکار شدند
و اسبهای کحیلان بکدام طرف تاختند چه جواب خواهی داد و روز قیامت
بروی آن فاتحین چگونه نظر خواهی کرد خواهی گفت من آن شمشیر را بکار کنیز
اسیران و کنیزان غیر مطبوع بردم در غرناطه و باغهای الحمراء و البیضاء عیش
میکردم و اعتنائی بحراست ملک و فراهم آوردن اسباب استدامت آن نداشتم
عساکری که شما تجهیز کرده و تربیت داده بودید برای بقای لذایذ نفسانی خود
بدست اعادی داده آنها را فریبانی این داه کردم نازی نژادان بادیه شما را
برای اوردن جواری و غوانی باطراف فرستادم زود باش و باین صحاری
وسیعه و اراضی خاصلخیز و ابنیه رفیعه و کلی و کتابخانه هائی که منبع معارف
بود و باین چشمه سارها که آب آن با خون اعراب مخلوط شده و با آن چمنهای
با نزهت بیکاره دیگر نظر کن و ببین الحمراء که قرارگاه احفاد پیغمبر بود چسان
مشتعل شده و از آن فقط خاکستری مانده که نشانه و علامتی از پستی پایه و مایه
تو باشد غرناطه که مایگاه اشراف عرب بود چون بواسطه بی مبالاتی و فرومایگی
تو پرانه شده در روز حساب تو را توبیخ و سرزنش خواهد نمود
بگریزای سست عنصر بگریز بعد از این سلطان عرب در کشور او خلکی نباشد
و بدان که پس از این در صحاری افریقا چون حیوان زندگانی خواهی کرد و بقیه
عمر را بمذلت بسر خواهی برد و گمان مبر که بمردن از این ننگ فارغ خواهی شد بلکه
در همان زمان که در لحد خوابیده باشی استخوان پوسیده تو را دراک و

استماع این خطاب کند کرکو بند این است جسد عبد الله الصغیر کر شرافت
مادر زادی خود را محو و نابود نمود بیچارگان ملت را بظلم بکشت و حکومت اسلامیه
در اندلس منقرض ساخت و غرناطه را بدشمن تسلیم کرد او است که در زیر این خاک
جای دارد

عائشهٔ حبّی

شاعره مشهور اسلامبول حبّی قادین ندیمهٔ سلطان سلیم ثانی است که در حرفا
ذکرش از رفت عاشق چلبی و قنالی زاده حسن چلبی در تذکره های خود مینویسند
مشار الیها نبیره شیخ یحیی و از احفاد شیخ آق شمس الدین و جلیلهٔ شمسی چلبی بود
در شباب زادگی سلطان سلیم سمت استادی او را داشته و بدین مناسبت ملازم
سرای سلطنت و مصاحب سلطان گردیده است صاحبان تذکره گویند عائشهٔ حبّی
بر شعرای روم و ایران که قبل از او بوده اند از قبیل مهری و زیب و جلالی و افانی
و جهانی و دلشاد برتری داشته بلکه او را بر بعضی شعرای روم هم ترجیح داده اند
غزلیات و قصاید و مثنویات دارد از جمله مثنوی خورشید و جمشید است که
زیاده از سه هزار بیت میباشد و مضامین لطیفه دارد در رغبت
بدعا گوید

دعا تمثیل یوسف کیسه هر دم — کیم اکا مشتری بولسون خلق عالم
و بر درهم کیشه مقدر بنجر کوهر — انك نامشتریسن اولا لر
سن اولدك شمدیه هم اول زمانا — قچن عرض ایلدی یوسف بجا یه
کشوده بنجر رشته انده بوزن — جزیدار اولدی اکا جان و جانان

عائشهٔ حبّی وفتی بمنادمت سلطان مراد خان ثالث نایل میگردد و در آنوقت غزلی
از سلطان را اقتفا نموده بهمان سبك بنظم در می آورد اما غزل سلطان مراد
این است

افتمن الی الرب هو الحی جلیل — فرد احد قادر الله جمیل
حالیمی نه حاجت کریا ایدر ایام — الدمع من العین علی الحال دلیل
البشر بوحالمدن او یادك خبری وار — ان القلب من القلب الی القلب سبیل

عاشق

عاشق هجر صاغ اولمه چوسندن اوله آبرو العاشق من هجرك فان وعليل
حاشا که مراد ایلیه غیر یاره میلی
قلبی لك من مهد الی اللحد میل

غزل حبی قادین

فوضت الی الله هو الرب جلیل حی صمد دام له الفضل جمیل
یوق وار لغو اثبات ایچون غیر تکلف للعقل له یشهد والنقل دلیل
عدل الیسون اول شرکه یوله حقه تقرب الشرع شریف الی الله سبیل
افسر ولد لعارضك ابن کوزوب انجا الجنس الی الجنس کما قیل میل

بو نظم شهر هجر نظیره دیه حبی
فی الحزن مضی العمر هی الآن علیل

ابن بیت بدیع بنیز از نتایج افکار عائشه حبی است
راستدر دفتار مزماننده میل تو نیا
برهزار ان دیده محمود ه گرمش چیقمشر

صاحب کشف الظنون مشار الیها را اهل شعر اما سیه نوشته و او را املا حبی سیه هم نوشته اند

عائشة بنت العیش

دختر قاضی علاء الدین الحنبلی بوده است و در ابتداء العمر در انباء العمر که از مؤلفات جلیله حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی است در ترجمه وفیات سال هشتصد و چهل هجری ذکر او شده اشتهار شایانی بجهة علم حدیث میباشد در مجلس درس حدیث جد خود فتح الدین العسقلانی حاضر شده و از محدثین مصر و شام اجازه گاه عدیده گرفته و اولاد تشر در سال هفتصد و شصت و هشت اتفاق افتاده و قاضی عز الدین ابن قاضی المسلمین برهان الدین ابن نصر الله الحنبلی از بطن او بوجود آمده خط او خوش مینوشته بسیار محترم بوده و طلاب از وی چیزها روایت نموده اند

عائشة بنت الخطیب

دختر خطیب عبد الرحیم بن بدر الدین ابن جماعه و خواهر قاضی القضاة برهان الدین ابن جماعه میباشد مشار الیها نیز محدثه ایست که در انباء ابن حجر ذکر او شده و در سال هفتصد و هشتاد و نه در گذشته است

عائشه بنت سعد

دختر سعد ابن ابی وقاص الصحابی است و پدرش از عشره مبشره بوده این عائشه غلاوه بر داشتن فند نام که او را آزاد کرده کوبند دوزنی در مدینه منوره خاك انداز بی باود اد که برود از دکان نانوائی آتش بیاورد فند بغافله برخورد که بمصر میرفتند با آنها بمصر رفت و بعد از یك سال اقامت در آنجا باز گشت چون بمدینه رسید از دکان خبازی آتش گرفته بسرعت بطرف خانه عائشه می آمد ناگاه پایش لغزیده افتاد و آتش بر بخت او گفت تعست العجله و از آنوقت اینکلمه تعریضی شد بر بطؤ در حرکت و ابطأ من فند از امثال عرب گردید

عائشه بنت طلحه

دختر طلحه میباشد و طلحه نیز از عشره مبشره میباشد و از فرط سخا و سماحت او را طلحة الخیر و طلحة الفیاض لقب داده اند مادر عائشه ام کلثوم دختر ابو بکر است باآنکه مشار الیها از ثقات صحابیات یا تابعیات بوده و روایت او نزد محدثین معتبر است چون جمالی بکمال داشته روی خود را نمیپوشید و میگفته است من میخواهم این حسن خداداده را ظاهر سازم و مردم را بتماشا محظوظ دارم کوبند روزی ابو هریره او را دید گفت سبحان الله کانها من الحور العین عائشه دختر ابو بکر که خاله ابن عائشه باشد ابدا او را بزنی داد و او چهار پسر آورد عمران و عبد الرحمن و ابو بکر و طلحه و یکدختر که او را نفیسه نامیدند و طلحه بن عبد الله بطلحة الجود معروف شد چون شوهر عائشه عبد الله در گذشت مصعب بن زبیر او را تزویج کرد و خدیجه سیده سکینه بنت الحسین سلام الله علیها گردید و حضرت مشار الیها

او را ذات الأذنین گفتند چه گوشهای او بزرگ بوده است بنا بر بعضی روایات مصعب بهر یک از این دو زوجهٔ خود پانصد هزار درهم مهر داده و همین قدر نیز شهربها و غرارت فضل و علم عائشه بنت طلحه و کمال اطلاع او از اخبار و اشعار عرب معروف است

پوشیده نباشد که طلحة الطلحات طلحة بن عبد الله بن الخلف الخزاعی است از قرار مسطور در اثر ابن اثیر او در زمان سلم بن زیاد بن ابیه والی سجستان بود و در هما نجا در گذشت و چون از اسخیا بوده او را طلحة الطلحات گفتند و در حق او سروده اند

رحم الله اعظما دفنوها بسجستان طلحة الطلحات

عائشه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن عبد المدان الحارثی صحابیه و از فصحا نابغات حلیلهٔ عبید الله بن عباس عم زاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود عبید الله در خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از جانب آنحضرت ولایت یمن داشت معاویه بسر بن ارطاة را با سپاهی مأمور بمن کرد عبید الله از یمن فرار نمود و بدر زن خود در آنجا بنیابت گذاشت و اهل و عیال عبید الله نیز در یمن اقامت داشتند بسر چون بیمن رسید عبد الله بن عبد المدان و اعیان یمن را که هواخواه امیر المؤمنین سلام الله علیه بودند مقتول نمود و دو طفل معصوم عبید الله را که عبد الرحمن و قثم نام داشتند در پیش چشم مادرشان بکشت

عائشه از این مصیبت اشفته گشته این اشعار بگفت

یا من احس ابنی اللذین هما ... کالدرتین تشظی عنهما الصدف
یا من احس ابنی اللذین هما ... مخ العظام فمخی الیوم مزدهف
یا من احس ابنی اللذین هما ... قلبی وسمعی فقلبی الیوم مختطف
مرذل والهتر حی مدلهم ... علی صبیین ذلا اذ غدا سلفوا
سبیت بسرا وما صدقت ما زعموا ... من افکهم ومن القول الذی وصفوا
انحا علی ودجی ابنی مرهفة ... من الشفار کذاک الأثم یقترف

در تاریخ کامل مسطور است که مادر دو طفل مقتول عبید الله بن عباس بروایتی ام الحکم الجویریه بنت خویلد بن فارظ بوده است

عائشة بنت العجمی

دختر قاضی القضاة شهاب الدین ابی جعفر احمد بن العجلی شب مشار الیها محدثة بوده است صاحب نام و از اشیاخ امام سیوطی در سال هشتصد و هجری قدم بعرصه عالم نهاده است

عائشة بنت العدل

دختر العدل زین الدین ابراهیم بن احمد بن عثمان بن عبد الله بن غدیر الطائی الدمشقی و مشهور بام محمد عائشه بوده و در علوم ادبیه مهارت داشته است زوجه اش علاء الدین ابن صدر الدین ابن المنجا المحدث و جدش معروف بابن القواس میباشد چند دفعه حج نموده و مدتی مدید در مکه معظمه زادها الله تعظیما مجاور بوده صلاح الدین صفدی در عنوان النصر کوید از ادبای معروف مکی بن علان و الیها زهر و ابن دیلاق و ابن دقرخان و السلیمانی و النور علی بن سعید و النلعفری در علوم ادبیه بعائشه بنت العدل اجازه داده اند و لادت مشار الیها تقریبا در ششصد و چهل و پنج هجری و وفاتش در ششم ذیقعده هفتصد و هیجده اتفاق افتاده است

عائشة بنت علی

دختر علی بن محمد بن عبد الغنی بن منصور الدمشقی و زوجه حافظ شمس الدین الحسینی است و او محدثه بوده است شامیه کرد در انباء ابن حجر ذکر او شده مصنف مشار الیه میکوید عائشه بنت علی و شوهرش نزد ابن الخباز محدث و مرد اوی و سایر مشایخ بن استماع حدیث کرده بعد از آن خود ابن علم را تدریس نموده اند وفات عائشه بنت علی در سال هشتصد و نه هجری اتفاق افتاده و تقریبا هفتاد سال از ندکانی کرده است

عائشة بنت محمد

ابن احمد بن محمد عثمان بن المنجا (ام الحسن بنت عز الدین التنوخیة الدمشقیة)

بوده است

بوده است مشار الیها نیز از محدثه های مذکوره در انباء ابن حجر میباشد
از عبد الله بن الحسین ابن ابی الثناء و سایرین اخذ علم حدیث نموده و از
اشخاص عدیده اجازه گرفته ابو بکر الدمیی و تقی سلیمان و عیسی المطعم و اسمعیل
مکتوم و زبیره بنت المنجا از جمله کسانی هستند که بمشار الیها اجازه داده اند
و او در روایت از آنها متفرد بوده ابن حجر گوید من نزد مشار الیها کتب کبار
حدیث و چند جزء از اجزاء شریفه خواندم عائشه بنت محمد در دمشق
بشام در خانه ای که تقریبا نود سال عمر کرده بود در ربیع الآخر یا در جمادی
الاولی سال هشتصد و سه هجری در گذشت

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی المقدسی محدث است او را المسند الکبیر میگفتند
و از محدثه های مشهوره بشمار آمده در اسناد حدیث مهارت کامل داشته
و بهمین جهت بلقب مزبور ملقب گردیده در شرح بخاری قسطلانی و در عنوان
صفدی ذکر او شده و از محدث معروف بحجار اجازه گرفته و عمر او
دراز بوده است

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن المسلم بن سلام بن البهاء الحرانی و خواهر محاسن محدثه و خود
از محدثه های معروف است و برادرش از و اخذ حدیث نموده نزد اسمعیل بن
احمد العراقی و ابن النور البلخی و محمد بن ابی بکر و محمد بن عبد الهادی المقدسی
و ابراهیم بن خلیل و عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و فرج الفرطبی و البلخی و
ابن عبد الدائم و العماد عبد الحمید و سایر مشاهیر مشایخ محدثین تحصیل
علم فقه و حدیث نموده و بعد از آن اجازه گرفته و تدریس کرده است و از حیثیت
تقریر و حسن عبارت خود بوده صلاح الدین صفدی و خواجه زاده او ابو هریره
در شام از و اجازه گرفته اند عبد الله بن المحب و همه اولاد و طلاب او از
مشار الیها استفاده کرده اند ابن زن اگرچه اهل خیر و صاحب فضیلت
بود اما چیزی نداشت و بکر ناس نانی معاش میکرد و لادت او در ششصد

چهل و هفت هجری و وفات او در شوال هفتصد و سی و شش اتفاق افتاد

عائشه بنت محمد

یکی از دختران شیخ محمد الجزری است که از علمای عصر بلدم تا بزید خان بود از قرار یکه در تاریخ خواجه میفرماید است خواهران عائشه کریمه و فاطمه نام داشته اند نیز اهل علم و فضل بوده و از پس پردهٔ برای طلاب درس میگفته اند

عائشه بنت معاویه

دختر معاویه بن المغیرة ابن ابی العاص ابن امیه و معروف به بیضا و مادر ابو العباس عبد الملک بن مروان اموی بوده است

عائشه بنت المعتصم

دختر معتصم بالله خلیفهٔ عباسی و از ظرفا و سخن سنجان زنان شمرده میشود کویند مشار الیها کنیزکی داشته ملیکه نام شخصی موسوم بعیسی بن قابلوی را بهر ملیکه داده و با او عاشق شده و ملیکه نیز با او راغب کردیده کار عاشق و معشوقه به بیقراری کشید و هر وقت کنیزک فرصت میکرد دلدادهٔ خود را دیدار میداد چون عائشه بنت المعتصم از بخالت خبردار کردید کنیزک را توبیخ و حبس کرد رعیش عیسی بن عایش منغص شد و از خود را بیکی از احبا اظهار نمود او گفت عائشه بنت المعتصم شاعره ایست با فضل و ظرافت و در علوم ادبیه بامهارت بفضل او ادبا ما یل و از غایت جانب آنها فرو کذار نمینماید و بلطیفه و مزاح میلی دارد هدیهٔ برای او بفرست و بیتی چند که مشتمل بر لطایف باشد بر آن بیفزا شاید مطبوع او شود و تو را بمقصود رساند عیسی بن قابلوی مجملا بخانه آمده هدیه ترتیب داد و ابیاتی نظم و مزید او کرده نزد عائشه بنت معتصم فرستاد و آن ابیات اینست

کتبت الیک ولم احتشم ... وشوق المحبین لا ینکتم
والشی بنم بمن قد علمت ... فان غاب عن بصری لا بنم
فمنی علی بها وارحمی ... بتربة والدک المعتصم

عائشه بنت المعتصم چون این ابیات خواند خندید و کفت بکار اینم دا همی
حیرانم پس یکی از خدمهٔ خود فرمود ملیکه را ببرد او ببرد آن مرد ببرد این نامه را
بنزد او برسانند و نامه عبارت بود از سه بیت کرد در جواب عیسی بن قابس
سرودهٔ و صورت آن از فرار ذیل است

انا فی کتابک فیما ذکرت ... وما انت عندی بالمتهم
فخذها الیک کما قد طلبت ... علی الرغم من انف من قد رغم
ولا تحتشمها لوقت المبیت ... کما یفعل الرجل المغتلم

ملیکه آنرا خواند و انا شام نزد عیسی بن قابس ماند هنکام مراجعت ابیاتی
عیسی نوشته بود داد که بعائشه بنت معتصم دهد صورت آن ابیات
این است

سألتها قبلة فضنت ... ولیتنی افعل من تعشق
ولم ازل خاضعا لدیها ... اضرع قدامها واقلق
فما رأیتنی لذاک اهلا ... ولا رعت من لها تملق
فعاتبتها عتبی فقالی ... من شدة الوجد قد تمرق

چون عائشه بنت معتصم این اشعار بخواند خادم خود را طلبید و کفت
این کنیزك را برای عیسی بن قابس ببر که از وست و فتنه کن او را نزد
او فرستادم از ملکیت خود بیرون نمودم پس از آن ابیات ذیل را
در جواب عیسی نوشته فرستاد

سمعت ما قلت من محال ... ولست فی ذاک بالمصدق
قد خبرتنی بان فاها ... یفیك طول النهار ملصق
فاشکر علی ما رزقت منها ... فلیس کل العباد یرزق

عائشه بنت المنصف

دختر ابوبکر المنصف ابن عیسی بن منصور بن قوالج الدمشقی محدثه و عم زاده
بدر الدین ابن قوالج محدث است و از محدثه های مشهوره شام بشمار آمده
ابن حجر عسقلانی در انباء الغمر او را درك کرده و فیات سال هفصد
نود.

نود و سه ذکر کرده و نام برده از قاسم بن مظفر و محدث مشهور حجاز
وغیره روایت حدیث کرده و فاتش در شوال سال مذکور اتفاق
افتاده است

الشیخه عائشه بنت یوسف الدمشقیه

از نسوان باکمال بوده و کتاب منازل السائرین عبد الله الهروی را که
در سلوک است مختصر کرده و آنرا موسوم به الاشارات الخفیه فی
المنازل العلیه نموده و عبد الله الهروی از مشایخ او است مائه
چهارم هجریه است

وغیر از عائشه دختر ابی بکر هفت نفر صحابیه دیگر این اسم داشته اند
و آنها عائشه بنت جریر بن عمرو و عائشه بنت الحارث بن خالد و عائشه
بنت ابی سفیان بن الحارث و عائشه بنت عبد الرحمن بن عتیک و عائشه
بنت عمیر بن الحارث و عائشه بنت قدامه بن مظعون و عائشه بنت عجرد
میباشد و عائشه آخریه را اولی این است که تابعیه بکوئیم کما فی اسد
الغابه و عائشه دختر یکنفر حریه باشی بوده از اعیان شام در تاریخ بعضا
در وقایع سال هزار و شش هجریه میکوید عائشه مذکوره که از وقت زوجه
بکربیک الای بیکی شام بوده تا حدود سه ماهه دویکرا ورده پس از آن
جرابی انداخته چون او منشق شده چهار ده طفل تام الاعضا دران یافته
کرده از آنها ذکور و اناث بوده و هنوز حیات در آنها سرایت
نکرده بوده و حکما این را غلط طبیعت میکویند
از غرایب آنکه اعراب اسم مرد را هم عائشه میکذارند چنانکه عائشه بن
نمیر بن واقف بکفه صاحب قاموس مردی است کریه عائشه در نزدیکی
مدینه منوره باو منسوب است و عائشه بن عثم نیز مردی است که منشا
مثل اضبط من عائشه میباشد و شرح این مثل در کتب امثال
مسطور است

عابده بنت محمد الجهنیه

مستقیم

مستقیم زاده در تالیف خود که موسوم بتذکرة الخطاطین باشد ذکر این
زن نموده گوید عابده مشار الیها زوجهٔ عمر بن شبه راوی بوده
و با وجود فضل و شعر و خط بمقامات اهل سلوک و ترک هستی رسیده
و بقصد فناء فی الله بیتی را طالب بوده شوخی در کتاب نفح الطیب
از شعر و فضل او اشعار و ذکری مینماید

عابدة المدینة

از ادیبه های اندلس و از فضلائی است که از مشرق بدانجا رفته جنسا بربر دبوه
و در مدینهٔ منوره متولد شده مالک او محمد بن یزید بن مسلم او را مجیب بن
الولید المروانی که او را دجون میگفتند بخشیده و دجون او را باندلس برده
و اگرچه دختر کنیز سیاه چرده بوده و حسن و زیبائی نداشته امّا نظر بفضایل
عابده دجون او را همخوابهٔ خود قرار داده و او ام ولد شده است مشار الیها
از امام دار الهجره مالک و از سایر علمای مدینهٔ مطهره حدیث روایت میکرده
در نفح الطیب مسطور است که عابده ده هزار حدیث روایت کرده و اسناد
آن احادیث را بصاحب شریعت صلوات الله علیه میرسانیده (محمد بن یزید بن
مسلم نواده مسلمة بن عبد الملک است که وقتی بطرف اسلامبول رانده و
غلطه را فتح کرده و محل داخل دسور را که منهدم بوده با جامع عرب که در آنجا
واقع است بنا و آباد نموده و غلطه را مدینة القهر نامیده است)

عاتکهٔ بنت زید

از فضلای صحابیات و دختر زید بن عمرو بن نفیل و عم زادهٔ عمر و خواهر سعید بن
زید از عشرهٔ مبشره است که بجمال و دانش مشهور بوده اول عبد الله بن ابو بکر
بعد از آن عمر بعد زبیر بعد حضرت امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده
و در وقعهٔ کربلا در مرثیهٔ آنحضرت گفته است

وحسینا فلا نسیت حسینا ... اقصدتک استنة الاعداء
غادروه بکربلاء صریعا ... جادت المزن فی ذری کربلاء

گویند عبد الله بن ابو بکر طوری مفتون عاتکه بوده که هیچکار را اقبال نمینموده

حتی یک نماز جمعه را ترک کرد لهذا ابوبکر حکم کرد او را طلاق دهد پس از جدائی حالت آشفتگی بهم رسانید ابوبکر باو رحم نموده اذن رجوع داد بعد از انکه عبد الله در محاربهٔ طائف بزخم تیر بهلاکت رسید عمر او را بزنی گرفت بعد از عمر در تحت ازدواج زبیر که از عشرهٔ مبشره بود در آمد چون او نیز در وقعهٔ جمل در گذشت سباع در حالتی که در زیر درخت خفته بود بدست عمرو بن جرموز کشته گشت چنانکه ذکر شد بشرف ازدواج حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء نائل گردید معروف شده بود که هر کس عاتکه را بزنی گیرد مقتول و شهید خواهد شد و عاتکه برای هر یک از شوهرها خود مرثیه ها فصیح بلیغ گفته است

عاتکه بنت شهده

جاریه ولید بن یزید اموی و دختر شهده است که ترجمهٔ حال او گذشت مادر و دختر هر دو خواننده بودند اما دختر در فنون چند از مادر عالمتر بوده که بندعاتکه در حضور ولید بعضی ابیات بجواز مشق میداد و از آنجمله این بیت خود او بود

یا صاحبی دع الملامة واعلما ان الهوی یدع الکرام عبیدا

دختر که مصراع ثانی را اینطور خواند ان الهوی یدع الرجال عبیدا عاتکه بتعرض گفت بنداد زیاد هم مرد است ایا از کرام شمرده میشود (بنداد شخصی بوده که روغن زیتون میفروخته و بپستی شهرت داشته)

عاتکه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم عمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله از فصیحات زنان قریش بوده اگرچه از شش دختر عبد المطلب جز صفیه ظاهرا هیچیک بشرف اسلام مشرف نشده اما شرافت قرابت سید کائنات او را داخل در خیرات حسان مینماید ابیات ذیل را در حال احتضار پدر خود در مرثیهٔ او گفته است

اعین جودا ولا تجمدا بدمعکما بعد قوم النیام

اعینیّ واستعبرا واسکبا ومشوبا بکائکما بالندام
اعینیّ واستحرطا واسجما علی رجل غیر نکس کهام
علی الجحفل الغمر فی النائبات کریم المساعی وفی الذمام
علی شیبة الحمد وادی الوری ذی مصدق بعد ثبت المقام
وسیف لدی الحرب صمصامها ومردی المخاصم عند الخصام
وسهل الخلیقة طلق الیدین وفی عند سلّی صمیم اللهام
ثبتنك فی نابذخ بذیه رفیع الذوابة صعب المرام

و ابیات ذیل که در تغزل شجاعت وحماسه است ودر اواخر باب اول این حماسه ثبت شده نیز از همان قصاید است

سائل بنا فی قومنا ولیکف من شرّ سماعه
قیسا وما جمعوا لنا فی مجمع باق شناعه
فیه السنور والقنا والکبش ملتمع قناعه
بعکاظ یعشی الناظرین اذا هم لمحوا شعاعه
فیه قتلنا ما لکا قسرا واسلم رعاعه
ومجدّل لا غادرنه بالقاع تنهشه ضباعه

در کتب سیر مسطور است که بعد از وقوع هجرت عاتکة بنت عبد المطلب در مکه خواب دید شتر سوار بر بام مکه آمد وندا کرد که ای جماعت بیوفا نا سزا روید بکر بمجلّ محاد ببروحائی که در آنجا خواهید افتاد ومرد برسید بعد در بالای کعبه اجلها الله وپس از آن در ذروة کوه ابو قبیس این ندا را تکرار کرد وسنگی بزرگ برداشته بپائین انداخت آن سنگ قطعه قطعه شده هر قطعه بجائی افتاد عاتکه از این خواب چنین استنباط کرد که بقریش یعنی بر اهالی مکه که هنوز در کفر وشرک بودند بلائی نازل خواهد شد آن خواب را برای برادر خود عباس نقل کرد وتعبیر آن بالحقیقه چنان بدست بود تو پندار کرچه عاتکه خواب خود را پنهانی بعباس گفت اما پوشیده نماند ومنتشر شد ابو جهل شنید وبعباس بطور استهزا گفت کوبا نبوت

بزنان

بزنانِ شما هم سرایت کرده خلاصه سه روز از آن خواب گذشته خبر مقدمهٔ
جنگ بدر بمکه رسید

لفظ عاتکه از اعلام منقوله است و هر زنی که بدنِ خود را بطیب و زعفران
زرد میکرد او را عاتکه میگفتند

عاتکهٔ بنت اسید و عاتکهٔ بنت خالد و عاتکهٔ بنت عوف و عاتکهٔ بنت نعیم
و عاتکهٔ بنت الولید از صحابیات بوده اند و عاتکهٔ بنت خالد همان ام معبد
که در حرف الف ذکر او شد و اسم اصلی ام زرع سابقا لذکر چنانکه بجوری
مرحوم در حاشیهٔ شمائل نگاشته عاتکه بوده و عاتکهٔ بنت یزید زوجه
عبد الملک ابی هو مادر یزید بن عبد الملک است و عاتکهٔ بنت عبد الله بن
یزید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

یا بیت عاتکة الذی اتعزل
حذر العدا و به الفؤاد موکل

و این شعر مطلع قصیدهٔ طنانه ایست معاویه نیز دختری عاتکه نام داشته
و ابو دهبل شاعر مفتون او گردیده در اشعار خود از و نام میبرده مشارالیها
باو جایزه ها داده که اسم او را در شعر ببرد عاتکة الغنویه در عرب از نسوان
بنی غنی و چون را بعتر العدویه دارای مقام ولایت بوده و از جدهٔ ها حضرت
مسالک پناهی صلی الله علیه و آله نفر عاتکه نام داشته اند لهذا آنحضرت را
ابن العواتک گفته اند و در حدیث است که فرموده اند انا ابن العواتک
من سلیم و شش نفر از عواتک مذکوره از قبیلهٔ سلیم و شش نفر از قبیلهٔ دیگر
بوده اند و یکی از عواتک قبیلهٔ سلیم عاتکهٔ بنت هلال مادر جد ها شم بن
عبد مناف است و دیگری عاتکهٔ بنت مرة بن هلال که مادر خود ها شم
بوده و سیمی عاتکهٔ بنت الأوقص بن مرة بن هلال که مادر جد امّ النبی
آمنهٔ بنت وهب بن عبد مناف باشد و عاتکه که منشا مثل اعجب من عاتکه
شده عاتکهٔ بنت مرة زوجهٔ عبد مناف مادر ها شم است و چون عواتک را
بوضع دیگر نیز شرح داده اند در آخر جلد ثالث باز فصلی در بن عنوان

نگاشته

نکاشته خواهد شد انشاء الله

ومقصود از عواتک در قصیدهٔ معلقهٔ حارث بن حلزهٔ الیشکری حرائر وخیار جوانان نسوان است

عالیه

بنت ظبیان صحابیه ایست از قبیلهٔ ربیعه یا از بنی کلاب و بنابر مسطورات ابن اثیر مشار الیها مدتی در تحت ازدواج حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده بعد بزنک او فرموده اند وعالیه دختر هرون الرشید بوده واورا برای وصال جعفر برمکی وزیر هرون بابراهیم پسر عبد الملک بن صالح الهاشمی تزویج نمودند وجاریهٔ محبوبهٔ یزید بن عبد الملک که ترجمهٔ حال او گذشت نیز عالیه نام داشته ومنصور خلیفهٔ عباسی او را نیز دختری بوده مسماة بعالیه

عبادیه

کنیزکی بوده که مجاهد عامری او را بعباد پدر معتمد امیر اشبیلیه تقدیم کرده ومنسوب باو شده از بنجهت وی را عبادیه گفته اند وچون ظرافت طبع وفضل وکمالی داشته ودر نظم شعر وکتابت ماهر بوده از ادیبه های اندلس بشمار آمده است محفوظات او واد در مفردات لغت را گفته اند صاحب نفح الطیب از ابن علیم شارح کتاب ادب الکاتب ابن قتیبه نقل کرده که عبادیه از افاده هائی که در محضر علمای عصر خود کرده ایست که گفته است حالتیکه در هنگام خنده در صورت بعضی جوانان پیدا میشود اکرم زنخدان است آنرا نونه گویند واگر در صورت شخص واین در آنوقت از غرایب تلاعات ادبیه بوده واز علمای اشبیلیه کسی عبادیه را نشنیده

در قدرت طبع عبادیه گویند شبی در فراش مولای خود عباد خوابیده ودر عباد بجمالی دوچار بیحوابی شده برخاست ونشست واشاره بعبادیه کرد خواب بود کرده گفت

تمام

تنام ومد نفها ليسهر وتصبر عنه ولا يصبر

عبادیه بیدار شده وفورا گفت

لئن دام هذا وهذا له سيهلك وجدا ولا يشعر

واین منتهای قدرت طبع است

عباسه بنت الفضل

حلیله مجتهد مشهور ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل از ائمه اربعه سیبا شد
واو محدثه صالحه بوده وباشوی خود کمال موافقت داشته صاحب تاریخ
بغداد گوید عباسه در حیات ابو عبد الله درگذشت وپس از فوت او
ابو عبد الله در حق وی گفت ای ام صالح بسی سال باهم بسر بردیم ودر هیچ
حرفی فیما بین ما مخالفت واقع نشد وصالح پسری بوده است که از صلب
عباسه ابو عبد الله را آمده وپسر دیگر عبد الله نام نیز داشته از زوجه دیگر
وهر دو عالم وفقیه بوده اند وفات ابو عبد الله در ربیع الاول سال
دویست وچهل ویک هجری ووفات پسرش صالح در خالتی که قاضی اصفهان
بود در رمضان سال دویست وشصت وشش اتفاق افتاده وعبد الله
نخستین پسر ابو عبد الله تا سنه دویست ونود زنده بوده در سنه مزبوره
در جمادی الاولی در هفتاد وهفت سالگی درگذشته وعباسه از
عبد العزیز بن جعفر حنبلی اخذ حدیث کرده است

عباسه بنت المهدی

دختر محمد مهدی ابن عبد الله ابو جعفر منصور خلیفه عباسی وخواهر هارون
الرشید است واز باب سیر او را بفضایل ستوده اند ابتدا محمد بن سلیمان
علی که از خاندان بنی عباس بود وی را تزویج کرد چون او درگذشت ابراهیم
صالح بن علی او را بزنی گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر بزاوجت
با او مایل شد امثالیکه از شعرا سه بیت در شماتت عباسه گفته بود
علیبی بشنید واز حیا منصرف شد واین سه بیت این است

اعباس ان الدعاف الذي تسل لكبه رقى الثاف

قتلت عظیمین من هاشم واصبحت فی طلب الثالث
فمن ذا الذی غمّ عمره یعجل بالمال للوارث

بعد از آن چون خلیفه هرون بصحبت جعفر بن یحیی برمکی وعباسه مبتلا مفرط داشت ومیخواست هرروز در مجلس او حاضر شوند اذن داد که جعفر عباسه را تزویج کند بشرط انکه در غیر مجلس هرون باهم ملاقات نکنند وابن مزاوجت فقط برای محرم بودن عباسه بجعفر باشد امّا عباسه بحیله خود را در خلوت بجعفر رسانید وآبستن شد وطفلی آورد وابنکه بعضی مورخین استبصال واعدام برامکه را بانفقره نسبت داده اند صحیح نیست وابن خلدون هم در مقدمهٔ تاریخ خود انفقره را تکذیب کرده بنابر بن ابیاتی که اشاره بانواقعه میباشد وبابو نواس نسبت داده اند بمعنی است وآن ابیات این است

الا قل لامین الله وابن الفاعله الشاسه
اذا ما شئت سرّك ان تفضحه راسه
فلا تقتله بالسیف ولکن زوّجه بعباسه

ابن اثیر در کامل کوید هرون زوجهٔ نیز مسماة بعباسه داشته وعباسه بنت احمد دختر امیر ابو العباس احمد بن طولون صاحب مصر وخالهٔ قطر الندا است که ترجمهٔ حالِ او در حرف قاف بیاید وابن عباسه در مصر بنام خود معروف بنا کرده است

۱) عبیدهٔ بنت ابی شوّال

از نساء قرن اول وخیار اماء الله وزنی بصیر او بوده که در خدمت رابعهٔ عدویه سر نموده وعبیده بنت عبد الرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن ابی قتاده ام احمد الانصاریه ومحدثه ایست که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او شده وعبیدهٔ مغنیه بوده است محبوبه در عهد خلفای اموی وبشار بن برد شاعر معروف اعمی بواسطهٔ صدای او باو عاشق شده وشعرها در حق او کفته از جمله میکوید

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقة ... والأذن تعشق قبل العین أحیانا
قالوا بمن لا ترى تهذی فقلت لهم ... الأذن کالعین توفی القلب ما کانا
هل من دواء لمشعوف بجاریة ... یلقی بلقیانها روحا وریحانا

عبیدة بنت ابی کلابیه

عارفه بوده است از اهل بصره که او را در ادای مقام ولایت دانشمندان در ائمه اول هجری و بار ابعه عدویه معاصر بوده با مالک بن دینار ملاقات میکرده در طبقات امام شعرانی تصریح شده که مردم عبیده را بر ابعه مقدم میداشته و بعد از فوت رابعه نیز او را در خواب دیده و خود گفته است عبیده در دقائق اخرت از من بالاتر است وفات عبیده قبل از رابعه اتفاق افتاده

عبیدة الطنبوریه

یعنی عبیده طنبور زن و آن مغنیه بوده است نهایت خوش سیما از مغنیهای عهد خلفای بنی عباس بود و زدن طنبور کمال مهارت را داشته و در حق او گفته اند

امست عبیدة فی الأحیان واحدة ... فالله جار لها من کل محذور
من احسن الناس وجها حین ینظرها ... واحذق الناس اذ غنت بطنبور

از قرار مسطورات اغانی ابن شعر در وصف طنبور عبیده بر آبنوس منقوش بوده

کل شیء سوی الحبیب ... نه فی الحب یحتمل

عتابة ام جعفر

مادر جعفر بن یحیی البرمکی است بعد از انکه صیت جلال و ثروت برامکه عالم را گرفت ابن زن در استیصال آن طبقه مبتلا بمنتها درجه فقر گردید
از یکی از رجال آن عصر نقل کرده که بسند او حکایت نمود روزی عبد قربانی بخدمت مادر خود رفتم پیرزنی دیدم نهایت افسرده ولی فصیح و طلیق اللسان
مادرم گفت ایفرزند خانه خود را اکرام کن من شرط تحیت ادا کردم و پرسیدم
این عجوزه کیست مادرم گفت مادر جعفر بن یحیی است بروزگار او مناسف
و متعجب شدم مشار الیها گفت یا بنیّ انما کانت الدنیا عاریة ارتجعها معیرها

وحلة سلبها ملبسها یعنی ای پسرک من متاع دنیا عاریتی است هرکه بعاریه کرفت
پس داد وحلة ایست که هرکه پوشید بکند کفنم از عجایب هرچه دیده کفت عجب انکه
در حیات پدرم جعفر در چنین اعیاد چهار صد نفر خادم بدر بر من می ایستادند
ومن شاکی بودم که پدرم حق مادری مرا ادا نمیکند حالا بعبد رسیده ام که
تمام ارزوی من در آن این است که دو پوست کوسفند قربانی بمن دهند یکبرا
فرش و دیکبرا لحاف خود قرار دهم من از ین کفنه نهایت متاثر شدم وکریستم
وپانصد درهم باو دادم بقدری خوشحال شد که نزدیک بود روح انجنه
پرواز کند باز ازو پرسیدم از آنچه دیده کدام مشکلتر است این دو بیت
بخواند

کل المصائب قد تمر علی الفتی ... فتهون غیر شماتة الحساد
ان المصائب تنقضی اسبابها ... وشماتة الاعداء بالمرصاد

بعد از آن کفت مشکلتر ین چیزها مرک است کفتم مکرر مرک را دیده این دو بیت
قرائت نمود

لا تحسبن الموت موت البلا ... لکنما الموت سؤال الرجال
کلاهما موت ولکن ذا ... اشد من ذاک لذل السؤال

کویند عباسه حیلتی کرد بجهت مواصلت جعفر کرد بتوسط این زن بود اکرچه
ابن خلدون این حکایت را تزییف مینماید

عتبة بنت زراره

ابن عدس الانصاریه زنی صحابیه بوده وعتبه کر ابو العتاهیه شاعر در اشعار
نام او را بطور مغازله برده از جواری مهدی خلیفه عباسی بوده است

عثمانیه

بنابر مسطورات کامل ابن اثیر دختر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن
عثمان ومنسوب بعثمان بن عفان وزوجات هرون الرشید بوده جدهٔ
بدرش فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است

عجائز الجنة

یعنی پیروزنهای بهشت و ذکر آنها در ترجمهٔ حال صفیهٔ بنت عبد المطلب کند

عجفاء

در لغت عجفاء بمعنی مرثهٔ مهزول است مراد در اینجا مقصود ادیبه ایست اندلسی که اصل او از عربستان شرقی یعنی از عراق بوده بعد باندلس رفته او را ادبیات خوب میخوانده در نفح الطیب ذکر او شده است و عجفاء بنت علقمهٔ السعدیهٔ قائل اینمصرع است که کل فتاة بابها معجبة و اینمصرع مثل شده و در مجمع الامثال مذکور و فصاحت عجفاء را صمت صاحب آن کتاب بیان کرده است

عروضیه

از ادیبه‌های اندلس و جاریهٔ بوده است که ابو المطرف عبد الرحمن کاتب مشهور او را آزاد کرده علم نحو و لغت را از ابو المطرف اخذ نموده و بعد از او در کثرت اسم او تفرد او را در علم عروض اشعار میباید در نفح الطیب مسطور است که عروضیه کتاب کامل مبرد و نوادر علی القالی را حفظ نموده آنها را شرح میکرد ابو داود سلیمان بن نجاح گفته است من دو کتاب مزبور را نزد عروضیه خواندم و علم عروض را از او اخذ کردم عروضیه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت و تقریبًا در سال چهار صد و پنجاه هجری بعد از فوت مولای خود ابو المطرف در آنجا در گذشت

عریب

از مغنیه‌های مشهورهٔ زمان خلفای بنی عباس و صاحب طبع شعر بوده ابو الفرج در اغانی کوید بعد از جمله و سلامة الزرقاء که شرح حال آنها گذشت و بعد از عزة المیلاء که ترجمهٔ او بیاید و از مشاهیر مغنیه‌های قدیم است مثل عریب نامده علاوه بر خواندن و شعر گفتن خط را خوش مینوشته و شطرنج و تخته نرد را خوب بازی میکرده ظریف و بدیهه گو بوده و در سواری طوری مهارت و چابکی داشته که پا بر رکاب نگذاشته سوار میشده

در اغانی مسطور است که عریب دختر جعفر برمکی بوده مادرش فاطمه نام چون صباحت و پاکیزگی داشته و در خانهٔ یحیی پدر جعفر مربیه جعفر با او محبت

بهم رسانیده و بزنی گرفت اما بجهت پستی نسب آن دختر باین وصلت رضا نبود لهذا جعفر ظاهرا او را طلاق داد و باطنا او را در خانه دیگر نهان کرد و خادمی بخدمت او گماشت و مخفی از پدر گاهگاه نزد او میرفت در سال صد و هشتاد و یک هجری عریب از فاطمه متولد شد و فاطمه در گذشت جعفر دختر خود را بدایه میسپرد چون در سنه یکصد و هشتاد و هفت بدبختی نام برامکه را از صفحه هستی محو کرد عریب را بقصبه باشمیه هارون الرشید که عبد الله بن اسمعیل مرا بکنیه نام داشت بفرخندگی و دولتخانه او تربیت یافت نوشت و خواند و اوازه او بگوش مامون و معتصم رسید و در نزد آنها اعتباری بهم رسانید در سال دویست و هفتاد و هفت در گذشت در حالتی که نود و شش سال از عمر او گذشته بود ابن جوزی در کتاب الاذکیا گوید عریب را معتصم خلیفه بصد هزار درهم خرید و آزاد کرد

عریب جاریة المامون

جاریه محبوبه مامون خلیفه عباسی بوده و کمال فصاحت و بلاغت داشته خلیفه از فرط محبت باو میگفته

انا المامون والملک الهمام — علی اینی بحبک مستهام
ان رضوا ان اموت علیک وجدا — ویبقی الناس لیس لهم امام

و عریب در جواب مامون گفته ای پادشاه من پدر شما رشید پیش از شما با آتش عشق سوخته که فرموده است

ملک الثلاث الآنسات عنانی — وحللن من قلبی بکل مکان
ما لی تطاوعنی البریة کلها — واطیعهن وهن فی عصیانی
ماذاک الا ان سلطان الهوی — وبه علین اعز من سلطانی

رشید محبوبه خود را بنفس خود مقدم داشته و شما نفس خود را بر جاریه که مدعی محبت او هستید مقدم میدارید مامون گفت محبت من مخصوص است و محبت پدرم میان سه نفر منقسم بود عریب گفت مولای من محبت رشید هم بیکنفر بود و آن دو را هم محض خاطر او دوست میداشت چنانکه خالد بن یزید بن معاویه

در حق زمله که زوجه و معشوقهٔ او بوده گفته

احب بنی العوام طرا لاجلها ومن اجلها احببت اخوالها کلبا

ودیگری گفته

احب کلابا لاجلها السودان خلق احب لاجلها سود الکلاب

مأمون سکوت کرد و عربا بن قطعه بخواند

وانتم اناس فیکم الغدر شیمه
لکم اوجه شتی والسنه عشر
عجبت لقلبی کیف یعبؤا الیکم
علی عظم ما یلقی ولیس له صبر

عزه

بنت جمیل و محبوبهٔ ابو صخر کثیر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است و او را کثیر عزه گویند و عزه بفتح عین و تشدید دال و آء بمعنی آهو و بره مادهٔ است کثیر در یکی از قطعات خود عزه را نسبت بیکی از اجداد او داده و حاجبیه خوانده و آن قطعه این است

اذا ما التقینا خلته کی ترینا ابینا وقلنا الحاجبیه اول
سنولیک عرفا ان ردت وصالنا ونحن لذلک الحاجبیه اوصل

کثیر را بجهة کوتاهی قد او مصغرا نام داده اند چه کثیر مصغر کثیر است

گویند وقتی کثیر قطام بنت شخنهٔ خارجیرا دید از آنجا که او ابن ملجم را بقتل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بداشته و کثیر شیعی بود گفت تو چقدر زشت چرا کینی هستی و حال آنکه قطام کمال حسن ظاهری را داشت قطام گفت تو عجب مردی قصیر القامهٔ عظیم اطامهٔ هستی و چقدر خدا تو را پست کرده کرا باید بواسطهٔ اسم زشت شناخته شوی و بتو کثیر عزه بگویند

کثیر در سال یکصد و پنج هجری در گذشت و شاعری مجید بود با وجود تعشق بعزه میگوید

هل وصل عزة الا وصل غانیه فی وصل غانیة من وصلها خلف

نیز از اشعار اوست

قضی کل ذی دین فوفی غریمہ وعزۃ ممطول معنی غریمہا

محکایتی این شعر را است کہ در عنوان ام البنین ذکر شدہ نیز از وست

والتی وطیا می بعزۃ بعدہا تخلیت عنا بینا وتخلت

لکالمرتجی ظل الغمامۃ کلما تبوأ منہا للمقیل اضمحلت

این دو بیت اگرچہ خالی از صنایع شعری است امّا چون طبیعی گفتہ شد مستحسن افتادہ و ابن خلدون نہایت پسندیدہ است

عزۃ المیلاء

نعتیہ کہا قدیم عرب است و قبل از جمیلۂ نعتیہ در کذشتہ چو ردہ دفعا متماثل بودہ او را میلاء خواندہ اند انصار کرام و برا ازاد کردہ اند و در مدینۂ منورہ سکنے کرفتہ و اکثر خدمت حضرت سکینہ بنت الحسین علیہا السلام میرسیدہ و اشعار حسان بن ثابت انصاری را میخواندہ و سیدہ سلام اللہ علیہا را بر وقت و کریہ میانداختہ در حسن و جمال و خلق و خصال و عقت و ظرافت و استودہ اند در جلد شانزدہم اغانی تفصیل حال او مذکور است

وعزۃ الاشجعیۃ و عزۃ بنت حارث و عزۃ بنت خابل الخزاعیۃ و عزۃ بنت ابی سفیان از صحابیات بودہ اند و عزۃ بنت الحارث خواہر ام المؤمنین میمونہ بنت حارث است و عزۃ بنت ابی سفیان نیز خواہر ام المؤمنین ام حبیبہ میباشد و اسم عزۃ بنت ابی سفیان را حمنہ یاد کردہ نیز کفتہ اند

عصمت

دختر فاقان خلد آشیان مغفور و فتحعلی شاہ طاب ثراہ و خواہر صلبی و بطنی مرحوم شاہزادہ محمد علیمیرزای معروف بدولتشاہ است خط را نخ را بخوبی استاد ابن مقلہ نوشتہ و قرائن خط او نہایت مرغوبیت کاہی با قتضای طبع موزون شعری کفتہ از جملہ ابن مرثیہ را در فوت یکی از شاہزادکان بنظم آوردہ است

چکردم

چکردی توای آسمان ستمگر — که یکدم نیاسائی از کین دادن
ندادی جز از ظلم مایه بدگر — ندادی جز از کینه توشه دادن
نخواهی که ماهی نتابد بچرخی — نخواهی که مهری فروزد بایوان
ببینی جز از تو بدها ای خسته — بسی غم زتو در دل ناتوانان
بود جاودان جانت چون من بمویه — روانت چو من باد دایم در افغان

عصمت بیگم

از زنهای صاحب طبع است ظاهراً دختر مرحوم شاهزاده سیف الملوک میرزا بوده در هر حال این رباعی از وست

چون ابر بهار در سبدم گریانم — مانند فلک همیشه سرگردانم
با هر که وفا کنم جفا می بینم — بر بخت خود و طالع خود حیرانم

عصمت یا عصمتی

دختر قاضی سمرقند بوده در نظم شعر طبع خوبی داشته در اغلب تذکره ها ذکر او شده این یک بیت نمونه از اشعار دلفگار اوست

مکر رسوای عشق از مردم عالم نمی داد — که عاشق کشتن و رسوا شدن هم عالمی داد

عصمتی

نبیره از امرای شواعر بوده و از بیت مسطوره در ذیل که از نتایج افکار اوست معلوم میشود که صاحب خیالات دقیق بوده است

از پاشکستگان طلب کعبه مشکل است — آن کعبه که دست هد کعبه دل است

عفاف

از عمزادگان خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و حلیله مرحوم شاهزاده حیدر قلی میرزا ابن خاقان بوده خط شکسته را خوش مینوشته در علوم غریبه ربطی داشته شعر هم میگفته ابیات ذیل از نتایج افکار اوست

من آن مرغم که اندر دام صیاد — تفاوت نیستم با مرغ آزاد
بکوی عشق ای دل با خبر باش — که آنجا دهزنان اند در کمین اند
چه غالی فصل گل ای بلبل زار — که گل را نیست پروای غم تو

عفت السلطنه

از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصرالدین شاه (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و دولته میباشد و ارشد اولاد سعادت نژاد همایون یعنی حضرت مستطاب کردون قباب اشرف ارفع اعظم شاهنشاهزاده معظم یمین الدولة العلیة العالیة ظل السلطان سلطان مسعود میرزا ادام الله تعالی اقباله کرصیت شوکت وحشمتش بشرق و غرب عالم رسیده و عظایم آثار با افتخارش را هر دیده دیده از بن بطن ظاهر بوجود آمده

عفت

دختر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلیمیرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلیمیرزا والی خراسان بوده و پیوسته در تزکیهٔ نفس و ریاضت مجاهدت مینموده از علم نجوم و هیئت و مقدمات عربی بهره داشته خط نستعلیق و شکسته را خوانا مینوشته شعر را نیز نیکو میسروده چون سبک عرفا را پسندیده و اغلب مثنوی مولوی رحمة الله علیه را میخوانده گاهی خود نیز بطرز مثنوی ابیاتی نظم میکرده چند شعر زیل از اوست

مایل خاطر مکشد تازه بان — تا ز نو آرم حدیثی در میان
هست در شهر محبت تازه ها — در کتاب و دستی شیرازه ها

غیر عشقم هیچ در نظر نه — دل ز یاد عشق هرگز سیر نه
تشنگان را بیش تر لذت ز آب — خستگان را نیست راحت غیر خواب
غرقه درد را نخواهد جز کنار — در زمستان هر کسی جوید بهار
هر که را با شد بهار آرد رجا — عشق میباشد بهار عاشقان

عفت یا عفتی

بعضی این زن را از اهل سمرقند نوشته و برخی او را اسفراینی نوشته اند در هر حال در زهد و صلاح و حسن عقیدت و خلوص نیت و پاکی نهادی و مواظبت او در فرایض و نوافل زیاده از حد مبالغه کرده اند این دو شعر از نتایج افکار اوست

قامت

قامت سرو کہ در آب نہ؟ دارشدہ کردہ دعوی بقد یار نکو نا شد
مست بودم بمی غفلت و ساقی در شب دوسر جام بمن عطا کرد و هشیار شد

عفراء بنت عبید

دختر عبید بن ثعلبہ از انصار و زوجہ حارث بن رفاعہ النجاری است مشار الیہا صحابیہ ایست کہ سر پسر او را ابن عفراء گفتہ اند و آن سر پسر معاذ و معوذ و عوف نام داشتہ و از اصحاب حضرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ و آلہ بودہ عفراء چہار پسر دیگر ہم او دہ و ہر ہفت در غزوہ بدر حضور داشتند معاذ و معوذ با انکہ جوان بودند در روز جنگ فدائے ما نند تلاف ابو جہل را دادہ او طلب شدند و او را بکشتند و برادر بزرگ آنہا عوف نیز در آن روز بجہت درک سعادت شہادت زرہ خود را از بر بیرون کردہ بند الخت و شمشیر کشیدہ بدشمنان حملہ نمود و بعد از آنکہ چند نفر از مشرکین را ہلاک کرد شہید شد و بمقصود خود نایل گردید و عفراء اسم صحابیہ دیگر است کہ او ہم از انصار و قبیلہ بنی خزرج بودہ

عفیرہ عابدہ

بنا بہ مسطورات کتاب نفحات الانس و طبقات مولانا شعرانی زنی بودہ است بصری او ہے دارای مقام ولایت و با معاذہ العدویہ کہ شرح حال او بیاید معاصر میباشد کویند عفیرہ چندان از خوف خدا گریست کہ چشمہا او کور شد روزی یکی باو گفت نابینائی کار مشکلی است او گفت کوری دل مشکلتر است برخی از صلحا بزیارت مشار الیہا آمدہ طلب دعا کردند او در کمال فروتنی گفت اگر بنا بود دعا کار ان لال شوند این پر ہیچ حرف زدن نمیتوانست امّا چون دعا کردن سنت است بدان اقدام میرود آنگاہ با ہینکلمات زبان بگشود جعل اللہ قراکم من بنو الجنۃ و جعل ذکر الموت منیتی و منکم علی بال و حفظ علینا الایمان الی الممات و ہو ارحم الراحمین (عفیرہ بضم عین و فتح فاء بروزن جہیرہ میباشد)

عقیلہ

خاوند

جاریه ومغنیه بوده است مشهوره که با خلیفه ودیگر که پیش ذکر آنها شده
در یک سلک انسلاک داشته مولای آنها را ابن شماسه وخود آنها را شماسات
میگفته اند وعقیله دختر شیخ الاسلام محمد اسعد افندی بوده از الحسنجا
که سلطان عثمان ثانی او را از اسراء ازدواج داشته

عکرشه بنت الأطروش بندواحه

از غصحی نسوان عرب وصاحب نطق وجزبزه بوده ودر جنگ صفین در معسکر
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر عصای خود تکیه مینموده واصحاب عساکر
آن بزرگوار را بجنگ با معاویه تحریض میکرده ومیگفته ایها الناس علیکم
انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من سکنها ولا یموت
من دخلها فابتاعوها بدار لا یدوم نعیمها ولا تضرم هومها مستظهرین
بالصبر علی من طلب حقوقکم ان معاویة قد وفد علیکم بعرب العجم غلف القلوب
لا یفقهون الایمان ولا یدرون الحکمة دعاهم بالدنیا فاجابوه واستدعاهم
بالباطل فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله یا معشر المهاجرین والانصار
امضوا علی سیرکم واصبروا علی هزیمتکم واعلموا ان مصیرکم الی الموقف الذی
یکم غدا وقد لقیتم اهل الشام کالحمر النافرة
در خلافت معاویه عکرشه بمعاویه حاجتی بهمرسانیده نزد او آمده شالیه
ابتدا عبادات عزبوده واخوانش پرسیده سبب چه بود که چنین میگفتی
مشار الیها گفت یا امیر المؤمنین حق جل وعلا فرماید یا ایها الذین امنوا
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم وعاقا امر بهد اکر بخواهد
اعاده نمینماید این بگفت وطلب عفو کرد معاویه ازو اخذه در گذشته
حاجتش برآورد

علمشاه بیگم

مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی ودختر ابو النصر حسن بیک
باینده اق قویونلو کرد او زون حسن هم میگویند میباشد پدرش حسن
بیک بنابر اعتقادی که بخانواده شیخ صفی الدین داشت محض اکرام خود را

بزنی بسلطان حیدر داد و شاه اسمعیل باد و برادرش سلطان علی و سید ابراهیم از صلب سلطان حیدر و بطن علمشاه بیکم بوجود آمدند و بعضی اسم این زن را حلیمه بیگی اغا نوشته اند

علم السمراء

جاریه عبد الله بن موسی الهادی العباسی بوده و بعضی اشعار علیه بنت المهدی را روایت نموده بجهت روایت او ذکری در اغانی شده است

علم المدنیه

اما دنیه هائی اندلس است اصلش از عربستان شرقی و جاریه یکی از دختر های هارون الرشید بوده و در بغداد تحصیل و نشو و نما نموده بعد بمدینه منوره رفته و فن موسیقی را در آنجا ترقی داده لهذا اشتهار کرده و بدین جهت او را مدنیه گفته اند پس از آن او را بعبد الرحمن ثالث از مشاهیر ملوک اندلس فروخته اند و عبد الرحمن را جاریه بکر بوده خواننده و دانشمند مسماة بفضل که در حرف فاء ذکر آن بیاید

علیه بنت المهدی

دختر مهدی خلیفه عباسی و خواهر صالبه هارون الرشید نیز خواهر عباسه بنت المهدی است، که ترجمه حال او گذشت مادرش مکنونه جاریه مهدی بوده خود از ارباب شعر و فضل و کمال و در نهایت حسن و جمال با مهارت در فن موسیقی که در ایام عادت زنان که از عبادت ممنوع اند بآنکار میپرداخته و از اشعار رائقه اوست

یا واحد الحب ما لی منک اذ کلفت ... نفسی بحبک الا الهم والحزن
لم ینسنیک سرور ولا احزن ... وکیف لا کیف ینسی وجهک الحسن
ولا خلا منک لا قلبی ولا جسدی ... کلی بکلک مشغول ومرتهن
فود تولد من شمس ومن قمر ... حتی تکامل فیه الروح والبدن

گویند علیه مملوکی داشته علل نام که دلش بمهر او معشوق بوده و در اشعار با او

با او مغازله مینموده و اسم او را میبرده برادرش هارون خبردار شده و این معنی را مناسب شان او ندیده او را از بردن نام طفل منع کرد و قسم داد که پس از این یکند نماید بعد از مدتی شنید علیه در قرائت قرآن در اواخر سوره مبارکه بقره باین آیه شریفه رسیده که وَاِنْ لَمْ یُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ خوانده است فان لم یصبها وابل فانها پس عنه امیر المؤمنین هارون را حالت انبساط و انصاف از دست داده از تمکین خود در گذشت

علیه نزد هارون مقامی بلند داشته و نهایت احترام را بمشار الیها میکرده و کنیز اصغر بود وی او میشده چنانکه وقتی بخراسان میرفت او را همراه برد اما چون بمحل موسوم بمرج رسید یاد از بغداد نمود و این دو بیت بخواند

ومغرب بالمرج یبکی بشجوه
وقد غاب عنه المسعدون علی الحب
اذا ما اتاه الرکب من نحو ارضه
تنشق یستشفی برائحة الرکب

هارون را وقت حاصل شده علیه را از هما بجا ببغداد برگردانید ولادت علیه در سال یکصد و شصت هجری بوقوع پیوسته واقع شده شوهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از همان سلسلهٔ عباسی بود

علیه بنت المنصور

دختر ابو جعفر المنصور عمهٔ علیه بنت المهدی بوده است و علیه اسم دختر زریاب مغنی مشهور است زریاب او را در مدت عباسه و شاگرد اسحق موصلی بوده وقتی با بدلس رفته و رئیس مغنیها بعد از فوت او احدی نتوانست جای او بگیرد جز دختر ش علیه که مغنیهٔ بود در کمال مهارت و تفصیل احوال آنها در جلد ثانی نفح الطیب مسطور است

(علیه در اینجا اسم بضم عین و فتح لام و تشدید یاء میباشد)

عمارة

مترجم

سه زن محدثه مسماة باین اسم بوده اند یکی عمارة بنت عبد الوهاب الخصیبیه دیگر عماره بنت نافع بن عمر الجمحی وعمارة الثقفیه

عمایم بنت ابو ایوب الحسنی

دختر مولانا حسام الدین الحسن بن محمد بن ایوب الحسنی است کر او را شریف نشابه هم میگویند مشار الیها یکی از اشیاخ امام سیوطی میباشد خواهر دیگر داشته مسماة بالف بنت حسام الدین کر او نیز اهل علم و نام عمایم تقریبا در یک درجه بوده از کثانیکه الف اجازه گرفته عمایم هم مجاز گردیده است

عمرة بنت عبد الرحمن

دختر عبد الرحمن بن سعد بن زراره الانصاری است کر از تابعیات نسوان اهل مدینه بوده عالم بفقه ودر حجره عائشه تربیت یافته از و وازام سلمه روایت حدیث نیز کرده قاله الصفدی فی الوافی

عمرة بنت مرداس

خواهر عباس بن مرداس وشاعره خوش طبعی بوده است ودر مسرح العیون او را دختر حنا خواهر صخر گفته ترجمه حالا و گذشت نوشته وابیات ذیل از بناج افکار او ست کر در مرثیه برادر خود عباس گفته

اعینی لم اخلکما بخیانة ... ابی الدهر والایام ان تصبرا
وما کنت خشی ان اکون کاتنی ... بعبر اذا بنعی اخی تحسرا
تری الخصم زورا عن اخی مهابة ... ولیس الجلیس عن اخی بازورا

عمرة بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی وزوجه مختار بن ابو عبیدة الثقفی مشهور بود کر در زمان عبد الله بن زبیر خروج کرد مصعب بن زبیر برادر عبد الله بعد انکه مختار را بکشت عمره بنت النعمان وعقیله دیگر مختار را کر ام ثابت بنت سمره بن جندب بود احضار کرده گفت چرا میگوئید در حق مختار ام ثابت گفت هر چه تو گوئی بنام همان گویم مصعب او را دعا کرد وبعمره گفت تو چه میگوئی او گفت خدا رحمت کند مختار را مرد صالحی بود مصعب گفت این شنید عمره را

حبس کرد و ببرادر خود نوشت زن مختار عمره به نبوت مختار قائل است عبد الله
حکم قتل عمره را فرستاد و مصعب در میانه کوفه و حیره شبیه او را شخصی قبیح القلب
داد نابا دیت او را بکشت چون مشار الیها از بزدل و ادکان انصار و بیگانه بود
بوای او مرثیه ها گفتند از جمله ابن اشعار عمرو ابن ابی ربیعه المخزومی است

ان من اعجب العجائب عندی ... قتل بیضاء حرة عطبول
قتلت هکذا علی غیر جرم ... ان لله در ها من قتیل
کتب القتل والقتال علینا ... وعلی المحصنات جر الذیول

عمرة الخثعمیة

از نساء قبیلهٔ خثعم و شاعره بوده است صاحب نظم بدیع چند شعر
در مرثیهٔ دو پسر خود گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ثبت شده آن
اشعار این است

لقد زعموا انی جزعت علیهما ... وهل جزع ان قلت وا باباهما
هما الخوافی القوم من لا اخالهٔ ... اذا خاف یوما نبوة فدعاهما
هما یلبسا المجد احسن لبسة ... شجی حسان ما استطاعا علیه کلاهما
شهابان ما شاوقدا ثم احمدا ... وکان سنا للمدلجین سناهما
اذا انزلا الارض المخوف بها الردی ... یخفق من جاشیهما متصلاهما
اذا استغیثا حب الجمیع الیهما ... ولم ینا من نفع الصدیق غناهما
اذا افتقرا لم یجتما خشیة الردی ... ولم یخش وزء امنهما مولیاهما
لقد سائنی ان عتشت زوجاهما ... وان عریت بعد الوجی فرساهما
ولن یلبث العرشان لیستل منهما ... خیار الاواسی ان یمیل نخاهما

وعمره اسم بیست و یکنفر زن صحابیه بوده که بکی عمره بنت واحه خواهر عبد الله
بن واحه صحابی مشهور است و مادر نعمان بن البشیر الصحابی

عمیرة

صغیرة اسم سیزده نفر از صحابیات است

عنان

جاریه

ترجمهٔ ابراهیم الناطفی و شاعره نهایت خوش بیان بوده و ابراهیم الناطفی
از رجال عصر بنی عباس است عنان در یمامه متولد شده و دختر زرد چهره
بوده بعد از انکه در تحت تملک ناطفی قرار گرفت از یمن تربیت و پرورش او
اکتساب علم و دانش کرد و از شعرا و ارباب فصاحت و بیان و جربزه و بدیهه
گوئی گشت با فحول شعرا مناظره و مشاعره مینمود در کتاب ابن ظافر چند فقره
از مشاعره عنان با ابو نواس نوشته از جمله این است که ابو نواس روزی
طعام بی این بیت را بگفت و بر عنان بخواند

کل یوم عن الخوان جدید تضحک الارض من بکاء السماء

عنان مر نجاء ابن شعر را ضمیمه آن نمود

فهو کالوشی من ثیاب عروس جلبتها التجار من صنعاء

پس روزی ناطفی عنان را دیده و او گریه میکرد که ابو نواس شنید و گفت

بکت عنان فجری دمعها کلؤلؤ ینسل من خیطه

عنان پس فور اگفت

فلیت من یضرب ظالما تجف یمناه علی سوطه

محیی الدین در رساله مرات از فصل مما جنات و مما فرحات کتاب المحاسن و الاضداد
جاحظ نقل کرده کوید بنا بر مسطورات سلولی و ابن ظافر در ربیع العروضی در
کتاب بدائع البدائه خود میکوید روزی نزد عنان رفتم یکنفر اعرابی در نزد
مشار الیها بود چون عنان مراد بد گفت بیا که خدا تو را رسانیده ابن مرد
بمن میکوید شاعره بودن تو را شنیده ام یک بیت بکو تا من هم بیتی بر آن
بیفزایم طبع من حالا هم را هی ندارد تو یک بیت برای من بکو من گفتم

لقد جل العزاء الفراق وعیل صبری عشیة غیرهم اللبین ذمت

اعرابی که این را شنید گفت

فضارت الی اواخرها مخبا وقد دفنت طاحت وقد دفنت وارض الشام امست

عنان هم در حال گفت

کتمت هواهم فی الصدر تنی ولکن الدموع علی نمت

اعرابی

اعرابی چون شعر عنان شنید گفت واللہ تو از ما هرون اشعری اگر نا محرم نبودی دامنت را ببوسیدم (انتهی)

در کتاب ابن ظافر و عقد الفرید از بدیهه ها که عنان گفته ببار است عنان وقتی در وشعر خطاب بفضل بن یحیی برمکی گفته و در خواست کرد که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر این است

کن لی هدیت الی الخلیفة شاعما ... بورکت یا بن وزیره من مسلم
حث الامام علی شرای وقل له ... ریحانة ذخرت لانفک فاشم

فضل با خیال عنان موافقت کرده چون هارون مشتری عنان شد ناطفی گفت من بکمتر از صد هزار نمیدهم هارون از خیال افتاد چون ناطفی بمرد خلیفه عنان را از ورثهٔ او بیک هزار تومان خرید عنان چون بحضور هارون آمد گفت دیدی ما تو را چقدر بکمتر از آنکه مالک تو طلب میکرد خریدیم عنان گفت یا امیر المؤمنین اگر خلیفه بخواهد مشتهیات خود را ببخشش و دات حاصل نماید بکمتر ازین هم ممکن است

عنقود

دو صحابیه مسماة بابن اسم بوده و یکی از آنها ابتدا عنبر نام داشته بعد تبدیل اسم نموده است قاله ابن الاثیر

عوراء بنت سبیع

شاعره ایست که اشعار او در دیوان حماسه مسطور است و ابیات ذیل که از نتایج افکار اوست از منتخبات باب المراثی دیوان حماسه میباشد

ابکی لعبد الله از خشت قبیل الصبح نازه
طیان ظاوی الکشح لا برخی لظلمة ازاره
یعصی البخیل اذا اراد المجد مخلوعا عذاره

حرف الغین

غادر

ذو

زوجهٔ موسی الهادی العباسی بوده و نهایت حظوت را نزد او داشته و موسی
در حیاتِ خود خیال میکرد که پس از مرگِ من غادِر در حبالهٔ نکاح برادر هارون
در خواهد آمد و این خیال او را مکدر داشت غادر آن اندیشه را استنباط
کرده او را اطمینان داد و سوگند یاد کرد که بعد از موسی مطلقا شوهر اختیار
نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسی غادر را نزنی نکند
چون موسی درگذشت و خلافت بهارون رسید از طرف خود و از جانب غادر
کفاره هاداد و مشار الیها را ازدواج کرد شبی غادر موسی الهادی را در خواب
دید که باو با این ابیات عتاب میکند

اخلفت عهدی بعدما ... جاورت سکان المقابر
ونسیتنی وحنثت فی ... ایمانک الزور الفواجر
ونکحت غادرة اخی ... صدقا لذی شمک غادر
لاهنیک الا لف الجدید ... ولا ندرعنک الدوائر
ولحقت بی قبل الصباح وصرت حیث غدوت صائر

غادر سر اسیمه از خواب جست و رؤیای خود را نقل کرد و باضطراب افتاد
هرچه باو گفتند اضغاث احلام است فایده نبخشید و در آن اضطراب
جان بداد

در ترتیب الاسواق و بعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مسطور است
اما در تاریخ کامل صنوبر چنین است که موسی جاریه را باسم اقرالعزیز ماندو هارون
او را بکرفت و پسری از او بهم رسانید و نام آن پسر را علی گذاشت

غازیه خاتون

دختر ملک کامل محمد بن ملک عادل از ملوک ایوبیه است مشار الیها زوجهٔ
ملک مظفر محمود است و ملک مظفر از آنهائی است که در حما حکومت کرده اند
و مخصوصا این شخص بحسن سیرت و درایت موصوف بوده از صلب او و
بطن غازیه خاتون سه پسر و سه دختر بوجود آمد محمد نام ابن سر لیپر
در حما وارث ملک پدر گشته و او را ملک منصور لقب داده اند و چون

ابتدا سنی نداشته مدتی مادرش بهمان حکمرانی مشغول و نیابت کرده وفات
غازیه خاتون در ماه ذیقعده سال ششصد و پنجاه و شش اتفاق افتاده
نیز غازیه خاتون اسم خواهر ضیفه خاتون است که شرح حال او نگاشته شد و
ابن غازیه خاتون خالهٔ (عمهٔ) غازیه خاتون زوجه ملک مظفر محمود است و ملک
ظاهر شوهر ضیفه خاتون ابتدا خواهر شن غازیه خاتون را بزنی گرفته بود چون
او درگذشت ضیفه خاتون را تزویج کرد نیز غازیه خاتون دختر امیر سیف الدین
قلاوون است که ملک ظاهر ببرس سلطان مصر او را برای پسر خود ملک
سعید بزنی گرفت

غانمه بنت غانم

از فصحای زنان بنی هاشم بوده چون کار بنی امیه بالا گرفت و بنای تحقیر هاشمیان را
گذاشتند او با امویها از جانب هاشمیها مفاخره کرده و از قرار مسطورات
محیی الدین در مسامرات صورت مفاخره از قرار ذیل است
غانمه گفته است هاشمیان در شان و مجد و معالی اصیل و کریمتر بن خلق
بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوارتر عبد مناف که شاعر در حق او میگوید

کانت قریش بیضة فتفلقت فالمخ خالصة لعبد مناف

از نماهای هاشمیهاست هاشم پسرش که عمرو نام داشت و هر وقت کاروان قریش
در نابستان بشام و در زمستان بیمن میرفتند ترتیب تربید برای آنها میداد
و با بنجهت هاشم نامیده شد و شاعر در حق او گفته است

عمرو العلا هشم الثرید لقومه ورجال مکة مسنتون عجاف

نیز از نماست عبد المطلب باعث نهضت و برکت قریش و اسباب نزول رحمت
بر آنها که شاعر در مدح او گفته است

ونحن سنی المحل قام شفیعنا بمکة یدعو والمیاه تغور

هم از نماست ابو طالب پسرش بزرگ قوم که شاعر او را این طور ستوده

اتیته ملکا فقام بحاجتی

باز از نماست پسر دیگر او عباس بن عبد المطلب که سید عالمیان او را بر

مرکب خود سوار کرده و از مال خود با و بذل فرموده و شاعر در ثنای او
گفته است

ورد یف رسول الله لم ار مثله ولا مثله حتی القیامة یولد

ایضا از مناست حمزه که در حق او گفته اند

ابا یعلی یا ملک الامکان هدیت وانت الماجد البر الوصول

از مناست جعفر ذو الجناحین که اجل و اکمل ناس است نزد اراسته و نه
جبار و در عوض دست او دو بال باو عطا شده که در بهشت بر بن با
آنها پرواز کند و شاعر در حق او گفته است

هاتوا لجعفر نا و مثل علینا انا اعز الناس عند الخالق

از مناست حضرت ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که مختار
بنی هاشم است و فارس یکه تاز و از همه کریمتر و شاعر در ثنای او میگوید

علی الف الفرقان صحفا وو الی المصطفی طفلا و صبیا

از مناست وسبط بنی حضرت حسن بن علی علیهما السلام که سید جوانان
بهشت است و شاعر در مدح او گفته

یا اجل الانام یا ابن الوصی انت سبط النبی و ابن علی

از مناست حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما که جبرئیل امین او را بر
دوش گرفته و شاعر حضرتش را چنین ستوده

حب الحسین ذخیرة لمحبه یا رب فاحشرنی غدا فی حزبه

از مناست و هر کس را همین قدر شرف و شرافت کافی است

غایة المنی

از ادبیهای اندلس و جاریه معتصم بن صمادح است که مشار الیه خود بشخصه
او را امتحان و ابتیاع کرده و در روز بروز محبت معتصم نسبت بغایة المنی
افزوده و بیشتر از پیشتر او را رعایت کرده است و غایة المنی بمعنی منتهای
آرزو میباشد

غریبه

در بعضی

در بعضے از کتب ادب این زن را از جواری مأمون عباسی نوشته اند
امّا چون اشعار بے کہ باو نسبت میدهند اشعار عرب است باید گفت همان است
تصحیف شده در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده مینویسد معتصم خلیفه عباسی
جاریه داشته است فاطمه نام در حسن و جمال و موسیقی بکمال و بنابر اینکه
هر چیز نفیس را عرب کوبند مشار الیها را نیز عرب لقب داده بودند فاطمه
نزد ابن هلال مشق خط کرده و در زمان خود بدرجه استاد خود خوش نوشت
(این گفته محل نظر است)

غزال
(ست)

زنے با این اسم دوات دار یکی از ملوک مصر بوده جزماک کردن قلم و لیقه در
دوات گذاشتن و مرکب در آن ریختن چیزے نمیدانسته امّا چون مکتبے
بهم رسانیده در سال پانصد و بیست و شش هجرے در قرافه کبرے کہ قبرستان
مصر قاهره است در جوار قبر نعمان مسجدے بنا کرده کہ آن را مسجد ست غزال
گفته اند و بواسطه این اثر شهرے بهم رسانیده است و ذکر این مسجد در
خطط مقریزے شده

غزیّه

اسم امّ شریك است کہ پیش ذکر او شده مشار الیها از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله درخواست کرد کہ داخل زوجات طاهرات باشد امّا بمقصود
نایل نشد

غسانیّه

از ادبیهای اندلس بوده و در نفح الطیب او را الغسانیّه البجانیّه نوشته
بجانه بروزن رمانه از مشاهیر بلاد اندلس است و مشار الیها منسوب بدانجا
اگرچه غسانیه شاعره مشهور است امّا فقط دو بیت از و بدست آمده و آن
این است

عهدتهم والعیش فی ظل وصلهم ... انیق و روض الوصل اخضر فینان
لنا الله سعدا لا یخاف علی الهوی ... عتاب و لا یخشی علی الوصل هجران

خیرات حسان

۱۹۸

غفیرہ بنت رباح

بنا بر مسطورات ابن اثیر خواہر بلال الحبشی مؤذن حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وصحابہ بودہ و بلال یک برادر خال نام ہم داشتہ است

غمیصاء

ہمان رمیصاء است کہ در حرف راء ترجمۂ حال او نگاشتہ شدہ و بغمیصاء بیشتر شہرت دارد نا رمیصاء

حرف الفاء

فاختہ

بنا بر ضبط ابن اثیر چہار نفر صحابیہ فاختہ نام داشتہ اند و آنہا فاختۂ بنت الاسود و فاختۂ بنت ابی طالب و فاختۂ بنت عمرو الزہدیہ خالۂ النبی ص و فاختۂ بنت الولید بودہ اند و فاختۂ بنت ابی طالب خواہر حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام و ہمان ام ہانی است کہ در جلد اول ذکر او شد

فارعہ بنت ابی الصلت

خواہر امیۃ بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشہور است کہ از رؤساء و علمای زمان جاہلیت بودہ از سطاع کتب اسمائی بعثت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ را مطلع شدہ امتا بظہور آنحضرت حسد بردہ و بشرف اسلام و ایمان نائل نشدہ در رمضان سال دہم ہجرت کرو قصد بدر و قوع یافت او در شام بود از آنجا بمکہ آمد و برای رؤسای قریش کہ در آن جنگ کشتہ شدند مرثیہ گفت و بوطن خود طائف رفت و چیزہا نگذشت کہ در گذشت امتا خواہر شرفا فارعہ در فتح طائف اسلام اختیار کرد و بحضور مبارک حضرت نبوی مشرف شد و از حضرت از درایت و فصاحت او مسرت حاصل فرمودند و امر نمودند بعضی ابیات کہ برادر شرا بخواند او خواند

باتت ھموی تبری طوارقھا اکف عینی والدمع سابقھا

بعد ابن ابیات را کہ امیہ در مرض موت خود گفتہ بود قرائت کرد

کل عیش وان تطاول دهرا　　صائر امره الی ان یزولا
لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی　　فی قلال الجبال ارعی وعولا
اجعل الموت نصب عینک واحذر　　غوله الدهر ان للدهر غولا

پس از آن از قصیدهٔ دیگر این ابیات را بعرض رسانید

عند ذی العرش یعرضون علیه　　یعلم الجهر والکلام الخفیا
یوم نأتیه وهو رب رحیم　　ان تر کان وعده ماتیا
یوم نأتیه مثل ما قال فردا　　لم یذر فیه راشدا او غویا
اسعد سعادة انا ارجو　　ام مهان بما کسبت شقیا
رب ان تعف فالمعافاة ظنی　　او تعاقب فلا تعاقب بریا
ان او اخذ بما اجترمت فانی　　سوف الفی من العذاب قریا

بعد خواند

ان تغفر اللهم اغفر جما　　واتی عبد لک لا الما

پس از قرائت این اشعار حضرت رسول صلعم فرمودند شعر برادر تو مؤمن و قلب او کافر است وایه کریمه وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ را تلاوت فرمودند
باسم امیة بن ابی الصلت پسر عالمی بوده است در اندلس از رجال المائة الثامنة هجریه معروف بر ادیب حکیم که صاحب علم وحکمت و شاعری فلسفی طبیعت بوده است
و این شعر از وصیا شد

کیف لا تبلی غلائله　　وهو بدء وهی کان

و ایضا

اذا کان اصلی من تراب فکلها　　بلادی وکل العالمین اقاربی

فاد عربن شداد المریه

از شعراء عرب و بصره او بی بوده از اشعار او در حماسه مسطور است
ابیات ذیل را در مرثیهٔ برادر خود گفته

هلا سقیتم بنی جرم اسیرکم　　نفسی فداءک من ذی غلة صدیا

شهاد اندیته رفاع الویه　　سداد اوهیته فتاح اسدا
نحار راغیه قتال طاغیه　　حلال رابیه فکاک افیاد
قوال محکمه نقاض مبرمه　　فراج مبهمه طلاع انجاد

ز سیاق اشعار معلوم میشود که برادرش را قبیلهٔ بنی جرم اسیر کرده و نتش نکشته اند

فارعه بنت الهمام

دختر همام بن عروه بن مسعود ثقفی است و بعضی بجای فارعه فریعه گفته اند و در هر حال مادر حجاج بن یوسف الثقفی بوده ابتدا حارث بن کلده الثقفی مشهور بحکیم العرب از صحابه او را بزنی گرفته و بقولی در تحت مغیره بن شعبه بوده در هر حال شوهر اول او را طلاق داده و یوسف بن ابی عقیل او را تزویج کرده و حجاج ظالم از و بوجود آمده

فارعه

غیر از فارعه بنت ابی الصلت شش نفر صحابیه مسماه باین اسم بوده و بقولی یکی از آنها فریعه است که خواهر ابو سعید الخدری الصحابی باشد و ذکر فارعه بنت عقیل الثقفیه در جلد اول خیرات حسان در تحت عنوان ابنه عقیل ان گذشته

فاضلة الانصاریه

حلیلهٔ عبد الله بن انیس الجهنی الصحابی و خود نیز صحابیه بوده در کتب احادیث ذکر او شده با شوهر خود در مصر اقامت داشته و فاضلة الزمان عائشهٔ باعونیه است که ترجمهٔ حال او گذشت چنانکه فاضل همدان صاحب مقامات و ابدیع الزمان میگفتند ابن زن را هم فاضلة الزمان خطاب مینمودند

چون رسیدیم بترجمهٔ حال حضرت خیر النساء صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها جلد دویم خیرات حسان را بشرح حال فاضلة الانصاریه ختم کردیم که محض تیمن جلد سیم را شروع کنیم بآن اسم مبارک نا افتتاحی

بغداد

بسعادت نموده باشیم و از برکات این قصد و نیت خالصانه بفیضی کامل
نایل شویم انشاء الله تعالی

تذییل و اعتذار

اگرچه ذیلی بالنسبه مفصل در خاتمهٔ کتاب خیرات حسان نگاشته خواهد شد
و ترجمهٔ احوال بعضی نساء مشهوره که در دو مجلد از دوی زنان که لازمهٔ
ذات انسان است یا بعلت دیگر نگاشته نشده در آنجا ثبت و مخلد میگردد
لکن سرعت و مبادرت اقدام در معذرت را در اینجا نیز بشرح حال
دو سه نفر از عقایل میپردازد و خود را بنوعی از وصمت غفلت و
اغفال بری الذمه میسازد بنابرین گوید

(نواب مستطاب علیه عالیه متعالیه) شکوة السلطنه (دامت شوکتها)
بانوی معظمهٔ مقدسه و معقودهٔ سرای سلطنت و مخدرهٔ مفخمهٔ حرم جلالت
اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه ادام
الله تعالی دولته و ابقاه و دختر مرحوم شاهزاده خضر ان پناه رضوان جایگاه
فتح الله میرزای شعاع السلطنه و مادر فرخنده سیر شاهنشاهزاده اشرف
ارفع اعظم حضرت اقدس معظم فرو زنده اختر برج شهریاری و درخشنده
کوکب درج کامکاری و ولیعهد گردون نهد دولت علیه ایران مظفر الدین میرزا
دامت حشمته و شوکته میباشد مادر نواب مستطاب شکوة السلطنه
مرحومهٔ شهربانو خانم دختر امیر جلیل الشان معظم مفخم مرحوم محمد ابراهیم خان
ظهیر الدوله حکمران ایالات کرمان و مضافات بوده و آنها که از شعب و سلاسل
جلیلهٔ قاجاریه و از اطوایف علیه باختر اند دانند که نواب مستطاب شار
الیها هم از جانب پدر و هم از جانب مادر قرانلو میباشند
در مقام عصمت و طهارت و قدس و تقوی عقیلهٔ مشار الیها بمقامی رسیده

کربالا از آن منصور نمیشود وخیال کثیر الانتقال کاهی فراتر نمی نهد جل
مقاصد وکل مساعی آن مخدره بذل خیرات وبرات است واشاعهٔ عوارف
وحسنات در طلب مرضات حضرت عزت جل ذکره وعز اسمه هما بارا بعده
عدو به وامته وملیته سر میزند واز امداد وحمایت ضعفاء ابقا
ورعایت فقرا بوجهی خود را معاف نمیشمارد. مناقب ائمهٔ اطهار وفضایل
اولیای ابرار علیهم صلوات الله الملک الجبار در احرز جان وتعویذ دوران
مبیاند واز نشر وانشاء آن آنچه خود دارد نمیتواند جمله حدیثش از
دین ودیندار پی است وحرفهٔ معلومه اش پرهیزکاری ونکوکاری فرایض را
با نوافل انباز نموده وداعیهٔ عبادت بپای مجاهدت پیموده این است
که پیوسته مشمول توجهات خاصهٔ خسروانی است ودارای مراتب ومقامات
ومزایای دوجهانی باری جلت عظمته برخلوص نیتش بیفزاید بنبی الرحمة
وآله الامجاد

شهربانو خانم

دختر مرحوم امیر معظم محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله قاجار قوانلو حکمران
کرمان ومادر نواب مستطاب علیه عالیه منعالیه شکوه السلطنه دامت
شوکتها بوده است این دختر مرحوم ظهیر الدوله را از بطن حلیلهٔ بسطامی
آمده وحلیلهٔ مشارالیها از نجبا ومزرک زادکان بسطام بشمار می آید
پدرش ابو محمد خان سردار بسطامی از طایفهٔ عرب بسطام برادر مرحوم جعفر
خان است وجعفر خان از امرای نامدار وپدر مادر مرحومهٔ معظمه
نواب مستطاب فردوس قباب مغفرت مآب مهد علیا (والده اعلیحضرت همایون
ناصر الدین شاه) بوده ودختر ابو محمد خان مادر شهربانو خانم زوجهٔ مرحوم
ظهیر الدوله محمد ابراهیم خان میباشد شهربانو خانم از نساء مجلله
مفخمهٔ دانشمند وبرازندهٔ زهد وقدس وتقوی ورغبت باعمال خیر پر

اختصاص داشته است

حاجیه بدر نساء خانم

از زوجات

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه السبسه الله جلل النور
و دختر مرحوم غفران مآب امیر معظم مصطفی خان قاجار قوانلو عم اکرم حضرت
خاقان بوده از نوادر نساء عالم و در صناعت و بزرگ منشی مسلم چنانکه تن
بتقدم احدی از خلاف حرم خاقانی نداده و از اوج رفعت خود قدمی پائین نهاده
کوبند چون مرحوم مصطفی خان پدر حاجیه معظم بدرستاخانم راه روضه
رضوان پیش گرفت مغفوره مشار الیها یکی را نزد خاقان خلد مکان فرستاد
که جبقه از جبقه های سلطنتی بفرمایند ببازند بر سر عماری عم شاهنشاه
بزنند اگرچه خاقان کاره بود ند امّا از قدر دانی و رتبه شناسی رد آن
مسئلت را جایز ندانسته آغا مکلل را که از خواجه سرایان زمان شاه شهید
سعید آقا محمد شاه طاب ثراه بود امر فرمود جبقه زمرد مشهور بجبقه ناصری را
با نهایت احترام ببرد و چنانکه حاجیه مفخره کوبد کند و این دلیل نهایت
شأن و مقام مجلله مشار الیها است
نظر مرحومه معظمه نه تنها بر عالم صوری و دستگاه ظاهر بوده بلکه در رفع
مقامات معنوی و اخروی نیز کارها علی الاستمرار نموده مسکینان و افتادگان
را دستگیری کرده باعمال خیریه و لجوجانه از مآثر مشهوره مشار الیها
تذهیب چهار گلدسته کاظمین علیهما السلام میباشد حاجیه مرحومه
عمه والده مؤلف است و این شرافت مر اهمیشه باقی است روانش شاد
و باب مغفرت و رضوان سرا باد

شاه جهان

نواب والیه مملکت بهوپال است ولادتش بقلعه اسلام بکر شهر کروهی بلده
بهوپال در سال هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاد در سنه
هزار و دویست و شصت و سه بعد از فوت پدرش در نه سالگی حکمران آن
مملکت گردید و فنون فارسی و خط و علم سیاست مدن و نظم و نسق ملک
اکتساب نمود در نهم شوال سال هزار و دویست و هفتاد و شش در بیست
بیست و دو سالگی زمام اختیار دولت بدست مادر گذاشت

وخود بولایت عهد و تبول خاص خود اکتفا کرد در سنهٔ هزار و دویست
وهشتاد و پنج در غرهٔ ماه شعبان مجدداً صدر نشین اورنگ ریاست گردید
اعتبارات و مزایای مشارالیها در دولت انگلیس بسیار است نشان درجهٔ
اعلای ستارهٔ هند دادار او و بسایر عواطف آن دولت نایل شده کویند
در هندوستان چون شاهجهان و زیب النساء بیکم خزعالمگیر پادشاه
هیچکس بر ربیت اهل علم و فضل و اصحاب هنر و کمال نپرداخت شاهجهان را
طبعی موزون میباشد و اشعار او مشهور میباشد نمونه را بانچند بیت
اقتضا نمود

چون بال و پر افشاند و چون دام بدرد — صیدی که ز صیاد بریدن نتواند
پی قدر ناشناسی که برایگان نگیرد — دل بی بهای خود را بعبث ها شکنم
بیدل مباش شاهجهان این محبت است — صد بار زنده کردم و صد بار زنده کنم

رباعی

دریافت عطای کبریائی ما را — در حضرت اوست جبهه سائی ما را
چون عاجز بی از پادشهان مقبولست — نازم که کشد بپادشاهی ما را

طاهره

دختر احمد بن یوسف الازرق ابن یعقوب بن اسحق التنوخی از فضلای فقهای
حنفیه است کرارا عنه اهل علم و فضل بوده و در رفیقه مخصوصا مها رفت دائمه
پدرش در سال سیصد و هفتاد و شش هجری وخود در چهارصد و بیست و شش
وفات نموده است

طهران

از نساء مشهورهٔ مذکورهٔ در انباء ابن حجر و خواهر فاطمهٔ بنت المنجا شیخ
ابن حجر میباشد پس مشارالیها طهران بنت عزالدین محمد بن احمد بن محمد بن عثمان
بن المنجا التنوخیهٔ الدمشقیه و محدثهٔ باکمال بوده از اقوش النجلی استماع حدیث
کرده و از جزری و زینب بنت الکمال اجازهٔ تدریس کرفته و وفات او در ماه
شعبان سال هشتصد و سیه هجری اتفاق افتاده است

ظفر خانم

از خاندان فؤاد پاشا و حلیلهٔ قبولی پاشا و از ادبیهٔ ما اسلامبول و متوطن باکالی معاصرین است منظومه دارد موسوم بعشق وطن و آن حکایتی است که در اسپانیا واقع شده و جهت ارتباط هم با اسلامبول دارد

اخطار

سالک گذشته چون جلد اول کتاب خیرات حسان منتشر شده بشرف ملاحظهٔ مطالعه کنندگان مشرف شد بعین عنایت و رضا در آن دیدند و پسندیدند و ما را بمهربانی و ملاطفتهای خود قرین تشکر و امتنان و همین توجه و استحسان نمودند چه نادر شخصی از ایشان بود که ندانند علم با حوال نساء مشهوره و زنان قابل هنرمند که منشأ اثری شده اند از شعب علوم تاریخ و انساب و سیر مبا شد فوائد بسیار بر آن مترتب است و دانستن آن تراجم امری لازم و متحتم و پیش از همه اعلام علمای همین اقطار اقدام با بنکار کرده و از این قسم تألیفات پرداخته چنانکه کتاب اماء الشواعر از تألیفات ابو الفرج اصفهانی بر بن کفتر بر هانی باهراست و در اقلیم فرنگ کرد رقرون اخیره کلیتر علوم رو بترقی نهاده و دایرهٔ فضایل وسعت یافته مؤلفات کثیره باسم قاموس سیلبر و قاموس ایللوستر ترتیب یافته و تحت اللفظ معنی قاموس سیلبر همچنین قاموس ایللوستر مشهوره است بالجمله اتان کرفت اکاهی و درایت را دانسته و خدمتی باین عالم توانسته و بنها برده تا قدر زحمات نسوان را در علم و صنعت و سایر مزایا معلوم کرده و در حقیقت جنس اناث را از این راه تشویق کرده شریک الزحمه برای خود از نو بچنگ آورده اند و ارباب اطلاع بمطالعهٔ این قسم کتب رغبتی تمام دارند و سخن در این موضوع از قبیل اثبات ثابت و اظهار بدیهی است و آنها که بر مسطورات ناقابل ما رغبتی دارند بخوبی این جلد را دانسته جز یکدو نفر یاوه گوئی بیکار که اسباب کند اندن وقت و تحصیل قوت خود را عیب جوئی دانسته اند مضمونی تازه هدیت را بهم مشربان خود برند و ذلهٔ خوار ایشان

خورند و این ناز کے ندارد همیشه از این قبیل حرفها در دنیا بوده است
قطب العارفین مولانا جلال الدین محمد رومی رحمة الله علیه در اواخر
جلد سیم مثنوی فصلی فرماید که خلاصه آن این است

پیش از آن کاین قصه ناممکن رسد — دود گند آمد از اهل حسد
من نمیرنجم از این لبیک این لکد — خاطر ساده دلی را پی کند
خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی — بهر مجنونان مثال معنوی
کز قرآن کر نبیند غیر قال — این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور — غیر گرمی دو نبیند چشم کور
خر بطی ناگاه از خرخانه — سر برون آورد چون طعنه زنه
کاین سخن چیست آن یعنی مثنوی — قصه پیغمبر است و پیروی
نیست ذکر و بحث اسرار بلند — کرده اند او لبا ز اسنو سمند
جمله سر تا سر فسانه است و فسون — کودکانه قصه بیرون ز دون
چون کتاب الله بیامدهم بران — اینچنین طعنه زدند آنکافران
کز اساطیر است و افسانه نژند — نیست تحقیقی و تحقیقی بلند
کودکان خود فهمش میکنند — نیست جز امر پسند و ناپسند
ذکر آدم گندم و ابلیس و مار — ذکر هود و باد و ابراهیم و نار
ذکر نوح و کشتی و طوفان ق — ذکر کنعان و سر از خط نافتن
ذکر یوسف ذکر زلف پرخمش — ذکر یعقوب و زلیخا و غمش
ذکر فضل احمد و خلق عظیم — کز قمر از معجزاتش شد دو نیم
ظاهر است و هر کبی بی میبرد — کو بیان کز کم شود در وی خرد

کفتا کر آسان نماید این بتو
اینچنین آسان بکی سوره بکو

پس دفع اضلال و مشوب نشدن خیال ساده لوحان را گوئیم آنکه کفت
خیرات حسان بچه کار آید جواب این است که برای تو هیچ کار نخواهد آمد
ملائمات طبع تو را پیش از این نوشته اند چاره دریش اسکندر نامه

حیدر بیک حسین کرد و امثال آنها و در جواب آن بیچاره که کوید بشرح حال
خانزاده دختر مهر نادیکار تبریزی و ابرای چه نوشتند کوئیم زنهای شاعره
صاحبان آثارند و احوال صاحبان آثار هر قدر که ممکن نباشد باید معلوم
شود و کدام کتاب است بر اعتبار اغانی ابو الفرج اصفهانی که یک قسمت ان احوال
مغنیه ها مشهوره است و خانزاده دختر مهر نادیکار چه فرق دارد با فلان مغنیه
عهد خلفای اموی یا عصر خلفای عباسی نه آخر این بیچاره هم صاحب طبع
موزون بوده شعر کهنه و اثری از خود در عالم بنادیکار کذاشته علاوه بر اینکه
ابراد کننده نمیداند ما خود اقدام بنکارش این شرح حال ننموده ایم آنچه در
خیرات حسان از خانزاده نوشته شده بعینه نقل است از کتاب تذکره
روز روشن از مولفات محمد مظفر حسین متخلص بصبا ابن مولوی محمد یوسف
ابن الحاج الشفیع مولوی محمد یعقوب کویا موی هندوستانی که ایما عنجد از
فضلای آن دیار میباشد و آن تذکره را مولوی مشار الیه در سال هزار
و دویست نود و شش هجری در مطبعه بهوپال هندوستان طبع کرده
و شرح حال خانزاده در صفحه صد و نود و شش آن کتاب از سطر سیم
شروع میشود اکر هیچ جا آن کتاب بدست نیاید نزد نکارنده هست
و بی مضایقه نشان میدهد تا به بینند و بکویند افسوس از بی اطلاعی
افسوس از بی سوادی افسوس از کج طبعی افسوس از فاداینی

بکار بند تو این پند بنده کر بتوانی
کرت هواست کرد انی مکوهر انچه ندانی

بانجام رسید جلد دوم خیرات حسان بتوفیق
و تائید قادر سبحان در روز دوم ماه ربیع الاول
سنه هزار و سیصد و شش هجری سبحقان ابیل کی
و کتبه الداعی لدوام الدولة القاهرة محمد رضا شمس الکتاب

والله تعالى أعلم بالغيب

جلد

سیم کتاب خیرات

حسنات از مؤلفات جناب جلالتمآب اجل

اکرم افخم محمد حسنی از اعمال سلطنه

دام اقباله العالی

سنه ۱۳۰۰ هجری باریس پیلدرکی

المجلد الثالث من کتاب خیرات حسان

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوٰة مطالعه کنندگان محترم این اوراق دامت عنایتهم البته بخاطر دارند که جلد دوم خیرات حسان در سر حروف (ف ا ط) ختم شد و مقصود از این وضع احتشام آنکه جلد سیم این کتاب ابتدا شود و شروع نماید بشرح حال جلالت اشتمال حضرت صدیقهٔ کبریٰ فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و از این اسم مبارک که سماء ترفع و سمک آسمان را نمود و ضیا بخشد کسب میمنت و سعادت نماید و مقبول طباع اکابر فضلا و افاضل علما گردد و استفضا و تتبع کردد آن میرود و سبلهٔ نجات و اسباب عفو جرایم و سیئات شود و باین قصد و نیت بود بلکه هر روز این رغبت می افزود تا اکنون که نوبت تحریر و تالیف این مجلد رسید دست بکار شدم و پا براه نهادم گامی برنداشته و فصلی ننگاشته بودم که سروش غیبم بگوش هوش گفت قدم پیش منه که لغزیدی و قلم بنه از که چون صفحه سیاه روی کردیدی سیدهٔ نساء عالم و نورد بدهٔ حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم را که اشرف بنات مکرمات مرسلین و ریحانهٔ حدیقهٔ اینعهٔ اعلی علیین

وجامع صفات کمالیهٔ موجودات ومکمل صور مثالیهٔ ممکنات است در شرف دیگر زنان قرار دادن کوهرا با خوف در دل معترض نهادن است وابواب ملامت را بروی خود کشادن نوروز را با نار چه مناسبت وگل را با خار چه مجانست کریمهٔ قرآن مجید را با منیفهٔ عبد الحمید جنسیتی نیست وآیات بینات الهی را در شمار آثار ناقصهٔ انسان ضعیف الارکان آوردن نوعی از بی ادبی است این اختلاط اختلاط لاهوت وناسوت است واین ارتباط بمهبتی وتاسروط

حضرت خورشید را با ذرّه . نواهی همعنان
توبه کن ابنت خطا استغفر الله العظیم

هانا از خواب غفلت بیدار شدم ومیثاق آیات واستغفار کردم بدفوشتها را بآب دیده شستم واز سر اینخیال در گذشتم ترجمهٔ حال وشرح زندگانی ومناقب وافضله وفضایل مأثورهٔ آنحضرت مطهر را در ضمن نمودم بکتب شریفهٔ احادیث واخبار ائمهٔ اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار چه آن جمله را علمای اعلام با استقراء وبسط تمام نگاشته اند وچیزی فروگذاشته ومن در این مقام مسابقت را جایز نمیشمارم ومبادرت را جسارت میپندارم توشیح این دفتر را بذکر جوادی معظمهٔ آن بزرگوار اقتضا مینماید وچهرهٔ این اوراق را بالقاب زاهرهٔ ایشان می آرایم این بود نکتهٔ تخلف وتقاعد وعلت تقرب وتباعد وشاید که دفتر را با نام آفرین کنند وواه تحسین نویسند والسلام علی من اتبع الهدی واتخذ سبیل الرشد والتقی

تکلوبیح

هم اکنون گفتیم که طراز وشاح این کتاب ترجمهٔ حال وذکر القاب جوادی معظمهٔ حضرت مقدسهٔ صدیقهٔ طاهره صلوات الله وسلامه علیها میباشد برهان لایح این دعوی وتفسیر شرح عقاید احوال وذکر محامد آثار خجسته دثار بانوی عقیله سرای سلطنت وخدر کریمهٔ

سرادق عفت وجلالت نواب علیه عالیه منیرة السلطنة دامت شوکتها
مبادا که از پرتو کیان مجلله ومخدرات مفخمه بمزایای سعادت وخصایص
خیر اندیشی ومکرمت ومساعدت توفیق وتائید الهی وعنایت بی نهایت
شاهنشاهی اختصاصی مخصوص دارد واشاعه مبرات وافاضه خیرات
وادامه بحسنات خاصه اخلاص باهل بیت نبوت وخاندان رسالت را قدر
وظایف وفرایض میشمارد دلیل قوی وبینه اجلی آنکه هر سال باکمال
حشمت وجلال عید ولادت بتول عذرا ام السبطین حضرت فاطمه زهرا را
کرفته از شرایط ولوازم این عید وتشریفات این جشن سعید هیچ
فرو کذار ننماید وهر نوبت برمراسم مهمانی وبذل عطیات واحسان
وانعام بفقرا وسادات وتفخیم وتکریم محبین دوحه جلیله امامت
ومشکوة مضیئه هدایت وولایت می افزاید اکرچه تاسیس این اساس
مبارک وابداع این عید همایون را نخست مرحومه مغفوره ستر کبری
فاضله فریده عظمی صاحب مکارم ومآثر مشهوره مهد علیا طاب ثراها
(والده ماجده اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه دام ملکه)
نمود امتا بعدها کسیکه این رسم را مخلد ساخت وباستقرار واستکمال
آن پرداخت نواب متعالیه مشار الیها شکر الله تعالی مساعیها میباشد
واین اثر بی محمود وبنای میمون ورسمی مقدس وشرفی بس عظیم است
که مرور دهور وتوالی ادوار وقرون وتغیر ازمنه ورسوم وتطرف
حوادث ونوازل از رونق وشکوه آن نتواند کاست بلکه قضا وقدر
نتایج خیریه وحسن ثمرات این فرخنده عمل را سرمدی خواهد ساخت و
افتخار این دوده بدین سیاه تا ابد باقی خواهد ماند وتا زبان در دهان
است ناطقه از بن ضابطه سخن خواهد راند

خلل پذیر نباشد بنای خلد برین بود همواره مشید رواق علیین
مکر که دست کشد از افاضه روح القدس مکر که پر شود دیر بهشت حور العین

وجز این شرافت زاهره ومزیت باهره آن نبیله نادره را امتیاز این رائقه

فائقه مبیاشد از جمله یکی انکه فروزنده دری درخشانی چون شاهنشاهزاده اسعد
اعظم حضرت مستطاب معظم امیر کبیر نافرهنگ وزیر جنگ نایب السلطنه کامران میرزا
دام اقباله العالی از این مطلع منیر ظاهر گردیده و هر که از فرط شهامت و علو همت و
مقام منیع و ذکاء وافر و رای اصیل و نجابت این شاهنشاهزاده آزاده در فنون
علوم و مدارج کمالات باخبراست داند که آباء و امهات را بی ترقع فوق الوصف
و تزکیهٔ تمام وجود چنین فرزند ارجمند صورت نبندد و بزرگان گفته اند اثمار
لطیفه از اغصان طیبه حاصل آید و ناکلین نباشد کل چهره ننماید امثاله شاهد
مفاخر و مآثر اتمعظم له از خیرات و مبرات و عنایت فقرا و مساکین و انفاق بر ارامل
و ایتام و اغاثهٔ مستغیثین و حمایت ملهوف چند است که بوصف در نیاید و
سزامد انجمله قصاید بیست غرا که در مدایح ائمهٔ طاهرین بنظم آورده که باقیات
صالحات است و افضل عبادات تو فیقش زیاد باد بالرسول و آله الامجاد

فاطمه بنت سیدنا ابی عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین سلام الله علیهم

از اغصان شجرهٔ نبوت است و اعراق در رحم عصمت مناقب و فضایل ان بزرگوار
در نطاق نطق نمیگنجد یکی از معاجز الحضرت که باهزاران مرتبت برابری میکند
آن است که پدرش ابو عبد الله و برادر شمایل و ملکات و ریاضت و عبادات
تا بحدیکه اش سیدهٔ نسوان عالم صلوات الله علیها فرموده ابن صباغ در کتاب
الفصول المهمه فی فضایل الائمه میگوید حسن بن حسن بن علی ع خدمت عم خود ابو عبد الله الحسین ع
آمده یکی از دو دختر او را خطبه کرد و عرضه داشت که اختر لی احدیهما خیر فرمود
فد اخترت لک ابنتی فاطمه فهی اکثر شبها بامی فاطمه بنت رسول الله ص امّا فی الدین فتقوم
اللیل و تصوم النهار و امّا فی الجمال فتشبه الحور العین و امّا سکینه فغالب علیها
الاستغراق مع الله تعم فلا تصلح لرجل شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان مفید
رضوان الله علیه میفرماید حضرت ابو عبد الله ع را دو دختر بود یکی سکینه است
که از رباب بنت امرئ القیس بن عدی کلبیه زاد و دیگری فاطمه که از ام اسحق بنت
طلحة بن عبد الله تمیمیه در وجود آمد این شهزاده شوهر عمری ما نند ابی میگوید
نسل حضرت امام حسین ع از یک پسر و دو دختر ما ند جمیع منتسبان آن دو عامهٔ

خیرات حسان

بیت دسالت ع انسبا منتهی باین سه بزرگوار میشود مراد ببیت پسر امام علی الحسین است
وبدو دختر سکینه و فاطمه و ما اولاد سکینه را در ضمن شرح حالات او در جلد ثانی این
تالیف منیف بشرحی که تاکنون احدی آن استقصا نکرده است ذکر نمودیم اولاد فاطمه نیز
متعدد است هم از پسر عمش حسن مثنی فرزندان دارد و هم از شوی عمش اشهر اولادش
از بنی الحسن عبد الله محض میباشد که پدر بعضی از ائمه زیدیه است و محمد دیباج را
از شوی عمش داشت این عبد الله محض و ابن محمد دیباج و بعضی دیگر از اولاد فرزاد
فاطمه را ابو جعفر منصور بسرداب از یثرب بعراق برده بعضی را در ربذه بخانه بهلاک رسانید
و بعضی را بزندان و شکنجها دیگر بیست اخبار فرزندان حضرت فاطمه بنت الحسین را برخی
از مورخین مثل عز الدین بن اثیر ببسط تمام نوشته اند و از معاصرین شیخ اجل حبر نحریر
شیخ محمد مهدی عبد الرب آبادی شمس العلماء ایده الله در ترجمه ابراهیم قتیل باخمری
از جلد اول فائده دانشوران ناصری که مطبوع افتاده است باشباع تمام بر نگاشته
مقام تتبع و احاطه خود را در اخبار و انساب و تواریخ و تراجم برهانی بزرگ کذا شته
علامه مجلسی علی الله مقامه از ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه و غیره عن غیره روایت کرده اند که حسن بن حسن
شوی فاطمه در وقعه کربلا زخمی کاری خورده و بیا قتلی افتاده بود چون شهدا را بحکم عمر سر بریدند
اسما بن خارجه عنا سبت پیوندی که با حسن داشت نگذاشت او را سر ببرند پس چون حمیت ایشان
دید حسن را باوی بخشید و بروایتی حسن در میان اسیران بود که اسما او را مسترحم عمر نمود بهر تقدیر
حسن مثنی بعد از مراجعت بمدینه زمانی لا بتوزنده بود تا در سن بیست و پنجسالگی رحلت فرمود وقتیکه
حسن در گذشت فاطمه از فرط علاقه که با پسر عم داشت بر سر تربت وی خیمه افراشت و با یکسال
معتکف انخاک مطهر بود و چون سال بسر رسید با غلامان بفرمود که شبانگاه این خیمه فرود آورید
و این خرگاه در هم بپیچید همینکه بنبش آن بیت الاحزان بهم برزده راه مراجعت گرفتند با نگ
ها تغی بشنیدند که گفت هل وجدوا ما فقدوا و او از دیگری شنیدند که گفت بل یئسوا فانقلبوا
این اتفاق بدیع و واقعه نادر از نجا صحیح نیز مروی است که نوشته لما مات الحسن بن الحسن بن علی ع
ضربت امرأته القبة علی قبره سنة ثم رفعت فسمعوا صائحا یقول هل وجدوا ما فقدوا فاجابه
آخر بل یئسوا فانقلبوا و نیز در روایتی انها انشدت بیت لبید الی الحول ثم اسم السلام علیکما
ومن یبک حولا کاملا فقد اعتذر با این روایتی که بر وجه نظافر فریقین از طرفین بنقل نموده اند

نمید ابو الفرج اصفهانی چگونه این دو پیمبر مجر شرف را قبل از تجهیز حسن مثنی باجانب عمه
غمانی نسبت داده و در صورتهوی کنیه و مویه گری بر او ده و صفاز له استاد کرده بتفصیلی که در
اغانی بنظر رسیده است آی دوصد لعنت بران تفصیل باد دو شاهد عقل و نقل
متعاضداً بر وضع و جعل آن خبر طرافت اثر شهادت میدهند از آن قبیل موضوعات
دجالین و اکاذیب جعالین در کتاب اغانی مخصوصاً مکرر دیده شد است مثل بادیه پیمایی
حضرت حسن بن حسن ع و امثاله و شوخ و شیخی حضرت سکینه هما نا اینگونه اخبار او ثانی
بعقیدهٔ نگارنده از دسایس وزنادقه ان اعصار است که بوسط و تراشین و دشاخ و اماظم
در کتب مشاهیر محدثین دست میکرده اند و با بعض از مولفین داشتند و لع بر جمع منهوعات
از فرنجه انتقاد خارج مینموده و از همین قبیل خرافات است آنچه مابین عوام الناس
اشتهار دارد که حضرت فاطمه بنت الحسین را در کربلا با حضرت قاسم بن الحسن عقد بستند
هر کس منشا این شهرت کاذبه را بخواهد بترجمهٔ سکینه بنت الحسین ع از جلد ثانی خبرات حسان
برگردد و هر کس در اولاد و نژاد حضرت فاطمه بنت الحسین ع تفریط بصیرت بخرج دهد ترجمهٔ ابراهیم
امام زید به را از جلد اول ناسه دانشوران بکشاید رحلت حضرت فاطمه بنت الحسین ع
حدساً و قیاساً باید در مدینة الرسول اتفاق افتاده باشد و لی در رحلت مصر مزاری معتبر بنام
آن بزرگوار بر پاست و جماعتی از محدثین قطر زیارت مرقد مطهر آن حضرت را بطور تحقیق در مصر میدانند

فاطمه بنت ابو الاسد ابو الاسد از رجال بنی مخزوم بوده و دختر او فاطمه
که برادر زادهٔ ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی میباشد از صحابیات بشمار میاید
با اینکه از اشراف قریش شمرده شده از نکاح سرقت نموده پس از ثبوت حضرت رسول ص
امر بردن دست او فرمودند رجال قبیلهٔ بنی مخزوم اسامة بن زید را واسطه قرار داده
عفو او را استدعا کردند حضرت رسول ص فرمودند هر کار ممکن است اما اهمال در اجرای
حدود الهی ممکن نیست بنابر بحث او مقطوع شد بقولی فاطمه بنت ابی لوسی است

فاطمه ام محمد عبد الله

بنت الشیخ الامام المفرج المحدث جمال الدین سلیمان بن عبد الکریم بن عبد
الرحمن بن سعد الله بن ابو القاسم الانصاری الدمشقی است که از اعیان
وصلحای عصر خود بشمار میباشد و الیها خاتونی محدثه بوده و از علمای عامه

فاطمه بنت اسد
اشرف زنان و
اعظم اشراف دختر
اسد بن هاشم بن
عبد مناف صدف
معظم کوهر امامت
و خلافت مادر
فرخنده اختر حضرت
یعسوب الدین و
امام المتقین امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب

خیرات حسان

۸

ششم کرد در عراق و اصفهان سکنی داشته و از مشاهیر دمشق الشام اجازه
کرفته و تدریس کرده شمار مشایخ محدثین که فاطمهٔ ام عبد الله از آنها
سماعاً یا اجازهٔ روایت حدیث نموده بقول صفدی زیاده از یکصد نفر است
ولادت فاطمه تقریباً در ششصد و بیست و وفاتش در دوازدهم ربیع
الآخر سال هفتصد و شصت اتفاق افتاده بنابرین از معمرین شمرده میشود
وچون ثروتش زیاد بوده در کتاب عنوان النصر ذکر او شده و از خیرات و
اوقاف بسیار و احسان او در حق اقارب شرحی مسطور است

فاطمهٔ بنت ابرهیم

دختر ابرهیم بن عبد الله بن ابی عمر المقدسی است ابرهیم نیز از اعیان عصر
صفدی بوده و دختر او فاطمه محدثه ایست معمره و اخوان کتابی است که از
مثل محمد بن الهادی و ابن السروجی مشایخ اهل حدیث اجازه کرفته و روایت
کرده است و مشار الیها هم خاتمهٔ اصحاب محدث مشهور ابرهیم بن خلیل میباشند
و از و اخذ حدیث نموده اند فاطمهٔ بنت ابرهیم در ماه ذیقعده سال هفتصد
چهل و هفت در حالتیکه زیاده از نود سال داشت پا بعالم آخرت کذاشت

فاطمهٔ بنت ابرهیم

مشار الیها را فاطمهٔ المسنده نیز کفته اند و او دختر ابرهیم بن محمود بن جوهر
و مادر شیخ ابرهیم بن المقرئه است شیخ ابرهیم از اعیان عصر صفدی بوده
و مشار الیها عابده صالحه و در علم حدیث مهارت و شهرت تمام داشته
صحیح بخاری را نزد ابن زبیدی و صحیح مسلم را نزد علامهٔ حصری خوانده است
با وجود معاصر بودن با ابن عبد الدائم محدث ندریس حدیث کرده و بخاری
شریف را چندین بار در درس کفته و قاضی القضاة امام تقی الدین السبکی و
سراج الدین بن الکویک و تقی الدین بن ابی الحسن و شیخ الذهبی و بعض دیکر
از اعلام نزد مشار الیها استماع حدیث نموده ولادت او در سال ششصد
بیست و پنج و وفاتش در سال هفتصد و نیازده میباشد

فاطمه بنت ابرهیم

سلیمان

علیه السلام و
طالب و عقیل و جعفر
و خواهرهای ان
حضرت ام هانی
و چهار است جناب
مشار الیها مکاتبه
با ام عقیل بوده و
اینکه صاحب قاموس
عقیل را برادر صلبی
فرزندان شاه ولایت
دانسته خلاف مشهور
است بزعم بعضی پیش
از انکه سید و مولای
ما صلوات الله علیه
از آن بطن مطهر فدیه
بعرصهٔ عالم نهند و
آفاق و انفس را منور
نمایند جناب ابو طالب
را حظیرهٔ قدس بود
این است که نسبهٔ ان
حضرت با ختیار
مادر بزرکوار بوده
ان ذات مقدس را
حمیده نامیده چنانکه
در جنک خیبر در مقام
بامر حرب میفرمایند
انا الذی سمتنی امی حیدره
کلیث غابات کریه المنظره
اکیلکم بالسیف کیل السندره
و برخی کفته اند حضرت
ابیطالب اجداد داشته
و میخواسته اسم سمی
اصفیاء از ید کذارند
آن حوای انسیه
و قدسیه مشار الیها یعنی فاطمه فرزند بزرکوار را
باسم پدر خود اسد نامیده بهرحال ابن

خیرات حسان

۹

سلیمان افندی مستقیم زاده در تذکره خود گوید فاطمه بنت ابرهیم از نساء مشهوره وخاله زاده من است مشار الیها زوجه خطاط مشهور محمود افندی توقاتی بوده خط نسخ وثلث را نزد شوهر خود مشق کرده وخوب نوشته است

فاطمه بنت احمد

دختر احمد بن ابرهیم بن محمد بن ابرهیم الطبری از محدثات مشهوره مذکوره در انباء ابن حجر میباشد نزد جد خود رضی استماع حدیث کرده ودر سنه هفتصد وهفتاد ونه در گذشته است اورا ام الحسین نیز گویند

فاطمه بنت احمد

ابن فاطمه را گفته دختر احمد بن محمد بن علی بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن خلف الحلبی است ام الحسن نیز گویند سیده ایست محدثه ولادتش در هفتصد وبیست ودو یا سی وسه بوده واز جد مادری خود جمال الدین بن ابرهیم بن الشهاد المحمود المحدث اخذ علم حدیث نموده واکثری از محدثین اورا اجازه داده اند ودر حلب ندریس حدیث کرده اورا بعقل ودین ستوده اند درماه ربیع الاول سال هشتصد وسیزده در حالتی که زیاده از هشتاد سال از عمرش گذشته بود در گذشت

فاطمه بنت احمد الحسنی

دختر احمد بن عبد الله بن اخی کمال است مشار الیها زوجه شریف نسابه ومادر الف وعایم واز جمله اشیاخ امام سیوطی است از لطیفه بنت الامام وعایشه بنت الشرائحی ومحمد بن محمد بن محمد بن المحب اجازه گرفته است

فاطمه بنت احمد الرضی

دختر رضی طبری است در تحصیل علم با ابن حجر عسقلانی مشارکت داشته ونزد جد خود وسائر علما استماع حدیث کرده واجازه گرفته در ماه ذی الحجه سال هفتصد وهشتاد وسه در گذشته است

فاطمه بنت احمد الشاعاتی

دختر

ذن کرمان در شاه گرد از خیلی نزد بعضی سنا ل پناهی صاحبان اورد ود ابن تقدم وجلالت کرد حضرت رسول صلعم بعد از جد ابو طالب رحق او احترام مادر کمید داشت چون در مدینه موزه در با قیص مبارک اورا کی وبدست مطهر با کرا پیغمبر دفن نمودند گویند انحضرت جلب فوطات الحمد فرد را زشد بعد از آن مشار الیها اخوا یانده دعا خیر حق او کرده بزرگ امدند ولادت حضرت سید اولیاء امیر المومنین علی را از بن بطوطا هر جا عتی در بیزدهم رجب سال سی وا فقط قبل وفات در گذشته بیست وهشت سال مدت عمر داشت مکی از خانه کعبه گفته ویکی از اکابر شعرا ابن در حقیقتی اسفنه میگوید طول افعانه کعبه از شد برهمه که انجاد در وجود امد علی را بی طالب

ابن اثیر در اسد الغابه از امام در محدث نقل کرده گوید اول هاشمیه که از صلب هاشمی فرزند اورده فاطمه بنت اسد بود واز هاشمیات اول کسی که ام الخلیفه شد باز جناب مشار الیها بود بعد حضرت صاحبه بیضه کبری سلام الله علیها وبعد ببیکده مادر ابن عباس است والعجب که خلافت ابو هر سه خلیفه بطور دلخواه نشد چنانکه بر ارباب خبر پوشیده نیست

خیرات حسان

۱۰

دختر احمد بن علی الشاعاتی مؤلف کتاب البدیع در اصول فقه و مجمع البحرین در فقه میباشد شعار اینها در علم فقه مهارت داشته و داخل در طبقات فقهاست علی الفارسی در کتاب الاثمار الجنیه فی الاسماء الحنفیه ذکری از و کرده گوید فاطمه بنت احمد الشاعاتی نزد پدر خود تحصیل علم فقه نموده و کتاب مجمع البحرین را بخط خود نوشته خط تعلیق را خوش می نوشته و در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده شرح حال او مسطور است

فاطمه بنت الشهاب احمد

دختر احمد بن قاسم بن عبد الرحمن بن ابی بکر الجزایری است اصل او از مکهٔ معظمه زادها الله شرفا میباشد و بدها منسوب بمدینهٔ منوره شده تحصیل علم حدیث کرده و نزد جدامی خود رضی الطبری استماع حدیث نموده در مجلس درس پدر خود صفی الدین حاضر شده و محدث معروف فخر الدین التوربری و عفیف الدلاصی و ابو بکر البالسی و بعض دیگر از علما باو اجازه داده اند در ماه شوال سال هفتصد و هشتاد و سه در سن هفتاد و سه سالگی وفات کرده است

فاطمه بنت تقی الدین

دختر تقی الدین الجبیری است در انباء ابن الحجر در حرف وفیات سال هفتصد و نود و پنج مذکور و محدثه ایست با مهارت در مجلس درس اسماء بنت صدر ان حاضر شده و نزد ابن ابی الرضی استماع حدیث نموده محدثه عزیز جد مادر او میباشد و خود در شام نیز حدیث کرده چنانکه ابن حجر گفته است

فاطمه بنت الخرستانی

منسوب بخلیل بن علی الخرستانی و از اساتذهٔ امام سیوطی است از طرف مادر نواده تقی الدین عبد الله بن علی الخرستانی میباشد در سال هشتصد و هفتاد و چهار وفات کرده است

فاطمه بنت الخشاب

ارتشاء

از نساء مشهورهٔ عصر صفدیه و شاعرهٔ شامیه بوده صلاح الدین در کتاب عنوان النصر فی اعیان العصر نقل از قاضی شهاب الدین فضل الله کرده کوید فاطمهٔ بنت الخشاب در شام در نزد یکی قاضی شهاب الدین سکنی داشت قاضی مشار الیه در ماه رجب سال هفتصد و هفده بجهة امتحان مشار الیها قصیدهٔ مشتمل بر بیست و شش بیت نظم کرده نزد او فرستاد و ابیات ذیل از مطلع آن قصیده است

هل ینفع المشتاق قرب الدار ... والوصل ممتنع علی الزوار
یا نازلین بمهجتی و دیارهم ... من ناظری بمطمح الابصار
هیجتم شجنی فعدت الی الصبا ... من بعد ما وخط المشیب عذاری

فاطمه نیز قصیدهٔ مشتمل بر بیست بیت بهمان وزن و قافیه گفته و نزد قاضی فرستاد و ضمنا بعضی کنایات او را جواب گفته و این دو بیت از آن است

ان کان غرکم جمال ازاری ... فالقبح فی تلک المحاسن واری
لا تحسبوا انی امائل شعرکم ... انی یقاس جداول بنهار

فاطمه بنت الشغری

دختر شهاب الدین احمد بن محمد الشغری از اساتذهٔ امام سیوطی است امام مشار الیه در کتاب المنجم فی المعجم کوید فاطمه بنت الشغری در سال هشتصد و قدم بعرصهٔ وجود نهاده است

فاطمهٔ بنت عباس

دختر عباس بن ابی الفتح بغدادی است و در جلد اول در حرف الثاء در ذکر رباط البغدادیه از بناهای نذکار پای خاتون بعنوان ام زینب فاطمه اشاره شد مشار الیها در علم و عمل و عبادت و مجاهدت شهرهٔ بجا داشته علم فقه را خوب میدانسته و بجلیهٔ صلاح آراسته در روایت و افتاء خوض و نکاء او اسباب تعجب و حیرت بوده و از دنیا بکفافی قناعت نموده در رباط البغدادیه انزوا اختیار کرده در تربیت و ارشاد نسوان جدی داشته و بموعظه و نصیحت ایشان همت میکماشته کاهی نیز بالای منبر رفته مردان را

مستفیض فرموده و در مباحث علمیه با مهرهٔ علما مباحثه نموده با صدر
الدین بن وکیل که از اکابر علمای آن عصر بوده در مسائل حیض بخمسان گفتم
و بر او غلبه کرده و با و اظهار داشته است که تو آنچه در این موضوع میدانی
فقط علما میباشد امّا من علما و عملا میدانم عبد الرؤف المناوی
در طبقات کواکب دریه گوید ابن تیمیه صاحب دالروافض قصد کرد
فاطمهٔ بنت عباس را از صعود بمنبر منع نماید حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را در خواب دید با و فرمودند فاطمه زنی است صالحه چون ابن
شهادت را از آنحضرت در حق ابن زن شنید از قصد و نیّت خود دست
کشید وفات مشار الیها در روز عرفه سال هفتصد و چهارده در مصر
اتفاق افتاده است

فاطمهٔ بنت عبد الملک

دختر عبد الملک بن مروان از خلفای بنی امیه و زوجهٔ عمر بن عبد العزیز
اموی و عمزادهٔ اوست و در جلد اول در ترجمهٔ احوال ذات الخمار ذکری
از وشد با انکه شوکت و سلطنت از دو جانب مشار الیها را میرسید در
اقتضاد و ترک اسباب تجمل و حشمت پیروی شوهر خود مینمود گویند چون
عمر بن عبد العزیز بر سریر خلافت جلوس کرد بنا بر تنسّک و دیانتی که داشت
قصد جلوگیری هر نوع اسراف و تبذیر نمود و ابتدا بدائرهٔ خود کرد و بفاطمه
زوجهٔ خود گفت اگر میخواهی اطاعت مرا کنی و من از تو رضا باشم و با هم
زندگانی نمائیم هر قسم اسباب بیت و جواهر که داری باید مجموع را تسلیم بیت
المال کنی و ناچیزی از آنها نزد تو نباشد اتحاد و اتفاق ما ممکن نیست فاطمه
اطاعت و تمکین ابن گفته نموده آنچه نزد او بود تسلیم بیت المال نمود چون
عمر بن عبد العزیز در گذشت و نوبت خلافت بیزید بن عبد الملک برادر
فاطمه شد خواست نفائس متروکهٔ فاطمه را از بیت المال بمشار الیها مسترد سازد
او قبول نکرد و گفت من در حیات شوهر خود اطاعت او نمودم در ممات او
چگونه مخالفت نمایم گویند مادر یکی از قرابتمندان او را از اموال فاطمه بوده

وبقول بعضی از اصحاب تواریخ یزید بن عبد الملک انها را بعائلهٔ خود بخشید
اسم خالهٔ عمر بن عبد العزیز که دختر مروان باشد نیز فاطمه بوده وذکر او
بیاید

فاطمه بنت العجمی

خواهر علی بن العجمی محدث و ام الحسن بنت الشیخ تاج الدین محمد بن الشیخ العارف
بالله یوسف العجمی است مشار الیها محدثه واز مشایخ امام سیوطی میباشد
وهمان اشخاصی که ببرادر او اجازه داده اند او را نیز مجاز نموده اند

فاطمه بنت علم الدین

دختر علم الدین البرزالی است وعلم الدین از مشاهیر واساتذ صلاح الدین صفدی
میباشد مشار الیها از نساء مشهورهٔ عصر صفدی است ودر کتاب عنوان
النصر فی اعیان العصر نام او مذکور شده از اکثری از مشایخ حدیث ذکورا
اناثا استفاده نموده واخذ علم کرده ومخصوصا بخاری شریف را نزد ست
الوزرا بنت ابن المنجا خوانده ومحصل خط خوش را یاد برده وتعلیم کرفته
واز فرائض کتاب بعه وکتاب الاحکام ابن بنت وصحیح بخاری وکتابهای بزرک
دیکر را استنساخ نموده ودر سفر حج وهنکام زیارت حرمین شریفین به
تدریس حدیث پرداخته در فرائض ونوافل مداومت داشته بعمل خیر زاید
الوصف راغب ودر راه حق جاهد روزهائیکه بحمام میرفته برای ان که
وقت فضیلت از فوت نشود تا نماز ظهر را نمیکرده داخل حمام نمیشده وپس
از دخول بجهة اینکه نماز عصر نیز بنا خیر نیفتد چندان در حمام درنک
نمیکرده بعد از ماه رمضان روزهٔ ایام حیض رمضان را قضا میکرده
وهرکز از طریقهٔ احتیاط و مسلکی که در تدریس وتفوی اختیار کرده منحرف
نکردیده وفات او بقول ابو الفدا در ماه صفر سال هفتصد وسی وبک
اتفاق افتاده است

فاطمه بنت عمر

دختر عمر بن یحیی المدینی است که معروف به بنت الاعمی واز محدثه های مذکوره

در انباء ابن حجر میباشد مدتی در مصر تدریس علم حدیث کرده در اخر سال هفتصد و نود و سه در گذشته است

فاطمه بنت القاسم

دختر قاسم بن جعفر بن ابی طالب و نواده جعفر برادر حضرت علی بن ابی طالب ع و زوجه حمزة بن عبد الله بن الزبیر است مشار الیها در حسن و جمال بیعدیل و مثال بوده شوهرش حمزه در مرض موت چون متذکر بود که بعد از فوت او زوجه اش بطلحه بن عمر شوهر خواهد کرد زیاده از حد اضطراب و خلجان داشت فاطمه مطلع شده بر مبغی شده برای اسایش خاطر و خیال او گفت آنچه دارم در راه خدا داده باشم و ما لیلک من مهرا زاد باشند اگر بعد از تو شوهر کنم چون حمزه در گذشت بعد از انقضای مدت عده طلحه فاطمه را خواستگاری کرد فاطمه سوگند خود را باو اعلام نمود طلحه گفت اگر بهر من رضا شوی من دو مقابل کفاره یمین تو را خواهم داد فاطمه قبول کرد و بعد از مزاوجت طلحه را از فاطمه پسری امد ابراهیم نام و دختری مسماة برمله و ابراهیم از افاضل ناس گردید و رمله را بکابین یکصد هزار دینار شخصی تزویج کرد طلحه گفتند تو از مزاوجت با فاطمه سود فراوان برده مشار الیها را بکابین چهل هزار دینار تزویج کردی و بیست هزار دینار هم کفاره یمین او را دادی اینک دختر تو را بصد هزار دینار تزویج کرده اند چهل هزار دینار ازین راه منتفع شده علاوه بر وجود پسری مثل ابراهیم (نقل از ترتیب)

فاطمه بنت القاضی کریم الدین

دختر عبد الکریم بن احمد بن عبد العزیز از مشاهیر مذکوره در انباء ابن حجر است که در رجوک وفیات سال هشتصد و چهل و نه ذکر او رفته مشار الیها چهار خواهر داشته بدرشان چنانکه ابن حجر گفته در ماه ربیع الاول سال هشتصد و هفت وفات کرده است

فاطمه بنت المثنی

بزدکار

بزرگان وعزنا فاطمۂ بنت المثنی را دارای مقام ولایت دانستہ اند وذکر فتوحات محی الدین عربی شرحی از و مسطور است مولانا جامی در نفحات الانس گوید من سالها خدمت ابن زرکم کردم در حالتی کہ سن او زیادہ از نود و پنج سال بود چون نوری از چہرۂ او ساطع میشد من حیا میکردم بصورت او نظر نمایم در راہ حق حالات عجیب غریب داشت ہرکس او را میدید چہارده سالہ گمان میکرد

فاطمہ بنت محمد

دختر محمد بن عبد الرحیم الأسیوطی وخواہر شیخ جمال الدین وخاتونی محدثہ بودہ است تحصیل علم حدیث را مشار الیہا نزد محدث مشہور حجاز نمودہ بنابر مسطورات ابن حجر در سال ہفتصد ونود وسہ در گذشتہ است

فاطمہ بنت محمد

دختر محمد بن عبد الہادی بن عبد الحمید بن عبد الہادی ومعروف بفاطمۂ ام یوسف است اصل او از شام وساکن صالحیہ بودہ پدرش کہ عم حافظ شمس الدین باشد محتسب صالحیہ نمودہ مشار الیہا نیز نزد محدث مشہور حجاز وغیرہ تحصیل علم حدیث کردہ واز ابو نصر ابن الشیرازی ومحدثین مصر وشام اجازت گرفتہ ابن حجر گوید من نزد مشار الیہا در صالحیہ مبلغی درس خواندم

فاطمہ بنت المنجا

از اشیاخ ابن حجر واز محدثہ ہای مشہورہ است ابن حجر در کتاب معتبر خود موسوم بہ انباء الغمر فی ابناء العمر ذکر او نمودہ گوید من روایت بسیار از فاطمۂ بنت المنجا نمودہ ام

فاطمہ بنت نصر اللہ

دختر نصر اللہ بن ابی محمد بن محمد انسائی واز اقربای محدث بن رافع واز محدثہ ہای است کہ در انباء ابن حجر در عداد وفیات سال ہفتصد وہفتاد وچہار مذکور گردیدہ وخاتونی خیرہ ومتدینہ بودہ ولادت او تقریبا در سال ہفتصد ودہ

وفات او در سال هفتصد و هفتاد و چهار اتفاق افتاده است

فاطمه بنت یحیی العفیف

دختر عفیف بن عبد السلام بن محمد بن مزروع المضرحی البصری و از محدثه هائی است
که در انباء ابن حجر در ترجمه وفیات سال هفتصد و نود و هشت مذکور است
از احمد بن علی الخزرجی اجازه گرفته و بند و پس علم حدیث پرداخته بنابر مسطورات
ابن حجر خواهر او رقیه المحدثه سالها بعد از و زندگانی کرده است

فاطمه بنت الیسیر

دختر ابو القاسم علی بن احمد بن علی بن الیسیر الیسیری است و او را استیتره هم
گفته اند از اساتذه امام سیوطی و محدثه مشهوره میباشد که ابو هریره
ابن الذهبی و شهاب ابو العباس احمد بن محمد بن عثمان الخلیلی و التقی احمد بن
محمد بن عیسی الیاسوفی الدمشقی و احمد بن ابی الغرّ بن صالح بن وهب الادرعی
الحنفی که آنرا ابن النور هم میگویند و احمد بن علی بن یحیی بن تمیم الحسینی الدمشقی
باو اجازت داده اند و ابن حجر را امام سیوطی در کتاب خود موسوم بر المنجم
فی المعجم ذکر کرده است

فاطمه الجوزدانیه

دختر عبد الله بن احمد الجوزدانیه و اشهر نساء محدثه میباشد فاطمه دختر
سعد الخیر انصاریه محدث مشهور از مشار الیها اخذ علم حدیث کرده است

فاطمه بنت صفا قادین

در زمان سلطان حمید خان اول سلطان عثمانی و در سرای ان پادشاه
بوده و محبتی بکمال بسلطان داشته گویند شبی نوبتی بکه از زنهای سلطان
بیک حلقه انکشتریه که آنها ابتیاع نموده بیزم اختصاص رفت
سلطان را اینکار خوش آمد و جامع ذیرک را بالای مکتب بنام مشار الیها
بنا نمود چنانکه مشار الیها در مقبره همان جامع مدفون است

فاطمة الفقیهه

دختر علاء الدین محمد بن احمد السمرقندی مؤلف کتاب معتبر مشهور تحفة الفقهاء است

ابو جعفر منصور دوانیقی خلیفه عباسی هنگام عزیمت مدینه منوره از ابو الفضل ربیع وزیر خود شخصی را خواست که ظریف وذکی وعالم بآثار واحوال ملکت باشد وبا او همراه شده خانه های بنی العباس را که واقع در مدینه وجاهای دیگر است باو نشان دهد ومعرفی کند ابو الفضل شخصی را برای این خدمت انتخاب کرد که کمال ظرافت وتعقل را داشت وهمانطور بود که خلیفه میخواست یعنی تا چیزی از و نپرسید جواب نمیداد وچون میپرسید جواب کافی میداد خلیفه از وضع او خوشنود شده امر کرد انعامی باو دهند این حکم بتاخیر افتاد وآن شخص احتیاج بعطیه پیدا کرد روزی در خدمت خلیفه بود رسیدند مقابل خانه غانکه بنت عبد الله بن یزید بن معاویه آنشخص برخلاف عادت خود بدون اینکه خلیفه سوالی کند گفت یا امیر المومنین این خانه غانکه است که احوص بن محمد الانصاری در حق او گفته

یا بیت غانکة الّتی اتغزّل حذر العداو به الفؤاد موکّل
انّی لامنحک الصّدود وانّنی قسمًا الیک مع الصّدود لامیل

خلیفه که این حرکت خلاف عادت را از و دید دانست قصدی در کار است ابیات قصیده را یک یک بخاطر آورد همین که باین شعر رسید

واراک تفعل ما تقول وبعضهم مذق اللّسان یقول ما لا یفعل

خلیفه استنباط کرد که انعام آنشخص نرسیده از ابو الفضل وزیر پرسید معلوم شد درست فهمیده عطیه را مضاعف نمود ونظیر این حکایت است آنچه فیما بین علم الهدی سید مرتضی وابو العلای معری اتفاق افتاده وآن اینست که روزی ابو العلا در مجلس شریف سید مرتضی بود سخن از متنبی رفت سید اشعار او را تحسین کرده وبعضی نقایص نیز از سخنان او ایراد نمود ابو العلا گفت لطائف ورجحان ابیات وکلمات او را همین بس که میگوید (لک یا منازل فی القلوب منازل) سید ابو العلا را از مجلس راند و بحضار گفت معنی انچرف او را انسنید گفتند نه گفت از اینمصرع قصد او این بیت این قصیده بود که میگوید

واذا

واذا انتک مدحتی من ناقص فهی الشهادة لی بانی کامل

واین کنایه بمن بود والا منبتی اشعار هذا زین دارد

قبة الدیباج

بنابر مسطورات کامل مبرد قبة الدیباج هذان ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب است که بسبب زهد و نعومت بدنش باین لقب ملقب شده ودر جلد اول اینمطلب و اشعار مشار الیها نگاشته شد

قبیحه

جاریه رومیه متوکل عباسی است که ام ولد یعنی مادر پسر او معتز باشد چون حسنی بکمال داشته متوکل من باب تتمیه بضد او را قبیحه نامید عقل وفطانتی ومعروف ودرین متوکل حظوظی داشته ومطایبات زیاد از آنها ذکر کرده اند از جمله گویند روزی متوکل قصد کرده بود قبیحه در موقع احوال پرسی جاریه تقدیم او کرده وجامی بدست جاریه داده که این ابیات در آن نگاشته شده بود

فطعنت عرقا تبتغی صحته	الیک الله به الشافیه
فاشرب بهذا الجام یا سیدی	مستمتعا من هذه الجاریه
واجعل لمن اهداکها حظه	یحظی بها فی اللیلة الآتیه

متوکل را خیلی خوش آمده قبول کرد وعلی الصباح پنجنفر جاریه وپنجهزار اشرفی برای قبیحه فرستاد او گفت یا امیر المؤمنین یک شب مصاحبت تو برای من بادنیا ومافیها برابر است دیگر اینهمه را چکنم وهذا یارا پس داد درخلافت پسر معتز وقتی دستخط عنا کر بشورش نموده از و مطالبهٔ مواجب مینمودند. ربر او سخت کرفته بودند درخزینه نخواهی موجود نبود المعتز از مادر خود قبیحه پنجاه هزار دینار قرض خواست او داشت وننداد لهذا در تواریخ اسم او بد نامی ماند همینکه المعتز از خلافت مخلوع وهلاک شد مدتی قبیحه مخفی کردید وخواست اموال خود را نیز مخفی نماید نتوانست وچون خود ظاهر شد اموال او نیز آشکارا بچنگ آمد وضبط کردند بعد از آن

مشار الیها مدتی در مکه معظمه اقامت کرده انگاه بشهر خود رفت در سال دویست و شصت و چهار در بغداد رحلت کرد
(در چاپهای سابق از محی الدین و خطا بتقریب بغلط نام مشار الیها قبیحه نوشته شد)

قتیله

یکنفر صحابیه مسماة بقتیله بوده اند و قتیلة بنت قیس اخت الأشعث بن قیس الکندی را صاحب مواهب از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه وآله دانسته است

قدامه

دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر و است که مکاتبه بنام عبد الله بوده و در جلد دوم در حرف زاء در ترجمه جده های زینب بنت عبد الرحمن ذکری از وشد مشار الیها از نساء مشهوره و صاحب علم و ورع شمرده شده است

قرّه

بنا بر مسطورات ابن طافر قرّه دختر هزوری است از شواعر عرب که بر شافت فد و لطافت خدا آراسته بوده و مشاعره ارتجالا فیما بین او و دعبل خزاعی شاعر مشهور اتفاق افتاده که تفصیل آن از اینقرار است

روزی دعبل در راه به قرّه برخورده میگوید

دموع عینی لها انبساط ونوم عینی لها انقباض

قرّه بدون تامل و تفکر میگوید

وذا قلیل لمن دهته بحرها الأعین المراض

دعبل میگوید

فهل لولای عطف قلب او للذی فی الحشا انقراض

قرّه میگوید

ان کنت تبغی الوصال منا فالوصل فی دیننا قراض

قرة العین

قرة العین بمعنی روشنائی چشم است وجاریه صبیح المنظری که از اد
کرده القائم بامر الله العباسی وما در المقتدی بالله است وارجوان نام داشته
معروف بقرة العین بوده مشار الیها از نساء صالحه وصاحب خیرات وحسنات
میباشد چند دفعه بحج رفته ودر مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا وتعظیما
ودر بغداد بعضی ابنیه خیریه بنا کرده مدتها عمر نموده وچهار فرزند
آورده خلافت پسرش مقتدی وپسر او مستظهر وپسر او منصور المسترشد را
دیده واخر الامر در سال پانصد ودوازده در گذشته است تا اینجا نقل
از وافی میباشد مولانا محی الدین در مسامرات گوید روزی در اثنای
گردش حالتی عارض من شد از خلق کناره کردم بر روی دریکها طواف میکردم
ناگاه اشعار ذیل بخاطرم خطور کرد با آهنگی که خود میتوانستم شنید انها را
میخواندم وگریه میکردم ومیگفتم

لیت شعری هل دروا	ای قلب ملکوا
وفؤادی لو درے	ای شعب سلکوا
ام تراهم سلموا	ام تراهم هلکوا
خار ارباب الهوی	فی الهوی وارتبکوا

ناگاه از پشت سر دکمال ملایمت دستی بشانه هایم رسید برگشته
دیدم دختریست رومی است ومن صورتی باآن صباحت وتکلمی باآن حلاوت
مدت العمر ندیده بودم گذشته از ظرافت وحسن وجمال در ادب و
معرفت وکمال او را از جمیع زنان گردیده بودم برتر یافتم مخصر از من پرسید
ابتدا که بدان مترنم بودی چه بود گفتم

لیت شعری هل دروا	ای قلب ملکوا

گفت از شما تعجب مینمایم که با وجود عارف زمان خود بودن اینگونه سخن
میگوئید مملوک ناشناس ومعلوم نکردد چگونه صحیحا ملک میگردد وابنکه
شما میگوئید کاش میدانستم این سخن دلالت برندانستن شما میکند و
حال انکه واه راست گفتن است واشخاص مانند تو چگونه سخن بتساح نمایند

بعد از آن گفت بیت ثانی را بخوان گفتم

وفؤادی لودری ای شعب سلکوا

گفت شعب ما بین قلب و غشاوه قلب است و او مانع معرفت قلب است پس چیزهای را که فهمیدن آن غیر ممکن است چگونه تمنا میکنی راه راست گفتن است انکاه بخواندن شعر بیتم اشارت نمود گفتم

اترا هم سلموا ام ترا هم هلکوا

گفت آنها سالم شدند شما باید از خود سوال کنید که در سلامت میباشید یا در هلاکت آنوقت بیت چهارم را خواست گفتم

حار ارباب الهوی ی الهوی وارتبکوا

آن دختر صیحه کشید و گفت عجب است برای اهل عشق جایی نمانده که در حیرت بمانند عشق و سودا را احاطت است جمیع حواس را بهم وصل کند و عقل و فکر را بهم بندد خال دهشت و جای حیرت نماند چیزهای دیده نشود که انسان اندو تحیر نماید راه راست گفتن است و امثال تو را سزاوار نیست که سخن بناصح گویند گفتم خواهر نامت چیست گفت فرة العین گفتم آری روشنائی چشمی و این قصیده را خواندم

ما رحلوا یوم بانوا البرز العبیا الا وقد حملوا فیها الطواویسا
من کل فاتکة الالحاظ ما لکة تخالها فوق عرش الدر بلقیسا
اذا تمشت علی صرح الزجاج تری شمسا علی فلک فی حجر ادریسا
یحیی اذا قابلت باللحظ منطفها کانها عندما تحیی به عیسا
تود انها لوح سناقیها سنا وانا اتلو وادرسها کانی موسی
اسفقه من بنات الروم راهبة ترمی علیها من الانوار ناموسا
وحشیة ما لها انس قد اتخذت فی بیت ناموسها للذکر ناووسا
قد اعجزت کل علام بملتنا وداود یا وجیرا ثم قسیسا
ان اومنات تطلب لا بخیل بحبها اعفتر او بطاریقا شامیسا
نادیتها ذر حلت للبین نافرها یا حادی العیس لا تحدو بها العیسا

عیبت اجیاد صبر یوم بینهم — علی الطریق کرادیسا کرادیسا
سئلت اذ بلغت نهشی نرافیها — ذاک الجمال وذاک اللطف شفیسا
فاسلمت ووقانا الله شرتها
وذحزح الملک المنصور ابلیسا

مولانا محی الدین در بیت اخر اشعار بمسلمان بودن او مینماید و شکر میکند که مفتون حسن وجمال او نشده لکن لا یخفی ما فی بعض ابیاته
قرة العین اسم صاحبیه بوده است وان مادر عبادة بن الصامت صحابه میباشد وقرة العین تابعیه بوده است در سی چهل سال قبل که نسبت شعر و بعضی کمالات باو داده اند ودر صباحت وحسن کفار او حرفی نیست

قضیب البان

از اماء شواعر ومغنیه بوده است در عصر خلفای بنی عباس مملوکهٔ ابو الحسن نام تاجر ودو بیت مسطور در ذیل را در حضور هرون الرشید تغنی نموده است

نا مقیما مدی الزمان بقلبی — وبعیدا بشخصه عن عیانی
انت روحی اذ کنت لست اراها — فمهما ادنی الی من کلانی

قطام

بفتح قاف وبنای میم بر کسر از اهالی کوفه ملعونهٔ مشهوره ودختر شخنه واز طایفهٔ طاغیهٔ خوارج است که در حسن وجمال ظاهر بیمثال بوده چون پدر وبرادر او را حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کشته بودند آنحضرت را دشمن میداشت وفتیکه عبد الرحمن بن ملجم بقصد شهید کردن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بکوفه می آمد مفتون قطام شده میل بتزویج او نمود وبرای او پیغام داد قطام در جواب گفت مهر من سه هزار دینار وطلا ویک غلام ویک کنیز وقتل علی علیه السلام است عبد الرحمن غلام وکنیز وسبلغ مزبور را داد وسیمین مقصود قطام را نیز متعهد شد

وورد ان نام عمزادهٔ آن ملعونه را با شبیب بن بحره الاشجعی همراه بود
وکرد آنچه کرد و از فرط استهتار تذکار و تکرار آن در اینمحل چندان مناسب
ندارد و طبوع بنیت قطام خیلی خاطر جواب بوده و بعضی حکایات دیگر
که از آنها نیز اعراض نمودیم

قطر الندی

اسماء دختر ابو الجیش خمارویه میباشد که از کمال حسن او را قطر الندی
گفته اند یعنی دانهٔ شبنم مشار الیها ادیبه بوده بدیع الجمال صاحب فضل
وکمال المعتضد بالله عباسی او را تزویج کرد پدرش ابو الجیش پسر ابو العباس
احمد بن طولون صاحب مصر است احمد بن طولون در عصر المعتز بالله عباسی
امیر تمام خطهٔ مصر و برّ شام بود چون او درگذشت پسرش ابو الجیش نیز در عهد
المعتمد علی الله با انتخاب و وساوارث امارت پدر گردید و بر دشمنان و رقبای
خود غلبه کرد و بر قلمرو امارت خود افزود همینکه المعتمد علی الله وفات نمود
وخلافت به المعتضد بالله رسید ابو الجیش با بعضی تحف و هدایا بدرگاه خلیفه
آمده اظهار انقیاد کرد و دختر خود قطر الندی را که همراه داشت درخواست
نمود که بزنی به المکتفی بالله ولیعهد پسر المعتضد بالله دهد خلیفه امارت
مشار الیه را تصدیق و امضا کرده گفت دختر را خود تزویج خواهم نمود
و دو کرور درهم پول نقره شیرها داد و در رسالت و بیت و هشتاد و یک
امر مزاوجت صورت گرفت و هنگام حرکت دادن قطر الندی از مصر عمهٔ
او عباسهٔ بنت احمد که ترجمهٔ او در جلد دوم گذشت برادر زادهٔ خود ابا القاسم
کرد و تا سرحد مصر که در طرف شام است آمد و در آنجا قریب عباسه را
باسم خود ساخت و معاودت نمود کوبند قصد معتضد از گرفتن دختر خمارویه
این بود که دولت بنی طولون را ضعیف سازد و امرای آنها را فقیر نماید چه
خمارویه بملاحظهٔ اینکه دختر خود را بخلیفه میدهد بقدری هدیه و پیشکش
تکلفات و تجهیزات بجای آورد که نظیر آن دیده و شنیده نشده بود
اهل محاضره در معرفت و ادب قطر الندی گفته اند مشار الیها در شب زفاف

چون بحضور خلیفه معتضد شرف شد رحال نقاب از چهره برداشت و بدو
انداخت خلیفه سبب پرسید قطر الندی گفت یا امیر المؤمنین لان وجهی
ان کان حسنا کنت اول من راه وان کان قبیحا کنت اول من واراه خلیفه از
جواب وذکاء ستار ایها خیلی مسرور گردید و از ظرایف عروسان کرد و شب
زفاف اظهار رشده فقره حالتی است کرد در آن شب بر او بوران بنت الحسن
دست داد و چون خلیفه مامون قصد صحبت او کرد گفت انی امرأة فلا
تستعجلوه و این شرح در جلد اول در ترجمه حال بوران ذکر شد و چه نیکو
گفته است متنبی

خف الله واستر ذا الجمال ببرقع فان لحت ذابت فی الخدور العواتق

و ابو الفتح ابن الحجی بجای ذابت خاضت گفته است و بعضی واقعه مزبوره را
ناشی از اشتداد شهوت دانسته و گفته اند شدت شهوت بنات سبب عادت
زنانه پیشود صاحب کشاف نیز مصدق بقا بمعنی نموده و کلمه اکرنه در کریمه
فلما رأینه اکبرنه را کد رسوئ مبارکه یوسف است بر حیض تفسیر کرده
وهاء را ساکت کرفته و قول عرب را که میکویند اکبرت المرئة بر حاضت بمعنی نموده
وحقیقته دخلت فی الکبر لانها بالحیض تخرج من حد الصغر الی حد الکبر انتهی
کویند روزی معتضد بالله با قطر الندی بمجلس عیش خلوتی منعقد ساخت و
احدی از جواری را با آن محفل راه نداد پس از عیش و نوش خواب بر خلیفه غلبه
نمود سر خود را در کنار قطر الندی نهاده خوابید قطر الندی بملایمت سر
خلیفه را بر روی بالشی نهاده خود بساحت قصر رفت چون خلیفه بیدار شد و
او را در کنار خود ندید برآشفت و او را طلبید و گفت من تو را مرتبت و اختصاص
داده با تو خلوت کردم و سر بزانوی تو کذاشتم و با طمینان تو خوابیدم جهت چیست
که تو بیرون رفتی قطر الندی گفت یا امیر المؤمنین قد دعنا یات و مزاحم خلیفه را
بدرستی میدانم اما پدرم بمن نصیحت کرده که در مجلس بیدار ان نخوابم و در
جائی که شخصی نخوابست نمانم و ننشینم از بین جهت بیرون رفتم معتضد چون این
حرف شنید متفاعد او را کردید قطر الندی در تمام ماه رجب سال دویست

هفتاد و هفت رکنشنه ابیات مسطوره در حق پدر ابن دوبی در وطنیت عروسی او گفته است

یا سید العرب الذی وردت له	بالیمن والبرکات سیدة العجم
فاسعد بها کسعود هالک انها	ظفرت بما فوق المطالب والهمم
شمس الضحی وقفت الی بدر الدجی	فتکشفت بهما عن الدنیا الظلم
ظفرت بمائی ناظریها بهجة	وضمیرها نیلا وکفها کرم

قلم الادبیه

ادیبه ایست کدر اندلس شرقی تربیت یافته اصلا جاریهٔ اسپانیائی بوده در صغر سن بعربستان شرقی و دار السلام بغداد رفته و از آنجا بخطهٔ حجاز و مدینهٔ منوره کدر آنزمان محل تحصیل فن موسیقی بوده سفر نموده در انجا فن مزبور را با فنون ادب اموخته بعد ها در اندلس اورا فرخنده اندیا علم و فضل کدر ترجمهٔ حال هردو گذشت در سلک جواری منتخبهٔ عبد الرحمن ثالث سلطان اندلس منسلک گردیده چون در علوم ادبیه و خط خوش مهارتی داشته اخبار و اشعار عرب را بخوبی نقل و روایت میکرده و مینوشته است

قلم الصالحیه

مملوکهٔ واثق بالله عباسی و مغنیهٔ مشهوره بوده است و در جلد اول باسم اغتباط ذکر او شد مشار الیها باسم صاحب اول خود صالح بن عبد الوهاب منسوب میباشد بعد از انکه مملوکهٔ واثق بالله شد مسماة باغتباط گردید یعنی واثق بالله تعلق لاباو را سپرد و طالبوی گردید صاحبش در بهای او یکصد هزار درهم نقره و امارت مصر را خواست خلیفه او را انجز بداد و برگردانید ثانیا یکی از غزلیات او را شنید و تحسین نموده صالح را احضار کرد و از خرید آن سخن بمیان آورد صالح گفت چون امیر المومنین باو رغبتی دارد بلا عوض او را اهدیه و تقدیم مینمایم و چنین نمود خلیفه زیاد از وصف خوشوقت گردیده امر کرد پنجهزار اشرفی بمشار الیه بدهند این زیادت خرینه را و خلیفه در ایصال وجه مزبور تعلل کرد صالح حال را بتوسط جاریه بعرض خلیفه رسانیده خلیفه

مبلغی خطیر بر این مبلغ افزود و حکم نمود سریعاً بصالح کارسازی کنند صالح با آن پول مزرعه پرمنفعتی ابتیاع کرده دیگر مدت العمر آرزوی ما مورتبه ننمود

قمر

از نساء مشهوره سلسلهٔ قاجاریه و در خدمت مرحوم شاهزاده علیشاه ظل السلطان بوده و اشعار شرخالی از لطف و ملاحت نیست این دو بیت از اوست

نمیدانم چرا پیش رقیبان — سخن پرسند از عاشوق حیران
اندر سر کوی تو بهی منظرانند — شاید زره لطف تو از خانه درانی

قمر

جارئه بوده است بغداد به صاحب صباحت وجمال وفصاحت وکمال شوخ و هزهند سخن سنج او در لبنداد ابراهیم بن حجاج اللخمی از ملوک اشبیلیه او را باندلس آورده بنا بر بن از ادبیه های اندلس بشمار رفته آید اشعار ذیل از افکار اوست

آهاً علی بغداد ما وعرافها — وظبائها والسحر فی احداقها
ومجالها عند الفرات باوجه — شبه واهلها علی اطوافها
متبخترات فی النعیم کانما — خلق الهوی لعبد من اخلاقها
فنسیم الفداء آلها فاتی نحاسن — فی الدهر تشرق من سنا اشراقها

دو بیتی ذیل از اینز او گفته و دلیل است که نزد ابراهیم بن حجاج حظوتی تمام و سابقه و دوزگار خوشی داشته است

ما فی المغارب من کریم یرتجی — الا حلیف الجود ابراهیم
انی حللت لدیه منزل نعمة — کل المنازل ما عداه ذمیم

قمر خاتون

خواهر رضاعی سلطان ابوسعید بهادر خان بوده شاعره مشهور سراج الدین قمری در مجلس صفیهٔ زاهده که ترجمهٔ حال او گذشت لطیفه بمشار الیها گفته

اورا نجل نموده است

حرف الکاف

کاعب

چنانکه در مستطرف مسطور است کاعب جاریه اسماء بنت المهدی بوده و ابو فراس شاعر را با او داستانی است که خود در قطعهٔ مسطوره در ذیل شرح داده است

وناهدة الثديين من خدم القصر	مرفوعة الخدين ليلية الشعر
كلفت بها دهرا على حسن وجهها	طويلا وما حبت الكواعب من مهر
فما زلت بالأشعار حتى خدعتها	وروضتها والشعر من خدع السحر
اطالبها شيئا فقالت بعبرة	اموت ولا هذا وده معنا تجري
فلما تعارضنا توسطت لجة	غرقت بها يا قوم في لجج البحر
فصحت اغثني يا غلام فجاءني	وقد زلقت رجلي وصرت الى الصدر
ولولا صياحي بالغلام وانه	تداركني بالحبل صرت الى القعر
فاقسمت عمري لا ركبت سفينة	ولا سرت طول الدهر الا على ظهر

کبشه

دختر عمار بن عدی بن سحیم و مادر کعب بن زهیر انصاری مادح حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسایر اولاد زهیر ابن ابی سلمی است

کبشه بنت عروه

زنی است که مثل ولدك من دق عقبك ابتدا با و خطاب شده و نظیر این مثل بمردهم خطاب شده و گفته اند ابنك ابن بوحك و بوح از اسامی الت رجولیت است کبشه عقیل پسر طفیل بن مالك را فرزند خود خوانده روزی عقیل را اما در حقیقی او زد کبشه باو گفت پسر مرا چرا زدی او مثل مزبور را در جواب کبشه گفت

(فائده) جاحظ گوید مثل عرق الخال لا ینام گفته است مشابهت فرزند بخال و خاله زیاده از عم و عمه است چه مناسبت ولد با والده زیاده از والد است

واکثر تعجب عرق مادر خود نمایند و کریمه قل کل یعمل علی شاکلته را بعضی بر لبنه تفسیر کرده اند و بهمین جهت است که اولاد بسیار شده که عصیان به پدر و مادر زیده خصوصا وقتیکه فرومایه بوده از بعضی حکما پرسیدند ما اینکه ما نسبت بپدران خود کمال مهر و شفقت را داریم چرا انها نا لطف درستی نبند بما ندارند بلکه گاهی دشمن مال و جان ما میشوند یکی در جواب تقریر مسطور در فوق را گفت دیگری اظهار داشت که ولد ما جزیی است از ما البته کل بجزء مایل است دیگری گفت چون حضرت آدم پدر نداشت بنجری از خوف پدر را برای اولاد خود ارث گذاشت شخصی نیز رندانه گفته است چون ما سبب شدیم که انها بدار بلا و محنت آیند حق دارند که با ما خصومت و کینه میورزند

کبشه

ده نفر از صحابیات مسماة بکبشه بوده اند یکی از انها ام سعد است که در جلد اول ترجمه حال او نگاشته شده مشار الیها مرثیه برای سعد بن معاذ پسر خود گفته و آن این است

ویل ام سعد سعدا	براعه ونجدا
ویل ام سعد سعدا	صرامه وجدا

این شعر با اختلاف کمی در جلد اول نیز نگاشته شده

کثیره

چند زن با این اسم نامیده شده و از نساء مشهوره میباشند یکی صحابیه ایست که او را عایشه از اد کرده و فضاله بن حصین از او روایت حدیث نموده دیگر کثیره بنت جبیر که از پدر خود روایت حدیث کرده واحدی الطویل نیز از او روایت و نقل نموده دیگر کثیره بنت ابی سفیان الخزاعیه است که بشرف صحبت حضرت رسول صلی الله علیه وآله فایز گردیده (نقل از تاج العروس)

کریمه

ام الحسن دختر احمد الاصفهانی محدثه ایست مشهوره وکریمه بنت عبد الوهاب

اسناد ست القضاة نیز محدثه ایست کہ در ترجمهٔ ست القضاة اسمی از و برده شد
دیگر مروزیه نیز از محدثهای مشهوره بوده است

کریمة الدارین

لقب نبیل ست نفیسه از سادات عالی درجات است و در حرف نون ترجمهٔ
حال او نگاشته خواهد شد

کریمه بنت کلثوم الحمیریه

زوجهٔ عکاف بن وداعة الهلالی صحابی بوده و خود از صحابیات بشمار میآید

کریمه قادین

وقتی در نواحی اسکداود قریهٔ باسمی سوك مجدوبه باین اسم مشهور شد است

کل پیرهن خانم

تفلیسیه و اصلا از اراضه بوده بشرف مزاوجت خاقان خلد آشیان مغفور
فتحعلی شاه ظاب ثراه مشرف گشته و مرحوم اعتضاد السلطنه علیقلیمیرزا
صاحب فضایل و مآثر مشهوره جلد اول کہ بوزارت علوم دولت علیه و چندین
وزارت دیگر نایل گردید از بطن مشار الیها بوجود آمده و این اعظم مفخر
کل پیرهن خانم است

(سیده) کلثوم

بنت القاسم بن محمد بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن
علی بن ابی طالب سلام الله علیهم است کہ نواده حضرت امام جعفر الصادق علیه
السلام میباشد مرقد مطهر او در مصر (قاهره) در نزدیکی خندق در مقابر
قریش است جعفر بن موسی بن اسمعیل بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق ع
از بطن مشار الیها بوجود آمده و خود از زاهدات عابدات بشمار میآید
(نقل از خطط مقریزی)

کلثم بنت الحافظ

دختر حافظ بقی الدین محمد بن رافع السلامی محدثهٔ شامیه و مکاتبهٔ با ام عمر
بوده نزد محدث عبد الرحیم ابن ابی الدبس و سایر تحصیل علم حدیث نموده

با ابن حجر عسقلانی اجازه داده چنانکه در انباء ابن حجر مسطور است
در ماه ربیع الاول سال هشتصد و پنج در گذشته است

کلثم بنت محمد

دختر محمد بن محمود بن معبد البعلی و از محدثه های بعلبک بوده ابن حجر
در انباء خود او را از نساء مشهوره شمرده از جماعه روایت کرده و ابن
برد وس و بعضی دیگر از مشایخ الیها روایت حدیث نموده اند وفاتش در
ماه صفر سال هفتصد و هفتاد و هفت اتفاق افتاده

کمالیه

از اهالی مصر و اعیان عصر خود و شاعره خوش طبعی بوده و شعر را نیکو
میسروده صلاح الدین صفدی گوید در زمان کمالیه در مصر کسی اشعر از و
نبود دو بیت مسطور در ذیل از اشعاری است که خطاب بفتح الدین البکری
کرا از ادبای آن عصر است نموده و سروده و برای او فرستاده است

سمعت من شعرک سحرا غدا ... یخامر الالباب اذ ینفث
اصبح کالحمرة فی خدها ... فهو بالباب الوری یعبث

کمالیه بنت علی بن احمد

نواده فقیه شهاب الدین احمد بن عبد العزیز بن ابو القاسم النویری محدثه
بوده است مصریه

کمالیه بنت الکنانی

از اشیاخ امام سیوطی بوده و از محدثه های مشهوره بشمار می آید

کمالیه بنت عفیف الدین الاصفهانی

نیز محدثه و از اشیاخ امام سیوطی بوده

کمالیه بنت نجم الدین المرجانی

هم از اشیاخ امام سیوطی است و در ماه محرم سال هفتصد و نود و چها
متولد شده

کنجشک

خاتونی بوده است ترک از نساء مشهوره مائه هفتم و از اعیان عصر صفدی در دمشق شام سکنی داشته و امیر سیف الدین شنکر بنظر احترام باو مینگریسته بنابرین با نفوذ و اقتدار میزیسته

کوسم والده

مسماة بهرماه پیکر خاتون زوجه سلطان احمد خان اول سلطان عثمانی و مادر سلطان ابراهیم است در کتب تواریخ در وقایع سلطان محمد خان اوجی براسم بیولی والده ذکر او شده است

کوهر بیگم اذربایجانی

ادیبه مشهوره و شاعره شیرین سخن بوده ابیات آتیه که خود را بدان ستوده از نتایج افکار اوست

اگر بباد دهم زلف عنبر آسا را — بدام خویش کشم آهوان صحرا را
گذار من بکلیسا اگر فتد روزی — بدین خویش کشم دختران ترسا را
ببک نگاه دو صد مرده میکنم زنده — خرد دهند ذاعجاز من مسیحا را

کوهر خانم

از معقوده های خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر الهیار خان آصف الدوله و صاحب شان و احترام بوده است

کوهر خانم سلطان

دختر سلطان سلیم خان ثانی سلطان عثمانی است و سلطان مشار الیه او را به پیاله پاشا ناخ سافر تزویج نمود

حرف اللام

لاله خاتون

از نژاد سلاطین وزنی با حشمت و تمکین بوده سالها در کرمان حکمرانی نموده ارباب کمال و بزرگان را معزز و محترم میداشته و با رعایا با حسن سلوک رفتار میکرده علو همت و کمال عصمت و عفتش از گفتارش معلوم

حاجی کوهر خانم

دختر موسی خان قاجار از اکابر رجال ایران دولت جاوید قرار و از بطن شاهزاده خانم صبیه خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه است خواننده و نویسنده و با کمال خیر و پاک طینت و حمیده خصال و در علم نجوم نظر درستی دارد شعر را بسیار خوب میگوید در مدح حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله گفته است

پیغمبر یکه اشرف اولاد آدم است
بالا پایه ز صدر او عرش اعظم است
ختم رسل شفیع جزا فخر کائنات
مخلوق و حق و خالق مخلوق و عالم است

و لها

ای صبا نافه از زلف تو آهو کرده
کرده از سلسله زلف تو گیسو کرده

و لها

ای خالق خلق از آنکه تو عفو کنی
جز معصیت نکرده ام من کاری
تا از تو نبود اطاعت خلق تو روا
جز لطف عمیم تو ندارم یاری

وخصایل مرضیه اش از اشعارش معین ومفهوم میگردد دیوان شعرش پنجهزار ربیت میشود شاهزاده محمود میرزای مرحوم در تذکرهٔ نقل مجالس فرمایند نام لاله خاتون تخلص اوست یا تخلص دیگر داشته بهرحال ابیات ذیل نمونه از افکار عالیهٔ اوست

من آنزنم که همه کار من نکوکاریست — بزیر مقنعهٔ من بسی کلاه داریست
درون پردهٔ عصمت کجا بگام منا — مسافر صبا را گذر بشواریست
جمال سایهٔ خود را دریغ میدارم — ز آفتاب که آن شهر گرد و بازاریست
نه هر زنی بود و کر مقنعه است کنایو — نه هر سری بکلاهی سزای سرداریست
اگرچه بر همه عالم مرا خداوندیست — ولی نزد خدا پیشم پرستاریست

وله ایضا

من اگر توبه زمی کرده ام ایرو سهی — تو خود این توبه نکردی که بمن میندهی

این رباعی نیز از مشار الیها است

بن غصه که از چشمهٔ نوش تو رسید — تا دست من امروز بدوش تو رسید
در کوش تو دانه های درمی بینم — آب چشمم مگر بگوش تو رسید

لبابة الکبری

صحابیهٔ محترمه بوده است مکناة بام الفضل و ترجمهٔ حال او در حرف الف نگاشته شد مشار الیها را خواهری بوده معروف بر لبابة الصغری و مکناة بام خالد یکی از اخبار صحیحه که در باب عقب نمودن دولت بنی عباس دولت بنی امیه را وارد شده راوی آن لبابة الکبری میباشد ودر صحایف الاخبار قضایی در تاریخ خلفا مسطور است

لبابة بنت عبد الله

دختر عبد الله بن جعفر طیار است وزوجهٔ عبد الملک بن مروان اموی چون دهان عبد الملک دارای کرهه بود روزی سیبی را با دهن خود پاره کرده بمشار الیها داد او جای دندان خلیفه را با کاردی برید انگاه سیب را خورد عبد الملک از بیمعنی خجل و متغیر شده او را طلاق داد

ابو الأملاك علی بن عبد الله بن العباس او را ابن بی کرفت ولید بن عبد الله بهانه اینکه زوج امهات خلفا تحقیر بانها است ابو الأملاك را زد اکرچه او معذرت را کفت انما ارادت الخروج من هذا البلد وانا ابن عمها فنزوجها لاکون لها محرما

لبابة المتعبدة

از اهالی بیت المقدس است واو را در ای مقام ولایت دانسته اند در نفحات الأنس مسطور است که مشار الیها چنین کفته من از حق تعالی شرم دارم که مرا بغیر خود مشغول بیند شخصی که عازم بیت الله بوده از لبابه متعبده سوال نموده که من در آن ناحیه مقدسه چه دعا کنم او کفته از خدا بخواه که از تو خشنود شود و تو را خشنود سازد

لبابة الکردیة

مادر مروان بن محمد بن مروان بن حکم آخر بن ملوك امویه بوده است

لبابة بنت علی

از خانواده العباس ودختر علی بن المهدی است

لبنی

دختر حباب الکعبی ومکناة به ام معمر است ودر حرف الف ذکری از وشده قیس بن ذریح عاشق او بوده صاحب اغانی کوید قیس بن ذریح برادر رضاعی حضرت امام حسین علیه السلام بود وبنا بوساطت آنحضرت بمزاوجت لبنی نایل شده مدتی بوصال او متمتع کردید بعد با صرار پدر ش ذریح کرها او را طلاق داد وبمصاعب هجر دوچار شد بتفصیل احوال او در جلد هشتم اغانی ودر فوات الوفیات وتزیین الأسواق ضبط شده ابن بیت او را کمیکوید

واخرج من بیت لبیوت لعلنی احدث عنك النفس فی السر خالیا

ابن خلدون او را بسند بده ومحسب کرده است ولبنی خواهر حسان بن ثابت صحابی ولبنی بنت الحطیم الأوسیه ولبنی بنت قیس الأنصاریه سه نفر

صحابیه انصاریه میباشند

لبنی بنت عبد المولی

دختری بوده است صاحبجمال از ادیبه‌های اندلس که در علم صرف و علم حساب و شعر و انشاد اشعار مهارت داشته و در خط و کتابت تالی نامبل عبد الحمید و ثانی ابن عبد بشمار می‌آید چون مانند یاقوت بسیار خوش مینوشت حکم پدر عبد الرحمن ثالث او را در خدمت کتابت مستخدم داشت چنانکه در تاریخ اندلس مسطور است

لطیفه بنت الامام

از نساء عالمه بوده الف بنت حسام الدین ابن الناسانده امام سیوطی از و اجازه کرفته است

لطیفه

بنابر مسطورات صاحب تزیین الاسواق لطیفه محبوبه و زوجه و عمزاده و اصفهانی بوده و زن و شوهر هر دو محبت مفرط داشته اند و اصف در جوانی در کذشته و لطیفه غالبا بخاور قبر او بوده از آنجا که در حال حیات همیشه بر لطیفه می‌سپرده که لباس فاخر و مزین و آراسته باشد ابیات ذیل را بقبر شوهر خود خطاب نموده است

یا صاحب القبر انی کان یونسنی ... وکان یکثر فی الدنیا موالاتی
قد زرت قبرک فی حلی وفی حلل ... کانی لست من اهل المصیبات
لزمت ما کنت تهوی ان تراه وما ... قد کنت تألفه من کل هیئاتی
فمن رآنی رأی عبرة موطنه ... مشهورة الزی تبکی بین اموات

لیلی الاخیلیه

دختر عبد الله الاخیلیه و از نساء مشهوره شاعره و منسوب بشیره بنی الاخیل میباشد و از عشیره در مقام مفاخره کفته اند

نحن الاخایل لا یزال غلامنا ... حتی یدب علی العصا مشهورا

در دنیاء شواعر عرب فقط خنسا بر او برتری دارد و از اشعار او منکر می‌کوید

تبکی الریاح اذا افتقدن اکفنا جزعا و تعرفنا الوفاق بجودا
ولنحن اوثق فی صدور نسائکم منکم اذا بکر الصراخ بکورا

از رجال عشیرهٔ لیلی شخصی بوده معروف و موسوم بر توبة بن الحمیر یا کما لغوت وعفت مشهور بر فتی الفتیان و وی بلیلی عاشق شده و لیلی نیز بعفت و پاکی او را دوست میداشته چون هر دو طبع شعر داشتند در حق هم اشعار بلیغ گفته اند مخصوصا لیلی برای توبه مراثی مطول نظم کرده اکثر آنها در جلد دهم اغانی ضبط است گویند وقتی لیلی حاجتی بظالم مشهور یعنی حجاج بمیرسانید آبایی در مدح او گفت و درخواست مطلب خود نمود حجاج حاجت او را برآورده و از و پرسیده گفت راست بگو ببینم در جوانی ما بین تو و توبه هیچ امری شهوانی اتفاق افتاد گفت لا و الله همینقدر شبی با او تنها بودم حرفی بمن گفت که مرا بشبهه انداخت این قطعه را گفتم

وذی حاجة قلنا له لا تبح بها فلیس الیها ما حییت سبیل
لنا صاحب لا ینبغی ان نخونه وانت لاخری فارغ وخلیل

پس از آن حرفی از و نشنیدم که موهم قصد و خیال ناپسندی باشد گویند توبه از پدر لیلی درخواست کرد که مشار الیها را بزنی باو دهد پدرش نپذیرفت و او را بیکی از بنی الاذلع تزویج نمود توبه در ایام عروسی عشیرهٔ شوهر لیلی رفت که از دور بدیدار او نائل گردد با آنکه طریق عفت مسلوک داشت در آن عشیره دو جار صدمات شد و این دو بیت را آن وقت در برائت ذمه و پاکی دیده خود گفته است

علی ّ ماء البدن ان کان بعلها بری ٌ ذنبا غیرانی ازورها
وانی اذا ما زرتها لاظلها فهل کان فی قولی اسلمی ما یضیرها

معروف است که چون امام اصمعی این دو بیت شنید گفت شکوی مظلوم وفعل ظالم دو بر پاک نهادی توبه متحسین کرد و آبایی که لیلی در مدح حجاج گفته از قرار ذیل است

احجاج لا یفلل سلاحک انما ... المنایا بکف اللہ حتف ترابها
اذا هبط الحجاج ارضا مریضة ... تتبع اقصی دائها فشفاها
شفاها من الداء العضال الذی بها ... غلام اذا هز القناة سقاها
سقاها دماء المارقین وعلها ... اذا صحت یوما وجف اذاها
اذا سمع الحجاج صوت کتیبة ... اعد لها قبل النزول قراها
اعد لها مصقولة فارسیة ... بایدی رجال یحسنون غذاها
احجاج لا تعط العضاه امانهم ... ولا اللہ یعطی للعضاه امانها
ولا کل حلاف تقلد بیعة ... فاعظم عهد اللہ ثم شراها

تجاوز اللہ عنها چه بشعر خود اعانت ظالم نموده است مختصر وقتیکه لیلی بر حجاج وارد شده با او سئوال وجواب مینمود از جمله حجاج از او پرسید آن زمان که از قبیلهٔ خود حرکت نمودی آنها را در چه حال بودند گفت ترکتهم فی حال خصب فمن ودعه امنا الخصب فنی الاموال والکلا واما الأمن فقد امنهم اللہ عز وجل بک واما الدعة فقد خامرهم من خوفک ما اصلح بینهم پس از این گفته اشعار مدح حجاج را که در فوق مسطور شد خواند

توبه عاشق لیلی پیش از لیلی درگذشت ولیلی این شعر را در قصیدهٔ ارثا یدمرثیهٔ او گفته است

انته المنایا دون درع حصینة ... واسمر خطی وجرداء ضامر

واز این شعر چنین برمی آید که توبه در وقتی کشته شده که اسب و سلاح نداشته اما در باب وفات لیلی قصهٔ غریبی نقل کرده اند وصاحب اغانی از آن تصدیق مینماید و آن قصه این است که لیلی و شوهر او با چند نفر از اهل عشیره از سفری مراجعت میکردند گذارشان بر قبر توبه افتاد لیلی گفت خوبست بتوبه سلام کنم و شتر خود را بجانب قبر توبه رانده بر تپهٔ که قبر بروی آن بود رسید و گفت السلام علیک یا توبه چون جوابی نشنید رو بهمراهان کرده گفت تا کنون نمیدانستم توبه دروغگوست مگر

خود نگفته است

ولو ان لیلی الاخیلیة سلمت علی ودونی تربة وصفائح
لسلمت تسلیم البشاشة اوزقی الیها صدی من جانب القبر صائح

هنوز در کار خواندن این دو بیت بود که بوی از حول قبر توبه بطرف هودج لیلی پرواز کرده خود را بشر هودج لیلی زد شرزم کرد و لیلی را بزمین انداخت او از آن اسب در گذشت و هما نجا مدفون گشت و این قضیه را همراهان لیلی بلیلی صدق قول توبه دانستند و از اشعاری که لیلی در باب صفات حمیده توبه گفته در دو بیت مسطور در ذیل است

کریم یغض الطرف فرط حیائه ویدنو و اطراف الرماح دوان
وکالسیف ان لاینه لان متنه وحداه ان خاشنه خشنان

نیز در مدح توبه گفته است

فتی کان احیی من فتاة حجبة واشجع من لیث بخفان خادر

نیز در همان باب سروده

فنعم الفتی ان کان توبة فاجرا وفوق الفتی ان کان لیس بفاجر

(لطیفه) لیلی اخیلیه از اخیلیه بطرانیه بوده و اهل این قبیله عادتاً حرف مضارع را مکسور میخوانند مثلاً نضرب بفتح نون و انضرب بکسر نون تلفظ میکنند روزی لیلی بحضور عبد الملک اموی رسید اتفاقاً امام شعبی نیز در آنجا بود عبد الملک بشعبی اشاره کرده باو فهمانید که با لیلی شوخی کند او مطایبه را گفت یا لیلی ما بال قومک لا یکنون لیلی گفت ویحک اما تکنی دون را بعادت قبیلهٔ خود مکسور خواند شعبی گفت لا والله لو فعلت لاغتسلت لیلی خجل شد وحضار خندیدند و مارسم ادب را بتوضیح این سؤال و جواب نیز دانستیم

آنها که در الجمله در عالم ادبیت هستند ملتفت خواهند شد

شیخ هبائی علیه الرحمه این حکایت را بدون تعیین اشخاص در کشکول نگاشته و میگوید از آن پس زن بطرف مقابل خود گفت تو هم این بیت

تقطیع نما

حوّلوا عنّا کبیستکم یا بنی حمّالت الحطب

آمرد گفت حوّلوا عن فاعلاتن تا کبی فاعلن زن گفت من الفاعل
در عقد آمرید این حکایت را بوالنواس در عنانه نسبت داده در هر جا
مطایبه بوده است
و ابیات مسطوره در ذیل را لیلی الاخیلیه در مرثیه عثمان نظم
آورده است

ابعد عثمان نرجو الخیر امّته وکان آمن من یمشی علی ساف
خلیفة الله اعطاهم وخوّلهم ما کان من ذهب حوم واورافی
فلا نقول لشیء لست افعله قد قدّر الله ما کل امرء لاف

لیلی الاخیلیه از نسوان مائه اول هجریه بوده و با نابغه الجعدی از شعرای
اصحاب کرام معمّرین بشمار بوده آید مهاجات نموده و لیلی بر نابغه در هجا
غالب شده و هر دو در اوایل عهد خلفای بنی امیّه زندگانی کرده اند

لیلی العامریّه

لیلی بنت مهدی بن سعد العامریه است که مجنون معروف عاشق لیلی مجنون
و عاشق ابن لیلی بوده و کتابها در شرح حالتها بنظم آورده و چیزها
گفته اند و حکیمی چون نظامی علیه الرحمه که در نظم مطالب عالیه حکمت
و تحقیقات عرشیه نسبت بسایر رباة النوعی واحد است و خداوندگاری
وحید و فرید در خمسهٔ خود یعنی پنج گنجی که به پنج خزینه گوهر و حقه ها
در مانند کتاب لیلی و مجنون دارد و مکنی که نیز در عالم خود فردی بی
بدیل میباشد داستان این عاشق و معشوق را طوری نظم کرده که در ادبیات
عرب و عجم که حالا نی الحقیقه ادبیات یک ملت است نقطهٔ مخصوصی را متصرف
میباشد و در اختتام این ترجمه از آن حکیم اعلم و ازین شاعر اعظم بیتی
چند نمونه را درج خواهیم نمود و بعضی ابیات که سایر اساتید سخن و
خداوندان ادب و امراء کلام در این موضوع فرموده بر آن خواهیم افزود

عجالةً کوئیم از قرار مسطورات ارباب فن لیلی العامریہ کفتہ است

لم یکن المجنون فی حالة ... الا وقد کنت کما کانا
لکنہ ناح بسر الھوی ... وانی فد ذبت کما نا

مجنون عاشق ابن لیلی نیز از قبیلۂ بنی عامر بودہ اسمش قیس پسر ملوح بن مزاحم و بعضے اسم او را عامر دانستہ و جماعتے مہدی و زمرہ اقرع وظایفہ معنا کفتہ اند و اشہر قیس است. ہرچہ باشد در معروف بودن بمجنون خود را غراق نمودہ و سرودہ است

یسمونہنی المجنون حین یرونہنی ... نعم بی من لیلی العداۃ جنون

لیلی و مجنون در صورت صحت وجود در اوایل عصر خلافت خلفای بنی امیہ بودہ اند در اوان طفولیت عاشق و معشوق کوسفندان قبیلہ را میچرانند در مرعی بہم انس کرفتہ و رفتہ رفتہ انس مولد مہر و مہر مشکلت بہم رسانیدہ بدرجۂ عشق رسیدہ چہ در حقیقت معنے عشق میل مفرط است و مجنون خود در مبادی این معاشقہ کوید

تعلقت لیلی وھی ذات (طفل صغیرۃ) ذوابہ ... ولم یبد للأتراب من ندبہا حجم
صغیرین نرعی البہم یا لیت اننا ... الی الیوم لم نکبر ولم تکبر البہم

وفطانت فطرے این عاشق و معشوق را دو بیت مسطور در ذیل کہ مجنون کفتہ معلوم مینماید

کلانا مظہر للناس بغضا ... وکل عند صاحبہ مکین
تبلغنا العیون بما اردنا ... وفی القلبین ثم ھوی دفین

بعضی بر این میباشند کہ بنی عامر عموماً سخت دل بودہ و مہر و محبت در قلوب قاسیۂ آنہا اثرے نمینمودہ اتفاقاً در عصر قیس و لیلی یکے از معتبرین بنی امیہ بانزد یکان خود حالت معاشقۂ بہم رسانیدہ اخفای این مطلب و مغلطہ را ابداع داستان عشق قیس و لیلی را نمودہ لیلے و مجنون ازین رو ساختہ شدہ است و اشعار بسیار بانہا نسبت دادہ اند کہ پردۂ ضخیم بر و بیشتر رسانر مطلب باشد ابو الفرج اصفہانی صاحب اغانی ضعیف

این قول بینما بدو بعاشقهٔ ابن لیلی و ابن مجنون معتقد است و ازاشعار لطیفه که نسبت بلیلی داده اند دو بیت مسطور در ذیل است

نفسی فداءک لو تفی بلکنت اذا ما کان غیرک بحرها و مریضها
صبرا علی ما قضاه الله فیک علی مرارته فی اصطباری عند اجنبها

و از ابیات دائقه مجنون کرد را دبیت رونق مکانتی دارد این دو بیت است

و ادنیتنی حتی اذا ما سبیتنی یقول بخل العصم سهل الأباطح
تنائیت عنی حین لا لی حیلة و خلفت ما خلفت بین الجوانح

و این دو بیت

اتوب الیک یا رحمن مما عملت و قد تکاثرت الذنوب
فاما من هوی لیلی و حبی فزیدتها فانی لا اتوب

و ان چهار شعر

لقد لامنی فی حب لیلی اقاربی ابی و ابن عمی و ابن خالی و خالیا
یقولون لیلی بالعراق مریضة فیا لیتنی کنت طبیبا مداویا
تعشقت لیلی و هی طفل صغیرة و کنت ابن سبع ما بلغت ثمانیا
فشاب بنو لیلی و شاب ابن بنتها و حرقة لیلی فی فؤادی کما هیا

و این بیت

ما بال قلبک یا مجنون قد هلعا من حب من لا تری فی وصلها طمعا

و این دو شعر

یقولون لیلی بالعراق مریضة فقال لا تضنی و انت صدیق
شفی الله مرضی بالعراق فانتنی علی کل مرضی بالعراق شفیق

و بسا نظمهای دیگر را که گویم این شعرها منسوب بمجنون یعنی قیس عامریست و فی الحقیقه از و نیست شاید دور نرفته باشیم اما برای آن عاشق و معشوق همین شان و رفعتی است که صاحبان افکار لطیفه از قول آنها سخن گفته و ابکار مضامین بدیعهٔ خود را با آنها تقدیم نموده باشند و بالاتر ازین شان آن است که عارف معروف حکیم نظامی روح الله روحه قیس و لیلی را

مطرح

مطرح نمودهٔ خیالات سودمند خود را باین عنوان بعالم حکمت و ادبیت و انسانیت هدیه مینماید و در فضیلی میفرماید

رخشنده شبی چو روز روشن — زو تازه فلک چو سبز گلشن
از مرسلهای زرنمایل — زرین شده چرخ را شمایل
از نافهٔ شب هوا معنبر — از کوهر مه زمین منور
نرقد بر زنگ جنبه رانده — کشتی بجناح در رسانده
صد کوه نر ستاره شبا هنگ — بنمود سپهر بر پلاورنگ
پروین زجر برزرد و ازرق — بر سنجق شب کشیده بهرق
با شکل عطارد و کمانش — پیرایت کرد بر آسمانش
از شکل بروج و از منازل — افتاده سپهر در لازل
مجنون زسر نظارهٔ سازی — میکرد بچرخ حقهٔ بازی
بر زهره نظر کماشت اول — کفتای بتو بخت را معوّل
ای زهرهٔ روشن شب افروز — وی طالع دولت از تو پیروز
ای مشعلهٔ نشاط جوبان — صاحب صد سرود کوبان
لطفی کن از ان لطف که داری — بکشای در امید واری
زان یار که او دوای جانست — بوئی برسان که وقت آنست
چون مشتری از افق برآمد — با او زدرد کرد درآمد
کای مشتری ای ستارهٔ سعد — ای در همه کار صادق الوعد
ای منشی نامهٔ عنایت — برفتح و ظفر تو را ولایت
ای بخت مرا بلندی از تو — دل را همه زورمندی از تو
در من بوفا نظارهٔ کن — کر چارهٔ هست چارهٔ کن
از دوست بمن رسان پیامی — کم گیر کلی ز گلستانی
چون دید که ان بخار خزان — هستند ز اوج خود کریزان
دانست کز ان خیال بازی — کارش نرسد بچاره سازی
نالید بر انکه چاره سازانند — از جمله وجود بی نیازانست

گفتا ای در تو پناه گاهم — جز در تو کسی چرا پناهم
ای زهره و مشتری غلامت — سرنامه نام جمله نامت
ای هفت فلک فکنده تو — ای هر که بجز تو بنده تو
ای خاک من از تو آب گشته — بنگر بمن خراب گشته

آن کن ز عنایت خدائی
کاید شب من بروشنائی

و مکتبی گفته است

ای بر احد یگانه ز آغاز — خلق ازل و ابد همه آواز

نیز گوید

نزدیک قبیله بود کوهی — مه کنگرهٔ فلک شکوهی
بر قلهٔ آن فلک حصاری — بر دامن آن زمین غباری
بر پشت وی آسمان نمودی — چون بر شتری جل کبودی

و در وفات پدر مجنون بزبان مجنون گوید

آتش زنه وار پیر دلتنگ — میکوفت قد خمیده بر سنگ
زانش زنهاش بسنگ خاره — افتاده ز هر طرف شراره

نیز از زبان مجنون در جواب نصیحت پدرش گوید

گفتی که ز روی خاک برخیز — زین وادی هولناک بگریز
صد کوه بدل چکونه نیزم — صد خار بپای چون گریزم
چندان ندویده ام ز آغاز — این ره که توانم آمدن باز

و شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه فرماید

مجنون عشق زاد کرامر و زمانه است — کاسلام دین لیلی و دیگر ضلالت است

و گوید

مجنون رخ لیلی چون قیس بنی عامر — فرهاد رخ شیرین چون خسرو پرویزم

و میرزا محمد حسین ادیب نیشاپوری الطباطبائی دولتی و دار الترجمهٔ خاصهٔ همایونی که تقریبا بیست سال است در صحبت و مصاحبت نگارنده میباشد در ترجمه

شعر خود مجنون کہ میگوید

تداوبت من لیلی بلیلی من الهوی کما یتداوی شارب الخمر بالخمر

کوید

کفت خستہ ارچہ غم لیلی نم باز چارۂ آن بلیلی میکنم
درد لیلی را بلیلی میبرم زان قبیلہ باز بادہ میخورم

واین دو بیتی عربی کہ بمجنون نسبت دادہ اند در حسن مضمون ولطف حسن وغیرہ امتیازی دارد

لیلی ولیلی نفی نوعی اختلافهما بالطول والطول الطویل لواعتدا
یجود بالطول لیلی کلما بخلت بالطول لیلی وان جادت به بخلا

لیلی بنت حسان

دختر حسان بن ثابت انصاری شاعر ومادح حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ است ودر طبع شعر وفصاحت فطرتی وطبیعی تالی پدر خود بودہ ابن ظافر در کتاب خود کوید روزی حسان این شعر را بنظم آوردہ کفت

مثار یلک ادبار الأمور ذا اعترت ترکنا الفروع واجتثثنا اصولها

ودر ثنمہ کلام درماندہ دخترش لیلی کہ حاضر بود کفت

مقاویل بالمعروف فخرس عن الخنا کرام بعاطون العشیرۃ سولها

حسان را امر از بے حاصل شدہ شعر ذیل را بنظم آورد وخواست بر دختر خود بواسطۂ پیدا کردن قافیہ اظہار برتری ومفاخرہ نماید وکفت

وقافیۃ مثل اللسنان ذہبۃ تناولت من جو السماء نزولها

دختر لیلی این شعر را کہ ہم مشتمل بر ستایش حسان است ہم بر عجز او دو بن قافیہ کفت

براها الذی لا ینطق الشعر عنده ویعجز عن امثالها ان یقولها

ابن ظافر کوید حسان بجہت این بیت لیلی کفت تا تو زنده من دیکر شعر نخواهم کفت وبر طبق این کفته سوکند یاد کرد امّا لیلی توبہ کرد کہ دیکر در حضور پدر خود شعر نکوید وحسان را دختر دیکر مسماۃ بہ نعم هست کہ ترجمۂ حال

خیرات حسان

ع

آن در حرف نون بیاید

لیلی بنت طریف

خواهر ولید بن طریف از مشاهیر خوارج است و او زنی شاعره و پر دل و صاحب شجاعت و جلادت بوده است و ولید برادرش قائل این رجز است و میگوید

انا الولید بن طریف الشاری ... قسورة لا یصطلی بنار

جورکم اخرجنی من داری

خارجی مشار الیه در سال یکصد و هفتاد و هشت جمع کثیری در تحت لوای خود جای داده بر هرون الرشید باغی شد و یک سال تمام علم عصیانش افراشته بود در ماه رمضان سال صد و هفتاد و نه بر ولید بن مزید سردار هرون او را مقهور و مغلوب نمود و کشته شد پس از قتل او خواهرش لیلی بنت طریف سلاح پوشیده و بر اسب سوار شده بجای برادر خود بحرب پرداخت امادر مقابل حملات پی در پی مقاومت نتوانست نمود اسبش مجروح شد و خود مراجعت کرد بجای استعمال سیف و سنان تیغ زبان را از نیام خاموشی بیرون کشید مراثی نسبار در حق برادر خود گفت از جمله مراثی او اشعار ذیل است

تبدل هما کرسم قبر کانه ... علی جبل فوق الجبال منیف

فضمن مجدا عد ملیا وسودد ... وهمة مقدام وراى حصیف

فیا شجر الخابور ما لک مورقا ... کانک لم تحزن علی ابن طریف

فتی لا یحب الزاد الا من التقی ... ولا المال الا من قنا وسیوف

ولا الذخر الا کل جرداء صلدد ... معاودة للکر بین صفوف

کانک لم تشهد مناک ولم تقم ... مقاما علی الاعداء غیر خفیف

ولم تستلم یوما لورد کریهة ... من الدرد فی خضراء ذات زفیف

ولم تنح یوم الحرب والحرب لاقح ... وسمر القنا ینکزهن بانوف

حلیف الندی ما عاش یرضی بذله ... فان مات لا یرضی الندی بحلیف

فقدناک

خیزرانِ حسن

۱۶

فقدناك فقدان الشباب ولينا ... فديناك من فتيانا بالوف
وما زال حتى ازهق الموت نفسه ... شجاعا لعدوا وانجادا لضعيف
الا يا لقومي للحمام وللبلى ... وللارض همت بعده برجوف
الا يا لقومي للنوائب والردى ... ودهر ملح بالكرام عنيف
وللبدر بين الكواكب ذاهوى ... وللشمس لما ازمعت بكسوف
وللليث كالليث الذي يحاوله ... الى حفرة ملحودة وسقيف
الا قاتل الله الخنى حيث اضمرت ... فتى كان للمعروف غير عزوف
فان يك يا ابن الشيخ يزيد بن مزيد ... فرب نحوف لقها بزحوف
عليك سلام الله وقفا فانني ... ارى الموت وقفا عاجلا بشريف

ودر مرثیهٔ پدر گفته است

ذكرت الوليد وايامه ... اذا الارض من شخصه بلقع
فقلت اطلبه في السماء ... كما يبتغي انفه الاجدع
اضاعك قومك فليطلبوا ... افادة مثل الذي ضيعوا
لوان السيوف التي حدها ... يصيبك تعلم ما تصنع
بذت صنك او معلك هيبة ... وخوفا لصولك لا تقطع

کویند وقتی هرون الرشید یزید بن مزید بن زائدة الشیبانی را مأمور حرب ولید کرد گفت

لا تبعثن الى ربيعة غيرها ... ان الحديد بغيره لا يفلح

چه یزید بن مزید وولید هردو از بنی ربیعه ابن وائل بودند ویزید برادر زاده معن بن زائده جوانمرد مشهور از امرای ناسدار عباسیه بود ودر شجاعت عدیل ونظیر نداشت

خوارج میکویند ما نظر نا بآیة شریفه إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ نفوس خود را بهای بهشت فروخته ایم بنابر ین خود را شراة میکویند قضاة میخوانند وشاری مفرد شراة است وابن است که ولید کفته انا الولید بن طریف الشاري ودر ابن خلکان اسم خوارج ولید را

که صاحب ترجمه و ابیات مزبوره است فارعه و فاطمه نوشته انشا اغانی
از اسماء لیلی دانسته و در شرح کشاف نیز بهمین اسم نموده

لیلی

از ادبیه های اسلامبول نیز یکی مسماة بر لیلی خانم بوده مشار الیها
از خویشان مرحوم فواد پاشا میباشد و از قرار یکه در تذکره فطین مسطور
است دختر موده لی زاده حامد افندی است و در سال هزار و دویست
و شصت و چهار وفات کرده دیوانش ضبط و مرتب شده بهترین اشعار
او این است

اینجمه سن احبا یکی اینجمه سنده بو غالم فانیده ظرافت بو در داشته

و این ابیات نیز لسان حال اوست

قبل مجلسی آناده نه در لر سه بیونلر ایچ دلبر ایله باده نه در لر سه بیونلر
غالمده نه فرقی بکا مدح ایله ذمك ضاغ اولسون احباده نه در لر سه بیونلر
ایچ باده یه کلشنده نه در لر سه بیونلر غالمده سن اکلنده نه در لر سه بیونلر

کویند لیلی بتاکر موم فروشی مهر میورزیده و غالبا بر دکان موم فروش
رفته داد و ستدی میکرده یکی از ظرفا ملتفت این حال شده مصرع
ذیل را بنظم آورده به پدر ناپدادده گفت هر وقت لیلی نزد تو آمد
برای او بخوان

شمع رخسار دقت ایله بافه یا نار سین

چون لیلی نزد پدر آمد و پدر مصرع را بخواند لیلی مرنجا گفت

خطت کلیجك سن ده بنی مومله آرار سین

لیلی خانم

دختر شیخ مصطفی اسبق مرحوم اسمعیل پاشاست کرد شعر و انشا نادره
دوران و سرآمد مخدرات زمان بوده این غزل از اشعار منتخبه اوست

عکس حسن یار اشك چشم بیفردن کچر فلك کوهر دار او کویا بحر احمدن کچر
یکتن اولق استه بن اول کلبدنلای کوکل پیرهن وش سینه سن چاك ایلیوب سرن کچر

باقی بو لعبتکاه دهرك روزو شب مهر و مهی ایکوم لفظ فازینن در صانکه چنبر زن کیر

فامتن سیر ایلین طوبا به ایلر می دکاه
لعل جانبخش امن البته کوثردن کچر
صانمه تأثیر ایلمز لیلی اوسنکین طبیعتی
ناوك آه درون بولادن مژدن کچر

از قرار مذکور مشار الیها از بان قرائن و دلائل را نجزم او تقریر امید انشاء غیر از لیلی بنت حسان صحابیه که ترجمهٔ حالش گذشت هفده نفر صحابیه دیگر مسماه بلیلی بوده و لیلی بنت مسعود بن خالد النهشلیه التمیمیه از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است در پسر آنحضرت که عبد الله و ابو بکر نام داشتند و در کربلا در رکاب حضرت سید الشهداء شهید شدند از بطن ابن لیلی بودند و لیلی بنت طابر خواهر افروع بن طابر از مؤلفهٔ قلوب مادر فرزدق شاعر مشهور میباشد و مقصود از لیلی در شعر عبد الله بن رواحه دختر قیس بن الخطیم است و عمره بنت رواحه خواهر عبد الله را شرف مزاوجت حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست نداد اما طلاق خواسته و مطلقه و عاقبت گرك او را هلاك کرد و بنت الجودی که در جلد اول ترجمهٔ حالش گذشت نیز لیلی نام داشته

و از همهٔ زنهائی که مسماه بر لیلی بوده لیلی بنت ابی مرة ابن عروة بن مسعود الثقفیه اشهر و اعرف و در شان و جلالت با لاتر و والاتر بوده پدرش از قبیلهٔ مختار بن ابی عبید و حجاج بن یوسف ظالم مشهور است و مادرش از نژاد ابو سفیان اموی پدر معویه از اینجاست که در بعضی تواریخ معتبر نوشته اند روزی معویه گفت مبدا بعد از من خلعت خلافت شایسته پیکر کیست حاضران هر یك چیزهائی گفتند او گفت شایسته مقام خلافت امروز علی بن الحسین است که از لیلی در وجود آمده چه در وی زهو بنی شریف و سخاء بنی امیه و شجاعت بنی هاشم جمع است شرحی که در میان نوادان آن عنصر با بن مستورهٔ خدر عفاف نصیب شده بشرحی

حضرت ابی عبد الله الحسین سلام الله علیه است و شرف ثانوی ولادت حضرت علی بن الحسین الشهید علیه السلام میباشد در اشعار مشهوره که علی بن الحسین را مدح کرده اند اشعار با بن شرف شده یعنی ازین عقیله قبیله نام برده اند محمد بن احمد بن ادریس عجلی رضوان الله علیه در کتاب سرائر میگوید در حایر مقدس علی بن الحسین الاکبر سلام الله علیه را باید زیارت نمود مادر او لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفی باشد وی از آل ابی طالب نخستین کسی است که در یوم الطف بسعادت شهادت مباهات یافت جشن تولدش در عهد امارت عثمان اتفاق افتاده از جد بزرگوارش امیر المؤمنین علی ع احادیث روایت نموده خداوندان سخن در ستایش وی اشعار آبدار پرداخته اند ابو عبیده و خلف الاحمر تصریح کرده اند که این ابیات فصیح در مدیح علی بن الحسین مقول گفته شده

لم ترَ عینٌ نظرتْ مثلَه ... من محتفٍ یمشی ولا ناعلِ
یعلی بنی اللحیم حتی اذا ... اتضح لم یعلِ علی الاکلِ
کان اذا اشتبک له نارُه ... یوقدها بالشرف الکاملِ
کما یراها بائسٌ مرملٌ ... او فردٌ حی لیس بالاهلِ
اعنی ابن لیلی ذا الندی والندی ... اعنی ابن بنت الحسب الفاضلِ
لا یؤثر الدنیا علی دینه ... ولا یبیع الحق بالباطلِ

یعنی هما نادر تمامت جهانیان هیچ دیده مانند وی ندیده بر اطعام مساکین و اکرام وارد بن چندان حریص و مولع است که پوشش انواع لحوم و اطعمه با قیمتی گزاف و بهائی گران بخرد و در بازار مردی و مصر میزبانی بسی ارزان بکار برد و همواره بر عادت اشراف بر سر پنجه همت نادرهٔ بیفروزد تا مردم نیازمند از هر طرف باستان وی بشتابند و بر خوان نعمتش گرد آیند این مدح عظیم الشان فرزند لیلی باشد که خود خداوند جود و عطا و دست پرورد دایهٔ شرافت و حسب است هیچگاه دنیا بر دین نگزیند

وحق بر باطل نفروشد

حرف المیم

ماجدة القرشیّه

از نساء صالحه امت بوده و بعضی از مناقب او در طبقات شعرانی مذکور است

ماردة

از زوجات هرون الرشید خلیفه و مادر محمد المعتصم بوده و معتصم را اهل تاریخ ثمانی و مثمن گفته اند وجهت آن این است که معتصم در سال دویست و هیجده بخلافت نایل شد در حالتی که هشتمین خلیفهٔ عباسی بود و هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت نمود و در مدت خلافت هشت فتح نصیب او شد و هشت نفر از دشمنان خود را مقهور ساخت و در چهل و هشت سالگی در گذشت و هشت میلیون دینار و هشت ملیون درهم و هشتهزار شتر و اسب و هشتهزار کنیز و غلام گذاشت و در بعضی کتب اسم مادر معتصم را ماریه بنت شبیب نوشته اند

ماریهٔ قبطیّه

از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است در سال هفتم یا هشتم هجرت خاطب ابن ابی بلتعه فرستاده حضرت رسول اکرم ص بمصر از آن مملکت مراجعت نمود مقوقس که از جانب قیصر روم حکمرانی مصر داشت با این فرستاده ماریه قبطیه و شیر بن خواهر او را با قاز و لباس و حمار مشهور به یعفور و غیرها هدیه برای حضرت رسالت پناهی فرستاد و ماریه بشرف مزاوجت آنحضرت مشرف گردید و حضرت ابراهیم بن رسول ص از بطن مطهر او متولد شد و تولد حضرت ابراهیم در ماه ذی حجهٔ سال هشتم هجرت بود و ارتحال او در سال دهم و اکثر سن ابراهیم را شانزده ماه نوشته اند و نوشته اند که حضرت خیثمی مآب صلی الله علیه و آله

خیرات حسان

براو بسیار بگریست اما وفات ماریه در سال شانزدهم هجرت در خلافت
خلیفه دویم اتفاق افتاده وقبط اسم طوایف قدیمه مصر و حوالی آنست

ماریهٔ ذات القرطین

یعنی ماریه صاحب دو گوشواره و او ماریه بنت شمعون از خانواده ملوک
بنی جفنه بوده گوشواره داشته هریک از یک دانه مروارید
گرد بزرگ تخم کبوتر بوده و آن یک زوج گوشواره را تخمیناً پنجهزار دینار
قیمت میکرده اند مشار الیها بقصد نیل سعادت اخروی گوشواره ها
را هدیه کعبهٔ معظمه اجلها الله تعالی نموده و خزانه دار کعبه آنها را
در بیت شریف او بخت بروایتی آن دو گوشواره بدا بدست
عبد الملک بن مروان رسید و وقتیکه او دختر خود فاطمه را بعمر بن
عبد العزیز تزویج نمود آنها را باو بخشید اما عاقبت الامر عمر آنها را
در اول خلافت خود از زوجه خود گرفته در بیت المال نهاد واعز
من قرط ماریه که از امثال عرب است نظر باین دو گوشواره دارد و باز
چون کسی را میخواهند بخرید از چیزی ترغیب نمایند میگویند
خذوه ولو بقرط ماریه

ماریه

جاریه هرون الرشید و در حسن و جمال و ادب و کمال بی نظیر و همال
بوده روزی یکی از شعرای دانشمند بحضور خلیفه طبقی از گل در
آنجا دید بمناسبت در باب آن گفت

کانه خد محبوب یقبله ثم الحبیب فقد ابکی به جذلا

خلیفه بماریه گفت تو در این باب چگوئی مشار الیها گفت

کانه لون خدی حین ندفنی کف الرشید لامر و جب الغسلا

مال خاتون

دختر شیخ اده بالی از مشایخ و متقولین عصر سلطان عثمان غازی اول
سلطان دولت عثمانی و زوجه سلطان عثمان و مادر سلطان اورخان

غازی و علاء الدین پاشا کرد و فرزند او ست بوده قبل از انکه سلطان
عثمان بر اریکهٔ سلطنت قرار گیرد باشیخ ادهٔ بالی مؤالفت حاصل
نموده بکلبهٔ وی بر او آمد و شد مینموده در آنجا مال خاتون را
می بیند و دل بمهر او میدهد شبی در عالم رؤیا چنین مشاهده مینماید
که از سینهٔ شیخ ادهٔ بالی نوری لامع ساطع گردیده در سینهٔ پاشا کم
وجای کرفت پس از آن از ناف او درختی روئید و بدرجهٔ بزرک شد
که سایهٔ آن تمام روی زمین را فرا کرفت و تمام اهل عالم در سایهٔ آن
جمع شدند این خواب خود را برای شیخ ادهٔ بالی حکایت کرد شیخ بسلطنت
و دولت عظیمه او را مژده و رشده کفت تو مالک ممالک و سیعه خواهی
شد و دختر خود مال خاتون را بسلطان عثمان بزنی داد و علاء الدین
پاشا و سلطان او رخان چنانکه ذکر شد از بطن او بوجود آمدند
خلاصه بعد از این مزاوجت مقدمات سلطنت سلطان عثمان نمودار
کردید پس شیخ ادهٔ بالی جد مادری سلاطین عثمانی است خاتون مال
خاتون در اواخر سال هفتصد و بیست و پنج سه ماه قبل از سلطان
عثمان و بکماه بعد از شیخ ادهٔ بالی اتفاق افتاده چون علاء الدین
پاشا برادر بزرک سلطان اورخان بوده و در لغت ترکمانی برادر
بزرک را پاشا میکویند او را علاء الدین پاشا کفته اند بعقیدهٔ
بعضی پاشا محفف پای شاه است چون امنای دولت هر پادشاهی
سست و پای او میباشند آنها را پاشا کفته اند در هر حال بعد از
سلطان علاء الدین پاشا در دولت عثمانی لقبی شد که برجال
اولیای دولت دادند امّا سلطان در ملوک اسلام سلطان
محمود بن سبکتکین اول پادشاهی است که باین عنوان نامیده
شده است

ماه پیکر سلطان

مشهور بر کوسم والده و از حلائل سلطان احمد خان اول سلطان عثمانی

بوده و مادر سلطان مراد خان رابع و سلطان ابراهیم مبارشد سلطان
عثمان خان ثانی برادر بزرگ مشار الیهما از مادر دیگر کهستاه بر ماه
فیروز خاتون بود بوجود آمد و این زن حلیلهٔ بزرگ سلطان احمد
خان شمرده شده و ماه پیکر سلطان زمان سلطنت این دو شاهزاده
و اوائل سلطنت نوادهٔ خود سلطان محمد خان رابع را درک نموده و
فتنهای شوکت و جلال و نفوذ را در امور دولت داشته تمولش ببا
و تجملش بیش از انکه بکفتار آید عمرش بدرازی کشیده و اخر الامر در
ماه رمضان سال هزار و شصت و یک در کذشته است یعنی بدست نفوذ بها
کشته کشته و در مقبرهٔ سلطان احمد خان مدفون شده بخیرات و حسنات
میل زیاد داشته ابنیهٔ خیریه از مساجد وغیره بنا کرده در شهور مکه
زیاده از دویست نفر از زنان و مردان شرفای حجاز را باسم سادات
علوفه سبی وجه معاش میداده و هر سال بنام بیوک سقا و کوچک سقا
دو نفر را مامور میکرده که با قافلهٔ حاج همراه شوند و بحجاج آب
شربت دهند نیز در هر سنه در ماه رجب با لباس مبدل بزندانخانه
دفتر جستجو کرده اشخاصی را که بجهت داشتن دین حبس نموده بودند
دیون آنها را ادا و خود آنها را رها مینموده و آنها که بواسطهٔ جزئی جنایت
در بند نکایت بودند با قیماندهٔ مدت حبس آنها را می بخشید و مستخلص
میکرده در بذل خیرات اعتماد بخواجه سراها نکرده خود بنفسها عطیات را
بمستحقین میرسانده دخترهای فقیر را در وقت مزاوجت جهاز میداده
کوسفندهائی کرد در این زمان در عید اضحی بخدام مابین همایون میرسد
از مآثر اوست بنکی جامع اسلامبول و جامع حنبلی واقع در اسکدار و او
ساخته و در سال هزار و پنجاه بتکمیل این بنای خیر پرداخته یک مکتب
و یک سقاخانه و یک دار الحدیث و دو حمام را بانی اوست بعلاوه
کارهای خیر دیگر در اسلامبول که اهالی ایران در آن سکنی دارند
و معروف بخان والده است در این کاروانسرا و در کردنهٔ قره دکز و قلعه

انا طولے نیز سه مسجد بنا نموده چون اهل خیر بوده ذکرش بخیر باد و روحش شاد

ماهر تابان خانم

جلیلهٔ معظمهٔ که مسمّاة بابن اسم است وهم اکنون در جهان نعره می کارِ مردان کریم کند و دست جلالت بنام او روایت نکریم بر قمّهٔ تفخیم زند قمر السلطنه لقب دارد وغافلهٔ عقل او را از عقابل مستورات شمارد نواب علیّهٔ عالیه مشار الیها از بنات مفخّمات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه ومادر دوش آفرین خانم دختر بدر خان برادر علیمراد خان زند ومعلومات ومسطورات ارباب خبر و اصحاب سیر گوید که نجابت طرفین از خصایصے است که مخصّص الطاف یزدانی بابے مواهب عطایا بابن شاهزاده خانم ارزانی فرموده واز آن بخشایش در ذیل مجملی از مفصّل ومختصرے از مطوّل نگاشته خواهد شد

مرحومهٔ نوش آفرین خانم را که بروج نوش در الخلافه بنام او بنا شده از حضرت خاقانی دو فرزند ماند یکی مغفورهٔ افتخار السلطنه که مرحوم میرزا ابی خان امیرد یوان پدر حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله صدر اعظم وسپهسالار صدر اعظم از آن دختر با آباء علوی فرامهات طریق مفاخرت پیمود وبا ارکان وعظماء همچشمی نمود دیگرے مجلّلهٔ منعّمهٔ قمر السلطنه دامت شوکتها وحشمتها که ازدواج او با مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سپهسالار وصدر اعظم ایران قدر وعظمت این شخص جلیل الشان را از جمله امثال واقران گذرانید وبجایے رسانید که مادون سلطنت ومافوق مراتب مناصب جلالت او را حاصل شد وبا علی درجه نایل آمد آنچه از مقامات منیفه دید وبدان رسید مستغنی از بیان است ودر عین معاصرین امرے مشهود وعیان پسر قمر السلطنه مالک مآثر است وجامع مفاخر آنکه پدر که کمترین رتبه اش جهانبانے بود وایشش شوی که خود را از اوج ترفع بعالمیان نمود وقتیکه خاقان مغفور

راه دار السرور کوفت مشار الیها زینبا فزای مهد بود و لب بر لبن کرامت بی آلود دایه اش در کهواره عصمت بی پرورد و بعفت و نبالت تربیت میکرد چون از رضاع بفطام رسید در مسالک هنر و کمال صاحب همت و اقدام گردید خواند و نوشت و دانشمند کهنر گشت مکارم اخلاق آموخت و چراغ هوش و ذکا افروخت نفایس فنون ایران و فرنگ بدانست و آنچه خواست توانست

ذهی هنرمند شد ز جمله مردان فزون
بمردی و مردمی کرام را رهنمون

علاوه بر مبلغی معارف و فضایل در کتابت فرانسه و فرهنگ عثمانی متکلم قابل شد کفت و شنیدش چندیده تر از عدل خالی از حشو و فارغ از هزل این ستاره اوج رفعت کز اخترش از هبوط مصون باد الحق داد بزرگواری داد فطرت پاکش همواره او را برافت و مهر بانی داشت و سر موئی جانب ارحام و اقارب بلکه ایاعد و اجانب از او فرو نگذاشت در همین وقت و زمان و این بخشنده دوران امیدگاه فقرا است و قوت ضعفا حسن عقیدت و خلوص نیت بر آن داشتش که دو بار خانه کعبه و مدینه الرسول جلها الله تعالی را زیارت نماید و این منهج صعب مستصعب را بپای ارادت بر پیماید یکی در پی سالکی و دیگر در سال شصتم که ضعف از منتها امل و امانی خبر خواهان است و مامول مردمان قدردان نیز در تقریبا پنجاه هزار تومان از املاک خود را کد در حوالی طهران است وقف ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار نموده و حاصل آن طلاب علوم دینیه را که در اماکن مشرفه مشغول بتحصیل اند اسوه مبذول دارد و در ماند و عاطل نپکذارد در حضرت رضا علیه الاف التحیه و الثناء مسجد زنانه را بتمامه با بنیه منور ساخته و در دار الخلافه ناصری تکیه برای ذکر مصیبت خامس العبا جناب سید الشهداء پرداخته و خانه و حمام جنب تکیه را موقوفه آن قرار داده و بنیان

منوچهر اسامی دهات و املاک موقوفه معظم مشار الیها از اینقرار است
(علی آباد که از محال افشار قوم و غارات و کبقیا و نصر یام از توابع اوا شسته دانک)
(حصار خوبان که از محال فشافویه و غارات شسته دانک)
(نعمت آباد که از توابع دار الخلافه است شش دانگ)
(و سطر که از محال طالقان است شش دانگ)
نصف محصول ابردهان بجهت وشنائی اماکن مشرفه است و نصف دیگر مستمری طلابی که در نجف اشرف و کربلای معلی تحصیل میکنند

خیال را بر اخلاص خاندان رسالت وطهارت نهاده پس از فوت مرحوم سپهسالار وصدر اعظم طیب الله مضجعه مضاجعت را ناشایسته شمرده بوحدت راه خیر وسعادت سپرده واین جمله نمونه ایست از مدارک ومشاعر او که نظیر آن نایاب یا نادر است ودر اکر از تصویر اینکونه معرفت و انسانیت قاصر خلاصهٔ اهل فهم وعلم است وشخص وقر وحلم در زنان کمتر کسی شعر را چون او خوش مضمون وروان کوید وعبارت چهره فضل وادب را باب تفضل شوید اکر در خصایل مرضیه اش براه اطناب پویم از موضوع خارج شوم واز راه خود بیرون روم سه بیت مسطور در ذیل داد در سفر حج ثانی بنظم آورده وکار ناظم تحفة العراقین کرده است

چه بودی کر زراه مهربرمن بدیدی کشودی — ز اغیارم نهان بردیده جانم عیان بودی
بهر جا هست بیمار از خدا خواهد شفا خود — مریض عشق تو هرکز نیارد نام بهبودی
براه کعبه کر آتش بیارد در برم دانم — خلیل آسا کلستان است برمن نار نمرودی

ماه جبک بیکم

از زوجات همایون شاه است ومادر میرزا محمد حکیم ابو المفاخر کرد در اواسط مائهٔ نهم هجری در غزنه وکابل وقندهار استقلالی داشته بواسطهٔ اقبال ونفوذ مشار الیها در تواریخ نام او مسطور است همایون شاه از اولاد سلطان ابو سعید بهادر خان میباشد کر در هندوستان حکمرانی داشته ومادر او دختر یکی از اعیان خراسان ومسماة به ماهم بیکم بوده است

ماهم انا

مربیهٔ محمد اکبر شاه پسر همایون شاه است بواسطهٔ انتساب باین پادشاه کمال شوکت ونفوذ را داشته پس از بیرام خان وزیر اعظم محمد اکبر شاه ماهم انا طوری مسلط شد ودر امور دولت دخالت بهم رسانید که منعم خان وزیر اعظم بمثابهٔ وکیل او بود پسر شاهزاده خان از اکابر امرای آن

دولت بشمار آمده و برای عروسی پسرش باتی خان ترتیب جشنی داده که نظیر آن کمتر دیده شده است

ماه ملک خاتون

دختر سلطان سنجر سلجوقی از سلاطین مشهور است که پای تخت آن مرو بود چون مشارالیها وفات نمود سلطان سنجر برای اینکه مرثیه بقاعده برای او گفته شود عمق بخارایی را مخصوصا از بخارا الی خراسان خواست و گفت برای ماه ملک خاتون مرثیه سرائی نمای گویند در آن وقت عمق پیر و ناتوان بود و نمیتوانست چندان طبع را وادار بنظم اشعار نماید عذر خواست و باین دو بیت اقتصار نمود

هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان — رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر — بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان

و از این دو بیت معلوم میشود که ماه ملک خاتون در فصل بهار بدرود زندگانی گفته است

منعه

در نفح الطیب مسطور است که منعه جاریه بوده مغنیه تربیت شده زریاب مغنی مشهور حسنی را تلقین داشته و در شعر و انشا برافراخته فائق در روزی در حضور عبد الرحمن ثالث بخواندن و شکایت میکرد از وضع و حالت این پادشاه ملتفت شد که طرف میل و رغبت او کردیدن خواست این توجه پادشاه را استقبال کند عبد الرحمن باو اشاره نمود که شرط ادب را باستنار کوشد و این سر بپوشد منعه این ابیات بخواند

یا من یغطی هواه — من ذا یغطی النهارا
قد کنت املک قلبی — حتی علقت فطارا
یا ویلتی اتراه — لی کان او مستعارا
یا بابی قرشتی — خلعت فیه العذارا

و بعضی بجای منته اسم این جاریه را منعفه نوشته اند

ملتمنیه

از نزاد مدینه منوره بوده و اسم او معلوم نیست محض تمنا ها کرد در اشعار ذیل نموده بر متمنیه مشهور و معروف شده

هل من سبیل الی خمر فاشربها	ام من سبیل الی نصر بن حجاج
الی فتی ماجد الاعراق مقبل	سهل المحیا کریم غیر ملحاج
متمنیه اعراق صدق حین تنسبه	اخی وفاء عن الکروب فراج

شبی خلیفه ثانی در شهر مدینه گردش میکرد متمنیه این ابیات را با آواز بلند میخواند و آرزو میکرد که از جام شرابی سرخوش شود باید بیارند نصر بن حجاج نابل کرد خلیفه این ابیات شنیده گفت من هذه المتمنیه بامداد نصر بن حجاج را احضار کرد دید جوانی بدیع الجمال است و حسنی بکمال اداد برای انکه از حسن او بکاهد و زنان کمر مفتون آن جمال شوند حکم نمود موی سر او را تراشیدند چون شب شد و بگردش رفت دید متمنیه مزبوره میخواند

حلقوا راسه لیکوه قبحا	غیرة منهم علیه وشحا
کان بدرا یقل لیلا بهیما	کشفوا لیله وابهوه صبحا

علی الصباح باز نصر بن حجاج را طلبید و گفت صباحت و سیمای تو مخدوش اسلام را شیفته میسازد و در خانه های خود آرزوی وصال تو می کنند خوب نیست من و تو در یک بلد باشیم تبعید تو از این شهر لازم است بنا بر این او را نفی کرده ببصره فرستاد این واقعه در مدینه مشهور شد متمنیه بصنابت که عشق و هوا باشد شهر بی بمر سانید و بعد ها سر کرده را خواستند بعشق یاد کنند و در هوا و مهر او مبالغه نمایند گفتند اصبه من المتمنیه و این ضرب المثل شد بعضی این حکایت را بفارعه یا فریعه بنت همام نسبت داده اند در تزیین الاسواق مسطور است که چون عمر نصر بن حجاج را تبعید نمود متمنیه نرسید

این ابیات را گفته نزد خلیفه فرستاد

قل للامام الذی تخشی بوادره ... مالی وللخمر او نصر بن حجاج
انی غنیت بانا حفص بغیرهما ... شرب الحلیب وطرف غیره ساج
ان الهوی زمة التقوی فقیدها ... حتی اقر بالجام واسراج
امنیة لم اطرف فیها بطائره ... والناس من هالک فیها ومن ناج
لا تجعل الظن حقا او تبینه ... ان السبیل سبیل الخائف الراجی

چون عمر قبل از وقت تحقیق حال متمیز را کرده و دانسته بود پاکدامن است بعد از شنیدن این اشعار برای او پیغام داد که در خانه خود آسوده و مطمئن باش که در باره تو شهادتهای نیکو داده اند

باز گویند شبی عمر در کوچه از کوچه های مدینه میگشت شنید در خانه زنی میخواند

فطاول هذا اللیل واسود جانبه ... ولیس الی جنبی خلیل الاعبه
فوالله لولا خشیة الله والحیا ... لحرک من هذا السریر جوانبه

عمر ملتفت شد که از بی شوهری شکایت میکند پرسید شوی این زن چه شده گفتند بسفر رفته خلیفه چند نفر زن یاد اذ زن و هوش که از طبیعت نسوان بدرستی یا خبر بودند طلب کرد و گفت زن چه قدر وقت میتواند بی شوهر شکیبا باشد گفتند چهار ماه زیاده از آن زحمت و عذابت احکام وارقام نوشت و باطراف و جوانب فرستاد که عساکر اسلام که در سفر هستند در هر چهار ماه عوض شوند یعنی پس از مدت مزبور باوطان خود باز گشته دسته دیگر بجای آنها روند

متمم الهاشمیه

از مغنیهای عصر بنی عباس و جاریه ام ولد علی بن هشام بوده و در بصره متولد شده موسیقی را از موسیقی دان مشهور اسحق موصلی و پدرش ابراهیم اموخته در انشاد و نظم شعر خاصه بدیهه گوئی مهارت داشته و بفصاحت مشهور است و شرح حال او در جلد هفتم اغانی مسطور ابن طاهر

در کتاب خود مینویسد روزی مأمون خلیفه بر منجم هاشمیه گفت
این دو بیت را کوتاه کن و قطعهٔ مناسب نظم نما

تعالی الله یکون الکتب بینی وبینکم ملاحظة نومی بها ونشیر
فعندی من کتب المشوقة حیرة وعندی من شوم الرسوم امور

منجم در حال این قطعه را آورد

جعلت کتابی عبرة مستهلة ففی الخد من ماء الجفون سطور
ورسلی الحجاجی وهن کثیرة الیک اشارات بها وزفیر

بمناسبت هاشمیه این حکایت بنظر آمد که در زمان محمد المعتصم ابن هارون
الرشید رومیها هاشمیهٔ را اسیر کردند چون آن زن خود را دستگیر
دید بناله و زاری افتاد گفت وا معتصماه شخصی این خبر را بعرض معتصم رسانید
خلیفه جام شربتی بدست داشت چون این بشنید جام را بر زمین کذاشت
وگفت این شربت قبل از دهانیدن هاشمیه واستخلاص او بر من حرام
فی الحال اراست هامندم امر بجمع اوری و تجهیز عساکر نمود و بجانب رومیها
حرکت کرد عموریه را که آنوقت قاعدهٔ بلاد روم بود محاصره نمود هاشمیه را
از بند اسیری رهانید و بعضی از ممالک رومیها را منهدم ساخت و بموجب
محاصرهٔ عموریه طول کشید منجمین گفتند تا این قلعه
مفتوح نخواهد شد معتصم بعزم راسخ مدتی قبل از موعد مذکور عموریه را
گرفت هذا قصیدهٔ هنیبتی با بن عنوان برای او گفتند

السیف اصدق انباءً من الکتب فی حده الحد بین الجد واللعب
بیض الصفائح لاسود الصحائف فی متونهن جلاء الشک والریب

نیز ابیاتی قبل از این قصیده تعریض منجمین است

والعلم فی شهب الارماح لامعة بین الخمیسین لا فی سبعة الشهب
وخوفوا الناس من دهیاء داهیة اذا بدا الکوکب الغربی ذو الذنب

تحرصا واحادیثا ملفقة لیست بنبع اذا عدت ولا غرب
تسعون القاکاساد الشری نضجت جلودهم قبل نضج التین والعنب

و این دو بیت قدمت و حصانت حسن را ظاهر میسازد

من عهد اسکندر او قبل ذا الرفد شابت نواصی اللیالی وهی لم تشب
بکرا فافزعها کف حادثة والا نرقت الیها همة النوب

مرحوم اعتضاد السلطنة علیقلیمیرزا که حبری فاضل بود در تالیف مصنف خود که موسوم بر فلک السعادة میباشد بیان فرماید تمام منجمین عصر معتضم از استخراج زایچه طالع حرکت معتضم و سائر لائل فلکی حکم کردند بر این جنگ یعنی جنگ عموریه شکست فاحش بلشکر معتضم خواهد افتاد و بعکس فتح بزرگ از عسکر او بظهور رسید و ابو تمام شاعر معتضم این قصیده غرا را در هنیت بفتح و تمام قصیده را در آن کتاب ثبت فرموده اند

بعضی گفته اند هاشمیه مسطوره در فوت وقتی اسیر شد و می معتصم او را گرفته کشید چون آن موضع زیاد در گرفت فریاد بر آورده گفت وا معتصما شخصی پنداشت میگوید وا معتصماه بمعتصم خبر دادند و او اقدام بآن کار زار نمود و بعضی بجای هاشمیه زنی از عجم را نوشته اند چنانکه شاعر گفته است

شنیدم گرد دولت معتصم اسیری گرفتار شد از عجم
بنالید کای معتصم داد داد اسیرت بدست مخالف فتاد

محبوبه

جاریه شاعره بوده است که علی بن طاهر سپهسالار متوکل عباسی با این خلیفه تندیم نموده وقتی متوکل بر این جاریه غضب مینماید و او را در طرفی از عمارت تنها متوقف میسازد چندی مهجور میماند بعد شبی خواب می بیند که خلیفه بر سر لطف آمده با او بصلح و صفا رفتار میکند اتفاقا همان شب متوکل نیز همان خواب می بیند و روز آن شب محبوبه ابیات ذیل را نظم کرده بر آواز میخواند

ادور فی القصر لا اری احدا اشکو الیه ولا یکلمنی
کانی قد اتیت معصیة لیس لها توبة تخلصنی

فهل شفیع لنا الی ملك قد زارنی فی الکری وصالحنی
حتی اذا ما الصباح لاح لنا عاد الی هجره وصار منی

متوکل او از و این ابیات را شنیده بی اختیار نزد او میرود و از مضامین اشعار استفسار میکند محبوبه خود را اظهار میکند توافق دو رؤیا و مضامین مزبوره متوکل را طبعاً با شیخی و ملاطفت با محبوبه وا میدارد

مخفی

شاعره فاریسته بوده هما نا این تخلص اقتضا کرده که حالش باندازه مقالش معلوم نباشد بعضی او را اهل ایران دانند و جماعتی زاده هندوستان و دختر اورنگ زیب معروف بعالمگیر و مرحوم شاهزاده محمود میرزا در تذکره نقل مجلس شرحی از مشار الیها نگاشته گویند پارسال قبل دیوانی از مخفی بدست نقیر پیدا نکرده هزار بیت و حالم آنوقت مقتضی نبود که بر انتخاب آن پردازم بالجمله اسم مشار الیها را همه جا زیب النساء نوشته اند و از کفتارش معلوم میشود که اسمی با مسمی داشته ومصداق الاسماء تنزل من السماء صاحب خط و ربط بوده و در شعر سخنور مینموده شاهزاده خانم بود نشو و نما یافته و کلامش این قول را صحه میگذارد فکرهای باریکش میگوید که هندی است یا معتقد بسبك هندیها و گفته اند در بدیهه بدیع طولی داشته و مدح و هجا و غزل وغیرها را خیلی خوب میگفته است نمونه این است

بیکانه وار میگذری از برابرم ای نور دیده حیف بود حیف نیست

و لها

بهر یك قطره آبی چکرها بشکافند ای صدف تشنه بمیرو شکم پاک منگر

و لها

نال سرکش وکل بوفا و لاله دورنگ در بن چمن بچرا میدهد اشیان بند

ایضاً

آنچه

آنچه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را

ایضاً

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا

ایضاً

برو طواف دلی کن که کعبه مخفی است که آن خلیل بنا کرده این زلوساخت

مراجل

مادر مامون بن هرون خلیفه عباسی از جواری هرون الرشید بوده و دختر استاد سپس مجوس کرد و سال یکصد و پنجاه هجری خراسانیان بر دو باعث فتنه و اشوب شدند و تا بنو لایت که از جانب ابی جعفر منصور المشهور بالدوانیقی در بن خطه حکمرانی داشتند او را مغلوب کردند مختصر پس از انکه استاد سپس مفهود شد و کار کذا ران خلیفه بنجا و اسر پرداختند مراجل را هم با سیری به پیشگاه خلیفه بردند و در سلک جواری منسلک شد و بود تا زمان خلافت هرون الرشید و مامون از بطن او متولد گردید و بعد از وضع حمل در مدت نفاس در گذشت

شیخ کمال الدین محمد بن علیی دمیری در حیات الحیوان در ترجمه محمد امین عباسی نقلاً عن عیون التواریخ کوید در وزی مامون خلیفه ام جعفر زبیده مادر امین را دید لبهایش حرکت میکند و اهسته چیزی میکوید مامون کفت هما تا بسبب آنکه باعث قتل پسرت امین شده ام و جای او تا کرفته مرا نفرین میکنی کفت لا و الله یا امیر المؤمنین مامون کشف سر را اصرار کرد زبیده کفت ذم لجاج میکنم و خود را از بابت اینکار ملامت مینمایم چه روزی با پدرت شطرنج میباختم از من برد و کفت با ید برهنه دور قصر کردش کنی التماس کردم که از اینکار م معاف دارد نپذیرفت ناچار امتثال نمودم و کینه از و در دلم ماند پس از آن با زی پرداختیم اینبار نوبه من بردم تشفی قلب را کفتم تا ید با زشت ترین کنیزی نزد یکی نمایی پدرت خراج مصر و عراق را بمن میداد که از این خیال منصرف شوم

لج کردم واز ابرام خود صرف نظر ننمودم دستش را گرفته بمطبخ بردم
ومراجل را باو نشان داده مطبخ قرار دادم امر گذشت وتو بوجود آمدی
ومراجل بدین روز نشاندی مامون گفت لعن الله المداحه
صاحب کتاب منتظم وصاف که مستغنی از تعاریف واوصاف است
اسم مادر مامون را فائزه نوشته واورا حبشی دانسته حبشی است یا خراسانی
خدا داند امّا ممکن است باین هر دو اسم یعنی مراجل وفائزه اورا نامیده
بوده باشند ودر جلد اول کتاب مسطور ودر ضمن شرح سلطنت امین
بمناسبتی حکایت لجاج زبیده وهرون را بعبارتی رائق نگاشته
که عین آنرا مادر جلد دویم خیرات حسان در ترجمهٔ حال زبیده
ام جعفر درج کرده ایم وصاحب وصاف در مقدمهٔ این حکایت
میگوید اللجاج اقل الأشیاء منفعة فی العاجل واکثرها مضرة بالآجل
واعتبار اولی الأبصار را نیکو کفته وبرای اهل استبصار درّی قیمتی
سفته است چه مطالعه کنندکان دانند زبیده بنت جعفر مادر
امین محمد بن هرون الرشید که بوده وچه کرده وتا چه حد در اداء مقامات
عالیه پیموده واخر الأمر بواسطهٔ لجاج بروزی افتاده که علاوه بر
فوت وتبعید مادری خلیفه وداغ فرزندکرا ورا کشتند بدلت بجهتی
ظاهر وهو الیمین کوفتار شد چنانکه در شرح حال زبیده باین
مطلب هم اشاره کرده ایم
عالم فاضل ابی العباس احمد بن یوسف بن احمد الدمشقی الشهیر بالقرمانی
اسم مادر عبد الله المامون را همان مراجل نوشته گوید واسم ام ولد
اسمها مراجل ماتت فی نفاسها
وهندوشاه بن سنجر بن عبد الله الصاحبی الکبیر فی صاحب نجار بالسلف
نیز مشارالیها را مسماة بهمین اسم دانسته وبالأخره مامون فرزند مراجل
یا فائزه انکبی است که بفلسفه وحکمت وعلوم عقلیه خدمتی شایان نموده
واوست که بعد از اندراس وانطماس فنون حکمت فضلای حران را کرد

حافظ عفاید یونان بودند وعیسویهای نسطوری اکه در علوم یونانی مهارتی بکمال داشتند باحکمای ایران که فی الحقیقة از بقایای عهد ساسانیان ساسانی منتفع ومستفیض شده بکار ترجمه وتدوین کتب فلاسفهٔ قدیم واداشت وسرموئی از اهتمام ودقت وجمع آوری اسباب ولوازم و شرایط آسایش علما ودانشمندان مشار الیهم فروگذاشت وتا انکه بعضی از قشریین دور فض اینعمل وسبّ وتشنیع عامل میکوشیدند بلکه گاهی تکفیر میکردند مأمون آن کرد که اب دفتر بجوی آمد وباز از معقول سخن در افواه افتاد وخود نیز از آن علوم نصیبی وافر وبهرهٔ کامل یافت مخصوصا در نجوم بدیهی طولی بهم رسانید وتبحر ابن خلیفه در ادبیات واشعار بدرجهٔ اشتهار است

ابو العباس احمد قرمانی سابق الذکر در تاریخ اخبار الدول واثار الاول میگوید عبد الله المأمون ابی العباس ابن هرون الرشید بویع له بالخلافة فی حیوة اخیه وکان ابیض مربوعا ملیح الوجه طویل اللحیة دیّنا عارفا بالعلم فبرع فیها وسیاستر قرء العلم فی صغره مع اخیه الأمین علی ابی حنیفة رحمه الله وسمع الحدیث من ابیه ولد سنة سبعین ومائة فی لیلة النصف من ربیع الاول وکانت لیلة الجمعة وهی اللیلة التی مات فیها الهادی

وذکر ابن خلکان ان المأمون کان عظیم العفو وکان جوادا بالأموال عارفا بعلم النجوم وغیره وکان یمیل الخلافة من بنی العباس اعلم منه

نیز میگوید وکان من افاضل الشعراء

عن عمارة بن عقیل قال والله انا لننشد اول البیت عند المأمون فیسبقنا الی اخره من غیر ان یکون سمعه

واز برای مأمون همین بس است که گفته اند تا زمان او پادشاهی نمرد که بعلم او باشد واکر بتاریخ وترجمهٔ حال او برد ازیم از موضوع

خارج

خارج شویم و این فصل زیاده از حد مفصل شود همینقدر گوئیم فضل
و درایت او بر وی معلوم نمود که زبیندهٔ او رنک خلافت پذیرائی
حضرت مقدس رضا علیه الاف التحیة و الثناء میباشد جنابش را
بولایت عهد تعیین و تصریح کرد (یا فتنه بغداد یا تفتین مردم
بدنهاد نکذاشت حق بمرکز قرار بگیرد و حقیقت صورت پذیرد
خدا داند)
باز فاضل قرمانی کوید و فی سنة احدی و مائتین جعل ولی العهد
من بعده علی الرضا ابن موسی الکاظم بن جعفر الصادق احد الأئمة
حمله علی ذلک افراطه فی التشیع حتی قیل انه هم ان یخلع نفسه
و یفوض الامر الیه فاشتد ذلک علی بنی العباس جدا و
خرجوا علیه
و فی سنة احدی عشر و مائتین امر المأمون بان ینادی برئت
الذمة ممن ذکر معاویة بخیر و ان افضل الخلق بعد رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه
مختصر دانشمندان امامیه از همین حق شناسی که نامبرده از علم
است ممنون اند اگرچه کوینده عاقبت منجر بناسپاسی کشت

مرد خاتون

از نساء مشهوره ایست که در اعیان عصر صفدی مذکور است این زن
زوجهٔ تاج الملوک توری ابن طغتکین و مادر شمس الملوک اسمعیل
و شهاب الدین محمود و اهل تحکم و نفوذ بوده شوهرش که اماره دمشق
تمام داشت و سال پانصد و بیست و شش در کذشت و پسرانش جای
او کرفتند امّا اسمعیل چون مردی ظالم بود و بمردم تعدّی و ظلم مینمود
مادرش مرد خاتون با جمعی متفق شده او را بکشت و بعضی جهت این
قتل را مطلب دیکر دانسته اند بهر حال در همان اوان عماد الدین زنکی

که بر حمص مستولی شده بود بقصد نصاحب و تصرف شام مشار الیها را
بزنی کرفت لکن مقصود ش حاصل نشد و از و اعراض نمود مدرسه
که مرد خانون در دمشق شام بنا کرده بوادی اشقر ناظر است

مروانیه

زوجه حسین بن عبد الله بن عبید الله بن عباس و منسوب بخانواده
مروان بن حکم و از خوانده های عرب بوده لهذا او را مروانیه کفته اند
و مکنونه ما در علیه بنت المهدی که ذکر او بیاید جاریه مروانیه
بوده است

بمناسبت لفظ مروان کوئیم اخطل شاعر در حق یزید بن مهلب میکوید

ایا خالد بادت خراسان بعدکم	وقال ذوو الحاجات این یزید
ولا مطر المروان بعدک قطره	ولا اخضر بالمروین بعدک عود
فما لبر المملک بعدک بهجه	ولا لجواد بعد جودک جود

و مقصود از مروان در اشعار مزبوره دو مرو مشهور خراسان است که
مرو شاهجهان و مرو الرود باشد کویند یزید بن مهلب از امارت
خراسان معزول کردد و جهت این بود که میکفت حاصل و فائده مملکت را
در یافت و پنهان نموده بنا بر این او را در حبس داشت و هر روز شکنجه
میکرد روزی یزید یکصد هزار درهم اماده کرده بود که بحجاج دهد
و آن روز را از عذاب او آسوده باشد هما نروز اخطل آمد و اشعار
مسطوره را بر او خواند یزید مبلغ مزبور را بعنوان جائزه باخطل بذل کرد
و تن بعذاب در داد حجاج این بشنید و شفقت او بجنبید یزید را خلاص
و رها نمود و پوشیده نیست که آل مهلب در دولت مروانیه چون آل
برمک بودند در دولت عباسیه یعنی بجود و سخا معروف و مشهورند
و از بزرکان

نزلت علی آل المهلب ثانیا	بعیدا عن الاوطان فی زمن المحل
فما زلت فی احسانهم و افتقادهم	و انعامهم حتی ظننتهم اهلی

خیرات حسان

مریم البصریۃ

عارفہ ایست کہ در بصرہ متولد شدہ و او را در ای مقام ولایت دانستہ اند
در نفحات الانس ذکر او شدہ بارابعہ عدویہ عارفہ مشہورہ معاصر بودہ
و ملازمت و خدمت مشار الیہا را اختیار نمودہ پیوستہ اند و بستی خدا
گفتگو میکردہ و بواسطہ عشق و جذبات الٰہیہ از ہوش میرفتہ و در ہمین
حال یعنی در وقتیکہ از محبۃ اللہ سخن بے گفت و مستغرق جذبات ربانی
بود بدرود زندگانی نمود رحمۃ اللہ علیہا قدس سرہا و بساحت قرب رفت

مریم بنت ابی یعقوب

دختر ابو یعقوب الفیضولی ادیبہ اندلسی است در شہر اشبیلیہ سکنی
داشتہ و فن شعر و انشا را تعلیم داده و در کنف و چون خود شاکردان
تربیت نمودہ چون صاحب فضل و دیانت بود او را محترم میداشتند
بعد از سال چہار صد ہجری در بلدۂ مزبورہ شہرت او بکمال رسید
و در حق او گفتند

یا قدوۃ الظرف فی ہذا الزمان و یا ... وحیدۃ العصر فی الاخلاص و الغزل
اشبہت مریما العذراء فی ورع ... و فقت خنساء فی الاشعار و المثل

این دو بیت در کتاب مشاہیر النساء بہمین صورت ثبت شدہ لکن
پوشیدہ نیست کہ در بیت ثانی لحنی ہست و از اشعار مریم بنت ابی یعقوب
کہ ضمنا ہفتاد و ہفت سالگی او را معلوم مینماید این دو شعر است

وما یرجی من بنت سبعین حجۃ ... و سبع کنبح العنکبوت المہلہل
تدب دبیب الطفل تسعی الی العصا ... و تمشی ہبا مشی الاسیر المکبل

مریم بنت احمد

دختر احمد بن ابی بکر محمد بن ابراہیم بن احمد الدمشقی از اہالی دمشق شام
و زنہای او اسط ائمہ ہفتم ہجری است مشار الیہا صاحب علم و فضل
بودہ و بمجلس درس محمد بن عبد الملک بن عثمان المقدسی کہ از فقہای
آن عصر است حاضر میشدہ و از امام کاشغری و ابن القبیطی و بعضی

از اعیان علما اجازه گرفته صلاح الدین صفدی کوید مریم بنت احمد خواهر امام محب الدین عبد الله المقدسی محدث و زوجه شیخ محمد بن ابی محمد العطار بوده علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین کتاب فوائد ابی عروبة الحرانی را نزد مشار الیها خوانده ولادت او در سال ششصد و بیست و پنج و وفاتش در بیست و هم ماه جمادی الاولی سنه ششصد و نود و نه اتفاق افتاده است

مریم بنت الکلوتاتی

مکناة بام الفضل و دختر شهاب الدین احمد بن عثمان بن محمد بن عبد الله الکلوتاتی و از اشیاخ امام سیوطی است و از نساء محدثه بشمار میاید در ماه ذیقعده سال هشتصد و بیست و شش متولد شده و نزد پدر خود تحصیل علم کرده است

ابن اثیر کوید دو نفر صحابیه مسماة بمریم بوده اند

مریم بنت مروان

دختر مروان بن محمد الاموی از نجبای امویه است درجواهر ملتقطه نوشته است از پدرم ابو موسی الفضل شنیدم و او نیز از زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس شنیده یعنی زینب کفته من در نزد خیزران ام ولد مهدی خلیفه که مادر هادی و هرون الرشید بود بودم و هر وقت خیزران با من بود خود در صف نعال می نشست و مرا در محلی که جای مهدی خلیفه بود می نشانید با این وضع نشستن صحبت میکردیم که یکی از جواری خیزران داخل شد و کفت اعز الله السیده خاتونی بر در است صاحب حسن و جمال که آثار بزرکی در ناصیه او پدید است اما جامه اش کهنه و حالش پریشان میباشد میخواهد با شما ملاقات کند چه میفرمائید خیزران نکاهی بمن کرده کفت شما چه میفرمائید اکر میل دارید و اجازت میدهید داخل شود والا فلا کفتم مانعی ندارم بیاید شاید فایده و ثوابی از ملاقات او حاصل شود

جاویه رفته او را وارد نمود در یکجانب دایستاده سلام کرد و گفت
من مزنیه بنت مروان بن محمد الاموی هستم در پیوفت من نکیه کرده بودم
چون این سخن شنیدم بر سر دو زانوی خود ایستاده گفتم تو مزنیه هستی
قال لله ولا حیاك ولا سلم علیك حمد خدا را که از تو آن نعمت گرفت
و تو را میان مردم خوار ساخت ای دشمن خدا بیاد داری که زنان بنی
عباس نزد تو آمده در باب دفن ابراهیم بن محمد خواهش میکردند و تو
خواست نمودند که نزد پدرت شفاعت کنی تو با آنها درشتی کردی و بد
گفتی ایاد آنها بچه حال از پیش تو خارج شدند مزنیه چون این سخنان
شنید بقهقهه خندید قسم بخدا که من آنوقت لطافتی از دندانهای او
دیدم و لطفی در هنگام خنده در صورت او مشاهده کردم که هنوز آن را
فراموش ننموده ام بالجمله مزنیه در جواب من گفت ای دختر عم من چه چیز
از صنع الهی تو را در حق من متعجب ساخت و چه شد که با من این معامله مینمائی
بلی آن رفتاری که گفتی با زنان بنی عباس نمودم امتثالا لامر خدای تعالی مرا
گرسنه و برهنه ذلیل و حقیر نزد تو آورده مثل این است که دست بسته
بتو تسلیم کرده نسبت بمن هر گونه قدرت داری و آنچه بخواهی بکنی میتوانی
امتثال کرد این نعمت و موهبت الهی اینست پس از بن نقطه برگشت سلام
علیکم و خارج شد و رفت زینب کوبد دیدم خیزران از فرط شفقت و
رقت قلب میگرید و مزنیه را صدا میکند و میگوید تو با ذن من داخل شدی
باز باید با اجازه من خارج شوی پس رو بجواری خود کرده گفت او را برگردانید
مزنیه را چون برگردانیدند گفت بخدا سوگند مرا نا چاری و احتیاج با اینجا
آورد خیزران از جای خود برخاسته با مزنیه قصد معانقه نمود مزنیه با
وامتناع کرده گفت من با اینحال در خور اینکار نیستم خیزران کنیزان خود را
گفت او را بحمام بردند و شستشو دادند پس از آن بهترین لباسهای
خیزران را با او پوشاندند چون او حمام باز گشت و وارد مجلس شد خیزران
برخاسته جای خود را با و داد طعام حاضر کرده بدست خود برای او لقمه میگرفت

بهترین اطاقهای حرم سرا را مخصوص او کرد و جاریه ها برای خدمت او
معین نمود و پانصد هزار درهم برای او فرستاد که برای بعضی مخارج
تنگی نکشد چون مهدی خلیفه بحرم سرا آمد خیزران مخدمتش شتافت تمام
ماجری را باز گفت و سؤال و جواب مرزنه و زینب را معروض داشت مهدی
نسبت بزینب متغیر شده گفت اگر تو را نزد من حرمتی نبود بقتل قسم بیکر
با تو سخن نمیکنم خیزران گفت یا امیر المؤمنین دل مرزنه بدست آمده و
رفع رنجش و کدورت او شده است من نسبت با او احترامات بعمل آوردم
و چنین و چنان کرده ام مهدی دلخوش شده خادمی نزد مرزنه فرستاد
و گفت او را از من سلام برسان و بگو از آمدن تو با اینجا بقدری ممنون
شدم که مدت العمر از هیچ چیز اینقدر ممنون نشده بودم هر قصد
و مقصودی که داری باید اظهار کنی تا در حصول آن مبادرت ورزم اگر
میدانستم اسباب حجاب تو نمیکردم خود بنزد تو می آمدم و ببوسیدن
میکردم خادم چون سلام و پیغام خلیفه را بمرزنه ابلاغ کرد مشار الیها
خود برخاسته بخدمت خلیفه آمد و سلام کرد و گفت یا امیر المؤمنین چون
خود را یکی از جواری تو میشمارم از تو حجاب نمیکنم و بی نقاب بحضور
تو می آیم مهدی گفت نه والله از جواری من نیستی دختر عم منی و از فرزندان
عزیز تر و محترم تر مختصر مرزنه تا آخر عمر آسوده و مرفه با احترام تمام
در حرم سرای مهدی بود

مسکویه

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفرت پناه شاه طاب ثراه بوده مرحوم
شاهزاده محمود میرزا در تذکره نقل مجلس کوید مسنوره از بزرگ
زادگان طایفه زند است نواب شاهقلی میرزا از آن صدف یکتا
پدید آمده دریای لطیفه مسلم حرم است گاهگاه در کارگاه خیال
نقش مضمونی می بندد تخلص از مرضیعف گرفته این دو بیت از نتایج
افکار اوست

خاک پایت سبب دوشنی من گردید چشم از خاک کف پای تو روشن گردید
جود از روضهٔ فردوس اگر بگریزد بجز از کوی تو جای دگرش ما من نیست

مسندة الشام

امه العزیز بنت المحدث نجم الدین است که ترجمهٔ حالش در حرف الف گذشت از زینب بنت اسمعیل اخذ حدیث کرده چون در شام درگذشت اسناد منفرد بوده معروف و ملقب بمسندة الشام گردیده است

مصابیح

از قرار یکه در نفح الطیب مسطور است مشار الیها جارية ابو حفص عمر بن قاسم الکاتب بوده و حسن و جمالی داشته موسیقی را نزد زریاب مغنی مشهور تحصیل کرده او از را خیلی خوب میخوانده مالک او عمر خیلی خواست او را بسپارد نموده و مقید بوده که کسی صدای او را نشنود بنابرین ابن عبد ربه مؤلف کتاب عقد الفرید این دو بیت را در تعریض بر عمر بنظم آورده

یا من یضن بصوت الطائر الغرد ما کنت احسب هذا الضن من احد
لو ان اسماع اهل الارض قاطبة اصغت الی الصوت لم ینقص ولم یزد

مصر لی خانم

دختر عارف بیک پسر خلیل حمید پاشا و مسماة بفاطمه زهرا خانم بوده چون بعنوان عروس بودن بمصر رفت در آنجا او را کلین خانم گفتند از مصر که باسلامبول باز گشت خیلی با تجمل حرکت میکرد لهذا مصر لی خانم گردید خلیل پاشا جد مشار الیها از وزرای سلطان حمید خان اول بوده و منصب صدارت داشته و سنبل زاده در دیباچهٔ دیوان خود او را باین دو بیت ستوده

مخلص پاکی کبی خلقی حمید نجم مسعودی کبی ذاتی سعید
یعنی همنام خلیل الرحمن کز او در مظهر عدل و احسان

و در حق پسرش عارف بیک نیز گفته است (بزید ذ عارف بی مثل و نظیر) عارف بیک هنگام فتنه قاضی عسکر روم ایلی شد و در واقعهٔ چهنادم بود

که

که در کذشتاو فاتیکه در مصر اقامت داشت دختریش فاطمه زهرا خانم با
اسمعیل پاشا والی وخدیو مصر همبازی بود و محمد علی پاشا او را بخوبی
میشناخت چنانکه بعد در وقتیکه بر اسلامبول بودند محمد علی پاشا آدم
فرستاده این دختر را بزنی برای پسر خود اسمعیل پاشا کرفت بعد از
انکه اسمعیل پاشا در کذشت سودان هلاک شد محمد علی پاشا عروس
خود را در ماندن مصر و بازکشتن بر اسلامبول مخیر نمود او در جواب
کفت پس از زن برای من شوهر لازم نیست پدر و مادر من شما بید
مدد رسانید مرحمت شما زندکانی میکنم محمد علی پاشا را این جواب خیلی خوش
آمده مدت العمر او را مانند ملکه مصر معزز و محترم نکاهداشت
کرد بعد از وفات محمد علی پاشا مصر لی خانم باسلامبول معاودت کرد
و انیه او از طرف ابراهیم پاشا و عباس پاشا مع شئ زائد باو میرسید
مرحوم سلطان عبد المجید خان هم باو کمال التفات را داشت و همانطور
کذرو مصر با عزت و حرمت میزیست در اسلامبول هم تمام عمر را ببزرکی
و احترام کذراند

مضغه

خواهر بشر بن الحارث الحافی است که او را عرفا از اولیا میشمارند
مقامات بشر معلوم است و حاجت باظهار و تکرار ندارد او را سه خواهر
بوده مسماة به مضغه و مخه و زبده بزرکتر از همه مضغه است که سنا
از خود بشر هم بزرک تر میباشد در حیات بشر در کذشت و بشر در فراق
او بسیار کریه ستر این جزع و سوکواری از و پرسیدند کفت در
بعضی کتب دیده ام که بنده چون در عبادت خدای تعالی قصور کند
خداوند اسرافیل را از او میکیرد خواهرم مضغه انیس من بود و چون
او را خدا از من کرفت میترسم هم در عبادت قصور کرده باشم هم از
انیس خود مهجور مانده و معلوم است کسی که بشر باو انس کرفته باشد
اکر چیز خواهرش باشد شخصی است شاخص و فردی واحد

۸۹
مطربه

شاعرهٔ فارسیه رکاشغر سی الاصل بوده در تذکرهٔ آتشکده و سایر تذکره‌ها ازو نام برده اند شاهزادهٔ محمود میرزا اینزد در نقل مجلس اورا بلطف طبع ستوده میگوید در عصر خود نسبت بتمام مطربان و خنیاگران بسمت استادی و تقدم داشته امّا عجب اینست که از اشعار او جز این رباعی که در مرثیهٔ طغانشاه گفته چیزی بدست نیست میگوید

در ماتم شاه سیر شد روزم — بی روی تو دیدگان خود بردوزم
تیغ تو بجانب ید بیضا نامزن — خون زبجتن از دیده یا او موزم

معاذه

معروف به معاذهٔ العدویه تابعیهٔ باجلالت و شایسته بوده او را در کمالات نفسانی ثانی اثنین را بعهٔ عدویه میشمارند و او را ای مقام ولایت میدانند صحبت عائشه دریافته و از و بعضی احادیث روایت نموده گویند در ظرف بیست و چهار ساعت ششصد رکعت نماز میکرده و چهل سال در اسمان میدیده بعد از فوت شوهرش سر بیابان نکذاشت بنابر مسطورات تاریخ کامل اسم شوی معاذه صلة بن اشیم ابو الصهباء العدوی بوده و مشارالیه در جنگ سجستان مقتول شده است

معاذه

سه نفر از صحابیات نیز باین اسم بوده یکی از انها که مشهور به معاذهٔ المازنیه میباشد زوجهٔ اعشای بنی مازن است که از سرای اصحاب بوده و بواسطهٔ قطعهٔ ذیل از زوجهٔ خود بحضرت رسالت صلی الله علیه و اله شکایت نموده میگوید

یا سید الناس و دیان العرب — اشکو الیک ذوبة من الذرب
کالذئبة الغیثاء فی ظل السرب — خرجت ابغیها الطعام فی الرجب
فخالفتنی بین عیص و جرب — وقد فقدتنی بین عیص و ثئب
اخلفت العهد و لطت بالذنب — وهن شر غالب لمن غلب

راه وعلت شکایت انکه در یکی از شهور رجب برای حلب خانه ببرون
رفته در آنوقت زوجه اش از خانه اش فرار نموده بخانه مطرف بن هشل
از اقربای او مرود چون اعشی بخانه می اید خانه را خالی می بیند بتفحص
میپردازد زوجه خود را در منزل مطرف میپابد باو میگوید با ابن عم زوجه
مرا بمن مسترد دار او تمکین نمیکند بنابرین خدمت حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه وآله وسلم شاکی میشود واز نشوز معاذه حکایت میکند
آنحضرت امر بابترداد مشارالیها فرموده آن امر مجری میکردد درینحال
اعشی میگوید

لعمرک ما جنّی علیّ بالذّی ... یغیّره الواشی ولا قدم العهد
ولا سوء ما جاءت به اذ انطا ... غواة رجال اذ بنا جوبها بعد

در اینجا بمناسبت ذکر اعشی حکایتی بنظر امد که خالی از غرابت نیست وان
اینست که شاعر دیگر معروف بر اعشی الهمدانی موسوم بعبد الرحمن بن عبد الله
بن الحارث الهمدانی در زمان حجاج ظالم بوده حجاج وقتی دسته قشونی
بدیلم فرستاد واعشی الهمدانی در آن عساکر بود واتفاقا یکی از دیلمیان
او را اسیر نمود پس از آن دختر آن دیلمی با اعشی راه معاشقه وصحبت پیمود
شبی که دیلمیه بمواصلت اعشی کذرانیده هشت نوبت او را نزدیک بخود
دید از او پرسید تمام مسلمانان را با زوجات خود اینکونه میل ومعامله است
یا این خاصه تست اعشی گفت همه را این قوت نیست وعموم را این طبیعت نیست
گفت ازین است که ظفر همیشه مسلمین را است خالی از تو میپرسم
اکر من ترا اخلاص کنم وبا تو براه دیار اسلام بگیرم مرا بهمسری خود قبول
خواهی کرد یا نه اعشی گفت بلی قول میدهم چون شب بکذشت دختر اعشی را
از قیدها نمود واز براهنمائی بدیار اسلام امدند این است که
در حق او گفته اند

فمن کان یفدیه من الأسر ماله ... فهمدان تفدیها الغداة ابورها

کویند اعشی الهمدانی شبی خواب بد واردی مجلی شده کرد آنجا هم کندم وجو
دارد

دارد هم جو او گندم را کذا شنبجو پرداخت روز رفتار خود را
برای امام شعبی نقل کرد او گفت اکراست میکوید نابد ترک تلاوت
قرآن کرده مشغول شعر گفتن شده باشی و امر از قرار ی بود که
شعبی اظهار نمود بالجمله اعشی الهمدانی یکی از اشخاصی است که طعمهٔ
شمشیر ظلم حجاج ظالم گردید

مقلات

بکسر میم و نیز او گویند که فرزند او نماند و چون از مسلمات کسی را
نمیشناسیم که مشتاق بر مقلات باشد از موضوع ما این شرح خارج است
امّا از آنجا که مختصر است و مفید مطلبی ادبیه گفته میشود که اعراب
در جاهلیت بر این بوده اند که مقلات اگر بر کشتهٔ از مقتولین اعاظم
و شرفا کردد بعد از آن فرزند او نماند چنانکه ابن است که بشر بن
ابی خازم در مرثیهٔ یکی از بزرگان میکوید

فظل مقاليت النساء يطأنه يقلن الا يلقى على المرء مئزر

و زنی که فرزند او نماند در قوب نیز نامیده شده است و احلی من
میراث العمة الرقوب ضرب المثل است

مکنوفه

کنیزکی بوده است اصلاً مملوکهٔ مروانیهٔ مغنیهٔ دانا و هنرمند
او را از ابیار خوب میخوانده بعد ها در سلک جواری مهدی خلیفه
منسلک کردیده و علیه بنت المهدی ترجمهٔ حالش در جلد دوم در
حرف عین کذشت از بطن او بوجود آمده بواسطهٔ هنر و کمالی که
مکنوفه داشته از خیزران مادر هادی و هرون در خلوت نزد
میکدیه در کذشته صاحب اغانی نیز متوجه شرح حالش کردیده است

مکیه

دختر فرزدق شاعر مشهور و مادر شش جاریهٔ زنکی بوده و فرزدق
خود میکفته که من ابو مکیه ام و با این کنیه میبالیده است زوجهٔ فرزدق

نوار کہ ترجمۂ حال او بیاید دوزی نامۂ بفرزدق نوشت و از مکیہ شکایت کرد فرزدق ابیاتِ ذیل را در جواب او نوشت

وکنتم زعمتم انہا قد ظلمتکم — کذبتم وبیت اللہ بل تظلمونہا
فان لا تعدوا امہا من نسائکم — فان ابا ہا وابن عمک ابنہا
فان طالما اعمام صدق واخوۃ — وشیخا اذا شئتم فابہم دونہا

این اشعار را شعار میسازید کہ فرزدق نوار را بطلاق تہدید کردہ در جواب این ابیات نوار گفت خیر نمیخواہم و فرزدق در حق جاریۂ زنگی خود کہ مادر مکیہ بودہ گفتہ است

یا رب خود من بنات الزنج — شقل تنور اشد بیاض الوہج
اغبر مثل القدح الخلنج — یزداد طیبا بعد طول الہرج

نقل از عقد الفرید ابن عبد ربہ

ونظیر این است حکایتی کہ ابو الفرج در اغانی گفتہ میگوید ابو الشیص شاعر کہ نیز سیاہی داشت مسماۃ بہ تیز و با او عشق میورزید و شعرہا بنام او میگفت ابیات ذیل از آنجملہ است

لم تصفنی یا سمیۃ الذہبی — تشلف نفسی وانت فی لعب
یا ابنۃ عم المسک الذکی ومن — لولاک لم یتخذ ولم یطلب
ناسبک المسک فی السواد وفی الریح فاکرم بذاک من نسب

ملائہ

بضم میم دختر زارہ بنت اوفی الحارثیہ تابعی زادہ بودہ کہ بدرش از فقہا و محدثین تابعین است فرزدق ملائہ و دخترہای او عاتکہ و نائلہ را در تغزلات خود نام بردہ و این اسباب امتیاز آنہا شدہ است کذا فی الوافی

ملک

دختر نواب محمد تقی میرزای حسام السلطنہ ابن خاقان خلد اشیان مغفور متجلی شاہ طاب ثراہ است شاہزادۂ محمود میرزا در کتاب نقل مجلس او را بصفات حمیدہ یاد کردہ و نام بردہ اند و اظہار نمودہ کہ

کہ مجتہد

کہ بجہت تکرار ذہاب و ایاب من در بر و جرد بعضی اشعار او را جرح و تعدیل
نمودہ ام خلاصہ مشار الیہا سواد فارسی و خطا و ربط و ذوقے داشتہ این
دو بیت از نخب اشعار اوست

در دیدہ ام آنشوخ ہزار عیب بر می‌زند در خوبی و زیبائی چون خود پری بود
در یاری تو منت کس را نکشم من این کار خدا بود نہ کار دگرے بود

ملکہ خاتون

ام المظفر ملکہ دختر ملک عادل ابو بکر بن ایوب ابن سلاطین ابو بیہ مصر
و زوجہ ملک منصور بودہ در سال ششصد و شانزدہ در گذشت و
شوہرش چنان متالم شد کہ لباس سیاہ پوشید و عمامہ نیلی بر سر گذاشت
شعرا در مرثیہ مشار الیہا قصاید و قطعات بنظم آوردند از جملہ حسام
الدین خشترے قصیدہ گفتہ کہ مطلع آن اینست

الطرف فی الجزع و القلب فی سعر له دخان زفیر طار بالشرر

و از ابیات این قصیدہ یکی این است

ما کنت اعلم ان الشمس قد غربت حتی رایت الدجی ملقی علی القمر

بن شعر سیاہ پوشیدن ملک منصور را اشعار مینماید

ملکہ بنت الشرف

دختر عبد اللہ بن العزیز ابن ابراہیم بن عبد اللہ بن ابی عمر المقدسی است
کہ اصلا از اہالی قدس بودہ بعد ہا در صالحیہ سکنی گرفتہ مشار الیہا
کہ از محدثہ ہای مشہور میباشد در طفولیت بمجالس درس محدث حجاز
و محمد بن فخر البخاری و ابی بکر بن الرضی و زینب بنت الکمال کہ ترجمہ
حالش گذشت حاضر شدہ پس از آن ابن شیرازی و ابن عساکر و ابن سعید
و اسحق الآمدی باو اجازہ دادہ اند و مدتی بمطالعہ در علم حدیث تدریس
کردہ و با ابن حجر عسقلانی اجازہ دادہ در نوزدہم ماہ جمادی الاولی
سال ہشتصد و دو در حالتی کہ زیادہ از ہشتاد سال داشت قدم
بساحت قدس گذاشت

ملکه

غازیه خاتون دختر ملک مظفر صاحب حماکه ترجمهٔ حالش گذشت نیز معروف بملکه بوده و امیر تیمور نیز دو هم باین داشته که یکی را ملکهٔ کبری و دیگری را ملکهٔ صغری میگفتند

ملکی اوسنه

خدیجه سلطان مادر سلطان محمد رابع که ترجمهٔ حالش گذشت مصاحبه داشته است مسماة باین اسم در اوایل سال هزار و شصت و شش بواسطهٔ واقعهٔ مشار الیها از جهان رفت و بخشند در صحایف الاخبار این زن را باسم ملکی قادین نام میبرد امّا شرح واقعهٔ مزبوره اینکه در تاریخ مذکور عساکر ذوی الاقتدار داشتند که دسرای سلطانی بعضی اشخاص هستند که مداخله در مهام و امور دولت میکنند و بواسطهٔ آنها در خزینهٔ دولت و مواجب اهل خدمت کسر و نقصان حاصل میشود و از آن اشخاص پنج شش نفر را انام برده و قتل و اعدام آنها را درخواست کرده اصرار داشتند و هر یک را بدست یکی از اورده ندها میکشتند و جسد آنها را در میدان سلطان احمد (در اسلامبول) بچنار یکه در آنجا بود می آویختند ملکی اوسنه و ستوهر او شعبان خلیفه و خواجه بلال آغا از خواجه های حرم سلطانی حسب الشهره از همان اشخاص دانسته کفنند انها در عزل و نصب و زر او امور دولت دخالت دارند بنا بر این آنها را بهر تدبیر که بود بدست آورده کشته و اجساد آنها را بهمان چنار آویختند شاعر پسندیده اطوار طرزی مناسب اینحال میگوید

کوشمز هجر ابوب طنطنهٔ جاه و جلال — لوزه ناک ایتدی بو غوغا کده افاقی
اولدی مخمور پنجه مست مدام دولت — جام اقبالی نه طرح ایتدی بیلنمز ساقی
باغبان قلبک کینه گذاری سیرایت — ات میدانده کدی شجر و قواقی

واز شجر و قواق که در شعر اخر ذکر شده شرحی غریب نوشته اند که ناوقت کردنی نیست نقل قول را انکاشته میشود صاحب برهان قاطع میگوید

این درخت را واق واق و واقواق نیز میگویند و جغرافی دانها را عقیده
این است که این جزایر چنین درر درای جبل اصطیفون موسوم بروتواق
است درختی در آن میروید که برگ آن شبیه ببرگ انجیر است درماه اذر
کلی میدهد مانند شکوفهٔ خرما و چیزی از آن درمیآید مثل دو پای
انسان و تا آخر ماه نیسان بقدر تمام بدن آدمی ظاهر شده الخ الامر
چنین بنظر میآید که درختهای خوبرو با کپوهای خود از شاخه او بخته
شده بعد از حزیران شروع بافتادن کرده تا بتمام اینماه تماما می افتند
و در وقت افتادن صدایی میکنند که بروا قواق شباهت دارد
گویند این درختان مانند زنان عورت و پستان دارند و بعضی با آنها
نزدیک شده بوی خوشی استشمام نموده و حظ عظیمی برده اند این درخت
و جزیره را بملاحظهٔ آن صدا واقواق مینامند از افاعیل طبیعت تلاعب
امزجه بعید نیست که چنین چیزی وجود بهمرساند چه کیاه یبروح الصنم
نیز شبیه بانسان است شیخ الرئیس میگوید دع ما تسمعه من الخوارق
فی فسحة الامکان فلا تری ضررا (انتهی)

ملیکه

دختر سنان بن حارثة المریی و خواهر هرم بن سنان و زوجهٔ زیان بن سیار بن
عمرو الفزاری است چون در زمان جاهلیت رسم بوده که زنها بعد از فوت
شوهرشان پسرهای شوهرشان را که از زوجهٔ دیگر داشته بشوهری اختیار
میکرده اند ملیکه را بعد از زیان پسرش منظور بزنی کرفت و از این زن
و شوی خوله بوجود آمد و او را حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام
در حبالهٔ نکاح خود در آورد و حسن بن حسن از بطن خوله متولد شد بعد
از ارتحال الحضرت محمد بن طلحه بن عبد الله او را تزویج نمود و ابراهیم
محمد معروف بخولهٔ اعرج از آن شکم آمد (من کتاب المعارف)
هرم بن سنان مالک قطقان از اجواد ملوک عرب بوده و بزهیر ابن
ابی سلمی شاعر مشهور بذل عطیات موفوره نموده و در ازای مدح و ثنا او

جواب زداده وهم اوست که در قصیده برده شرف الدین ابی عبد الله محمد سعید المصری ابو صحرا در بین بیت نام برده شده میگوید

ولم ارد زهرة الدنیا التی افتطفت بید ازهر بما اشتی علی هرم

نیز ملیکه اسم جاریه معتبه احیحه بن الجلاح است که در حق او گفته

یشتاق قلبی الی ملیکة لو امست قریبا بمن یطالبها
ما احسن الجید من ملیکة والـ لبات اذ زانها ترائبها

و ترجمه حال احیحه و سرگذشت او با ملیکه بعد از وفات او در شرح حال فکهه در جلد پنجم اغانی مسطور و حالات جاریه مزبوره نیز مشروحا مذکور است و عایشه دختر معتصم نیز کنیزکی مسماة باین اسم داشته و شرحی از او در جلد دوم خیرات حسان در ترجمه حال عائشه نگاشته شده است

و ملیکه اسم هفت زن صحابیه بوده و ملیکه بنت داود اللیثیه آن زن است که حضرت رسول اکرم در سال فتح مکه او را تزویج نموده و بعد جدا بی اختیار فرموده اند یعنی روز فتح مکه معظمه بدرش کشته شد و بعد خود در حبالهٔ نکاح آنحضرت در آمد بعضی از زنها او را اغوا و ملامت کرده گفتند چگونه تو با کسی که پدر پیر بی که قاتل پدر تو است آن زن دل سرد شد لهذا آنحضرت هم دوری از او را اولی دانستند و ملیکه بنا بر مسطورات مسامرات محی الدین زنی بوده است دارای مقام ولایت معاصر با مالک بن دینار و ابو ایوب سختیانی و ملیکه بروزن سفینه دختر ابو الحسن محدث بوده است نیشابوریه

منجاب

زنی بوده است در بصره و حمامی داشته است معروف بحمام منجاب از بابت حمام خود داشتها بی حاصل کرده و در جلد ثانی در ترجمه حال طیبه اجمالا ذکری از او شده که بیند و قتی زنی در شهر مزبور میخواهد بحمام منجاب برود و داه آن نمیداند از جوانی که بدر خانه خود ایستاده

وشعفی بوا صلت نان داشتند ودر خانه اش نیز بدر حمام بی شباهت نبوده میپرسد راه حمام منجاب کدام است جوان خانه خود را نشان داده میگوید این است حمامی که میخواهی واورا بخانه وارد میکند زن چون ملتفت میشود بملاطفت بعضی چیزها که تا بیاید از بیرون خانه بدست آورد از جوان میخواهد جوان میرود که آنها را حاضر کند زن در غیبت او فرار میکند جوان چون برمیگردد وخانه را خالی می بیند آشفته میشود این شعر را ورد زبان میسازد ومیگوید

من لی بقائلة هام الفؤاد بها ... این الطریق الی حمام منجاب

روزی بهمان عادت از کوچه میگذشته وبیت مسطور را میخواند زنی از بالاخانه در جواب او میگوید

هلا جعلت علیها اذ ظفرت بها ... حرزا علی الدار او قفلا علی الباب

میگویند تا دم مرگ جوان بهمان آشفتگی باقی بوده وهمان شعر را تکرار مینموده است

ابن قتیبه در کتاب المعارف میگوید حمام منجاب منسوب است بمنجاب ابن راشد الضبی وچون در باب ابن حمام گفته اند

یا رب قائلة یوما وقد لغبت ... این الطریق الی حمام منجاب

منجاب وحمام او بر سر زبانها افتاده است

منجبات

جمع منجبه است ومنجبه زنی است که فرزندان کرامی آورد چنانکه منجب مردی است که فرزندان کرامی آورد وبعضی گفته اند منجبات نساء مخدرات که اقلا سه نفر فرزند نکور آورده باشند منجبه گویند وهر وقت منجبات بجمع گویند مقصود سه نفر از مشاهیر نساء عرب یعنی فاطمة بنت الخرشب الانماریه وحبیبة بنت زیاد الغنویه وماویة بنت عبد مناة القمیمیه میباشد چنانکه در جلد ثانی ذیل اغانی در فصل بیان نسب ربیع بن زیاد مبسوط گوید معاویه از علمای

اتباب یوسف منجبات کانند آنها بشرح مذکور در فوق جوانان اند
(منجبات بضم میم و سکون نون و کسر جیم است)

منفوسه

دختر زید ابن ابی الفوارس است که از صلحا بوده و منفوسه را داد ابی
مقام ولایت دانسته اند و در طبقات مولانا شعرانی ذکر او شده
از جمله گفته اند که رضای بقضای الهی رتبه عالی داشته و هر وقت
طفلی از و میمرده او را در آغوش میگرفته و بروی او نظر میکرده و میگفته
است والله مردن تو قبل از من نزد من بهتر از آن است که بعد از من
بمانی و صبر کردن من بر تو بهتر است از فزع کردن اگرچه فرقت تو
اسباب حسرت من است و بی امید اجر دارم و این خبر و فضیلتی است
برای هر آنکاه ابن بکیت عمرو بن معدی کرب را میخوانند

ولما لم تطاوعنا علی هالک منا وان قضم الظلم

منوسه

از قرار یکه در جلد بیستم اغانی مسطور است منوسه جاریه معتب
یکی از دخترهای مهدی عباسی بوده و مان الموسوس او را باین ابیات
وصف کرده گوید

وکیف صبر النفس عن نادة ... نظلها ان قلت ظاوسه
وجرن ان شبهتها بانة ... فی جنة الفردوس مغروسه
وغیر عدل ان عدلتها ... لؤلؤة فی البحر منفوسه
جلت عن الوصف فما فکرة ... تلحقها بالنعت محسوسه

گویند روزی که در نزد یکی از امرای عباسی مشغول تغنی بوده و میخواند

حجبوها عن الریاح بآنی ... قلت بل یبلغنها السلاما
لو رضوا بالحجاب حجبها حق ... ولکن منعوها یوم الریاح الکلاما

مان الموسوس که در آنجا حضور داشت اجازه طلبید مرتجلاً در همان
مجلس ابیات سابق الذکر را در وصف منوسه گفت در کتاب ابن ظافر

منوسه را نوشته نوشته و در جلد اول پیروی آن ضبط شده است

منیة الکاتبة

از قرار یکه در تاریخ خطیب بغدادی نگاشته شده مشار الیها ام ولد معتمد علی الله خلیفه بوده و ابو الطیب محمد بن اسحق بن یحیی بن الوشا روایت حدیث از و کرده همچنین عبید الله بن الحسین بن عبد الله بن البزاز الانباری

مولنه

دختر ملک عادل ابو بکر بن ایوب محدثه ایست که در جلد اول باسم الجلیلة السلطانیة ترجمهٔ حال او نگاشته شد

مهجة القرطبیة

از ادیبه های اندلس و از اهالی قرطبه و شاعره بوده است که نظیر آن در زنان کمتر دیده شده حسن و جمالی بکمال داشته و ولاده که شرح حالش باید باو زاید الوصف مایل بوده و در تعلیم و تدریس او جد مینموده اخر الامر روزی میان آنها کدورت و نزاع در گرفته و در حق ولاده گفته

ولادة قد صرت ولادة ... من غیر بعل فضح الکاتم
حکمت لنا مریم لکنه ... نخلة هندی ذکر قائم

وقتی یکی از دوستان او برای او شفتالو میفرستد او در جواب این دو بیت را گفته ارسال میدارد

یا محتفا بالخوخ احبابه ... اهلا به من مشلج للصدر
حکی ثدی الغید تفلیکه ... لکنه اخزی رؤس الاشهر

مصر خاتون سلطان

دختر سلطان سلیمان خان اول از سلاطین عثمانی و حلیلهٔ رستم پاشا از وزرای سلطان مزبور بوده وقتیکه سلطان سلیمان میخواست رستم پاشا را بشرف مصاهرت خود مشرف سازد او در دیاربکر و والی آن شهر

ودیار بود بدزبانان بنحازهی وسعایت پرداختند وگفتند رستم پاشا
مرض جذام دارد سلطان منزد گردید وبعد از تامل بسیار بار نبیل الاطبا
در بنباب سخن گفت رئیس الاطباء گفت تحقیق مسئله آسان است صاحب
این مرض شپش بهم نمیرساند یکبرا بدیار بکر بفرستید وفتیهی او را مامور
کنید که بتواند البته رستم پاشا را وادیبی کند اگر شپش در آن دید
مسلم است که آن حرف دروغ و از روی غرض وحسد بوده است پس سلطان
از معتمدان اطباء یکی را برگزیده مامور دیار بکر نمود دستخطی باو داد
منهی از منصب صدارت رستم پاشا واختیار او بصهریت ومقرر شد
که ابتدا این دستخط را ابراز نکند وبپاشای مشار الیه نمایدوند هد
وفرمانی بنام طبیب نوشته شد که در دیار بکر مختار ومطلق العنان باشد
هرکار که بخواهد همراهی او حکم وحتم است پس طبیب آگهنده در دیار
بکر جامه های رستم پاشا را بدقت می بینی اگر شپش در آن دیدی
در انصورت ناخوشی جذام ندارد دستخط سلطان را باو میدهی والا فلا
مامور بمجلل حکمرانی پاشا رسید وبموجب نقشه وفرمان باحکمران خلوت
نمود وبجامه دار او حکم کرد لباسهای پاشا را باو بسپارد چون ملابس را
معاینه دیدند شپشی پیدا شد جامه دار بخیال اینکه پاشا از طبیب
خجالت خواهد کشید در اخفای آن کوشید طبیب از وضع حال جامه دار
مکلفت شد اظهار را اصرار نمود وبعد از انکه شپش را برای العین دید
سر مسئله را اظهار ساخت ودستخط سلطان را برستم پاشا داد و
حیرت مبدل بشعف ومسرت کامل گردید ودرین مامور یت هدایا
وهبات وافره از پاشا بطبیب رسید وبکی از شعرا بمناسبت واقعه مزبوره
گفته است

او لیجق بر کیشنک بختی قوی طالعی یار کهله بیدی بخی محلنده انك آیشه یار

بالجمله سلطان سلیمان غیر از مهر ماه سلطان دختر نداشته ومشار الیها
اهل هوش وفطانت وخیرات ومبرات بوده پدرش او را از سایر فرزندان

بیشتر دوست میداشته مسجد در نرقوبی و اسکدار از بناهای اوست
سلطان محمود خان ثانی هم دختری مسماة بهمین اسم داشته و بعبد پاشا
بروسه بزنی داده است

مهری

اسمش مهر النساء و از نساء مشهورهٔ زمان میرزا شاهرخ کورکان است
و در فضایل و کمالات شهرهٔ جهان با کوهرشاد بیکم شاهزاده خانم
آن دودمان مأنوس و معاشر بوده و مطایبات و شوخیها در ان محضر
کفته و نموده کویند روزی خواجه عبد العزیز طبیب مکرم شوهر
بیکم از در پیدا میشود بیکم چند تن را میفرستد که خواجه را زود
بیارند خواجه که پیر و ناتوان بود در ناله و اهستکی تعمد مینماید
بیکم بمهری میکوید مناسب حال را چیزی بکوی او میکوید

مرا با تو سر یاری نباشد — دل مهر و وفاداری نباشد
تو را از ضعف پیری قوت و زور — چنانکه پای بر داری نباشد

و لطیفهٔ که در شعر اخری بکار رفته پوشیده نیست نیز روزی خواجه
عبد العزیز دست بر پیش سینهٔ خود کشیده متأثر شده میکوید آه با این
ضعف پیری بار این کلاف چکونه کشم مهری میکوید اکر کشتاجی نباشد
همانطور که در جوانی لحاف میکشیدید
معروف است مهری به پسر خواهر کوهرشاد بیکم محبت و مهری بهمرسانید
میرزا شاهرخ باستدعای خواجه عبد العزیز مشارالیها را حبس کرد
در محبس او این رباعی را کفت

شه کنده نهاد سرو سیمین تن را — زینو افعه شیون است مردن را
افسوس که در کنده بخواهد فرسود — پائی که دو شاخه بود صد کردن را

از نخب اشعار و نتایج افکار مهری ابیات و رباعیات ذیل است با بعضی
نتایج که اهل فن دانند

حل مسئله که بر پیر خرد مشکل بود — از سود هم بیک جرعه می حاصل بود

گفتم از مکه دسته پرسم سبب حرمت مے در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود
در خانه تو آنچه مرا شاید نیست بندے ز دل دیده بکشاید نیست
کوئی همه چیز دارم از مال و منال آری همه هست آنچه میباید نیست

شوی زن نوجوان اگر پیر بود تا پیر شود همیشه دلگیر بود
آری مثل است اینکه گویند زنان در پهلوی زن نشین به از پیر بود

شاهزاده محمود میرزا در تذکره نقل مجلس میفرمایند اگر مهرے مرد پیر را سوهان روح زن جوان دانسته چندان عجب نیست چه پیر باعث ازدیاد جهان است امّا این مضمون که در پن رباعی شکسته و ناقص شده کامل و درست از شیخ اجل سعدے روح الله روحه در گلستان فرموده و این است که زن جوان را اگر تبرے در پهلو نشیند به که پیرے

مهرے خاتون

از ادیبه های اسلامبول و باز بنت خاتون شاعره عصر سلطان محمد خان ثانے که ترجمه حالش در اوائل جلد دوم گذشت معاصر بوده و مطایبات کثیره فیما بین آن دو گفته و شنیده شده است شعر را بسیار خوب میگفته غزل ذیل از وست میگوید

خوابیدن اجل گوزم ناگاه قالدم سرے قاردشوه گوردم صولدی بر ماچم ابرے
ظالم سعد اولدی باخوفدن ابرو غبا کیم محلم ایچره گوردم کیمسه طوغمش شبرے
نوراقاره گوردم جمالنده اگرچه ظاهر کندوسه بکزد مسلمانه لبای کافرے
کوزمی اچوب بو منجه اولدی چشمه دهان شوبله تشخیص ایده مکه نا ملک دریا پرے

ابر دی چون آب حیاته مهرے اولمز خشر دلک
کوردی چون شب ظلمنده اول عیان اسکندرے

مردم بواسطه این غزل را بوسایط دیگر او را متهم ساختند که با اسکندر نامے سرے و سرے دارد او برائت ذمه خود را کفت

پنجه اسکندر بے لعلم ز لالے صوبه ایلیسکدے وصوشر کنوردے

نیز از وست

سنکه

سنگ کلزار جنانست کل نورسته بین نیروا اولد که هر خار و خسی را آورد بین

مهستی

از نساء شواعر که در فارسی شعر گفته اند گویا احدی بلطف طبع و حسن نظم مهستی نبوده الحق میتواند با اساتید سخن همسری نماید بعضی او را کنجکه و برخی بنشابور دانسته اند در هر حال در عصر سلطان سنجر میزیسته و در مجلس سلطان حضور هم میرسانده چنانکه گویند روزی هوا ابر بود و او در مجلس سلطان سنجر حاضر سلطان باو گفت بیرون رو ببین هوا چگونه است او بیرون آمده دید برف میآید برگشت و بدیهه این رباعی را گفته بعرض رسانید

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

اما مهستی که تخلص اوست کلمه ایست مرکب از مه بمعنی بزرگ و ستی بمعنی خانم و بعضی ستی را مخفف سیده دانسته اند و میگویند روزی او بسلطان سنجر عرض کرد من از کنیزان سلطان هستم یعنی کمترین کنیزکان سلطان گفت مه استی یعنی بزرگ هستی او این کلمه را باندک تحفیفی بشرف گفته سلطان تخلص خود قرار داد و برخی گفته اند سلطان مه استی بکسر میم نگفت بلکه گفت مه استی بفتح میم یعنی ماهی و این جمله اوهام است بلکه مهستی بمعنی خانم بزرگ است و همینطور که حالا معمول است بعضی زنها را خانم بزرگ میخوانند او قت مهستی میگفته چنانکه حکیم سنائی علیه الرحمه در ضمن حکایتی فرموده است

ملک الموت من نه مهستیم من یکی پیرزال محتشیم

بالجمله از جنس شعر مهستی رباعی میلی داشته و با انکه از اقسام شعر گفتن ان مشکلتر است خوب میگفته نمونه آن چند رباعی ذیل است

قصاب چنانکه عادتست ترا بفکند و بکشت و کفنکا بفروشد ترا
سر باز بعذر مینهد در پایم دم میدهدم تا بکند پوستت را

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم — در دیده بجای خواب آبی بینم
وانکه که چو نرگس تو خوابم ببرد — آشفته تر از زلف تو خوابی بینم
ما را بدم پیر نکه نتوان داشت — در حجره دلگیر نکه نتوان داشت
آنرا که سر زلف چو زنجیر بود — در خانه بزنجیر نکه نتوان داشت
از ضعف من ایخنان توانم رفتن — کز دیده خود نهان توانم رفتن
بگذاشته ام چنانکه گر راه کنم — با آه بر آسمان توانم رفتن

میسون

بنت بحدل الکلبیه از زوجات معاویه و مادر یزید کافر کیش بدمنش بود شعر را خوب میگفت روزی معاویه قطعه از اشعار او شنید از و ملول شد و او را با یزید ببقیله وی معاویه دست داد و یزید ملعون چون چند سال در بادیه بود کسب فصاحت و طبع شعر نمود و قطعه که اسباب استخلاص میسون شد اینست

للبس عبائة وتقر عینی — احب الی من لبس الشفوف
وبیت تخفق الارواح فیه — احب الی من قصر منیف
واکل کسیرة فی کسر بیتی — احب الی من اکل الرغیف
واصوات الریاح بکل فج — احب الی من نقر الدفوف
وبکر تتبع الاظعان صعب — احب الی من بغل زفوف
وکلب ینبح الاضیاف دونی — احب الی من هر الوف
وخرق من بنی عمی فقیر — احب الی من علج عنیف

در اغانی در ترجمه حال نعمان بن بشیر مذکور است که معاویه دختر بکر از قبیله بنی کلب بزنی گرفت روزی بمیسون گفت برو آن دختر را ببین چگونه است رفت و دید و آمد و گفت بمثل و مانند است عیبش همین است که خالی در زیر ناف دارد که سر شوهرش نابد بر بیده روی آن خال کذا شنه شود معاویه را دلچرکین شده او را طلاق داد بعد از آن حبیب بن مسلمه او را تزویج نمود و دها کرد آخر الامر نعمان بن بشیر او را

در حبالهٔ نکاح در آورد در ایام ابن زبیر اهالی حمص نعمان را کشتند و بخواهش زوجهٔ او سر او را در آغوش او انداختند

میلاء

لقب عزة المیلاء است که ترجمهٔ حالش در حرف عین گذشت و از قرار بی که در تزیین الاسواق مسطور است میلاء نیز اسم دختر لابی ابن ریاح معشوقهٔ ابو خثعم کعب بن مالک ازدی و بان جهاز و خواهر زن او میباشد و ماجرای آنها در ان کتاب نگاشته شده

میمونه

بنت الحارث بن الحزن الهلالیه از زوجات حضرت فخر کائنات رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده مشار الیها در ماه ذیقعده سال هفتم هجرت در احرامیکه در خلال عمرة القضا داشتند تزویج کردند در اثنای احرام او در سرف بنجاه و یک و بروایتی در شصت و سه اتفاق افتاد در مسامرات مولانا محی الدین هفتاد و شش حدیث از و روایت شده

میمونه السوداء

معاصر عبد الواحد بن زید از قدماء اهل الله و اهل کوفه بوده و او را دارای مقام ولایت دانسته اند در موعظه و تذکر بنفس خود میگوید

یا واعظا قام لاحتساب	تزجر قوما عن الذنوب
تنهی و انت السفیه حقا	هذا من المنکر العجیب
لو کنت اصلحت قبل هذا	عیبک او تبت من قریب
کان لما قلت یا حبیبی	موقع صدق من القلوب
تنهی عن الغی و الغی فیک	و انت فی النهی کالمریب

گویند مشار الیها در کوفه در چوپانی میکرد گرگان در میان گوسفندان او آمده مطلقا آسیبی نمیرسانند ابن زید چون اینحالت بدید علت را از و پرسید او در جواب گفت لما اصلحت ما بینی و بین الله اصلح الله ما بینی و بین اعدائی و الذئاب قدس الله تعالی سرها

میمونه بنت شافوله ومیمونه اخت ابراهیم بن احمد الخواص از متعبدها امت مبیا شند وهفت نفر صحابیه هم مسماة بابن اسم بوده از جمله میمونه بنت عبد الله است که در مقابل هجویه که کعب بن الأشرف در روز وقعه بدر برای اهل اسلام گفته ابیات ذیل را بنظم آورده میگوید

تحنن هذا العبد کل تحنن ... ویبکی علی قتلی ولیس بنائب
بکت عین من یبکی لبدر واهله ... وعلت بمثلها لوی بن غالب
فلیت الذین ضرجوها دمائهم ... یروا ما بهم من کان بین الأخاشب
فیعلم حقا عن یقین وبصروا ... مجرهم فوق اللحی والحواجب

ابن هشام گوید واکثر اهل العلم بالشعر ینکر ابیاتها هذه لها وینکر نقیضتها الکعب بن الأشرف

میثه بنت ضرار الضبیه

از شواعر عرب وقائل دو بیت مسطور در ذیل است که در مرثیه برادر خود قبیصة بن ضرار گفته ودر باب المراثی دیوان حماسه ضبط شده میگوید

لا تبعدن وکل شئ ذاهب ... ز بن المجالس والندی قبصا
یطوی اذا ما الثلج ابهم قفله ... بطنا من الزاد الجبیت حمیصا

حرف النون

نائلة بنت الفرافصة

فرافصة بضم فاء مبیا شد ونائله دختر فرافصة بن الأحوص بن عمرو بن ثعلبة بن الحرث بن حصن بن ضمضم بن علی بن جناب الکلبی از زوجات عثمان بن عفان بوده واورا بفطانت ودرایت ستوده اند وشرح مزاوجت او با عثمان از اینقرار است که سعید بن العاص وقتیکه در کوفه بود هند بنت الفرافصة خواهر نائله را تزویج نمود ابن خبر بعثمان رسید لسعید نوشت شنیده ام از قبیله بنی کلب دختری بزنی کرفته

باید نسب و شرح حسن و ادب او را بمن بنویسی سعید در جواب نوشت
او دختر فرافصة بن الاحوص است سعید پوشت و بلند بالا نسبت
عثمان در ثانی بسعید اعلام نمود که او را اگر خواهر بت بحبالهٔ نکاح
من در آور و تو در اینکار وکیلی سعید بزن خود را از ماجرا خبر کرد
و گفت خلیفه سیم میل دارد با دختر تو هم تا لین کرد سعید ضب
پسر خود را وکالت داد که این مهم بپرداز د پسر اینکار بپرداخت
نائله را بعقد عثمان در آورد و خود مصمم شد که ان دختر را از کوفه
بخدمت خلیفه رساند و باید دانست که فرافصه خود عیسوی بود.
و پیرش ضب مسلمان و در آنوقت که ضب و نائله عازم حرکت و مصمم
خدمت خلیفه گردیدند فرافصه بضیحت دایه دختر خود گفت فرزند تو
نزد زنان قریش میروی مکنت و استطاعت آنها از تو زیاد تر است
بعطریات بسیار استعمال مینمایند و تو در اینفقره با آنها برابر نیستی
پس باید دو کار کنی یکی آنکه هرگز چشمهای خود را بسرمه
نکذاری دیگر آنکه استمرار ابدن خود را بشوئی تا اندام تو را آن
رایحه باشد که مشک باران رسیده را بعد از اصغای این نصایح
و اجرای دستور بدرود نائله با ضبیحهٔ اه مدینهٔ منوره بپیمود و در بین
راه چون غربت و مفارقت اقارب باو اثر مینمود بدین ابیات مترنم بود

الست تری یا ضب بالله ابنتی مصاحبة نحو المدینة ارکبا
اذا قطعوا حزنا تحشد کابهم کما زعزعت ریح براعا مثقبا
لقد کان فی ابناء حسن بن ضمضم لک الویل ما یغنی الخباء المطنبا

در کتاب مسامرات مولانا محی الدین اشعار مسطور از قرار ذیل مزبور است

الست تری یا ضب بالله یا ضب ابنتی مرافقة نحو المدینة ارکبا
اذا کان فی اولاد عمرو بن عامر لک الویل ما یغنی الخباء المحجبا
ابی الله الا ان اکون غریبة بیثرب لا ام لدی ولا ابا

بعد از وصول بمدینه منزل عثمان او را بمحل مرتفعی برده در بر ابر خود

نشانید وسلسلهٔ مفاوضت را جنبانید از صحبت ولطف محاورت او
بے اندازه مشعوف گردید پیوندمهر ومحبت مستحکم گشت ونائله نسبت بخلیفه
سرمویے از وفاداری فرو نگذاشت چنانکه در ایام طغیان بر عثمان
ومحصور بودن او آنے از وی جدا نشد بلکه در آنوقت که معاندین خلیفه
باشمشیرهای برهنه بر سر او دویدند نائله بقصد وفا پیروی شوهر خود
افتاد وضربت شمشیرے بدست او وارد آمد ودو انگشت او افتاد
چون عثمان در گذشت نائله گفت

الا ان خیر الناس بعد ثلثة ... قتیل النجیبی الذی جاء من مصر
ومالی لا ابکی وتبکی قرابتی ... وقد غیبوا عثمان فصول ابی عمرو

وپس از این اشعار که بصدای بلند قتل خلیفهٔ سیم را اشعار واعلام
کرد نامهٔ بمعاویه نوشت وبا پیراهن خون آلود عثمان بتوسط نعمان
بن بشیر یا عبد الرحمن بن خاطب بن ابی بلتعه بشام فرستاد وصورت
آن مکتوب از قرار ذیل است

من نائلة بنت الفرافصة الی معاویة بن ابی سفیان امّا بعد فانی
اذکرکم بالله الذی انعم علیکم وعلمکم الاسلام وهداکم من الضلالة
وانقذکم من الکفر ونصرکم علی العدو واسبغ النعمة وانشدکم بالله
واذکرکم حقه وحق خلیفته الذی لم تنصروه ویعزه الله علیکم فانه قال
وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدهما
علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله وان امیر المؤمنین
بغی علیه ولو لم یکن له علیکم حق الا حق الولایة ثم انی الیه ما انی لحق علی
کل مسلم یرجو ایام الله ان ینصره لقدمه فی الاسلام وحسن بلائه وانه
اجاب داعی الله وصدق رسوله والله اعلم به اذا انتخبه فاعطاه
شرف الدنیا وشرف الاخرة وانی اقص علیکم خبره لانی کنت شاهد
امره کله حتی قضی الله علیه ان اهل المدینة حصروه فی داره یحرسونه
لیلهم ونهارهم قیاما علی ابوابه بسلاحهم یمنعونه کل شیء فدروا علیه

حتی منعوہ الماء یحضرون الأذی ویقولون لہ الأفک فمکث ھو ومن معہ
خمسین لیلۃ واھل مصر قد استدوا امرھم الی محمد بن ابی بکر وعمار بن یاسر
وکان علی مع الحضریین من اھل المدینۃ ولم یقاتل مع امیر المؤمنین ولم ینصر
ولم یأمر بالعدل الذی امر اللہ تبارک وتعالی بہ فظلت تقاتل خزاعۃ
وسعد بن بکر وھذیل وطوائف من مزینۃ وجھینۃ وانباط یثرب ولا
اری سائرھم ولکنی سمیت لکم الذین کانوا اشد الناس علیہ فی اول
امرہ واخرہ ثم انہ رمی بالنبل والحجارۃ فضل ممن کان فی الدار ثلثۃ
نفر فاتوہ یصرخون الیہ لیأذن لھم فی القتال فنھاھم عنہ وامرھم
ان یردوا علیھم نبلھم فردوھا الیھم فلم یزدھم ذلک علی القتال الا جراۃ
وفی الامر الا اغراء ثم احرقوا باب الدار فجاءھم ثلثۃ نفر من اصحابہ فقالوا
ان فی المسجد ناسا یریدون ان یأخذوا امر الناس بالعدل فاخرج الی
المسجد حتی یأتوک فانطلق فجلس فیہ ساعۃ واسلحۃ القوم مظلۃ علیہ من
کل ناحیۃ وما رای احدا یعدل فدخل الدار وقد کان نفر من قریش علی عاتقہ
السلاح فلبس درعہ وقال لاصحابہ لولا انکم ما لبست درعا فوثب علیہ القوم
فکلمھم ابن الزبیر واخذ علیھم میثاقا فی صحیفۃ وبعث بھا الی عثمان ان
علیکم عھد اللہ وبیثاقہ لا تغزوہ بشیء فکلموہ وتحرجوا فوضع السلاح
فلم یکن الا وضعہ حتی دخل علیہ القوم یقدمھم ابن ابی بکر حتی اخذوا
بلحیتہ ودعوہ باللقب فقال انا عبد اللہ وخلیفتہ فضربوہ علی راسہ
ثلث ضربات وطعنوہ فی صدرہ ثلث طعنات وضربوہ علی مقدم الجبہۃ
فوق الانف ضربۃ اسرعت فی العظم فسقط علیہ وقد اختنوہ وبہ
حیاۃ وھم یریدون قطع راسہ لیذھبوا بہ فأتتہ بنت شیبۃ بن
ربیعۃ فالقت نفسھا معی علیہ فتوطأنا وطأ شدیدا وعرینا من ثیابنا
وحرمۃ امیر المؤمنین اعظم فقتلوہ رحمۃ اللہ علیہ فی یومہ وعلی فراشہ
وقد ارسلت الیکم بثوبہ وعلیہ دمہ وانہ واللہ لئن کان اثم من قتلہ لما
نسلم من خذلہ فانظروا ابن انتم من اللہ جل وعز فانا نشکو ما مسنا الیہ

ولنصرة ولیه وصالح عباده ورحمة الله علی عثمان ولعنة الله علی من قتله
وصیرهم فی الدنیا مصادیع الخزی والمذلة وشفی منهم الصدور
وفای نائله وحزن او بر تسلی شوهر خود البته امریست مستحسن است وکبری را
در آن حرجی نیست اما انچه نسبت بمولای ما امیر المؤمنین علی علیه السلم
داده از حقیقت دور و قولی مهجور است چه سند وقایع وسوانح تاریخی
اقوال و اسناد مورخین معتبر است و عامهٔ نویسندگان از سنی و شیعه
مبسوطا ومشروحا نایید انحضرت علیه الاف التحیة را بعثمان نوشته اند
بلکه مقتدای ما پیش از برپا شدن این هنگامه او را از اموری که داعی
وموجب این فساد گردید منع کرده وگذشته از علم امامت بقواعد عقلیه وادله
مصالح ملکی بتذکر عثمان پرداخته که چنین مکن چنان میشود او نپذیرفته
وبهمان راه که میرفت رفت وترک آن طریقه نگفت تا دید انچه دید ودر
خون خود غلطید وآنها که بمطالعهٔ اخبار وکشف مطالب مشغوف وقابل اند
البته این مبحث را در کتب تواریخ وسیر اهل سنت مخصوصا خوانده و
معرفت کامل بدقایق کار بهم رسانده ما در اینجا بشهادت فاضل متتبع محمد
ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء که مبنای این تالیف است و از روی
حسن انصاف کلمهٔ چند گفته اقتضا مینماید منصف مشار الیه میگوید
(حضرت علی محض اینکه بعثمان صدمه وارد نیاید سبطین مکرمین را
مسلح فرمود و بر امداد خلیفهٔ سیم فرستاد وچون او مقتول شد
انحضرت برآشفتند و بفرزندان خود اعتراض کردند بلکه بصورت
حضرت حسن سبلی زدند که چرا اکذا اشتد شمن بر عثمان دست نابد
پس کفنار نائله در پنجاب مشوب بغرض وحسد جاهلیت است)
گویند چون نامهٔ نائله بشام رسید وقرائت کردند جماعتی از اهل شام
متفق شده سوگند یاد نمودند که تا انتقام خون عثمان نکشند بروی
زوجات خود نه بینند ومعلوم است که محرک اینحرکت وهیجان کرده
واینکار برای چه نمود

حکایت

خیرات حسان

حکایت

شنیدم در ازمان که علامهٔ دوران و حکیم زمان ناصر خسرو علوی علیه الرحمه در سیاحت اقطار جهان بود و در معضلات کون و مکان تدبر و تعمق مینمود و هر روز بهمت مبالغی راه می پیمود یکی از طلاب که تازه ضرب زنا عمر و اخوانده و باعتبار تکرار غسل بدو بستگی بحبل متین سید یعنی وسواس عوام الناس او را بر صدر تقدم ننشانده شنید جهانگردی است که سخن از معقول میراند و مردم را بطلب حکمت و معرفت میخواند طلبه گفت من تا بدانا اوملاقات نمایم و اندر مناظره در ایم تا بداند فاضل کیست و فضیلت چیست شاعرک خانه خراب خیال میکند همین که نشست و فکر کرد و بیتی دو بنظم آورد و گفت

بالای هفت سقف مقرنس دو گوهراند
کز نور هر دو عالم و آدم منورند

کاهی کرده و چیزی تازه بدست آورده زندقه میکوید و بخدا میبالد و امانات میبافد و از گردش آسمان مینالد بیرون آم باشد تا اصل حقیقت را باو نشان دهم و منتی از بن راه بر سر او نهم رفت و ندانم کجا با ناصر خسرو رسید همین قدر دانم انجمن مباحثه منعقد گردید طلبه گفت بقصد صحبت علمی بلکه راهنمائی راهی دراز پیموده و قصد صحبت شما نموده بالای هفت سقف مقرنس که گفته اید دو گوهراند و عالم از آن دو منور این شرک است در آنجا خدا است قرآن نخوانده که میفرماید الرحمن علی العرش استوی و خدا یکی است دو نیست ناصر گفت معلوم است شما حکمت نخوانده اید اصطلاح نمیدانید اینست کرد و معنی این شعر در نمانده اید مقصود من عقل و نفس است خدا نیست اینجا چه جای خدا نیست گفت ابوای کافر شده ای میگوئی خدا نیست و این سفینه مستغنی از ناخدا نیست ناصر گفت میگویم غرض از آن دو گوهر دو مخلوق است که خالق آفریده آفریننده را مرتبه نه اینهاست بالاست و والاست

ودر انجاست کہ این دو هم او را بدرستے ندیده گفت پس از اینقرار خدا جائے معین دارد و قدم در سما پر امکنہ نمیگذارد ناصر گفت نه والله او خالق کون و مکان است و هستے عالم امکان طلبہ گفت یا ران شنیدید این ناد ان وحدت وجودی است این است کہ بروتش فایل بکبودی است ناصر گفت نه بالله تو هم از موجودات و از سلک من تو را چکونہ پدید آرندہ آن دو کوهر و موجد و خالق شمس و قمر فرشتہ نا پذیرد انم طلبہ گفت نسبت بطلاب علوم دینیہ جسارت از بیدینی است و دلیل بے اینی یقین است کہ تو شک و سهو خود را درست نکرده و مسئله نمیدانے ناصر در اینجا کمیت خود را لنگ دید دم در کشید سر بجیب تفکر فرو برد و بعد از انکہ مقداری خون جگر خورد رو باهل انجمن نمود و این قطعه سرود

کفتم با دین تو اے آسود — زیرا کہ بخیر دفع شر شد
کفتا نه چنین بود کہ کفتے — افسوس کہ به نشد بتر شد
مردم دانے بها نه جویند — کوبند آن خشت از چه تر شد
دست تو غلط نمود و دانه — آن در بر ای چه در بر شد
چون معنی دین نکشت معلوم — آن جنت جانفزا سقر شد
دنیا طلبان بد کهر را — دین نیز بها نه دکر شد

سخن دراز کشت نیز مسماة با این اسم نائلة بنت سعد بن مالک الانصاریة صحابیه ایست از بنی ساعده کہ با حضرت رسول اکرم صلے الله علیه وآله وسلم بیعت نمود ذکرها ابن الاثیر و نائلة بنت غانکر دختر غانکر بنت ملانه است کہ در اشعار فرزدق نام او ذکر شده

نابغة بنت حرمله

مادر عمرو بن العاص صحابه است در باب سی و ششم کتاب مسطرف مینویسد در ایام والیکری عمرو بن العاص در روزی کہ با احتشام تمام سوار شده بود و بجائے میرفت چند تن از پردلان باهم گفتند آیا کسے

هست کہ آن جرأت داشتہ باشد کہ برود از عمرو سؤال کند مادر
تو کہ بودہ است و ہر کس اینکار نماید دہ ہزار درہم باو دادہ خواہد
شد یکے از میانہ رو او طلب شدہ رفت عنان است عمرو بن عاص را
گرفت و گفت اصلح اللہ الامیر پدر شما عاص معلوم است و حسب و نسب
او را امید انیم بفرمائید مادر شما کیست عمرو بدوست اینکہ اشفتہ و متغیر
گردد و تغیر حال دہد گفت سؤالے بموقع نمودی و مطلب را از اہلش
پرسیدے مادر من نابغہ بنت حرملہ بن عزہ مبتلا شد کہ اعراب آن را
باحربہ کردند و در سوق عکاظ فروختند عبد اللہ بن جدعان او را
خرید و بپدرم عاص بن وائل بخشید از صلب او ابستر شد و فرزند
نجیبی او را کرامت فرمود اند از ثبات این جرأت تو بتو چیزہا دہند
برو و بگیر و عنان استر را رہا کن
نیز در مستطرف مسطور است کہ نظر بعضی اقوال نابغہ بنت حرملہ
مزینہ عبد اللہ بن جدعان بودہ در ظہر واحد چہار نفر کہ ابو لہب
و امیہ بن خلف و ابو سفیان و عاص بن وائل باشند با او جمع شدند ابستن
شد و عمرو را از ایشان ہر یک از آنہا گفت از صلب من است و اخر الامر
خود او را حکم قرار دادند چون عاص بن وائل باو نفقہ میداد
گفت از عاص است با انکہ شباہت عمرو با ابی سفیان زیادتر بود
در اینجا مناسب است شرحی از وضع مناکحت زمان جاہلیت نگاشتہ
شود بنا بر ین گوئیم بموجب فصلی کہ در یکی از ابواب کتاب النکاح بخاری
است عروہ بن زبیر خواہر زادہ عائشہ از عائشہ نقل و روایت کرد
میگوید در زمان جاہلیت چہار قسم نکاح معمول بودہ است یکے نفرینا
مثل نکاحی کہ معمول اسلام است ہر کس دختر یا زنے را میخواست بزنے
یکے را بولی او خبر میداد و شوہرہا میفرستاد و مناکحت صورت میگرفت
دیگر انکہ شخص بزوجہ خود میگفت در آنوقت کہ حایض نباشد بفرستد
مرد معتبرے را بموافقہ خود دعوت کند بعد از آن تا مدتی کہ حمل ظاہر

آن معلوم شود انشخص باز وجه خود نزدیکی نمیکرد و این را نکاح الاستبضاع میگفتند سیم انکه جماعتی کمتر از ده نفر نبودند باز نی نزدیک میشدند اگر او آبستن میشد بعد از وضع حمل بمدت آنها خبر میداد جمله بدون امتناع در مجلس حاضر میشدند زن میگفت بعین است که شما هر یک با من جمع شده اید اکنون من فرزندی آورده ام بعد از آن هر کس را که میخواست صدا میکرد و میگفت ایفلان این فرزند تست و او ناچار از قبول بود چهارم انکه بعضی فواحش بودند و بر در خانه های خود نصب مینمودند و هر کس میخواست با نها نزدیک میشد و هر وقت حمل برمیداشتند و فرزندی می آوردند آنها را که با ایشان نزدیک شده جمع میکردند فرزند را بیکی ملحق میکردند و از آن ببعد فرزند و مادرش از ان او بود بحمد الله تعالی شریعت مقدسه ناپسندها را منسوخ نمود

نابغه

جاریه مغنیه بوده است از شواعر عرب بهنر و کمال و حسن و جمال معروف در حق او گفته اند

نبئت اسکنت کان السکون بها ... زینا وان نطقت فالدر ینتثر
وانما اقصدت قلبی بمقلتها ... ما کان سهم ولا قوس ولا وتر

نیز گفته اند

یا نابغة بانابغة قد هام الفؤاد بکم ... وانت والله احلی الخلق انسانا
الا صلینی فانی قد شغفت بکم ... ان شئت سرا وان احببت اعلانا

میگویند این ابیات را ابراهیم ابن المدبر شاعر و کاتب مشهور که از متمولین عراق بوده گفته چه عشقی به نابغه و به عرب که ترجمه حالش گذشت داشته و در کتاب ابن ظافر از غرر طبع نابغه شرحی نوشته گوید روزی شخصی محض امتحان این مصرع را نظم کرده گفت

یا نابغة حسنک یغشی بجمة القمر

ومصرع

ومصرع ثانی را از نبت خواست او بدون تامل در حال گفت

قد کاد حسنک ان یکون نبیا

تا از آن شخص گفت

وطیب نشرک مثل المسک قد نمت ... وبیاض الریاض علیک فی دجی السحر

نبت فتجلا گفت

فهل لنا منک حظ فی مواصلة ... او لا فانی راض منک بالنظر

نذیله

بنت جناب از زوجات عبد المطلب مادر عباس بن عبد المطلب است

ابن اثیر گوید اول کسی که در عرب بیت شریف را بحریر و دیباج پوشانید

او بود یعنی پسر عباس در کودکی گم شد نذر کرد پیدا شود بیت معظم را

بپوشاند چون پیدا شد بوعده وفا کرد آنرا در روض انف که شرح سیره

ابن هشام است میگوید پوشاندن بیت از آثار اسعد الحمیری از تبابعه

یمن است وحدیثی است که لا تسبوا اسعد الحمیری فانه اول من کسی الکعبة

وخود اسعد نیز گفته است

وکسونا البیت الذی حرم الله ملاء معضدا وبرودا

فاقمنا به من الشهر عشرا ... وجعلنا لبابه اقفالا

ونحرنا بالشعب ستة آلاف ... فرحی الناس نحوهن ورودا

ثم سرنا عنه ثوما سهیلا ... فرفعنا لواءنا معقودا

تتبع مشار الیه چنانکه خود در این ابیات گفته بحجاز آمده کعبه معظمه را

زیارت کرده و پوشانده و ده ماه در آنجا اقامت نموده و بانجام کعبه امر

فرموده که حرم شریف را از اقذار اصول جاهلیت پاک دارند

نخله

خواهرزن احوص بن جعفر شاعر مشهور است احوص مدتها با وعشق داشت

و پنهان میکرد بعد از آنکه نخله بمطرنا می شوهر کرد عشق احوص شدت

کرده راز از پرده بیرون افتاد و در اشعار خود او را نام برد این بیت که

در مقدمتا

در مقدمات بدان استشهاد میکند و میگوید

الا یا نخلة من ذات عرق ... علیک ورحمة الله السلام

از احوص است که در حق نخله گفته و ما بقی آن اینست

سئلت الناس عنک فخبروني ... هنا من ذاک یکرهه الکرام
ولیس بنا احل الله باس ... اذا هو لم یخالطه الحرام
سلام الله یا مطر علیها ... ولیس علیک یا مطر السلام
فلا غفر الاله لمنکحیها ... ذوبهم وان صلوا وصاموا
فان یکن النکاح احل شئ ... فان نکاحها مطر حرام
فلو لم ینکحوا الا کفاء ... فکان کفیها الملک الهمام
فطلقها فلست لها بکفو ... والا یعل مفرقک الحسام

نزهون

ادیبی ابیوردی از اهالی شهر غرناطه از ناس معروف به بنت الفلاعی در بلده مزبوره فضلای بزرگ و علمای صاحب اثر دیبار وجود بهم رسانیده آوجله این فاضله نادره بوده که نظیر آن کمتر امده طبعی دشیوه داشته در رسالی پانصد بحری از مشاهیر شمرده میشده وزیر ابو بکر بن سعید که از حیث علم و ادب در میان وزرا فرید و وحید بوده بنزهون مهر میورزید و در میان آنها محاورات ادبیه و مطایبات گفته و شنیده میشد گویند روزی این شعر را که مشتمل بر تعریض است ابو بکر بنزهون نوشت

یا من له الفضل من غاشو وصیدق ... ان الک خلیت للناس فتنة فی الطریق

مشار الیها در جواب نوشت

حللت یا بکر محلا منعه ... سوالک وهل غیر الحبیب له صدی
وان کان لی کم من حبیب فاتنا ... یقدم اهل الحق حب ابی بکر

روزی نزهون در مجلس وزیر مزبور با شاعر مشهور ابو بکر مخزومی اعمی که سخن سرائی هجو گو بوده ملاقات نموده و بنای مشاعره و محاوره را گذاشته ابو بکر مخزومی گفت

علی وجه نزهون من الحسن مسحه وان کان قد امسی من الضوء عاریا
تواصد نزهون توارک غیرها ومن قصد البحر استقل السواقیا

نزهون نیز بطبع مخزومی پرداخته گفت

قل للوضیع مقالا یبتلی الیه حر خلقت اعمی ولکن طهم فی کل اعور
جاریت شعرا بشعر فقل لعمرک من اشعر ان کنت فی الخلق انثی فان شعرک ذکر

مخزومی گفت

الا قل لنزهونه ما لها تجر من النیه اذیالها
ولو ابصرت فیشر شمرت کما عود ثنی سربالها

چون سخن از حدادیک بمجاوزه منجامید ابوبکر بن سعید هردو را ساکت میدهد که خاموش شوند و ترک مهاجات کنند باز نزهون را یاد این قرمان که از علمای آن زمان بود داستانی است و آن این است که هنگامی که عالم مشار الیه وارد شهر غرناطه میشد لباس زرد در بر میکرد شعرا فقهای آن وقت بود پوشیده چون با نزهون ملاقات کرد او گفت احسنت یا بقره بنی اسرائیل الا انک لا تسر الناظرین این قرمان در جواب گفت راست است که من ناظرین را بمیتوانم مسرور کنم اما شما معین را بمطالب علمیه شاد میدارم تو با بدناظرین را بدیدار خود مسرت بخشی این مطلب از تو مطلوب است نه از من

نسب خاتون

دختر مظفر الدین یونس بن شمس الدین محمود بن الملک العادل ابوبکر بن ایوب از سلسله ایوبیه و خاتون محدثه ایست که در حضر خطیب مرو او ابن عبد الدائم که از مشاهیر محدثین بوده استماع حدیث کرده بعد از آن بافاضت و تدریس پرداخته مولانا علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین صفدی کتاب ابومسهر را نزد مشار الیها خوانده در ماه ربیع الاول سال ششصد و نود و هفت نسب خاتون در حالتی که زیاده از نود سال داشت درک شد

نسبا

نسیبا

از ادبیه های اسلامبول و مسماة بتوفیقه خانم بوده است از فرار مسطورات تذکره فطین مشار الیها دختر سعید بک پسر شریف پاشا و کوینده این غزل لطیف غرا است

یتر نکهك ایلدی او ذجانمه تا ثیر — جانا بوکا نکشلك ایلیه راولمسون پیر
شول خنجر غمزه ك ایله دلان کچن اما — چکدی بنه ابروی سیه سینه مه شمشیر
سودا ایله دیوانه لکم کوردکجه بم تاب — قلدی اوسیه کاکلنی بو بنده زنجیر
بن یوسف ثانی دیه رم اولمز می سکا کم — چون ایلدی بلرد لبری بو حسنله تعبیر
لطفك دن اکر اولمز نسیبا ده وحشت — سبکدن بریسن ایلیه احوالنی تقریر

نسیبه بنت کعب

از اهالی مدینه و از نژاد مازن بن نجار دختر کعب و زوجه زید بن عاصم انصاری رضی الله عنه میباشد کرد رجلدا اقل بعنوان ام عماره ذکری ازو شد قبل از هجرت بمکه معظمه رفت و با حضرت رسالت صلعم بیعت کرد در غزوه احد شوهر و دو پسر او حاضر بودند خود او نیز بجهاد پرداخته و با مشرکین جنکی سخت کرده و چند زخم برداشته و اهتمامات آن روزه او را با لطف و توجه خاطر مبارك جناب خاتم نبی صلی الله علیه وآله نابل ساخته در حق مشار الیها و شوهر او زید و پسرانش حبیب و عبد الله دعای خیر کرده و فرموده اند خدایا در بهشت ایشان را مصاحب و رفیق من نما مختصر نسیبه بنت کعب از صحابیات مشهوره است و در صحابیه دیکر نیز مسماة باین اسم بوده اند یکی نسیبه بنت الحارث معروف بام عطیه الانصاریه و دیکری نسیبه بنت نیار

نشوی

بر وزن دعوی جاریه شاعره محمود الوتر اق است کرمسماة بلکن بوده و او را نشوی هم میکفته اند و ترجمه حال او در جلد دوم در حرف سین نکاشته شد

نشوان

نشوا بنت عبد الله العسقلانی

جمال عبد الله بن علی العسقلانی الکنانی از علمای حنابله بوده نشوا که او را سوده هم میگفتند دختر او است و از محدثهای مشهوره بشمار میآید خواهر احمد بن عبد الله العسقلانی محدث و الف بنت الجمال الکنانی محدثه که در جلد اول ذکر آن شده میباشد و این هر سه از اشیاخ امام سیوطی بوده اند ولادت نشوا ان تقریبا در سال هفتصد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده از پدرش و سایر محدثین اجازت گرفته است

نصیب بن

جاریه بوده است مغنیه از جواری خلیفه مأمون عباسی و در حدیقة الأفراح مسطور است که مأمون خواست بر بیند یحیی بن اکثم قاضی مشهور شراب میخورد یا بواسطه زهد از یعمل اجتناب مینماید، ابو نواس را گفت در صدد این امتحان باش ابو نواس در خر خود و نصیب بن را بر آن داشت که قاضی یحیی را بخوردن شراب تشویق کنند آنها او را مست طافح کردند مأمون خواست ماجری را برای العین ببیند بر سر قاضی اندست دفنه آمد و چند نوبت او را باسم او ازکرد او هم الجواب داد ندانست نصیب بن را گفت بخوان

نادیته وهو میت لاحراک به ... مکفن فی ثیاب من رقاد بین
ففلت قم قال بعلی لا نطاوعنی ... دعنی فانی مشغوف باثنین

نصیب بن بخواند و قاضی فی الجمله بهوش آمد و خواند

یا سیدی وامیر الناس کلهم ... قد جار فی حکمه من کان یفتینی
انی غفلت عن الشاهی فصیرنی ... کما ترانی سلیب العقل والدین
لا استطیع نهوضا فوق مرکبتی ... ولا اجیب المنادی حین یدعونی
فاخر لنفسک غیری انی رجل ... الراح یقتلنی والعود یحیینی

مأمون که این شنید قاضی را بحل کرده نصیب بن را بابو بخشید و بقولی یحیی خر ابو نواس را بزنی گرفت و این همان قاضی است که در باب

متعه با مأمون معارضه کرد و تفضیل آن اینکه در یکی از اسفار مأمون بعضا از خود جواز متعه را اظهار کرد و متمسک شد بکریمه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن قاضی این بشنید و بحضور خلیفه آمده گفت مردم را ماذون بر نا نمودن جواز استمتاع زنان در اسلام بموجب آیه والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم مقصور دارد و صورت یکی عقد دائمی یکی مالک رقبه بودن و بفحوای فمن ابتغی وراء ذلک هر کس استمتاع را از دو دیگر داند خارج از حدود الهیه حرکت کرده بالجمله قاضی متعه را داخل در عنوان ازواج ندانست و کریمه مبارکه فما استمتعتم را نیز بروجهی نمیرخیال مأمون تفسیر نموده نقیض قول خلیفه را اعلان و اعلام کرد

نضار

بضم نون و تخفیف ضاد بمعنی طلاست دختر ابوحیان نحوی کران ادیبهای اندلس شمرده میشود مسماة باین اسم بوده پدرش شارح تسهیل ابن مالک میباشد و کتاب الادراک للسان الأتراک وزهو الملک فی نحو الترک و کتاب الافعال را تصنیف کرده و قواعد زبان ترک را باسان تازه منتشر ساخته چون نضار ذکائی ثاقب داشته پدرش او را از حیان برادرش بیشتر دوست میداشته و او را تمجید میکرده و میگفته کاش حیان مثل خواهرش باهوش و استعداد بود نضار در خدمت پدر تحصیل کرده و در هنگام عزیمت حج از اصحاب ابن الزبیدی حدیث استماع نموده در ماه جمادی الأخری از سال هفتصد و دو متولد شده و در جمادی الأخری سنه هفتصد و سی و دو گذشته ابوحیان یکسال تمام ملازم تربت او گردیده و برای دل خود باسم نضار رساله نوشته و انرا النضار فی السلاة عن نضار نامید صلاح الدین صفدی قصیده در رثاء نضار گفته و برای ابوحیان فرستاده که دو بیت اول آن این است

بکینا بالدّجن علی نضار ... وسیل الدّمع فی الخدّ بن حار
فیا لله جاریة تولّت ... فنبکیها بادمعنا الجواری

نضار نیز اسم دختر ابرق محدّث است و ترجمهٔ حال ابرق زوجهٔ اثیر الدّین بیاید نضار در جلد دوّم در حرف زاء گذشت صلاح الدّین صفدی میگوید مشار الیها از نساء مشهورهٔ اواسط مائهٔ هفتم هجری است و در مصر وفات کرده در اثمار علی الفار بمسطور است کرفیهٔ حنفیّهٔ کرخواهر ملک دقاق و مادر شمس الملوک است زمرّد خاتون نام داشته

نضیره

اسم جاریهٔ ام سلمه است و در کتب احادیث ذکری از و شده

نضرة العبدیّه

صاحب تاج العروس گوید نضرة العبدیّه تابعیه ایست کراز حضرت امام حسن بن علی علیهما السّلام روایت حدیث کرده

نعم

بضمّ نون و سکون عین دختر حسان بن ثابت الأنصاری شاعر النّبی ص وزوجهٔ شماس بن عثمان المخزومی صحابیه است شاعرهٔ مشار الیها از فضلای صحابیات بوده چون شوهر او شماس در غزوهٔ احد شهید شد در مرثیهٔ او گفت

یا دمع جودی بعین غیر لبّاس ... علی کریم من الفتیان لبّاس
صعب الیدین همون نقیبه ... حمّال الویة رکّاب افراس
اقول لمّا خلت منه مجالسه ... لا یبعد الله شمّاس شماس

نعم

جاریهٔ مغنیهٔ مأمون عبّاسی است کر در حسن و جمال بی عدیل و مثال بوده سیوطی در کتاب حدیقة الافراح از ابو محمّد الیزیدی نقل کرده کوید مشار الیه گفت روزی بحضور مأمون رفتم بهار بود و در باغچهٔ دلکشائی نشسته نعم در حضور او تغنّی میکرد و میخواند

وزعمت انی ظالم فهجرتنی ... ورمیت فی قلبی بسهم نافذ
فنعم ظلمتک فاغفرنی وتجاوزی ... هذا مقام المستجیر العائذ
هذا مقام فتی اضر به الهوی ... او لیس عندکم ملاذ اللاذ
ولقد اخذتم من فؤادی لبه ... لا شل ربی کف ذاک الآخذ

مامون از این ابیات زائد الوصف محظوظ گردید چند بار حکم بتکرار آن کرد بعد از من پرسید ایا بهتر از حالی که در آن هستیم حالی هست گفتم بلی یا امیر المؤمنین حال شکر این نعمت عظمی که بخلیفه عطا شده است گفت آری چنین است عطیه ها بمن داد و امر کرده هزار درهم او را داده بفقرا بذل نمودند و این بیت این فارض که اسم نعم در آن ذکر شده همه اسماء نساء است میگوید

اذا انعمت نعم علی بنظرة ... فلا اسعدت سعدی ولا اجملت جمل

نفیسة الطاهرة

ست نفیسه دختر حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که در خاک مصر مدفون و مزارش زیارتگاه خاص و عام است و بطاهره و کریمة الدارین ملقب میباشد در سال صد و چهل و پنج هجری در مکه معظمه متولد شده و در مدینه منوره با زهد و عبادت بسر برده با اسحق المؤتمن پسر حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیهم ازدواج شده و از آن صلب پاک یک پسر و یک دختر آورده که قاسم و ام کلثوم نام داشته اند پس از آن با شوهر و فرزندان خود بمصر رفته و چون هفت سال در آنجا سکونت کرده در ماه رمضان سال دویست و هشت برای قرب شناسائی اهالی مصر را باو عقیدت و اعتقادی کامل حاصل شده پس از ارتحال شوهرش میخواست آن جسد شریف را بمدینه منوره حمل کرده در قبرستان بارده بقیع دفن نمایند مصریها مستدعی شدند که محض تبرک و کسب میامن آن نعش پاک را بخاک مصر بسپارد قبول کرده بعد از انجام اینکار اسحق المؤتمن با دو فرزند خود بوطن یعنی مدینة الرسول معاودت

نمود کو بند در تشییع جنازهٔ ست نفیسه بقدری ازدحام کرده بودند که صحرا چون بلاد پر جمعیت مینمود آن ذات مقدسه تمول و کرم داشت بفقرا و مرضی تلطفات میکرد قائم اللیل و صائم النهار بود و میگویند در ظرف سه شبانه روز یکبار طعام میخورد و ناشوهرش حاضر نمیشد دست بتناول غذائی نمی آلود و در حال احتضار روزه دار بود جمعی افطار صوم او را مسئلت کردند گفت سبحان الله بسی سال است مسئلت کرده ام که صائما از دنیا بروم چگونه از او زوی بسی ساله دست کشم و در آنحال این بیت میخوانده است

اصوفوا عنی طبیبی ودعونی وحبیبی
فؤادی شوقی الیه وغرامی وبحبی

چون این بیت بخواند شروع بتلاوت سورهٔ انعام کرد و چون بایهٔ شریفه رسید که لهم دار السلام عند ربهم جان بداد و قدم در حظیرهٔ قدس نهاد

امام شافعی در آن عصر ساکن مصر بود بزیارت ست نفیسه میرفت و از پس پرده طلب اجابت خیریه مینمود و در صلات تراویح اکثر بمسجد معظم مشار الیها روح الله روحها حاضر میشد

در بعضی کتب نوشته اند در آن زمان احمد بن طولون در مصر حکومت مینمود و در اوائل حال راه ظلم و تعدی می پیمود اهالی بحضرتش شاکی شدند گفت چه روز احمد سوار میشود عرضه داشتند امروز بر سر راه احمد آمد و چون موکب او رسید او را صدا کرده طلب احمد پیاده شده بخدمتش شتافت او صفحه بر احمد داد که در آن نوشته بود (ملکتم فاسرفتم وقدرتم فظلمتم وخولتم فعسفتم وردت الیکم الارزاق فقطعتم هذا وقد علمتم ان سهام الاسحار نافذة غیر مخطئة لاسیما فی قلوب اوجعتموها واجیاد اعریتموها اعلموا ما شئتم فانا صابرون وجوروا فانا مستجیرون واظلموا فانا الی الله المتظلمون

وسیعلم

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) احمد بن طولون بعد از مطالعهٔ این سطور در حضور ست نفیسه استغفار کرد و دست از تعدی وظلم کشید و عدل و انصاف را پیشه نهاد نمود امّا این روایت ضعیف وخالی از صحت است چه حکومت احمد بن طولون در مصر سی چهل سال بعد از زمان ست نفیسه است شاید با سلطان دیگر ابن مجاور که ومعامله اتفاق افتاده باشد

نفیسة الطاهرة

از نساء عربیه ایست که در سال هفتصد و پنجاه و چهار در زمان معتضد بالله ابو الفتح ابو بکر از خلفای عباسیه مصر پیدا و ظاهر شد این دختر را سه دفعه بزنی کرفتند و هیچیک از شوهرهای او قادر بنزدیکی با او نشده او را عقیم نموده رها کرده اند چون سال عمر این زن بپانزده رسید پستانهای او در سینه اش ناپدید کردید و از محل معهود چیزی بقدر انکشت بیرون آمد کرد حقیقت الث رجولیت بود باخبر من صحائف الاخبار و از امثال و نظایر اینفقره است کرد در کتاب اخبار الدول مسطور شده میکوید شیخ محمد الدمامینی در کتاب عین الحیات نوشته است همسایهٔ ما را دختری بود صفیه نام همین که پانزده ساله شد الث رجولیتی در او ظاهر آمد و در پیشش شروع بدر آمدن کرد و اخر الامر این صفیه هم دارای فرج بود هم ذکر

نفیسه سلطان

چند نفر از خوانین دودمان آل عثمان مسمّاة باین اسم بوده اند اقدم آنها نفیسه سلطان دختر سلطان مراد است که او را در سال هفتصد و هشتاد و هفت بر قرمان او غلی علی بیک تزویج کردند علی بیک مشارالیه چون باین شرف نایل کردید راه عصیان پیمود و کفران نمود امّا بشفاعت زوجهٔ خود رها کردید و نفیسه مادر ابو العمیطر السفیانی است که در او ان خلافت محمد الامین العبّاسی

در شام خروج کرد و دختر عبد الله بن العباس بن علی بن ابی طالب ع
ابو العمیطر که اصل اسمش علی است چون پسر عبد الله بن خالد بن یزید بن
معاویه است در مقام مفاخرت گفته است انا ابن شجی صفین
دو نفر صحابیه نیز سمّاه بر نفیسه بوده اند و نفیسه بنت عبد الله بن
عبد الرحمن بن ابی بکر از عایشه بنت طلحه که ترجمهٔ حالش گذشت متولد
شده و نفیسه بنت منیه خواهر یعلی بن منیه زنی است که فیما بین جناب
خدیجه و حضرت رسول صلی الله علیه و اله واسطه بوده در یوم الفتح
قبول اسلام نموده حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و اله با و احترام
میفرموده اند

نوار

بفتح نون و تخفیف واو زنی را گویند که در کمال عفت و پرهیزکاری باشد
و از نساء مشهورهٔ عرب چند زن سمّاه باین اسم بوده اند یکی از آنها
نوار بنت اعین المجاشعیه دختر عم شاعر مشهور فرزدق است که او را بزنی
گرفت و طلاق داد مشار الیها سمّای اسم خود بوده و پیوسته راه عفت
و استقامت پیموده و مشربا با فرزدق پسر عم خود کمال مبانیت و ضدیت
داشته چرا که او شاعری متجاهر بفسق بود و نوار از هر چه جز صلاح
و تقوی اجتناب مینمود اما داستان مزاوجت این پسر عم و دختر عم
از اینقرار است که نوار در آنجا که اقامت داشت از اقاربش جز فرزدق
کسی نبود که متصدی امر ولایت او گردد در اینحال یکی از قبیلهٔ قریش که
کفو نوار بود طالب تزویج او شد نوار کفو اختیار با فرزدق است
فرزدق بر نوار کفو خود در شام خویشان دارد که از من بتو نزدیکترند
میترسم یکی از آنها بیاید و امر ولایت مرا در باره تو تصدیق نکند بنابرین
تو باید نزد چند نفر اقرار و اعتراف کنی که خود مرا وکیل قرار دادی نوار
نزد چند نفر اقرار کرد فرزدق رو بجمّاز و شهود کرده گفت شاهد باشید
که من نوار را در مقابل یکصد ناقه شتر نر داده برای خود تزویج کردم

من عم زادهٔ او هستم و از همه کس با پیمو اصلت احق میباشم بدین وضع نوار دست حیالهٔ نکاح فرزدق در آمد اما از آنجا که فرزدق اهل فجور بود و منظوری که به داشت نوار از و گریزان بود و رو با و نمی نمود هر چه فرزدق با شمالت پرداخته میگفت

هلمّی لابن عمّك لا تكوني كمحتار على الفرس الحمارا

نوار تمکین نکرد و چنانکه در حرف تاء اشاره نمودیم بر ناضر زوجهٔ عبد الله بن زبیر متوسل شد با پیغامی که نوار از بصره بمکهٔ معظمه که ابن زبیر در آنجا سلطنت داشت رفت و بزوجهٔ او توسل نمود فرزدق نیز از عقب او و سپده بر پسر ابن زبیر ملتجی گشت نوار در کار غلبه بود که فرزدق بر عبد الله وارد شده خواند

لیس الشفیع الذی یاتیك عریانا مثل الشفیع الذی یاتیك عریانا

بعد از آن عبد الله ساعی شده النیابی در میانه پدید آمد و پنجفر فرزند از بطن نوار فرزدق را آمد که لبطه و سبطه و حبطه و رکضه و ضمعه نام داشتند اما فرزدق از خوی خود دست نکشیده نوار را آزار میکرد بعلاوه حداء نام علیوته را بزنی گرفت و رفته رفته صبر نوار بطاقت آمده طلاق را مستدعی شد و مطلقه گردید نوار آزاد و مشهور گشت و فرزدق پشیمان چنانکه اشعار ذیل را ورد زبان کرده میگفت

ندمت ندامة الكسعي لما غدت مني مطلقة نوار
وكانت جنتي فخرجت منها كآدم حين اخرجه الضرار
وكنت كفاني عينه جملا فاصبح لا يبيني له نهار
ولو اني ملكت يدي وقلبي لكان علي للقدر الخيار
وما طلقتها شبعا ولكن رايت الدهر ياخذ ما يعار

و نوار مرثیه محبوبهٔ شاعر مخضرمی لبید بن ربیعة العامری بوده و در قصیدهٔ معلقهٔ خود از آن نام برده

و نوار اسم زن خولی اصبحی بود که بعد از حرکت شنیع و کار کفرامیز

مشهور او قسم خورد دیگر سر بپای این او نکند ارد
و در وصف صحابه هم مسماة بر نوار بوده که یکی از انها از نژاد عدی بن
النجار دختر صعصعة بن مالک و مادر زید بن ثابت الانصاری کاتب النبی است

نور بانو

مادر سلطان مراد خان ثالث و بانوی سرای سلطان سلیم ثانی بوده
و اول خاتونی است که در دولت عثمانی بمهد علیا بی کسب نفوذ نموده
جامع عتیق والده را که در اسکدار واقع است او بنا کرده

نور جهان بیگم

از بانوان حرم سرای جهانگیر پادشاه ابن اکبر پادشاه از سلاطین هند
بوده خوش طبع و شیرین زبان و بعضی اشعار او همان دقت و نازکی شعر
شعرای هند را دارد و از انجمله است شعریکه در مدح شوهر خود
جهانگیر گفته و ضمنا باو اظهار محبت کرده میگوید

تو را فرنگمه لعل است بر لبان چو مے ‌ شد است قطرهٔ خون من گریبان گیر

و در مطلع غزلی میگوید

نام تو بردم و زدم آتش بجان خویش ‌ در آتشم چو شمع زدست زبان خویش

گویند ابتدا شیر افگن نامی از سرداران پادشاه او را تزویج کرده و
خود باین مناسبت گفته

نور جهان که چیر باسم زنان است ‌ در صف مردان زن شیر افگن است

بعد از انکه شیر افگن در دکن شد در حرم پادشاه راه یافته و در
سلک بانوان منسلک گشته و هر حال از نساء مشهوره است صنا

ابیات دلچسپه از وست

بقتل چون دهی کرغاطر خشنود میگردد ‌ بجان منت ولے بتیغ تو خون آلود میگردد

و قطعهٔ ذیل را که با تغییرات دیده شده باو نسبت داده اند میگویند
گفته است

وای بر شاعران نادیده ‌ غلطی را بخود پسندیده

سرود ا

سرو را قد بار میگویند ماه را روی او نسنجیده
ماه جرمی است ناتمام عیار سرو چوبی است ناتراشیده

هلالی

شاعرۂ فارسیه است از اهالی شهر سمرقند در سال نهصد هجری حیات داشته در شهر سمرقند محل دلکشائی است معروف به بین الطاقین روزی مشفقی شاعر با چند نفر از شعرای دیگر با انجا رفته انجمنی کرده بودند هلالی از انجا گذشته آنها را دیده نزد یک میرود و میگوید دیشب شعری گفته ام که مضمونی بکر دارد و ان شعر اینست

هلال نیست که بر اوج چرخ جا کرده فلک بکشتن من تیغ برهوا کرده

اهل انجمن بسیار تمجید میکنند و هلالی بر اعجاب بخود می افزاید و اصرار میکند که اگر میتوانید نظیر این بیت بیارید مشفقی که طبعا بهزل مایل بوده گفته

ستاره نیست که پهلوی ماه جا کرده زمین ... تو ... برهوا کرده

هلالی شرمنده شده دیگر گرد شاعرۂ مردان نگشته انتهی

اینست انچه در شرح حال هلالی نوشته اند و نگارنده تعجب مینماید از تمجید ان انجمن شعر اشعر هلالی را فرا از اعجابی که او بخود داشته چه بگفتۂ شیخ اجل سعدی رحمة الله علیه هر کس را عقل و کفایتی خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال مخصوصا زنی که شعری موزون کرده و بعقیدۂ خود مضمونی تازه آورده شنیده است میگوید تیغ بالا برد یا شمشیر بلند کرد نمیداند تیغ برهوا کرده دو غلط دارد و مضمون بالفرض که چیزی باشد با این دو غلط موهون است فلیتدبر غالبا در رد کار از بی بصیرتی است

هندیه

از جواری شعرای بنی هند و نساء عصر و سالت یعنی کنیزکی از خانمها

قبیلهٔ عبد الدار بوده خود را او توحید و ما لکه اش طریق شرک می پیموده
بنابرین پیوسته او را آزار مینموده و میگفته تا یکی از اصحاب محمد صلعم
تو را از من نخرد از جفای من آسوده نخواهی شد ابو بکر این بشنید
او را خرید و آزاد کرد و مولانا جلال الدین رومی روح الله روحه داستان
هذیه را در مثنوی با بسی حقایق معنوی نظم کرده و در فیقه نادانند
که چه کرده و چه گفته است

نیلوفر خاتم

زوجهٔ غازی سلطان اورخان و مادر سلطان مراد و سلیمان پاشا
غازی و دختر نکفور یار حصار بوده او قاضی که سلطان عثمان غازی جد
سلاطین عثمانی عثمان بک بود و در اناطولی فتوحات مینمود و ملوک
اطراف کرحکمرانان روم و ملقب بر نکفور یعنی صاحب بودند و در باطن
از وکمال وحشت و اندیشه را مینمودند هر یک با اورخان راه مودت
می پیمودند و هدایا و تحف از هر باب ارسال و مرسول میشد و عثمان
غازی هم در موقع بیلاق بعضی اشیاء گرانبها و زنان را که سنی داشتند
بر نکفور بیله جك میسپرد و اظهار اعتماد و اطمینان با و میکرد در آن
او ان خواستند دختر نکفور یار حصار را که نیلوفر خاتم باشد بزنی به
نکفور بیله جك دهند و نکفور بیله جك چون می اندیشید که اگر عثمان
غازی در آن حدود تمکن بهم رساند و دایره استقلال خود را وسعت
دهد او و سایر نکفوران مضمحل میشوند همیشه در کمین بود که او
و اتباعش را از آن حدود بتدبیری طرد یا نابود کند در موقع این
مواصلت و مزاوجت با نکفورها بمشاورت پرداخته قرار دادند عثمان
غازی را بولیمهٔ عروسی و ازدواج با دختر نکفور یار حصار دعوت کند
چون اجابت کند و بیاید او را مقتول و معدوم سازد مختصر در سال
ششصد و هشتاد و نه تاسیس اساس عروسی مفصل و مجللی نموده و
بخیال حاکم خرمن قیاز اکرسته بقصد محبت و الفتی با عثمان غازی داشته

نزد او بدعوت فرستاد او بنا بر غالب مصالح وقت و مخالصتی که با غازیه داشت مواضعهٔ تکفورها را بوی اظهار و اعلام کرد اتفاقا فازنان بیلاق بود عثمان غازیه میخال را مرخص نمود و گفت صندوقهای اشیاء قیمتی را با پیرزنان نزد تکفور بیله جك خواهم فرستاد و خود با خواص حرم و افاده عزیمت ییلاق کرده بمحل عروسی خواهم آمد و چون جمعیت زیاد است و در هر جا نمی گنجد بهتر آنکه عروسی را در محل باوسعتی قرار دهند تکفورها که فقط باعدام عثمان غازیه راضی بودند بخود وعده بعضی مساعدتهم داده و پیغامی دادند که میخال دستاندار بشارات دانستند و چمن چاقر پیکار برای سور گاه معین شد عثمان غازیه چهل نفر از عسکر خود انتخاب کرده با آنها لباس پیرزن پوشانیده و بقلعهٔ تکفور بیله جك فرستاد و خود با خیلی از سواران و دلیران متوجه محل ضیافت گشت دلاوران چون بقلعهٔ مزبور رسیدند بمناسبت جشن عروسی حتی بعضی محافظین کیسه را در قلعه ندیدند انها را از دم شمشیر گذرانیدند و قلعه را مستولی شدند و بعثمان غازیه واقعه را خبر دادند غازی بعد از اطلاع براسب خود سوار شده براه افتاد و چنان وانمود کرد که فرار میکند و بعضی عساکر خود را در عقب گذاشت و خود با جمعیتی در محل مناسبی کمین کرد تکفورها فریب خورده و مغرور شده گفتند دشمن حاضر نشاید گذاشت جان بدر برد دنبال او را گرفتند همینکه بکمین گاه نزدیك شدند عثمان غازیه با دلیران چون شیر بیرون آمده متغاقبین را طعمهٔ شمشیر گردانید سپس فرخانم عروس را اسیر نموده و را بفرزند خود اورخان غازیه بزنی داد و خود او را بنیلوفرخانم ناسید خلاصه این زن صاحب خیرات و مبرات است و آثار بسیار از و بیادگار مانده است از جمله بروسی نهریه که در صحرای بروسه جاریست پلی ساخته که معروف بر نیلوفر صوئی شده

حرف الواو

واصلة

لقب ام حکیم زوجه عبد العزیز اموی مادر اولاد زینب است چون جمال هر دو واصل بکمال بوده بهریک از آنها واصله لقب داده و مخصوصا ام حکیم را واصلهٔ بنت واصله می گفتند و واصله که در حدیث او را لعن کرده اند زنی بوده است دوجوانی فاجره که در پیری فیاذ میکرده

وجیهه بنت اوس الضبیه

از نساء قبیلهٔ بنی ضبه و شاعره ابیات خوش سخن ابیات ذیل از اشعار او در دیوان حماسه دیده شده میگوید

وغادة تغدو علی تلومنی ... علی الشوق لم تمح الصبابة من قلبی
فما لی ان احببت ارض عشیرتی ... واحببت طرفاء القصیبة من ترب
فلو ان ریحا ابلغت وحی مرهل ... حفی لناجبت الجنوب علی النقب
فقلت لها اذی الیهم تحیتی ... ولا تخلطیها طال سعدک بالترب
فانی اذا ابصرت شما لا سئلتها ... هل ازداد صداح الهزیمة من قرب

وحشیهٔ الجرمیه

معشوقهٔ یزید بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه است که ترجمهٔ حالش در حرف زاء گذشت وحشیه نیز از اماء شواعر است و اشعار یکه در حرف زاء بزینب نسبت داده شد در اغانی ابو الفرج باین زن نسبت داده است

وردهٔ

بکسر واو و سکون راء بنت ثعلبه زوجه ذهل بن شیبان بن ثعلبه از مشاهیر نامدار ان عرب است و در اشعار او را یاد کرده اند چنانکه در کتب مقدمات شعر مسطور در ذیل باسم همین مرد است

لوکنت

لو کنت من مازن لم تشبح ابلی بنوا اللقیطة من ذهل بن شیبانا

ورثه اول کسیست که گفته است بخ بخ ساق بخلخال و بعد ابن عبارت مثل شده و شرح آن این است که زنی از بطن بنی ثعلبه مسماة بورقاش از شوهر خود طلاق گرفته در حبالهٔ نکاح ذهل بن شیبان شوی ورثه در آمد و ورثه عادتاً ناظر احوال خود را از او سیکرد و آنها را فراری میشود روزی ورقاش را ایش کرده خلخال بپا نموده نزد ورثه آمد و عرض جمال کرد ورثه بطور استهزاء گفت بخ بخ ساق بخلخال ورقاش گفت اجل شما بخلخال لا کخالک المخال و ورثه متغیر شده بر ورقاش حمله کرد که او را بزند چون جسته و زود ورقاش میچرخید کار بعکس شد و ورثه این دو بیت گفت.

ایا و یح نفسی الیوم ادرکنی الکبر ابکی علی نفسی العشیة ام غد

فو الله لو ادرکت فی بقیتی للاقیت ما لاقی صواحب الاخر

ذهل بن شیبان را از بطن ورقاش چهار فرزند آمد و آنها مره و ابو ربیعه و محلم و حارث نام داشتند و محلم پدر عوف مشهور از رؤسای قوم ربیعه بوده و عوف در مثل لاحر بوادی عوف همان پسر محلم است

وزیره

بنت المنجا التنوخیة الدمشقیه از مشاهیر محدثه های شام است ذکور و اناث جماعتی از مشار الیها اجازه گرفته اند

وشیکه

صاحب اغانی گوید وشیکه مملوکه بذل مغنیه است که ترجمهٔ حالش بنحو اجمال در جلد اول گذشت و از آنجا که وشیکه بسیار خوش تقریر و بیان بوده بذل حاجتی که با مراو ملوک داشته این جاریه را میفرستاده و بزبان او عرض میکرده اما بذل خود نیز چنانکه اشاره شد از جواری و مملوکهٔ جعفر بن موسی الهادی از بندگان خاندان عباس سیر بوده است و انفد هنرمند که قیمت گزافی بهم رسانیده گویند محمد بن زبیده عمزاده جعفر از جعفر خواهش کرد که بذل را با او بفروشد یا ببخشد جعفر گفت من کنیز فروش

بیستم وچون مدبره است نیز نمیتوانم بخشم
محمد بن زبیده شبی در وقتیکه جعفر مست بود بذل را اکرار انده بخانه
خود برد وعلی الصباح مخصوصا جعفر را دعوت نمود جعفر چون بخانه محمد
رفت بذل را آنجا دید ودانست خود نیز بی مثل نیست کدر خدمت محمد بن
زبیده باشد وضا بر بیع ان گردید بود که حرا قربعنی سنبیر را کرفته
واز راه دجله بخانه محمد آمده محمد کفتار نفره پر کردند وهنکام معاودت
جعفر دیهای بذل باو دادند ازین کذشته نوشته اند محمد بن زبیده
انقدر جواهر باین جاریه داد که احدی بمعادل آن نایل نکردیده چون
محمد در کذشت از امرای عسکر سپاه واشراف بسیار کنان خواستکار
بذل شدند او قبول نکرد وبی شوهر ببرد واسم مادر ابو مسلم صاحب
دعوت بنی العباس نیز وشیکه بوده است

وفاء

بجدی افندی مترجم شقایق مینویسد مادر شیخ مصلح الدین مصطفی از مشایخ
عصر سلطان بایزید مسماة به وفا بوده در بعضی روایت میبایست شیخ مشار
الیه را ابن الوفا مشهور شود لکن در رسالهٔ تربت او این بیت نوشته شده

خواهی که بداند سفر شیخ وفا — در دریای نار یخ الی رحمة ربه

ودر بعضی قطعات خط خود چنین رقم کرده (کتبه الحقیر مصطفی بن احمد
الصدیقی الفنوی المدعو بوفا) بنابرین معلوم میشود وفا لقب
خود شیخ است

والده

بفتح واو وتشدید لام دختر المستکفی بالله محمد بن المستظهر بالله عبد
الرحمن بن عبید الله بن الناصر لدین الله از ملکزاده های اندلس وفاضله
وادیبه های بسیار مشهور آن مملکت بوده در یکطرف تاج خود با کلابتون
این بیت رقم نموده

انا والله اصلح للمعالی — وامشی مشیتی وابتر تیها

و بر طرف دیگر ابن بیت دا

و امکن غاشی من صخر خدیه (الشم لغراه) و اعطی قبلتی من یشتهیها

صاحب کتاب سرح العیون شرح رسالهٔ ابن زیدون گوید بعد از آنکه المستکفی بدو ولاده مغلوب ملول الطوایف شد و مقتول گشت مشار الیها حجاب احتشام خود را مبتذل ساخت و با بزرگان اهل سخن بنای مشاعره و ملاقات گذاشت بعد از آن از ادبای عصر ذو الوزارتین ابو الولید احمد بن عبد الله بن احمد بن غالب ابن زیدون المخزومی الاندلسی که جامع فضایل و کمالات بود مفتون ولاده گردید و وزیر ابو عامر بن عبدوس بود بین معاشقه با او و بنای مخابث گذاشت یعنی زنی را نزد ولاده فرستاد که میل و عشق ابو عامر را با و تبلیغ کند و او را بر ان بدارد که فقط موا صلت خود را خاص ابو عامر نماید ابو الولید بن زیدون بشنید رساله از زبان ولاده جواب بر ابو عامر نوشت و در آن رساله استهزا و سخریه بلکه هجای ابو عامر است و آن رساله معروف شد و بدست ادبا افتاد

نگارنده گوید سرح العیون شرح همین رساله است و ولاده چندی با ابن زیدون سر و سری داشته و در انحال گفته است

ترقب اذا جن الظلام زیارتی فانی رایت اللیل اکتم للسر

و بی منک ما لو کان بالبدر بینی و باللیل لم یظلم و بالنجم لم یسر

و قبل آن مخالصت بکدورت مبدل شده در انحال گفته است

ان ابن زیدون علی فضله یلهج بی شتما و لا ذنب لی

یلحظنی شزرا اذا جئته کانما جئت لاحصی علی

اشارت بذلک الی عبد الملوز یرکان منهما به نیز گوید

و لقبت المسدس و هو نعت تفارقک الحیات و لا تفارق

فلو طلی و مایود و ذان و دبوث و قرنان و سارق

و ابن زیدون را قصاید طنانه و اشعار آبدار است و در رقابت ابو

عامر بن عبدوس میگوید

وغرك من عهد ولادة ... سراب ترائی وبرق ومض
هی الماء یابی علی قابض ... ویمنع زبدته من مخض

فتح ابن خاقان صاحب قلائد العقیان در محبتان ابن زیدون بولادة میگوید وکان یکلف بولادة وهی یومئذ لیست بنور محیاها فی اللیل البهیم ودر وصف ولادة میگوید وکانت من الأدب والظرف وتمیم المجمع والطرف بحیث تختلس القلوب والألباب وتعبد الشباب الی اخلاق الشباب ولادة خیلی عمر کرده وشوهر اختیار ننموده مهجة القرطبیه که ترجمهٔ حالش گذشت شاگرد او بوده در شب سیم ماه صفر سال چهار صد وهشتاد یا هشتاد وچهار درگذشت مادر ولید بن عبد الملک وسلیمان بن عبد الملک از خلفای بنی امیه کنیز حضرت عباس بن حزن العبسی بوده نیز ولادة نام داشته است

وهبه

از قراریکه در جلد سیزدهم اغانی در ذیل احوال احیحة بن الجلاح مسطور است وهبه مملوکهٔ محمد بن عمران القرشی ومغنیهٔ بامهارت بوده در وصف او گفته اند

یا وهب لم تبق لی شیئا اسر به ... الا الجلوس فتسقینی واسقیا
وتمزجین بریق منك لی قدحا ... کان قبر رضاب المسك من فیك
یا اطیب الناس ریقا غیر مختبر ... الا شهادة اطراف المساویك
قد زرتنی زورة فی الدهر واحدة ... ثنی ولا تجعلیها بیضة الدیك
ما نلت منك سوی شیء اسر به ... ولست ابصر شیئا من مساویك
قالت ملکتك لم تملك فقلت لها ... ما کل ما لکرتنی به بملوك

حرف الهاء

(ام الخیر هاجر)

دختر

دختر قاضی علاء الدین علی بن محمد بن سعید بن محمد بن علی الحلبی معروف
بابن خطیب و از محدثه های مشهوره و از اشیاخ امام سیوطی است عایشة
بنت محمد بن عبد الهادی و برخی از محدثین بمشار الیها اجازه داده اند

هاجر

نیز محدثه ایست که در سال هشتصد و نود در قدس متولد شده و او را
عزیزة المقدسیه میگفتند او هم از اشیاخ سیوطی است و امام مشار الیه
تاریخ حیات این هاجر و ام الخیر هاجر بدرود زندگانی گفته تا شد چه در
کتاب المنجم فی المعجم تاریخ وفات انها را ننوشته است و هاجر خوند زوجه
سلطان برقوق از نساء مشهوره بوده و در انباء ابن حجر در حوادث
سال هشتصد و سی و سه اسم او مذکور و مسطور است

هالة بنت وهیب

دختر وهیب ابن عبد مناف بن زهره عمزاده آمنه بنت وهب و مادر
حضرت حمزه است وقتیکه عبد المطلب آمنه را برای پسر خود عبد الله
تزویج میکرد هاله را هم برای خود بزنی گرفت و حمزه از بطن هاله متولد
شد چون حضرت رسول ص نیز متولد شدند بعقیده اهل سنت و جماعت ثویبه
آزاد کرده ابو لهب با شیر پسر خود مسروح چند روزی آن دو مولود
مبارک را ارضاع نمود بنابرین حضرت حمزه هم عم بزرگوار حضرت رسول ص
و هم برادر رضاعی آنجناب است و هاله بنت خویلد خواهر حضرت
خدیجه و مادر ابو العاص بن الربیع داماد حضرت رسول است

هدیه

از اعیان عصر صنفدی و دختر علی بن عسکر الشیخ و مکناة بام محمد
البغدادیه است و از محدثه هائی میباشد که در اواخر مائه ششم هجری
در بغداد زندگانی میکرده زهد و صلاحش بکمال و اکثر بفرایض و نوافل
اشتغال داشته از محدث ابن الزبیدی و جعفر الهمدانی و سایر اخذ و روایت
حدیث کرده علم الدین برزالی باسناد صلاح الدین صنفدی کوید من سند دارم را

نزد او خواندم و در مسافرت از شام بقدس شریف با او همسفر شدم هم در بیت المقدس هم در خلیل الرحمن بمن درس حدیث داد بخانهٔ ما آمد و شد داشت و روزها اقامت میکرد اکثر از طلبهٔ علوم از و اخذ علم و استفاده مینمودند در هیجدهم جمادی الاولی سنهٔ هفتصد و دوازده در قدس وفات کرد

هزیله

پنجنفر از صحابیات هزیله نام داشتند یکی از آنها هزیلهٔ بنت الحارث الهلالیه است که خواهر میمونه بنت الحارث الهلالیه باشد و اسم مادر شاعر مشهور جمیل و ضاح الیمن نیز هزیله بوده

هند بنت اثاثه

دختر اثاثه بن عباد بن المطلب بن عبد مناف القرشیة المطلبیة از فضلای صحابیات است در هزیمت احد زوجهٔ ابو سفیان هند بنت عتبه روی سنگ بلندی در فنر این ابیات خواند

نحن جزیناکم بیوم بدر ... والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما کان عن عتبة لی من صبر ... ولا اخی وعمه وبکر
شفیت نفسی وقضیت نذری ... شفیت وحشی غلیل صدری
فشکر وحشی علی دهری ... حتی ترم اعظمی فی قبری

هند بنت اثاثه ابیات ذیل را در جواب او گفت

خزیت فی بدر وغیر بدر ... یا ابنة وقاع عظیم الکفر
صبحک الله قتیل الفجر ... ما الهاشمیین الطوال الزهر
حمزة لیثی وعلی صقری ... اذرام شیبة ابوک غدری
فخضبا منه نواحی النحر ... بکل قطاع حسام یفری

در جواهر ملتقط مذکور است که استناد این رجز هند بنت اثاثه مغایر با مسطور از کتب معتبرهٔ سیر و ادب است چه آنها این ابیات را به اروی بنت عبد المطلب نسبت داده اند چنانکه در جلد اول ذکر شد

هند بنت اسماء

دختر اسماء بنت خارجه الفزاری از جوانمردان تابعین است و از زوجات حجاج ظالم او و هند دختر مهلب ابن ابی صفرة الازدی هر دو در یک نکاح حجاج بودند شبی حجاج در خواب بد هر دو چشمش کور شده در خیال خود تعبیری برای این رؤیا پیدا کرده آن دو زن را یک مرتبه طلاق داد چند بی نگذشت که پیرش محمد در گذشت و همان روز فوت او خبر وفات برادرش محمد بن یوسف از یمن رسید آنوقت ملتفت تعبیر خواب شد و فرزدق در بیت ذیل داد مرثیه آنها و شکایت حجاج کفته

ان الرزیة لا رزء یمثلها ... فقدان مثل محمد و محمد
ملکان قد خلت المنابر منهما ... اخذ الحمام علیهما بالمرصد

هند بنت الحرث المرة

معشوقه شاعر مشهور عمر ابن ابی ربیعه است و در حق او کفته

وعدت هندا و ما کانت تعد ... لیت هندا انجزتنا ما تعد
واستبدت مرة واحدة ... انما العاجز من لا یستبد

عمر که پسر عبد الله ابن ابی ربیعه از اشراف بنی مخزوم و اکابر اصحاب است اهل فسق بوده و بر زنان دست اندازی مینموده از جمله با هند بنت الحرث و اهی اشنه و هند در جواب بعمر ابن ربیعه خطاب کرده و کفته ویحك یا عمر اسمع منی لو رأیتنی منذ ایام و اصبحت عند اهلی فادخلت رأسی فی جیبی فنظرت الی حری فاذا هو ملأ الکف و میز المنبتی فنادیت یا عمراه یا عمراه قال عمر فضحت یا لبکاء یا لبکاه ثلاثا و مددت فی الثالثة فضحکت (انتهی اغانی)

عمر ابن ابی ربیعه شب وفات عمر بن خطاب متولد شد لهذا هر وقت حرفی از و بمیان می آمد حسن بصری میکفت ای حق رفع و ای باطل وضع و اما قطعه مسطوره ذیل را کویند بهارون الرشید بخواندند و تعریض

عدم استقلال واختیار برا مکه نمودند ابن فقره دردل ها رو زکینه شد
ویکی از اسباب استیصال برا مکه گردید

هند بنت زید

الضاوبه واز اشیاع حضرت علی مرتضی علیه السلام واز فصحای صحابه است
وقتیکه معاویه باغوای زیاد ابن ابیه حجر بن عدی صحابه را بکشت هند
بنت زید در مرثیهٔ او گفت

ترقع ایها القمر المنیر	نبصر هل تری حجرا یسیر
یسیر الی معاویة بن حرب	لیقتله کما زعم الأمیر
تجبرت الجبابرة بعد حجر	وطاب لها الخورنق والسدیر
واصبحت البلاد له محولا	کان لم یحیها مزن مطیر
الا یا حجر حجر بنی عدی	تلفتک اللئامة والدهور
اخاف علیک ما اردی عدیا	وشیخا بالدمشق له زئیر
فان تهلک فکل زعیم قوم	من الدنیا الی هلک یصیر

حجر بن عدی از اصحاب کرام معروف بحجر الخیر ومردی نیکو وصاحب برکات
بود چون در جنگ پشتش مجروح شد او را عدی الأدبر میگفتند زیاد
در والیگری کوفه از و بمعاویه شکایت وسعایت کرد معاویه او را با
چند نفر از اصحاب او مقیدا بشام خواست وهمرا نا بود نمود واین یکی
از سیئات معاویه است حسن بصری گوید چهار خصلت در معاویه بود
که هریک از آن چهار برای هلاک نمودن صاحب آن خصلت کفایت مینمود
یکی انکه شمشیر بروی ابن امت کشید ودر حالتی که بقیهٔ اصحاب وارباب
فضیلت در آن بودند با آنها مشورت نکرد وامر ونهی را بخود برعهده گرفت
دوم انکه پسر خود را که شراب میخورد وحریر میپوشید وطنبور میزد جانشین
خود کرد سیم زیاد را بخود الحاق کرد با انکه پیغمبر صلعم فرموده است الولد
للفراش وللعاهر الحجر چهارم قتل حجر واصحاب او فیا ویلا له من حجر وویلا
له من حجر واصحابه

خیرات حسان

۴۰
هند بنت عتبه

دختر عتبه بن ربیعه بن عبد شمس بن عبد مناف القرشیه العبشمیه از زنان
عصر رسالت و زوجه ابی سفیان مادر معاویه است فصاحت فطری
و نطق و بیانی داشت روزی جری وجسور بوده قبل از فتح مکه در معنت
کفر مصر و در عداوت با اسلام و مسلمین کوشش میکرد چون مکه مفتوح گردید
اسلام اختیار نمود و روز فتح مکه بنا بر سیئات عدیده که پیش از تکاب کرده مخوفش
هدر شد اما بعد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را عفو فرمودند
کوبند پس از قبول اسلام بتهای خانه خود را یک یک می شکست و میگفت
مدتها فریب شما را خوردم و فات او در ایام خلافت عمر در محرم سال چهاردهم
واقع شده ابو قحافه پدر ابو بکر نیز در آن روز در گذشته است از این قول
چنین معلوم میشود که در خلافت معاویه مادر او زنده نبوده
در بعضی کتب نوشته اند روزی شخصی نزد معاویه آمده گفت مادر خود را
بزنی بمن ده او گفت مادر من دیگر نمیزاید بنابرین او محتاج بازدواج
نیست آن شخص گفت پس دختر فلان را بمن ده معاویه گفت

طلب الأبالی العقوق فلما لم یجده اراد بعض الأنوق

اما نظر بخبری که ذکر شد و تعیین سال وفات هند بنت عتبه این حکایت
جعلی و بی اصل است کمال الدین دمیری رجوع به نهایة ابن اثیر کرده و این
خبر را تصحیح نموده میگوید روزی شخصی نزد معویه آمده درخواست کرد
چیزی بطور مستمری برای او برقرار کند معاویه قبول نمود چون موافقت
دید برای پسر خود درخواستی کرد معاویه رد نمود بعد برای عشیرت خود
انعامی خواست معاویه شعر مسطور در فوق را خواند
خلاصه وقتیکه هند در حالت کفر بود با شوهرش در غزوات بدر و احد
حضور بهم رسانیدند و به ابو حذیفه برادر خود که بشرف اسلام مشرف شده
تشنیع میکرد چنانکه در ترجمه حال ثبیته بنت یعار بدر رفته اشارت رفت
و فجیعه او در غزوه احد در شرح حال هند بنت اثاثه مسطور گشت

از قرار یکه در کتب سیر نوشته اند هند زوجه ابو سفیان و چند
زن از صنادید قریش که زوجه عکرمه بن ابی جهل و ام حکیم دختر حارث بن
هشام و زوجه حارث بن هشام و فاطمه دختر ولید بن مغیره و زوجه صفوان
بن امیه و برزه دختر مسعود الثقفی زوجه عمرو بن عاص و ریطه حر
منبه که همه بقصد از زنان با شوهران خود در غزوه احد حاضر بودند و
مخصوصا برای انتقام خون پدر و برادر خود عتبه و ولید که در بدر کشته
شده بودند هند مشرکین را بقتال تشویق و تحریض میکرد و این رجز
میخواند

نحن بنات طارق ... نمشی علی النمارق
الدر فی المخانق ... والمسک فی المفارق
ان تقبلوا نعانق ... او تدبروا نفارق

فراق غیر وامق

نیز میگفت

وهیا بنی عبد الدار ... وهیا حماة الادبار
ضربا بکل بتار

و در آن روز چنانکه در جلد اول مذکور شد وحشی نام غلام حبشی بعد
از آنکه حربه انداخته حمزه را شهید کرد فرصت یافت و دست آورد خود را
بجسد معطر او رسانید شکم او را پاره نمود و جگر او را بیرون آورده
نزد هند آورد و هند با کمال حرص آن جگر را بدندان گرفته جایده
میپوسید حضرت حمزه در جنگ احد مانند شیر بهر طرف حمله میکرد
و مشرکین عقب میکشیدند و جرأت نزدیک شدن نداشتند وحشی
بقاعده حبشیان در انداختن حربه مهارت داشت از دور انداخت
و کار حمزه را ساخت چون این کار کرد مالک ارجبیر بن مطعم او را آزاد
کرد و هند بنت عتبه تمام حلی و زیور و اموالی که با خود همراه داشت
بوحشی داد و گفت بعد از عود بمکه احسانها در حق تو خواهم نمود و قتل

العمر از تو شاکر خواهم بود و از این دو بیت که گفته است

شفیت من حمزة نفسی یا احد حین بفرث بطنه عن الکبد
اذهب عنی ذاک ما کنت اجد من لوعة الحزن الشدید المعتمد

استنباط میشود که هند خود شکم حمزه علیه السلام را پاره کرده و جگر او را بیرون آورده و در فتح مکه ابوسفیان شوهر او برای حصول اطلاع از حالات اردوی حضرت رسالت که برای تسخیر مکه به آمدند بوادی مر الظهران آمد و در آنجا بدلالت عباس قبول اسلام کرد و چون بمکه باز گشت از انهاض مقدس نبوی خبر داد و بر خلاف مامول باهالی خطاب کرده میگفت ایجماعت قریش قبول دین اسلام کنید تا سالم بمانید هند باو حمله کرده ریش او را گرفته گفت ای ال غالب بکشید این مرد سر کشیده را

اخر بن جرأت هند بنت عتبه این بود که چون مکه فتح شد و اعلان عفو عمومی کردند و از بنحکم چند تن را مستثنی نموده خون انها را هدر قرار دادند و آنها چون خود میدانستند واجب القتل میباشند هر یک بطرفی گریختند هند مخفی شده بدست نیامد و قتیکه بیت شریف از اوثان و اصنام پاک شد و مامور تیت سقایت زمزم و طواف کعبه و خدمت آن با نجام رسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر روی صفا برآمده مردم می آمدند با حضرت بیعت میکردند چون نوبت بزنان رسید ام هانی خواهر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و ام حبیبه دختر عاص بن امیه و اروی و عاتکه خاله های عتاب بن اسید و ام حکیم زوجه ابی جهل و فاخته خواهر خالد بن ولید و سایر اکابر زنان قریش پیش قدم نسوان شده بحضور حضرت مشرف شدند هند متنکرا آمده داخل در جرگه آنها شد چون حضرت رسول کریم یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن

وَلَا یَعْصِیْنَکَ فِی مَعْرُوْفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَ تلاوت فرمودند و امر کردند بشرط
اجتناب از شرک و سرقت و زنا و عدم قتل اولاد و بنکفتن بهتان و عصیان
نکردن بامر خالو مشار بیعت کنند هند پیش آمده گفت تو با ما هان شرطها
میکنی که با مردان در هر حال ما هم شرایط را بجای میاوریم همین که حرف سرقت
بمیان آمد هند گفت من از مال ابو سفیان بعضی چیزها برداشته ام ابو سفیان
حاضر بود گفت هرچه برداشتی حلالت باد آنگاه حضرت رسول ص فرمودند
تو هند هستی عرض کرد بلی هستم گذشته را عفو فرمایید چون در اجتناب
از زنا سخن رفت گفت ایا زنی که حره است هیچ وقت با پسکار راضی میشود
چون از کشتن اولاد گفتگو کردند گفت آنها را شما کشید چون ذکر بهتان
شد گفت والله بهتان بدست تو ما را بمکارم اخلاق امر میکنی اخر الامر
حضرت فرمودند تا بدگاه نگفتید گفت ما با پدر دیوان عالی بقصد عصیان
نیامده ایم خلاصه اسلام او قبول شد و از قتل او درگذشتند
در سیرهٔ ابن هشام بعضی از اشعار ابن هند و هند بنت اثاثه که در غزوهٔ
بدر کفته ثبت شده است ابیات ذیل را نیز هند بنت عتبه در مرثیهٔ
پدر و عم خود که روز بدر مقتول شدند کفته و از قرار مسطورات صاحب
اغانی در این اشعار با خنساء قصد مشاعره داشته میکوید

من حس لی الأخوین کالغصنین و من دهما ... قرهان لا ینظا لمان ولا یرام حماهما
و یلی علی ابوی و القبر الذی واراهما ... لا مثل کهلی فی الکهول ولا فتی کفتاهما

قبل از انکه ابو سفیان هند را بزنی کیرد او در حبالهٔ نکاح فاکه بن مغیره از
کرماء قریش بود فاکه مشار الیها را طلاق داد و ابو سفیان بکرفت و پیش
از آن مسافر بن ابی عمرو از شعرای قریش هند را در اشعار خود نام برده است
نزد خسر ابو سفیان مسماة بهند بوده و از فصحای نساء قریش شمرده میشود
خواهر ام حبیبه و معاویه و مادر عبد الله بن الحارث والی بصره است
چون مشار الیها پدر خود عبد الله را در طفولیت کم قصور یافته میداد
این شعر را میخواند

لانکحن ببه جاریة خدلبه مکرمة محبة یحب اهل الکعبه

عبدالله را ببه لقب دادند و فرزند قیس شاعر مشهور کہ بصرا و بے بود از بعد
با عبدالله اظہار امتنان کردہ و او را بہمین لقب یاد نمودہ میگوید

وبایعت اقواما وفیت بعهدهم وببه قد بایعته غیر نادم

ببه بتشدید حکایت از صوت طفلی است کہ تازہ بزبان آمدہ باشد
و این دو بیت را هند در حق پدر خود بنظم آوردہ میگوید

من یشتری منی شیخا خبا اخبث من ضب یدا جی ضبا
کان خصییه اذا اکبا فرموجتان تلفظان حبا

هند بنت عذافر

ان زنے است کہ عمرہ بنت الحمارس در حق او گفتہ است

حوثرة من اعظم الحواثر ینبطت بحقوی صمیا عاهر
اهدیتها الی ابنه العذافر

هند بنت عوف

دختر عوف الکنانے است و چنانکہ پیش اشارہ کردہ ایم از زنہای خوشبخت
عرب بودہ نزد دختر داشتہ هم صحابیہ کہ انہا را اخوات مومنات میگفتند
و هر یک با یکے از شرفا هم بالین بودہ اند میمونہ از زوجات مطہرات
حضرت رسول ص و لبابہ کبری زوجہ عباس و سلمی زوجہ حضرت حمزہ
و اسماء زوجہ جعفر طیار چهارتن از انہا بودہ پر هند بنت عوف
از حیثیت داماد اکرم زنان شمردہ میشود

هند بنت نعمان

دختر نعمان بن بشر صحابے و خواهر جمیدہ بنت النعمان است کہ ترجمہ حالش
گذشت مشار الیہا نیز مثل هند بنت اسماء در حبالۂ نکاح ظالم مشهور حجاج
بن یوسف الثقفی بود در مستطرف مسطور است کہ هند بنت نعمان
در حسن و زیبائے یکانۂ زمان بود و از فصاحت و ادب هم بهرہ کافے
داشت صیت جمالش بحجاج رسید طالب تزویج او گردید مال زیاد بذل

کرد و او را بزنی گرفت مثلاً عهد کرد غیر از مهر دویست هزار درهم بدهد
هند با شوهر خود ببلدهٔ پدر خود معترهٔ النعمان آمده مدتی آنجا بماند
بعد بعراق رفتند او قاتی که در عراق بودند روزی حجاج از نزد یک اطاق
هند گذشت دید مشار الیها در آئینه نظر میکند و این دو بیت
میخواند

وما هند الا مهرة عربیة سلیلة افراس تحللها بغل
فان ولدت فحلا فلله درها وان ولدت بغلا فجاءت به البغل

و در اغانی بیت ثانی را اینطور نوشته

فان نتجت مهرا کریما فلله درها وان کان افراقا فمن قبل الفحل

حجاج بدون اینکه بر هند معلوم کند که از اینطرف گذشته و این ابیات
شنیده برگشت و مصمم طلاق دادن هند گشت و عبد الله بن طاهر را
در اینکار وکیل نمود و گفت نامبرده بدو کلمه اینعمل را تمام کنی و دویست هزار
درهم معهود را اینز فرستاد عبد الله نزد هند رفت و گفت ابو محمد الحجاج
بتو میگوید گفت فیمابینم دویست هزار درهم حق تو هند گفت والله
ما وقتیکه زن و شوهر شدیم شاکر نگشتیم حالا هم که جدا شدیم نادم نگشتیم
مبلغی را که اورده بمرد کانی بتو داده که بمن مژده خلاصی از صحبت
کلب بنی ثقیف داده مختصر هند طلاق گرفته بمعتره رفت و عبد الملک
مروان خلیفهٔ امویه داستان ابن جدا شده بشنید و طالب تزویج هند
گردید و کس نزد او فرستاد و با و خبر داد وی در جواب نوشت یا امیر المؤمنین
لکن را اسلک لیسید عبد الملک را اینعبارت اسباب ضحک و بشاشت شد
آن حدیث شریف که در باب لیسیدن سگ لگن را وارد شده و حاصل
کلام اینست که بعد از هفت دفعه شستن پاک میشود هند نوشته
تسلیم شده عریضهٔ مشعر بر قبول بعرض رسانید و شرط اینکار قرار داد
که هنگام حرکت من از معتره باید حجاج بیاید مهار شتری که حامل هودج
من است بگیرد و پیاده و پا برهنه راه طی کند تا بپایه سریر خلافت برسد

عبد الملک این تکلیف هم خنده قهقهه نمود و فرمانی در باب این ماموریت باسم حجاج صادر شد حجاج هم جز اطاعت چاره نداشت از عراق بمعرة النعمان آمد هند حاضر شد و در محل قرار گرفت خدم و حشم در اطراف ایستادند حجاج هم آمده ادای تکلیف ماموریت نمود مهار ناقه را گرفت و پیاده و پا برهنه براه افتاد و همینطور او را تا شام برد در اثنای راه هند و دایه او هبفاء بحجاج میدیدند و میخندیدند و او را استهزا مینمودند، کوبند هند رو بدی بروی حجاج نگاه کرده بقهقهه خندید حجاج این بیت خواند

فان تضحکی منّی فیا طول لیلة ترکتک فیها کالقباء المفرّج

هند در جواب این دو بیت خواند

وما تابلی اذ ارواحنا سلمت بما فقدناه من مال ومن نشب
فالمال یکتسب والعزّ مرتجع اذا النفوس وقاها الله من عطب

نیز گوبند چون بمقر خلافت نزدیک شدند هند پول طلائی از جیب خود بیرون آورده عمدا بزمین انداخت حجاج گفت ای شتربان یکدرهم از دست ما افتاد آن را برداز حجاج دید آن مسکوک طلاست گفت درهم نیست بلکه دینار است و مسکوک را بهند داد هند گفت الحمد لله که حق جل وعلا عوض درهم بما دینار کرامت فرمود و معلوم است که این کنایت نیز حجاج را تکانیتی بوده است

ابو الفرج در اغانی میگوید حجاج چندین مرتبه از پدران خواهر هند را در حبالهٔ نکاح داشت و در آن وقت هند این ابیات را در حق حجاج بنظم آورد

قد کنت ارجو بعض ما یرجو الرّجاج ان تنکحه ملکا ذا تاج
اذا تذکرت نکاح الحجّاج تضرّم القلب بحزن وهاج
وفاضت العین بماء ثجّاج لو کان من عثمان قبل الاعلاج
مستوی النحض قلیل الارداج ما نال ما نلت بجبل الدرّاج

هند جاریهٔ ابی محمد

جاریه ابو محمد عبد الله بن مسلمة الشاطبی از ادیبه های اندلس و شاعره و مغنیهٔ ماهره بوده است آنکه ای آن عصر ابو عامر بن بسام و وزیر دوبیت مسطور در ذیل را با و نوشته میکوید

یا هند هل لك فی زیارة فتیة ... نبذوا المحارم غیر شرب الکلل
سمعوا البلابل قد شدوا فتذکروا ... نغمات عودك فی القبیل الأول

هند در ظهر کاغذ ابن دو بیت را جواب نوشت

یا سیدا حاز العلی عن سیادة ... شم الأنوف من الطراز الأول
حبی من الأسراء نحو بابك انتنی ... کنت الجواب مع الرسول المقبل

مصرع (شم الأنوف من الطراز الأول) را هند تضمین کرده و اصلا از حسان بن ثابت است از قصیدهٔ مشهورهٔ او که در حق جبلة ابن ایهم گفته مصرع اول از مطلع قصیده اینست (اسئلت رسم الدار ام لم تسئل) در این قصیده غسانیان را که آل جفنه میباشند ستوده میکوید

لله در عصابة نادمتهم ... یوما بجلق فی الزمان الأول
اولاد جفنة عند قبر ابیهم ... قبر ابن ماریة الکریم المفضل
بیض الوجوه کریمة احسابهم ... شم الأنوف من الطراز الأول

چهارده نفر از صحابیات نیز مسماة بهند بوده از جمله حضرت ام سلمه است و هند الجهنیه صحابیه معشوقهٔ بشر الأسد صحابی است و بشر بدرد عشق وفات کرده و مرده

هنیدة بنت ضمضمه

دختر ضمضمة بن ناجیه صحابی است که در جلد اول بعنوان ذات الخمار ذکری ازو رفته و انه من البیان لسحرا در حق بلاغت شوهر او زبرقان بن بدر گفته شده چنانکه زبرقان و قیس بن عاصم و بن الأهتم از عراق بمدینهٔ منوره آمدند و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف گردیدند زبرقان از روی مباهات در خدمت حضرت عرض کرد انا سید بنی تمیم و المطاع فیهم و المجاب

امنعهم من الظلم و اخذهم بحقوقهم پس بعمرو بن اهتم اشاره کرده گفت و
هذا یعلم ذلک و مقصودش این بود که عمرو تصدیق کلام او نماید عمرو
همین قدر گفت انه لشدید البغارضة مانع لجانبه مطاع فی ادنیه زبرقان
عرض کرد یا رسول الله عمرو بسیاری از محاسن اخلاق مرا میداند ولی
از حسد اظهار نمیکند عمرو بن اهتم گفت آیا بتو حسد میبرم بعد ازو
بحضرت نبی اکرم نموده گفت والله یا رسول الله انه لئیم الخال حدیث
المال احمق الوالد مضیع فی العشیرة والله یا رسول الله لقد صدقت فی الاولی
وما کذبت فی الاخری ولکنی رجل اذا رضیت قلت احسن ما علمت و
ان غضبت قلت اقبح ما وجدت حضار از سلاست بیان آن دو نفر
متعجب شده و حضرت نبوی صلوات الله علیه تحسین را فرمودند ان
من البیان لسحرا

و برعکس ابو الفغر وقتی حضرت رسالت حکمی درباره حمل بن مالک الهذلی
صادر فرموده بودند یعنی حمل سنگی بر شکم ملیکه نام زده و او چون حمل
داشته جنین را اسقط کرده دعوی بحضرت برده حضرت فرمودند حمل یک
غلام یا یک کنیز بدهد حمل او نادانی گفت کیف اغرم یا رسول الله من لا شرب
و لا اکل و لا نطق و لا استهل فمثل ذلک بطل حضرت در تقبیح این کلام سجع
او فرمودند انما هذا من اخوان الکهان

بمناسبت لفظ هبنده مسطور میدارد که در لغت عرب چنین ضبط شده
که عرب عدد صد را هبنده میگویند و باین اشعار استشهاد کرده اند

ونضر بن دهمان الهبنده عاشها ولبثین حولا ثم قوم فناثا
وعاد سواد الرأس بعد بیاضه وراجع شرخ الشباب الذی فاتا
فعاش بخیر فی نعیم وغبطة ولبث مئة من بعد ذاک فماتا

چنانکه از مفاد این اشعار برمی آید میگویند نضر بن دهمان در عرب از روسای
قبیله بنی غطفان یکصد نود سال عمر کرده بعد از آن که موی او سفید
شده بود و دندانها بش ریخته جوانی او عود نموده و مدتی که اینحال داشته

مردم بر و رشک میبردند صدق و کذب این مطلب را خدا داناست و در هر حال
عرب نضر را از معمر بن شمرده وضبط کرده اند و در مثل میگویند اعمر
من نضر

نیز در او فیا نویسد در مادهٔ فصل مسطور است که قبل از ظهور نور اسلام
در عرب شخصی از قبیلهٔ جمینه موسوم بعمیر بن جندب وفات کرد پس از تجهیز
و تکفین او را در تابوت گذاشته بدست خود کفن از سر روی
برداشت و نشست و گفت این الفصل یعنی فصل را که ابن عم او بود خواه
مردم تعجب کرده گفتند فصل را برای چه میخواهی او اینجا بود حالا رفت
عمیر گفت انت فقیل لی لامك الهبل الا تری الی حفرتك تفشل وقد
کادت امك تثکل ارایتك ان حولناك الی محول ثم غیبنا فی حفرتك
الفصل الذی مشی فاخرأل ثم ملأناها من الجندل اتعبد ربك وتصل
وتترك سبیل من اشرك واضل عمیر میگوید من بواسطهٔ این کلمات تکلیف
آن شخص را قبول کرده نعم گفتم بقول او عمیر بعد از آن سالها عمر
کرد زوجات کرفت و فرزندان متعدد آورد اما فصل سه روز بعد از
واقعهٔ مذکوره در گذشت و در همان قبر که برای عمیر حفر کرده بودند
مدفون شد

نیز از معمر بن کرد رحق آنها مبالغه شده دو بدابن زیداست صاحب قاموس
میگوید در زمان جاهلیت شخصی چهارصد و پنجاه سال عمر کرده در اول زمان
سعادت اقران اسلام نموده اما به بیعاد نی بسر برده در مدح او حضار این
رجز خوانده است

الیوم یبنی لدوبد بیته ... لو کان للدهر بلا ابلیته
او کان فرنی واحدا کفیته ... یارب هب صالح حویته
ورب غیل حسن لویته ... ومعصم مخضب ثنیته

یکی از معمر بن نیز معاذ بن مسلم بضم میم بوده که نامزد لک بنی مروان و بعد
از آنها با خلفای بنی عباس مصاحب کرده یکصد و پنجاه سال تمام در بین دار

زیسته و درود دراز عمر ضرب المثل گشته اند اعمر من معاذ و یکی از شعرای آن عصر در طول عمر او اعجاب نموده و ابیات ذیل را در حق او بنظم آورده است

ان معاذ بن مسلم رجل	لیس بفینا لعمره احد
قد شاب راس الزمان و اکتهل	الدهر و اثوا بعمر جدد
قل لمعاذ اذا مررت به	قد ضج من طول عمرك الأبد
یا بکر حوا لو کم تعیش و کم	تحت ذیل الحیات تالید
قد اصبحت دارا دم خربت	و انت فیها کانك الوتد

در آخر بیت چهارم لفظ لبد است و آن اسم آخرین نسر لقمان است توضیح آنکه بزعم اعراب لقمان بن عاد از مشایخ و بزرگان عرب بصوابدید و درخواست قوم خود برای استسقا بحرم شریف رفت آنوقت که لقمان در آن مامن مقدس وفد هر اطفی نمام قوم او را نابود نمود او خود از درگاه احدیت طول عمر خواست و مخیر شد که هفت رأس کاو کوهی یا هفت کرکس اختیار کند که متعاقبا هر چه آنها در پی سر آیا باشند او هم باشد بعبارة اخری بقدر آن هفت جانور زنده ماند لقمان هفت کرکس را اختیار نمود و نام آخری آنها لبد بود و وی بچه پنداشت که این پرنده نمیمیرد اما بر خلاف ظن او این حیوان هم جان داد و عمر لقمان کرکس واسطه زندگانی کرکسان هشتاد سال بر آن افزوده بود بسر رسید گذشت و گذاشت بدینواسطه عرب لبد را مشئوم خواندند (نسور لقمان یعنی کرکسهای لقمان در عالم تاریخ یا اساطیر او لین معروف است)

نابغه الجعدی و لبید بن ربیعة العامری از شعرای صحابه نیز از معمرین بشمار می آیند در کتاب وضائف و محاضرات راغب و غیرها از معمرین خبرها و داستانها است امثال جمله با فسانه شبیه است اخر آنها با بازدهندگی است میگویند بعد از سال ششصد هجری در هند و سنان ظهور نموده و ششصد سال هم زنده بوده در مرو رود بوده این او شرح قاموس چیزها میگوید

وراء مناقشات میپوید
من اگر خر ندارم ضرور دزد بانداد کدر رخت سرد از اد برار غوان بناد

حرف الیاء

یاسمینة السیراوندیة

سیراوند از قرای همدان و یاسمین عالمۂ بوده است منسوب باین قریه صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر فی اعیان العصر از مشار الیها نام برده و او را بحسن سیرت و علم و فضیلت ستوده میگوید یاسمینه بزنان پند میداد و موعظه میفرمود و در تفسیر قرآن سخن میگفت آخر الامر از وعظ نیز در گذشته بحجاز رفت بعد از اکمال مناسک حج مزوجی شد و در سال پانصد و دو یا در قرب یا در بعد الی یافت

یاقوتة بنت المهدی

دختر محمد المهدی از خلفای عباسی است پدرش او را بسیار دوست میداشت و از خود دور نمیگذاشت بلکه در سفرها لباس مردانه باو میپوشانید و همراه میبرد عجب آنکه این دختر مرد دل پدر را بدرد آورد حکم مهدی سوخت و چون شعلۂ آتش بر افروخت، در عالم رنج و الم برای تخفیف هم و غم گفت هر که خواهد بتکایت بیاید بیاید حاجب احدرا منع ننماید بار عام است و خلیفه بر سر و صدد اکرام هر کس آمد، چیزی گفت الا آنکه شبیب بن شبیه بعرض رسانید از همه ابلغ بود و مهدی را اینشخص هنر مشغول نمود گفت یا امیر المؤمنین ما عند الله مما عندك خیر لها ستاك و ثواب الله خیر لك منها و انا اسئل الله ان لا یحزنك و لا یفتنك و ان یعطیك علی ما رزئت اجرا و یعقبك صبرا و لا یجهد لك بلاء و لا ینزع منك نعمة و احق ما صبر علیه ما لا سبیل الی رده (نقل از کامل)

نیرة بنت لبید

دختر لبید بن ربیعة العامری از امراء شواعر سخن سرائی ماهر بوده پدرش

لبید از مخضرمیین است یعنی درک زمان جاهلیت و اسلام هر دو نموده
عمرش دراز شده در پیری شرف ایمان وی را مضبط گشته وخود گفته

الحمد لله اذ لم یاتنی اجلی حتی کسیت من الاسلام سربالا

و این لبید قصیده دارد که مطلعش اینست

الا کل شئ ما خلا الله باطل وکل نعیم لا محالة زائل

این شعر را مصرع اول آنحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله
پسند کرده وفرموده اند اصدق کلمة قالها الشاعر ومنقول است که غالبا
این بیت را آنحضرت میخواندند اگرچه بلا خطره می شکستند ودر اینجا تحقیق
اینقدر است که فخر کاینات واشرف موجودات دفع توهم را کرده و عمدا
نکوبند بقوة شعر تبحر سخن میرساید واز اینرو میفرماید آنچه میفرمایند باید
شعر لبید را هم شکسته بخوانند والا اعدل امرئه واکمل نفوس عقل کل
وصادر نخستین مصدر فنون میزان بحر عروض بیت هشتم ارکان وجود
آنحضرت بود جمله شکستنها را او درست میکرد اینجا چرا خود بعد می شکند
واز چه این نقیصه بر خود می پذیرد از جهل جاهل ونقص ناداان لا یعقل از
اسمان بزمین بیامد تا خاکیان را پاک کند ومستعد فهم وادراک

چونکه جفتم احول آمد با صنم لازم آمد کاحولانه بنگرم

جمله معترضه بود لبید از نحول شعرای عرب است مشهور بسخا وکرم در زمان
جاهلیت وعصر سعادت هر دو محترم در اواخر عمر در کوفه ساکن بوده ودر
گرما او را آزرده نموده نذر کرد هر وقت باد صبا وزد شتری نحر کند وشبان
کشد بنا بر این هر وقت باد صبا میوزید معتبر بن سعید والی کوفه میگفت مروت
ابو عقیل یعنی لبید را معاونت میکند بعد از آنکه لبید بر عقبه ابن ابی معیط
والی کوفه شد ولبید هم در آنوقت فقیر وتهیدست بود همینکه باد صبا
بیامد مردم را بصلوة جامعه خبر کرد، پس از اجتماع واداء نماز بر منبر
رفته خطبه خوانده اعانت لبید را در بجای آوردن نذره ندکور خواهش
میکرد بدینموال مال زیادی جمع میشد ولبید را برائت ذمه حاصل میگشت

ودر چنین موقعی ابیات ذیل را لبید به لبید نوشته میکوید

اری الجرّار یتخذ شفرتیه ... اذا هبت ریاح ابی عقیل
اغرّ الوجه ابیض عامریّ ... طویل الباع کالسیف الصقیل
وفی ابن الجعفری محلفیه ... علی المعلات والمال القلیل
بنحر الکوم اذ سحبت علیه ... ذیول صبا نجاوب بالاصیل

روزی از لبید پرسیدند اشعر شعرا کیانند گفت اقل ملک ضلیل ثانی شاعر قبیل بعد از آن دو شیخ ابو عقیل مقصود از ملک ضلیل امرء القیس است که شاهزاده بوده واز شعرای قبیل طرفة بن العبد البکری است صاحب قصیده

لخولة اطلال ببرقة ثهمد ... تلوح کباقی الوشم فی ظاهر الید

که از هفتاد سبعهٔ معلقه است وطرفه در جوانی کشته شده وشیخ ابو عقیل خود لبید است کوید حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز امرء القیس را بهمین وصف ستوده یعنی ملک ضلیل فرموده اند وباید دانست که لبید در سبعهٔ ناظم این قصیده است

عفت الدیار محلها ومقامها ... بمنا تأبد غولها فرجامها

واین قصیده نیز از هفتاد سبعهٔ معلقه سبعهٔ محکمه چون اشعار لبید بر لبید رسید بدخترش گفت جواب نامه گفته بکوی وبه لبید فرستگفت

اذا هبت ریاح ابی عقیل ... ودونا عند حبتها الولیدا
اشم الانف اصید عبشمیا ... اعان علی مروته لبیدا
بامثال الهضاب کان رکبا ... علیها من بنی حام قعودا
ایاوهب جزاک الله خیرا ... نحرناها واطعمنا الثریدا
فعند الله الکریم له معاد ... وظنی بابن اروی ان یعودا

چون دختر این ابیات بگفت وبر پدر خواند او را تحسین نمود وستود چنانکه تمنای که در بیت اخر کرده از علو همت او را خوش نیامد دختره گفت لبید از ملوک وامراء است از این چیزها دلتنگ ومکدر نمیشود پدرش این سخن را پسندید

بعضی را عقیده این است که لبید بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شد دیگر شعر نگفت حتی روزی عمر باو گفت از اشعار خود چیزی بخوان او گفت بعد از نزول سورهٔ مبارکهٔ بقره و آل عمران دیگر انشاد شعر روا نیست عمر تحسین کرد اکر این مطلب حقیقت داشت میگفتیم خلیفه بمصلحتی تحسین یا تصدیق نموده نه اینکه واقف کار نبوده اما روایت ضعیف است و وجوه ضعف آن عقلاً و نقلاً معلوم جواهر و نقود خزاین بیحساب شمار الهی را حبس و منع نتوان کرد جواب دیگر ائمهٔ علیهم السلام بشعر اداده اند بیجهت نبوده و بزرگان شعرا را احکای محکمه و مدرسه شهر دیار خدا و ندی خوانده اند و در پیرو او نبوت نشانده و از اشعار بے که لبید در او ان مشرف بودن بشرف اسلام گفته و دانشمندان نوشته اند این شعر است میگوید

ما عاتب المرء الکریم کنفسه والمرء یصلحه القرین الصالح

و بهتر این دلیل مطالب مسطورهٔ در فوق همین شعر است و مکرر بیت سابق الذکر که گفته بود

الحمد لله اذ لم یأتنی اجلی حتی اکتسیت من الاسلام سربالا

روشن و مبرهن مینماید که لبید بعد از قبول اسلام گفته و از اشعار بے که لبید در مرض موت و حالت احتضار بنظم آورده این شش بیت است که خطاب بدو دختر خود دیره که ترجمهٔ حالش موضوع این مقاله است و باسماء خواهر بیره نموده میگوید

تمنی ابنتای ان یعیش ابوهما وهل انا الا من ربیعة او مضر

وفی ابنتی نزار عبرة ان بصرتما وان نسئلاهم تلقیا فیهما الخبر

وفیهن سوام من ملوک وسوقة دعائم عرش هدّه الدهر فانقعر

فان کان یوما ان یموت ابوکما فلا تحمشا وجها ولا تحلقا الشعر

وقولا هو المرء الذی لا یضیره اضاع ولا خان الصدیق ولا غدر

الی الحول ثم اسم السلام علیکما ومن یبک حولا کاملا فقد اعتذر

و در شعر اخر اعتذار بمعنی اعذار است ای انی بعذر فاله فی تاج العروس

یلقطلو

صلاح الدین صفدی در کتاب بعنوان النصر کوید یلقطلو دختر ابغا بن هلاکو خان است اهل خیر و صلاح بوده وظایفه مغول او را احترام زیاد مینموده شوهرش دو یکی از محاربات مقتول گشت او هماندم بر اسب سوار شده قاتل را بچنگ آورده سر شرا مدست خود بریده بر سینه بسته اسب را بجنبانید مدتی با آنحالت نگاهداشت مختصر بعد از آن دیگر شوهر اختیار نکرد در سال هفتصد و بیست و سه بحج و زیارت خانهٔ خدا شتافت و در حین از قرار مذکور سی هزار اشرفی بذل کرد چون بدمشق الشام آمد امیر سیف الدین شکر او را استقبال نمود

یلبغا الحبشی

مخدوم ایست از اشیاخ امام سیوطی و مادر حافظ تقی الدین بن فهد امام مشار الیه در کتاب المنجم و المعجم ذکر او نموده اصلا جاریه بوده در تاریخ هشتصد و شانزده در سن ده سالکی از حبشستان بمکهٔ معظمه آمده و در آنجا نشو و نما کرده مسند امام احمد را با چند کتاب معتبر دیگر نزد شمس الدین بن الجزری خوانده اشخاص عدیده باو اجازه داده این زن شخص بزرگ و نام است که امام سیوطی در حدیث از آنها اجازه گرفته است

تکملة

بعضی حکایات و مواعظ از انشاء شاعره شنیده شده که صاحبان آن بدرستی معلوم نیست لکن آن نادره و حکایت شنیدنیست لهذا تکمیل کتاب و مزید فایدت و افادت را نگاشته میشود

در محاضرات مینویسند یکی از شعرای عرب ادشمنی بود و دشمنی در عرض راهی در حالت تنهایی دوچار او گردید بدو دید راه خلاصی مسدود است

و دشمن او را اهلاک خواهد کرد و بخصم نموده گفت هیدانم مرا میکشی و دل از جان برداشتہ ام خواهشے از تو دارم و آن اینست کہ پس از اتمام کار من بر در خانہ من دفن بدود و دختر من بگوید (الا ایها البذلان انا کما) دشمن قبول این تمنا کرده بعد از انکہ شاعر را کشت بدر خانہ او رفت و آن مصراع را بر دختران او خواند آنها تدبر نموده هر دو یکمرتبہ گفتند (قتیل خذابا لثار ممن انا کما) قاتل را دستگیر کردند و بحضرت حکومت بردند و از و اقرار شنیدند و پس از اعتراف قصاص کردند و از بابت علم و معرفتے کہ داشتند خون پدر خود را هدر نگذاشتند

این قصہ را در کتاب الف با در صفحہ (۹۶) جزو ثانے نسبت بمهلهل شاعر داده میگوید وقتی در جائے تنها ماند و ملتفت شد غلامان او را مقتول خواهند نمود این بیت را گفت

من مبلغ الفتیان ان مهلهلا لله درکما و درابیکما

بغلامان وصیت کرد و گفت حالا کہ مرا می کشید این شعر را بدختران من بخوانید آنها ضرور در انجام این وصیت فرض نکرده بجای آوردند دخترها دیدند مصراع دوم شعر با مصراع اول مناسب موافق نسبت گفتند بابا اینطور باشد

من مبلغ الفتیان ان مهلهلا امسی و اصبح فی التراب مجدلا
لله درکما و درابیکما لا یبرح العبدان حتی یقتلا

غلامان را گرفته از ار کرده تا اقرار نمودند بعد انها را کشتند علما و فضلاے رجال و نساء کہ در اندلس خاصہ در ایالت غرناطہ وجود و تربیت یافتند بشمار نمی آیند از جملہ یکے زوجہ قاضے لوشہ است از مضافات ایالت مزبورہ صاحب نفح الطیب میگوید این زن در درک مطالب احکام و فتاوے مهارتے بکمال و تفوقے کامل داشت مرافعہ کہ بحضور قاضے رجوع میشد زوجہ اش تعمق و رسیدگے و تدقیق مینمود و بایما و اشارہ بشوهر خود بیفهماند و لسان الدین ابن الخطیب در حق

مشار الیها و مشار الیه کفته است

بلوشه فاض له زوجة واحکامها فی الوری ماضیه
فیا لیته لم یکن قاضیا ویا لیتها کانت القاضیه

زوجهٔ قاضی هم از جانب شوی خود بیت مسطور در ذیل دیوان وزیر بی نظیر و منشی منحریر نوشته کوید

ان الامام ابن الخطیب له شیوب عاصیه
کما لم ان لم یبنه لنفعا بالناصیه

جاریه را از دیکی از خلفای بنی عباس اوردند که بخرد در او دیده کفت اکر در روی او لکه نبود و پیشش فرو رفتکی نداشت مینخریدم جاریه کفت تو بکفتار من نظر کن و این دو بیت خوانند

ما سلم الظبی علی حسنه کما اولا البدر الذی یوصف
الظبی فیه خنس بین والبدر فیه کلف یعرف

خلیفه را حسن تغیر و لطف طبع جاریه نهایت پسندیده و خوش آمده او را خریده و در سلک جواری خود منسلک داشت

در ترجمهٔ تحفة الادیب مینویسد در سال چهار صد و نود و شش اهالی شهر فاس از حکمران خود احمد المرینی با بو فارس عبد العزیز که بجای پدر خود در تونس سلطنت میکرد شکایت نمودند او با جمعیتی کافی حرکت کرده آمد و فاس را محاصره کرد خواهر احمد المرینی از قلعه بیرون آمده خود را بحضور ابو فارس رسانید و کریمه انک میت و انهم میتون را طور بی خواند که عدم وفا و بقای دنیا محسوس و آشکار پیش نظر ابو فارس نمود او از آمد جرم احمد در کذشت و او را در حکومت خود باقی کذاشت و باعث کرم خود بطرف تونس عطف عنان نمود

شابر مسطورات مستطرف و نوادر سهیلی عبد الله بن المبارک کفتند است
بقصد زیارت بیت الله الحرام و روضهٔ منورهٔ حضرت سید انام پا براه
نهاده بودم وقتی سیاهی مشاهده نمودم دقت کردم دیدم خاتونی است
پشم پوش سر و برش هر دو را صوف غیر مکشوف مبدا رد کفتم السلام علیک
و رحمة الله و برکاته در جواب کفت سلاماً قولاً من رب رحیم کفتم در اینجا چه میکنی
کفت و من یضلل الله فما له من هاد دانستم راه کم کرده کفتم قصد کجا داری
کفت سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
فهمیدم که مکهٔ معظمه را زیارت کرده عازم قدس شریف است کفتم چند روز
است که در اینجایی کفت ثلاث لیال سویا دانستم سه روز تمام است کفتم
از خوردنی و آشامیدنی چیزی نزد تو نمی بینم چکونه اینجا سر کرده کفت
هو یطعمنی و یسقین از این کفته ترکاش معلوم شد کفتم ناچه وضو میسازی
کفت فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیداً طیباً کفتم از خوردنی چیزی
با من هست میل داری کفت ثم اتموا الصیام الی اللیل معلوم شد روزه
دار است کفتم ماه رمضان نیست کفت و من تطوع خیراً فان الله شاکر علیم
کفتم چرا مثل من سخن نمیکوئی کفت ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید
خواستم بدانم منسوب بکدام است تعریض را کفت و لا تقف ما لیس لک
به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً عذر خواستم
کفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم کفتم میتوانم تو را بر شتر
خود سوار کنم و با قافله رسانم کفت و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله شرم را
خوا باندم که او را سوار کنم کفت قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم
چشم خود را بطرفی بکر کردم تا او خود سوار شود در اینحال لباس او
پاره کشت کفت و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و خواند
سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین چون افسار شتر را
کرفت شروع بصیحه و سرعت در مشی کردم کفت و اقصد فی مشیک و
اغضض من صوتک چون بتر تم اشعار مشغول شدم کفت فاقرؤا
ما تیسر

ما تیسر من القرآن من از حسن موعظه او منتبه و متذکر شده
کفتم لقد وتیت خیرا کثیرا کفت وما یتذکر الا اولوا الالباب
همینکه قدمے راه پیمودیم از و پرسیده کفتم ایا شوهر داری کفت
یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم معلوم
شد مابل نیست دیکر از و چیزے پرسم دیکر سوالے نکردم تا بفلان رسیدیم
کفتم درین کاروان کسے را دارے کفت المال والبنون زینة الحیوة
الدنیا یافتم که نابد ابنای او در قافله باشند کفتم درین هیئت انها چه
نسبت دارند و نام ایشان چیست کفت وعلامات وبالنجم هم یهتدون
واتخذ الله ابرهیم خلیلا وکلم الله موسی تکلیما یا یحیی خذ
الکتاب بقوة دانستم سه پسر در اینکاروان دارد که ابراهیم وموسی
ویحیی نام دارند و دانهای قافله میباشند و دینحال انها ملتفت
رسیدن مادر خود بکاروان شدند آمدند و نزد یک او نشستند الحق
سه جوان بودند کروی آنها چون ماه میدرخشید و دیده در روی
آنها بکمال رغبت میدید دردم مادر آنها کفت فابعثوا احدکم بورقکم
هذه الی المدینة فلینظر ایها ازکی طعاما فلیاتکم برزق منه یکے
از پسران رفته رقیب غذائے داده اورد و در مقابل او بزمین کذاشت
مشار الیها کفت کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة
قصد او این بود که مجازات را بمن اکرامے نماید من بر پسرهای او کفتم
نامرا از حالات این زن بدرستی خبر ندهید چیزے نخواهم خورد کفتند
او مادر ماست اکر غلط نکنیم چهل سال است انچه بر زبان او جاریست
میشود ایات مبارکات قرآن کریم است وحدیث جله کفته کوینده
قدیم عز اسمه وجل ذکره بکلام دیکر متکلم نمیشود کفتم ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء

مامون خلیفه عباسے را جاریه بود رعنا و زیبا حسنا و دلارا

چون

چون آفتاب و ماه سیما میل مفرط مامون او را محسود اقران نمود گفتند از طرف مادر نسبی عالی ندارد و بنابرین نفیصه کبیر او را چنان نشمارد وی از اینراه مهموم بود و گاهگاه دلتنگی مینمود آخر الامر خود را بابن راضی کرد که گل از گل زاید و گوهر از سنگ آید برینکین انکسار خود حک نمود که (حسبی حسبی) یعنی من باد او اعی خود سازم به عظام رمیم نپردازم

خاکم زاده است لیک روحانی من — پرورده تن و لیک خرد جانم من
آبا چکنم ز امهاتم سیر شرف — کو غیر نمیدانند میدانم من

و قبا چون مامون را مولّه و شیفته او دیدند از عالم ادمیت و انصاف دست کشیدند و هر ریشه ادند و بارنگ اعدام او را بر دوش وجود نابود خود نهادند مامون فوق الوصف متأثر گردید و از نادیدن آن روی نازنین و جمالی که از حور العین گرو میبرد متحسر گشت و ابیات ذیل را در مرثیه او سرود و گفت

اختلست ریحانتی من یدی — اب کی علیها اخر الأبد
کانت هی الأنس اذا استوحشت — نفسی من الأقرب و الأبعد
و روضة کان بها مرتعی — و منهلا کان بها موردی
کانت یدی کان بها قوتی — فاختلس الدهر یدی من یدی

عربی از قبیلهٔ بنی سعد دوراهی دختر بی جمیل دید و از آنجا که آن بدیع صورت را از دل و جان پسندید گفت خوشبختی این است که شخص با ما چنین محبوبه هم با این باشد و با نازنینی بدین ملاحت روزگار گذراند یکی را بخواستگاری او فرستاد و درخواست مزاوجت را پیغام داد دختر از واسطه پرسید پیشه و حرفهٔ خواهنده چیست و اینمطلوب را طالب کیست عرب چون این سخن شنید این دو بیت و ابر شتر نظم کشید و برای دختر فرستاد میگوید

وسائلتی

وسائلة ما حرفتی قلت حرفتی ... مقارعة الابطال فی کل مأزق
اذا عرضت خیل الخیل رکبتنی ... امام وعبل الخیل امی حقائقی

دختر چون اشعار بخواند گفت اینجوانمرد شیر نر است باید شیر مادهٔ سراغ کند وبخواستگاری او فرستند امّا من آنم وچنانم که نظم کرده ام واین دو بیت نوشته برای طلبگار فرستاد گفته است

الا انما ابغی جوادا بماله ... کریما یحیّاه کثیر الصدائق
فتی همّة کان خود جزیدة ... یعانقها فی اللیل فوق النمارق

همچنین عربی بنزویج زنی رغبت کرد تا از ودر بابی کند شرحی از ادب وکتابت خود بیان نمود زن گفت یا ماص بظر امه الدیوان الرسائل ارید حاصل کلام زن اینکه مقامات تو معلوم امّا من دیوان رسائل ندادم که تو ابر نایست در آنجا کذادم از آب وفان سخن گوی نه از بیان وبنان وتبین وتبیان

عمران بن حطان مادح ابن ملجم ملعون بغایت زشت بود وزوجه اش از کما صباحت ماه تمام داخجل میبود روزی مزبوره بشوی خرد گفت ما هردو انشاء الله اهل بهشتیم والبته دنیا با بیم ازین پیش گرفتیم عمران گفت از کجا میگوئی گفت چون من قسمت تو شدم شکر کردی چون تو نصیب من گشتی صبر نمودم وخدا گفته است که شاکر وصابر را جای در بهشت است مادح مخنث جاهل چند شعر گفته که از نکارش آن طبیعت نا بی داود. رحمت بر قاضی ابو الطیب طبری که در جواب آن خرافات وخزعبلات فرموده است

انی لأبرء ثما انت قائله ... علی ابن ملجم والملعون بهتانا
انی لأذکره یوما فالعنه ... دینا والعن عمرانا وحطانا
علیک ثم علیه الدهر منصلا ... لعنا ان الله اسراد واعلانا

فانتم من کلاب النار جاء به نص الشریعة تبیانا وبرهانا

ومعین است لطیفه زنے کہ در عالم هجا نظیر ندارد سبب نشود کہ عمران زاده هشت پارد چون شوهر ملعون خود را الطیف هجو کرده بود نکاشت وابن زاد نمود قاضے ابو الطیب در بیت انزه بیت الخ ابیات کلاب النار را تضمین کرده است (نقل از کتاب الاذکیاء ابن جوزے)

خلیفه ثانے در ایام خلافت خود شنید اهل مدینه در مهر ازواج زاده مکاتب می پسندیدند یعنے آن مهرے کہ قرار میدهند خیلے زیاده تر از مهر هائیست کہ حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وآله برائے زوجات مطهرات وبنات سعادت آیات قرار میدادند روزے خطبه در منع این مطلب خوانده گفت چون مهر ازواج مطهره وبنات مکرمه حضرت رسول اکرم صلعم بیش از چهار صد درهم نبوده هر کس بعد ازین از ین حد تجاوز کند زیاده از آن را برائے بیت المال تصرف واخذ خواهم نمود مستمعین وحضار جمله سکوت کردند جز زنے کہ در اخرهائے صفوف جماعت بود ودستهائے دراز داشت برخاست وگفت یا امیر المؤمنین کو یا وَاٰتَیْتُمْ اِحْدٰیهُنَّ قِنْطَارًا را فراموش فرموده اید وبخاطر نیاورده کہ این کریمه جواز مال کثیر را برائے مهر زنان اجازت میدهد پس اگر شما زیادتے را اخذ وتصرف کنید از کجا حلال است عمر گفت اصابت امراة واخطاء رجل یعنے زنے درست گفت ومردے خطا کرد واز قرارے کہ در شرح مقاصد مسطور است خلیفه گفته کل افقه من عمر حتی المخدرات در تواضع وفروتنے زده اعتراف بنقصان دلیل هضم نفس وکمال است خلافا لزعم الروافض

این بود عبارت مشاهیر النساء نگارنده گوید هر کس چشم وگوش دارد وعقل وهوش عبارت می فهمد مطلب چه داند موقع میشناسد البشر وما نقص نحو اهست گفت فلانه زن از خلیفه پیغمبر ما بمکارم اخلاق ابصر بوده

چون بجاهل عارف وقت ومحال مخصوص میدانند بر آن مقوله حمل مینمایند واین فرقه بنی باصدق را فورا اسباب تکذیب ورد قرار نمیدهند از شوق عطای مسلمین صرفه نبرده که اصرار کنند ودر انکار کوبند

بیا که نوبت صلح است ودوستی وعناد
بشرط آنکه نکوئیم از انچه رفت حکایت

مقدم اد باعبد الملک اصبغ گوید روزی در بادیه بخانوئی رسیدم که چون حوری دست در خضاب بود وماه بی نقاب بدیم سبحه در دست داشت ومشغول تسبیح وتهلیل پروردگار بتعالی است گفتم این زینت واز این چندان باتهلیل وستایش مناسبت ندارد این بیت خواند

وللہ منی جانب لا اضیعہ وللہو منی والبطالۃ جانب

معلوم شد صالحه ایست که خود را برای شوهر آراسته وجز این چیزها نخواسته است

دو نفر از امرای معروف العباس بادیه پیمائی مینمودند ودر بیابانی سیر وسیاحت بودند اعرابی دختری حسناء بدیدند ومفتون حسن وجمال او گردیدند برای اینکه دقیقه چند بتماشای آن حدیقه اینقه زیبائی پردازند ودل ودیده را متمتع سازند بدون اینکه تشنه باشند از او آب خواستند دختر قدحی آب برای آنها آورده واین بیت را قرائت نمود

هما استشفیا ماء علی غیر ظمأۃ لیستشفیا باللحظ من سقماهما

معلوم شد او نیز ملتفت کار است وهوشیار وبیدار

عبد الملک از ملوک امویی بحجاج ظالم نوشت از اسلم بن عبد البکری بعضی چیزهای ناهنجار شنیده ام سر او را ببر وبرای من بفرست حجاج اسلم را احضار کرد وامر عبد الملک بآیا واظهار نمود اسلم کفت ایها الامیر ش

ضرے و امیر المؤمنین غائب آنچه از من باو گفته اند دروغ است و کفاله
پنج و چهار نفر زن بزرگ و کوچک بر عهدهٔ من قرار گرفته و فوت یوم
نهاد از من باید تحصیل کنم پس اگر مرا یکشبے بیست و پنج نفر را کشته و آن بیست
و نفر الآن در سرای من حاضر بود حجاج انها را طلبیده دید فی الواقع
پنج و چهار نفر زن میباشند پرسید شما کیانید یکے گفت من خالهٔ اسلم
یکے گفت عمهٔ او هم و بدین قیاس و از میانه دختر ده سالهٔ اسلم بر همه پیش گرفته
در برابر حجاج زانو زد و گفت من دختر او هستم انگاه این ابیات بخواند

احجاج لم تشهد مقام بنانه ... وعمانه بنت الکلیل اجمعا
احجاج کم تقتل بدان قتلة ... ثمانا و عشرا و اثنتین و اربعا
احجاج من هذا یقوم مقامه ... علینا فهلا ان ترد تضعضعا
احجاج اما ان تجود بنفسه ... علینا و اما ان نقتلنا معا

حجاج چون این اشعار شنید گریست و گفت والله من بر غم و غصهٔ شما
نمی افزایم سخنان اسلم و دختر را بعبد الملک فرستاد او نیز ترحم کرد
و از خون اسلم در گذشت و امر نمود باحترام حجاج او را رها کنند
و برای دختر هم انعامے فرستاد

لیلی الأخیلیه معشوقهٔ توبه بن الحمیر که ترجمهٔ حالش گذشت در پیرے
بحضور عبد الملک اموی آمد عبد الملک در او حسن و جمالے که در
خور عشق و شور باشد ندید گفت توبه چه بود که از قبایل عرب تو را
بمعشوقے برگزید لیلی گفت توبه در من آن دید که خلق در تو دیدند
و بخلافت برگزیدند

زنے از عشیره طے که قبیلهٔ حاتم طائے باشد نزد مهدی خلیفهٔ عباسی آمد
مهدی از او پرسید چرا دیگر مثل حاتم در قبیلهٔ شما پیدا نمیشود گفت
بجهت اینکه در میان ملوک و خلفاء مثل تو پیدا نمیشود مهدی از خجلت

خوش آمده او را بجوار بسر خود نمود

شاه شجاع از سلاطین اظفر اهلیله بود که در نظم شعر ید طولی داشت و از شاه شجاع درخواست میکرد که با شعرا مشاعره نماید با انکه پادشاه از قبول این استدعا استنکاف داشت امّا از فرط سیل بان وزن تن در میداد روزی خواجه شمس الدین حافظ علیه الرحمه را احضار کرده مشروده از پس پرده با خواجه مشغول مفاوضه شد و پس از تعارفات معموله گفت مطلعی انشاد فرمایید خواجه گفت بهترین زنان بفرمایند او گفت بهترین مردان شمس الدین بفرمایند چون در این باب ابرام نمود خواجه این مطلع را خواند

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و بپیمانه زدند

باتور اظر افتی بنظر آمده بخواجه از روی استهزا گفت شما از آن محل تشریف می آورید که حضرت آدم را در آنجا از گل ساختند خواجه گفت بلی خانم گفت ایا در آن گل کاه هم بوده خواجه گفت خیر مشار الیها گفت بچه دلیل میفرمایید خواجه گفت اگر کاه داشت رخنه میان دو پای انسان بهم متصل میگردید شاه شجاع از این گفتگو نهایت متاثر گشت و با نوهم نزد شوهر خود خجلتی حالت کشید و از آنجا که مقام خواجه معلوم بود متعرض او نگشتند و متذکر شدند که بی ادبی در محضر اکابر اسباب خجلت و شرمساری میشود در جواهر ملتقطه نظیر این شرمساری را بر طهماسب کرتر جمه حالش گذشت نسبت داده اند

در ثمرات الاوراق مسطور است که یکی از جواری مغنیه در حضور الواثق بالله عباسی تغنی میکرد و این شعر میخواند

اظلوم ان مصابکم رجلا اهدی السلام تحیة ظلم

این شعر از عرجی قائل آن بیت است که میگوید

اضاعونی وای فتی اضاعوا لیوم کریهة وسداد ثغر

بعضی لفظ رجلا را در شعر پیش مرفوع خوانده اند اما چون جاربه
از اسناد خود ابو عثمان مازنی منصوب شنیده اصرار بر نصب داشت
واثق باللہ باحضار مازنی حکم کرد او خود برای مبرد حکایت کرده و گفته
است چون بحضور خلیفه مشرف شدم گفت از کدام قبیله هستی
گفتم مازن گفت از کدام عشیرهٔ مازن گفتم از مازن ربیعه چون اهل
قبیلهٔ ما حروف با و میم را کسره دراوائل اسامی واقع شود بیکدیگر قلب
میکنند خلیفه بزبان قبیلهٔ من گفت با اسمك یعنی ما اسمك و چون اسم
من بکر بود اگر برطبق سؤال واثق جواب میدادم با بکر میکردی بی
ادب کرده گفتم اسمم بکر است یا امیر المؤمنین خلیفه ملتفت ظرافت
جواب من شد و تحسین کرد بعد فرمود در شعر اظلوم ان مصابکم
رجلا اهدی السلام تحیة ظلم چه میکوئی رجلاً میخوانی یا رجل منصوب
یا مرفوع گفتم یا امیر المؤمنین منصوب موجبه است زیرا که لفظ
مصابکم مصدر است بمعنی اصابتکم از جملهٔ حضار یزیدی بانکار
برخاست گفتم عبارت مذکوره بعینه مثل این است که بگوئی ان ضربك
زیدا ظلم لفظ رجل مفعول مصدر است که مصاب باشد و منصوب بان است
تمام کلام متعلق بلفظ ظلم است که اخر از همه واقع شده و خبر ان میباشد
و کلام ما و شما تمام میشود خلیفه جواب مرا پسندید و هزار اشرفی بمن
انعام داد انتهی

گویند پیش از این واقعه یکی از اهل ذمه که تابع دین اسلام بود بمازنی
یکصد اشرفی میدهد که کتاب سیبویه را باو درس دهد مازنی با انکه فقیر
بود بملاحظهٔ اینکه تقریبا سیصد آیهٔ شریفه در آن هست امتناع
نمود مبرد باو ملامت میکرد چون هزار اشرفی انعام واثق را گرفت
نزد مبرد رفت و گفت چون من لله از ان صد اشرفی گذشتم خدا هزار
اشرفی در عوض داد امّا شعر دیگر عربی که گفته است اضاعونی

وای ففی اضاعوا از اشعار بقبول و مشهور است و بسیاری آنرا متضمن
کرده و بدان تمثل نموده و لفظ سداد کردن بصرع دوم واقع است
بمعنی ما یسد به الشئی مثل باشد و ثغر بمعنی سنور است
صاحب اوفی نوشته از درة الغواص نقل کرده که وقتی نضر بن شمیل
المازنی در حضور خلیفه مأمون بمحاورات ادبیه مشغول بود بمناسبت
مأمون گفت حدثنا هشیم عن مجاهد عن الشعبی عن ابن عباس قال قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم اذا تزوج الرجل المرأة لدینها وجمالها کان فیها
سداد من عوز و سداد را بفتح سین قرائت نمود نضر گفت حدثنا
عوف ابن جمیلة عن الحسن عن علی بن ابی طالب قال قال النبی صلی الله علیه وآله
اذا تزوج الرجل المرأة لدینها وجمالها کان فیها سداد من عوز و سداد را
بکسر سین خواند مأمون گفت وجه مکسور بودن سین چیست نضر گفت
مفتوح خواندن آن صحیح نیست مأمون گفت نسبت لحن بمن میدهی نضر گفت
حاشا که نسبت لحن بخلیفه دهم اما هشیم بالذال المعجمة یعنی کثیر الغلط
بود این خطا از وصادر شده است و کرنه اهل ادب دانند که سداد
بفتح سین بمعنی استقامت است و بکسر بمعنی چیزیست که سد ثلمه نماید
مأمون چون منتقل شد گفت قبح الله من لا ادب له و وزیر خود فضل
نوشت پنجاه هزار درهم بنضر عطا نماید چون فضل از ماجری خبردار
گردید سی هزار درهم نیز خود بر آن افزود و نضر به بلخ افادهٔ مخضر
علمی هشتاد هزار درهم رسید
یکی از همسایگان امام ابو حنیفه هر شب شعر اضاعونی وای رأسا
را میخواند و مترنم میشد امام مشار الیه استماع مینمود و انبساط و
اهتزازی باو راه حاصل میشد که بند شبی خوانده خلاصی کرده بود
حکومت او را گرفته حبس کرد ابو حنیفه که از آن آواز محروم مانده بود
آن شب را منقبض بسر برد صبح بحکومت رفته او را استخلاص نمود و
گفت دیدی تو را اضاعه ننمودیم [illegible]

هشت

در ترتیب الاسواق مسطور است که زنی شوهر خود را از باد دوست و گرامی میداشت اتفاقا آن مرد در گذشت و زن زاید الوصف مغموم و محزون گشت بر سر قبر او مقیم شد و با گریه و زاری ندیم روز و شب او شد تا کرده و بین گریه این ابیات بگفت

کفی حزنا انی اروح بحسرة	واغدو علی قبر ومن قبر لابدی
فیا نفس شقی جیب عمرک عندہ	ولا تبخلی بالله یا نفس بالعمر
فما کان باکی ان یجود بنفسه	لینقذ لو کنت صاحبة الفبر

پس از خواندن این اشعار جان بداد و از آن درد و اندیشه خلاص شد

دختر جوانی را دیدند بر سر قبری این بیت میخواند

بنفسی فتی اودی البریة کلها	واقواهم فی الموت صبرا علی الحب

حقیقت حال را از سؤال کردند گفت مردی که در این قبر است عاشق و مفتون من بود در زندگانی خود هر وقت بواسطهٔ محبت و عشق من دوچار شدت و محنتی میشد صبر میکرد و هر چه باو بد میگفتند و اذیت میکردند بکوت میگذرانید و آنگاه که الم عشق طغیان مینمود میخواند

یقولون ان جاهرت قد عشقت الهوی	وان لم ابح بالحب قالوا تصبرا
فما للذی یهوی ویکتم حبه	من الامر الا ان یموت فیقبرا

و در همان وقتی که این اشعار میخواند جان بداد پس من هم با بدان عهد بسر برم تا بمیرم و در پهلوی او دفن شوم جز این نخواهم کرد این بگفت و جان بجهان آفرین تسلیم نمود

شخصی از قبیلهٔ بنی تمیم شرهای خود را گم کرده بجستجوی آنها از هر طرف میرفت بدختر ما، منطوی دید که نزد او پیش چشمها را خیره میکرد

وزود

ورود ستاره را تبرا حوال شعرا ان را از و پرسید وی گفت انکه تو
داد از تو گرفت باز هم سزاوار است که او بتو مسترد سازد بی تردید از
اوسط لیکن تمیمی از ان کلمات متعجب شده نظر دقت بروی دختر انداخته
بچشم هوا در او دید دختر گفت فرسا ادب مانع نباشد شرم وحیا
هم نیست که تو را از ینحال باز دارد چون شب بود تمیمی گفت جز ستارگان
کسی نیست که ما را به بیند دختر گفت مکوکب کواکب و مکوکن آنها را
بیاد نمی آرے تمیمی گفت ایا شوهر داری دختر گفت بود داعی پروردگار
خود را لبیک اجابت گفت از خاک آمده بود باز بخاک رفت بعد از ان
این ابیات را انشاد کرد

اتی وان عرضت اشیاء تضحکنی ... لموجع القلب مطوی علی الحزن
اذا دجی اللیل اعیانی تذکره ... وزاد نی الصبح اشجانا علی شجنی
وکیف ترقد عین صار مونسها ... بین التراب و بین القبر والکفن
ابلی الثری و تراب الارض جدثه ... کان صورته الحسناء لم تکن
ابکی علیه حنینا حین اذکره ... حنین والهة حنت الی وطن
ابکی علی من حنت ظهری مصیبته ... وطیر النوم عن عینی وارقنی
واللہ لا انس جهدی الدهر ما سجعت ... حمامة او بکی طیر علی افنن

تمیمی را ان جمال و کمال و فصاحت و بلاغت مولد نمود میل بزوج
او کرده گفت ایا شوهر بے اختیار خواهے کرد که از اخلاق ذمیمه مبرا
باشد و ترا بش هلاک او نداشته باشی دختر خواند

کانا غصنین فی اصل غذاوهما ... ماء الجدا ول فی روضة اجنات
فاجتث خیرهما من جنب صاحبه ... دهر یکر بفرحات وترحات
وکان عاهد نی ان خانتنی زمنی ... ان لا یضاجع انثی بعد مثوانی
وکنت عاهدته ایضا فعاجله ... ریب المنون قریبا من سنابانی
فاصرف عنانک عمن لیس یرجعه ... عن الوفاء خلاف فی التجاد

زنی بحضور هرون الرشید آمده گفت اتم الله امرک وفرحک بما اتاک وزادک رفعة لقد عدلت فمشت هرون از حضار سؤال کرده گفت از این کلمات چه فهمیدید گفتند جز دعای خیر چیزی نفهمیدیم گفت این زن نفرین بمن میکند امّا اتم الله امرک نظر بان شعر دارد که گفته اند

اذا تمّ امر بدا نقصه ترقب زوالاً اذا قیل تمّ

امّا از فرحک بما اتاک مفهوم آیه کریمه حتّی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة را در نظر گرفته و از زادک رفعة منظورش مانا ظاهر و ادفع الاکما ظاهر وقع میباشد و از عدلت وقسطت میخواهد بگوید واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا پس از آن از خود آن زن پرسید او اعتراف نمود بعد هارون گفت تو از چه طایفه و چه اذیّت و زیان از من دیده گفت از آل برمکم مرد ان مرا کشته و اموال مرا ضبط نموده هارون گفت مردان که رفته اند و برگردانیدن آنها ممکن نیست امّا اموال تو بتو برمیگردد و چنانکه گفته بود مال زیاد باو عطا کرد

یکی از ظرفا از خانوئی که خود را در چادر پیچیده بود سؤال کرده گفت تو کیستی او در جواب گفتا نا السادس فی السابع ومقصود او از این دو بیت مفهوم ومعلوم میشود که میگوید

جاء الشتاء وعندی من حوائجه سبع اذا الفطر عن حاجاتنا حبسا
کنّ وکیس وکانون وکاس طلا مع الکتاب وکنّ ناعم وکسا

نظیر این حرف را ابن جوزی حکایت کرده میگوید در بالای جسر بغداد زنی ومردی بهم برخورده مرد گفت رحم الله ابن الجهم زن گفت رحم الله ابا العلا یکی از آنها که این سؤال وجواب را شنیدند زن را دنبال نموده پرسید از این کلمات قصد چه بود گفت مقصود مرد از ذکر ابن الجهم این شعر بود که میگوید

عیون المها بین الرصافة والجسر جلبن الهوی من حیث ادری ولا ادری

چون در انجا بدینه
لطافت عیسا
متوکل کف
والجا
یه

وال بکر برد و با او فضلا بجا است و صحبت نمود
رست طبعش از آب دجله در گذشت و قصیده در مدح
ت که مطلعش شعر مسطور در فوق یعنی عیون الهابین الرصافة
رد متوکل چون آن قصیده شنید گفت لقد حشیت علیه ان
وب دقة و لطافة

نیز از لطایف یکی این است که عدی بن ارطاة الفزاری نامه بعمر بن عبد
العزیز نوشت و تزویج هند بنت اسما را که ترجمهٔ خالش گذشت درخواست
کرد عمر بن عبد العزیز در جواب نوشت اما بعد فان الفزاری لا ینفك
و السلام عدی بن ارطاة معنی را ملتفت نشده از ابی عبیدة بن مهلب
که مرد عالم دانشمندی بود پرسید او گفت بشر این داره اشاره کرده
و آن شعر این است

ان الفزاری لا ینفك معتلما من النوائب ذو هدار ابدهدار

و دهدار ابدهدار یعنی باطلا بباطل ای باقی باطلا ابدا بباطل
و هند بنت اسماء ابن داد در تحت ازدواج عبید الله بن زیاد بود بعد
از آن که بشر بن مروان امارت کوفه یافت او را بنی کرفت پس از وی
در حبالهٔ نکاح حجاج در آمد

غنیه اعرابیه بوده و پسری ناخلف داشته باصغر جثه و زشتی هیکل
دایما بشرارت پرداخته و معترض این و آن میشده است روزی بجوانی
در او بخت جوان او را بر زمین انداخته بینی وی را برید مادرش دیده
آن را کرفت و چون مبتلا بفقر و فاقه بود قدری از دست تنکی بیرون آمد
پس از چندی باد پکری معارضه کرد او کوشش را برید و باز غنیه از دیت
بمنفعتی نایل کردید ثالثا یکی لبهای او را برید و مبلغی از پیراه بمادرش
رسید در اینحال خطاب بفرزند کرده کفت

احلفت بالمروة حقا و الصفا انك خیر من قطا بیوت العصا

بعد

یعنی قسم بمروه وصفا که تو از قطعات چوب نافعتر و مفیدتری و در دست ما قطعات چوب شرحها نوشته اند بنابرین اتک خیر من تقاریق العصا ضرب المثل گشت

سهل بن مالک الفزاری مهمان حارثة بن لام بزرگ یکی از احیاء بنی طی شد حارثه خواهری داشت سهل او را بدید و او را بزوسند وصال او گردید و کیت مسطور ذیل را بنظم آورده و هر طور بود باو شنوانید میگوید

یا اخت خیر البدو والحضاره کیف ترین فی فزاره
اصبح یهوی حرة معطاره ایاک اعنی واسمعی یا جاره

آن زن در جواب گفت

انی اقول یا فتی فزاره لا ابتغی الزوج ولا الدعاره
ولا قوا اهل هذی الجاره فارحل الی اهلک یا ستخاره

امّا غافت امر ازدواج ما بین آنها صورت پذیر شد

جندب العنبری از اشقیای عرب بود روزی بجاریه از بنی تمیم برخورد و باو گفت لتمکنی مسرورة او تقهرین مجبورة مقصودش تعرض بعرض او بود جاریه گفت مهلا فان المرء من توکه یشرب من سقاء لم یولغ یعنی بمحلی که حالت آن معلوم نیست تعرض حماقت است جندب متنبه نشده خواست بقهر با او معامله نماید چون از اسب پیاده شده بجاریه نزدیک شد او دست جندب را با یکدست گرفته چنان فشرد که مشار الیه از کار افتاد پس دستهای او را با افسار اسب بسته در گله که بحرا میبرد انداخت و بحرا گاه برد و این نظم را انشاد نمود

لا تامنن بعدها الولائدا فوف لمن باسلا موارد ا
وعنبة تصحی لحی راصدا

ابو الفضل

ابو الفضل عبد الله میگوید در آنوقت که جذب دست بشنود و ندا
بود در مقام استغاثه گفت اضر اخالک ظالما او مظلوما این عبارت
مثل شد گویند در معنی این مثل از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه
و آله وسلم پرسیدند و گفتند یاری مظلوم صحیح ظالم را چگونه باید
یاری کرد حضرت فرمودند او را از ظلم مانع شوید یاری او کرده اید

حسن بکری در اثنای طواف خانه خدا دید دختری این دو بیت را میخواند
و میگوید

لا یقبل الله من معشوقة عملا ... یوما و عاشقها غضبان مهجور
ولیس یأجرها فی قتل عاشقها ... لکن عاشقها فی ذاک مأجور

حسن دختر را ملامت کرده گفت اینجا چه جای این سخن است دختر گفت
شما از ظرفا هستید و در اشعار عرب نظر دارید نشنیده اید که
گفته اند

بیضر حرا ثرما هم من ربیئه ... کظباء مکة صیدهن حرام
یحسن من لین الکلام زوانیا ... ویصدهن عن الخنا الاسلام

در ترتیب الامالی مسطور است که هرون الرشید چندی بیکی از جواری
خود بمیل بود همینکه بر سر میل آمد شبی بوصال او رغبت کرد او
وعده بفردا داد چون فردا هارون وفای وعده را مطالبه نمود جاریه
گفت کلام اللیل یمحوه النهار هارون این مصرع را بر ابو نواس خواند
گفت این را قطعه کن ابو نواس این قطعه را بنظم آورده خواند

ولیلة اقبلت فی القصر سکری ... ولکن زین السکر الوفاء
وقد سقط الردی عن منکبیها ... من التخمیش وانحل الازار
وهز الریح اردافا ثقالا ... وغصنا فیه رمان صغار
فقلت الوعد سیدتی فقالت ... کلام اللیل یمحوه النهار

هرون بر ابو نواس کفت مثل اینست که با ما بوده وده هزار درهم باو عطا نمود واز این قبیل واردات قلبیه با بو نواس نسبت داده کویند شبی هرون را اسهر طاری شده در قصر معلی میکشت بجاریه بدیع الجمالی رسید که خواب بود پای او را کرفته کشید جاریه بیدار شده خلیفه را شناخته کفت یا امین الله ما هذا الخبر هرون کفت

هو ضیف طارق حیکم یرتجی المأوی الی وقت السحر

جاریه در جواب کفت

بسر و سیدی اخدمه ان وضی بی ولبمعی وبصر

هرون روز دیکر مصرع یا امین الله ما هذا الخبر را بابو نواس خواند کفت این را در قطعه تضمین کن ابو نواس کفت

طال لیلی حین وافانی السهر فتفکرت واحسنت الفکر
قلت امشی فی مکانی ساعة ثم اخری فی مقاصیر الحجر
واذا وجه جمیل حسن زانه الرحمن من بین البشر
فلمست الرجل منها موقظاً فرنت نحوی وحدقت الی البصر
واشارت وهی لی قائلة یا امین الله ما هذا الخبر
قلت ضیف طارق حیکم یرتجی المأوی الی وقت السحر
فاجابت بسر و سیدی اخدم الضیف بسمعی والبصر

هارون کفت ای ابو نواس مکر تو با من بودی کفت نبودم استاذ و سلیقه شعریه مرا ملتفت نمود هرون مبلغی باو انعام داد

معروف است مأمون روزی در هودجی طلا نشسته جواری هودج را بردوش کرفته در باغچه او را تفرج میدادند ابو نواس در اثنا کفت هر یک چیزی کفتند ابو نواس از همه خوبتر کفت یعنی این کریمه خواند ان التابوت فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی وآل هرون تحمله الملائکة چون مأمون پسر هرون است وعم او موسی الهادی

وهاملان

وخاصلان هودج جواری آن کریمه کمال مناسبت را داشته است

جعفر بن یحیی البرمکی بزیارت خانه خدا میرفت، در نزدیکی مدینه منوره در گذشتن از وادی عقیق زنی دید در راه ایستاده این دو بیت میخواند و میگوید

اتی مرت علی العقیق واهله ... لیکون من مطر الربیع نزورا
ما ضرهم اذ جعفر قد جاز هم ... ان لا یکون ربیعهم ممطورا

جعفر آن قدر مال با آن زن بخشید که مستغنی ابدی گردید و در سخای آل برمک گفته اند

اذا کنت من بذاد فی دار برمک ... اتاک نسیم الجود من آل برمک

و آل مهلب هم در دولت امویه مروانیه مثل آل برمک بوده اند

زنی نزد خلیفه ثانی آمده گفت یا امیر المؤمنین شوهر من شبها قائم و روزها صائم است عمر گفت نیکو شوهری دارد و نیکو زنی که او را تمجید مینماید از زن کلام خود را مکرر کرد و خلیفه همان جواب را داد شخصی کعب نام حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین این زن از شوهر خود حق فراش مطالبه میکند میگوید چون پیوسته در عبادت است بمن نمیپردازد خلیفه گفت تو اصلاح ذات البین کن کعب شوهر زن را احضار کرده گفت این زن بفلان جهت از تو شکایت دارد مرد گفت من در امور خیریه قصوری نکرده ام زن گفت

یا ایها القاضی الحکیم ارشد ... الهی خلیلی عن فراشی سجد
نهاره ولیله ما یرقد ... فلست فی حکم النسا احمد
زهده فی مضجعی تعبده ... فاقض القضا یا کعب لا تردد

مرد در جواب گفت

زهده فی فرشها وفی الحجل ... انما غرو اذهلنی ما قد نزل

فی سورۃ النمل وفی السبع الطوال وفی کتاب اللہ تخویف جلل

کعب حکومت کردہ گفت

ان طماحق علیک یا وحبل تصیبہا فی اربع لمن عقل
قضیۃ من ربنا عز وجل فاعطہا ذاک ودع عنک العلل
فان خیر القاضیین من عدل وقد قضی بالحق جہرا وفصل

عمر از بن حکم وفہم وفراست کعب تعجب کردہ اورا ولایت بصرہ داد
نقل از مستطرف)

در بخاری شریف در فضائل قرآن مسطور است کہ حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ بعبد اللہ بن عمرو بن العاص فرمودند یا عبد اللہ الم اخبر انک تصوم النہار وتقوم اللیل قلت بلے یا رسول اللہ قال فلا تفعل صم وافطر وقم ونم فان لجسدک علیک حقا وان لعینک علیک حقا وان لزوجک علیک حقا وحدیث است کہ لن یشاد الدین احد الا غلبہ نیز حدیث است کہ ان ہذا الدین متین فاوغل فیہ برفق وآنہا کہ برطبق این دو حدیث رفتار نکردہ برخود سخت گرفتہ زبانہا دیدہ اند مرکب بے ادراہ کشتہ بمنزل نرسیدہ در وادی ہلاک سرگشتہ ماندہ اند

مردی کہ حمار نام داشت زن دانائے در حبالہ نکاح خود در آورد زوجہ گفت تغییر اسم دہ او قبول کردہ اسم خود را بعل (فاتر) گذاشت زن گفت اگرچہ استر بہتر از خر است امّا تو ہنوز از طویلہ خارج نشدہ ومناسب حال اینحکایت است کہ عجل بن لجیم پدر قبیلۂ بنی عجل است یے ممتاز داشت اورا گفتند اسبہا بجہت جواد ہر یک اسمے دارند تو را نام عجل گفت ہنوز در تتمۂ او منزدم بعد یک چشم اسب را در آورد واورا اعور نامید ودر عالم ہوی خود نابی کرد ید واین دو بیت کہ در حق بنی عجل وہجو این قبیلہ گفتہ اند نظر بآن حکایت دارد میگوید

ومنبی بنی عجل بدار ابہم وہل احد فی الناس احمق من عجل

الیس ابوهم عار عین جواده فصارت مع الامثال فی الناس بالجهل

شاعر سابق الذکر جاریه ظریفه ابتداع کرده ازو پرسید تو بکری
جاریه گفت یا سیدی در عهد واثق بسا فتوحات شده است

چندزن از نزد یکی شاعری میگذشتند مشار الیه گفت

ان النساء شیاطین خلقن لنا نعوذ بالله من شر الشیاطین

یکی از زنها در جواب گفت

ان النساء ربا حین خلقن لکم وکلکم بشهی شم الرباحین

تعالی گوید بهترین شعری که در حق زنها گفته شده این بیت است که میگوید

ونحن بنو الدنیا وهن بناتها وعیش بنی الدنیا لقاء بناتها

واما این دو بیت که میگوید

ثنتان یعجز ذو الصناعة عنهما وای النساء وامرة الصبیان

اما النساء فمیلهن الی الهوی واخو الصبی یجری بکل عنان

در حق زنهای بی علم تربیت نشده حرفی صحیح است ومسئله کید النسا
و قصه حضرت یوسف علیه السلام مشهور است گفته اند

ولا تحسبا هندا لها الغدر وحدها سجیة نفس کل غانیة هند

در صحیفة الاخبار مسطور است که سلیمان بن عبد الملک در آخر عمر خود
روزی علی بن ثابت ثمینه فاخره شده استعما الطیب نموده بنظر عجب وغرور
در آینه یعنی در خود میدید در اینحال کنیزکی در حضور او ایستاده بود
روباو نمود وگفت مرا چگونه می بینی جاریه گفت

انت نعم المتاع لو کنت تبقی غیر ان لا بقاء للانسان

لیس فیما علمته فیک عیب کان فی الناس غیر انک فان

چیزی ازین مقاوضه نکذشت که سلیمان در گذشت

صاحب حدیقة الافراح گوید در جرک ما بیک یکی از خلفا غلامی وجاریه

بود که علاقهٔ باهم داشتند روزی غلام ما فی الضمیر خود را بصورت رؤیا
بجاریه اعلام کرده گفت

ولقد رایتک فی المنام کانما ... عاطیتنی من ریق فیک الباردِ
وکان کفک فی یدی وکاننا ... بتنا جمیعا فی فراش واحد
فطفقت یومی کله متراقدا ... لاراک فی فوری ولست براقد

جاریه در جواب گفت

خیرا رایت وکل ما ابصرته ... ستناله منی برغم الحاسد
انی لارجوان تکون معانقی ... فنبیت منی فوق ثدی ناهد
واراک بین خلاخلی ودمالجی ... واراک فوق ترائبی ومعاضدی

خلیفه این بشنید آن دو را بمناکحت وموا صلت یکدیگر مائل گردانید

سلیمان بن عبد الملک روزی ببندهای خود گفت کزیده ترین ابیاتی
که شنیده اید برای من بخوانید یکی گفت یا امیر المؤمنین روزی ظریفی
در کوچهٔ دوچار یاران شده بود در کنار دیوار خانهٔ ایستاده تا محفوظ
ماند دختری از بام سنگ کوچکی بر سر او زد چون سر بالا کرد دختر را
دید گفت

لو بتفاحة رمیت رجونا ... ومن الرمی بالحصاة جفاء

دختر در جواب گفت

ما جهلنا الذی ذکرت من الشکل ولا بالذی ذکرت خفاء

دایه که نزد دختر بود گفت

قد بدا الشیب بالذی ذکرته ... لیت شعری فهل لهذا وفاء

سائله بر در خانه ایستاده بود او نیز گفت

ولعمری دعوتها فاجابت ... هی داء وانت منها دواء

سلیمان بن عبد الملک بیت سائله را پسندیده گفت او از مبتدا
اشعر بوده است

ابو الأسود الدؤلی از تابعین کرد واضع علم نحو است زوجه داشته
کرچون خود او را دختر شمارا آمده کویند چون ابو الأسود در باب
معاویه نزد یکدا شت معاویه او را بمجلس خود میخواند و نزدیک خود
می نشاند هنکامی که معاویه در مدینهٔ منوره بود روزی که ابو الأسود
نزد او نشسته زنی وارد مجلس شد بعد از ادای تحیت کفت اصلح الله
امیر المؤمنین وامتع به المسلمین ان الله جعلک خلیفة فی البلاد
ومرقبا علی العباد لیستسقی بک المطر ویستنبت بک الشجر
ویؤمن بک الخائف ویردع بک الحائف انت الخلیفة المصطفی
والأمیر المرتضی فنسئل الله لک النعمة من غیر تغییر والبرکة من غیر تقتیر
فقد الجأنی الیک یا امیر المؤمنین امر ضاق بی عنه المخرج مع امر کرهت
عاره لما اردت اظهاره فلیکشف غیتی امیر المؤمنین ولینصفنی من الخصم
ولیکن ذلک علی ید یه فانی اعوذ بک وبحقوبک من عار الوبیل والأمر
الجلیل الذی یشتد علی الحرائر ذوات البیوت الأخائر چون مادهٔ
شکایت را اظهار نکرد معاویه استفسار نمود او کفت امر طلاق جائر
من بعل غادر لا ناخذه من الله مخافر ولا یحد باحد رافر معلوم شد
شوهر او ناحق و بر اطلاق داده معاویه کفت شوهرت کیست کفت
ابو الأسود معاویه رو با بو الأسود کرده کفت آنچه این زن میکوید حقیقت
دارد یا بی اصل است ابو الأسود کفت انما نقول من الحق بعضا و
لیس احد یطیق علیها نقضا اما ما ذکرت من امر طلاقها فحق وساخبرک
عن ذلک بصدق انا والله ما طلقتها لریبة ظهرت ولا من هفوة حضرت
لکن کرهت شمائلها فقطعت حبائلها معاویه کفت از اخلاق وسرشت
او کدام تورا ناپسند است ابو الأسود کفت اکر بکویم بخشوئی بمن جواب
میدهد معاویه کفت البته جواب او را هم باید شنید تو حقیقت را
بیان کن کفت همی یا امیر المؤمنین کثیرة الصخب دائمة الضرب مهیبة للأهل

ومؤذیة للبعل ان ذکر خبرا د فتنه وان ذکر شرا اذا عنه تخبر بالباطل
وتطیر مع الهازل لا تنکل عن عتب ولا بزال زوجها معها فی تعب زن
کفت اما والله لو لا حضور امیر المؤمنین ومن حضر من المسلمین لرددت
علیک بوادر کلامک بوادر تردع کل سهامک معاویه اورا قسم داد
کفت ایخه در دل داری بگو او کفت هو والله یا امیر المؤمنین سئول
جهول ملحاح بخیل ان قال فشر قائل وان سکت فقدم غائل لیث حین
یامن ثعلب حین یخاف شحیح حین یستضاف ان التمس الجود عنده
انفع لما یغنم من لوم ابائه وقصر بشائه ضیعة جائع وجاره ضائع
لا یحمی ذمارا ولا یضرم نارا ولا یرعی جوارا اهون الناس علیه من
اکرمه واکرمهم علیه من اهانه معاویه کفت عجبتر از بخال ندیده ام حال
که صبح است بزن برو وبعد ببازرفت وعصر امد چون ابو الأسود اورا
دید کفت اللهم اکفنی شرها مشار الیها کفت خدا جزای تو را دهد وشر
تو را از تو رفع نماید ابو الأسود کفت طفل را بمن ده که من بولد بیلیه
خود از تو احقم زن کفت از من احمق بنیتی ابو الأسود مستعد شد که
طفل را از آغوش او بیرون آرد معاویه کفت مهلا یا ابا الأسود و
ابو الأسود را از کرفتن طفل منع کرد ابو الأسود کفت یا امیر المؤمنین
حملته قبل ان تحمله ووضعته قبل ان تضعه وانا اقوم علیه فی ادبه وانظر فی
اوده امنحه علمی والهمه حلمی حتی یکمل عقله ویستحکم فتله زن کفت کلا اصلحک
الله یا امیر المؤمنین حمله خفا وحملته ثقلا ووضعه شهوة ووضعته کرها
حجر فی فنائه وبطنی وعائه وثدی سقائه اکلائه اذا نام واحفظه اذا قام
معاویه اندها وجزبزه آن زن تعجب نمود ابو الأسود ملتفت شد کفت
یا امیر المؤمنین شعرا هم خوب میکوید معاویه کفت پس باید با او مشاعره
کند ابو الأسود کفت

مرحبا بالتی تجود علینا ... ثم اهلا بحامل محمول
اغلقت بابها علی وقالت ... ان خیر النساء ذات البعول

شغلت

شغلت قلبها علی فراغا هل بسمعتم بفارغ مشغول

زوجه ابو الاسود گفت

لیس من قال بالصواب والحق کمن حاد عن منار السبیل
کان حجر بے فنائر حین یضحی ثم تدبے سفائه بالاصیل
لست ابغی بوا حدے ابن حرب بدلا ما وایته والجلیل

معاویه نیز گفت

لیس من قد غذاه طفلا صغیرا وسقاه من ثدیه بالجدول
هی اولی به واقرب رحما من ابیه وبے قضاء الرسول

وبدین اشعار احق بودن زن را بر حضانت طفل اظهار نمود ودر هر حال چون با ابو الاسود غرض داشت طرف زن را گرفت (انتهی من شرح المقامة الاربعین الحریریة للشرینبلالی)

ابن جوزی در کتاب الاذکیا نقل از ابن السکیت نموده میگوید محمد بن عبد الله بن طاهر عازم حج شده بود وقت حرکت جاریه شاعره او بحضور او آمده وبرای مهیای سفر دید گریست محمد ابن بیت را خواند

دمعة کاللؤلؤ الرطب علی الخد الاسیل هطلت فی ساعة البین من الطرف الکحیل

بعد ازان بجاریه گفت چیزے بر بن بفرمای او گفت

حین هم القمر الباهر عنا بالافول انما یفتضح العشاق فی وقت الرحیل

نیز در کتاب مذکور میخوانیم اصمعی گفت با هرون الرشید عازم حج شده بودم دختر خورد سالے دیدم کاسه چوبین بدست گرفته ازحجاج استدعا وبجه اغانه مینمود واین ابیات میسرود

طحنتنا طواحن الاعوام ورمتنا نوائب الایام
فاتینا کم نمد اکفنا لفضالات زادکم والطعام
فاطلبوا الاجر والمثوبة منا ایها الزائرون بیت الحرام
من رأنے فقد رأنے وجهلے فارحموا غربتے وذل مقامے

هرون را

هرون را بجانب دختر ملتفت نمودم آمد و ابیات را شنید و از فصاحت کوبنده متعجب گردید و کاسه دختر را پر از زر نمود

نیز در همان کتاب مسطور است که ابن الشبطی گفته در محطه سالی بحج رفته بودم در اثنای طواف دختری دیدم پرده کعبه را گرفته میگفت الهی و سیدی هذا انا اسئلک الغریبه و سائلتک الفقیره حیث لا یخفی علیک مکانی و لا یستتر عنک سوء حالی فهتکت الحاجه حجابی و کشفت الفاقه نقابی فکشفت وجهها رقیقا عند الذل و ذلیلا عند المسئله طال و عزتک ما حجبه عنه ماء الغناء و صانه ماء الحیاء قد جمدت عینی اکف المرهوبین و ضاقت بی صدور المخلوقین فمن حرمنی لم المه و من وصلنی وکلته الی مکافاتک و رحمتک و انت ارحم الراحمین ابن الشبطی گوید پس از قدری تجوی از وی سبدم کیستی و از کدام قبیله گفت الیک عنی من قل ما له و ذهب جاله کیف حاله بعد از آن این ابیات خواند

بعض بنات الرجال ابرزها ... الدهر لما قد تری و اخرجها
ابرزها من جلیل نعمتها ... فابرزها ملکها و احوجها
و طالما کانت العیون اذا ... ما خرجت تشتهی تؤجها
ان کان قد سائها و احزنها ... فطالما سرها و ابهجها
الحمد لله رب معسره ... قد ضمن الله ان یفرجها

اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفه گفته است روزی زنی با مردی نزد من آمد و گفت پسر عمم بیخبر از من مرا با این شخص تزویج کرده چون من خبر شدم قبول نکردم گفتم که رد کردی گفت همان وقت که خبر ارشدم گفتم که خبر ارشد گفت همان وقت که رد کردم از فراست و فطانت او تعجب نمودم

صاحب حیوٰۃ الحیوان گوید اصمعی گفت پیرزنے از زنان قبایل عرب بلاشۂ گوسفند و گرگ بچۂ اشارہ کرد و این ابیات گفت

بقرت شویهتی وفجعت قلبی ... وانت لشاتنا ولد ربیب
غدیت بدرهاوربیت فینا ... فمن ابناک ان ابناک ذیب
اذا کان الطباع طباع سوء ... فلیس بنافع فیها الأدیب

در بخاری شریف مذکور است کہ روزی حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ بطور ملاطفت بعایشہ فرمودند من خشنودی و ناخشنودی ترا از اینجا استنباط میکنم کہ در حالت خشنودی در اثنای سخن میگوئے لا ورب محمد و در ناخشنودی گوئے لا ورب ابراهیم عایشہ گفت بلے یا رسول اللہ تنها اسم بزرگ آنحضرت را ترک کرد
نزد ری بخاریست کہ روزی عایشہ بحضرت رسول صہ عرض کرد اگر شما بمحلے نزول فرمائید و درخت ببینید کہ برگ و ثمر یکے را چیدہ باشد و آن دیگرے را دست نزدہ از اوراق کدام ستر خود را علوفہ خواهید داد حضرت فرمودند البتہ از آنکہ دست باو نخوردہ و مقصود عائشہ این بود کہ جز او از زوجات مطہرات احدے بکر نبودہ

روزی زنے کشادہ رو از ابو نواس پرسید اسمت چیست چون زن کامل صباحت را داشت ابو نواس گفت وجهك ذرگفت از بن قرار اسم تو حسن است
گویند ابو نواس بے اندازہ کریه المنظر بود جاریۂ ظریفۂ فضل بر سبیل داشت کہ همیشه اظهار کراهت و بیمیلے با بو نواس میکرد روزی ابو نواس باو گفت من اینهمه تو را دوست میدارم تو چرا نسبت بمن اینقدر بیمهرے جاریه گفت وجهك والحرام لا یجتمعان در فارسی هم مثل است حرام و شلغم

تاجر بے مال دار از بصرہ باھواز رفت و در آنجا متاھل شد سالے یک
دو بار بصرہ بے آمد و باز بزوجہ قدیم خود ملاقات میکرد و باھواز بر
می گشت و باعتم عیال بصرا وے خود مکاتبہ داشت وقتی یکے از
نوشتجات عتم زوجہ قدیم بدست زوجہ جدید افتاد دانست شوہرش
در بصرہ زن دارد کاغذے بہمان سیاقتہا از قول عتم زن بشوہرش
نوشت باینمضمون کہ زوجیات در گذشتہ عاجلاً ببصرہ آی و میراث
او را دریافت نمای مرد مشغول تدارک سفر شد انوقت زن کفت
اینسفر شمارا استنکرے بینم البتہ عیالے دارے تاجر انکار کرد زن
کفت اکر راست میکوئے بکو غیر از تو حاضر را غائبا اکر زنے داشتہ باشم
مطلقہ باشد تاجر کہ یقین کردہ بود زن بصرا و پیش مردہ آن صیغہ
جاری نمود انکاہ زن کفت حال دیکر حاجت بصرہ رفتن نیست چہ آنزن
مردہ بعلاوہ مطلقہ است

کثیر عزہ وقتی این دو بیت بکفت.

اذا ما انتنا خلۃ کنا نزیلہا ۔۔۔ ابینا وقلنا الحاجیۃ اول
سنولیک عرفا ان اردت وصالنا ۔۔۔ ونحن لتلک الحاجیۃ اوصل

پیر زنے شنید کفت بایدمثل جمیل بکوئے کہ کفتہ است

یا ربّ عارضۃ علینا وصلہا ۔۔۔ بالجدّ تخلطہ بقول الھازل
فاجبتہا بالقول بعد تامّل ۔۔۔ حبّی بثینۃ عن وصالک شاغلی

دوتن بین الاسواق چاپ مصر بیت اول کثیر را اینطور نوشتہ

اذا ما انینا خلۃ کنا نزیلہا ۔۔۔ ابین وقلن الحاجیۃ اقل

نیز دوزدی زنے بر کثیر رسید کفت تو کفتہ

وعارضۃ بالحزن طیبۃ الثری ۔۔۔ یمجّ الندی جثجاثہا وعرارہا
باطیب من اردان عزّۃ موھنا ۔۔۔ اذا اوقدت بالمندل الرطب نارہا

کثیر کفت بلے زن کنت هر چه را با مشک تر و تازه مطیب کنے خوشبو میشود میخواستے مثل امرء القیس بکوئے کہ کفته است

الم ترانی کلما جئت طارقا وجدت بها طیبا وان لم تطیب

کثیر انصاف داده و چیزے بقدیم آن زن نمود کہ این انتقاد را جای دیکر نکوید متنبی این مضمون امرء القیس را اخذ کرده و خوب کفته میکوید

انت زائر اما خامر الطیب ثوبها وکالمسک من اردانها یتضوع

شخصی هاشمے در سفر بود بزوجه خود مکتوبے نوشت و این شعر را در آن درج کرد

بم التعلل لا اهل ولا وطن ولا ندیم ولا کاس ولا سکن

زوجه در جواب او نوشت مصداق آن شعر در تو موجود نیست بلکه این شعر مناسب است

سهرت بعدک جبل وحشة لکم ثم اسهر مما بی وارعوی الوسن

راغب اصفهانے در محاضرات میکوید عربے در بیابانے تشنه شد بخیمه رفته آب خواست دختر بے برای او شیر و آب آورد بعد از دختر پرسید از کدام قبیله کفت از بنی عامر کفت از آن عامریها کہ در حق آنها کفته اند

لعمرک ما تبلے سرار عامر من اللوم ما دامت علیها جلودها

دختر چون ذم قبیله خود شنید پا پس لغزید و دو سبو از دوش بیفتاد نزد عرب آمده کفت تو از کدام قبیله کفت از بنی تمیم کفت آن بنی تمیم کہ در حق آنها کفته اند تمیم بطرق اللوم اهدی من القطا کفت از با اهل دختر خوانند

اذا ولدت حلیلة باهلی غلاما ساد فی عدد اللئام

کفت از بنی اسد دختر خوانند

فاسر بی ان امی من بنی اسد وان لی کل یوم الف دینار

قوم اذا استنبح الأضیاف کلبهم ... قالوا لأمهم بولی علی النار

گفت از بنی عبدر خبر خواند

اذا عبیثر ولدت غلاما ... فبشر هم بلوم و شقاد

گفت از قبیلهٔ قدیم دختر خواند

اذا قعیثر عطست فذکها ... فان عطاسها سبب لوداق

گفت از بنی کلیم دختر خواند

اذا کلیثر خضبت یداها ... فزوجها ولا تأمن زناها

گفت از بنی ثقیف دختر خواند

اضل الناس بوزابا ثقیف ... فما لهم اب الا الضلال

گفت از خزاعه دختر خواند

باعت خزاعة بیت الله اذ سکرت ... بزق خمر و اثواب ابراد

گفت از بنی جرم دختر خواند

اذا اما اتقی الله الفتی واطاعه ... فلیس له بائر وان کان من جرم

گفت از بنی حنیفه دختر خواند

اکلت حنیفة ربها ... زمن التقحم والمجاعه

گفت از عشیرهٔ ابلیس دختر خواند

عجبت من ابلیس فی بهته ... وخبث ما اظهر من نبته

تاه علی آدم فی سجنه ... وصار قوادا لذریته

گفت بگیر مبروم مرا بخش دختر گفت لعنت خدا هم را هلاک باد بر وبوم هر قوم نازل شد و بتو احسان نکردند نسبت با آنها کافر نعمتی و ناسپاس مکن (انتهی)

قطعهٔ ما سر بی ان امی من بنی اسد از اخطل شاعر است که در هجو جریر گفته و دو بیت دیگر آن اینست که میگوید

فمسک ابول جودا ان بخیر ... وما نبول لهم الا بمقدار

والخبز کالعنبر الهندی عندهم ... والقمح سبجون اردی یا مدینا

صفحه

صفحه در شرح لامیه العجم میگوید اخطل در این اشعار بد و ازده عیب
و دم از قبیله را هجو کرده و هر دو ازده را شمرده است

در شرح مواهب رفاعی مسطور است که اخطل شاعر نصرانی معاویه را
مدح کرده آمد بر او بخواند معاویه گفت اگر مرا بشیر و پلنگ تشبیه
کرده لازم نیست بخوانی اگر مثل خنساء گفته که میگوید،

فما بلغت کفاء مثلک مثلا ولا من المجد الا والذی نلت اطول
ولا بلغ المهدون فی القول مدحه ولو صدقوا الا الذی فیک افضل

بخوان

اخطل گفت کمتر از خنساء نگفته ام و خواند

اذا مت مات الجود وانقطع الغنی فلم یبق الا من قلیل مصرد
وردت اکف الراغبین واسکتوا عن الدین والدنیا بحلف مجرد

معاویه گفت لعنت خدا بر تو باد مرا بخاطر من آوردی و جز این
کار دیگر نکردی و بگرد خنساء هم نرسیدی و این بر ای خنساء شانی عظیم است

اصمعی از اعرابیه احوال پسر او را پرسید چه با آن پسر آشنا بود اعرابیه
گفت او در گذشت و سایر مصائب دنیا مرا فراموش گشت از آنکه
این بیت خواند

وکنا نخاف الدهر ما کان آمنا فلما تولی ما نخاف من الدهر

زنی سر بریده او پیش جعفر برمکی را دید بدان سر خطاب کرده گفت
اما والله لئن صرت الیوم آیه لقد کنت فی المکارم غایة بعد این ابیات
انشاد نمود

ولما رأیت السیف خالط جعفرا ونادی منادی للخلیفة فی نجد
بکیت علی الدنیا وایقنت انما فناء الفتی یوما مفاد بنی الدنیا

وفاهی

وما هي الا دولة بعد دولة ... تحول ذا نعمى وتعقب ذا بلوى
اذا انزلت هذا منازل وضعة ... من الملك حطت ذا الى الغاية السفلى

قالت امراة في العشق

رايت الهوى حلوا اذا اجتمع الشمل ... ومرا على الهجران لا بل هو القتل
ومن لم يذق للهجر طعما فاته ... اذا ذاق طعم الحب لم يدر ما الوصل
وقد ذقت طعميه على القرب والنوى ... فما بعده قتل وما قربه خبل

جارية في مقبرة

انوح على دهر مضى بغضارة ... اذ العيش غض والزمان موات
وابكي زمانا ناصرا لي فقدته ... فتقطع قلبي منه بالزفرات
ايا زمانا ولى على رغم اهله ... الا عد كما قد كنت مذ سنوات
تمطى على الدهر في متن موته ... فصد عني منه بهم شتات

من حديقة الافراح

وقالت اعرابية العشق جلاب يرى وخضوع الورى فهو كامن في الصدور كالنار في الحجر ان قدح اورى وان ترك توارى اه وهذا حد له بحقيقته في النفس

امراة حنظلة الكاتب لما توفي جزعت عليه فمنعها جاراتها وقلن يحبط اجرك فقالت

تعجبت دعد لمحزونة ... تبكي على ذي شيبة شاجب
ان تسالينا اليوم ما شفنا ... اخبرك قولا ليس بالكاذب

وحكي ان سعيد التميمي قال نظرت الى جارية سوداء تنفث الخوص وهي تقول لك علم بما يحن فؤادي فارحم ذل ذلي وانفرادي اه من اول الغرر بين الانطاكي ان سواد العين اودى حزن على حنظلة الكاتب اه من اسد الغابة

قالت امراة من طي

دعا دعوة يوم الشري يال طالك ... ومن لا يجب عند الحفيظة يكلم
فيا صبعة الفتيان اذ يعتلونه ... ببطن الشري مثل الفنيق المسدم
اما في بني حصن من ابن كرهة ... من القوم طلاب الترات غشمشم
فيقتل جبرا بامرئ لم يكن له ... بواء ولكن لا تكابل بالدم

الشري مكان معروف اقتفت فيه وقعة فنسب يومها اليه والحفيظة الخصلة التي يحفظ الانسان عندها اي يغضب ومعنى يكلم يجرح وهو كناية عن الغلبة والقتل

والقتل ويقال عتله يعتله ويعتله اذا افاده بعنف والفيتق من الفحل الذي لا يركب لكراسته على اهله والمسدم الفحل الهائج المشدود الفم خوفا من صيابه وابن الكريهة ابن الحرب والطلاب الكثير الطلب يعني المتناهي في طلب الدم وادراك الثار والغشمشم الذي يركب امره ولا يهاب الاقدام وجراسم رجل هو الثائر ولي هذه المرأة والبواء الكفو ومعنى لا تكايل بالدم لا يجوز لك ان تقتل الا ثارك اي اما فيهم رجل هكذا فيقتل هذا الرجل برجل لم يكن له نظيرا فيكون في دمه وفاء بدمه ولكن سقطت المكايلة في القصاص منذ جاء الاسلام فلا يقتل بدل الواحد الا الواحد شريفا كان او وضيعا

قالت امرأة من بني عامر

وحرب يضج القوم من نفيانها ... ضجيج الجمال الجلة الدبرات
سيتركها قوم ويصلى بحرها ... بنو نشوة للشكل مصطبرات
فان يك ظبي صاد فاوهو صاد في ... بكم ويا حلام لكم صفرات
نعد فيكم جزر الجزور ورماحنا ... ويمسكن بالايجاد منكرات

النفي ما نفاه اطراف الغيم من مطره وما نفته الحوافر من الحصى وغيره في سيرها والتقيان مصدر ذلك اي يضجون من ايسرها بله اكبرها انتهى من شرح ابي الحسين على الباب على الحماسة مصطبرات اي عند ان يقتل رجالهن فهن لا يجزعن من ذلك صفرات اي لا خير فيها وقد زالت المسكة عنها فكانها الاناء الفارغ وجعل الاعادة للرماح على الاتساع اي ان كنتم على ما احسب من جهلكم فانكم تعودون لحربنا ونعود لقتلكم ونصيب المقاتل عند الطعن

قالت امرأة من بني شيبان

وقالوا ما جدا منكم قتلنا ... كذاك الرمح يكلف بالكريم
بعين اباغ فاسمنا المنايا ... فكان قسيمها خير القسيم

قولها يكلف اي يولع ويعشق وبابه علم وقولها فكان قسيمها الخ اي قتل بعض

وبقی بعض وکان من قتل خبرًا ممن بقی وعین اباغ موضع

فالت جاریة ماتت امها فاضرت بها امرأة ابیها

فلو اتی رسولی ام سعد الی امی ومن یعنیه حاجی
ولکن قد اتانی من یبین ودی وبین فؤاده غلق الزناج
ومن لم یؤذه الهم براسی وما الزمان الا بالتناج

قولها ومن یعنیه حاجی ای من یهمه حاجتی وقولها ولکن قد اتانی من یبین ودی الخ ارادت به اباها غلق الزناج یعنی الزناج المغلق والزناج هو الباب والزمان المحبة والتعطف

فالت امرأة من بنی اسد

خلیلی عوجا انها حاجة لنا علی قبر هیان نسقته الرواعد
فثم الفتی کل الفتی کان بینه وبین المزجی تنفنف متباعد
اذا انتضل القوم الاحادیث لم یکن عییًا ولا عیب علی من یقاعد

اهبان اسم رجل والمزجی کالمزلج وزنًا ومعنًی وهو الذی یحق بقوم ولیس منهم والتنفنف الجری وکل هواء بین الجبلین فهو نفنف والعیب الحمل الثقیل

فالت امرأة

الا فاقصری من دمع عینیک لن تری ابا مثله تبنی الیه المفاخر
وقد علم الاقوام ان بناته صوادق اذ یندبنه وقواصر

ای یعجزن من ان یبلغن کنه الثناء علیه

وفالت امرأة ترثی اباها ایضًا

اذا ما دعا الداعی علیا وجدتنی اذاع کاذاع العجول مهیب
وکم من سمی لیس مثل سمیه وان کان یدعی باسمه فیجیب

العجول الناقة التی ذهب ولدها فهی تکون فازعة تحب کل صیحة علیها

فالت امرأة من طی

تأوب عینی نصبها واکتیابها وریعت نفسا راث عنها ایابها
اعلل نفسی بالمرجم غیبه وکاذبتها حتی ابان کذابها

فلهفی

فلا هنى عليك ابن الأثيل بهمة ... افترا الكماة طعنها وضرابها
متى يدعه الداعي اليه فانه ... سميع الى الأذ انضم جوابها
هو الابيض الوضاح لو ميت به ... ضواح من الربان ذا الهضابا

قولها ناوب عينى نصبها اى اتعبها والتناوب لا يكون الا بالليل والنصب ما يؤذى قال تعالى انى مسنى الشيطان بنصب وعذاب والاكتيا الحزن والانكسار وقولها ماث الرمث البطء والتأخر والمرجم المظنون والبهمة بضم الباء الخيل يقع على الواحد والجماعة وهنا هى للواحد بدلالة قولها متى يدعه الداعي اليه ولم يقل اليهم فاما قولها طعنها وضرابها فالضمير فيه جاء على لفظ البهمة وجعل الضمير للجواب مجازا وقولها افترا معناه طرد واستخف وقولها هو الابيض الوضاح اراد ت به خلوص النسب واشتهار الذكر وقولها لو ميت به الخ تريد به نفاذه وحسن خروجه ثم يدخل فيه والربان جبل ببلادهم تقول لو رميت بوازن هذا الجبل لزعزعها فهد جوابها

قالت امراة من بنى الحارث

فارس ما غادروه ملحما ... غير زمل ولا نكس وكل
لو يشا طار به ذو سبعة ... لاحق الاطال نهد ذو خصل
غير ان الباس منه شيمة ... وصروف الدهر مجرى بالاجل

قولها ما غادروه ما زائدة وقولها ملحما اى طعمة للسباع والزمل بضم الزاى وفتح الميم المشدد الجبان والوكل بفتحتين العاجز الذى يكل امره الى غيره وينكل عليه وقولها لو يشا طار به الخ يعنى انه لم يمت الا من انقضاء المدة ولو شاء طعن على فرس نشيط ضامرا الا انه لم يرد الفرار لان سجيته الباس

قالت امراة من كندة

لا تخبروا الناس الا انتم سيدكم ... اسلمتموه ولو قاتلتم امتنعا
انى فتى لم تذر الشمس طالعة ... يوما من الدهر الا ضر او نفعا

یعنی لا تعتذروا من قتل بشیء سوی خذلانکم ایاه وکان هو ضارًا لأعدائه نافعًا لأولیائه

وقالت امرأة

متی تردوا عکاظ توافقوها ... باسماع مجاد عنها قصار
اجیران ابن میّة خبّروني ... اعین لابن میّة ام ضمار
تجلّل خزیها عوف بن کعب ... فلیس لحلفها منه اعتذار
فاتکم وما تخفون منه ... کذات الشیب لیس لها خمار

عکاظ سوق بناحیة مکة کانوا یقیمونها فی الموسم اعنی زمن الحج والجاع القطع واکثر ما استعمل الجدع فی قطع الأنف وقد یستعمل فی قطع الأذن قالته حین قتل زوجها ابن میّة یرید متی تجیئوا عکاظ تسمعوا بقبیح ذکره فتصبرون کانکم لا تسمعون باسماع ای باذان والعین هنا النقد الحاضر والضمار دین لا یرجی قضاؤه وکل ما لا یستدعلیه الا ذا بیّنة فهو ضمار وقولها تجلّل خزیها ای لبس مذلّتها والخلف لا یستعمل الا فی الذم

قالت امرأة تهجو زوجها لبخره وکان مسمّی بقتادة بن مغرب

حلفت لهم اکذب والا فکلما ... ملکت لبیت الله اهدی بخافه
لو ان المنایا اعرضت لاقتحمتها ... بخافر فبر ان فی فیه داهیه
فما جیفة الخنزیر عند ابن مغرب ... قتادة الا ریح مسک وغالیه

قولها اعرضت ای ظهرت یقال عرضت الشیء فاعرض ای اظهرته فظهر کقولهم کببته فاکبّ وهو من النوادر

قالت امرأة من بنی مخزوم

ان تسألی فالمجد غیر البدیع ... قد حلّ فی تیم ومخزوم
قوم اذا صوّت یوم النزال ... قاموا الی الجرد اللهاهیم
من کل محبوک طوال القرا ... مثل سنان الرمح مشهوم

تخاطب امرأة یعنی ان المجد حلّ فیهم قدیمًا غیر محدث ونصب غیر علی الحال واللهاهیم جیاد الخیل جمع لهموم والقرا الظهر والمحبوک المحکم الخلق والمشهوم الذی اثر

فیه

فیه الغزو

وقالت امرأة

الا ان عبد الواحد الرجل الذی ... یفیلک ما طالبت والعرض وافر

قالت امرأة من اياد

الخیل تعلم یوم الروع اذ هزمت ... ان ابن عمرو لدی اطباءها بهما
لم یبد فحشا ولم یهدد لمعظمة ... وکل مکرمة یلفی بنیامهما
المستشار لامر القوم یحزبهم ... اذا الهنات اهم القوم فافیها
لا یرهب الجار منه غدرة ابدا ... وان المنا مورفهو کافیها

المعظمة الوجه فیه کسر الظاء وهی کالعظیمة بمعنی النازلة الشدیدة ویروی لمعضلة والهنات بالفتح والتخفیف خصلات شر جمع هنة وعلی لفظها

قالت امرأة من بنی هزان یقال لها ام ثور فی ابن لها عقها

ربیته وهو مثل الفرخ اعظمه ... ام الطعام تری فی جلده زغبا
حتی اذا اض کالفحال شذبه ... ابراره ونفی عن منبت الکربا
انشا یمزق اثوابی بؤدبنی ... ابعد شیبی عندی یبتغی الادبا
انی لابصر فی ترجیل لمته ... وخط لحیته فی خده عجبا
قالت له عرسه یوما لتسمعنی ... مهلا فان لنا فی امنا ادبا
ولو رأتنی فی نادی سعرته ... ثم استطاعت لزادت فوقها حطبا

اراد ت بام الطعام البطن والزغب صغار الشعر ولینه حین یبدو من الصبی والفحال وزان النقاح ذکر النخل الذی یلقح حوامل النخل ویسمی فحلا ایضا والتشذیب هو التهذیب ویسمی ما یقطع من اغصان الشجرة المفرقة التشذیب بفتحتین والاباء الملقح والکرب بفتحتین اصول السعف التی تقطع معها الواحدة کربة مثل قصب وقصبة والسعف اغصان النخل ما دامت بالخوص فان زال الخوص عنها قیل جرید

قالت قائلة لامرأة اخذها الطلق

ایا سحاب طرقی بخیر ... وطرقی بخصیة وایر

ولا

ولا تزیدنا طرف البظر

وکان اسم المرأة التی اخذها الطلق سحابة

وقالت جارية في نسائهن

سبتي ابي سبك الي بصيره ان معي قوافيا كثيره

ينفح منها المسك والذريره

يعني سبه انت لن يضيره وانا اري قبح السب فانهى عنه مع اني لا اعجز عن جوابك ولا اقول الا بالخير

وقالت اخرى

ان اباك زهرف دقيق لاحسن الوجه ولا عيبوق

تضحك من طرطبة العنوق

الزهرف اللئيم والطرطب بضمتين صوت الراعي اذا دعى معزاه والعنوق اناث اولاد المعز مجمع العناق بالفتح

وقالت اخرى

يارب من عادى ابي فعنا وارم بسهمين على فؤاده

واجعل حمام نفسه في زاده

(قالت امرأة ترقص ههنا)

اجثم مطلي بزعفران تراه عند الضم والنداني

مبرطما برطمة الغضبان اودرد لا يضحك عن اسنان

كان فيه فلق الرمان او لهبا كلهب النيران

المبرطم هو المنتفخ غضبا

قالت امرأة من قبر كبته

ان فتى اهلوه قبر كبته اجد وخلق الله بالمحبه

نحن المقيمون بعين ذربه لم نخش فقرا من عدو نكبه

يأبى لنا الارغام والمسبه اب كريم وحصان مدربه

وفي البخاري في كتاب الادب عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اكبر الكبائر ان يلعن الرجل والديه قيل يا رسول الله وكيف يلعن الرجل والديه قال يسب الرجل ابا الرجل فيسب اباه ويسب امه (انتهى)

فاطمه سلطان خانم

صبیهٔ مرحوم حاجی میرزا حسین نوادهٔ فاهم مقام فراهانی و از طرفین منسوب بفاهم مقام میباشد تولدش در ششم شهر رجب مطابق ۱۲۸۲ هجری بوده در سنه ۱۳۰۱ بعموزادهٔ خود میرزا محمود پسر میرزا احمد تزویج یافت در فنون ادبیت و عربیت و تاریخ و شعر فارسی کفتن اطلاع و مهارتی دارد خاصه در سرودن شعر فارسی میتوان کفت چنان است که حسان در عربی وقتی که جلد دوم خیرات حسان بنظر مشارالیها رسیده بود قصیده در تمجید کتاب انشاء نموده بتوسط برادر مهترش میرزا محمد صادق پروانه که جامع کمالات و در صحبت نکارنده است فرستاده در اینجا درج میشود تا خوانندکان پایهٔ فضلش را بدانند میکوید

چو آفتاب پدیدار شد اکر یکچند — هفته بود هنر در زنان دانشمند
هنر خلیفهٔ فرزند باشد انسان را — همی بباید کز زن بزاید این فرزند
بنات حوا اکر با کمال و معرفتند — سر سپهر دارند بر بخت کمتند
زنان مشابه روحند و نوع مردان جسم — ز جان روشن باشد همیشه تن خرسند
ای آنکه طعنه زنی بر کمال و فضل زنا — بمال دیده که جهلت بر خمار افکند
یکی است ناخن و چنکال شیر مادهٔ و نر — یکی است لعل بدخشان بتاج و کردن بند
بکرد حضرت صدیقه دخت پیغمبر — فکند بالش رفعت فراز چرخ بلند

مکرنه مریم با نفس خود مجاهده کرد — سپس مسیحا را با روح قدس شد پیوند
مکرنه آسیه شد در خشوع بیهمتا — مکرنه رابعه بلد در خضوع بی مانند
مکرنه زلیخا چون جذبه بخت یافت — مکرنه لیلی بخون خود فکند به بند
اگر به تاریخ از قدر مرد مان میگفت — خدا بشمس نمخود در نبی سوگند
زنان فراخور مدح اند و لایق تمجید — که امهات کمال اند و مستحق پسند
بوپره توی پرستان باخرد که شوند — به پیش شوهر خود همچو شهر بانو بلند
خدا شناس و نصیحت پذیر و شوی پرست — خدا از ایشان خشنود و بندگان خرسند
زهر که مقنعه بر سر فکند شد با تو — ز هر چه شیرین باشد بود چو شکر و قند
زنان باهر الحق سزد که فخر کنند — از این صحیفه کر شد خوشتر از صحیفه زند

نگاشته مهر اجل اعتماد سلطنه نغز
یکی رساله ز مشک ختن بباده برید

در او نگاشت تمامی زنان فاضله را — نمود نام زنان را چو طبع خویش بلند
تبارک الله از آن مهر بیهمال که تاخت — فراز گنبد گردون ز فرط فضل سمند
بعقل و دانش مهتر ز خواجه کند — بفضل و دانش برتر ز صاحب همپند
کهی که خلقش آرد هوای فرودین — ز خاک لاله دمد گاه بهمن و اسفند
ز نفطه رقمش بهر دفع عین کمال — خرد بوزد در مجمر کمال سپند
دعاش گویم باری چنانکه ای باری — بدور دهر ز دور دوران دور کند

مرثیه خانم

دختر مرحوم قایم مقام میرزا ابوالقاسم فراهانی و مادرش همشیره مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی در سنه ۱۲۷۷ از دار دنیا درگذشت در زمانی که سادات قایم مقامی مغضوب دولت علیه بودند قصیده خدمت پادشاه ماضی طاب ثراه فرستاده که باعث بخشایش و آسودگی تمامی طایفه گردید این رباعی از اوست

تا که تو ای بیخبر جهان راست باش — راست دوان را نرسد کج نهاد
معتقد مردم دنیا مباش — آه از این مردم کج اعتقاد

کتب الداعی لدوام الدولة القاهرة الباقیة محمد صادق الملقب بشمس الکتاب

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن
الخاقان بن الخاقان **ناصر الدین شاه** صاحبقران بن
محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی
شاه بن حسینقلی خان بن سلطان محمد حسن خان بن فتحعلیخان
بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیقلیخان بن
محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه ودولته

تولدهمایون

۱۲۴۷ شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و
دویست وچهل وهفت من الهجرة المقدسة النبویة ص

جلوس همایون بر تخت سلطنت

۱۲۶۴ روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه
یکهزار ودویست وشصت وچهار دردار السلطنة تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت
در دار الخلافهٔ ناصری

در شب شنبه بیست ودویم شهر ذی القعدة الحرام سنه
هزار ودویست وشصت وچهار کذا الحال چهل و
ششمین سال نظام است بالاستقلال مع الشوکة و
العظمة والاجلال سلطنت وجهانبانی میفرماید

ابناء سلطنت

۱۲۶۹ - ۱ نواب اشرف والا شاهنشاه اعظم ولیعهد جلوس
مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد در روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه
۲ یکهزار ودویست وشصت وشش من الهجرة المقدسة

۱۲۶۶ - ۲ نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه
سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و
دویست وشصت وشش من الهجرة

۱۲۶۷ - ۱ نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر
وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد در روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه
یکهزار ودویست وهفتاد ودو من الهجرة

۱۲۶۹ - ۲ نواب اشرف والا سالار لشکر سلطنه نصرة الدین میرزا
تولد در روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه
سنه یکهزار ودویست ونود ونه

نواب

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد در
روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱
نواب اشرف والا محمد حسین میرزا تولد شنبه شانزدهم
محرم الحرام ۱۳۰۴

نوادههای سلطنت
اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعضاد السلطنه محمد علیمیرزا تولد
یوم چهاردهم ربیع الثانی ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا اجلال الدوله سلطان حسین میرزا
تولد در سنه ۱۲۸۰

نواب والا اهرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر ۱۳۰۲

نواب والا فتحعلیخان امیر توپخانه تولد در

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا امهد بقلی میرزا

بنات سلطنت

۱ نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳
۲ نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲
۳ نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵
۴ نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵
۵ نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲
۶ نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳
۷ نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸
۸ نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹
۹ نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۸۱
۱۰ نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۸۱
۱۱ نواب علیه عالیه فرخ السلطنه تولد در سنه ۱۲۸۹

۱۲ نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱
۱۳ نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

اخوان سلطنت

ولد نواب الاعتباس میرزا ملک آرا نواب الاعز الاکرم عبد الصمد میرزا نواب الارکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله نواب علیه عفة الدوله

اعمام سلطنت

نواب الامجد الاعین الدوله احمد میرزا

اولاد اخافان مغفور

نواب الاعضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب رکن الدوله امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب الاعز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از فرزندان ماضی

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان نواب عضد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزا امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عبد الدوله کیومرث میرزا نواب عزة الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله عبد الحسین میرزا داراى امتیاز امیر تومانی نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الله سلطان محمد میرزا ثروال الجود ان مخصوص حضور مبارک نواب امیرخان سردار وجیه الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور هما یون حکمران بیشابور

نواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا حاکم سرابی گرمرود نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا اول مرحوم ایضا نایب الایاله کرمان و ناظم سرحد بلوچستان وغیره جعفرقلی میرزا پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا سام میرزای شمس الشعراء حاجی ابو الفضل میرزا اولد مرحوم ظل السلطان حاجی جهانداد میرزا اولد مرحوم جهانشاه میرزا عادلشاه میرزا اولد مرحوم ایضا محمد کریم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا حاجی نصر الله میرزا اولد مرحوم سیف الله میرزا حاجی فریدون میرزا حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه خلف مرحوم امام وردی میرزای کشیکچی باشی اوکتای خان میرزا اولد مرحوم حسنعلیمیرزای شجاع السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا امؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله غالمشاه میرزا اولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا اسحق میرزا اولد مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزای نایب الایاله خلف سیف الملوک میرزا امیرزاده مرتضی قلی میرزا اولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا اولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا اولد مرحوم ایضا

سلطان ابراهیم میرزا اولد مرحوم ایضا

سلطان اسمعیل میرزا اولد مرحوم ایضا

اسحق میرزا اولد مرحوم ایضا ابرج میرزا اولد مرحوم ایضا محمد ناصر میرزا اولد مرحوم معز الدوله

فضل الله میرزا و لد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا
و لد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا و لد مرحوم ایضا
حاجی محمد طاهر میرزا جلال الدین میرزا و لد مرحوم
شیخعلی میرزا اکبر میرزا محمد حسن میرزا ابن محمد
و لد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا و لد
مرحوم اسد الله میرزا حاجی سیف الملوک میرزا
و لد حاجی جهانداز میرزا حاجی مسعود میرزا و لد
مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا و لد
مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا و لد مرحوم ایضا
اسمعیل میرزا و لد مرحوم ایضا اسد الله میرزا
و لد مرحوم ایضا محمد علیمیرزای مشکوة الملک
و لد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا و لد مرحوم
جعفرخان میرزا کامران میرزا و لد نواب مبین
الدوله جلال الدین میرزا و لد نواب ایضا ابو
الفتح میرزا و لد نواب ایضا اکبر میرزا و لد ایضا
مهدی میرزا و لد ایضا علینقی میرزا و لد ایضا
تیمور میرزا و لد ایضا محمد علیمیرزا و لد ایضا
لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤتمن الدوله محمد کریم
میرزا و لد مرحوم ایضا محمد ناصر میرزا و لد مرحوم
ایضا داراب میرزا و لد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا و لد مرحوم هیمن میرزا محمد علیمیرزا
و لد مرحوم ایضا احمد میرزا فغفور میرزا و لد
مرحوم تیمور میرزا مسیح الله میرزا و لد مرحوم ایضا
آقا شکور میرزا و لد مرحوم ایضا کیومرث میرزا
و لد مرحوم محمد قلیمیرزای ملک آرا عبد الله
میرزای نظام العلماء و لد مرحوم ایضا محمد رحیم
میرزا و لد مرحوم ایضا هیمن میرزا و لد ایضا
عبد الحسین میرزا و لد ایضا محمد حسین میرزا
پیشخدمت حضور همایون معروف بشاهزاده جیر
پسر نواب حشمة السلطنه نواب علی بخش میرزا
پسر مرحوم نصر الله میرزای والی اسد الله
میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا اسرهنگ تویخانه
مسعود میرزای و لد مرحوم حاجی محمد ولی میرزا

عباسقلی میرزا و لد ایضا اسکندر میرزا
و لد ایضا خسرو میرزا و لد ایضا طهموث
میرزا و لد مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه
امیر شیخ میرزا و لد مرحوم ایضا امان الله
میرزا و لد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله
عبد الرشید میرزا و لد مرحوم عبد الله میرزا
داراب قهرمان میرزا و لد مرحوم ایضا
نادر میرزا و لد مرحوم احمد علیمیرزا
حسین شاه میرزا احمد میرزا و لد مرحوم
کیقباد میرزا محمود میرزا و لد ایضا
مهدیقلیمیرزا و لد مرحوم شاپور میرزا
سلطان یوسف میرزا و لد مرحوم منوچهر میرزا
محمد کاظم میرزا و لد ایضا محمد حسن میرزا
و لد ایضا غلامحسین میرزای صدر الشعراء
و لد مرحوم ملک ارج میرزای رئیس الاطباء
محمد قلیمیرزا و لد ایضا حسینقلیمیرزا و لد
نصر الله میرزا و لد نواب حاجی سیف الدوله
میرزا اردشیر میرزا و لد مرحوم شاهقلیمیرزا
یحیی قلیمیرزا و لد مرحوم کیخسرو میرزا محمد
حسن میرزا و لد مرحوم ایضا محمد علیمیرزا و لد
ایضا محمد تقیمیرزا و لد مرحوم حاجی کیومرث میرزای
ملک آرا محمد حسن میرزا و لد مرحوم ایضا
اسد الله میرزا و لد مرحوم هوشنگ میرزای
ایلخانی جهانبخش میرزا و لد مرحوم ایضا
جهانگیر میرزا و لد مرحوم ایضا صفوی میرزا
و لد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا
و لد مرحوم ایضا محمد حسین میرزا و لد مرحوم
ایضا شاهزاده میرزا و لد مرحوم حاجی
عباسقلیمیرزا جمشید میرزا و لد مرحوم
بهاء الدوله عبد الله میرزا و لد مرحوم
محمد امین میرزا فیض الله میرزا و لد ایضا

شاهزادگان و امراء و خوانین ایل جلیل قاجار دار جناب مستطاب اجلت و عضد الملک حضور همایون

بایلخانی گرچه جناب جلالتمآب میرزا محمدخان ایلخانی کل ایل جلیل قاجار

امیرزادگان و غیره که در جزو خوانین و اجلاء منظورند

محمد شریف میرزای سرتیپ محمد علیمیرزا پسر مرحوم مؤیدالدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معزالدوله سرتیپ محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد حسین میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا حیدرخان سرتیپ محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسقلیخان علی اصغرخان علیخان محمد رضاخان محمود رضاخان

طایفهٔ امراء و خوانین اعیام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان محمد اسمعیل خان حاجی مصطفی خان محمد قلیخان

طایفهٔ حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول جعفقلیخان علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصرخان سرهنگ محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان

طایفهٔ قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ و رئیس نورالله خان محمد صادقخان علیمحمدخان احمدخان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسینخان سرتیپ و رئیس حاجی حسنعلیخان عباسقلیخان سرهنگ محمد صادقخان شهاب الدوله محمدخان ولد حاجی محمد حسینخان میرزا احمدخان ولد اسکندرخان سردار

طایفهٔ عزالدینلو

محمد قاسمخان حبیب الله خان محمد رضاخان محمد کریمخان

طایفهٔ شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام حاجی مهدیقلیخان محمد حسینخان سرتیپ و رئیس امامقلیخان محمود خان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان سلیمانخان سرهنگ

طایفهٔ حاجی مشهدی سیانلو

محمد تقیخان سرتیپ و رئیس محمد طاهرخان سرهنگ محمد رضاخان ولد رحیمخان میرزا ابا قرخان زکیخان علیخان

طایفهٔ شاه بوداغلو

محمود خان سرتیپ و رئیس حاجی محمد رضاخان علیمحمدخان احمدخان محمد اسمعیلخان

سایر طوایف

محمد صادقخان سرهنگ و رئیس فایخلو محمد رضاخان محمد قلیخان سرتیپ و رئیس طایفهٔ خونبردارلو محمد خان سرتیپ و رئیس کرلو محمد حسینخان کرلو

سایر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نه نفر

تحویلدار و یساولان و غیره

ده نفر

ذوالفقارخان تحویلدار امیرخان یساولباشی احمدخان نایب یساول

بایی یساولان

هشت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب اجل امجد الدوله

اسامی وزراء عظام واعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم وغیرهم
از قرار دستوراتی است تغییر نکرده فقط در دستهٔ قاضی او دلیل اشخاصی که نادر
بعضویت این مجلس محترم نائل و برقرار شده اند افزوده شد

نواب مشکوة الملک پسر مرحوم شاهزاده خضر میرزا | جناب محمد صادق خان شهاب الدوله

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون
دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سوارهٔ منصوره و پیادهٔ
نظام و خوانین نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر
امیر الامراء العظام حسنخان اجودانباشی کل نظام امیر تومان

ارباب قلم دفتر لشکر
ملتزمین رکاب مبارک وغیرهم
لشکر نویسان عظام

معتمد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکر
نویس باشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر
جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف
جناب میرزا اعلی معین لشکر
میرزا زین العابدین مستوفی نظام
حاجی میرزا احسنخان مستشار لشکر میرزا اعلی
ولد مرحوم حاجی میرزا افضل الله میرزا اعلی
ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر امیرزا
محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان
لشکر نویس حاجی میرزا اشرف غشم میرزا
مهدی نوری میرزا ابو القاسم ولد جناب
حاجی میرزا اعتبا سقلی میرزا عبد الله خان
وادجناب جلالتمآب فوام الدوله میرزا
حسنعلی ولد مرحوم میرزا نصر الله لاهیجانی

میرزا محمد حسین لشکر نویس پسر مرحوم میرزا یوسف
میرزا حسینعلی کرمانی معتمد لشکر میرزا
محمد لشکر نویس ولد مرحوم میرزا کاظم میرزا
نصر الله لشکر نویس میرزا علی اصغر برادر
متولیباشی سرکار فیض آثار رضوی علیه السلام
حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد
الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا
ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر
لشکر نویس حاجی میرزا محمد باقرخان لشکر
نویس پسر مرحوم میرزا عبد الله خان نوری
میرزا سید یقینخان تفرشی میرزا مهدی کجوری
میرزا امامقلی میرزا سید باقر تفرشی
میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا محمد حسین
تفرشی (میرزا یقینخان پسر مرحوم حاجی
میرزا اشرف تفرشی) میرزا

لشکرنویس میرزا حسنخان معاون
لشکر میرزا محمود لشکرنویس
نوادهٔ جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا عباس لشکرنویس و سررشته
دار کل میرزا عبدالکریمخان
لشکرنویس میرزا علی اکبر
لشکرنویس میرزا احمد علی آباد
حاجی میرزا رضای پسر مرحوم میرزا
حاجی میرزا جانی سررشته دار
اصطبل خاصه میرزا علی علوی
لشکرنویس میرزا سید مهدی
ولد میرزا سید کاظم وزیر الدوله
حاجی میرزا عبدالکریم لواسانی
میرزا سید حسین پسر مرحوم میرزا
شفیع مستوفی خزانه میرزا سید
ابراهیم میرزا زمان کرد ستانی
میرزا ابوالقاسمخان میرزا اسمعیل
خان لشکرنویس میرزا محمد ولد
مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی
میرزا محمد ولد میرزا عبدالحمید لشکر
نویس حاجی میرزا حسن برادر
زاده مشیر لشکر میرزا فرج خان
لشکرنویس میرزا علی ولد میرزا احمد
حسین نوری میرزا محمدخان
لشکرنویس فراهانی میرزا مصطفی
لشکرنویس ولد جناب وکیل لشکر

سررشته داران دفتر لشکر

میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان
میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا
اشرف لشکرنویس میرزا هدایت
الله ولد مرحوم میرزا اسماعیل
لشکرنویس میرزا حبیب الله
ولد میرزا احمد نوری میرزا علینقی
تفرشی میرزا سید احمد تفرشی
حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا
سید یوسف قاجار نویس
میرزا لطفعلیخان سررشته دار
پسر مرحوم میرزا غلامحسین
میرزا شفیع لواسانی میرزا
اسمعیل کابجی نویس میرزا
محمدعلی نوری میرزا محمود میرزا
رحمة الله نهاوندی میرزا
اسمعیل خان تفرشی میرزا حبیب الله
میرزا حسنخان میرزا فرج الله
سررشته دار میرزا سید علینقی
میرزا عنایت میرزا صادق
میرزا فتح الله میرزا نور الله ولد
مرحوم میرزا محمد مستوفی میرزا
اسمعیل میرزا حسن تفرشی
میرزا حسینخان پسر معاون لشکر
میرزا عبدالحسین میرزا محمد
کرکانی ولد مرحوم میرزا جعفر
میرزا اسمعیل طهرانی سررشته دار
میرزا یوسف سررشته دار تفرشی

سررشته داران توپخانه و قورخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا
علی سررشته دار میرزا سید تقی
میرزا اسمعیل میرزا علینقی میرزا
مصطفی میرزا علی

قورخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا
اشرف سررشته دار میرزا ولیقلی
سررشته دار میرزا اسدالله
سررشته دار میرزا علی اکبر
سررشته دار میرزا حسنخان
ولد مرحوم میرزا رفیعخان

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

منشیان

جناب فخامت نصاب میرزا محمدخان
دبیر لشکر و رئیس دارالانشا نظام
میرزا علیخان منشی باشی نظام
میرزا ابوالحسن میرزا علیخان
منشی باشی وزارت لشکر میرزا
کلبعلی میرزا هدایت الله
میرزا محمودخان میرزا کاظمخان

عرضبرد دفتر لشکر

میرزا مهدی عرضبیگ میرزا علی اکبر
میرزا جعفر میرزا حسن میرزا جعفر
ایضاً میرزا حسین میرزا آقا
میرزا محمد قلی میرزا آقا

ماموریت در ولایات و اذربایجان لشکرنویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام
میرزا سید مرتضی لشکرنویس
میرزا علی آشتیانی ایضاً حاجی
میرزا کاظمخان میرزا علی اشرف
میرزا اجل میرزا محمد میرزا احمد
آشتیانی حاجی میرزا ابوالحسن
لشکرنویس

سررشته داران علی

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا
میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم
ولد حاجی میرزا یوسف میرزا لطف
میرزا اسکندر میرزا عبدالله
سررشته دار میرزا محمود سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا
میرزا عبدالحسین میرزا احمد میرزا
صادق میرزا مصطفی منشی

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤتمن لشکرنویس
خراسان میرزا احمدخان لشکر
نویس ولد میرزا سید محمد

سرخس و دران

میرزا ابوسف میرزا محمد علیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی
فارس میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان و غیره

میرزا احمدعلیخان لشکرنویس میرزا
محمد لشکرنویس میرزا ابوتراب
سررشته دار

لرستان و بروجرد

میرزا اسحاقخان لشکرنویس پسر رحیم
میرزا اسمعیل لشکرنویس

عربستان

میرزا اسمعیل سررشته دار

سمنان و دامغان

میرزا سید محمد علی سررشته دار

عراق

میرزا سید باقر سررشته دار
مامور لشکرنویسی عراق

خمسه

میرزا علیمحمد برادر میرزا سید تقیخان
لشکرنویس

قزوین

میرزا سید ابراهیم لشکرنویس

مازندران

میرزا علیرضای لشکرنویس
میرزا جعفر سررشته دار

گیلان

میرزا ابوسفیخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا
فتح الله پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان ناصر لشکر
مامور کرمان میرزا اسدالله خان
لشکرنویس ولد میرزا احمد علیخان
میرزا عبد الله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان

میرزا علی ولد میرزا احمد لشکرنویس

ملایر و تویسرکان و نهاوند و کلیایگان و غیره

میرزا محمد قلی لشکرنویس میرزا
محسن سررشته دار پسر مشار الیه

اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی
کل نظام میرزا سید محمد حکیم
باشی توپخانه میرزا اسمعیل ضابط
جراح باشی میرزا فرج الله
سررشته دار المبا میرزا اسمعیل
سراج الاطباء

اطبا و جراحان خارج کاب

ومامور بزدان یاب صدر نیجاه شش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

(شاهزادگان و انهائیکه سمت
وزارت دارند)

جناب جلالتمآب امیر نظام گ
کزارکل مملکت آذربایجان
جناب جلالتمآب معین الملک سفیر کبیر
ووزیر مختار مقیم اسلامبول
نواب والا جهانوزیر میرزا امیر توما
حکمران شاهرود و بسطام
نواب والا معتمد الدوله والی
مملکت فارس نواب والا
فرمانفرما والی مملکت کرمان
وبلوچستان نواب والا
ضیاء الدوله نواب والا مؤید الدوله
نواب حشمت الدوله نواب حاجی
بهاء الدوله نواب شعاع الدوله
سلیمان میرزا نواب امیرخان سردار
نواب حاجی حسام السلطنه
والی ایالت کیلان وطوالش
نواب احتشام الدوله عبد
العلیم میرزا

سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی
صاحبمنصبان اعظام تولید بعضی
اشکالات میکرد و اسباب زحمت
وکفتکو میشد لهذا چندان
رعایت ترتیب نشد

امیر الامراء العظام سلیمانخان
صاحباختیار امیر الامراء العظام
رحمت الله خان سناری اصلان
امیر الامراء العظام ساعد الدوله
سردار رشتون عراق امیر الامراء
العظام نصر الملک امیر الامراء
العظام حسام الملک امیر تومان
والی کرمانشاهان امیر الامراء
العظام عزیز السلطان امیر
الامراء العظام نظام الدوله محمد تقی
ابراهیمخان نوری والی کرمانشاهان
امیر الامراء العظام شجاع السلطنه
جناب علاء الدوله عضاد الملک امیر الامرا

العظام سیف السلطنه جناب
فخامت مآب امیر الامراء العظام
حاجی شهاب الملک امیر الامراء
العظام یاور محمد خان سپهام الدوله
حاکم بجنورد امیر الامراء العظام
میر علیخان حشمت الملک امیر فاین
امیر الامراء العظام محمد باقر خان عماد
الملک وکیل طهماس امیر الامراء
العظام حاجی حسام الدوله مامور
اذربایجان امیر الامراء العظام
آقا خان امیر تومان امیر الامراء
العظام حاجی صمصام الملک
جناب فخامت مآب جهانگیر خان
وزیر صنایع امیر تومان امیر
الامراء العظام مظفر الله خان
امیر تومان عمدة السلطنه

ایضاً امرائیکه دارای امتیاز و نشان و حمایل امیر تومانی هستند

نواب نصرة الدوله مامور اذربایجان
جناب جلالتمآب نظام السلطنه
والی عربستان عمدة الامراء
العظام کنت دومنت فرت
نظم الملک ریئس پلیس

سر تیپان اول

(سوای سر تیپان اول که در جزو نوشته اند)
نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا
ژنرال اجودان حضور همایون
والی ولایات ملایر و تویسرکان
ونهاوند حسینقلیخان قاجار
قوانلو عبد الحسین خان جناب
محمد خان والی مامور اذربایجان
میرزا عطاء الله خان ولد مرحوم صدر اعظم
جناب حاجی حسینقلیخان صهر السلطنه
میرزا محمد علیخان معین نظام
عزیز الله میرزا یاور ظفر السلطنه
جناب مستشار الدوله میرزا
یوسفخان عبد الحسینخان افشار
حاجی حسینقلیخان برادر رسای
اصلان میرزا زکیخان نواب
محمد میرزا ولد مملک آرا نواب
جلال السلطنه محمد میرزا
عباسقلیخان اعتماد نظام سر تیپ
اول وضرغام نواب مستطاب
اشرف والا نایب السلطنه
محمد قاسمخان صاحب جمع امین
علیمحمد خان رادر جناب حاجی
السلطنه جناب نریمانخان
وزیر مختار مقیم وینه حاجی
عطاء الله خان

امیر زاده
عبد المجید میرزا حاکم سابق
قراجه داغ ولیخان نصر السلطنه
محمود میرزا سر تیپ اول حاجی
آقا غلام علی سر تیپ اول
میرزا حسینخان سپهام السلطنه
محمد علیخان پسر خازن الملک
نصر الله خان نلکرانی مخصوص
حضور همایونی اعتماد الحرم
حاجی سرور خان آقا باشی حرم
آقا بهرام خان میرزا ابو ترابخان
نایب اول اداره پلیس اسد الله
خان پسر مرحوم وزیر نظام
اسکندر خان افغان میرزا محمد خان
پیشخدمت خاصه و سر تیپ اول
غلامعلیخان سر تیپ اول پسر
سپهام الدوله جعفر قلیخان ولد
مرحوم قنبر علیخان سعد الدوله
عالمشاه میرزا فتح الله خان ظاهر
دیوانخانه میرزا سید عبد الکریم
پیشخدمت خاصه محمد باقر خان
سر تیپ سابق فوج یتیم شفائی

سر تیپان دوم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج
وسوارهٔ نوشته شده اند)
میرزا احمد خان مشاور
الوزاره خارجه محمد حسین
آرد لباشی سر تیپ دوم میرزا
حسنخان پسر مرحوم سپهسالار
میرزا اسد الله خان ولد میرزا عطاء
الله خان میرزا حسنخان پسر
پیشخدمت اذربایجان ابو طالبخان
محمد حسنخان شجاع الملک ولد
مرحوم عبد القادر خان شجاع الملک
محمد علیمیرزا میرزا جواد خان
حیدر خان ولد مرحوم آصف الدوله
میر سلیمان خان صاحب السلطنه
سر تیپ دوم میرزا احسنخان
ولد میرزا محسن مستوفی سر تیپ دوم
محمد حسین میرزا حاکم طارم سر تیپ دوم
میرزا اسمعیل ولد صحاف باشی
سر تیپ دوم میرزا عباسقلیخان
سر تیپ دوم

سر تیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سوارهٔ
وافواج نوشته شده اند)
داراب میرزا کامران میرزا
مرتضی قلیمیرزا ژنرال اجودان
حضور همایون عین الملک
میرزا محمد خان سر تیپ پسر مرحوم
صدر اعظم میرزا سید محمد خان

سرتیپ سرهنگ سابق فوج بهادر
اسمعیل خان ولد مرحوم محمد علیخان
ماکوئی علیقلیخان سرتیپ خارج
از فوج ایلات محمد علیخان ولد
مرحوم امیر الامراء مهدیخان
جهان بیگلو خانبابا خان پسر
صاحب اختیار میرزا علیخان افشار
حیدرقلیخان هراتی علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی بهاء الملک بن
عباسقلیخان هراتی سرتیپ
پشت کوهی مهدیخان قاجار
سیف الله خان لاریجانی میرزا
نصر الله خان مهندس ولد
علیرضا خان ژیرال اجودانباشی ولد
مرحوم مصمصام الدوله مصطفی
قلیخان ولد مرحوم ایضا محمد شیخا
بوکخان برادر شجاع السلطنه
حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم
اجودانباشی حیدرخان سرتیپ
پسر مرحوم حاجی سعد الدوله
محمودخان میرزا عبد الکریم بجان
سرتیپ حاجی محمد حسنخان زند
محمد حسنخان ولد مرحوم محمد خان
امیر توپخان محمد حسینخان ولد
مرحوم ایضا مرتضی قلی افای سرتیپ
خارج از فوج پنجم شفائی کوپلاد
خان بجنوردی یوسفخان سرتیپ
سابق سوادکوهی افشار میرزا مرتضی
خان ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز عبد العلیخان ولد سعد
السلطنه علیخان ولد مرحوم نظام
الدوله نصر الله خان ماکوئی
حبیب الله خان ولد ابو الفتح خان
ایلخانی اسد الله خان

پیشخدمت خاصه هایونی سرتیپ
میرزا غلامعلیخان ولد
جناب میرزا محمود وزیر سابق
دار الخلافه قاسمخان کروسی
محمد خان افشار میرزا احسنخان
سرحددار امان الله خان
پسر مرحوم ابراهیم افای ماکوئی
مرتضی خان دئین لکر افخار اسرام
آغا سلطان خواجه حاجی شیخ
محمد جعفر معتمد التجار آقا محمد طاهر

سرهنگان خارج از فوج

کلبعلیخان ولد مرحوم ایمن نظام
عبد العلیخان ولد مرحوم ایضا
مرتضی قلیخان سمنانی آقاخان
ولد مرحوم سلیمانخان امیر توپ
حسنعلیمیرزا جمشیدخان ولد
حاجی اردشیرخان علیخان ولد
مرحوم علی اکبرخان سرتیپ
رحمة الله خان شفائی میرزا
بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قلی
مقام علی اکبرخان اصفهانی
سرهنگ فوج سابق هاوند
کلبعلیخان پسر مرحوم نظام الدوله
محمد آقا ولد مرحوم حاجی بیرنجان
علیقلیخان شفائی محبجان
ولد شیخعلیخان حاجی فضلعلیخان
کاظمخان شفائی اسد الله خان
ماکوئی امیر اصلان میرزای
سرهنگ علیقلیخان علی
اکبرخان برادر مشار الیه
عباسقلیخان ولد مصطفی قلیخان
جهان بیگلو فتح الله میرزا
محمد کاظم میرزا ولد غلامشاه میرزا
زین العابدینخان احمدخان

میرزا مسعودخان عبد الله خان
ولد مرحوم جعفرخان ابو الحسنخان
محمدخان زندی فوج الله خان
حسینقلیخان سرهنگ سابق
فوج هفتم شفائی مهدیخان افشار
عبد العلیخان حسینعلیخان هراتی
ولد مرحوم مصطفی قلیخان ابراهیمخان
لاریجانی حسنخان افشار رشد
آبادی پاشاخان حشمت مظفر
السلطنه محمد حسنخان دوبرن
علیقلیخان کره غلامرضاخان
خانی مرتضی قلیخان ولد مرحوم
حاجی بهاء الملک اسد الله خان
ولد مرحوم حاجی سعد الدوله
آقاخان سرهنگ ولد مرحوم محمد
قلیخان زند بلی آغا مکلل خواجه
حسنخان برادر مرحوم علیخان فراش
میرزا علی اکبر زین العابدین میرزا
فتح الله خان قراگوزلو حسنخان
نوادهٔ جناب صاحبدیوان
حسین افای افشار محمدخان
دوجزینی میرزا محمد قلیخان ولد
مرحوم میرزا غفارخان کردستانی
یحیی خان پسر نصر الله خان عمید السلطنه
اسمعیلخان ولد مرحوم محمدخان امیر توپ

نایبان ژاجودانباشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب
اجودانباشی علی اکبرخان نایب
اجودانباشی مصطفی خان قاجار
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا
ارسلان میرزا سلطانمجید میرزا
مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهرخان

میرزا علی آقا اسد اللہ خان دبیلے
ناصر قلیخان میرزا یوسفخان
میرزا افضل اللہ خان یوسفخان
شقاقی غلام حسینخان دنبلی
کرجی سلطان احمد میرزا
علی اکبر خان نوادہ مرحوم فضلعلیخان
جعفر قلیخان قاجار محمد حسینخان
نوادہ مرحوم حاجی هادیخان
جهان بیگلو جعفرخان ولد مرحوم
حاجی محمد علیخان سرهنگ محمد
حسینخان پرجبشیقا یموتخان
هادیخان زرندی میرزا عبد اللہ
خان قائینی محمد آقا باقرخان
نوادہ حاجی محمد علیخان محمد علیخان
پسر مرحوم رضا قلیخان نایب الشیک
آقاسی باشی قزوینی غلام رضاخان
بطلبی قهرمانخان سید
حسنخان فیروزکوهی سید حسینخان
ایضا حسنخان ولد مرحوم علیقلی
خان میرزا عیسیخان ولد مرحوم
عبد الرسولخان بیوکخان
افشار مهدیخان ایضا محمد علیخان
ولد هاشمخان سیف اللہ خان
ولد ایضا میرزا احمدخان ولد
مرحوم حاجی شجاع الملک
نجفقلیخان عبد العلیخان افشار
داودخان ولد محمد علیخان سرتیپ
جلال الدین میرزا ولد مرحوم عماد
الدوله میرزا حسنخان امیرخان
آقا لرخان پسر جرئیل خان صبی
علی اکبر خان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان
سرهنگ اسکندرخان حسینخان
وان شکر اللہ خان علی آقا ولد
محمود آقا اسمعیلخان بطلبی

مرتضی قلیخان کرد رحمت اللہ خان
برادر مرحوم دبیر الملک
مصطفی قلیخان قاجار محمد علیخان
کرد بی غلام حسینخان ولد مرحوم
محمد علیخان سقزی قاسمخان
ملایری مصطفی قلیخان کرمانشاهان
قلیخان ولد مرحوم حاجی مهرزا صادقخان
محمد خان صاین قلعه محمد حسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی
میرزا افضل اللہ خان فیروزکوهی
میرزا تقیخان پسر میرزا اسمعیل
لشکر نویس میرزا حسینخان
ولد مرحوم میرزا ... غلام حسین
میرزا اسد اللہ خان نقرهچی
صادقخان مذنوب مرحوم وکیل
الملک نقیخان کرمانی
حسین آقا ولد علی بیک افشار
محمد قلیخان پسر بشیر الدوله
سلیمانخان نایب جودان باشی
ولد مرحوم مهدیقلیخان سرتیپ

یاوه از خارج از فوج

مرتضی قلیخان بوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیل خان رضا قلیخان
باغبیشه حسین بیک قراباغی
اسمعیل خان بادکوبه علیخان
مرندی عباس آقا ولد مرحوم
بهاء الدین آقا جعفر قلی بیک
مرندی محمد یوسفخان نمرانی
عزیز محمدخان ایضا جعفر قلیخان
هرانی محمدخان رجبخانی
کودرزی حسنعلیخان خمسه
شکر اللہ خان ایضا مرتضی قلیخان
قزوینی مرتضی خان ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ نسلی

عباسقلی بیک ولد مرحوم جعفر
قلی بیک لطفعلیخان اکبرخان
ولد مرحوم محمدخان امیر توپخان
شکر اللہ خان ولد مرحوم اسمعیل
جهان بیگلو رضا قلیخان ولد ایضا

معلمین ایرانی

کریمخان میرزا عبد الوهابخان
سرهنگ علیخان قاجار محمد علیخان
عبد الحسین میرزا سرهنگ
محمود میرزا مصطفی بیک
میرزا شکر اللہ میرزا محمد علی
میرزا اسحق معلم میرزا محمد
خان معلم محسنخان

معلمین فرنگی ازقدیم و جدید

ژنرال اندره مسیو لمیر
موزیکانچی باشی ژنرال واکرخان
مسیو لاگوس (پهلوی) استاد
کارخانه فشنگ سازی
مسیو مرل جنرال استودلخ
معلم پیاده نظام کپیتن کرکی
معلم پیاده نظام کپیتن کاپرل
معلم پیاده نظام (جنرال
پروشنک معلم توپخانه)
مسیو کاردوز موزیکانچی باشی پیاده
نظام مسیو ودل نایب اول
شاسور آدف

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید اطریشی
یکصد و شصت و نه نفر
سرهنگ ده نفر نایب سرهنگ
کرد رجه آنها یاوداوتی ات
ده نفر یاوردوبیم نایب نفر

سلطان چهل و هفت نفر
نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دوم
هفده نفر وکیل باشی و پنجاه نفر
دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان فاجار سرتیپ محمد
حسن میرزا سرتیپ

مترجمین

میرزا محمد علی سرتیپ

عدد سرباز کل جدید الانتظام

موسوم عبده سرباز قاجار

صاحبمنصبان و معلمین فرنگی و ایرانی

صاحبمنصبان

میرزا کوچکخان سرتیپ اول و صحاف
السلطنه رئیس

لشکرنویس

دو داوه جناب جلالتمآب نظام الملک
مرتضی قلیخان سرهنگ ناظم
میرزا علی اصغرخان سرهنگ اجودان
احمد میرزا سرهنگ کابدار
جناب شیخ احمد قاضی پیشنماز
میرزا هدایت منشی

معلمین ایرانی

دوازده نفر

معلمین فرنگی

میو پروشنل معلم علم توپخانه
میو مکار سرتیپ معلم موزیک
دکتر مرل معلم زبان فرانسه
میو مونتل معلم تیراندازی

شاگردان

صد و هفتاد نفر
مهندس پانزده نفر
توپخانه بیست نفر پیاده نظام

چهل نفر زبان فرانسه و غیره
پانزده نفر طبیب پانزده نفر
موزیک پنجاه و پنج نفر
نقاشی و علم حیوانات ده نفر

توپخانه مبارکه

بامارت نواب اشرف والا
آقای فتحعلیخان امیر توپخانه
و ریاست امیر الامراء العظام
امین نظام رئیس توپخانه

عدهٔ نفرات کل توپخانه

شش هزار و چهارصد و هشتاد
و هفت نفر

رؤساء

دو نفر
نواب اشرف والا آقای فتحعلیخان
امیر کل توپخانه مبارکه امیر
الامراء العظام امین نظام رئیس
کل توپخانه
آنهائی که در کلیهٔ توپخانه
مشغول و دخیل خدمتند پنج نفر
میرزا محمد علی اعتماد لشکر
لشکرنویس توپخانه و اصطبل
توپخانه میرزا اسمعیلخان
اجودانباشی توپخانه جنرال
پروشنل خان معلم جنرال
واکرخان معلم میرزا ابراهیمخان
سرتیپ فرمانده و رئیس میدان
و معلم پسر مرحوم میرزا علی
اکبرخان اجودانباشی

نفرات افواج و طوایف

شش هزار و یکصد و چهارده نفر
پیشخدمتان و اطباء و ارباب قلم
و اصناف و سرایدار و موزیکانچی
و شیپورچیان سیصد و شصت و شش نفر

تشخیص افواج توپخانه

کلیهٔ توپخانه صوف شسته شده است
از دو تومان تومان اول
عبارت از افواج و طوایف توپخانه
است که دوازده فوج است که ترتیب
فوجی و تومان بتفکیک نوشته میشود

افواج آذربایجانی

از بابت تومان اول سرهنگ و
پنجاه و هفت نفر فوج بهادران
بهادر لو جمعی محمد تقیخان سرتیپ
ولد مرحوم اللهوردیخان امیر
تومان رئیس سابق توپخانه
دویست شصت و هفت نفر
فوج اول بهادر لو جمعی غلامحسینخان
ولد مرحوم صفرعلیخان سرتیپ
دویست و پنجاه و پنج نفر
فوج بهادران افشار جمعی خسروخان
ضرغام الدوله سرتیپ اول دویست
و پنجاه و پنج نفر فوج اول
افشار جمعی خسروخان ضرغام الدوله
سرتیپ صاحب اختیار دویست و
پنجاه و یک نفر
فوج دوم تبریز وارد بیلی جمعی
حاجی شکورخان سرتیپ اول
سیصد و هفتاد و هشت نفر
فوج سیم اردو نفی جمعی حاجی میرزا
فرج خان سرتیپ دوم
دویست و شصت و نه نفر
فوج چهارم مرندی جمعی میرزا
شفیعخان مؤتمن نظام سرتیپ اول
دویست و پنجاه و چهار نفر
فوج پنجم خوئی سرتیپ محمد حسینخان
صد و هشتاد و هشت نفر
فوج ششم لک صد و نود و هشت نفر

فوج هفتم شقاقی جمعی عسکرخان
سرهنگ دویست و چهل و سه نفر

فوج هشتم خانهای جمعی میرزا فتح الله
خان سرهنگ یکصد و بیست و پنجاه نفر

فوج نجم ان مقدم جمعی بوکخان
سرهنگ دویست و چهل و هشت نفر

افواج اعراقی از باب توپخانه

سه هزار و پنجاه و هفت نفر

توپچیان کوچک نواب اشرف والا
امیر توپخانه که از اولاد و خصمنصبان
توپخانه هستند پنجاه نفر

فوج خمسه جمعی تیمورخان
دویست و بیست و هشت نفر

فوج اول و دوم و سوم خرقانی جمعی
اصلانخان سرهنگ اول
با نصد و بیست نفر

فوج جدید خمسه و کرهانشاهی
مشتمل جمعی میرزا اسمعیل خان
اجودانباشی دویست و چهل نفر

فوج قوزینه جمعی علی اکبرخان سرهنگ
دویست و چهل نفر

فوج افشار بکشلو جمعی حاجی
باقرخان سرهنگ صد و
شصت و هشت نفر

فوج کوسی جمعی علیرضاخان
سرهنگ دویست و پنجاه نفر

فوج هدایی جمعی حسینقلیخان
ضیاء الملک سرهنگ اول
یکصد و چهل نفر

توپچیان قراگوزلو جمعی عماد
السلطنه حسینقلیمیرزا یک
صد و پنج نفر

توپچیان نهاوندی جمعی محمدعلیمیرزا
سرهنگ یکصد شصت و سه نفر

توپچیان مهندس ملایری
جمعی ذوالفقارخان سرهنگ
و قلعه بیکی یکصد و پنجاه و چهار نفر

توپچیان جدید طرح اطریشی
با نضمام صاحبمنصبان
جمعی مهدیقلیخان سرهنگ
یکصد و هشتاد و دو نفر

توپچیان اصفهانی بسرهنگی
عبدالحسین خان
یکصد و بیست و پنج نفر

توپچیان شیرازی و بوالوردی
جمعی حاجی عبدالحسین خان سرهنگ
اول یکصد و پنجاه نفر

توپچیان بسطامی جمعی عباس
میرزای سرهنگ یکصد و
بیست نفر

توپچیان انزلیچی و اشرفی
جمعی میرزا محمدخان سرهنگ
هفتاد و شش نفر

توپچیان زرندی بسرهنگی
آقاخان سی و شش نفر

تشخیص صاحبمنصبان و تابین

از شش هزار و چهار صد و هشتاد و هفت نفر

عدهٔ نفرات موجودی توپخانه

پانصد و شصت و هشت نفر

ارباب منصب هستند
از رؤسا و سرکردگان و خصمنصبان
و ارباب بطلان و اطباء که از قرار
تفصیل ذیل تشخیص داده میشوند
باقی که پنجهزار و نهصد و نوزده
نفرند تابین و غیره نمیشوند
از اینقرار

توپچی باضما و کل و سرجوقه

پنجهزار و هفتصد و چهل و دو نفر

موزیکانچی و شیپورچی

هشتاد نفر

اصناف

از حداد و نجار و مزاج و خیاط
بیست و سه نفر

سرایدار و سقا

بیست و هفت نفر

مستمری بگیر

از اولاد صاحبمنصبان
متوفای توپخانه چهل و هفت نفر

اسامی صاحبمنصبان کل توپخانه

از حاضرین رکاب مبارک و
مأمورین سرحدات و متوقفین
و مرخصین خانه

سرتیپ اول و دوم و سوم

سی و دو نفر

جناب امیر الامراء العظام حاجی
شهاب الملک حاجی شکورخان
سرتیپ اول و معتمد نظام

اصلانخان سرتیپ اول شهاب نظام
حاجی میرزا فرج خان سرتیپ دوم
خسروخان نصرالدوله سرتیپ
اول میرزا شفیعخان مؤمن نظام
سرتیپ اول میرزا فتح الله خان
سرتیپ اول حاجی عبدالحسنخان
سرتیپ اول محمدیقیخان
سرتیپ دوم حسینقلیمیرزا
عماد السلطنه سرتیپ دوم
ذوالفقارخان قلعه بیکی سرتیپ
دوم مرتضی قلیخان سرتیپ
توپچیان خمسه امیر الامراء
العظام امین نظام

ابو طالبخان سرتیپ یوتیم شاقیان
سرتیپ افشار عسکرخان سرتیپ
شقاقی محمد حسینخان سرتیپ
قزاق بیوکخان سرتیپ مقدم
علیرضاخان سرتیپ کردستی
حسینقلیخان ضیاء الملک سرتیپ
اول همدانی قهرمان میرزای
سرتیپ پسر نواب والا عزالدوله
عبدالحسین میرزای سرتیپ پسر
مرحوم محسن میرزای امیر آخور
حسنخان سرتیپ اسمعیلخان
سرتیپ حسینخان سرتیپ برادر
زاده جناب وزیر نظام حسینخان
سرهنگ ادوبقی حاجی باقرخان
سرهنگ انشار بکشلو یموت خان
سرهنگ علی اکبرخان سرتیپ
قزوینی محمد آقای سرتیپ
محسنخان سرتیپ امیرخان
سرتیپ موزیکانچیان احمد آقا
سرتیپ کرمانی میرزا محمدخان
سرتیپ پسر ملک الاطباء

سرهنگان

نیجاه و نه نفر

اسدالله میرزای سرهنگ
محمد علیمیرزای سرهنگ سیف
الدین میرزای سرهنگ بهادلو
غلامحسینخان سرهنگ بهادلو
حبیب الله خان سرهنگ افشار
محمد علیخان سرهنگ فوج اول
افشار ابوالقاسمخان سرهنگ
تبریزی میرزین العابدینخان
سرهنگ اردبیلی فتحعلیخان
سرهنگ خوئی محمد صادق خان
سرهنگ ایروانی مرحوم وزیر نظام

آقاخان سرهنگ شقاقی
پاشاخان سرهنگ شقاقی
حاجی علی اصغرخان سرهنگ
شقاقی فتح الله خان سرهنگ
خلخالی پاشاخان خلخالی
فوج الله خان سرهنگ طالش
حسینخان سرهنگ حسنخان
سرهنگ توپخانه طرح اطریشی
معلم مدرسه ناصری اسدالله
خان سرهنگ توپخانه طرح اطریشی
محمد علیخان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی میرزا باقرخان
سرهنگ پسر هندس باشی
میرزا حسینخان سرهنگ مامور
تحویلداری توپهای ابراهیمی
حسنخان سرهنگ پسر مرحوم
احمدخان عمید الملک میرزا
رضاقلیخان سرهنگ امان الله
خان سرهنگ هاشمخان سرهنگ
حاجی محمد باقرخان سرهنگ
محمد ولیخان سرهنگ مصطفی
خان سرهنگ ولدامیر الامراء
العظام امین نظام عباس
میرزای سرهنگ یوسفخان
سرهنگ خمسه کلبعلیخان
پسر مرحوم نظام الدوله محمد
ناصرخان ولد حاجی شهاب الملک
علیخان سرهنگ افشار
حسینقلیخان سرهنگ اردبیلی
هاشمخان سرهنگ قاجار
خانبابا خان سرهنگ ولد مرحوم
حاجی قنبر علیخان سعد الدوله

غلامحسینخان سرهنگ تنکابنی
محمد باقرخان سرهنگ یوسف میرزای
سرهنگ خمسه مرتضی قلیخان
سرهنگ مظفرخان سرهنگ
کردستی فوج الله خان سرهنگ
شیرازی مصطفی خان سرهنگ
بوالوردی فوج الله خان سرهنگ
علینقی خان کردستی قلیخان همدانی
محمد صالح خان محمد ناصرخان
قاجار سلطانحسین میرزای
سرهنگ شیپورچی یوسفخان
سرهنگ موزیکانچیان
حسن رضاخان سرهنگ کرمانی
آقاخان سرهنگ زرندی
فاسمخان سرهنگ مامور ذخیره
عبدالحسینخان سرهنگ مامور اصفهان
میرزا مهدیخان سرهنگ مامور
اصفهان حاجی خضرقلیخان
سرهنگ مامور توپخانه
توپخانه فارس میرزا غلامحسینخان
سرهنگ مامور اصفهان
میرزا سیدجوادخان سرهنگ مامور
اصفهان محسن میرزای همدانی
ابوالفتح خان سیلاخوری

نایبان اجوداناشی

پانزده نفر

میرزا حسینخان نایب اول اجوداناشی
عبدالحسین میرزا پسر مرحوم معزالدوله
سلطانمحمد میرزا میرزا نجات
الله خان میرزا سیدعلیخان
علی اکبرخان بصفقلیخان بیوکخان
کردستی میرزا علیخان مصطفی
قلیخان همدانی اسمعیل آقا مامور
فضل الله میرزا حاجی عبدالله خان

میرزا آن خان کرمانی

یاور ان اوّل و دوّم

نود و پنج نفر

حسینخان یاور اوّل هاشمخان یاور اوّل بهادر لو نریمانخان یاور اوّل محمّدعلیبیگ یاور اوّل فتح بهادر خان افشار حبیب الله خان یاور اوّل باقرخان یاور اوّل حاجی عزیزخان یاور اوّل قلیچخان یاور اوّل اردوبیگی میرزا غفارخان یاور اوّل اردوبیگی حاجی محمّدخان یاور اوّل اردوبیگی حسینخان یاور اوّل اردوبیگی محمّدعلیبیگ یاور اوّل مرهم عبدالله خان یاور اوّل شفا عبدالله خان یاور اوّل میرزا احمدخان یاور اوّل محمّدافضل بهادر لو میرزا علیخان یوسف بیگ یاور دوّم بهادر لو باقرخان یاور افشار پاشاخان یاور افشار علیقلیخان یاور افشار محمّدجعفر آقای یاور افشار عبدالعلیخان یاور افشار میرزا نورالله یاور افشار اسمعیل بیگ یاور تبریزی محمودخان یاور تبریزی جهانگیرخان یاور اردوبیگی

محمّدحسین بیگ یاور مرهم میرزا ذکیخان یاور مرهم سید مهدی بیگ یاور مرهم کلبعلیخان یاور خوی غلامعلیخان یاور خوی احمد آقا یاور خوی حیدرخان یاور خوی حاجی آقا بیگ یاور خوی آقا بیگ یاور اوّل غلامحسینخان یاور شقاقی میرزا یوسفخان یاور اوّل مقدم

صادقخان یاور مقدم شریفخان یاور خمسه علیقلیمیرزا یاور خمسه خسروبیگ میرزا یاور خمسه محمّدعلیبیگ یاور خمسه میرزا حسینخان یاور فزوینی میرزا حسن یاور فزوینی اسمعیل خان یاور دوّم فزوینی مصطفیخان افشار بکشلو ولیخان یاور خرقانی خلدآدخا یاور نهاوندی نورالله خان یاور خرقانی آقاخان یاور نهاوندی ابراهیمخان یاور مهندس ملایری عبدالله خان یاور شرابی حیدر قلیچخان یاور شرابی میرزا سید حسین یاور میرزا ابوالفتح خان یاور میرزا غلامحسین یاور علی اکبرخان یاور میرزا سید علیقلی یاور محمّد طاهر میرزا یاور میرزا صادق یاور کلهائی علی اکبرخان یاور سنگانی فرهادون بیگ یاور میرزا علی اکبر یاور طرح جدید اطریشی میرزا یحیی طرح جدید اطریشی میرزا محمّد یاور طرح جدید معلم مکتب ناصری میرزا محمّدعلیخان یاور طرح جدید اطریشی عبدالعلیخان یاور سلیمان میرزا یاور معلم توپخانه کوچک

ارباب قلم

بیست و شش نفر

میرزا عبدالکریمخان منشی باشی توپخانه و قورخانه میرزا علی علوی لشکرنویس میرزا اسماعیل لشکرنویس برات نویس توپخانه

میرزا اسمعیل سررشته دار دفتر تومانجات
میرزا اعلی سررشته دار میرزا سید نقی
سررشته دار میرزا نصرالله سررشته
دار میرزا اعلی سررشته دار توپچیان
خلخالی میرزا رفیعخان سررشته دار
میرزا نصرالله سررشته دار ماژندی
میرزا محمد علیخان سررشته دار
میرزا عباس سررشته دار میرزا
احمد افا سررشته دار میرزا حسن
سررشته دار میرزا مصطفی ایضا
میرزا عیسی خان ایضا میرزا آقا
سررشته دار توپچیان طهرانی
میرزا علیرضا سررشته دار میرزا
عیسی ایضا میرزا امهک مشرف
میرزا حسین ایضا میرزا ابوالقاسم
ایضا میرزا محمدرضا ایضا میرزا
سید احمد ایضا میرزا علی اکبر ایضا
میرزا محمد علی ایضا میرزا فتح الله
ایضا میرزا بزرگخان ایضا میرزا
اسمعیل ایضا میرزا آقاخان
سیلاخوری میرزا لطفعلی دفتر

اطبّاء و جرّاحان

ده نفر

میرزا سید محمد حکیمباشی توپچیان
میرزا محمد حسین طبیب بندگ میرزا
محمد حسین طبیب شیرازی مأمور
خراسان میرزا عبدالله طبیب مأمور
اذربایجان میرزا حسن طبیب
مأمور فارس ابوالفتح میرزای
طبیب میرزا احمد طبیب میرزا
غلامرضا طبیب میرزا حسن جرّاح
سید عیسی جرّاح مأمور خراسان
میرزا بزرگ دوا ساز و عکاس توپچیان

اجزادار شفاخانه جدید ناصری توپچیان

پانزده نفر

میرزا زین العابدین طبیب میرزا
ابوالقاسم طبیب و پسر منظمات
دارالشفاء میرزا کاظم جرّاح
میرزا آقای دوا ساز ناظر
پرستار چهار نفر آشپز و
رخت شوی دو نفر فراش
و قراول چهار نفر

سایر ارباب مناصب

از سلطان و اجودان و نایب و
غیره که در تمام افواج توپخانه
هستند سیصد و نه نفر

اداره اصطبل توپچیخانه

برنا بست و امیر آخور و امیرالامراء
العظام محمد حسینخان پیشخدمت
مخصوص حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

اعتماد لشکر لشکرنویس کل توپخانه
مبارکه و اصطبل توپخانه میرزا
علیرضا لشکرنویس راه نویس
اصطبل میرزا احمدخان امیر آخور
میرزا علینقی سررشته دار میرزا
محمود مشرف یحیی خان نایب اول
حسن بیک نایب اول علیخان نایب
و نخوه دار کاظمخان نایب سیلاخوری
باشی استاد حاجی علی نعلبند
نعلبند و آخرچی شش نفر
جلودار چهارده نفر

خمسه

محمد ابراهیم بخارا پیش پیشخدمت و نخوه دار
باباخان نایب اول فتح الله خان
نایب اول حاجی قفیخان نایب اول
قنبر علیخان نایب اول نایب دوم
هشت نفر جلودار شانزده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول حسنخان نایب
دوم جلودار شش نفر

هشاوند

هاشمخان نایب اول آقابابا خان
نایب اول غلامعلی بیک نخوه دار
هادی بیک نایب دوم جلودار
هشت نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول علیخان
و نورالله خان نایب دوم جلودار
شش نفر

ساوه

هدایت الله بیک نایب دوم عنایت
الله بیک نایب دوم زین العابدین بیک
نخوه دار جلودار دو نفر

سایر ولایات و سرحدات

اذربایجان

جلیل خان سرهنگ و امیر آخور
نایب دو نفر جلودار ده نفر

خراسان و قاین و سیستان

محمدمهدیخان رئیس رشیدخان نایب اول
مومنخان نایب اول نایب دوم
دو نفر جلودار هشت نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دوم
نفر جلودار دو نفر

شیراز

عنایت الله بیک نایب اول
جلودار پنج نفر

عربستان

زمان بیک نایب دوم جلودار
دو نفر

لرستان

افاخان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

کرمانشاهان

محمود خان نایب اوّل جلودار
شش نفر

کردستان

افراسیابخان نایب اوّل جلودار
دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اوّل
جلودار دو نفر

فورخانهٔ مبارکه

ابو الجمعی جناب فخامت نصاب جهانگیر
خان وزیر صنایع امیر توپخانه
هفتصد و هفت نفر

رکاب مبارک

چهار صد و شصت و دو نفر

معارف

دویست و پانزده نفر
جناب فخامت نصاب جهانگیر خان وزیر
صنایع امیر توپخان وزیر توپخانه
میرزا حبیب الله لشکرنویس مستوفی

سرتیپان وغیره

محمد علیخان پسر مرحوم اقبال السلطنه
عبد الله خان زین العابدینخان سرتیپ
برادر جناب وزیر بقایا میرزا حسینخان
غلام حسینخان میوه چی معلم
میکائیل توپخانهٔ مبارکه

سرهنگان

هاشم خان مباشر کارخانهٔ آتشبازی
میرزا محسن میرفینجان
شیخعلیخان میرزا حسینخان
میرزا سید حسین مصطفی خان
نایب اجودانباشی میرزا مهدی

نایب اجودانباشی حسینخان
قرهبیگی نصیرخان قزوینی نایب
اجودانباشی محمد ناصرخان
وموسی خان نوادههای مرحوم
صدر اعظم سید علی اصغر خان
سرهنگ یوسفخان نایب اجودانباشی

اشرنویس و سررشتهدار

میرزا مهدیخان میرزا اشرف
میرزا نصرالله میرزا ولیقلی
میرزا اسدالله میرزا علی اکبر

حکیمباشی و نقابتپناه

میرزا علی آقای حکیمباشی میرزا
عبد الرحیم نقابتپناهی میرزا
عبد الرحیمخان طبیب میرزا
مهدی باغبان

یاوران

نصرالله بیک یاور اوّل و تحویلدار
انبار خالصه میرزا ابو القاسم
یاور اوّل و تحویلدار خاصه انبار
کار نوروز علیخان یاور و تحویلدار
قورخانهٔ توپ و غیره شهباز خان
یاور و تحویلدار انبار تفنگ
حاجی عبد الله بیک یاور و مباشر
کارخانهٔ مزاجی طهماسب بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ چاشنی ساز
غایبدین بیک یاور و مباشر کارخانه
مهران علی اکبر سلطان مباشر
کارخانهٔ طرقه سازی سید
درویش مباشر کارخانهٔ کلوله تراشی
وسوهانکار میرزا احمد یاور اوّل
و مباشر دواخانهٔ همدان سید
کاظم یاور اوّل مباشر کارخانهٔ طبل
و شیپور سازی آقا سید حسین
یاور و مباشر کارخانهٔ اسباب مرمتی

موزیکان کاظمخان یاور اوّل
و مباشر کارخانهٔ ریخته گری
عبد الحسینخان یاور اوّل مباشر
کارخانهٔ فشنگ کاغذی حسن بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ فشنگ کاغذی
میرزا محمد بیک یاور و مباشر کارخانجات
چرخ بخار امام ویردی بیک
یاور و مأمور کرمانشاهان
حاجی ابو طالبخان یاور اوّل
محمد علیخان یاور و مأمور عربستان
میرزا بیک یاور و مأمور خمسه
محمد علیخان یاور و مأمور قزوین
حاجی اسمعیل یاور میرزا ابو القاسم
یاور مهدیخان یاور محمد علیخان
یاور میرزا علی اکبر یاور میرزا
محمد خان نوری استاد میرزا احمد
نجار باشی پیشکارخانجات نجاری

سلطان

سه نفر

اصناف صنعت کار

یکصد و بیست و چهار نفر
تفنگ ساز و پرداخنگر و فنداز
پانزده نفر ریخته گر و وارد
نفر توپ ریز پنج نفر سرّاج
بیست نفر دواتگر ده نفر
سوهانکار ده نفر چاشنی ساز
هفده نفر نجار ده نفر
حدّاد ده نفر نقاش پنج نفر
کلوله ریز ده نفر

قورخانچی

دویست و بیست نفر کارخانهٔ
فشنگ فلزی بیست و هفت نفر

معارف

چهار نفر میوه چی معلم میکائیل

طهماسبخان سرهنگ ناظم کارخانه
سلطان نفر نایب نفر

سایر

بیست سه نفر

ولایات

دویست و چهل و پنج نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ
سی و نه نفر معارف بیست و
یکنفر سایر هیجده نفر

اصفهان

جمعی میرزا احسنخان سرهنگ
هفده نفر معارف هفت نفر
سایر ده نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان ده نفر
سلطان نفر سایر نه نفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب سه نفر
نایب نفر قورخانچی دو نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک پنجاه نفر
معارف هفده نفر سایر
سی و سه نفر

بروجرد و عربستان

ده نفر

بروجرد جمعی میرزا ابوالفتح یاور
سه نفر

عربستان جمعی محمد صادق بیک نایب
هفت نفر

فارس

جمعی احمدخان سرتیپ بیست و شش نفر
معارف هشت نفر سایر
شانزده نفر

کرمان

جمعی علیاکبرخان یاور بیست و هفت
نفر معارف چهارده نفر
سایر بیست و سه نفر

کرمانشاهان

جمعی محمد علیخان سلطان
بیست و هشت نفر معارف
هفت نفر سایر بیست و یکنفر

کردستان

جمعی غلامحسینخان یاور اول
شانزده نفر معارف پنجنفر
سایر یازده نفر

ارسنجان

جمعی محمد حسن بیک نایب
چهار نفر نایب نفر
قورخانچی سه نفر

قزوین

دو نفر نایب نفر قورخانچی نفر

یزد

جمعی عبدالوهابخان سلطان شش نفر
سلطان نفر سایر پنجنفر

زنبورکخانه مبارکه

نصرالله خان سرتیپ بورکچی
وربیر قراسوران دارالخلافه
عبدالحسینخان سرهنگ
علیمحمد بیک یاور اول
اسمعیلخان یاور دوم

موزیکانچیان صاحبمنصبان

شکرالله خان سرتیپ محمدحسنخان
سرتیپ نواده مرحوم خانبابا خان
سردار کل محمدعلیخان سرهنگ
موزیکانچی صفرعلیخان سرهنگ
غلامحسین بیک یاور

دسته جات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان توپخانه

دسته

اسکادرون دوبار پ

دسته

لودائی و شهرستانکی

دسته

مخصوص قوللر شرفوالاتابک السلطنه

دسته

موزیکانچیان قراولخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخور پ

دسته

موزیکانچیان فوج خرقانی

دسته

موزیکانچیان فوج بهادران

دسته

موزیکانچیان فوج ششم اقبال

دسته

موزیکانچیان فوج قزوین

دسته

موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو

دسته

موزیکانچیان فوج قدوسی

افواج قاهره فوج بهادران نمره (۱)

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر توپخانه

فوج اول خاصه نمره (۲)

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر توپخانه

بسرتیپی حاجی نقدعلیخان سرتیپ دوم

فوج ششم اقبال
نمره (۳)

ابوالجمعی شجاع السلطنه
بسرتیپی یوسفخان سرتیپ سیم

فوج دویم نصرت
نمره (۴)

محمدقلیخان سرتیپ

فوج دویم خاصه
نمره (۵)

ابوالجمعی عبدالحسین میرزای
نصرة الدوله امیرتومان بسرتیپی
احمدخان

فوج چهارم مرتبه
نمره (۶)

آقاخان امیرتومان

فوج امیریه
نمره (۷)

جمعی لطفعلیخان سرتیپ حاجی
احمدخان سرتیپ عبدالحسینخان
سرهنگ

فوج مخبران
نمره (۸)

ابوالجمعی شجاع السلطنه
بسرهنگی میرزا یوسفخان

فوج پنجم شقاقی
نمره (۹)

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
بسرتیپی علیقلیخان سرتیپ

فوج هفتم شقاقی
نمره (۱۰)

جمعی شجاع السلطنه

فوج ششم شقاقی
نمره (۱۱)

ابوالجمعی عبدالحسین میرزای
نصرة الدوله امیرتومان بسرتیپی
اسدالله خان سرتیپ

فوج قهرمانیه
نمره (۱۲)

ابوالجمعی عزیزالله میرزا ظفر
السلطنه بسرهنگی رضاخان سرهنگ

فوج پنجم پلات
نمره (۱۳)

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
رحیمدادخان سرتیپ

فوج تخته قاپو
نمره (۱۴)

ابوالجمعی نصرة الدوله علیقلی خان
سرتیپ

فوج اردبیل شاهسون
نمره (۱۵)

بسرتیپی محمدولیخان قاجار

فوج هفتم خلخالی
نمره (۱۶)

عزیزالله میرزا ظفر السلطنه

فوج مظفر مراغه
نمره (۱۷)

ابوالجمعی حاجی قلیخان قاجار

فوج سیم مراغه
نمره (۱۸)

ابوالجمعی فتح الله خان سرتیپ

فوج چهارم جدید مراغه
نمره (۱۹)

ابوالجمعی فضلعلیخان سرتیپ

فوج هفتم افشار
نمره (۲۰)

ابوالجمعی خسروخان سرتیپ

فوج ششم افشار
نمره (۲۱)

ابوالجمعی لطفعلیخان سرتیپ

فوج جدید افشار
نمره (۲۲)

ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ
افشار پسر حاجی بهاء الملک

فوج نهم خوئی
نمره (۲۳)

ابوالجمعی حیدرخان سرتیپ

فوج یکم ارجوئی
نمره (۲۴)

حیدرخان سرتیپ دوم

فوج مخبر ارمکوئی
نمره (۲۵)

بهلول پاشاخان سرتیپ
محمد پاشاخان سرتیپ

فوج مخصوص
نواب اشرف لانایب السلطنه
امیرکبیر وزیرجنگ
نمره (۲۶) ابوالجمع
میرزا احمد سلطان معین مظام د
سرتیپی یفرخان

فوج اول طهران
نمره (۲۷)

ابوالجمعی امیرخان سردار امیرتومان

فوج مخبر اردبیل
نمره (۲۸)

جمعی محمدحسنخان سرتیپ

فوج بهادر اردبیل
نمره (۲۹)

علیقلیخان سرتیپ اول حاجی
محمدحسینخان سرهنگ

فوج دویم خلج ساوه
نمره (۳۰)

سیف السلطنه امیرتومان

فوج مخبر اردبیل
نمره (۳۱)

ابوالجمعی سیف السلطنه
بسرهنگی فضل الله خان

فوج ششم قدیم خمسه
نمره (۳۲)

ابوالجمعی مظفر الدوله

فوج دویم خمسه
نمره (۳۳)

جمعی علاء الدوله

فوج کردسی

جمعی جانبجلالتمآب امیرنظام
بسرتیپی عبدالحسینخان نمره (۳۴)

فوج مخبر اکردستان
نمره (۳۵)

جمعی محمدعلیخان سرتیپ ظفر الملک

فوج اول قدیم قزوین
نمره (۳۶)

ابوالجمعی نصر الملک امیرتومان
بسرتیپی میرزا نبی خان هدایت
الله خان سرهنگ

فوج دویم جدید بیضه
نمره (۳۷)

نصیر الملک امیر تومان بریتپ
مصطفی خان در
فوج پیدل افشار بکشلو نمبر (۳۸) ۵۰۰
ابو الجمعی حسنخان اجود انباشی
کل برهنکے علیخان پسر مرحوم
حاجی اسد الله خان
فوج ششم جزائرے نمبر (۳۹) ۵۰۰
ابو الجمعی اجود انباشی
برهنکے علیمحمد خان
فوج بهادر اژدر چشمت نمبر (۴۰) ۵۰۰
ابو الجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج هفتم عرب و عجم نمبر (۴۱) ۵۰۰
ابو الجمعی محمد اسمعیل خان سرتیپ
فوج مخبر اژدهم زرکوهی
نمبر (۴۲) ۵۰۰
ابو الجمعی میرزا اکبر خان صمصام
السلطنه سرتیپ اول برهنکے
مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه نمبر (۴۳) ۵۰۰
ابو الجمعی حاجی سلطان امیر السلطا
برتیپ حاجی حسینعلیخان سرتیپ اول
فوج پیدل ریحانی نمبر (۴۴) ۵۰۰
ابو الجمعی میرزا احمد خان سرتیپ
فوج پیدل تنکابنی نمبر (۴۵) ۵۰۰
ساعد الدوله امیر تومان و یاور
نصر السلطنه سرتیپ اول
فوج پیدل بندپے نمبر (۴۶) ۵۰۰
ابو الجمعی میرزا علیخان برادر
مرحوم عبد الحسینخان
افواج ثلثه هزار حربی
نمبر (۴۷) ۵۰۰
ابو الجمعی نجفقلیخان سرتیپ
نمبر (۴۸) ۵۰۰
ابو الجمعی لطفعلیخان سرهنک

نمبر (۴۹) ۵۰۰
ابو الجمعی محمد خان سرهنک
فوج بهادر اژدرها نمبر (۵۰) ۵۰۰
ابو الجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج بزچلو نمبر (۵۱) ۵۰۰
جمعی محمد خان سرتیپ
فوج مخبر اژدر نمبر (۵۲) ۵۰۰
جمعی حاجی معصوم الملک حاجی
ذو الفقار خان سرتیپ
فوج ششم سرپل نمبر (۵۳) ۵۰۰
جمعی حاجی حسام الملک امیر تومان
فوج اول حاجی نمبر (۵۴) ۵۰۰
برتیپی حاجی عفار خان
فوج چهارم نمبر (۵۵) ۵۰۰
جمعی نصر الله خان سرتیپ نبودگانه
فوج پنجم کلپا بگار نمبر (۵۶) ۵۰۰
جمعی علا محسنخان سرهنک
فوج ششم سردهی نمبر (۵۷) ۵۰۰
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج چهارم فریدنی نمبر (۵۸) ۵۰۰
برهنکے حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهارمحالی نمبر (۵۹) ۵۰۰
جمعی محمد علی میرزا برهنکے
میرزا عبد الحسینخان
فوج ششم قراگوزلو

نمبر (۶۰) ۵۰۰
ابو الجمعی حسام الملک امیر تومان
برهنکے فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
نمبر (۶۱) ۵۰۰
ابو الجمعی حسام الملک
فوج بهادر اژدرفلدے
نمبر (۶۲) ۵۰۰
ابو الجمعی عبد الله خان سرتیپ
اول ساعد السلطنه
فوج مخبر اژدر قراگوزلو
نمبر (۶۳) ۵۰۰
ابو الجمعی جناب ناصر الملک
دربرتیپی مهدقلیخان
فوج دوم پیدلاری
نمبر (۶۴) ۵۰۰
ابو الجمعی عسکر خان سرتیپ
فوج دوم پیدل هاونگ
نمبر (۶۵) ۵۰۰
ابو الجمعی معین نظام برهنکے
حسینخان نهاوندے
فوج سیلاخور
نمبر (۶۶) ۵۰۰
جمعی ساعد السلطنه برهنکے
مصطفی خان
فوج چهارم زنگنه
نمبر (۶۷) ۵۰۰
ظهیر الملک سرتیپ اول
محمد حسینخان سرتیپ سیم
فوج اول کرندے
نمبر (۶۸) ۵۰۰
علیمراد خان سرتیپ نصر الله
خان سرهنک
فوج بهادر اژدر قلعه زنجیرے

نمبر (۶۹) ۵۰۰

نمره (۶۹)
بیرهنکی حسینخان
فوج نمره (۷۰) سیم کلهر
جمعی محمد کاظمخان سرتیپ
نصرالله خان سرهنک
فوج نمره (۷۱) لرستان
ابوالجمعی حسینقلیخان والی
بیرهنکی غلامرضاخان
فوج اول امرائی
نمره (۷۲)
جمعی فاسمخان سرهنک
فوج بهادر امرائی
نمره (۷۳)
ابوالجمعی حاجی علیقلیخان سرتیپ
فوج مخبر امرشیرازی
نمره (۷۴)
بیرتپی محمد یوسفخان سرتیپ
فوج اول قاجاریه
نمره (۷۵)
ابوالجمعی حشمة الملک
بیرهنکی حاجی پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا
نمره (۷۶)
جمعی حشمة الملک بیرهنکی
حیدرقلیخان
فوج هفتم قدیم کرمانی
نمره (۷۷)
تقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوشتر کرمانی
نمره (۷۸)
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ
عرب بسطام
فوج نهم جدید کرمسیر کرمانی
نمره (۷۹)

بیرتپی زین العابدینخان

سواره آذربایجان

دسته
افشار رضائیه فلعه ابوالجمع
حیدرخان سرتیپ
دسته
افشار اردوی ابوالجمعی حاجی عبد
الحسینخان سرتیپ اول بیرتپی نادرخان
دسته
قراق آذربایجان از عوض دسته
اردبیل و مشکین ابوالجمعی نصرالله
دسته
چهاردولی ابوالجمعی نوروزخان
بیرتپی حسینقلیخان سرتیپ
دسته
چلبیانلو ابوالجمعی رحیمخان
سرتیپ دویم
دسته
شقاقی جمعی علیقلیخان
دسته
اینانلو جمعی صارم الملک
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته
حاجی علیلو بیرکردی رستمخان
دسته
قراسوران راه قراجه داغ
جمعی عباسقلی بیک
دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان عاصر کرد
دسته
قراسوران از شق واسنادا
جمعی امین الوزاره

دسته
دیکانلو جمعی یوسفعلیخان
دسته
جلیلی شقاقی جمعی عباسخان
دسته
قراسوران راه سرند جمعی شکرالله خان
دسته
یکانی جمعی اسفندیارخان
دسته
مقدم جمعی صمدخان
دسته
فکری عزت الله خان

سرکردگان غلامرضاخان

میرهدایت خان میرزا زین العابدینخان
علیقلیخان حسنخان
ابراهیم آقای سرهنک
ایلبیگیخان سلیمانخان

سواران غلامان مشهدی

دسته
جمعی ابوالفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی حاجی قرامرزخان
دسته
قوچانی جمعی شجاع الدوله
دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله
یارمحمدخان امیرتومان
دسته
سواره کوکلان جمعی سهام الدوله
دسته
قائنی و سیستانی جمعی حشمة الملک
امیرتومان

دسته
طبسی جمعی عماد الملک

دسته
دوجز جمعی محمد علیخان

دسته
هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ
لشکرکرد کی محمد عظیم خان

دسته جمات
تیموری وجمشیدی

دسته
تیموری جمعی علیمردان خان نصرة الملک

دسته
تیموری جمعی میر عطاء الله خان

دسته
جمشیدی جمعی ولی محمد خان
وحاجی محمد امین سرکرده

دسته جمات
جمعی نواب حاجی محمد میرزا کی
سرتیپ اول

دسته
سرخ ورابی

دسته
مروی لشکرکرد کی ابو السیف خان
ومحمد شریف خان

دسته
مروی جمعی سید رضا بیک

دسته
مروی جمعی قربانعلی بیک

دسته
آردلان جمعی افا خان سرکرده

دسته
چولابی جمعی غلام حسین خان سرکرده

دسته
قراسوران جمعی غلامرضا خان و
نصر الله خان

دسته
قراپی جمعی محمد خان سرکرده

دسته
نیشابوری ابو الحسنی جمعی قربان خان سرتیپ

دسته
عمارلو جمعی محمد رضا خان سرکرده

دسته
سبزواری جمعی حاجی فرامرز خان

دسته
مرزبانی جمعی حسینخان سرکرده

پیاده خراسان

دسته
قائینی وخوافی جمعی حشمة الملک

دسته
جمله قراولان مضبوط کی سلیمی وبیجنوردی

استرابادی وغیره

پیاده استرابادی

دسته
جمعی میر علینقی خان سرتیپ ثانی باب
سواره قندرسکی

دسته
جمعی علیمحمد خان سرتیپ ثانی باب
سواره کتول

دسته
جمعی عبد القادر خان سرتیپ
ازباب سواره مقصودلو

دسته
تمکین جمعی محمد خان سرکرده

دسته
ساوری جمعی عیسی خان

دسته
شامکوهی جمعی محمد علیخان

دسته
سدوزائی جمعی محمد قلیخان

دسته
انزابی جمعی محمد علیخان

دسته
بلوچ وحاجی لر جمعی علی اصغر بیک

دسته
غلامان استرابادی جمعی علینقی
افای قاجار

دسته
کلدی خان پیش سفید طایفه جعفر بای

دسته
ایل کلدی نظر پیش سفید آنابای

دسته
قلیخان آنابای سالار خان

دسته
قوشه خان آنابای ایل کلدی جعفر بای

دسته
امیر خان آنابای ملا فرنبخان

دسته
ایضا نظر پیش سفید آنابای محمد قلیخان

دسته
سواره تراکمه یموت و گوکلان
جمعی حسینقلیخان یوزباشی

دسته
نوذری جمعی افراسیابخان سرکرده

کوداری وبسطامی

ابو الجمعی نواب ضیاء الدوله امیر توما
کرمانی
افشار کرمانی
میرزا محمود خان سرکرده
شمخالچیان همی
ابو الجمعی
سواره وجزایره همی یزمایشی
اسد الله خان سرکرده عرب بسطامی
سواره وجزایره سوار یزمایشی

ورنیکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سوارهٔ سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سوارهٔ همراه سوار خبیصی

صادق خان سرکرده

کیزانی

از نیابت سوارهٔ کرکان رودی و

اسانلی جمعی نصرة الله خان سرتیپ اول

مازندرانی

از نیابت سوارهٔ کردوزک وغیره

ابوالجمعی میرزا عبدالله خان

پیشخدمت و سرتیپ اول

میرزا ابوالحسن مشرف

سرحدداران

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان

ایضاً صفی خان ایضاً موسی

خان جهان بیگلو اسدالله

خان ایضاً محمد خان ایضاً

حسینخان کرایلی ذوالفقار

خان ایضاً حسنخان اصانلو

محمد خان افغان

جماعت خواجه وند

ابوالجمعی جناب مستطاب امین

السلطان علی اکبر خان سرتیپ

اول یزدان قلیخان سرکرده

نعمت الله خان حسینخان فتح الله خان

سوارهٔ عبدالملکی

ابوالجمعی عبدالله خان

بسرکردگی عسکر خان

عراقی

جماعت زرین کمر

ابوالجمعی نادی اصلان

امیر تومان علیقلیخان سرتیپ

مهدیخان مابین اول

جماعت شاهسون افشار

ابوالجمعی جناب مستطاب امین السلطان

جهانشاه خان سرتیپ اول

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان سرهنگ

جماعت عرب اردستان

جمعی میرزا حسینخان سهام

السلطنه سرتیپ اول میرزا

حسنخان سرتیپ قیم

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحبجی امیر تومان

بسرکردگی محمد کریمخان

جماعت همسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون ایناللو

عزیزالله خان صادم الملک

امیر تومان حاجی لطف الله

خان سرتیپ اول

جماعت شاهسون بغدادی

امیدعلیخان سرکرده اکبرخان

سرتیپ اسدخان سرکرده

جماعت شاهسون دوبران

ابوالجمعی جناب مستطاب

امین السلطان اقاجانخان

سرتیپ غلامعلیخان سرهنگ

محمد حسنخان ایضاً غلامرضا

خان سرکرده ولیمحمدخان ایضاً

جماعت شاهسون قوریبگلو

ابوالجمعی حسینقلیخان سرتیپ

ولد مرحوم حسینقلیخان

جماعت باجلان

ابوالجمعی حاجی احمدخان سرتیپ

جماعت غرقانی

ابوالجمعی اجود ابن شیخ کل

حسنخان امیر تومان علیقلیخان سرکرده

جماعت برازوند

جمعی ابدالخان سرهنگ برادر

مرحوم حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوالجمعی جناب مستطاب امین

السلطان رحیمخان سرکرده

جماعت افشار ساوجبلاغ

جمعی حسنخان سرتیپ میرزا

رضای طبیب

جماعت کرد بجنورد

که مشغول خدمت قراسورانی

دارالخلافه هستند جمعی سرتیپ الله

خان صادم الملک امیر تومان

بسرکردگی خانبابا خان

جماعت هداوند

ابوالجمعی جناب مستطاب امین

السلطان بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاهسون قراسورانی

که مشغول خدمت قراسورانی در

دارالخلافه هستند جمعی صادم الملک

سوارهٔ جدید اصفهان

ابوالجمعی محمد علیمیرزا

جماعت ایلات قزوین

ابوالجمعی میرزا محمد خان سرتیپ اول

جماعت قراچورلوی خوار

ابوالجمعی جناب مستطاب امین

السلطان بسرکردگی صفرعلیخان

جماعت افشار بجنورد

ابوالجمعی اجود ابن شیخ کل

بسرکردگی کاظم خان

جماعت چلینی

ابوالجمعی عزیز السلطان

بسرهنگی صادق خان

جماعت احمدی و طنوئی
ابو الجمعی محمد حسینخان
جماعت کلبائی
جمعی اسمعیل خان سرکرده
سواره گزده بر لرستانی
جمعی حسینخان سرکرده
جماعت نانکلی کرمانشاهان
بسرکردگی
جماعت یار احمدی
بسرتیپی حاجی احمدخان
جماعت عرب و باصری
جمعی محمد حسنخان سرتیپ و
قوام الملک
جماعت سنجابی
جمعی علی اکبرخان سرهنگ
جماعت فیلی
جمعی کریمخان سرکرده
سواره جدید کرمانشاهانی
جمعی عزیزخان سرکرده
جماعت بختیاری
داداخان سرکرده
پیاده
خراسانی
شمخال چیان
ابو الجمعی حشمة الملک
جزایرچیان سرخی
جمعی حشمة الملک بسرکردگی
اشخاص مفصله
غلامحسینخان سرکرده عزیز
محمدخان پرعباسخان سرتیپ
یوسف بیک
استرابادی
دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ

دسته کوهل
جمعی علیمحمدخان سرکرده
دسته مقصودلو
جمعی عبد الصمدخان سرکرده
دسته سترابادی رستمآبادی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالاشاهلوئی
جمعی آقا عبد الرحیم سرکرده
دسته پائین شاهلوئی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته سلدوزی سناقی
جمعی محمد قلیخان سرکرده
دسته انزانی
جمعی محمد عباسخان سرکرده
دسته همسایه
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساوجی
دسته جمعی جعفرقلیخان
دسته جمعی حاجی آقا رضا
دسته لیوانی و میلاسپر
جمعی اسد الله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبر بیک
دسته جاسکیانی
دسته سالیانی
جمعی میربوسفخان سرکرده
سوار اسالمی
ابو الجمعی نصر الله خان سرتیپ
اول بزرهنگ الله یارخان
دسته انزانی
جمعی جبار قلیخان سرکرده
دسته شفتی
جمعی نعمت الله خان ایضاً
مازندرانی

جماعت کلباد و غیره
جمعی میرزا محمدخان سرتیپ
لطفعلیخان سرکرده محمد
مهدیخان سرکرده طایفه
عمرانلو جماعت طالش
بسرکردگی علی اکبرخان
یخکشی بسرکردگی علی اکبرخان
جماعت اشرفی
بسرکردگی عباسقلیخان
کماچانی
تفنگچیان نادری
حسینقلیخان سرکرده
تفنگچیان نخعی و داودی
اسمعیلخان سرکرده
تفنگچیان عرب بیطا
ابو الجمعی سلیمانخان سرتیپ
بسرکردگی کریمخان
تفنگچیان ربعاری
داداخان سرکرده
تفنگچیان کوهدشتی و چاهباوندی
ملک بهادر سرکرده
عرانی از بابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنگ
اداره افواج طرح اطراش
و سواره طرح قراق
افواج طرح اطراش
از بابت صاحبمنصبان کار
برقرار هستند
در ثبت از اول
از بابت پیاده نظام
در ثبت از دویم
از بابت پیاده نظام
شاسوار
که عبارت از فوج مخبران باشد

توپچیان

که عبارت از فوج مهندس باشد

توپچیان توپخانه پراطریشی

فوج

موزیکانچیان

ادارهٔ مزبوره

ادارهٔ قزاقیه

بریاست پلکنک کوزپن کاداوا

فوج اول

ابوالجمعی خانخانان امیرتومان

اجودانباشی کل

فوج دویم

بسرتیپی علیخان سرتیپ

فوج سیم

بسرتیپی حسنخان قبه

موزیکانچیان

ادارهٔ مزبوره

قشون حاضرکاب نه

از پیاده نظام و سوار و توپچی

وغیره یکصد و پنجاه هزار نفر

ذخیره پنجاه هزار نفر

خزانهٔ مبارکهٔ نظام

بریاست جناب جلالتمآب زیرنظا میرزا رضای البرز مستوفی حاجی شیخ جعفر معتمد التجار

نحو بلدار خزانهٔ نظام و اجزاء مشارالیه میرزا جعفر نفرشی منشی خزانهٔ نظا میرزا شفیع نفرشی سررشتهٔ ار

دارالخلافهٔ طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیرجنگ و حکمران دارالخلافهٔ الباهره وغیرها ادام الله اقبالهم العا

اجزاء حکومت حلیهٔ دارالخلافه

جناب جلالتمآب محمد ابراهیمخان وزیرنظام و وزیر دارالخلافه

اجزاء دایرهٔ حکومت

میرزا بزرگ مستوفی حضرت والا امیرکبیر

میرزا حسن سرهنگ کلانتر میرزا جعفر

منشی نفرشی میرزا شفیع سررشتهدار

میرزا سید محمد علی نفرشی مستوفی حضرت والا

میرزا علی اصغر سادجی میرزا صادق منشی

نایب محمود نایب اول نقراشخانه سایر

نواب نقراشخانه ده نفر

نوابان بلوکات دارالخلافه

میرزا محمد نایب بلوک دماوند شهریار وغا

وفاتحوله میرزا اسمعیل نایب بلوک

ساوجبلاغ تفصیلات ذکر نایبان بلوک

فوقه رشتهدار میرزا سید احمد نقطه

نایب شمیرانات و لواسانات

علمای علام دارالخلافه

جناب مستطاب آقای میرزا زین العابدین

امام جمعه جناب آقای صدرالعلماء

میرزا محمد باقر جناب آقا میرزا حسن

اشتیانی جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی

جناب ملا محمد نبی مجتهد کاشانی

جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا

سید محمد رضا جناب آقا سید عبدالله

جناب آقا میرزا احمد جناب آقا شیخ جعفر

جناب حاجی سید جواد مرکاشانی

جناب آقا سید مصطفی جناب آقا

علی اکبر جناب شیخ محمد حسن اشرآبادی

جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خواتین

و معاودت دارالخلافه از اربابمنا

وغیرهم سوای آنها که اسمشان د

دو اربد و لیلی ذکرشان از شرارسته قاضی

جناب میرزا محمد خان نظام العلماء

جناب امیرالامراء العظام امیرزا محمد خا

مغیرالممالک امیرالامراء العظام اعتما

الدوله امیرالامراء العظام عبدالملوک

امیرالامراء العظام معتمد الملک ولد

جناب اشرف مشیرالدوله نواب امیرزاده

محمد میرزا جلال السلطنه نواب امیرزاد

عبدالحمید میرزا نایب اول احکمران دولایت قم

نو فتحعلیخان سپهسالار امیرالامرا
العظام خانبابا خان ولد ظهیرالدوله
جناب میرزا احمدخان صفیرالدوله جناب
مرحوم ملک الشعرا میرزا محمدتقیم باشی
جناب حکیم الملک سلیمانخان ولد مرحوم
حاجب الدوله اسمعیلخان پیشخدمت
میرزا احمدخان غلامحسینخان و الیخان
حاجی محمدحسینخان محمودخان محمدخان
ولد مرحوم احمدخان نوائی محمدحسینخان
ولد ایضا حاجی محمدحسینخان ولد ایضا
حاجی علیخان ولد ایضا محمدولیخان
ابوالقاسمخان پیشخدمت نواده زینت
الدوله عباسقلیخان ولد مرحوم سپهسالار
هادیخان ولد ایضا محمدخان
محمدجعفرخان حسینخان هدایت
الله خان علیاکبرخان نخعلیخان
محمدباقرخان امان الله خان و

ادارهٔ نظمیه و پلیس دارالخلافه

امیرالامراء العظام نظم الملک دست و
فرد امیر توپخانه رئیس کل ادارهٔ نظمیه
اعتمادنظام عباسقلیخان سرتیپ اول
سوشفا ادارهٔ نظمیه اجزای حضور
حضرت والا میرزا ابوتراب خان سرتیپ
اول سوشفا قشونی و مدیر کل و
مترجم ادارهٔ پلیس میرزا سیدیوسف
مستشار سرتیپ دوم رئیس اطاق دعاوی
میرزا عبدالرحیمخان کلانتر رئیس اطاق
محاکمات میرزا محمدعلیخان سرهنگ
مدیر کل روزنامجات شهر و منشی باشی ادارهٔ
میرزا ربیعخان سرهنگ رئیس مجلس
استنطاق میرزا افاخان سرهنگ
مستشار پلیس میرزا محمودخان سوشف
میرزا هدایتخان مترجم غلامحسینخان
احمد میرزا امامویه مباشر ناحیهٔ
میرزا افا منشی اطاق دعاوی میرزا
نجفعلی منشی اطاق محاکمات میرزا محمد
حسینخان سرتیپ مستشار رئیس محکمهٔ عدلیه

میرزا احسن نایب اول عباسقلیخان سرتیپ
مستشار رئیس محکمهٔ دولت میرزا رحیم
نایب اول میرزا سیداحمد رئیس محکمهٔ بازار
میرزا جعفر نایب اول حاجی میرزا محمدعلیخان
سرهنگ رئیس محکمهٔ چاپلیدان میرزا علینقی
نایب اول میرزا عبدالغنیخان سرهنگ
رئیس محکمهٔ سنگلج میرزا علیخان نایب اول
اداره لرخان سرهنگ دارو غه و رئیس باز
هاشمخان نایب اول غلامحسینخان د
میرزا علی نواب یکم بازار عدلیه

اجزاء پلیس چهار صد و دو نفر

اداره احتسابیه دارالخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب جلالتمآب
اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و
مترجم مخصوص حضور هما یون
محمدباقرخان احتسابالملک پیشخدمت
حضور رئیس اداره استنابیه

اجزاء اداره احتسابیه

دو نایب و هفتاد نفر

نایب اول نایب حساب کل خیابانها
دولتی میرزا ابوالقاسم مشرف احتسا
غلامرضا بیک نایب میرزا محمدحسین نایب
حسین بیک نایب حاجی محمدنایب
سایر نوابها و صاحبمنصبان بیست و پنج
نفر فراش و عملهٔ طویله و سقا
و سایر دویست و چهل نفر

اسامی کارگذاران

و عملجات مخصوص در خانه نواب مشرف
والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
ادام الله اقباله العالی جناب مشیرالعلما
حاجی ملا ناصر جناب جلالتمآب
وزیر نظام و وزیر دارالخلافه
مشیر خلوت همایون و فراشباشی
مخصوص حضرت والا نایب السلطنه
جناب عبدالله خان والی رئیس
الاطبا میرزا علی حکیمباشی نظام
معین نظام میرزا محمدعلیخان مهمه

عباسقلیخان اعتمادنظام سر
اول و مترجم مخصوص میرزا
عباسقلیخان سرتیپ پیشخدمتباشی
نصرالله خان قهوه چی باشی
حاجی میرزا احمدناظر میرزا سیدحسین
ساوجبلاغ مخصوص حسینخان
سرتیپ نقشکدارباشی محمدجعفر
خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی
رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه

آغایان

آغا سلطان خواجه باشی سرتیپ
آغا مکلل حاجی مسرور

پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده آقا محمدخان سرتیپ
پیشخدمت حاجی علیخان سرتیپ
پیشخدمت میرزا خلیلخان
پیشخدمت و قهوه چی باشی حاجی
محمدرضا پیشخدمت هدایت الله
خان صندوقدار و شاطرباشی
میرزا محمدخان پیشخدمت اسمعیل
خان ایضا ولیخان سرهنگ و
پیشخدمت احمد میرزای مترجم
حسینقلیخان سلطان مدیر لفوان

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی
میرزا هادی مستوفی
حاجی میرزا احمد مستوفی
میرزا سید محمد علی

منشیان

میرزا محمدحسین مستوفی
کاتب السلطان
میرزا محمودخان منشی مخصوص
میرزا مهدیخان منشی قایم
مقامی

ادارات وزارت اعظم دولت علیه

جناب مستطاب اجل امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

وزارت جلیله و داخله

جناب جلالتمآب افخم میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب افخم میرزا هدایت الله وزیر فرخانه مبارکه
جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفرخانه مبارکه استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصه دایره وزارت اعظم

جناب فخامت نصاب میر الملک نایب اول وزارت داخله جناب میرزا رضا قلیخان مدیر رسائل
خاصه و مستوفی اول آقا میرزا احمد منشی ناشی وزارت اعظم میرزا سید امین منشی خاصه
میرزا عبد الکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفا

مستوفیان عظام

مستوفی السلطنه محاسب ممالک آذربایجان
جناب میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی وظایف
جناب میرزا محمود ولد سراج الدوله محاسب ارامنه زندان وزارت النظاره جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص موزه مبارکه جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب و برات نویس عمله اصطبل خاصه و آبدارخانه و کالسکه خانه و غیره
جناب مؤتمن الملک ولد جناب صاحبدیوان جناب میرزا شفیع مستشار الملک جناب میرزا هدایت الله لسان الملک جناب میرزا حبیب الله مشیر الملک مأمور پیشکاری اصفهان جناب میرزا حسن وزیر دربخانه مبارکه و محاسب کرمان و کلپایگان
جناب میرزا محمود مستوفی محاسب مملکت خراسان جناب میرزا رضا قلیخان نوه جناب مستطاب اجل اعظم امین السلطان جناب میرزا رضا قلیخان سراج الملک
جناب حاجی میرزا احمد پسر مرحوم حاجی میرزا نصر الله محاسب اصفهان
جناب میرزا رضای معین السلطنه
جناب میرزا رضا بیان الملک نوه جناب جلالتمآب صاحبدیوان
جناب میرزا اشرف صدر دیوان خانه عدلیه اعظم

مستوفیان دردفرخانه

مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه نویسی دارند
میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف محاسب لرستان و ظالقان و غیره
محمد حسین محاسب خزانه نظام و غیره
و سررشته دار کل میرزا افضل الله خان نوه جناب مستطاب اجل اعظم امین السلطان میرزا علی ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر محاسب استرآباد و براه نویس مدیر سررشته دار المفوض و تلگرافخانه

مستوفیان عظام و محاسبان

جناب جلالتمآب افخم میرزا اشرف الوزراء
کرجی و وزرای دربار همایون و مأمور ولایات ادارات یاد در دفرخانه مبارکه مشغول خدمت هستند
جناب جلالتمآب میرزا فضلعلیخان صاحبدیوان
جناب جلالتمآب میرزا حسین نایب مستوفی الممالک و رئیس مجلس تحقیق دفرخانه مبارکه جناب میرزا علی وزیر سابق دارالخلافه جناب حاجی میرزا عبد الله خان علاء الملک جزو اجزای دربار اعظم جناب میرزا محمود وزیر سابق دارالخلافه محاسب خزانه عامره و ضابط اسبابی خرج ولایات و بیوتات جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خاصه جات جناب حاجی میرزا رضای مؤتمن السلطنه جناب میرزا احمد عیلخان معاون الملک جناب میرزا محمد اقبال الملک جزو اجزای دربار اعظم جناب میرزا ابراهیم

میرزا حسین خان نوه براه نویس
ادارهٔ نظمیه و احتساب میرزا ابو
نواده جناب جلالتمآب ذیرد ذکر آنها
کیلان و کرمانشاهان و خوار
میرزا ابو القاسم ولد مرحوم میرزا
اسدالله مخاسب کاشان میرزا
بقی منشی الممالک میرزا محمود خان
ولد جناب مناوق الملک مخاسب
یزد و رخنه ارغانه مبارکه
میرزا احمد خان ولد ایضا مخاسب
و مرقوم بدرات نویس باغات و
قنوات دیوانی وغیره میرزا علی
پسر مرحوم قوام الدوله مخاسب ابنا
دیوانی و غله و ولایات میرزا محمد
ولد مرحوم میرزا باقر مخاسب شاهرود
و بسطام میرزا جعفر ولد مرحوم
حاجی میرزا نصرالله مخاسب عراق
میرزا حسن ولد مرحوم وزیر لشکر
مخاسب قزوین میرزا محمد علیخان
پسر جناب میرزا محمود وزیر مخاسب مملکت
فارس میرزا رضا پسر مرحوم حاجی
میرزا نصرالله مخاسب کرمانشاهان
وساوه وغیره میرزا ربیع درات
نویس سرکارات عظام و خادمان
حرم جلالت وغیره میرزا بزرگخان
نایب وزارت بقایا و مباشر صندوقخانه
و رخنه ارغانه و جیرم مبارکه
میرزا علیمحمد خان درات نویس اردبا بقلم
و تفنگداران سرکاری و شاطران
وغیره میرزا محمد امین دفتر مخاسب
خمسه و درات نویس علیه خلوت همایون
میرزا آقا پسر مرحوم میرزا بیگ خان
عربستان میرزا علی نوری مخاسب
بروجرد میرزا محمد مخاسب قشم
وغیره مذکوره

میرزا فتح الله ولد مرحوم قایم مقام
مخاسب صدارت میرزا احمد رضا
مخاسب ابهر و قوریکان میرزا
رفیع مخاسب کرمانشاهان میرزا
زکی نویسی درات نویس علیه حضور
و ارباب طرب میرزا حسینعلی
مخاسب نهاوند میرزا کریمخان
ولد میرزا افضل الله خان براه نویس
کل قراسوران و مخاسب اصطبل
قورخانه میرزا عبد الحسین
خلخالی درات نویس محبوسین
میرزا شفیع نزد جناب جلالتمآب وزیر
دفتر میرزا حسین خان براه نویس
بنائی میرزا طاهر کاشانی مخاسب
سمنان و دامغان میرزا شفیع نواده
صاحبدیوان مخاسب دماوند

مستوفیانی که در دفتر خانه مبارکه مباشرت خصوصی دارند

میرزا سید احمد ولد مرحوم میرزا موسی وزیر
میرزا محمد حسین وقایع نگار میرزا
محمد تقی ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا رضا ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز حاجی میرزا سید حسین نقرشی
میرزا محمد علیخان ولد مرحوم میرزا اعلی
قایم مقام میرزا عباسقلیخان سپهر
نایب وزارت خارجه میرزا سید علی ولد
جناب میرزا اعلی ابو مستوفی محصول
میرزا محمد خان تبریزی وکیل اذربایجان
میرزا حسنخان ولد جناب معتمد السلطنه
میرزا محمود خان ولد مرحوم میرزا ابو
الحسنخان قایم مقام جواجوای دربار
اعظم حاجی میرزا اشرف شیرازی زاده
زاده مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا
حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم
میرزا آقا پسر مرحوم میرزا موسی نایب کلانتر

میرزا نصرالله خان پسر جناب امین حضور
میرزا هاشم خان نزد جناب جلالتمآب امین الدوله
میرزا محمد باقر ولد جناب صدیق الدوله
میرزا کاظم خان نواده میرزا رضا قلی
میرزا شکرالله نواده مرحوم نصیر الملک
میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد ولی
حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم وکیل الشکر
میرزا علیرضا تبریزی میرزا محسن وکیل
نواب حسام السلطنه حاجی میرزا علیخان
نزد نواب حسام السلطنه میرزا اسلم
نزد جناب جلالتمآب عضد الملک میرزا
کاظم خان امین العدالهٔ میرزا هاشم الله
بخوملی اردبیلی خوانه عامره میرزا
منصور خان ولد میرزا طاهر کاشانی
میرزا سید علی ولد مرحوم میرزا سید کاظم
صندوقخانه میرزا سید کاظم ولد مرحوم
میرزا سید ابراهیم میرزا جلیل خان نزد
نواب علیه عالیه امین اقدس میرزا سید احمد
ولد جناب وزیر ولایت میرزا عبد العلی
ولد مرحوم میرزا بیگ میرزا طاهر
میرزا ابو القاسمخان ولد مرحوم حاجی میرزا هاشم
میرزا جعفرخان پسر مرحوم میرزا اعلی تبریزی
میرزا حسنعلیخان ولد مرحوم میرزا نصرالله
حکیمباشی میرزا رضا خان ولد مرحوم
میرزا زین العابدین بنا حاجی میرزا محمد علی
نزد جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه
میرزا آقا وکیل نواب والا فرهاد میرزا
میرزا ابو الحسنخان میرزا کریم
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد خلیج
میرزا اعلی ولد ایضا میرزا علی اصغر ولد ایضا
میرزا اسلم خان نزد جناب مخبر الدوله
میرزا اعلی ولد مرحوم نصیر الملک
میرزا ابو خان میرزا سید احمد میرزا
حسنخان ولد مرحوم نواب السلطنه میرزا
مهدیخان ولد ایضا میرزا فرهاد خان ولد ایضا

میرزا حسینخان پسر میرزا کاظمخان ابن
العدالله میرزا عباسقلی ولد میرزا
ظاهر کرمانی میرزا محمود ولد جناب
حاجی میرزا عباسقلی میرزا اسمعیل
ولد میرزا رضا قلیخان میرزا علی
ولد مرحوم میرزا ابو یوسف آشتیانی
میرزا محمد قلیخان ولد مرحوم میرزا نصرالله
فراهانی میرزا عبدالرحمن آشتیانی
میرزا عبدالغنی آشتیانی میرزا محمود
نوه جناب قوام الدوله میرزا محمد حسین
نوه جناب قوام الدوله میرزا سید علی
نوه جناب معاون الملک، میرزا حسین خان
پسر مرحوم مهندس باشی میرزا
فتح الله کلانی میرزا مصطفی قلی
آشتیانی میرزا علیرضا ولد جناب
میرزا محمود وزیر میرزا اسدالله خان
ولد میرزا محمد حسین بلوری میرزا
عبدالوهاب خان ولد مرحوم حاجی
میرزا حسن آشتیانی میرزا محمد علی
همشیره زاده مرحوم میرزا موسی
وزیر میرزا سید محسن نقرشی
میرزا ادیب ولد میرزا علی نوری
میرزا هادی بستخانه میرزا اسمعیل
خان نوه جناب مجدالملک
میرزا سید حسین نوه جناب مجدالملک
میرزا حسن کاشانی نوه جناب
امین خلوت میرزا محمد خان ولد
مرحوم میرزا ابوالقاسم وزیر
سابق عراق میرزا عباس پسر
مرحوم مفتی الممالک میرزا
علیرضای سبزواری میرزا محمد
حسین رئیس الکتاب میرزا محمد
حسین دبیر دیوان میرزا محمد علی
نوه میرزا افضل الله خان

مأمور وزارت خارجه

میرزا حسینخان کاردوادوان
پسر مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر
میرزا حسن کلانی مأمور کرمانشاهان
میرزا هادیخان مأمور خراسان
میرزا نقیخان مأمور خراسان
میرزا حسن آشتیانی مأمور بروجرد
میرزا رضای بنان الملک مأمور
خدمت حضرت والا ظل السلطان
میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام الدوله
مأمور فارس میرزا محمدخان نوه
جناب اعتضاد الملک میرزا رضا
قلیخان نایینی میرزا علیخان ولد
حاجی میرزا محمد حسین مأمور کلاتان
میرزا اسمعیل خان مهندس دیوان
پیشکار کرمانشاهان میرزا
علینقی مأمور بسمنان نوه امین
میرزا جوادخان مأمور کلاتان و
خوانسار میرزا علی اکبرخان نقرشی
مأمور خراسان میرزا جعفرخان

سررشته دار عربان دفترخانه مبارکه سررشته داران

میرزا نصرالله خان مستوفی نوه
جناب مستوفی الممالک میرزا اسدالله
سررشته دار مکاران عظام میرزا
اسدالله سررشته دار دفتر جناب
مستوفی الممالک میرزا عبدالجواد
سررشته دار مجلس تحقیق دفترخانه
مبارکه میرزا احمد سررشته دار
میرزا سید محمد سررشته دار نقشکار
خانه و شاطرخانه میرزا محمود سررشته
دار پسر مرحوم میرزا جعفر میرزا فتح
الله سررشته دار میرزا اسلیمانخان
سررشته دار میرزا مصطفی گرکانی
میرزا عبدالله سررشته دار دفاتر نقاره

وغیره میرزا اعلی سررشته دار میرزا
میرزا جعفر نقرشی نوه جناب نایب
مستوفی الممالک میرزا سید محمد علی
نوه جناب نایب مستوفی الممالک میرزا
حسین گرکانی میرزا صادق سررشته
دار علم خلوت میرزا صادق گرکانی
میرزا عنایت الله سررشته دار
میرزا اسمعیل سررشته دار کرمانی
وکلیایکان میرزا رضای سررشته
دار کلاتانی میرزا علیرضا نقرشی
سررشته دار ممالک خراسان
میرزا محمد علی سررشته دار عراقی
کردستان میرزا رضای آشتیانی
نوه جناب معتمد السلطنه میرزا عبد
الله ساوجی نوه جناب رضا علی دلاور
میرزا ابوالقاسم نقرشی سررشته دار اداره
مظمیه و احتساب میرزا علی ولد
مرحوم میرزا فتح الله شیرازی
میرزا اسدالله عرب دفتر میرزا
محمود نواده مرحوم ناظم الملک سر
رشته دار شاهرود و بسطام

عرب باشی و عربان دفترخانه مبارکه استیفا

میرزا علی اکبر عرب باشی میرزا
ابراهیم میرزا علی میرزا فتح الله
میرزا علیمحمد میرزا آقای اصفهانی
میرزا محسن میرزا افضل الله
میرزا محمد میرزا احمد میرزا
آقای آشتیانی میرزا محمد
ولد مرحوم میرزا حسن میرزا حیدر
ولد رضا میرزا مطلب ساوجی
میرزا علی محسن ولد میرزا ابراهیم

نایبان و نوزباشیان و فراشان

(نایبان) سه نفر
نوزباشیان و عده بیست و دو نفر

وزارت جلیله مالیه و دربار اعظم دولت علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

جناب اجلالتمآب امیر الملک نایب کل وزارت اعظم

ادارات متعلقه و اداموات داخله

بوزارت مالیه و دربار اعظم

موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ مبارکه اندرون ریاست قراولان وجود مسعود همایون ریاست دوره همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی خواجه سرایان صندوقخانه و رختدار خانهٔ مبارکه دار النظاره اطبای خاصهٔ فرنگی و ایرانی ابدارخانهٔ مبارکه قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه آبشیکخانهٔ مبارکه غلامان سعدیه مفضوه غلامان تاجی قراشخانهٔ مبارکه شترخانه و فاطرخانهٔ مبارکه اصطبل خاصه زیدارخانهٔ مبارکه کالسکهخانهٔ مبارکه شاطران کمرک خزانهٔ مبارکه صرفجیه مبارک خالصهٔ طهران غله و کلیات انبار کندم مغازهٔ وقتانی ایلات طهران اداره تماغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ کاز و چراغ الکتریسیته کوره پزخانه دار الخلافه ترتیب صنایع جنگلها

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب اجلالتمآب اقبال الدوله جناب جلالتمآب امین خلوت رئیس خلوت همایونی و مفتش حضور مبارک و رئیس تفنگداران خاصهٔ سرکاری جناب فخامت نصاب حکیم الممالک پیشخدمتباشی سلام جرگه اعضای مجلس دربار اعظم جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان خازن رکیب خانهٔ مبارکه

جناب محمد حسنخان محقق

سایر

امیر الامراء العظام جلال الملک جعفرقلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله نوهٔ آبی بیر الدوله سلطانحسین میرزا حکمران بشابور و سرولایت و مضافات مشیر خلوت محمد حسینخان پیشخدمت و فراشباشی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ

محمد ابراهیمخان سلدز مرحوم امیر الدوله میرزا مهدیخان اجودان مخصوص ولد مرحوم امین الدوله میرزا عبد الله خان سرتیپ اول حکمران مازندران جیارخان آقا میرزا احمدخان کروبی سرتیپ اول حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان میرزا سید عبد الکریمخان سرتیپ محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول محمد کریمخان پیشخدمت محمد تقیخان احتساب الملک و پیر احتساب دار الخلافه صدیق خلوت محمد ابراهیمخان محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا احمدخان سرتیپ اول فخر الملک ابو الحسنخان سرتیپ اول امیرزاده محمد حسن میرزا سرتیپ امیرزاده آقا میسیح امیرزاده تیمور میرزا میرزا سید محمدخان سرتیپ میرزا کریمخان پیشخدمت

قراشخانهٔ خلوت همایونی

محمد صادقخان قراشخلوت آقا سلیمان ده باشی بچه بلدار خلوت همایونی میرزا آقاخان قراشخلوت میرزا هدایتخان قراشخلوت

آقا صادق وغیره وغیره

دار النظارهٔ مبارکه

جناب اجلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله محمد یعقوبخان خوانسالار

اجزاء

امیر الامراء العظام علی اکبرخان پیشخدمت سرتیپ اول و نایب النظاره

حاجی میرزا محمد رضا میرزا احمد صاف مشرف ساربون بندکان چهارنفر

حاجی محمد ابراهیم بچه بلدار نقدی و جنسی کارخانهٔ شترخانهٔ میرزا اعلی اکبر ناظم النکاء شربندار باشی حاجی میرزا محمد نایب شترخانه ساربون عمله جات دوازده نفر

چوبخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبکی باشی ساربان یازده نفر

اسپرخانه

آقا محمد ابراهیم اشترباشی ساربیست و سه نفر

تحویلخانه و وکیل خرج خانه

آقا محمد کاظم و آقا محمد اسمعیل وکیل خرج ساربچهارده نفر

ساربعمله دار النظاره چهل و هشت نفر

ادارهٔ ابدار خانه و سقاخانه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم بنیابت اعتماد الحضره آقا مرتضی خان معروف بآقا داداچی نایب ابدارخانهٔ مبارکه

حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی حسینعلیخان سرتیپ آقا داداخان سرتیپ اول بمعاونت السلطنه میرزا ابو القاسم نایب میرزا غلامحسن

رئیس الاطباء میرزا علی دکر حکیمباشی کل نظام
مؤتمن الاطباء میرزا زین العابدین خان
کاشانی تتمة الاطباء میرزا نصرالله
تنکابنی لقمان الملک لدفیلسوف الدوله
میرزا کمال الدین ملک الاطباء ولد ارشد
شمس المعالی میرزا سید علی حاجی
میرزا حبیب الله مجد الاطباء

خواجه سرایان

اغمای الحرم حاجی آغا سرور خان خواجه باشی
سرتیپ اول آغا ظاهر خان سرتیپ اول
آغا محراب آغا رضا خان حاجی آغا
غلام علی آقا سید اسمعیل عزیز الله
خان آغا فتح الله آغا میرزا احمد خان
اردشی آغا نوروز آغا فرج

اطاق موزه مبارکه

جناب آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا
سید علی مستوفی نایب اول آقا محمد
نایب آقا مهدی ساعت ساز

اداره خزانه مبارکه

بریاست جناب مجلل لقما میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا افضل الله
خان مستوفی شیخ مرتضی ناظم
خزانه تحصیلدار میرزا سید جعفر
دفتردار میرزا هدایت مستوفی
تحویلدار حاجی محمد رضا خان تحویل
دار کرک پسر مرحوم آقا محمد علی
میرزا هادی خان سررشته دار میرزا
محمود سررشته دار میرزا سید عبد الله
سررشته دار آقا غلامحسین صراف
آقا سید جواد محصل وجوه خزانه
آقا علی صراف

اداره صرافخانه مبارکه

حاجی حسینقلیخان سرتیپ تحویلدار
جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی
مدیر ۲۲ خط خراسان و سیستان
مرعده

اداره ضرابخانه مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب
آقا باقر رئیس میرزا عبد الله سر
رشته دار حاجی محمد تحویلدار
سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج سوادکوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینقلیخان سرتیپ
ابو الحسنخان سرهنگ میرزا
سید یوسف لشکرنویس
میرزا سید باقر سررشته دار ایلخانی

اداره میراخورهای خیابانها

بریاست حاجی حسینقلیخان سرتیپ
میرزا عباس شریف میرزا حیدر

اداره کرکهای مخصوص مما لک محروسه

مستوفی کل یحیخان نوین مدیر کرک
دار الخلافه طهران محمد تقیخان
معز الملک مدیر کرک آذربایجان
میرزا آقا ناظم میران پسر معز الملک
میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم
حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی اصغر
خان نایب اول امور خارجه و مترجم
ولد مرحوم ایضا کرک فارس و
بنادر جنوب عمل حکومت در اداره
جناب محمد حسنخان سعد الملک
حکمران بندرات فتح الله خان
بیکلربیکی مدیر کرک خراسان
وکیلان و مازندران کرک
کرمانشاهان در اداره جناب
حسام الملک حکمران محمد حسین
میرزا مدیر کرک خمسه و قزوین
کرک اصفهان سپرده بجناب سعد
الملک میرزا یحیخان مباشر کرک
بروجرد میرزا علی حیدر مباشر
کرک کلیایگان میرزا حسینخان
مباشر کرک کاشان حاجی حسنخان
مباشر کرک کردستان و همدان

ادارهٔ ۱۳ ایالت محالک محروسه

بریاست جناب مجلل لقما میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا اولی سررشته دار
محمد تقیخان معز الملک مامور غلامان
آذربایجان میرزا علی اکبر خان مامور
خمسه محمد باقرخان سعد السلطنه
حکمران قزوین مامور غلامان قزوین
حاجی اسمعیل مامور همدان
محمد قاسم بیک مامور عراق

ادارهٔ حکومت و تولیت زاویه

مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام
جناب مجلل لقما میرزا اسمعیل خان
امین الملک خازن مقبره مقدسه
جناب آقا میرزا هدایت الله نایب التولیه
مختار خان نایب الحکومه آقا سید حسن
فراشباشی حاجی میرزا عبد الکریم
صدر الحفاظ میرزا حبیب الله
کلیدار میرزا عبد الحسین سررشته
میرزا باقر سررشته میرزا کاظم مستوفی
میرزا اولی مهتر باشی حاجی آقا محمد
تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج نفر
قراء بیست نفر کلاویدار پانزده نفر
مؤذن و چراغچی پانزده نفر

ادارهٔ حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت امیر الامراء العظام
احتشام السلطنه خوار بحکومت
ابو تراب میرزا طالقان و رخ آقا
نایب الحکومه حضرت عبد العظیم
بحکومت مختار خان مجرش بحکومت
محمد اسمعیل بیک قزوین و سیاه دهن
بحکومت محمد باقرخان سعد السلطنه
سرتیپ اول طارم بحکومت امیر زاده
محمد حسین میرزا بندر عباس و بندر لنگه
و بندر بوشهر و غیره بحکومت جناب
محمد حسنخان سعد الملک

ادارهٔ غلامان مهدیه و منصوره

فوج دوم خمسه ابوالجمع امیرالامراء العظام علاء الدوله امیر خان نهصد هفتاد و یک نفر

غلامان مهدیه

چهارصد و شصت و یک نفر

ارباب قلم جنابجلالتمآب وکیل لشکر میرزا اسمعیل غلا نویس میرزا سید علی

سرتیپان

حاجی حسینخان سرتیپ دوم نواب عبدالحسین میرزا امیرقلیخان فتح‌الله خان پنوکخان جهانگیرخان علیقلی خان ابوالحسن میرزا زین‌العابدینخان عباسقلیخان

سرهنگان

نصیب آقا میرابراهیمخان حسنقلی مصطفی قلیخان زین‌العابدینخان نعمت‌الله خان منوچهر میرزا نادرخان یحیی‌خان پسر مرحوم سپهدار شاهوارخان

سایس

یاوردهٔ نفر نایب بیست و ده نفر پنجاه باشی بیست و ده نفر غلام چهارصد نفر

غلامان منصوره

پانصد و نه نفر

سرتیپان

عباسقلیخان سرتیپ دوم محمدقلیخان ایضاً حاجی لطفعلیخان آقاخان میرزا احمدخان شعبانعلیخان اسدالله خان اسمعیل‌خان ایضاً

سرهنگان

حاجی خان احمدآقاخان یوسفخان میرزا نادرخان غلامحسینخان کلبعلیخان مرادخان مرتضی‌خان

سایس چهارصد و هشتاد نفر

فوج دوم خمسه

بسرتیپی حاجی رستمخان سرتیپ میرزا احمد حاجی آقا مشرف

سایس هشتصد و دو نفر

ادارهٔ شترخانه و قاطرخانه

و شتران کالانی بریاست امیرالامراء العظام محمدقاسمخان صاحبجمع و پیشخدمت خاصهٔ همایونی میرزا علیمحمد مشرف شترخانه نایب میرزا علینقی مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا مشرف شترخانه کلانی عباسقلی بیک تپولدار جواد بیک نایب شترخانه نصیر بیک نایب اینسا کاظمخان قاطرچی آقا سایر علوفجات نایب و داروغه و دهباشی قاطرچی و ساربان یکهزار و نهصد نفر

تختخانهٔ مبارکه

بریاست امیرالامراء العظام محمدقاسمخان صاحبجمع حاجی میرزا محمدعلی مشرف موسیخان نایب محمدباقر بیک انبارودار

سایس پنجاه نفر

اصطبل خاصهٔ همایونی

از قرار سنهٔ فاضیه

دویست و هشتاد و دو نفر

نواب محمدحسین میرزا امیرآخور

زلیندره

میرزا رضاقلی سرپشتهدار میرزا نصرالله حاجی میرزا مهدی مشرف غیره دو نفر

نایبان

امیرزاده رشیدخان میرزا حاجی نایب مرادخان آقاخان محمدخان غلامرضاخان میرزا سیدعبدالله کریم بیک حبیب‌الله بیک محمدعلی بیک حاجی محمدآقا میرهدیخان محمدقاسم بیک عباسقلی بیک قربانعلی بیک حیدرقلیخان آقاجعفر محمدحسن بیک نایب چتولدار مقدم رحمان بیک یحیی بیک علیجان بیک محمد مهدی بیک عباسقلی بیک اخراسیاب بیک

سایس دویست و بیست و نه نفر

عزیزالله بیک بیطار سوفاچی پنج نفر محمدمهدی بیک نعلبند نایب نایب نفر شاکرد دو نفر جلودار یکصد و بیست و دو نفر مهترچاپکسوار یکصد و هفت نفر

قوشخانهٔ مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان قوروقچی باشی قوشچی ده نفر

زینخانهٔ مبارکه

جنابصدیق‌السلطنه غلامحسینخان پیشخدمت خاصهٔ خانزینخانهٔ مبارکه

اجزاء

از قرار سنهٔ فاضیه

کالسکهخانهٔ مبارکه

بریاست لطف‌الله خان شعاع‌الملک پیشخدمت خاصه

میرزا علیرضا سررشتهدار میرزا یعقوب مشرف کربلائی حسنخان انبارودار محمداسمعیل بیک نایب اسمعیل بیک عباسقلی بیک علی‌احمد بیک حاجی اسمعیل نایب هادی بیک نایب بدرخان نایب محمدکاظم بیک سرکشیک آقا سیدعلی اکبر سرکشیک محمدزکی نایب و سرکشیک آقا سیدیوسف

نایب سرکشیک نیز العابد بیک دیلاق
مشهدی جعفر یاول اصفر بیک یاول
خاجی نابابا یاساولها مواهل
طرب علی بیک بخو بلدار نفر
اضافه دوازده نفر

عملجات اسطبل کالسکه خانه

رضا قلی بیک نایب میرزا محمد بیک
ولد فیع بیک نایب عباس بیک
نایب ابوالقاسم بیک مباشر جلو
علی زمان بیک سئیس بخصوصی بیک
سئیس محمد رضا بیک انبار دار
چهی جلودار بیست پنجنفر
نعلبند دونفر کالسکه چی
یکصد نفر مهتر هفتاد نفر

شاطر خانه مبارکه

بریاست جناب امیرالامراء العظام
بشیر الملک فضل الله خان شاطر باشی

مشرف و نایب

شش نفر میرزا مهدی مشرف
ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان
یاور و نایب محمد بیک یاور و نایب
محسن بیک یاور و نایب مهدی بیک
نایب میرزا ابراهیم نایب

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست امیرالامراء العظام محمد
قاسمخان صاحبجمع سرتیپ اول

سوارهٔ بختیاری

حاجی علیقلیخان سرتیپ سوار
یکصد نفر

سوارهٔ دورین

آقاجان خان سرتیپ قیم محمود خان
سرهنگ میرزا رحمة الله سرپشته
دار سایر صاحبمنصب و سوار
پانصد نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ اول میرزا
محمد قلی سرپشته دار محمد تقی خان سرهنگ
سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ خواجه وند

علی اکبر خان سرتیپ اول میرزا اسدالله
مشرف حسنخان سرهنگ نعمت الله
خان سرهنگ سایر صاحبمنصب
و سوار پانصد نفر

سوارهٔ اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحبمنصب و سوار دویست

سوارهٔ هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحبمنصب سوار یکصد پنجاه نفر

سوارهٔ قراچورلو

صفرعلیخان سرکرده میرزا علیرضا
صاحبمنصب سواره یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران زاده قزوین

جمعی محمد باقرخان سعد السلطنه
سرتیپ اول بیوکخان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحبمنصب
و سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غله دارالخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی
میرزا حسن سرپشته دار میرزا
ربیع مشرف مباشر علوفات از
قرار انداز و قراولش وغیره ده نفر

ادارهٔ ایلات دارالخلافه

با یلخانی گری امیرالامراء العظام
محمد قاسمخان صاحبجمع

ایل شاهسون دورین ایل
شاهسون افشار ایل خواجه وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو
ایل هداوند ایل قشقائی
ایل اوریات ایل بختیاری
ایل کاویان ایل لیکائی عرب میش مست
عرب سهنائی عرب پشت کوهی
عرب کلکو عرب منیعی

ادارهٔ معماری خاصه و قجاریه

میرزا احسنخان مستوفی صنیع الملک
حاجی حسینعلیخان معمار باشی کل
استاد حسین خان صنیع لشکر
معمار نظام محمد تقیخان مباشر
قجاریه خانه حاجی میرزا سید ابوطالب
سرپشته دار میرزا علی اکبر
سرپشته دار میرزا غلامحسین
سرپشته دار میرزا آقا مشرف
میرزا حبیب مشرف حاجی قاسم
کدخدای قجاریه خانه آقا مهدی
نایب معماریخانه

ادارهٔ راههای شوسه

راه شوسه قزوین سپرده
محمد باقرخان سعد السلطنه سرتیپ
عمله جات یکصد هشتاد نفر

راه شوسه قم

سپرده محمد باقرخان سعد السلطنه
عمله جات دائمی پنجاه نفر

راه شوسه فجه و نور و دیزکوه و راههای

سپرده میرزا نظام مهندس الممالک

میرشکار و اتباع

از قرار سنه ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار
علیخان سرتیپ و لد میرشکار ثانی
اول غلامحسینخان ولد ثانی
صادقخان جهانگیرخان
امیر اسلانخان

سایر

اجزاء معروف
بیست و پنجنفر

وزارت اوقاف و وظایف و مستمری

در ادارهٔ جناب جلالتمآب امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب نجم الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

دفتر استیفاء

جناب حسام الشاد مستوفی وظایف
میرزا اعلی اصغر مشیرالدوله کلانتر
میرزا رضا قلی محرر

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره
میرزا سید حسین مستوفی و منشی
میرزا سید یوسف میرزا محمد خان
امجد الدوله میرزا غلامحسین غریب خان

وزارت اوقاف

میرزا اسمعیل خان مستوفی
عبد الله قاضی میرزا احسن خان
منشی میرزا علی محمد ثبات

مأمورین ولایات

(آذربایجان) میرزا رضا مستوفی
(اصفهان) میرزا عبد الوهاب
(بروجرد) میرزا عبد الرحیم خان
(خراسان) میرزا حسن مستوفی
(عربستان) امیر اصلان خان
(کردستان) میرزا اکبر
(کرمانشاهان) میرزا عبد الرحیم خان
(یزد) محمد کشتی (عراق کذا فارس)

میرزا احسن خان (کرمه و کلپایگان و خوانسار)
میرزا محمد علی (لرستان) میرزا عبد الرحیم خان
(اسرآباد) میرزا اعلی اشرف خان سرتیپ
(کرمان) میرزا عبد الرحیم خان مستوفی
(سمنان و دامغان) میرزا افا (شاهرود
و بسطام) میرزا علی (مازندران)
میرزا احسن (گیلان) میرزا امجد الدوله
(خوار) میرزا اطهاب (خمسه)
میرزا محمد علیخان (ساوه و زرند)
میرزا احسن (قم) میرزا احمد
(کاشان) میرزا مهدیخان (قزوین)
میرزا عباسقلی (گروس) میرزا فرج الله
(ملایر و تویسرکان) میرزا محمد (فارس) حاجی میرزا
(هدان) میرزا احسن

وزارت پست ممالک محروسهٔ ایران

در ادارهٔ جناب جلالتمآب امین الدوله رئیس مجلس دارالشورای کبری

اجزاء وزارت پست

میرزا احمدخان پیشخدمت خاصه رئیس کل
میرزا مطلب مشاور و نجوبلدار کل
نقد و تمبر مسیو سمینو سکرتر حوزه
میرزا اسمعیل نایب الوزاره میرزا اعلی
متوم نایب مشاور میرزا احمد داداد

دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل نژاد
میرزا محمد ایضا میرزا اعلی ایضا

دارالانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی
میرزا احسن منشی

اطاق انسپکسیون

مسیو استانکه میرزا افضل الله
میرزا سید محمد علی دفتردار

اطاق ثبت امانات و وجوهات و سفارشی و لایات

میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی
میرزا محمد علی امین دفتردار ملفوظات امانات

اجزاء کتابخانه دارالخلافه

میرزا فتحعلی نایب اول میرزا عبد الله کتابخانه
میرزا ابو طالب نایب دوم

اطاق امانات

میرزا افضل الله نجوبلدار میرزا آقا
میرزا محمد فراشباشی نفر

اطاق واردات

میرزا اسد الله نجوبلدار میرزا رضا نفر

اطاق نوشتجات سفارشی

اسد الله نجوبلدار میرزا آقا نفر
میرزا حافظ قبوضات ملفوظ و حساب بسته
میرزا ابو طالب ثبت قبوض سفارشی

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم میرزا محمد علی

اطاق ضبط نوشتجات

(غیر سفارشی) میرزا یوسف نجوبلدار

اطاق تجزیهٔ نوشتجات

میرزا جلال میرزا آقا

اجزاء پست شمیران

(خیابان فرنگیها) اسمعیل خان رئیس
غلام سه نفر فراش پنجنفر

عملهٔ خدمت

از پیشخدمت و قهوه‌چی چهار نفر

غلامخانه

از نایب و غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

خط اذربایجان

(قزوین) خانبابا خان رئیس آبو
الحسنخان ناظم میرزا نفر فراش نفر
(هیدج) میرزا علی رئیس فراش نفر
(زنجان) میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر
(میانج) مهدیخان رئیس فراش نفر

میرزا نصرت سرهنگ حکیم مرپنجاه نفر
میرزا نصیر و اسا میرزا سید محمد
ناظم الاطباء میرزا محمد تقی سرشته دار

خط آذربایجان و ولایات

تبریز سیف الاطبا
خوی میرزا علیقلی
مراغه میرزا علینقی
ارومیه نواب حمید میرزا
سنندج میرزا احمد
کردستان میرزا سید خلیل
زنجان حاجی میرزا رضا
قزوین میرزا باقر
رشت جناب حاجی میرزا جعفر
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاهان میرزا ابراهیم

خراسان و مازندران

مشهد میرزا حسنخان
سبزوار میرزا اسمعیل
شاهرود میرزا اصالح
سمنان میرزا اکبر
استرآباد میرزا ابوالقاسم
مازندران میرزا علی اکبر

خط فارس

شیراز حاجی میرزا جعفر
اصفهان میرزا محمود خان
کاشان محمد صادق خان
قم میرزا حسن
لرستان و عربستان میرزا مصطفی خان
یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبدالرضا خان
بوشهر میرزا سید عبدالرضا
مرخجانه و دیلمی میرزا ابوالحسن خان رئیس و سرپیت

میرزا نصرت قوچانی سرهنگ
طبیبسته نفر مباشر نفر میرزا فتحا
دو اساد ناظر طباخ دو نفر
تحویلدار نفر پوستاشش نفر
خادم و لاله دو نفر رختشو پنجنفر

اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

احمدخان سرپیت و رئیس پنجنفر
سرپیت معلم توپخانه محمد جعفرخان
حکیمباشی معلم طب و طبیعی
محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی
میرزا علیخان معلم زبان فرانسه
و سرهنگ حاجی ملا عبدالله معلم
عربی شاگردان داخله بیست و
پنجنفر شاگردان خارجه بیست و
پنجنفر نویسنده نفر فراش
پنجنفر ناظر نفر آشپز نفر

وزراء تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر
علوم و تلگراف

اجزاء دارالخلافه طهران و حضرت عبدالعظیم صاحبمنصبان

جناب مخبرالملک رئیس کل نواب
نصرالله خان تلگرافچی مخصوص
محمدرضاخان سرپیت آقاخان
سرپیت قاجا محمدجعفر میرزا سرپیت
خلیل میرزا سرپیت تحویلدار نصرالله
خان سرپیت نزک میرزا اسلیم ماهیچه
محمدمهدی میرزا سرپیت ناظم محمدتقیخان
سرهنگ محمدحسین میرزا سرهنگ
میرزا عبدالوهاب خان منشی باشی

سایر هفتاد و نه نفر

اجزای خارجه سه نفر منشی شاگرد
دفتر اداره تلگرافچی خارجه
دو نفر

سایر هفتاد و شش نفر

تلگرافچی بیست و چهار نفر منشی
و محرر بیست نفر غلام ده نفر
فراش پانزده نفر علم چاه هشت نفر

سایر ولایات

چهارصد و چهل و پنجنفر

خط فارس و کرمان

هفتاد و دو نفر

قم پنجنفر غلامحسین میرزا
رئیس تلگرافچی نفر نویسنده نفر
فراش دو نفر

کاشان شش نفر میرزا احمد
رئیس تلگرافچی دو نفر نویسنده
نفر فراش دو نفر

اصفهان و تلگرافخانه‌های تابعه

بیست و یکنفر محمدحسین میرزا سرپیت
رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده
دو نفر غلامان پنجنفر فراش سه نفر

شیراز و بوشهر و آبادہ و کازرون

بیست و یکنفر میرزا حبیب الله خان
سرپیت و رئیس شیراز عبدالعلیم میرزا
سرهنگ تلگرافچی چهار نفر غلام
ده نفر نویسنده نفر فراش هشت نفر

یزد و اردکان و کرمانشاهان

سیزده نفر علیاکبر خان سرهنگ و
رئیس تلگرافچی چهار نفر فراش
و غلام هشت نفر

کرمان و رفسنجان و انار

سیزده نفر میرزا احمدخان سرهنگ
رئیس تلگرافچی شش نفر فراش
سه نفر غلام شش نفر

خط آذربایجان و کلات

یکصد و پنجنفر

قزوین نه نفر محمدمهدی میرزا
سرپیت و رئیس تلگرافچی شش نفر

ناش سه نفر غلام طرف شتر دو نفر

نجان سه نفر شاهزاده میرزا

رتیب ئیس تلکرانچی نفر فراش نفر

زن و بوابع بیست و یک نفر

شتر و انزلی ده نفر

بدالجواد میرزا سرتیپ ئیس تلکرانچی

سه نفر نویسنده نفر غلامان پنجنفر

سایر نقاط یازده نفر

رم آباد تنکابن چهار نفر

کرانچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

هیکاد و دوسر هفت نفر

کرانچی دو نفر غلام چهار نفر

راش نفر

ذربایجان شصت و هشت نفر

نهر تبریز نوزده نفر

رزا فضل الله خان مبشر السلطنه رئیس

لکرانچی هشت نفر منشی و محرر

سه نفر غلام دو نفر فراش پنجنفر

لایات خمسه و ذربایجان چهل و نه نفر

رند و جلفا چهار نفر

لکرانچی دو نفر غلام و فراش دو نفر

خوی پنجنفر

رزا سید جواد خان سرهنگ رئیس

کرانچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

سلماس هشت نفر

بابا سفلیخان سرهنگ رئیس تلکرانچی

فر غلام پنجنفر فراش نفر

ارومیه پنجنفر حسنقلی

سرهنگ رئیس نویسنده نفر

غلام دو نفر فراش نفر

کوکان سه نفر

تلکرانچی نفر غلام دو نفر

مسراغه چهار نفر

بوالفتح خان سرتیپ ئیس غلام

دو نفر فراش نفر

میانه و آب چهار نفر

تلکرانچی نفر غلام دو نفر

فراش نفر

ساوجبلاغ سه نفر

تلکرانچی نفر غلام نفر فراش نفر

میانج سه نفر

تلکرانچی نفر غلام نفر فراش نفر

خطاخانقین و عرب بناء

صد و چهل و دو نفر

خانزاد سه نفر نوبران

سه نفر زرزی سه نفر

اسدآباد چهار نفر

کنکاور سه نفر

کرمانشاهان سیزده نفر

سرحدات ده نفر

کردستان و زوه یازده نفر

گروس چهار نفر

ملایر هشت نفر

عراق و راه کرد هشت نفر

بروجرد و ازنا دوازده نفر

نهاوند و مرزبانان یازده نفر

قلاع لرستان نه نفر

شوشتر شش نفر

دزفول شش نفر

عاموره بیرسیر کشمه و اهواز و منوقفی

آنجا برادر میرزا حسینخان سپهسالار نفر

خطاخراسان و مازندران

صد و بیست و سه نفر

ابوانکیف و خوار و فیروزکوه

دامغان یازده نفر

ابوانکیف سه نفر

تلکرانچی نفر غلام دو نفر

خوار تلکرانچی نفر غلام دو نفر

فیروزکوه تلکرانچی نفر غلام نفر

دامغان تلکرانچی نفر غلام دو نفر

سمنان شش نفر ماجی بابا

سرهنگ رئیس تلکرانچی نفر

غلام سه نفر فراش نفر

شاهرود و میارشت و باسار

دوازده نفر میرزا عبدالحسین

سرهنگ رئیس تلکرانچی سه نفر

غلام هفت نفر فراش نفر

سبزوار و مزینا نه نفر

میرزا اسمعیلخان سرهنگ رئیس

تلکرانچی دو نفر غلام و فراش نفر

نیشابور چهار نفر میرزا یوسف

رئیس غلام دو نفر فراش نفر

مشهد مقدس هجده نفر

علی اصغرخان سرتیپ رئیس محمدحسینخان

سرهنگ سیف الله خان سرهنگ

داود میرزا سرهنگ تلکرانچی دو نفر

غلام هفت نفر فراش پنجنفر

چناران و توچا هشت نفر

تلکرانچی نفر غلام پنجنفر فراش نفر

استراباد نه نفر

مرتضی خان سرتیپ رئیس تلکرانچی

دو نفر غلام و فراش شش نفر

بجنورد چهار نفر تلکرانچی

نفر غلام دو نفر فراش نفر

سرخس هشت نفر تلکرانچی

نفر غلام و فراش هفت نفر

کلات چهار نفر

درگز سه نفر

مازندران از بابت سادات

و یاور و فروش و اشرف و بندرجز

و مشهدسر) بیست و هفت نفر

حبیب الله میرزا سرهنگ میرزا

حسینخان سرهنگ رئیس

تلکرانچی هشت نفر غلام ده

نفر فراش هفت نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمه خاصه دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل باغات سلطنتی و قواس دیوانی و احداث دار الخلافه

میرزا علیمحمد خان سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و غیره و غیره

دار الترجمه مبارکه دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمه همایونی و رئیس دار الطباعه دولتی و مترجم زبان فرانسه و غیره

مترجمین فرنگی و غیره

میرزا رضا خان معروف بمنشور دفتر خاص سرتیپ و قیم مترجم زبان فرانسه و انگلیسی یحیی خان سرتیپ پروسکی خان سرتیپ مترجم و معلم و مترجم زبان فرانسه و جزائی و واجوان مخصوص وزارت جلیله جنگ نادرون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان میرزا اماد روسخان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مامور بخدمت ترجمانی اداره سواره قزاق روسی میسیو اوانوخان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک غفار خان منشی و مترجم ترکی عثمانی آقا سید حسین شیرازی مترجم روزنامهای هندوستان میرزا جعفر فراجه داغی مترجم روزنامجات ترکی عثمانی میرزا احمد خان قفقازی مترجم زبان روسی میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی آقا میرزا محمد منشی آقا میرزا هدایت الله منشی میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و اداره روزنامجات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات و دار الطباعه دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمه مبارکه میرزا علیخان منشی دار الطباعه میرزا موسی نقاشباشی وزارت انطباعات میرزا محمد رضا خراسانی مدیر کاغذ روزنامه شرف

میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسنده روزنامه ایران و اطلاع و سالنامه وغیره میرزا یوسف مباشر نظم باسمه خانهای شهر دار الخلافه میرزا حبیب الله استاد مخصوص مطبع دار الطباعه دولتی ملا غلامحسین مذهب دار الطباعه استاد محمد اسمعیل صحاف دار الطباعه میرزا عنایت نایب فراشان دار الطباعه محمد حسن بیک نایب ایضا صفر علی بیک پونیاتی سایر فراشان و کارکنها بیست و شش نفر

اداره آذربایجان

عمل روزنامه و باسمه خانهای آذربایجان بر پاست امیرزاده عباسقلی میرزا محرر نفر فراش دو نفر

اداره روزنامه فرهنگ مطبعه اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامه فرهنگ میرزا عبد الرحیم خوشنویس مخلص بافسر محرر روزنامه

دار التالیف کتاب مستطاب نامه دانشوران

ناصری

جناب جلالتمآب میرزا ابو الفضل خان ناظم مهمات تحریرات

سواد

عبد الوهاب

میرزا غلامحسین خان ادیب شیخ محمد پسر مرحوم ملا آقا میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب آقا سید علی کاتب بدایر محرر دو نفر

اداره باغات و عمارات و قواس مبارکه دولتی

میرزا حسن خان ناظم و ضبط مهمات باغات و قواس و عمارات دولتی و مدیر اداره

اداره احتسابیه دار الخلافه الباهره

از قرار دیست که در دزبل حکومت جلیله دار الخلافه نوشته شده است حاجت بتکرار نیست

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسه

مجالس و اجزاء وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظمه

که بپنج عدد منقسم میشود

اعضاء و اجزاء مخصوص مجلس محترم وزارت عدالت عظمی

عمدة الامراء العظام نظام محمد خان اعتماد الملک
نواب امداد میرزا حاجی عیسی سلیمان خان
فاجا حاجی میرزا اسمعیل خان رئیس
حاجی میرزا احمد علیخان مستوفی خانبابا
مستشار میرزا سید کاظم مستوفی
مدیر نظمات عامه کردی صحابت پست
از ولایات بعرض میرسد میرزا حسنخان
مستوفی باداره جناب سراج الملک
میرزا ابراهیمخان نواده مرحوم وزیر نظام
غلام حسینخان پسر میرزا اسدالله خان
سرتیپ میرزا اسمعیل خان منشی باشی
میرزا احمدخان مستوفی میرزا سید
محمد علی میرزا محمد حسین منشی

مجلس جناب میرزا شفیع صدر

دیوانخانه و مستوفی دیوان اعلی که
اغلب امور ملکی و شرعیان با ایشان رجوع
فتح الله خان سرتیپ لفاظم دیوانخانه
منصدی عرایض سوادی میرزا عبد
الرحیم شیخ الاسلام فاضی دیوانخانه
میرزا محمد حسین نوری عبد الله خان
سرتیپ غلامان نواب محمد حسن
میرزا نواب سیف الله میرزا
میرزا ابو القاسم رحیمخان
میرزا ابراهیمخان منشی میرزا اعلی محمد
منشی حاجی محمد رضا خان ممیز کل
دیوانخانه میرزا محمد حسین منشی
نوائی میرزا احمد خان میرزا علیخان
منشی نواده علیقلیخان اجودانباشی
میرزا سید مهدی منشی قزوینی
میرزا سید محمد جلی منشی میرزا
اسدالله نائینی میرزا داد خان
ثبات میرزا ابو القاسم ثبات
میرزا اسدالله ثبات

مجلس میرزا کاظمخان امین العدالیه

و مستوفی دیوان اعلی
نواب سلطان حسین میرزا میرزا حسینخان
مستوفی میرزا احمدخان منشی
میرزا اشرفخان منشی میرزا جعفر
محرر میرزا احمد ثبات

مجلس حاجی میرزا حسینخان معتمد الوزراء

ولد مرحوم احمدخان عبید الملک
حسینقلیمیرزا ولد مرحوم علینقی میرزا
نواب عبد الصمدخان ولد مرحوم مؤتمن
الدوله میرزا محمد حسین منشی
میرزا ابو طالب منشی میرزا عبد
الحسین منشی میرزا حسین نقره چی

مجلس میرزا باقرخان

نواب منوچهر میرزا میرزا یوسف منشی
میرزا افاخان منشی میرزا محمود ثبات

مجلس محمد رحیمخان

برادر مرحوم محمد یقینخان حاجب الدوله
میرزا ابراهیم منشی میرزا عبد
الحسین ثبات

مأمور وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

پنجاه و دو نفر
عبد الله خان سرتیپ
غلام نهی نفر میرزا محمد و
میرزا اعلی نایبان فراشخانه
مبارکه
فراش سرکار ده بیست نفر

وزارت جلیلهٔ تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله

اعضاء و اجزاء مجلس تجارت که هر دو روز یکشنبه و چهارشنبه در مجلس حاضر میشوند

سلیمانخان رئیس مجلس ملک التجار ممالک محروسه آقا محمد امین ارباب آقا عبد الباقی ارباب حاجی علی اکبر
تاجر شیرازی حاجی میرزا ابراهیم امین التجار کرمانشاه ناظم التجار حاجی محمد حسین کاشانی آقا سید محمد آقا سید
اجزاء مجلس تجارت که هر روز در دیوانخانه حاضر و مشغول خدمت هستند
سلیمانخان رئیس اسمعیل خان سرتیپ میرزا یوسفخان مدیر میرزا سید ابراهیم منشی میرزا آقا منشی میرزا محمد علی دفتر دار

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب ضد الملک وزیر حضور همایون

امیر الامراء العظام امیر سلیمان انجان
رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک

میرزا اسلمان حافظ مهر مهر آثار
مبارک مشتوفی دیوان اعلی

محمد کریمخان حامل مهر مبارک
آقا میرزا رضا سررشته دار
و محرر بن سته نفر فراشان و فراشان
و سایر اجزاء مهر مبارک پانزده نفر

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب نظام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه

جناب اجلالتمآب صدیق الملک
رئیس کل ادارات وزارت خارجه

نایب اول وزارت خارجه

سعد الدوله میرزا جواد خان نایب اول
وزارت خارجه مصباح الملک میرزا
فضل الله خان نایب اول وزارت خارجه
مستوفی اول الوزاره میرزا احمد خان نایب
اول همانداران فراء میرزا عبد الطیف خان
سپهر نایب اول وزارت خارجه
معاون الوزاره میرزا محمد علیخان
نایب دوم وزارت خارجه حاجی میرزا اعلی اکبر
خان نایب دوم وزارت خارجه حسینعلیبیگ
نایب دوم وزارت خارجه عبد الحسینخان
نایب دوم وزارت خارجه

ادارهٔ تحریر نامجات و فرامین

مبارکه و عهدنامجات وغیره
باقا مرتکار میرزا شکر الله خان نایب
اول وزارت خارجه میرزا اسد الله
خان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارتخانهای روس

باقا مصباح الملک نایب اول وزارت خارجه

میرزا اسد الله خان منشی میرزا
حسنخان منشی میرزا ابو القاسم منشی
میرزا اشرفخان منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارتخانهای عثمانی

باقا محمد آقای سررتیب و میرزا جعفر خان
نایب دوم وزارت خارجه میرزا هادیخان
منشی میرزا ابراهیمخان منشی
میرزا حبیب الله منشی حسین افندی
کاتب ترکی

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

باعتضاد الملک میرزا حسینخان منشی

ادارهٔ محاکمات تجارتی

نایب اول الوزاره میرزا زین العابدین خان
منصدی محاکمات تجارتی وزارت خارجه
میرزا ابو القاسمخان منشی وزارت
خارجه میرزا اسمعیل خان منشی

ادارهٔ دفتر ترجمه و خطوط طرز

باقا منصور الملک نایب اول وزارت خارجه
باقا رزقان مترجم میرزا مسعود خان
منشی دموز میرزا داود خان

ادارهٔ دفتر محاسبات

باقا محمد الوزاره میرزا علی محسینخان
مستوفی وزارت خارجه میرزا اشرفخان
دفتردار میرزا اسد الله سررشته دار
میرزا علی اکبر عرب دفتر

ادارهٔ دفتر تشریفات

باقا مستشار الوزاره میرزا احمد خان نایب اول
میرزا هادیخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ دفتر ثبت و ضبط

باقا میرزا رضی خان نایب اول وزارت خارجه
میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی
میرزا اسد الله خان منشی میرزا عبد الله منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارتهای دول

غیر همجوار فرانسه و المان و اطریش و
انازونی و ایطالی و هلاند و بلژیک
باقا حاجی میرزا حسنخان سررتیب نایب دوم
وزارت خارجه میرزا خلیل منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ کل تذکرهٔ ممالک محروسه

باقا میرزا جعفر خان نایب دوم وزارت خارجه علیه
میرزا رفیع خان علیه انطباعات وزارت خارجه
میرزا عبد الله منشی میرزا محمد سررشته دار
نفر مهر کننده تذکره ها دو نفر ثبات و نویسنده

دو نفر

صاحبمنصبان وزارت خارجه

جناب ناظم الدوله حاجی میرزا رضا خان
میرزا جواد خان نایب اول وزارت خارجه
اعتماد الوزاره میرزا معصوم خان سرتیپ اول
نایب اول وزارت خارجه حاجی ثقة الملک
نایب دوم وزارت خارجه حاجی میرزا سید رضی
نایب دوم وزارت خارجه حاجی میرزا محمد حسین ملک
الکتاب میرزا سید محمد خان سرتیپ حاجی
میرزا عبد الله خان کارگزار سابق بنادر فارس
میرزا عباسقلی خان سرتیپ کارگزار سابق خاجی
نوخان میرزا ابو القاسم خان نایب دوم وزارت خان
میرزا احمد خان سرتیپ مهندس میرزا علی اکبر خان
کارپرداز سابق باطوم میرزا آقا خان کارگزار سابق کلاردشت میکائیل خان برادر جناب
ناظم الدوله اسکندر خان برادر ایضا
میرزا حسینخان سرهنگ کارگزار خارجه
سابق همدان میرزا علیخان کارگزار سابق
بندرعباس میرزا حسنخان نایب سابق
سفارت دهبر میرزا محمد علیخان منشی سابق
سفارت لندن محمد تقیخان سرهنگ
محمد حسنخان کرمانشاهانی

کارگذاریهای داخله و سایر مأموریتها و ولایات

آذربایجان

جناب مستشار الدوله حاجی محمد رضا قاجار
سرتیپ حاجی میرزا معصوم خان میرزا
اسمعیل خان میرزا امهد خان سرهنگ
میرزا حسینخان سرهنگ میرزا محمود خان
پسر مرحوم میرزا حسنخان میرزا اسمعیل خان
میرزا رضا خان سرهنگ ساطور خان
سرهنگ مترجم میرزا محمد خان سرهنگ نظام
دفتر میرزا هاشم میرزا ابو القاسم جوان
علیقلیخان لجوردان میرزا جواد لجوردان

ادارهٔ تذکرهٔ آذربایجان

امین الوزاره رئیس اسنای تذکره
سرحدات آذربایجان میرزا اسمعیل خان
امین تذکره تبریز میرزا حسنخان
امین تذکره نوی میرزا احمد خان
امین تذکره خدا آفرین

کارگذاری خراسان

جناب ناظم الملک کارگزار اداره آذ
خراسان و سیستان میرزا
جهانگیرخان سرتیپ معاون کار
گذاری میرزا حسینخان سرهنگ
نایب اول کارگزاری میرزا
علیقلیخان منشی میرزا ابراهیم خان
امین تذکره

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب دوم وزارت
خارجه کارگزار مرتضی قلیخان امین
تذکره بجنورد میرزا فتح الله خان
امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگزار

دره جز و کلات

میرزا اسد الله خان سرتیپ کارگذار
استراباد میرزا علی اکبر خان سرتیپ کارگذار بندر
حاجی میرزا اطاهر سرحدار علی
اکبر خان امین تذکره وقایع نگار
شکر الله خان نویسنده

مازندران

میرزا ابو الحسنخان کارگزار میرزا
موسی خان وقایع نگار میرزا علی
رضا خان میرزا افتح الله خان نایب
نوروز خان نایب هادیخان نایب

کارگذاری فارس (شیراز)

حاجی عز الملک کارگزار میرزا
رحیمخان نایب کارگزاری

بوشهر

نجفقلیخان فاجار کارگزار
میرزا خان امین تذکره نایب کارگزاری
محمره میرزا جواد خان کارگزار
بندر عباس محمد ابراهیم خان کارگزار

کیلان

میرزا موسی خان کارگزار
میرزا عبد الرسول نایب کارگزاری

ادارهٔ تذکرهٔ کیلان

میرزا امان الله خان امین تذکره

کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگزار
نصر الله خان نایب کارگزاری
زهاب میرزا احمد خان سرحددار

کردستان

عبد الله خان کارگزار
میرزا علیخان امین تذکره

کاشان

میرزا افضل الله خان وزیر کارگزار

اصفهان

محمد جعفر خان سرتیپ کارگزار
عبد الرحیمخان نایب کارگزاری

کرمان

میرزا حبیب الله سرپرست رودشتی
ملا یخه و کلانتر ملا گشتاسب
ریش سفید میرزا ابراهیم ریش سفید

سفراء و مأمورین و کارگذاران دولت علیهٔ ایران در ممالک خارجه

ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب معین الملک سفیر کبیر و میرزا
جواد خان شارژ دافر سرتیپ اول
آرتکی خان نایب اول اوانس خان
خبرالدوله نسول میرزا اسد الله خان
حاجی آقا خان مترجم حاجی محمد خان

میو باد وقتیه مستشار حقوق
سفارت رضا خان سرهنگ

مصر

حاجی میرزا اسفهلیخان
حناهتیان ترجمان اول

طرابزن

حاجی میرزا رضی خان کارپرداز
شام میرزا علی اکبر خان کارپرداز
ارضروم میرزا علی نقیخان کارپرداز
وان میرزا حسینخان کارپرداز
حکاری میرزا اسحقخان کارپرداز
بیروت حسنخان کارپرداز

اسکندریه

حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز
ازمیر اوهانس خان کارپرداز
طنطنه سلیم عنحا کارپرداز
حلب میرزا عبد الله خان کارپرداز

عراق عرب

بغداد

مشیر الوزاره جنرال قونسول
میرزا طاهر سبقلی نایب حسن افندی
کاتب ترکی حاجی میرزا ابو القاسم
خان ترجمان ترکی
بصره حاجی محمد رضا خان کارپرداز

نجف اشرف

میرزا اسمعیل نایب پسر مرحوم حاجی
محمد علی نایب سابق کارپرداز بغداد

کربلای معلی

محمد اسمعیل خان نایب

سلیمانیه و کرکوك

عباس افا کارپرداز

کانتین نصر الله بیك
خانقین عباس بیك
مندلیج میرزا ابو طالب
دیاربکر میرزا اسمعیل

مسیب احمد بیك
عماره علی بیك
سموات حسین بیك
بیت المقدس میرزا هادی
بعقوبه یوسف خان
حله حاجی عباسقلی
قزل رباط شیر خان بیك
نطاکیه موسی بیك

دولت انگلیس

سفارت لندن

جناب علاء السلطنه وزیر مختار
وایلچی مخصوص

بمبئی و هندوستان

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
افا عبد الحکیم ملك التجار حاجی
محمد علی معتمد التجار
کلکته رستمجی قونسول
حیدرآباد افا محمد علی شوشتری
بمبای حاجی میرزا احمد

دولت روس

سفارت پطرزبورغ

جناب میرزا محمود خان وزیر مختار
وایلچی مخصوص و میرزا اسمعیل خان
نایب

تفلیس و سایر خاك قفقاز

مغیث الوزاره میرزا رضا خان
جنرال قونسول میرزا محمد دفتدار
جبارخان و پس قونسول ایروان
میرزا بابا بیك و پس قونسول باد کوبه

حاجی ترخان

میرزا حسنخان نایب و زارتخانه
جنرال قونسول

دولت فرانسه

سفارت پاریس

جناب محافظ نظر افا وزیر مختار وایلچی
مخصوص

میو موروثیه حکیم سفارت
بردو میو کاموواسو قونسو
مارسیل میو مسیه
هاور میو ادیسه

دولت المان

سفارت برلن

جناب علاء الدوله میرزا رضا خان وزیر مختار
وایلچی مخصوص امیر توپخان

دولت اطریش

سفارت وینه

جناب سام میرزا خان وزیر مختار وایلچی مخصوص
سفرای دول متحابه در عثمانبول
مقیم دربار و ولایات بر تبع درج شد
سفارت دولت فاخره ایران
جناب داود یان کنسر رات وزیر مفتخ ذکر
طرابزن میرزا ابو القاسم منشی
سفارت دولت ایالیا و سفرای دول متحابه در عثمانبول
جناب جنرال بارون پیتن وزیر مختار
وایلچی مخصوص میو راکوزکی
نایب اول شارژ داقر میرزا
افا خان منشی

سفارت دولت المان

جناب بارون شنك فون شوین
بریك وزیر مختار و وایلچی مخصوص
میو دن بورنا نیئس نایب
سفارت دکر فرانك مترجم
حاجی میرزا رضا خان منشی اول

سفارت دولت انگلیز

جناب میرهانری دروموند ولف
وزیر مختار و وایلچی مخصوص
مستر وبوث کاتارا نایب اول
مستر فرنکر کارت ریت نایب دوم
مستر هنری چرچیل نایب دوم السنه شرقیه
مستر هانری کیسو و پس قونسول
مستر نول النشر مستر کاسو حکیم سفارت
مستر هانری نوازا مهلب میرزا
زین العابدین بحار منشی اول

منشیه

مشهد مقدس

جنرال مکلین جنرال قونسول

تبریز

مستر آبت قونسول جنرال

رشت

کلنل استورت قونسول

بنادر فارس

کلنل مدوس جنرال قونسول

شیراز

حیدر علیخان وکیل سفارت

کرمانشاهان

حاجی آقا صفیخان بهادر وکیل الدوله

اصفهان

مستر آقا نور وکیل سفارت

همدان

آقا سید حسین وکیل سفارت

استراباد

محمد تقی آقا وکیل سفارت

سفارت دولت ایطالی

جناب میکلوتی دوفانو وزیر مقیم کرمانشاهان با سلامبول ولایت خود بشرفه است

سفارت دولت بلژیک

جناب میو باروون دروزیر مقیم

سفارت دولت روس

جناب هیز بدسف وزیر مختار و ایلچی مخصوص میو اشپرنا نایب اول میو غریغوریچ مترجم اول میو فیلیپوف نایب دوم میو اشجلکوف مترجم دوم میرزا مهدیخان منشی اول میرزا ابوالقاسم خان منشی دوم خواجه میکائیل تاجر باشی ارامنه آقا قاسم خان تاجر باشی مسلمانان

مشهد مقدس

میو ولاصوف جنرال قونسول

تبریز

میو پطروف جنرال قونسول

رشت

میو ناجیطوف قونسول

استراباد

میو کافانسکی قونسول

بجنورد و قوچان

یعنی یک ظابط معروف اکنت

دره جز و کلات

اکار معروف اکنت

بادفروش

آقا یوسف اکنت

سفارت دولت عثمانی

جناب جلالتمآب خلیل خالد بیک سفیر کبیر علی احسان افندی مستشار سفارت کبری حسن حسنی بیک نایب اول سرکیس افندی نایب دوم میرزا احسانخان شوکت منشی اول

تبریز

بهجت بیک باش شهبندر

کرمانشاهان

رسول افندی باش شهبندر

کردستان

محمد بهاء بیک باش شهبندر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

داغب بیک قونسول

ارومیه

وکیل شهبندر

سفارت دولت فرانسه

جناب جلالتمآب امیر دبالوا وزیر مختار و ایلچی مخصوص

میو ادی برمترجم اول

میو مانا پیرتوی مترجم و شانسلیه

میو منکو لامترجم و شانسلیه

میرزا ابراهیم منشی اول

تبریز

میو امبل برنه جنرال قونسول

بوشهر

میو بیات وپیس قونسول

سفارت دولت هلاند

جناب میو کوبل شارژدافر

ولایات ممالک محروسه سوای دار الخلافه باهره طهران که جزو دار الدوله آذربایجان است

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهده دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام گروسی ادام الله مملکت آذربایجان

حکام ولایات و اجزاء حکومتها و

صاحب منصبان نظامی و قلمی و بلدیه آذربایجان از قرار سنه ماضیه است

ولایات و ایالات محکومه نواب مستطاب

اشرف والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان ادام الله اقباله العالی

اصفهان

و مضافات و توابع

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و مضافات و عراق و غیره ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا اسدالله خان وکیل الملک مشیر باشی نایب الحکومه

اصفهان جناب فخامتمآب مشیر الملک مستوفی و رئیس دفتر خانه اصفهان جناب سراج الملک مستوفی پیشکار باقی اجزاء از قرار سنه ماضیه است

یزد

نواب اشرف والا جلال الدوله حکمران ولایت یزد و توابع حاجی میرزا ابراهیم خان پیشکار

عراق

حاجی مصطفی قلیخان نایب الحکومه

محلات

نایب الحکومه

خراسان و سیستان

نواب والا رکن الدوله والی مملکت خراسان و سیستان و متولی باشی آستانه مقدسه نواب معین الدوله نایب الایاله

امراء و حکام معتبر

ولایات و محال اجزء خراسان و سیستان

نقباء امیرزاده علیقلی میرزا حکمران سبزوار و نواب نیر الدوله سلطان محمد میرزا حاکم نیشابور و سرولایت امیر الامراء العظام امیر حسینخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حکمران قوچان امیر الامراء العظام نادر محمد خان سپهدار الدوله امیر قوتان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد امیر الامراء العظام میر علمخان حشمة الملک امیر قوتان حکمران فیروز و سیدشان امیر الامراء العظام حاجی محمد باقرخان عماد الملک امیر قوتان و کیل طلس

فارس

نواب والا احتشام الدوله امیر قوتان فرمانفرما حکمران فارس حاجی نصیر الملک پیشکار مملکت فارس قوام الملک ناظم ایلات خمسه و لار و سبکه و غیره

بوشهر

فخامتمآب جناب محمد حسینخان سعد الملک حکمران بنادر فارس

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیر قوتان والی مملکت کرمان و بلوچستان

نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا نایب الایاله کرمان و حکمران بلوچستان و ناظم بم و نرماشیر و غیره

استرآباد و کرکان

امیر الامراء العظام و لیخان نصرة السلطنه و رئیس حکمران استرآباد و کرکان و ترکمان

گیلان و طوالش

نواب والا اعتضاد السلطنه امیر قوتان والی ایالت گیلان و طوالش میرزا علیخان مستوفی و رئیس دیوانخانه

عربستان

از قرار سنه ماضیه

جناب جلالتمآب نظام السلطنه والی عربستان و اداره رئیس و امنیاد امیر قوتانی میرزا محمد علی نقرشی پیشکار عربستان و رضا قلیخان رئیس عدلیه

کرمانشاهان و لرستان و بروجرد

جناب جلالتمآب حسام الملک امیر قوتان والی ایالت کرمانشاهان و لرستان و بروجرد و سرحدداری عراق

میرزا اسمعیلخان معتمد دیوان مستوفی پیشکار کرمانشاهان (لرستان) ظهیر الملک سررشته حکمران (بروجرد) میرزا حسن الحکما

کردستان

ایراد الامراء العظام نظام الدوله امیر
تومان والی ایالت کردستان مشیر
دیوان پیشکار کردستان میرزا
محسن رئیس دیوانخانه

مازندران

عمدة الامراء العظام میرزا عبدالله خان
سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه والی مازندران

مازیر و تویرکان و نهاوند

محمد تقیخان والی ولایات ثلثه مازیر
و تویرکان و نهاوند

کاشان

عمدة الامراء العظام محمد حسنخان
سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه حضور
همایون حکمران کاشان میرزا
فضل الله پیشکار

همدان

نواب ایالت عضد الدوله حکمران
ولایت همدان میرزا احمد
شریف الملک پیشکار همدان

قم

نواب امیرزاده نایب الایاله عباس
میرزا خاکران میرزا رضاخان پیشکار

سنه و زرند و شاهسون بغدادی

بحکومت جناب جلالتمآب امیر
وزیر بقایا (نایب الحکومه سنا)
(نایب الحکومه زرند)

ولایات خمسه

امیر الامراء العظام احتشام
السلطنه حاجی محمود خان
قوللر آقاسی باشی میرزا احمد
مستوفی پیشکار

قزوین

عمدة الامراء العظام محمد باقر خان
سعد السلطنه سرتیپ اول
حکمران ولایت قزوین

شاهرود و بسطام

از قرار دسته ماضیه
نواب والا ایجها نسوز میرزا امیر
تومان حکمران شاهرود و
بسطام میرزا عبدالغفار
پیشکار و رئیس دیوانخانه

سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب عضاد
الملک حکمران سمنان و
دامغان پیشکار

کلپایگان و خوانسار و لمر

جناب جلالتمآب امیر لشکر
حکمران کلپایگان و خوانسار
و کمره

کروس

در تحت حکومت جناب جلالتمآب
امیر نظام کارگزار مملکت
آذربایجان حاجی لطفعلیخان
سرتیپ حکمران کروس
میرزا لطف الله پیشکار

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام
حسنخان اجود انباشی کل
امیر تومان

کنگاور

بحکومت امیر الامراء العظام
سارای اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانبابا خان سرتیپ
پسر امیر الامراء العظام
سلیمانخان صاحب اختیار

امیر تومان

نظنز

در حوز و حکومت نواب بان مؤید
الدوله و حاجی حسام السلطنه
میرزا اللهیار نایب الحکومه
نظنز

جوشقان

بحکومت کاشتکان نواب
معز الدوله

طالقان

در حوز و حکومت جناب مستطاب
امین السلطان وزیر اعظم
فرخ افای نایب الحکومه

طارم

در حوز و حکومت جناب مستطاب
امین السلطان وزیر اعظم
امیرزاده محمد حسین میرزا
حکمران

خوار

در حوز و حکومت جناب مستطاب
امین السلطان وزیر
اعظم امیرزاده
ابو تراب میرزا حکمران خوار

ممالک خارجه

اروپ

دولت آسترید و مجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژوزف در ۱۸ اگوست ۱۸۳۰ هجری متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژوزف ماریه هیجدهم مارت ۱۸۶۳ مسیحی متولد شده است پای تخت وینه صدراعظم وویزیرد ولخارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت تقریبا هفتاد کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفنس سیزدهم در هفدهم ماه مارت ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبا سی و شش کرور و سیصد و سی پنج هزار نفر پای تخت مادرید

دول معتبره المانیه

جمعیت کلیه از قرار سنه ماضیه هشتاد و چهار کرور مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیک هستند

اولاناد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوی لئوپلد اگوست شارل شمسی ولیعهد فردریک گیلیوم لوی لئوپلد اگوست شارل سنش سی و دو سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه اوتو تولد ۲۵ اوریل ۱۸۴۸ چون مریض است فی مام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوئیس پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در شانزدهم ژوئن ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مارت ۱۸۸۲ متولد شده سنش هشت و وزیراعظم جنرال کابریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و دو سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه شارل اول فردریک الکساندر سنش شصت و هفت سال پای تخت استوتگارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انکلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در ۲۴ مه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس آلبرت ملقب بپرنس وگال سنش چهل و نه سال وزیراعظم لرد سالیزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انکلیس و ارلند و اسکاتلند از قرار سنه ماضیه سی و شش و هفت کرور و سیصد هزار نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفه انکلیس از هندوستان وغیره چهارصد و هفتاد و شش کرور مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان مارکیز دلاسدون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و پنج سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و یک سال وزیراعظم سیگنر کریسپی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنوات سابقه پنجاه و چهار کرور و چهارصد و هشتاد و دو هزار نفر پای تخت روم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و پنج سال پای تخت بروسل جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد و سی و شش هزار نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در ۲۸ سپتمبر ۱۸۳۸ میلادی متولد شده

ولیعهد لوی فیلیپ تولد در ۱۸۰۷ پای تخت
لیژن جمعیت تقریبا دو ازده کرور نفر
صد و هشتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ
شش کرور و دویست و هشتاد و یکهزار نفر

دولت پرتغال

که هلاند نیز نامند

پادشاه کلیوم سیم الکساندر فردریک لوی
ستش هفتاد و سه سال پای تخت لاهه
جمعیت تقریبا نصف کرور و سیصد و نه هزار نفر
مذهب ولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم ستش هفتاد و دو سال
ولیعهد کریستیان فردریک کلیوم شارل ستش
چهل و پنج سال پای تخت کپن هاگ مذهب
دولتی پروتستان جمعیت تقریبا سه کرور و چهل
صد و سی هزار نفر

دولت پرس

امپراطور ویلیم الکساندر ستم ستش هفتاد و پنجسال
ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندر هیج ستش
بیست و دو سال میسو دوکپرس وزیر خارجه
جمعیت تقریبا صد و هفتاد و هفت کرور و دویست
هزار نفر مذهب اورتودکس کرک و مذاهب
متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول ستش پنجاه و یک سال
پای تخت بوگارست جمعیت تقریبا سه کرور
و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب
اورتودکس کرک

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول ستش پانزده سال
پای تخت بلگراد جمعیت سه کرور و یکصد و هشتاد
و دو هزار و پانصد نفر مذهب کاتولیک و کرک

دولت سویس

رئیس جمهور میسو دنز هر وزیر اول دکر دژر
پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف
کاتولیک جمعیت پنج کرور و سیصد و هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبدالحمید خان ستش سی و هفت سال
ولیعهد شاهزاده یوسف عزالدین افندی صدراعظم کامل پاشا
پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان
سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت تقریبا
کنون خود شان هشتاد و شش کرور و سیصد
هزار نفر است نصف این جمعیت رعیت خود
عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت
عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهور میسو سادی کارنو رئیس وزراء
وزیر جنگ میسو فرسینه پای تخت پاریس
مذهب عمومی کاتولیک جمعیت تقریبا
هفتاد و دو کرور و صد و سی و هزار نفر

ایالت متحده

پرزیدنت بنجامن اوّل ستش چهل و نه سال ولیعهد
پرنس دانیلو ستش بیست و شش سال
پای تخت چینیز جمعیت یک کرور و سی و شش
هزار نفر مذهب اورتودکس کرک کمی هم
کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول ستش چهل و پنجسال ولیعهد
قسطنطین در ۱۸۶۸ میلادی متولد شده مسیو ترکوپی
وزیر اعظم پای تخت آتن جمعیت قریب چهار کرور
نفر است مذهب عیسوی کرک

دولت سوید و نروژ

پادشاه اسکار دوم تولد در ۱۸۲۹ میلادی
ولیعهد اگوستاوادلف تولد در ۱۸۵۸
پای تخت استکهلم
جمعیت سوید و نروژ دو بهم نزدیک
سنوات مالیه یازده کرور و چهار
صد و پنجاه و هفت هزار و یک صد و
هفتاد و شش نفر

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانسو ستش نوزده سال ولیعهد پوشی چیت وزیر اعظم شاهزاده نوین پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب هشتاد ملیون مسلمان وغیره هم دارد جمعیت کلیه از قرار سنوات ماضیه هشتصد و شصت و هفت کرور جمعیت دعیت هشتصد و نه کرور و چهارصد و چهل و ششهزار نفر جمعیتی که زیر حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی (امپراطور) موتسن چیت ستش سی و هشت سال ولیعهد پوشی چیت وزیر دربار و رئیس دولت (چیت ایرو بومی) پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت تقریبا شصت و شش کرور و صد و دو هزار نفر

دولت سیام

پادشاه ساما دیچ فراپارا مندرماها کولالونکورن در سنه ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانکاک وزیر امور خارجه کرم لوانک دا اونک مذهب بودا مذهب جمعیت تقریبا دوازده کرور و سیصد هزار نفر

افریقه

ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سیدعلی بیک پای تخت تونس جمعیت چهار کرور

دولت حبشستان

امپراطور کرنکوس منلیک اسمش منلیک جمعیت دوازده کرور مذهب دولتی کاتولیک مسلمان وغیره هم دارد

دولت زنگبار

در تحت حمایت دولت انگلیس سلطان سید علی پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره زنگبار یکصد هزار نفر اقالیم جمعیت اقالیم متصرفه تخمینا بیست مذهب مسلمان جمعیت قریب دویست هزار نفر که اکثر سیاه و باقی عرب

جزیره مدغاسکار

در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه (راناوالو ماناژاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شده جمعیت پنج کرور پای تخت تاناناریو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسنی العلوی پای تخت فاس جمعیت تقریبا دوازده کرور مذهب مسلمان

ایالات مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا صدراعظم نوبار پاشا پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر تقریبا سی و شش کرور

امریکا

ینکی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری ژنرال هاریسون پای تخت واشنگتن مذهب غالب پروتستان وغیره جمعیت هفتاد و هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش پرفیریو دیاز پای تخت مکسیکو مذهب کاتولیک جمعیت هیجده کرور و دویست و هفتاد و ششهزار نفر

ینکی دنیای مرکزی

جمعیت کانتا سانسی کرور و [illegible] هزار نفر

جمہوریہ سان سالوادر

رئیس جمہوری ژنرال مندس پای تخت سان سالوادر جمعیت چہل ہزار نفر

جمہوریہ نوسنار یکا

رئیس جمہوری ژنرال ستو پای تخت سان ژوزہ جمعیت بست و پنجہزار نفر

جمہوریہ گواتمالا

رئیس جمہوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت سہ کرور و صد ہزار نفر مذہب کاتولیک

جمہوریہ نیکاراگوا

رئیس جمہوری کلنل اوارتسو کاراز و پای تخت نیکاراگوا

جمہوریہ ہوندوراس

رئیس جمہوری سوتو پای تخت کوماياگوا

بستی دنیای جنوبی

جمہوریہ ارژانتین

رئیس جمہوری ژوارسلمن پای تخت بوئنوس آیرس جمعیت دو کرور و بیست صد ہزار نفر

جمہوریہ اکواتر

رئیس جمہوری ژنرال کاماینو جمعیت دو کرور و چہل ہزار و سیصد و ہفتاد و یکنفر پای تخت کوئیتو

جمہوریہ اوراگه

رئیس جمہوری ماکہمونا ژس پای تخت مونتویدیو جمعیت چہار صد ہزار نفر

برزیل

رئیس جمہوری مارشال فنسیکا

پای تخت ریوژانیرو

جمعیت بیست کرور و صد و ہشتاد ہزار نفر

جمہوریہ بولیوی

رئیس جمہوری پاچکو پای تخت چوکیساکا

جمعیت چہار کرور

جمہوریہ پاراگه

رئیس جمہوری اسکار پای تخت آسمپسیون جمعیت از قرار سنوات ماضیہ دو کرور نفر

جمہوریہ پرو

رئیس جمہوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما جمعیت پنج کرور مذہب کاتولیک

جمہوریہ شیلی

از قرار سنہ ماضیہ رئیس جمہوری ژنرال ماسدا پای تخت سان تیاکو جمعیت چہار کرور نفر

جمہوریہ دول متحدہ کولمبیا

رئیس جمہوری نونز پای تخت بگوتا جمعیت کل دول متحدہ کولمبیا دوازده کرور

جمہوریہ ونزوئلا

رئیس جمہوری ژنرال گوسمان بلانک پای تخت کاراکاس

جزایر

جزیرہ ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در ۱۸۳۰ عیسوی متولد شده پای تخت انولولو

جمہوریہ دومینیکن

رئیس جمہوری اولیرس هرو پای تخت سن دومنگ جمعیت شانزده هزار نفر

جزیرہ ہائیتی

رئیس جمہوری سالومن پای تخت پن پرنس جمعیت هشتصد هزار نفر

اعتذار

خدمت جال عظام و اقایان ذوی العز
والاحترام مطالعه کنندگان کتاب سالنامه
اعتذار از جهت عرض میدهد اگر در طی مطالعه
اوراق سالنامه نزد ایشان اختلاف یا تقدیم و تاخیری
بدرج حق و سزاوار دیده اسامی و القاب و غیرها
ملاحظه فرمایند که مرضی طبع شان نباشد
امیدوار است که از اداره انطباعات بخشی حاصل نفرمایند
زیرا آنچه صورت اسامی از طرف رئیس و مدیر هر اداره
باین اداره رسیده است بعینها نگارش یافته و تغییری
در آن داده نشده است و این اداره هم که صورت
اسامی جدید با وجود چندین مرتبه خواهش مطالبه و اظهار
نرسیده است اسامی از اداره یا مطابق سنوات ماضیه نوشته شده باز
جهت رفع ایراد و اعتراض و تقصی از اشتباه و خطا از اسامی اجزا شد
همینقدر نگارش یافته است که مطابق سنوات ماضیه است امیدست
که ارباب عقل و دید بر وفق اید که غیر از این گزیری نبوده است

هو الله تعالی شانه العزیز

جلد سیم

کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتمآب

اجل محمد حسن خان اعتماد السلطنه

دام اقباله

سنه ۱۳۰۷ هجری

قیمت دوازده هزار

دینار

۹۲۲۵۹۷۱

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔